وحسنا وجوه التفسير ... لنا الشاف

۱ - تفسير القرآن بالقرآن كماورد ا...
بعضه بعضا وقال علي ۴ القرآن يصدق بعض...

۲ - تفسير القرآن بالاحاديث المعتبرة ...
الله ص: اذا جائكم عنى حديث فاعرضوه علي...
وافقه فاقبلوه وماخالفه فاضربوا به عرض الح...

۳ - تفسير العلماء فهو تاويل المتشابه...
الاحكام ع ۶ ل ۴ ۱ ۷

...ني وجوه تفسير قرآن و طرز های آن بر...
...ي شود:

اول آنكه بعضي آيات قرآن بعضي بعضي ديگر...
چنانكه درروايت وارد شده كه از بعضي آيات قرآ...
ديگررا تفسير ميكند وموءيد اينستكه حضرت امير ع...
بعضي از آيات قرآني بعضي آيات ديگر را تصد...

دوم تفسير قرآن باحاديث معتبره چنانچه ازپيغمبر...
چون حديثي از من بشما برسد انرا بر كتاب خدا عر...
انچه ازجهت مراد با كتاب الهي مطابق بود بورد توج...
انرا برسينه ديوار بزنيد

سوم تفسير بستكه علماء حقيقي انرا ميدانند وعبارت ا...
و فروع احكام الهي بوده باشد يعني تفسير بكه مجملات آيا...
مانند اقيموا الصلوة و آتوا الزكوة ولله على النا...
وهمچنين وجود الفاظ مشترك بين دومعني يا بيشتر د...
درمقام فهم مراد احتمال هريك از آنمعاني ميرود آيا...
مبهمات و مجملات بشمارميآورد واين درصورتيست كه...
معناي معيني از انمعاني متعده لمايه در دست نبود...

در اينجا است كه ايه قرآن را بر بهترين...
نبود كه فرموده: ان القرآن ذووجوه فاحملوه على...
هو ما يوافق مقام البيان يعني قرآن داراي وجوه...
شما را بايد به بهترين آنها حمل نموده آن معنا...
بيان بوده باشد . و مقصود از ذووجوه بودن قرآن...
معاني يا قرائتهاي مختلفه و يا همه اينها خواهد بو...

در شماره آينده معاني محكم - متشابه - ...
خاص - آيات قرآني را خواهيد شناخت

...نه بعضي ازروزنامه هاي مركز كه
مخالف ترقيات معنوي واخلاقي اينكشور
بوده و توجه كامل اينملت را بديانات
خلاف مصالح خود و اربابان خويش
ميدانند بنام متهم ساختن اينملت به
سياست رياكاري اينگونه اعمال دولت
را بباد انتقاد گرفته اند و با انتشار به
مغزهاي كثيف خود ميخواهند بگويند
همه ابتكارهاي اين دولت ازروي ريا و
تزوير است . ما بابانك بلند اينجمله را
مخاطب ساخته بزبان مي گوئيم شما ميگوئيد
آيا اگر دولت حاضر ما نندعهد ديكتاتوري
دستور ميداد علنا روزه بخورند و در
روز ماه رمضان كارناوال راه بيندازند
و تمام راديو سراسر تاتر ورقص باشد
ودر مدارس فرهنگ نام از خدا نبرند
وپيوسته برقص ودانس بنام «پيشاهنگي»
دختران راوادار ودختران و پسرانرا
درهم آميزند آنوقت ديگر دنيا بكام
شما خواهد بود؟ اي اف براين آزادي
خواهي ولعنت برآن آزادي كه معنايش
آزادبودن ازقيد دين باشد اي بيخبران
خيالات بكشيد موچيگري بس است ديگر
اينملت ازاين هرزگيها و سخنان فساد
آور خسته شده است .

وطالب فضيلت معنوي مي باشد شما در
بين پانزده مليون ملت مسلمان اين
كشور اسلامي انگشت شماريد

اين ملت ازوجنين دولتي كه پشتبان
مذهب رسمي اينكشور يعني مذهب
جعفري باشد مادامي كه همين طور است
بكوري چشم شما خائنين بدين و آئين
پشتيباني مي كندو بكوري چشم شما لا-
مذهبان ازكارهاي برجسته رئيس تبليغات
اين دولت تاسيس اداره تعليمات و
تبليغات اسلامي بر رياست فاضل ارجمند
«آقاي صباح كاروني» است كه خود
بمنزله يك نفر مبلغ هاي اسلامي بشمار
است .

ما ازنظر وظيفه ايماني موظفيم
اشخاص را در اول برخورد بملتشان
بشناسيم .

زيرا در عين اينكه ايمان عبارت
ازاينست كه درمقابل تعليمات اعتقادي
ودستورات عملي پيغمبران عظيم الشان
و خاصه پيغمبر اسلام سر تعظيم فرود
آوريم و مراتب اعتقادي راكه بر ما
مردم القاء فرموده اند گذشته از اعتقاد
بدل برزبان نيز اقرار كنيم .

بايد بدانيم كه مهمترين مراحل
سه گانه ايمان يعني عقيده و اقرار و
عمل همان مرحله عمل است چنانچه
در قرآن مجيد است كه فرموده
فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل
عملا صالحا ولايشرك بعبادة ربه
احداً يعني آن كس مسكنت اميدوار
برحمت پروردگار باشد كه عمل صالح
ونيك انجام دهد وعلاوه عبادت پروردگار
خويش شرك نورزد ودرجاي ديگر فرمود
الذي خلق الموت والحيوة

مسافرت با اتوبوس اقتصاد
«با خيال راحت»

مي توانيد به شهرهاي
مشهد - قم - ملاير - اراك بروجرد
نهاوند و تويسركان مسافرت نمائيد .
بليط را بوسيله تلفنهاي ۷۷۹۹
۴۲۶۷ - ۴۱۶۸ يا ازاتوبوس اقتصاد
خيابان خيام روبروي دادگستري تهيه
فرمائيد .

محل فروش بليط

اتوبوس اقتصاد روبروي دادگستري
خيابان خيام .
... سهامي اقتصاد خيابان مولوي
ايستگاه ... شاهپور ...
شركت سهامي اقتصاد ناصر
خسرو پاساژ معطر
تلفن ۱۰۶۰۰

...نبود اورا بايد ... ذات روي همين
اصل است كه درجاي ديگر فرموده
ولاتقولوا لمن القى اليكم السلام
لست مؤمنا يعني شما نميتوانيد كسيرا
كه در ... اظهار ... نمايد ... عمل ...

روزنامه
باشر افكار ...
...۲
...صاحب امتياز
...اداره
...مسجد ...
بهاء
يكساله در ...
ششماهه
سه ماهه
يكساله درشهر...
ششماهه
سه ماهه
خارجه يكساله
وجه اشتراك
مقالات وارده
اداره در ...

صلوات الله علیه روایتست که حق تعالی پیغمبر ما را از همه پیغمبران برگزیده و
او را بفاتحة الکتاب مکرم و بزرگوار ساخت و هیچ پیغمبر را بدین کرامت و
بزرگوار و بیان و شریف نساخت مگر سلیمان بن داود را علیهما السلام آنگه او را از
جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا فرمود چنانکه بر زبان بلقیس ازین
خبر داد که انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
پس هر که قرات فاتحه کند حق تعالی بهر حرفی ازان حسنه با کرامت فرماید
که بهتر از جمیع دنیا باشد حذیفه یمانی روایت کرده که قومی نزول عذاب بر ایشان
واجب شده بود طفلی از ایشان در مکتب الحمد لله رب العالمین را قرات کرد
حق تعالی ببرکت آن عذاب را از ایشان مدت چهل سال متاخر ساخت ابن
عباس روایت کرده که من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم ناگاه فرشته
نزد آنحضرت ظاهر شد گفت بشارت باد ترا ای محمد که دو چیز را بتو داده اند
که بهیچ پیغمبری نداده اند و آن فاتحة الکتابست و آخر سوره بقره یعنی آیت
آمن الرسول تا آخر هیچ حرفی ازین دو نخوانی مگر آنکه داده شود آنچه طلبیده
از حق تعالی در خبر آمده که حق تعالی چهار صد و چهار کتاب را از آسمان فرو فرستاده
ازانجمله توریة و انجیل و زبور و قرآن را برگزید و علوم همه کتابها دران درج کرد
و بعد ازان از آن چهار کتاب قرآن را برگزید و ثواب و نجات دنیا و آخرت
دران مندرج ساخت بعد ازان همه علوم و برکات و ثواب قرآن را جمع کرد
و در سورهای مفصل که از سوره محمد است تا آخر قرآن وضع نمود و بعد ازان فاتحه را
اختیار کرد و همه علوم و برکات و مثوبات تلاوت [illegible] اوراد و جمع کرد
پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدای را خوانده باشد
و هر که بمعنی آن وا رسد چنان باشد که همه معانی آنرا دانسته و ازینجاست

که ابن عباس از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده که ای عبد الله
اگر جمیع معانی و حقایق فاتحة الکتاب را بنویسیم هفتاد شتر از آن بر بار کنم و نیز از ابن
عباس مرویست که گفت امیر المؤمنین علیه السلام از اول شب تا وقت صبح برای من تفسیر
فاتحة الکتاب میگفت هنوز از تفسیر باء بسم الله درنگذشته بود بعد از آن فرمود که
من آن نقطه ام که در زیر باست و در آثار آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت
مضطرب و بی تاب گشته و بناله و فغان در آمده اول وقتی که طوق لعنت بر گردن
او در آمد دوم زمانی که از بهشت بیرون کردند سیم ساعتی که حضرت رسول ص
مبعوث گشت چهارم هنگامی که فاتحة الکتاب نازل گشت و چون از حقوق قرآن
آنست که قاری در وقتی که قدم در حریم قرآن نهد ابتدا باستعاذه نماید بدلیل
قوله تعالی و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم تا از وسوسه شیطان
ایمن باشد ازین جهت پیش از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعاذه نموده در معنی
آن اشارتی میرود اعوذ بالله پناه می گیرم بمعبود یکتا خداوند بی همتا من الشیطان
از شر و وسوسه دیو سرکش از درگاه حضرت عزت یا دور از رحمت الرجیم رانده
شده از روضه جنت بزخم لعنت یا رانده گشته از طبقات آسمان چه هرگاه قصد
آسمان کنند جهت شنیدن کلام فرشتگان ستارها بر ایشان زده میشوند و او را
از آن منع میکنند بدانکه استعاذه سبب رستگاری دنیوی و اخرویست و قرب
مرتبه نزد حضرت باری و از اینجاست که همه انبیا بوسیله استعاذه بمقام قرب
الهی رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته چنانکه نوح ع وقتی که گفت رب انی اعوذ
بک ان اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت [illegible] و برکت در وی پوشانید
و فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و ابراهیم خلیل صلوات الله علیه وقتی
که نمرود او را در آتش می انداخت گفت اعوذ بالله تعالی و ملائی من شر ما عصاه فانا

حق تعالی آتش امر کرد که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و او را خلیل خود ساخت که
واتخذ الله ابراهیم خلیلا یوسف صدیق ع با حق تعالی مناجات کرد که معاذ الله حق تعالی
او را از مکر زنان نگاه داشت چنانکه فرمود کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و موسی
علیه السلام بالحق هم مناجات کرد که انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون حق تعالی او را کلیم
نهاد و کلم الله موسی تکلیما و مادر مریم گفت انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم
حق تعالی مریم را که مادر اکثر پیغمبران بود باو عطا فرمود و در حق فرمود و تقبلها ربها بقبول
حسن و مریم ع در وقتی که گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا حق تعالی عیسی
باو داد و بجهت رفع تهمت او روح الله امر کرد که در وقت تولد گفت انی عبد الله آتانی الکتاب
وجعلنی نبیا و حضرت خاتم انبیاء وقتی که گفت اعوذ بک من همزات الشیاطین
واعوذ بک رب ان یحضرون حق تعالی او را بمقام قرب رسانید و در حق او فرمود که ثم
دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و او را پیشوای همه مخلوقات گردانید و در حق
او گفت که وما ارسلناک الا کافة للناس و او را رحمه عالمیان گردانید که وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین و منصب شفاعت نامزد او کرد که عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا و بجهت استعاذه او بود که ذریت طاهر او را ائمه معصومین گردانید و در
حق ایشان فرستاد که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
پس بنده مومن نیز باید که باین کلمه استعاذه نماید تا بمقام رضی الله عنهم و رضوا
رسید مقرب درگاه الهی شود از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسالت
فرمود که هر که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیت
از آخر سوره حشر با آن ضم کند حق تعالی [illegible] فرشته بر وی موکل گرداند که بر وی
صلوات فرستند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت
شام باین طریق استعاذه کند همین ثواب یابد از ابن عباس مرویست که حق تعالی

اول رسول خود را باستعاذه امر کرد و بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی او کند
باین وجه که بسم الله بنام خدائی که بوجوب وجود جامعیت جمیع صفات کمال مستحق
پرستش است الرحمن بسیار بخشاینده بر خلقان در دنیا بدادن وجود و حیات
و ارزاق و سایر نعمت تا بوسیلهٔ آن شناخت او حاصل کنند و بعبادت او مشغول
شوند الرحیم بسیار بخشاینده بر بندگان در آخرت بمغفرت و رسانیدن ایشان
بر روضهٔ جنات از عکرمه روایت که رحمن یک جزو رحمت و رحیم صد جزو و مصداق
این قول حضرت رسالت ص که خدای را صد جزو رحمت و از جملهٔ آن یک جزو
بدنیا فرستاده و در میان همه خلقان پراکنده ساخته و هر رحمتی و نعمتی که در دنیاست
همه آن یک جزو است و نود و نه جزو دیگر را در خزانهٔ احسان خود ذخیره نهاده
تا در آخرت آن یک جزو را با این نود و نه جزو ضم کند و آنرا صد جزو کامل کرده ایثار بر
بندگان نثار کند و در اخبار آمده که او سبحانه رحمن است نسبت بجمیع مردمان
از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار باین معنی که خالق و رازق همه است و رحیم است
نسبت بمؤمنان باین وجه که توفیق دهندهٔ ایشانست در طاعت و آمرزندهٔ ایشان
و رسانندهٔ ایشان بروضهٔ رضوان و فریادرس ایشان در تاریکی قبر و در وقت
حشر و فزع نامه خواندن و خوف میزان و صراط چنانکه از حضرت رسالت ص
مرویست که چون بندهٔ مؤمن را بقبر در آورند و سر قبر را بپوشند و دوستان
و مصاحبانش همه باز گردند و او را در کنج لحد تنگ و تاریک تنها بگذارند حق سبحانه
و تعالی از روی لطف و بنده نوازی خطاب کند باو که ای بندهٔ من در این کنج
لحد تنها ماندی آن دوستان و یاران [illegible] که برای ایشان در حق من عصیان
میکردی و رضای ایشان را بر [illegible] میکردی ترا بغایت تنها بگذاشتند
امروز من رحمت شاملهٔ خود بنوازم چنانکه خلایق از آن تعجب نمایند پس

بفرشتگان خطاب نماید که ای ملائکهٔ من این بندهٔ من غریبست و بیکس و
بی یار و از وطن و دیار خود جدا افتاده و از همنشینان خود دور مانده و اکنون
درین لحد مهمان منست بروید و او را دلجوئی کنید و دری از بهشت برو بگشائید
و قبر او را واسع و پر نور گردانید و انواع ریاحین و موائد اطعام نزد او حاضر کنید
و بعد از آن او را بمن باز گذارید که من مونس و همنشین او خواهم بود تا روز
قیامت و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که چون روز
قیامت شود بندهٔ از اهل ایمان را حاضر کنند فرمان آید که قبهٔ زنید و بندهٔ مرا در
اینجا بنشانید بعد از آن او سبحانه بوی خطاب کند که ای بندهٔ من نعمت مرا
سرمایهٔ معصیت ساختی و چندانکه نعمت را بر تو زیاده گردانیدم تو در عصیان
بیشتر افزودی بنده سر خجالت در پیش افکند خطاب آید که بندهٔ من سر بر
دار که همان ساعت که معصیت کردی من ترا آمرزیدم و قلم عفو بر سر آن کشیدم
و بندهٔ دیگر را حاضر کنند بجهت گناه و ویرا سرزنش کنند وی از خجالت خود بگریه در
آید حق تعالی فرماید که ای بندهٔ آنروز گناه میکردی ترا شرمسار نساختم امروز که گناه
نمیکنی و تضرع و زاری نمائی چگونه ترا عذاب کنم گناهت آمرزیدم و رخصت
دخول بهشت دادم و از اهل البیت علیهم السلام نقلست که چون روز قیامت شود
رسد حق تعالی جمیع اهل ایمان را در یکجا جمع کند و خطاب کند بایشان که من از حقوقی
که در ذمت شما دارم گذشتم شما هم حقی که در ذمت یکدیگر دارید ابرا کنید و همه
بهشت من درآئید و از حضرت رسالت صلعم روایتست که امت مرا در روز
قیامت در موقف حساب بیارند و عملهای ایشان را در ترازوی عمل نهند حسنات
ایشان بر سیئات بیفزاید امتان پیغمبران دیگر گویند که امت محمد با وجود
کمی عمل چرا که حسنات ایشان افزون شد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه

ابتداء کلام ایشان به نام بود از نامهای الهی که اگر همه سه نام در کفه نهند و همه نیک
و سیئات فرزندان آدم را در کفه دیگر آن سه نام بر آن همه بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم
است و در خبر است که چون بنده مومن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون
یخ فسرده شود گوید که ای مومن زود بگذر که نور ایمان تو شعله مرا فرو نشاند ابو سعید
خدری از پیغمبر روایت کند که مومنان گناهکار را بر وجه تهدید بدوزخ برند
و آتش را بر ایشان سرد سازند تا وقت بیرون آمدن آنگاه خطاب آید بفرشتگان
که ایشان را بفضل و کرم و رحمت من بهشت در آرید که دریای رحمت من بی پایانست
و فضل و احسان من بی غایت و افزون از ابن عباس روایت که حضرت رسالت صلی الله
فرمود که هر گاه معلم بکودکی امر کند بر بسم الله الرحمن الرحیم خدای تعالی برات آزادی
از دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده که رسول صلی الله علیه و آله
روزی بگورستان بقیع گذر کرد و بنزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود تعجیل کنید
ایشان بتعجیل از آنجا بگذشتند و در وقت باز گشتن چون بدانجا رسیدند خواستند
که تعجیل کنند حضرت فرمود تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله در وقت رفتن
تعجیل فرمودی گفت بلی شخصی را عذاب میکردند طاقت ناله وی نداشتم اکنون
خدای تعالی بر وی رحمت فرموده گفتند یا رسول الله سبب عقوبت و رحمت او چه بود
فرمود که مردی بود فاسق بسبب افراط در فسق تا این ساعت در عذاب بود کودکی
از وی مانده بود درین زمان وی را بمکتب دادند معلم وی را تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم
کرد کودک آن را بر زبان راند خطاب عزت در رسید بفرشتگان که عذاب
کردن این کس بان جاری شد و پدر ویرا عذاب میکنید روا نباشد که پدر را عذاب
کنیم و پدرش در یاد ما باشد از ابن مسعود روایت که پیغمبر فرمود که هر که خواهد
که خدای تعالی او را از زبانیه دوزخ که نوزده اند برهاند باید که بقرائت

بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده حرف تا حق تعالی هر حرفی از آن برای
کرده اند از برای دفع هر یک از ایشان چه آن نوزده فرشته نشانهٔ غضب خدایند و این
نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی و رحمت او سبحانه بر غضب او غالب و نیز
از آن حضرت منقولست که هر که این آیه را بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی از آن چهار هزار
حسنه بنویسند و چهار هزار سیئه محو کند و چهار هزار درجه بردارد و در نقل
صحیح آمده که هر که در وقت طعام بسم الله بگوید شیطان از آن تناول نکند و اگر نگوید
و بطعام خوردن مشغول شود شیطان شریک او گردد و اگر در وقت جماع کند
بسم الله بگوید پرده میان عورت او و جنیان پیدا شود و از نظر ایشان ایمن شود
و نیز از آن حضرت روایت که در روز قیامت بسبب گناه کار امر شود
که بدوزخ برند چون بکنار دوزخ رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ
نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد و در روایت آمده که روز قیامت
بنده را بحساب گاه آرند و نامهٔ عمل وی که پر از گناه باشد بدست چپ وی دهند
بنده در وقت گرفتن آن نامه بر سبیل عادتی که در دنیا داشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان راند و نامه را باز کند چون بگشاید آنرا سفید بیند و هیچ نوشته بنظر وی
در نیاید گوید که در اینجا هیچ نوشته نیست تا بخوانم فرشتگان گویند که در همین نامه
سیئات و خطایا و بدی عملها نوشته بود اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم همه زایل
گشته منقولست که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را بر کفن او بنویسند
تا چون قیامت شود و همه مردمان از قبر برخیزند گویم بار خدایا برای کتابی
فرستادی و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم نوشت [illegible] با اول کتاب
خود با ما معامله فرما و مروی است که پیغمبر صلی الله علیه فرمود که هر کار بزرگی که در وی
ابتدا بنام خود نکنند آن کار را تمام نرسد و از علی بن موسی الرضا روایت

که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن آورده اند
که قیصر روم را دردسری پدید آمد هرچند طبیبان در معالجه آن کوشیدند فایده
نداد آخر نامه نوشت بنزد امیر المؤمنین عمر و صورت حال بعرض رسانید حضرت
طاقیه را نزد او فرستاد و فرمود که آنرا بر سر نهد تا شفا یابد قیصر چون آنرا بر سر نهاد
فی الحال شفا یافت وی ازین متعجب شد بفرمود تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا
کاغذی یافت نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم دانست که شفای وی ازین کلمه بزرگوار
بوده فی الحال مسلمان شد در خبر است که فرعون پیش از آنکه دعوی خدایی کند
امر کرده بود تا در کوشک وی این کلمه بزرگوار نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده
که جبرئیل آنرا نوشته بود و چون دعوی خدایی کرد و موسی ع از ایمان آوردن او نا امید شد
و شکایت او بحضرت عزت عرض کرد خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری
و هلاک او از من می طلبی و نظر من بر آن کلمه عظیم است که در کوشک او نوشته
شد سوگند بعزت و جلال من که تا آن نام در آنجا نوشته باشد سوگند بعزت
و جلال من او را عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را عذاب کند
اول آن نوشته را از آن کوشک زایل گردانید و بعد از آن عذاب باو فرستاد
و بدانکه چون بسم الله الرحمن الرحیم افتتاحیست باسم منعم حقیقی و اعتراف
بالوهیت او و لذت یافتن بذکر فضل و رحمت او و آن باعث است بمشغول
شدن بحمد و شکر او ازین جهت او سبحانه بعد از بسم الله طریق کیفیت حمد را
تعلیم بندگان کرده فرمود الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا هر ستایش
جمیل و وصف جلیل که از ازل تا ابد [illegible] هست و خواهد بود ثابت مر خالقی
که موصوفست بجمیع اسمای حسنی و صفات کمال سعید بن قطا از فضل روایت
کرد که گفت ابی عبد الله ع را گفتم دعای که مشتمل بر جمیع مقاصد دارین باشد

بمن تعلیم فرماو فرمود که حق تع را بلفظ الحمد ستایش کن و از پیغمبر صلی الله مرویست که هر کاری
که اول آن الحمد نباشد ابتر و ضایع شود و بآخر نرسد و نیز از آنحضرت منقولست که
سبحان الله نصف ترازوست و الحمد لله پر آن یعنی ثواب الحمد لله دو ثواب سبحان الله
است و از امام جعفر صادق ع روایتست که رسول صلی الله فرمود که چون بنده مومن بگوید
الحمد لله کما هو اهله و مستحقه فرشتگان از نوشتن آن عاجز شوند از جناب الهی خطاب
آید که چرا این کلمه که بنده من بر زبان راند در نامه عمل او ثبت نکردید گویند خداوندا
ما چه دانیم که ثواب گفتن این کلمه که متضمن استحقاق و اهلیت حمد تست بچه مرتبه است
تا بنویسیم حق تعالی فرماید که شما این کلمه را ثبت کنید و بر من لازمست که ثواب حمدیکه
سزاوار من باشد باو کرامت کنم و نیز از آنحضرت مرویست که هر گاه حق سبحانه و تعالی
نعمتی به بنده عطا کند و او در مقابل آن الحمد لله بگوید با فرشتگان خطاب کند که نظر
کنید به بنده من که او را چیز حقیری عطا کرده ام و او در مقابل آن کلمه بر زبان راند که شامل
همه حمدها و مقابل همه نعمتهای غیر متناهیست بر من لازمست که در آخرت عوض شایسته
باو دهم ابو مسعود از ابی عبدالله ع روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله
رب العالمین و یکبار عشیه شکر نعمت آن روز بیرون آمده باشد و هر گاه که در شب
بگوید شکر نعمت آن شب ادا کرده باشد آورده اند که نوح پیغمبر ع چون از طعام خوردن فارغ
گشتی گفتی الحمد لله و چون آب نوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله
بجهت این حق سبحانه در حق او فرموده که انه کان عبدا شکورا و چون باعث حمد اوصاف
جمیله و صفات کمالیست ازین جهت او سبحانه بعد از ذکر حمد بیان صفات کمالیه خود
میفرماید باین وجه که رب العالمین یعنی حقیقت حمد خدایراست که آفریننده و
پرورنده همه عالمیانست از فرشتگان و پریان و آدمیان و سایر حیوانات و
صلاح آرنده همه ایشان از وهب منبه روایتست که حق تعالی هجده هزار عالمست که دنیا

یکی از آنهاست و آنها مسکن روحانیت و عدد ایشان غیر از خدا کسی نمیداند و وسعتها
آفریدگار رو بید و در کار هرست از ابن کعب روایت کرده که پنجاه هزار عالم و پنجاه هزار
فرشته اند چهار هزار و پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب و چهار
هزار و پانصد بطرف شمال و چهار هزار و پانصد جنوب و با هر یکی از ایشان چندان
فرشتگان باشند که عدد ایشان بغیر از خدا نداند و در خبر آمده که هر که هفت بار بگوید
یارب و بروایت دیگر پنج بار هر دعای که بعد از آن کند مستجاب شود و نیز از پیغمبر خدا
روایت که چون بنده مؤمن گوید یارب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دوم
و سیوم این کلمه گوید از جانب عزت ندا آید که هر چه میخواهی از من بخواه تا بتو دهم و
ثواب گفتن یارب او باشید ناگه در دعای بزرگوار یا من اظهر الجمیل واقع شد پیغمبر
از جبرئیل خبر داده که چون بنده مؤمن [illegible] بگوید حق تعالی ملائکه گوید ای فرشتگان
من گواه باشید که من آمرزیدم این بنده [illegible] عظیم کرامت فرمودم بعدد هر که
آفریده ام در بهشت و دوزخ و در هفت آسمان و زمین و بعدد برآمدن و فرو رفتن
آفتاب و ماهتاب و جمیع ستارگان و قطرهای باران و انواع خلقان و کوهها و سنگریزها و بعدد
هر چه آفریده ام در عرش و کرسی و غیر آن و بواسطه شرافت و عظمت این نامست که آنرا در جنب بزرگواری
خود یاد کرده و بعد از آن بیان صفات دیگر آمده که الرحمن الرحیم یعنی خدائی که بخشاینده نعمتست
بر خلقان و آمرزنده عاصیان در آن جهان تکرار این دو صفت جهت مبالغت و گو
که ذکر این دو نام در بسمله نظر با اول آفرینش است که به اراده رحمت ممکنات را آفرید
و چه این سزاوار پرستش گشته و ذکر آن در اینجا نظر با نگه داشتن وجود ایشانست
تا باجل مسمی و اعاده ایشان در آخرت برای جزا دادن هر یکی از اهل ایمان و
و گویند اینست که در عقب این دو صفت فرموده که مالک یوم الدین یعنی خدائی که
خداوند و پادشاه روز جزا دادنست و آن روز قیامتست که جمیع بندگان را

در آن روز جزا کردار خود شان رساند باینوجه که متقیانرا ثواب دهد و عاصیانرا
عقاب نماید و پادشاهی او اگرچه عامست نسبت بدنیا و آخرت اما تخصیص آن باخرت
یا بجهت تعظیم آن روزست و یا بجهت آنکه در آنروز هیچ کس نخواهد بود که دعوی
پادشاهی کند مگر او بخلاف دنیا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند یعنی حسابست
یعنی حاکم روز حسابست که میان خلق بحق حکم کند و از حساب در نگذرد و بدانکه
این آیه دلالت میکند بر اثبات معاد و امیدوار گردانیدن بندگان بثواب و
ترسانیدن ایشان بعقاب پس هرگاه که بندگان درین آیه تامل کنند رجا
و خوف را منظور نظر خود میدارند و روی دل بجانب او سبحانه می آورند
و به پرستش او میشوند ازین جهه او سبحانه چون بندگان خود را بواسطه
تامل درین آیت باین مرتبه رسانید در عقب آن ایشانرا تعلیم کیفیت پرستش خود نمود
گفت ای بندگان من توجه بجانب من کنید و مرا خطاب کرده بگوئید که ای
آنکسی که خداوند صفتهای مذکوری ایَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بس و غیر ترا
در پرستش شریک نمی سازیم زیرا که غیر از تو هیچ کس سزاوار پرستش نیست و
ایَّاكَ نَسْتَعِينُ و همین از تو یاری میخواهم در دوام پرستش تو و جمیع حوائج
و مقاصد خود نه از غیر تو و در گفتن این کلمات بزرگوار ثواب بسیارست ابوطلحه
روایت کند که با من با رسول خدا بودم در بعضی از حربها چون کار حرب سخت
شد و کار بر ما گرم گشت رسول صلوات الله علیه و آله و گفت یا مالک یوم الدین ایاک
نعبد و ایاک نستعین سرها را دیدیم که می افتاد و کسی را نمی دیدیم که شمشیر زند
و کافران روی که هزیمت نهادند و چون حرب تمام شد صورت این حال از حضرت
صلی الله علیه پرسیدیم فرمود که فرشتگان گردن ایشان میزدند و در روایت آمده که هرگاه
و کار بر بنده مومن تنگ شود و او باین کلمات تضرع نماید آن کار بر او

وآسان گردد و چون تخصیص پرستش و یاری خواستن از و سبحانه موجب روا شدن
حاجتهاست و بر آمدن مرادها و بزرگترین حاجتها هدایت است از و سبحانه که
موجب رستگاری دنیا و عقبی است ازین جهت آنرا مقدمه طلب هدایت بندگان
ساخته در عقب آن میفرماید که ای بندگان بگویید از روی نیاز که ای آنکسی
که عبادت مخصوص است بتو و یاری خواستن روا نیست از غیر تو اهدنا الصراط
المستقیم بنما بما راه راست که بواسطه رسیدنست به بهشت جاودان و بروضه
رضوان یعنی توفیق ماده در طاعت و عبادت تا بوسیله آن بسعادت اخروی
رسیم و گویند که چون اصل هدایت حاصل است مر اهل ایمان را پس مقصود ایشان
از طلب یا ثبات است بر ایمان و یا توفیق طاعت و یا حصول مثوبات بر نا از امیر المومنین
ع روایت که معنی آیت آنست که ما را براه راستی که نموده ثابت قدم دار دایم مطیع تو باشیم
در اوامر و نواهی و یک لحظه پرستش غیر تو نپردازیم محدث حنبلی از ابو بریده
اسلمی که از صحابه حضرت رسولست نقل کرده که صراط مستقیم طریق محمد و آل اطهار است
که مبنی بر اصول دین است که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و شکی
نیست که طریق اهل البیت علیهم السلام صراط مستقیمی است که سلوک کردن بر آن موجب
نجات و رستگاریست و اختیار غیر آن سبب خسران و زیانکاری همچنانکه در حدیث
صحیح بطریق اهل البیت علیهم السلام از پیغمبر ص روایت که مثل اهلبیت من کشتی نوح است
هر که در کشتی نوح نشست از غرق نجات یافت و هر که در آن ننشست غرق شد و بعذاب
آخرت گرفتار گشت خلاصه معنی آنست که ما را ثابت دار براه ایمان یا براه طاعت صراط
الذین انعمت علیهم راه آنکسانی که انعام کردی بر ایشان نعمت هدایت و طریق طاعت خود
مراد پیغمبران اند و صدیقان و شهدا و صلحا اند و بعضی گفته که مراد جماعتی اند
که تابع موسی و عیسی بودند و مطیع امر و نهی ایشان یعنی بنما بما راه کسانیکه تبدیل

نعمت نکردند و از جادهٔ پیغمبر شریعت پیغمبر خود نکردیدند و آن طریق اهل البیت پیغمبران
صلوات الله علیهم غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه طریق کسانیکه غضب و خشم واقع
شد بر ایشان و آنجماعت جهودانند و بسبب عناد و طغیان و قتل پیغمبران
و تحریف توریة حق تعالی بر ایشان خشم گرفته و در حق ایشان فرموده که غضب الله
علیهم و لعنهم وَلَا الضَّالِّينَ و نه راه جماعتی که گمراه اند از طریق حق و آن ترسایانند
که عیسی را خدا گفتند و بعید انبیا نگرویدند و بجهة آن گمراه گشتند و از راه و کجادهٔ
ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران و کتابهای ایشان بگردیدند میل بضلالت و
گمراهی کرده اند کقوله تعالی و ضلوا عن السبیل روایتست که رسول علیه السلام در وادی
القری با جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از اصحاب اشارت بیهودان کرد و گفت
یا رسول الله چه کسانند اینها که با تو حرب میکنند فرمود هم المغضوب علیهم بعد از آن
اشارت بترسایان کردند و گفتند ایشان چه طایفه اند فرمود هم الضالون سورة البقرة
ابی بن کعب روایت کند از حضرت رسالت که هر که سورة البقرة قرآت کند
مستغرق صلوات الهی و رحمت نامتناهی شود و ثواب هر کس که یک سال در راه
خدا حفظ حدود دیار اسلام کرده باشد از کفار و طمأنینت ترس کفار از دل
او زایل شده باشد در نامه عمل او بنویسند و بعد از آن فرمود که ای مسلمانان
امر کنید بدانستن این سوره که دانستن آن برکتست و ترک آن حسرتست و نتوانند در روز
قیامت و ساحران و باطلان طاقت خواندن و شنیدن این سوره ندارند
وهب منبه روایت کرده که هر که سورة البقرة و آل عمران بخواند نور او از
عرش تا عجیبا برود و عرش با عرش است و مجیبا زمین هفتم و نیز از پیغمبر صلی الله
مرویست که هر که این سوره بخواند خانه او از جمیع خیرات خالی نباشد و
در روایت آمده که رسول الله صلی لشکری براه فرستاد هر کس را بخواند سورة البقرة

برايشان امير كند يكيك را نزد خود ميخواند و ميگفت تو از قرآن چه سوره ميدانى
او ميگفت من فلان و فلان سوره تا آنكه جوانى پيش آمد در سال از همه كمتر بود گفت
يا رسول الله من سورة البقره را دانم فرمود ترا امير اين لشكر كردم ايشان گفتند
يا رسول الله جوانى كه در سال از همه كمتر است بر پيران امير ميسازى فرمود
او سورة البقره را ميداند و شما نميدانيد ازين حديث شريف معلوم ميشود
كه منصب امارت و حكومت بعلم است و فضيلت نه بسال و كبر پس امير المؤمنين
ع كه حاوى شريعت نبوى و جامع جميع معانى قرآنى بود و بفنون محكم و متشابه
و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل آن رسيده و از مغيبات خبر داده و قضاياى
مشكل گشاده و برتبه عالى اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا رسيده در خلافت و ساير
ابواب مقدم بوده باشد بر جميع شيخ و شاب افضليت و اولويت و بخلاف
ازين حديث معلوم ميشود كه سيد انبيا عليه الصلوة فرمود كه اى على من سيد
ولد بنى آدمم و تو سيد عرب و سلمان سيد فارس و صهيب سيد روم و بلال
سيد حبش و طور سيد كوهها و سدره سيد درختها و اشهر حرم سيد ماهها و قرآن
سيد كلامها و سيد قرآن سورة البقره و سيد آيات سورة البقره آية الكرسى
از امام جعفر صادق ع مرويست كه هر كه البقره و آل عمران بخواند در روز قيامت
اين دو سوره دو چتر شوند بر سر او و از تاب آفتاب آن روز او را نگه دارند و نيز
مرويست كه هر كه خواهد كه در دنيا ارجمند باشد و در عقبى مرتبه بلند يابد بايد
كه تلاوت اين سوره نمايد بسم الله الرحمن الرحيم الم نزد
اكثر مفسران الف اشارتست بانا و لام بالله و ميم باعلم يعنى منم خداى كه داناترم
از همه و يا الف اشارتست بالله و لام بجبرئيل و ميم بمحمد يعنى خداى تعالى
قرآن را بواسطه جبرئيل بمحمد فرستاد و [illegible] صلوات الله عليهم مرويست

یا الله یا محمد یا علی

رمز

مقطعه از اسرار قرآنست و هر کس بران اطلاع ندارد مگر کسانی که مؤیدند من عند الله اند
که حضرت رسالت ص و ائمه معصومین و از امیر المؤمنین ع مرویست که هر کتاب
خدای را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعاتست جهت عاجز کردانیدن
تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچ کس از کنه معرفت آن آگاه
نه در بعضی تفاسیر آمده که سبب در آنکه او سبحانه سورها را بحروف مقطعات
افتتاح کرده آنست که چون رسول خدا قرآن خواندی مشرکان جمع شدندی
و بغوغا و صفیر زدن و دست بر دست زدن مشغول شدندی تا مردمان
استماع کلام الهی نکنند و بدین اسلام رغبت ننمایند حق تعالی این حروف عجیبه را
فرستاد و ایشان از استماع آن تعجب کرده خاموش شدند و استماع قرآن میکردند
تا ذکر مثل این حروف را بشنوند و بسبب این بمعانی قرآنی میرسیدند و حضرت
رسالت صلعم حجت را بر ایشان لازم میکردانید که آورده اند که حق سبحانه
حضرت رسالت را وعده داده بفرستادن کتابی که بر صفحه روزکار بماند و هرگز
محو نگردد چون وقت نزول آمدن قرآن در رسید حبیب خود را خبر داد که ذلک
یعنی آن کتابی که قبل از این بوعده آن اشارت شده بود الکتاب این
کامل است و گویند معنی آنست که آن کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه چون
توریة و انجیل و غیر آن بانزال آن وعده داده بود این کتابست لا ریب فیه هیچ
شکی و شبهه نیست دران یعنی از غایت ظهور حجت و وضوح دلالت بر ثبات
که هر که در آن اندک تاملی کند هیچ شکی در وی نیابد و در آنکه شبهه در حقیقت
آن نیست و محض وحی الهی است و از سر تحقیق عالم شود که آن کتاب هدی
بیانگ دلالت کننده است و راه راست نماینده حق للمتقین مر جماعتی را که
پرهیزکارانند یعنی ثابت دارنده ایشان بر راه راست چه ما اهتدا اختیار کرده

و بنماید راه بهشت است با ایشان و بدانکه متقی کسی است که خود را نگه دارد
از هر چه ضرر باو رساند در آخرت امیر المؤمنین ع فرموده که متقی آنست که اگر همه
اعمال او را بر طبقی نهند و آنرا بر جهانیان عرض کنند هیچ چیز در ان نباشد که او
ازان شرم باید داشت از کعب الاحبار معنی پرسیدند گفت در راهی که پر از
خار و خاشاک باشد رفته اید گفتند آری گفت چگونه روید گفتند دامن خود را
ازان برچیدیم تا هیچ خاری دامن گیر ما نشود و در اعضای ما نخلد گفت تقوی
ازین قبیل است یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنید که از خار و
خاشاک خود را نگه میدارید و چون کفار بقرآن منتفع نمیشدند ازین جهت
هدایت را مخصوص بمتقیان کرده اند سائلی از زهد گفته بود گفت یا رسول الله من بسوره بقره
دلتنگم فرمود بخوان و گفت قرآن هدایت کننده پرهیزکارانست الذین کسانی اند که
بدلیل روشن و یؤمنون بالغیب میگروند و تصدیق میکنند بآنچه از ایشان
غایب و مشاهد ایشان نیست که آن حق تعالی است و فرشتگان و همه پیغمبران
و امامان و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر آن و باجماع
امامیه عبارتست از تصدیق باصول خمسه که توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد است با تمام دو برهان و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد
از غیب غیبت صاحب الزمانست علیه صلوات الله الملک المنان یعنی متقیان
کسانی اند که اعتقاد دارند بامامت صاحب الزمان و خروج او در آخر الزمان
و چون نماز افضل اعمال بدنی است و زکوة افضل اعمال مالی ازین جهت
او را بعد از ذکر ایمان اعمال را تخصیص بدین دو کرده متقیان را باین دو صفت
میکند و میگوید که پرهیزکاران کسانی اند که گرویده اند بجمیع ما جاء به النبی
و یقیمون الصلوة و برپای میدارند نمازهای فریضه خود را با جمیع شرایط

وارکان و مما رزقناهم ینفقون و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا و مالک آن ساخته
نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه آنرا بمستحقان آن میرسانند از زکوة و خمس و سایر نفقه
واجبه بر اهل و عیال و غیر آن و نزد بعضی انفاق شامل جمیع نفقات واجبه
و مندوبات نیز شامل صدقات سنتی نیز باشد و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق
روایت کرده که مراد انفاق علم است یعنی از آنچه تعلیم میدهیم ایشانرا بر خلقان نشر
و از آن امساک نمیکنند والذین و دیگر پرهیزکاران جماعتی اند که یؤمنون بما انزل الیک
تصدیق میکنند بآن چیزیکه نزول یافت و فرستاده شده است بسوی تو از قرآن
و وحی وما انزل من قبلک و بآن چیزیکه نازل کرده اند شده است بیش از تو
بر پیغمبران چون توریت و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بآنکه جمیع این
کتابها که پیغمبران سابق حکم بر آن کرده اند و مردم را بآن دعوت کرده اند از نزد خدا
نازل شده اگرچه قرآن نسخ آن کرده و احکام آنرا منسوخ ساخته وبالآخرة
هم یوقنون و بسرای دیگر قیامت ایشان بیقین اند و بیگمان و در وقوع آن اصلا
شکی ندارند اولئک آن متقیان باین صفتها آراسته اند علی هدی من ربهم
بر راه راست اند و بر جاده صواب از جانب پروردگار خود نه باین معنی که خلق کند
ایمانرا در ایشان آفریده باشد چنانکه مذهب اهل سنت است چه این موجب ظلم
او سبحانه است در عذاب کافران بجهت عدم اختیار ایشان در کسب ایمان نیز
که بنابرین حق تعالی ایمان در ایشان نیافریده پس اگر عذاب ایشان کند ظلم
کرده باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه معنی مراد آنست که او سبحانه
و عقل بدیشان داده و پیغمبران او کتابها را فرستاده و بآن دعوت کرده و بر فعل
ایمان و عمل ثواب داده و بر ترک آن انذار کرده اهل ایمان باختیار خود هم
المفلحون ایشان رستگاران اند از عذاب و رسندگان بمرتبه ثواب [illegible]

ایشان یعنی رستگاری خالص است بمتقیان و گرفتاری باهل کفر و طغیان از امام محمد
باقر ع روایت که رسول ص فرمود ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی
بدرستی که علی و شیعیان او که رستگارانند و غیر ایشان از فوز و فلاح بی بهره
از مجاهد مرویست که چهار آیه از اول سورة البقره در مدح مومنان نازل شد
و بعد از ان دو آیت در مذمت کافران و از عقب آن سیزده آیه در ذم منافقان و آن
دو آیت در مذمت کافران و از عقب آن سیزده آیه در ذم منافقان و آن دو آیت
که در ذم کافرانست اینست که ان الذین کفروا بدرستی که آنان که از روی عناد نگر
ویدند و پوشیدند نور ایمان از ظلمات شرک و کفر و اصلا التفات نکردند
بدلیلهای روشن بر حقیقت ایمان تا ایشان از گمراهی بسرحد رستگاری
رساند سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم بیم کنی و بترسانی ایشان را
از عذاب ام لم تنذرهم یا آنکه نترسانی ایشان را یعنی اگر ایشان را بترسانی و اگر
نترسانی ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند زیرا که در آیات و معجزات تو نظر
نمیکنند از غایت عنادی که دارند و بجهة آن تصدیق نمیکنند بغیری ترا و نمی
گروند بقرآن پس بجهة نظر نکردن بمعجزات ظاهره تو از غایت رسوخ کفر در ایشان
بمرتبه رسید که گوئیا ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای
ایشان و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان و علی ابصارهم و گوئیا بر دیدهای
ایشان غشاوة پوششی است یعنی چونکه فایده دل که دریافتن حق است و فایده
گوش که شنیدن آیاتست و فایده دیده که دیدن معجزاتست ازان حاصل
نمیشود پس گوئیا که حق تعالی این هر سه عضو بایشان نداده و گویند مراد ختم
در آخرتست یعنی حق تعالی در آخرت ایشان را کر و کور و بیعقل حشر خواهد کرد و بعضی
مراد بختم علامتیست که حق تعالی برین سه عضو کافران وضع کرده تا فرشتگان ایشان

بآن وضع شناخته لعنت کنند برایشان و نمی توانند بود که مراد از آیت مهر نهادن
حق تعالی باشد برین سه عضو از روی حقیقت تا جهت آن ایمان نیارند زیرا
که حق تعالی فاعل شر نیست چه این قبیح است و حق تعالی از فعل قبیح منزه است پس حاصل آیت آنست
که چون کفار از روی عناد و جحود اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمی کنند بمرتبه
رسیده اند که ابتدا ایمان از ایشان مسلوبست و در یافتن حق بمرتبه گویا که مهر
برین سه عضو ایشان نهاده باشند وَلَهُم و مر این کافران جاحد راست عذابٌ
عظیمٌ عذاب بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در آخرت در دوزخ مخلد بودن
آورده اند که عبد الله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع ایشان با یکدیگر
مقرر ساختند که بزبان اظهار اسلام کنند و در دل باعتقاد خود باشند تا از دست
مسلمانان رهائی یابند و بشرف تقربی که مسلمانان نزد پیغمبر داشتند برسند
یا از اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را از آن باخبر سازند پس باتفاق نزد حضرت
رسالت صلعم آمده اظهار اسلام کردند حق تعالی از کفر باطن ایشان رسول را خبر داده
فرمود که وَمِنَ النَّاسِ و بعضی از مردمان مَن یَقُولُ کسانی اند که میگویند
آمَنَّا بِاللهِ ایمان آورده ایم بخدای وَبِالیَومِ الآخِرِ و بروز بازپسین که قیامت
وَمَا هُم بِمُؤمِنِینَ و حال آنکه ایشان نیستند ایمان آرندگان و گرویدگان یُخَادِعُونَ
اللهَ فریب میدهند خدا را در اظهار اسلام و ابطان کفر و چون منافقان
میدانند که خدای تعالی را فریب نتوان دادن زیرا که عالم السر والخفیات و باطن
ایشانرا میداند پس این کلام بر وجه مجاز باشد نه حقیقت و معنی آنکه معامله
ایشان با خدای درین عمل همچو معامله کسانیست که در صدد آن باشند که غیر خود را
فریب دهند و گویند معنی آیت آنست که بزعم باطل ایشان آنست که درین عمل فریب
میدهند خدای را وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانرا [illegible] ایمان آورده اند یعنی از روی

فریب دادن میگویند با مومنان که ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم همچنانکه شما
وَمَا يَخْدَعُونَ و از روی حقیقت فریب نمیدهند باین عمل إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر
نفسهای خود را زیرا که وبال فریب دادن ایشان که عذاب الیم است وعقاب
عظیم در دنیا و آخرت جز بایشان راجع نمیشود وَمَا يَشْعُرُونَ ونمی یابند که عاقبت
جزای این عمل که عذاب دنیا و آخرت بایشان باز خواهد گشت فِي قُلُوبِهِم
در دلهای ایشان که محل اعتقاد است مَرَضٌ بیماری نفاق است وکینه مومنان
وحسد برایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس بیفزود خدای برایشان بیماری نفاق را
یعنی غم والم ایشانرا زیاده کردانید بجهت زیاد کردانیدن علو مرتبه پیغمبر خود وقوت دین
اسلام چه هرچند کار اسلام ترقی می نمود واهل اسلام را قوت وکثرت بیشتر می شد
ایشان در نفاق وکینه وحسد می افزودند از غایت خشم وغضب ایشان بر مسلمانان
وَلَهُمْ ومر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که مخلّد باشند در آن
بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با مومنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند از دعوی اسلام
واظهار ایمان وبعد از آن از افعال قبیحه ایشان خبر میدهد باین وجه که وَإِذَا قِيلَ
وچون گفته شود یعنی مومنان گویند لَهُمْ مر منافقانرا که لَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید
وتباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بجهت عصیان ونافرمانی کردن وبازداشتن
مردمانرا از ایمان وفریب دادن مومنانرا واظهار کردن بطلان دین اسلام نزد کافران
قَالُوا گویند در جواب مومنان بر وجه جحود وعناد یا با اعتقاد باطل خود که إِنَّمَا نَحْنُ جز
این نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آورندگانیم کارهای خود را یعنی آنچه میکنیم بر وجه صلاح
وصوابست چون افعال قبیحه خود را صواب میدانستند حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود
که أَلَا بدانید ای مومنان که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ ایشانند
تباه کاران وفساد کنندگان نه مومنان وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ولیکن ایشان نمیدانند

که مفسد اند

که مفسدند و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهة آنکه در معجزات ظاهره و دلیلهای
واضحه و اگر عناد و انکار را می گذاشتند و بدیده بصیرت در آیات و معجزات
روشن نظر میکردند میدانستند که آنچه میکنند عین فساد است نه صلاح و یا اگر
عذاب و عقاب آنرا میدانستند هرگز این نوع عمل نمیکردند و در راه صواب که
ایمان آوردنست بدل سلوک میکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی رسول
یا مؤمنان گویند لَهُمْ مر آن منافقانرا آمِنُوا بگروید بدل و تصدیق پیغمبر
کنید كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه گرویده اند آدمیان یعنی مؤمنان مخلص که اصلا
نفاق ندارند قَالُوا گویند بنفس خود یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آوریم یعنی
هرگز نگرویم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه گرویده اند سفیهان و بیخردان و چون
بیشتر مؤمنان درویش و فقیر بودند و بعضی از ایشان بنده مانند صهیب و بلال
ازین جهة ایشانرا سفیه خواندند و بزعم باطل ایشان آن بود که اگر عقل میداشتند
طریق و آیین خود را از دست نمیدادند و بیچاره گردیدند حق تعالی تکذیب ایشان کرده
فرمود که أَلَا بدانید ای مؤمنان حقیقی که إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ آن
ایشانند بیخردان و نادانان نه اهل ایمان زیرا که کفر را بر ایمان اختیار کرده اند و معصیت
بر طاعت وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند و این غایت جهل
و نادانیست آورده اند که عبد الله بن ابی و متابعان او روزی با امیر المؤمنین
و جمعی از اهل اسلام ملاقات کردند و هر یک از ایشان [illegible] آمد مدحها گفتند آن
حضرت فرمود ای عبد الله از خدا بترس و نفاق را بگذار و با عتقاد تمام ایمان
آور وی گفت یا ابا الحسن نفاق را با نسبت مده بما که همچو شما ایمان آورده ایم
و بگرویده ایم برسول کرده بجهة تکذیب ایشان و تصدیق مؤمنان حق تعالی
این آیت فرستاد که وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا و چون ملاقات کنند منافقان

آنکسانی را که ایمان آورده‌اند قَالُوا گویند بایشان از روی نفاق آمَنَّا ایمان
آورده‌ایم ما همچو شما و بمحمد و کتاب او گرویده‌ایم وَإِذَا خَلَوْا و چون خلوت کنند
إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون در خلوت مجتمع شوند برؤسا
و پیشوایان خود که در کمراه کردانیدن ایشان و تکبر و عناد ورزیدن مثل شیطانند
قَالُوا گویند از روی اعتقاد که إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شما ایم یعنی بر دین
و کیش شما ایم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان مُسْتَهْزِئُونَ
استهزا و سخره کنندگانیم بمومنان حق تعالی از جانب مومنان در جواب ایشان
فرمود که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدا جزای استهزا و سخریه میدهد ایشانرا اسناد استهزا
بخدا بر سبیل مزاوجت است که آن رعایت مقابله لفظست بلفظ جزاء سيئة سيئة
مثلها و گویند معنی آنست که خدای تعالی وبال استهزا بایشان راجع میسازد پس
مثل کسی است که استهزا کند بغیر خود و از رسول صلعم روایت که روز قیامت
منافقان را بگذارند تا بنور مومنان از صراط بگذرند چون بدر بهشت رسند
و بهشت را بزینت و آراستگی تمام ببینند و پای بردارند تا در بهشت نهند زبانه
دوزخ در رسند و ایشانرا بدوزخ کشند ایشان گویند بار خدایا چون که ما مستحق
دوزخ بودیم مارا چرا تمکین میدادی تا با مومنان متوجه بهشت شدیم و بهشت را
بآن زینت میدیدیم خطاب آید که این جزای آن استهزاست که در دنیا با مومنان
میکردید حاصل که خدای تعالی منافقانرا جزای خود میرساند وَيَمُدُّهُمْ و میکشاند
ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی و از حد درگذشتن ایشان در کفر و نفاق
يَعْمَهُونَ در حالتی که حیران و سرگردانند از راه صواب و قدم در راه راست
نمی‌نهند مراد آنست که بجهت تفکر نکردن و اندک نمودن ایشان در آیات و
معجزات روشن و هویدا بواسطه عجز و عناد با الهی حق تعالی ایشانرا بخود وا

بازمی کشت و نظر لطف و توفیق از ایشان بریده کرد اولٰئک آن گروه منافقان
الذین اشتروا کسانی اند که بخریدند یعنی بدل کردند الضلٰلة گمراهی را که آن کفر است
و نفاق و هلاکت بالهدی براه راست که ایمانست و یقین و رستکاری مراد است
که گمراهی را براه راست اختیار کردند فما ربحت پس سود نکرد تجارتهم بازرگانی
و معامله ایشان در اختیار کفر بر ایمان وما کانوا مهتدین و نبودند راه راست
یافتکان مثلهم داستان این منافقان درین معامله کمثل الذی همچو مثل و داستان
کسیست که در شب تیره بر تافت استوقد نارا برافروزد آتش در بیابان بجهت دیدن
راه تا کرد اکرد خود ببیند و نرود در راه برود و از خوف دشمنان خود بجای امنیت
برساند فلما اضاءت پس آنهنکام که روشن ساخت آن آتش ما حوله آن چیز را که
کرد اکرد ایشانست ذهب الله بنورهم ببرد حق تعالی روشنی ایشانرا وترکهم و واکذارد
خدای ایشانرا فی ظلمٰت در تاریکیهای بسیار لا یبصرون در حالتی که هیچ نبینند
مراد آنست که همچنانکه کسانی که بجهت دیدن راه و خوف کم کردن راه در شب تار
آتش را فروزند و چون آتش حوالی ایشانرا روشن کرداند حق تعالی روشنی آنرا
فرونشاند و ایشان تاریک و بی نور بمانند و حیران و سرکردان شوند در بیابان
همچنین چون منافقان اظهار کلمه اسلام نمایند در شب تیره ضلالت تا از خوف
شمشیر مسلمانان ایمن شوند و با ایشان اختلاط کنند و بمال و نفس خود نیز ایمن
شوند حق تعالی در وقت مرک نور ظاهر ایشانرا که آن اقرار ایمانست بزبان تاریک
کرداند بجهت کفر باطن ایشان و آن روشنی یعنی تاریکی عقوبت بدل شود و در
تاریکی عذاب و عقاب بمانند و اصلا طریق بیرون شدن از آن نبینند صم
جماعتی که حال ایشان برین منوالست [illegible] ند یا بمعنی کر کوش بر شنیدن
حق بکم کنکانند یا بمعنی که سخن حق نمی کویند عمی کورانند یا بمعنی

که حق را نمی بینند بدیده بصیرت یعنی چون دلایل حق را نمی شنوند و از روی اعتقاد
اعتراف بخدا و رسول نمی کنند و در معجزات ظاهره نمی نگرند پس گویا که گوش و زبان ندارند
فَهُمْ پس ایشان که باین مرتبه رسیده اند لَا یَرْجِعُونَ باز نگردند از کفر بایمان و از گمراهی
نفاق براه راست ایمان أَوْ کَصَیِّبٍ یا مثل ایشان چون مثل اصحاب باران بزرگ
قطره است یعنی مانند کسانیکه گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره
که بزعقت و هیبت ریزان شود مِنَ السَّمَاءِ از همه اطراف آسمانها فِیهِ از ابر فیه که در آن
باران یعنی در وقت باریدن آن ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از سیاهی شب و تیرگی
ابر و انبوهی آن وَرَعْدٌ و در آن آواز سخت باشد وَبَرْقٌ و روشنی که از آن درخشان
گردد و در بعضی تفاسیر واقع شده که رعد آواز فرشته ایست که ابر را در اطراف
عالم پراکنده میسازد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که برق روشنی
تازیانه ایست از آهن که فرشتگان آنرا بر ابر میزنند و میدرانند و بروایت دیگر
تازیانه ایست از نور که فرشته آنرا بر ابر میزند و گویند رعد صدای برهم خوردن
پارچهای ابر است بهم و برق آتشی که میجهد نزد برهم خوردن پارهای آن حاصل
که مثل منافقان مثل اهل بارانی است با رعد و برق که در آن گرفتار شده اند یَ
جْعَلُونَ گردانند یعنی در آورند أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای
خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از جهت سختی صدای صاعقها که از آن جهة میجهد وقتی
که خشم میگیرد بران و کاشفی در تفسیر خود آورده که صاعقه آوازیست با هیبت
که در و آتشی است بی زبانه که بهر جا برسد بسوزد پس از غایت صدای آن اصحاب
باران انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت ترس مردن و خوف هلاک
شدن وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تعالی بعلم شامل [illegible] کننده است و وارسنده
بِالْكَافِرِينَ بنا گرویدگان یعنی علم او بهمه افعال ایشان رسیده و هیچ چیز از

از اسرار روضه ابر تا صواب ایشان از وی پوشیده نیست پس همه را بسزای خود خواهد
رسانید از ابن عباس مرویست که حق تعالی تشبیه کرده باران را که از آسمان نازل شد
بقرآن و ظلمات و رعد و برق را که در وست تشبیه کرده بآنچه در قرآنست از تهدید
و تخویف از عذاب و بروشنی و صاعقه که در وست بوعید آخرت و جهاد دنیا
ابن عباس روایت کند که دو مرد منافق از پیغمبر صلعم گریخته از مدینه فرار کردند
در راه باران سخت بر وجهی که حق تعالی درین آیت ذکر کرده بایشان رسید ایشان
در باران و تاریکی و متحیر شدند هر گاه که برق درخشیدی کامی چند میرفتند و
چون تاریک می شد می ایستادند و چون صاعقه پیدا شدی انگشت در گوش
می نهادند تا از هول آن هلاک نشوند و چون بیتاب میشدند میگفتند کاش
زودتر صبح میشد تا نزد پیغمبر میرفتیم و اطاعت و میکردیم و چون صبح شد نزد پیغمبر
آمدند و ایمان آوردند و باعتقاد تمام مومن شدند حق تعالی حال منافقان
مدینه را بحال این دو مرد تشبیه کرده فرمود که مثل ایشان چون مثل کسانیست
که بجهة ترس انگشت در گوش نهند تا صاعقه ایشانرا هلاک نکند و بجهة بسیاری
درخشندگی آن یَکادُ البَرقُ نزدیکست که برق درخشنده یَخطَفُ اَبصارَهُم
برباید روشنی دیدهای ایشان کُلَّما اَضاءَ هر گاه که آن برق درخشید بسبب
آن روشنی وَاِذا اَظلَمَ عَلَیهِم و چون تاریک شده بر ایشان بواسطه
طرف شدن برق قامُوا استادند در یکجا و قدم بر نداشتند و متحیر و سرگردان
شدند وَلَو شاءَ اللهُ و اگر خواستی خدای که ببرد شنوائی گوش و روشنائی
دیده ایشانرا بسبب صدای رعد و درخشندگی برق لَذَهَبَ بِسَمعِهِم هر آینه
ببرد شنوائی ایشانرا باواز رعد وَاَبصارِهِم و دیدهای ایشانرا بدرخشندگی
برق اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای عَلی کُلِّ شَیءٍ بر همه چیزهای ممکن قَدیرٌ تواناست

پس البته قادر باشد بر بردن شنوائی و بینائی ایشان مرویست که چون منافقان
نزد پیغمبر می آمدند انگشت بگوش می نهادند از ترس آنکه مبادا حکم خدا بقتل ایشان در رسد
پس حق تعالی تشبیه فرمود ایشانرا اجماعتی که بجهت ترس هلاکت نزد شنیدن صدای
صاعقه انگشت را بگوش می نهند و چون بدیدن بصیرت دلیل روشن قرآنی را
ببدیدند نزدیک بآن میرسید که دلهای ایشان بجهت نور آن آیات ربوده گردد
از کفر و بر ایمان غالب شود حق تعالی تشبیه آن فرمود به برقی که بسبب بسیاری
درخشندگی نزدیک باشد که دیدهای اصحاب بارانرا برباید و غالب شود بر نور
آن و هرگاه که علامت ظفر و فتح مسلمانان میدیدند بدین اسلام رغبت میکردند
و وقتی که سختی بمومنان میرسید متحیر میشدند و توقف میکردند حق تعالی اینحالت
ایشانرا تشبیه کرد بحال اهل باران که چون برقی بدرخشد شروع در رفتن
کنند و چون درخشندگی آن برطرف شود توقف کنند و بعد از آن فرمود
که همچنانکه حق تعالی توانا است بر بردن شنوائی و بینائی اهل باران بسبب رعد
و برق همچنین قادر است بر آنکه شنوائی و بینائی منافقان ببرد بجهة کفر و نفاق
ایشان و نشنیدن و ندیدن آیتهای روشن و معجزات ظاهره این بیرون آمد که در شان
منافقان است و بعد از آن همه مکلفانرا ببرستش خود امر میکند که یا ایها الناس
ای گروه آدمیان اعبدوا بندگی کنید و پرستش نمائید ربکم الذی پروردگار
خود را الذی آن خدای که بقدرت از آبا و اجداد شما و غیر آن لعلکم تتقون
شاید که شما بپرهیزید از عذاب یعنی برکت و میمنت خلوص عبادت و
پرستش شامل حال شما شد از آتش دوزخ رهائی یابید و یا عبادت خدا کننده
حالی که امیدوار باشید که در سلک متقیان درآیید و فایز و رستگار گردید
و از بعضی علما تفسیر منقولست که کلمه لعل و عسی از برای وجوب و لزومست

کاز کرم لایق نباشد کر کسی را در طمع اندازد و او را از ان محروم کرداند یعنی برخدا
واجب و لازمست کر پرستندکان خود را از عذاب برهاند الذی آن خدائی کر
بقدرت کامله جعل لکم کردانید برای فایده شما الارض فراشا زمین را فرش
کردهٔ تا آرام کیرند و حرکت نمایند بران والسماء بناء و آسمان را سقفی برافراشته
در خبر است که چون حق تعالی خواست که آسمان و زمین را بیافریند اول جوهری سبز آفرید
برابر هفت آسمان و هفت زمین و بعد از ان نظر هیبت در ان نکریست آن جوهر آبی
لرزان شد و کفی و بخاری از موج آن پدید آمد هفت طبقه آسمان از ان بخار بیافرید
و هفت طبقه زمین را بیافرید از ان کف و در آثار آمده که سطبری هر طبقه از طبقات
آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راه است و بعد از آفریدن آسمان و زمین
حاملان عرش را بیافرید و طبقات آسمان را بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیکر بیافرید
و باو امر کرد تا دستها بکسترد از مشرق تا مغرب و زمین را بر داشت اما قدم او بر جای
قرار نمیکرفت کاوی را آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پا بود آن فرشته
پای بر سنام آن کاو نهاده قرار کرفت شاخهای آن کاو از جانب زمین از جوب
زمین تا زیر عرش بر آمده و دهن او در دریاست هر روز یکبار نفس میکشید و زیادتی
و کمی آب دریا از انست و چون پایهای کاو قرار نمیکرفت سنکی را آفرید برابر هفت آسمان
و زمین و آنرا قرارکاه کاو کردانید و بعد از ان ماهی خلق کرد و آنرا مقر سنک کردانید و
بعد از ان ماهی را بر بالای آب بداشت و آب را بر بالای هوا و هوا بقدرت او سبحانه
بعد از ان زمین مانند کشتی بر سر آب حرکت میکرد کوهها را بیافرید و آنرا میخ
زمین ساخت قرار کرفت جلت قدرته و بعض[illegible] جهة دلالت بندکان
بر وجوب پرستش خود میفرماید و انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء
آبی مبارک و پر نفع یعنی آب باران و نزد بعضی مراد بما ابریست که آب دریا

بخود جیده متوجه هوا میشود باد آنرا ابر اکند میسازد و آن نم می افشرد و باران از آن بزیر
می شود فاخرج به پس بیرون آورد او سبحانه بسبب آن وقتی که با خاک آمیخته شد
من الثمرات از انواع میوه ها و اصناف حبوب و نبات رزقا لکم روزی ساخته
و آماخته کرده برای شما حق تعالی درین آیت تنبیه مردمان می نماید بر آنکه وی سبحانه
خالق همه چیزهاست و رازق جمیع مردمان است پس شایان که بعبادت وی اکتفا کنند از بیخ
در عقب این آیت فرموده فلا تجعلوا پس مگردانید یعنی مسازید لله اندادا امثال و همتا
ایشان و شریکان در عبادت و انتم تعلمون و حال آنکه میدانید که آنها اگر پرستش
میکنید قادر نیستند چیزی را بیافرینند و نعمتهای مذکوره را بشما رسانند پس چگونه
سزاوار پرستش باشند و چون دانستید که آنها مستحق پرستش نیستند پس بر شما
روشن شد که حق سبحانه یکتا است بی همتا و هیچ کس دیگر سزاوار پرستش نیست مگر او
تعالی بیان وحدانیت و یکتائی بخود در عقب آن ذکر اعجاز قرآن میکند که دلیل است
بر نبوت محمد ص زیرا که ایمان تمام نمی شود مگر باقرار بتوحید و اعتراف برسالت
محمد ص و میفرماید که و ان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و شبهه مما
نزلنا از آن چیزیکه بتدریج فرو فرستادیم آنرا علی عبدنا بر بنده خود که محمد
صلی الله علیه وآله و گمان می برید که آن ساخته و بربافته اوست و از نزد ما نازل
نشده فاتوا پس بیارید شما اگر در فصاحت و بلاغت بی مثلید و بی نظیر بسورة
بعضی از کلام که در فصاحت و حسن نظم مخبر از امور غیبیه من مثله مانند آن که
ما فرستادیم و ادعوا شهداءکم و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاعران فصیح
زبان و خطیبان بلیغ بیان که اعوان و انصار شما اند در تکذیب رسول ما یعنی کسانی
برین نهادی قدرت ندارید که معارضه کنید باتیان کلامی که مثل آن باشد پس
استعانت کنید بهر که یاری شما دهد من دون الله بجز از خدای یعنی غیر خدا هر که

که میخواهید بیاری خود خوانید در آوردن مثل قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما
راست گویان در آنکه این کلام ساخته و بافته محمد است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکردید
یعنی مثل این سوره را نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا و هرگز نتوانید که بعد از این زمان تا انقراض
عالم مثل آنرا بیاورید یعنی چون شما در زمان ماضی و مستقبل از آوردن مثل
این کلام عاجز باشید و با وجود این از غایت عناد و انکار به پیغمبر ما ایمان نمی آرید
فَاتَّقُوا بترسید النَّارَ الَّتِي از آتش دوزخی که وَقُودُهَا النَّاسُ برافروزنده آن
مردمانند یعنی کافران و منکران جاحد وَالْحِجَارَةُ و سنگهای کبریت که حرارت آن
سخت تر و عقوبت آن ناخوشتر است قول اصح آنست که مراد از حجاره بتانیست که
کفار از سنگ تراشیده می پرستیدند کقوله تعالی إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
حَصَبُ جَهَنَّمَ یعنی شما و آنچه آنرا می پرستید جز از خدا هیزم دوزخید و خبر است
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ
از آنحضرت منقولست که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند آنگاه بدنیا
مرویست که آنحضرت در اثنای خطبه میفرمود که اگر در این مسجد صد هزار
مرد باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه ایشان از حرارت
نفس او هلاک شوند و این نوع آتش أُعِدَّتْ آماده و مهیا شده است لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان تا در آن جاوید باشند در خبرست که داود ع بسیار گریستی
مردمان گفتند که ای داود گریه کمتر کن و بسیار جفا بر نفس خود روا مدار گفت
ای یاران بگذارید که گریه کنم پیش از آنکه گریه سود ندهد و استخوانها در دوزخ
سوخته و گداخته شود منصور عمار گوید سالی بحج میرفتم در کوفه فرود آمدم شبی
در کوچه از کوچهای کوفه میگذشتم از سرای آوازی شنیدم که یکی میگفت
خداوندا بعزت و جلال تو که آن گناه که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب

تو حاصل نبودم اما خطای عارض و بیهوده فرو گذاشته تو مغرور شدم خداوند مرا از
عذاب تو کی رهاند و اگر دستم از ریسمان رحمت تو بگسلد دیگر آویزم منصور گفت
من خواستم تا امتحان کنم دهن در گوش او نهادم و این آیت برخواندم که یا ایها
الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة تا آخر نعره بزد و ساعتی
اضطراب کرد و انگه ساکن شد من در سرای او نشان کردم روز دیگر بآنجا آمدم جنازه
دیدم بر در سرای نهاده و پیرزنی دران سرای میرفت و بیرون می آمد گفتم ای
پیرزن این مرد کیست که فرمان یافته است گفت جوانی خدای ترس از فرزندان
رسول خدا دوش در ورد و مناجات بود مردی اینجا بگذشت و آیتی از قرآن
بخواند بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست من گفتم اولیای
خدا چنین می باشند و بدانکه چون فایدهٔ فرستادن پیغمبر ترسانیدن کافران
و عاصیان از عذاب اخروی تا از کفر و عصیان باز ایستند و مژده دادن مؤمنان و
مطیعان بثواب ابدی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم باشند از ین جهة ار
سبحانه وعده مقارن وعید ساخته میفرماید که ای محمد چون بدلیل روشن
حجت بر کفار لازم ساختی و ترهیب و تخویف ایشان کردی پس ترغیب و مژده
دادن [illegible] وبشر الذین امنوا و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق من گرویده اند
بتوحید من و به نبوت تو و بآن ثابت و راسخ شدند تا حین موت وعملوا الصالحات
و کردند از برای من کارهای شایسته چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آن
مضمون بشارت ان لهم مر ایشان راست در آخرت جنات بهشتهای که در وی است
انواع میوهها و طعامهای لذیذ و جمیع آنچه موجب لذت باشد تجری من تحتها
میرود در زیر آن یعنی در زیر درختان و غرفهای آن الانهار جویهای فراخ
از آب و شیر و خمر و عسل مصفی از سرورت مروی است که جویهای بهشت بر ظاهر

زمین بهشت روان باشد نه در رخنهٔ زمین و بقدرت خدا آب و شیر و عسل و خمر
یک یک بر روی زمین کند رنگ و از هم متفرق باشند بی حایلی و مانعی و اصلا بیکدیگر
آمیخته نشوند آورده اند که امام جعفر صادق ع این مضمون را ادا میفرمود یکی از ملحدان
حاضر بود گفت هیچ قبول این معنی نمیکنند که چهار مایع در پهلوی یکدیگر باشند و مانعی
در میان آنها نباشد و با یکدیگر آمیخته نشوند آن حضرت فرمود که ای سفیه نمی بینی
که خدای تعالی در یک پوست تخم مرغ دو مایع جمع کرده که برنگ و طعم و طبع مختلفند
و اصلا با یکدیگر مخلوط نمی شوند آن مرد چون این کلام بشنید ملزم شد و بآن
اعتراف کرد از انس روایت که جویها بر روی زمین کند روند از یک جانب آن مروارید
باشد و جانب دیگر یاقوت و گل او مشک اذفر باشد مجاهد روایت کرده که زمین
بهشت از نقره باشد و خاک آن مشک و اصل درختانش از زر و برگ سفید و لؤلؤ
و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اگر ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد
و اگر نشسته یا خفته باشند شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه چینند و ایشان
بر غرفها بر آیند نظاره درختان و آبهای روان کنند و از میوهای بهشت تناول
نمایند كُلَّمَا رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند مِنْهَا از آن بهشتیان مِنْ ثَمَرَةٍ از
میوهای درختان آن رِزْقًا روزی ساخته و آماده قَالُوا گویند با یکدیگر
هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا این نوع میوه ایست که روزی داده شده مِنْ قَبْلُ پیش ازین
زمان در دنیا یعنی در صورت مثل میوه دنیا باشد زیرا که در حجم و طعم و لذت
بمراتب از آن در پیش خواهد بود و حکمت در آنکه صورت میوهای بهشت مانند
میوهای دنیا باشد که تا نفس بهشتیان در اول میل بآن کنند و برغبت تمام
از او فرا گیرند چه طبعها مایلند بآنچه الفت بآن گرفته اند و متنفرند از غیر آن پس هرگاه
در بهشت میوه مثل آن بینند که در دنیا دیده اند فی الحال مایل آن شوند و از آن رغبت

تمام اخذ کنند واگر آنرا از جنس معهوده نبینند بآن التفات نخواهند کرد بجهة نظر
آنکه لذت ونفعی در آن نیست ونزد بعضی دیگر از اهل تفسیر مراد بمن قبل در بهشت
باشد یعنی هرگاه در ثانی الحال بهشتیان میوه بخورند گویند که این در طعم و رنگ و بوی
خوش مانند آن میوه‌ایست که قبل از این در اینجا بما داده بودند چنانکه از حسن مرویست
که ظرفی از طعام نزد بهشتیان حاضر نمودند سازند واو از آن طعام تناول کند و
بعد از آن ظرف دیگر بیاورند مثل اول گوید هذا الذی رزقنا من قبل فرشته
که طعام حاضر ساخته باشد گوید که این را بخور که رنگ او یکیست وطعم مختلف و
یا آنکه معنی آیت آنست که چون مومن در بهشت میوه را تناول کند فی الحال حق تعالی مثل
آنرا بجای آن خلق نماید وچون مومن آنرا ببیند گوید هذا الذی رزقنا من قبل
بعد از آن مومن بجهة تاکید این کلام تکرار این معنی کرده میفرماید واتوا به متشابها
یعنی بدهند مومنان را آنچه حق تعالی روزی ایشان کرده باشد از میوه‌ها در حالتی
که مانند باشد در رنگ بمیوه‌های که پیش از این بایشان داده باشند اما بطعم مختلف
باشد ومرویست که مزه جمیع میوه‌های دنیا در یک میوه بهشت باشد روایت
از مسروق که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه از اول و آخر او مانند
خوشه خرما برهم چیده شده اند هرگاه که میوه از آن بچینند حق تعالی مثل آن باز
بیافریند ونزد بعضی دیگر معنی آیت آنست که همه نعمتهای بهشت در لطافت وخوبی
مانند یکدیگر باشند مثلا خادم موافق مسکن باشد ومسکن مانند فرش ونوع
طعام موافق نوع دیگر وباقی برین قیاس چنانکه از پیغمبر مرویست که در بهشت
مرغانی باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر هرگاه که صحفه‌ای در پیش بنده مومن نهند
مرغی از آن بیاید وبران صحن افتد وپر [illegible] افشاند از هر پری نوعی طعام
بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرم‌تر و از انگبین شیرین‌تر که هم در لطافت

ولذت و بوی خوش شان بر یکدیگر باشند و مومنان بر غرفهای عالی که برزده مرتفع
تعال و فارغ البال بخوردن این نوع طعامها و میوهها مشغول باشند و لهم فیها
ایشان را باشد فیها در آن بهشتها ازواج زنانیکه جفت ایشان باشند از حوری و
مطهرة پاک گردانیده شده باشند از عیبهای که زنان دنیا راست از بول و غایط
و منی و استحاضه و حیض و نفاس و چرک و سایر منفرات دیگر از بدی خلق
و قبح منظر و غیر آن از سعید بن عامر روایتست که پیغمبر صلعم فرموده که اگر زنی از زنان
بهشت یکبار بدنیا نگرد همه روی زمین پر از بوی مشک شود و نور آفتاب و ماه را
ببرد و از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که اگر یکی از حور العین آب
دهن در هفت دریای تلخ و شور اندازد همه آبهای آن چون شهد شیرین شود
در خبر آمده که اگر مرد مومن زن بخوبی داشته باشد که بانواع عیبها و کدورتها
مبتلا باشد و در غایت زشتی حق تعالی او را در بهشت از جمیع آن عیبها و کلفها پاکیزه سازد
و بجمال و صفای که حور العین را باشد باو عطا فرماید و جفت شوهر خودش سازد و
خلافی نیست درینکه وطی در بهشت خواهد بود چنانکه در اخبار صحیح آمده که حق تعالی
قوت صد مرد به هر یکی از مومنین دهد در اکل و مباشرت کردن حاصل که حق تعالی
جمیع این نعمتهای مذکوره بمومنان کرامت فرماید وَهُمْ و مومنان فیها
در بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها آراسته است خالدون جاوید باشند
هرگز این کرامت و نعمت از ایشان منقطع نشود همچنانکه هرگز عقاب و عذاب
از کفار و منافقان مرتفع نگردد از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که چون
حق تعالی منافقان را در حین مثل زد یکی بافروختن آتش و دیگری باصحاب باران
چنانکه گذشت ایشان گفتند ذات خدای تعالی از آن برترست که این نوع
مثلها حق تعالی زند یعنی منافقان گفتند پس فرمود که اِنَّ الله بدرستی که خدای تعالی لا یستحیی

شرم نمیدارد و چون حصول حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق تعالی از آن بریست
پس مراد از آن لازم آنست که امتناع و ترکست یعنی حق تعالی باز نمی ایستد أن یضرب
مثلا ما از آنکه بیان کند مثلی از مثلها از قتاده روایتست که یهود چون در قرآن ذکر
مگس و عنکبوت شنیدند زبان استهزا گشودند و گفتند که این نزد خدا نازل
نشد زیرا که این سخنان بکلام خدا نمی ماند این آیت آمد که حق تعالی ترک نمیکند
آنکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که آن بعوضة پشه است فما فوقها پس
آنچه فراتر و زیاده بر آن باشد یعنی از آن بزرگتر است چون مگس و عنکبوت چه
این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکمت و مصلحت باشد و هیچ
قبحی در آن نباشد تا ترک آن بر خدای واجب باشد حاصل که حق تعالی بجهت مصلحت
بندگان بامور حقیر مثل میزند و عتاب و سرزنش اهل کفر او را از آن باز نمیدارد
فاما الذین امنوا پس اما آنکسانی که ایمان آورده و بکتاب خدا گرویده
فیعلمون پس بیقین میدانند از روی تفکر و اندیشه صواب انه الحق
که ضرب المثال درست و راست است و روا و بجهت حکمت و مصلحت بندگان نازل
شده من ربهم از جانب پروردگار ایشان واما الذین کفروا و اما آنها که گرویدند
بحق چون این مثل میشنوند فیقولون پس میگویند از روی عناد و انکار و عدول
از طریق حق و بر وجه استهزا ماذا اراد الله چه چیز اراده کرده است خدای
بهذا مثلا باین گفتار از روی مثل زدن یعنی این کلام عبث است و هیچ
فایده و مصلحتی در آن نیست حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که یضل به
یعنی اراده خدا درین مثل آنست که گمراه سازد بسبب آن کثیرا جماعتی را از
چون اضلال فعل قبیح است و حق تعالی از آن مبراست پس معنی مراد آنست که اهل
کفر بجهت فرط عناد و مبالغه در [illegible] انکار تفکر نمیکنند و تامل نمی نمایند

درین مثلها بحکمت و مصلحت آن پی برده عارف بحقیقت آن شوند و بجهة این گمراه
میکردند و یا مراد باضلال تخلیه است یعنی حق تع کافر معاند را بحال کفر میگذارد و توفیق
ایشان نمیدهد یا بمان بجهة عدم التفات ایشان در معجزات ظاهر و براهین شدن
انکار و کفر ایشان و چون حصول ضلالت ایشان بجهة ضرب المثل القرآن است که حق تع
ذکر فرموده ازین جهة بر سبیل مجاز اضافه آن بخود نموده یعنی چون کفار بجهة عدم
تفکر در مثل مثل کوری گمراه میگردند و بعد کفر خود راسخ میشوند پس گویا که حق تع
بان ضرب المثل ایشان را گمراه میگرداند و یهدی به و راه می یابد بان کثیرا جماعتی بسیار
یعنی مومنان را که بجهة تفکر و تدبر تصدیق بان می کنند و راه راست می یابند و چون
وقوع اهتدای ایشان نیز بضرب المثل بود ازین جهة نسبت هدایت را بخود داد
و غرض حق تعالی از ذکر مثل مثل کوری آنست که تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از
ایشان دران تفکر نکرده در گمراهی می ماند و چه کس دران تدبر نموده راه راست
می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال باشد از اهل حق و گویند که مراد
باضلال حکم است بضلالت یعنی حق تع حکم میکند بگمراهی ایشان وما یضل
به گمراه نمی سازد بان ضرب المثل یعنی نزد آن حال گمراه نمیشوند بر وجه تخلیه
الا الفاسقین مگر بیرون رفتگان از حد ایمان بجهة کمال انکار و فرو رفتن
در عناد و جحود و یا حکم نمیکند بضلالت هیچ کس مگر کافران که دل ایشان زنگ
کفر گرفته و بسبب زنگ نفاق و ظلمت انکار و عناد تاریک گشته و بجهة آن خود
مستعد آن نمی سازند که بر وجه حکمت و نور مصلحت آن مثل پی برده تا ایشان تابید
لمعه حق تع نظر التفات که با مومنان دارد از ایشان باز گرفته و بحال خودشان واگذا
و اما مومنان که تصدیق او تعالی و نبوت پیغمبر او کرده کمر انقیاد او بر میان
جان بسته دل ایشان بنور ایمان منور شد تا بسهل پی بعلم حکمت آن مثلها برد

کرده الله و بعضی آن نبی برده و در قرآن هر جا که اضلال منسوب باو سبحانه آمده است
و بمعنی مذکور واگر نه چگونه نسبت دادن معنی اضلال باو سبحانه جایز باشد و حال
آنکه حق تعالی در کتاب خود نسبت بشیطان و فرعون و سامری کرده چنانکه فرموده
ولقد اضل منکم جبلاً کثیراً واضل فرعون قومه واضلهم السامری و بعد از آن در صفت
کفار که استهزا میکردند بمثلهای مذکوره میفرماید که ایشان الذین کسانی اند که از روی
عناد و ستیزه ینقضون عهد الله می شکنند پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس
آن چیزی که بآن عهد خدا استوار کرده بودند مراد دلیلهای عقلیه و نعمتهای بر
روشن است که دلالت میکند بر توحید او سبحانه و صدق رسول او می کنند و ایشان بجهة
رسوخ و عناد و انکار روحیت و جاهلیت وفا بآن نمی کنند و ترک آن می نمایند و یقطعون
ما امر الله به و می برند آن چیزی که الله تعالی فرموده است بآن ان یوصل که بپیوندند
مراد هر چیزیست که حق تعالی بریدن از آن راضی نباشد چون تفرقه میان پیغمبران و کتب
ایشان یعنی ایمان آوردن ببعضی و ببعضی دیگر و از جمله اعراض ایشان از آنحضرت
صلی الله و قرآن و دوستان خدای گسستن و بدشمنان ایشان پیوستن و یا قطع رحم
کردن و غیر آن و یفسدون فی الارض و فساد میکنند در زمین باین معنی که منع مردمان
میکنند از ایمان و استهزا بحق میکنند و قطع طریق میکنند و مردم را می ترسانند و ضرر
و ایذا بمومنان میرسانند از هر چه نظام عالم بآنست قطع آن میکنند اولئک آنکسان
که این صفت دارند هم الخاسرون ایشان زیانکارانند در دو جهان که سرمایه ایمان
و صلاح و ثواب اخروی را فروخته اند بانکار و فساد و عذاب و سعیر [illegible]
کنند که مراد باین فاسقان و خاسران خوارجند که بعهد عهد ایمان بیعت آمدند ایمان
آوردند و بعد از آن عهد را شکستند و فضایل و کمالاتی که حضرت رسالت
در حق شاه ولایت فرموده نا شنید [illegible] و باو [illegible] مقام محاربه در آمدند و

وبعد از ان خطاب بایشان کرده میفرماید که ای معاندان بدین و ای منکران سید المرسلین
خبر دهید مرا که کیف تکفرون چگونه کافر می شوید بالله بخدا و بجحود و جحد ایشان نمی
و کنتم و حال آنکه بودید شما امواتا مردگان یعنی جسمها که آن از حیوة نبود چون عناصر
اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه از عباس گوید که مراد باموات معدوم مانند
می بودید شما معدوم صرف فاحیاکم پس زنده گردانید شمارا بدر آوردن روح
در بدنها شما ثم یمیتکم و بعد از ان میرانید شمارا نزد انقضای اجل ثم یحییکم پس بعد از ان
زنده گردانید شمارا در قبر جهة سؤال یا در وقت حشر و نشر ثم الیه ترجعون پس بعد از ان
حشر بسوی او یعنی بجای که حق تعالی فرموده که بهشت و دوزخ است بازگردانیده شوید برای
جزای کردار و چونکه شما علم دارید بحال خود و از سر یقین میدانید زنده گردانیدن و میرانیدن
خلق شمارا پس با وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل عجب است و بدانکه زنده شدن
میت در قبر برای منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شد و هیچ کس از ملت اسلام دران
نزاع ندارند و در خبر آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر او باز میگردند می
شنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد حضرت
رسالت صلعم بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد
و پیش از آنکه او را در قبر نهند در قبر او بخفت و چون سر قبر او را بپوشانیدند بر سر
قبر او نشست و زمانی گوش بر قبر او داشت و بعد از ان گفت ابنک ابنک یعنی پسرت پسرت
و این را سه بار تکرار فرمود و چون از انجا باز گشت اصحاب گفتند یا رسول الله با هیچ
کس این مقدار ترحم و لطف ننموده که با این زن فرمود که او را بر من حق نعمت بسیار
بود ردای خود را کفن او کردم و بجهة حرمت در قبر او خسپیدم تا از عذاب قبر ایمن
باشد و اینکه سه بار این کلمه را تکرار نمودم بجهة آن بود که چون سر قبر او را پوشانیدند
منکر و نکیر آمدند و او را گفتند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت

محمد گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که بر تربت بنشیند بعد از آن
او را بحال خود گذاشتند و برفتند و ازینجاست که سنت است که در تلقین بسیار بگویند
که علی امام و بعضی پیوسته است که چون در قبر بنشیند حق تعالی روح او را باز آرد در
کند و تا سینه زنده شود و هم حواس را باز دهد بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و
رسول و ائمه سؤال کنند اگر از عهدهٔ آن بیرون آید گویند بخسب چون خوابیدن
عروسان در خوابگاه ناز پس فرشته بر برند تا قبر او بر او فراخ شود و دری از بهشت
بروی بگشایند تا نسیم بهشت بوی رسد و اگر جواب ایشان عاجز شود گرزی آتشین
بر وی زنند که قبر او پر از آتش شود و دری از دوزخ بروی گشایند و از اینجاست که رسول
صلی الله فرموده که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه
ایست از روضهای بهشت یا گودیست از گودهای دوزخ و نیز از جهت اظهار قدرت
میفرماید که هُوَ الَّذِی و آنخدایست که بقدرت کامل خود خلق لکم بیافرید برای
انتفاع شما از انتفاع خود زیرا که غنی مطلق است مَا فِی الْاَرْضِ آنچه را که در زمین
جمیعا همه آن از کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات و غیر آن تا از نفع
گیرند ثُمَّ اسْتَوَی اِلَی السَّمَاءِ و بعد از آن قصد کرد بآفریدن آسمان قصد
مستوی بی ضعفی و سستی فَسَوّٰیهُنَّ پس راست کرد آسمانها را بروجه عدل
بدون قصور و خلل سَبْعَ سَمٰوَاتٍ هفت آسمان یعنی همه آنها را در عددی مساوی
یکدیگر آفرید وَهُوَ و او سبحانه که این همه چیزها آفرید بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ بهمه چیزها
بلند دانا است و عالم بکنه حقیقت هر یک از آنها و چون در این آیات ذکر نعمت حیات
نمود خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد و بعد از این
ذکر آفریدن آدم میکند و بیان شرف او که اصل همه آدمیانست و ذکر و شرف و تفضیل
او که موجب سرافرازی اولاد اوست میفرماید که ای محمد یاد کن [illegible]

و چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلٰئِكَةِ مر همه فرشتگان را اِنِّی جَاعِلٌ بدرستیکه من
گرداننده ام یعنی آفریننده ام فِی الْاَرْضِ در جمیع زمین خَلِیفَةً شخصی را که نایب من باشد
در رواج دادن حق و زایل ساختن باطل مراد آدمست علیه السلام از عبد الله عباس و عبد الله
مسعود روایتست که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم ع فرشتگان را خبر داده بود که من
در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خونهای ناحق
ریزند چون این قول بشنیدند قَالُوا گفتند از روی تعجب و علم مصلحت و حکمت
در آفریدن او نه بر وجه اعتراض اَتَجْعَلُ فِیهَا آیا می آفرینی در زمین مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا
کسی را که فساد کند و مشغول شود بمعصیت در زمین وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونهای
امثال خود را بغیر حق و این عظیم ترین معصیت وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ
تسبیح میکنیم تسبیحی تنزیه و تبرئه ای مقرون بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم و بر ثنا
و ستایش تو قیام مینماییم وَنُقَدِّسُ لَكَ بپاکی ترا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب را از
تو دور میدانیم و ببزرگی و عظمت ترا یاد میکنیم قَالَ گفت حق تعالی در جواب ملائکه
اِنِّی اَعْلَمُ بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصلحتها و حکمتها مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه شما نمیدانید و از جمله آنست اظهار کبر و عجب و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت
و نظام برهم کرد و خلق انبیا و ائمه هدی و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن از انواع مصالح
از امام جعفر صادق ع منقولست که فرشتگان از حق تعالی درخواست کردند که خلیفه
زمین از جنس ایشان باشد و گفتند ما تسبیح تو میکنیم و طاعت تو میداریم و عصیان
تو نمی ورزیم و غیر ما که خواهی آفرید فرمان تو نخواهند برد و چون در جواب اینقول
اِنِّی اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ را شنیدند دانستند که ایشان رتبه این مرتبه نه اند از سؤال خود
منفعل شدند و پناه بعرش آلهی آوردند و [illegible] استغفار اشتغال نمودند و وقتی
که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب باو رسید

که ای آدم در زمین خانه پاک کن تا عاصیان و گناه کاران و اولاد تو پناه بآن آورده بصیقل
استغفار زنگ عصیان از دل بزدایند همچنانکه فرشتگان مقرب پناه بعرش آورده باستغفار
مشغول اند و چون خانه را تمام کرد و عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه ژولیده موی و غبار
آلوده متوجه آن شده بتضرع و زاری و ناله مشغول می شدند و بسبب این امر بعد
میکشند حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان که این از جمله آن حکمتها و مصلحتها که در آفریدن
آدم میدانستم و شما بآن راه نمی بردید القصه او سبحانه بعد از جواب انی اعلم از اجزای
مختلفه زمین خاک را برداشت و آنرا بآب مخلوط کرد باین وجه که فرشته ابر را امر کرد
تا چهل روز باران ابر بر سر آن بداشت تا آنکه خاک چسبان شد و بر جهت استعداد
صورت رسید بعد از آن او را بصورت انسان متصور گردانید و روح را در او
دمید و بجهت آنکه گندم گون بود او را آدم نام نهاد چه ادم بمعنی گندم گون است و او را
خلیفه زمین گردانید وَعَلَّمَ آدَمَ و در آموخت ادم را یعنی ملهم ساخت او را الاسماء
كُلَّهَا یعنی نامهای مخلوقات را از علوی و سفلی از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر
و اکثر متاخرین روایت که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات را حتی کاسه و نیم کاسه
و جمیع صنعتها را و گویند که داخل همه دوابست را طعم و غیر آن از آنچه متعلق است بصلاح
دین و دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس بعد از آن عرض فرمود مسمیات اسما را عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان
فَقَالَ أَنْبِئُونِي پس گفت ای فرشتگان خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که
بشما معروض شده إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان با آنکه شما سزاوارترید
بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن اما چون شما با وجود دیدن مسمیات
علم بنامهای آن ندارید چه جای آنکه دانید خواص آنرا پس چگونه بخلافت
لایقتر باشید و تدبیر و عمارت زمین [illegible] در خیال و ارد کشته که چون
حق تعالی خواست که فضیلت آدم با فرشتگان پیدا فرماید تا منزه در آسمان هفتم

نهادند و بر بالای آن کرسی از نور بنهادند و فرشتگان را نزد آن منبر حاضر ساختند و آدم را
امر فرمود تا بالای منبر رفت و بعد از آن نامهای ایشان عرض فرمود بر ملائکه و گفت
خبر دهید مرا که هر یک ازین نامها چه چیزند ایشان بعجز و تصور خویش معترف شدند
و بطریق اعتذار قالوا گفتند که سبحانک تسبیح میکنیم و دور میدانیم ترا از آنکه غیر
تو عالم باشد بامور غیبی و کسی را نرسد که در افعال و اقوال تو زبان اعتراض کشاید
لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مگر آن چیز را که تعلیم داده ما را و تعلیم
بنامهای اشیا از جملهٔ نیست انک انت العلیم بدرستیکه توئی بسیار دانا بجمیع اشیا
بر وجهی که هیچ چیز بر تو پوشیده نیست الحکیم محکم کار و صواب کردار که هر چه کنی و
و کوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی که منصب خلافت و مرتبهٔ علم باسمای
اشیا را بکه می باید داد و چون فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد بآدم
و از جهة اظهار فضیلت و شرف او بر ملائکه قال فرمود که یا آدم انبئهم ای آدم خبر
ده این ملائکه را که در پایین منبر تو نشسته اند باسمائهم بنامهای آن اشیا یعنی بنامهای
اشخاص مسمیات که عرض ایشان کرده بودم فلما انبأهم پس آن هنگام که آدم علیه السلام خبر داد
فرشتگان را باسمائهم بنامهای آن مسمیات یعنی اسم هر شی را و منافع و مضار آنرا
اعلام ایشان کرد قال گفت خدای ملائکه را بر وجه تنبیه و گناه ساختن از روی
استفهام که الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را یعنی البته گفتم شما را انی اعلم آنکه
بتحقیق که من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و
والارض و آنچه نهانست از امور زمین همچنانکه میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده ام
از مسمیات یعنی دانای نهان و آشکارم همه اشیا نزد من حاضر است و هیچ چیز
بر من پوشیده و پنهان نیست و اعلم و میدانم ما تبدون آنچه ظاهر میکنید از گفتار
و غیر آن و ما کنتم تکتمون و آنچه بودید که می پوشانیدید از اعتقاد و افضلیت خود

خبر آورده اند که چون آدم ع اسمای جمیع مسمیات را اعلام ملائکه کرد و ملائکه
بعجز خود اعتراف کردند و بافضیلت آدم معترف شدند حق تعالی جهة اعزاز و اکرام
آدم امر کرد باایشان تا منبر او را بر گرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند در عرض
صد سال تا عجایب آسمانها ببدید بعد از آن اسبی از فلک بیاوردند و او را در بر
دادند از در و مرجان و آدم را فرمود تا بر آن نشست و در آسمانها میگردید و بر همه فرشتگان
سلام میکرد باین طریق که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ایشان در جواب میگفتند
و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی از روی تعظیم او خطاب کرد که ای
آدم و سلام و تحیت من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز
جهة تعظیم آدم فرشتگان را بسجود آدم امر کرد چنانچه میفرماید که و اذ قلنا و یاد کن
ای محمد آن را که گفتیم للملائکة مر فرشتگان را که یکبار اسجدوا لآدم سجده
کنید مر آدم را سجده تعظیم نه سجده عبادت زیرا که سجده عبادت مر
غیر او را روا نیست فسجدوا این سجده کردند ایشان الا ابلیس مگر شیطان لعین
با قبیله خود که جماعتی اند از جن ابی سر باز زد از آن سجده و استکبر و تکبر
و گردنکشی کرد و کان من الکافرین و بود او در اصل از کافران یعنی از منافقان
در علم خدا چه اظهار انقیاد می نمود نزد فرشتگان و در باطن کافر بود و چون حق تعالی
بسجده امر کرد غرض که از او را بر محک امتحان ظاهر ساخت و مذهب حق آنست که
از جن بود نه از ملائکه چه ایشان معصومند باتفاق و آیه کان من الجن و فهم
میشود زیرا که خطاب با فرشتگان است اما آیت الا تسجد و اذ امرتک دلالت
صریحست بر آن و مرویست از پیغمبر که هر که سوره از سورها سجده بخواند و سجده
کند ابلیس از نو رمیده شود و گریه پیش آغاز کند و گوید وای بر من فرزند آدم
سوره عزیمه خواند او سجده کرد مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم

مستحق دوزخ گشتم ابو العالیه روایت کند که چون نوح ع در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر
دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت ای ابلیس بواسطه تجبر و تکبر خود را و مردمان را
خود را هلاک کردی گفت اکنون چکنم گفت حق تعالی میفرماید اگر قبر آدم را سجود
کنی توبه تو قبول کنم جواب داد که من آدم را وقتی که زنده بود سجده نکردم اکنون
که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس سجده آدم ابا کرد حق تعالی برو لعنت
کرد و برا از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملائکه برو لعنت کردند و آدم را گفت
که بهشت رو و از جمیع لذات متلذذ شو همچنانکه فرموده و قلنا یا آدم که گفتیم از محض
کرم خود که ای آدم اسکن انت ساکن شو تو و زوجک الجنة و جفت تو یعنی حوا در
بهشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایت که چون آدم به بهشت رفت بجهت تنهائی
وحشت داشت حق تعالی خواب برو غالب ساخت و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ
او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورت و حسنی تمام و حلهای بهشت درو
پوشانید و او را با انواع زینت بیاراست و چون بیدار شد در آن حسن و جمال
مشاهده نمود با او انس گرفت و محبت تمام با وی پیدا کرد و نزد بعضی حق تعالی حوا را
از بقیه گل آدم بیافرید و بعد از آن امر فرمود که در بهشت ساکن شوید و کلا
منها و بخورید از بهشت یعنی از میوهای آن رغدا خوردنی بسیار و با فراغت
و خوشحالی حیث شئتما هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه آرزو کنید و لا تقربا
و نزدیک مشوید یعنی مخورید هذه الشجرة این درخت را که درخت گندم
فتکونا پس باشید آن هنگام که نزدیک شوید باین درخت من الظالمین از ستمکاران
بر نفسهای خود یعنی از کسانیکه حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند و چون
بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شد که انبیا معصوم‌اند از اول عمر تا آخر عمر
پس این نهی تنزیهی باشد که یعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی تحریمی

کہ از آن چاره نباشد زیرا که آن منافات دارد بعصمت آورده اند که چون حق تعالی
آدم را بر سریر کرامت بنشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری در وی پوشانید
و غلمان در پیش او در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حوران در پایه
ملازمت او مقرر نمود ابلیس بر آن حسد برد و اندیشه کرد که بچه نوع آدم را از منصب
معزول سازد و چون حق تعالی او را از درخت گندم منع فرموده فرصت یافته در دهن
مار شد از وی در خلوت نمود که مرا با آدم رسان مار بدستیاری طاوس او را در
بهشت برد ابلیس بیامد و برابر آدم و حوا بایستاد و گویند که او از دهن مار بیرون
نیامد بلکه بیکطرف دهن او آمدن خود را با آدم و حوا نمود و آغاز گریه کرد و ایشان
او را نشناختند و با او گفتند چرا میگریی گفت بجهة موت شما و زوال این نعمت
عظیم از شما گفتند علاج آن چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود
جاودانیست و اشارت بدرخت گندم کرد گفتند ما را از آن نهی کرده اند چگونه بخوریم
گفت این نهی از آن درخت نیست که شما را از آن منع کرده اند و سوگند یاد کرد که من
درین امر نیکوخواه شمایم و از محض دولتخواهی شما را باین دلالت میکنم و چون ایشان
این گمان نداشتند که کسی بنام خدا سوگند بدروغ بخورد بنابرین فریب خوردند
بسخن ابلیس و بخوردن آن درخت مشغول شدند فَأَزَلَّهُمَا پس قدم آدم و حوا را
الشَّیْطَانُ ابلیس بزلیدن عَنْهَا از آن درخت یعنی از جهة آن قدم ایشان بلغزانید
و ایشان را از بهشت دور گردانید فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را نسبت اخراج ایشان
از بهشت بشیطان بجهة آنست که او سبب اخراج ایشان شد و اگر نه حقیقة حق تعالی
آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد مِمَّا کَانَا فِیهِ از آنچه بودند در آن از مرتبه عظیمه
و انواع نعمت بدانکه بیرون کردن آدم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهة
مصلحت و حکمت بود یعنی حکمت او سبحانه تقاضا نمود که از بهشت و بدار تکلیف که

که دنیات نقل نماید و مشقت و بلیت بکشد تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود
در مرتبه او زیاده از آنچه در بهشت بود شود همچنانکه بجهة مصلحت غنی را فقیر میسازد
و صحیح را بیمار میگرداند و اینکه حلهای بهشت از و نزع کرد بجهة آن بود که آن از وجه
تفضل باو داده بود نه از روی استحقاق پس این نیز موجب عقوبت نباشد و نیز
بدانکه بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اگرچه درخت گندم نمی خورد
زیرا که او از برای زمین آفریده شد بود تا خلیفة الله باشد در آن بدلیل قوله تعالی
انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خروج او از بهشت اگر بی خوردن گندم می شد
آسان تر بود و چون بعد از خوردن آن واقع شد بر و شاقتر بود چنانکه آورده اند
که چون آدم و حوا گندم تناول کردند لشکر بلا روی بایشان نهاد فی الحال تاج شرف
از سر ایشان دور شد و حلهای بهشت از تن ایشان فرو ریخت و غلمان و حلمان
حوران و رضوان گرد محله بهشت ایشان بودند فرار کردند ایشان برهنه و مسکین ماندند
و از خجالت برهنگی در زیر درختان بهشت پنهان میشدند عاقبت برگ انجیر را خود
بپوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند آدم دست حوا گرفت و
خواست که از بهشت بیرون آید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل
گفت ای آدم کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش که شاید حق تعالی ببرکت این کلم بر
شما ببخشاید خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون روند اگر من امروز بروی
رحمت کنم برکات تو رحمت کرده باشم میخواهم که فردا که آدم روی به بهشت نهد و
هزاران هزار عاصی از فرزندان همراه داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم
تا وسعت رحمت من آشکارا گردد پس بجهة این ایشان را از بهشت بیرون کردیم وقلنا
و گفتیم که ای آدم و حوا و ابلیس اهبطوا فرو روید از بهشت بعضکم در حالتی
که بعضی از شما لبعض عدو مر بعضی دیگر را دشمنید چه ابلیس و ذریت او دشمن

آدم و ذریت او بند و بعکس عداوت آنها بجهت کفر و طغیانست و عداوت اینها بجهت
ایمان و اطاعت وَلَکُمْ فِی الْأَرْضِ و مر شما راست و ذریت شما را در زمین دنیا مستقر
موضع قرار یعنی آرامگاه وَمَتَاعٌ و بجای برخورداری و منفعت گرفتن إِلَىٰ حِینٍ
تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت قیام قیامت آورده اند که چون آدم و حوا
بزمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از حوا بدار و هر دو از یکدیگر مفارقت
کنید و هر یک بجای دیگر روید پس آدم بر کوه سراندیب میگریست ابن عباس
روایت کرده که هرگاه آدم ترک مند و بی خود را یاد کردی بیهوش شدی
و درین مدت چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین حیرت بارید که در رخسار
مبارک او دو جوی پدید آمد شبی آدم از بسیار گریه و رقت بیهوش شد جبرئیل
آمد و سر او را بدامن خود گرفت در واقعه دید که حوا بر کنار دریا نشسته میگرید
و میگوید ای دوست و مونس من و همدم و یار من چگونه ای برهنه یا پوشیده یادی
یاد از خواب آدم خواست که جوابش دهد ناگاه بیهوش آمد و فغان و زاری در گرفت
نغان و زاری در گرفت
و فغان از در نخر و شید که جبرئیل بنالیدن آمد و مناجات کرد که الهی برین دو
غریب فرو مانده رحم کن خطاب آمد که ای جبرئیل آدم را بشارت ده که
نزدیک رسید که شب فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق امید برآید و
در روایت آمده و در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که چون حق تعالی آدم را
بعد از آفریدن باسمان برد بر ساق عرش اسمی چند دید از نور بر صورت خود
و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خدایا ندا بیش از من بر صورت
من خلق آفریدی گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود که فرزندان تو و اگر
نه غرض من وجود ایشان بودی ترا نمی آفریدمی گفت پس اینها گرامی ترین
بندگان تواند گفت آری این نامهای را یاد گیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسند

اهل بیت

آدم آن نامهای را فرا گرفت چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که فَتَلَقّٰی آدَمُ
پس فرا پیش آمد آدم بفرا گرفتن و قبول کردن مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود
کَلِمَاتٍ سخنان با برکت و عظمت را که آن نامهای آل عباست و چون
وقت قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم مگر آن نامهای که بر ساق عرش
نوشته دیدی فراموش کردی چون این بشنید دست برداشت و متوجه
قاضی الحاجات شد و گفت بارخدایا بحق محمد و آل محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم اجمعین که توبه مرا قبول کن فَتَابَ عَلَیْهِ پس بازگشت
حق تعالی بر وی بقبول توبه او و توبه او را بپذیرفت اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستیکه
خدای تعالی نیک رجوع کننده است بقبول توبه الرَّحِیْمُ بسیار بخشاینده
مهربان بر بندگان حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند که آن
کلمات اینست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُوْنَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِیْنَ و اصح آنست که حق تعالی برکت شفاعت جستن آدم
بآل عبا قبول توبه او فرمود و مغازلی شافعی که از اکابر اهل سنت است و
ابو عمرو بن مقدام که از علمای ایشانست از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلوات
الله علیه و آله فرمود که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شافع خود
ساخت حق تعالی توبه او را قبول فرمود بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلم
عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن از ترک اولی و توبه
غیر ایشان عزمست بر ترک فعل حرام و پشیمان شدن از کفر یا معصیت و چون
وسوسه شیطان سبب زیادتی مشقتها ست در ادای طاعت و آن
موجب بسیاری ثوابست بر عبادت از بر [illegible] حق تعالی ابلیس را نیز با آدم
و حوا بزمین فرستاد چنانکه فرمود قُلْنَا اهْبِطُوْا گفتیم ما که فرو روید مِنْهَا

از بهشت بالا از طبقات آسمان جمیعا همه شما بزمین فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما خطاب
با آدم و حوا است و فرزندان ایشان که در صلب ایشان بودند یعنی ای مردمان اگر بیاید بشما
منی از جانب من هدی دلالت و بیان که آن فرستادن پیغمبرانست و کتابها فمن
تبع پس کسانی که پیروی کنند هدای دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست
فلا خوف پس هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان از فرود آمدن عقوبت و عذاب
در دنیا و آخرت و لا هم یحزنون و نه ایشان اند و هناک شوند از فوت آنچه مطلوب
و مقصود ایشان بود در دنیا و آخرت ایشانست زیرا که همه مرادات خود خواهند رسید در هر
دو سرا و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند یافت و بعد از ذکر اهل ایمان و بیان
ثواب ایشان در بارهٔ کفار میفرماید که والذین کفروا و کسانی که کافر شدند و پوشیده
حق را و کذبوا بایاتنا و بدروغ پنداشتند دلیلها و حجتهای مرا و تکذیب کردند مر نامهای
با کتابهای مرا اولئک آن گروه اصحاب النار اهل آتش دوزخند هم فیها ایشان
در آن آتش خالدون جاوید ماندگانند بعد از آن خطاب بیهودان کرده امر میکند
ایشانرا بیاد کردن نعمتی که او سبحانه بفضل خود بر ایشان ارزانی داشته و بوفا
کردن بعهدهای او سبحانه که آن پیروی حقست و نظر کردن در معجزات خاتم الانبیا
و بکتابیکه باو نازل شده تا بآن ایمان آورند پس میفرماید یا بنی اسرائیل ای فرزندان
یعقوب مراد یهودند چه همه ایشان از نسل یعقوب‌اند اذکروا نعمتی یاد کنید نعمتهای مرا
التی آن نعمتهای که محض بفضل و کرم خود انعمت علیکم انعام بر شما و مراد بیاد کردن
نعمت فکر کردنست در ان و شکر گزاری آن و آن نعمت صحت بدنست و بسیاری اموال
و فرزندان و امنیت و جمعیت و گویند مراد نعمتی است که خدای تعالی به پدران
ایشان داده بود که آن نجات آنها بود از فرعون و غرق کردن و عفو کردن آنها
از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن و مراد نعمت در یافتن زمان خاتم الانبیا

یعنی شکر جمیع نعمتها کنید یا شکر نعمتهای پدران خود کنید که بآنها فخر میکنید یا نعمت و
وجود یا وجود حضرت پیغمبر ص وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید بعهدی که من در شان
پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در توریة چه حق تعالی آن حضرت را به بنی اسرائیل نویسند و نام او
تعریف کرده یعنی وفا کنید بایمان آوردن بوحدانیت من و تصدیق کنید بمحمد صلی الله
أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما به نیکویی ثواب دادن و پاداش وفاداری آن
کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من بترسید در شکستن عهد و وفا کردن بآن وَآمِنُوا
بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن مُصَدِّقًا در حالتی که آن قرآن
تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر آن چیزی را که با شماست یعنی در توریة مراد آنست که موافق
آنست در توحید و وعد و وعید و نعت رسول صلوات الله علیه و قصص پیغمبران
و امر بعبادت و عدل در میان بندگان و نهی از معصیت و فحش وَلَا تَكُونُوا و نباید
که باشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ اول گروه ناگرویده بقرآن یعنی واجب است بر شما که اول
کسی بوده باشید که ایمان آورده بآن زیرا که شما نظر در معجزات آن می کنید و علم
شان آن دارید و بعضی از نزول آن پیش شما را مژده میدادید نیز وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي
و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریة است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را مراد علمای
یهودند چون کعب بن اشرف و امثال او که هدیه و تحفها از قوم میگرفتند و آیات توریة که در
میگردانیدند و صفت پیغمبر را صلی الله که در آنجا بود متغیر میساختند از ابو جعفر صلوات الله
علیه منقولست که مراد علمای بنی اسرائیلند چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف
که هر ساله گندم و جو و میوه ها از قوم خود میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ
میکردند ترسیدند که اگر تابع رسول شوند از رسوم خود محروم مانند
و بجهة این بر کفر خود مصر شده بودند با آنکه میدانستند حقیقت محمد را ص
حق تعالی فرمود که آیات کلام مرا برسوم و هدیه بدل مکنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من

من بترسید در بدل کردن کتاب ربانی بحطام فانی دنیا وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ وآمیخته مسازید
سخن درست وراست را که در توریة وانجیل است از صفات محمد صلعم بِالْبَاطِلِ بسخنان
ناحق که اختراع میکنید وبدستهای خود در توریة نیز می نویسید تا مشتبه گشته
میان حق وباطل حکم فرق نتوان کرد وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ ومی پوشید حق را که صفات محمد علیه
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وحال آنکه شما میدانید که این آن پیغمبرست که در توریة وعده بآن
داده شده است وبعد از منع ایشان از دو عمل قبیح ایشان را بارکان ایمان امر میفرماید که وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز اهل اسلام را بر آن وجه که ایشان میکنند وَآتُوا الزَّكَاةَ و
زکوة مال را بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ورکوع کنید با رکوع کنندگان
یعنی با جماعت مسلمانان وتخصیص رکوع بذکر جهت آنست که در نماز یهودان رکوع
نیست پس بر سبیل توبیخ وسرزنش میفرماید که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا امر میکنید
مردمان را بنیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وفراموش میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ وحال آنکه شما میخوانید توریة را که در وی وصف پیغمبرست
ووعید بر عناد وترک نیکوئی ومخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس عقل خود
کار نمیفرمائید در قبح فعل خود تا باز ایستید از آن آیت در شان بعضی از علماء یهود است
که یاران خود را ترغیب میکردند بر اسلام وانقیاد احکام شرع محمد صلعم وخود قبول
اسلام نمیکردند از انس روایت که رسول صلی الله علیه فرمود که در شب معراج بر جمعی بگذشتم
که لبهای ایشان را بمقراض می بریدند گفتم یا جبرئیل که اینها کیستند گفت واعظانند که
در دنیا مردمان را بنیکوئی میفرمودند وخود ترک آن میکردند وچون حق تعالی کفار را از
کفر وعناد نهی کرد ودر عقب آن ایشان را بطاعات امر فرمود باینجا وَاسْتَعِينُوا ویاری
خواهید بر احتیاج خود بِالصَّبْرِ [illegible] بر مشقت طاعت واز ائمه هدی
علیهم السلام وبعضی از علماء جمهور روایت که مراد بصبر روزه است که تمرین

تنف

جویید بر ترک مفطرات یعنی استعانت نماید بر مقاصد دینوی و اخروی خود
بروزه داشتن وَالصَّلَوٰةِ و بنماز گزاردن تا لحوق برکت این دو رکن اعظم اسلام شما را
بمرادات و مقصودات دنیا و آخرت رساند وَإِنَّهَا و بدرستی که استعانت بصبر
وصلوٰة لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار و گرانست گفته‌اند که ضمیر آنها راجعست بصلوٰة
یعنی نماز دشوارست بر همه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر ترسکاران و فروتنان
از زیر حق تعالی و آرام یافتگان بطاعت او و اینها مومنانند از مجاهد نقلست که
مومنان نه چون منافقانند برسیدن ثواب طاعت و برتبهٔ بلند که در بهشت نامزد
ایشانست عبادت بر ایشان دشوار نمی‌نماید همچنانکه در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ
آن مومنان ترسکارکانی اند که يَظُنُّونَ توقع دارند یا ظن بمعنی یقین است چه در کلام
عرب اطلاق ظن بآن بسیارست یعنی یقین میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلَاقُو
رَبِّهِمْ رسیدگانند بوعدهٔ پروردگار خود وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان إِلَيْهِ بسوی رحمت
پروردگار خود رَاجِعُونَ بازگردندگانند بعد از آنجهت تاکید مبالغه بار دیگر بنی اسرائیل را
بیاد کردن نعمت امر میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي
یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و این را نیز یاد کنید که
من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم آبا و اجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیانی که در روزگار
ایشان بودند و آن در عهد موسی عم بود و زمانی که بعد از و بود چه حق تعالی ایشان را
بجهت علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار کرده بود و بعضی را پیغمبر و پادشاه و عادل ساخت
و اولاد ایشان تبعیت پدران نکرده بکفر و معصیت مشغول شدند پس بدیشان تهدید
میفرماید که وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که در آن روز
لَا تَجْزِي حق گذاری نکند یعنی ادای حق گذاری نتواند نمود نَفْسٌ هیچ نفسی مومن عَنْ
نَفْسٍ از نفس کافر شَيْئًا اندک چیزی را از حقوق مردمان که در ذمت او بوده باشد

یا کفایت نکند هیچ شخصی از هیچ کس چیزی از عذاب را وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و پذیرفته
نشود ازان نفس شَفَاعَةٌ درخواستی بر تقدیر آنکه کسی شفاعت او کند
وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا و فرا گرفته نشود ازان نفس عَدْلٌ فدای که عوض خود
بدهد برای کشیدن عذاب و دفع عذاب خود وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ و نه ایشان
[illegible] روز یاری داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچ کس نصرت ایشان نکند
مراد باین آیه کفار اند چه نزول آن جهه رد قول ایشانست که میگفتند که
پدران ما انبیا اند شفیعان ما باشند در روز جزا و مومنان درین حکم
داخل نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده [illegible] پیغمبر
که در روز قیامت مرا اذن شفاعت دهند تا امتان گناه کار را شفاعت
کنم و آن حضرت فرموده که کمترین مومنان در شفاعت کردن کسی
[illegible] حق جل کسی از برادران مومن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان
سزاوار دوزخ بوده باشند و نیز بجهة تذکیر نعمت بر بنی اسرائیل میفرماید که
وَإِذْ نَجَّیْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را اعراد آبا
و اجداد ایشانست پس منت بر فرزندان نهاده زیرا که وصول نعمت به
پدران موجب سرافرازی فرزندانست پس معنی آنست که ای بنی اسرائیل
این نوع نعمت را یاد کنید که ما خلاصی دادیم پدران شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از
تابعان فرعون یَسُومُونَكُمْ ستم و رنج میرسانیدند و عذاب میکردند
[illegible] سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذاب را پس در بیان او عذاب میفرماید
که یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ می کشتند پسران [illegible] در طفولیت وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَكُمْ و باقی
میگذاشتند دختران شما را تا آنها بمانند کنیزان خود [illegible] و با ایشان مقاربت کنند
[illegible] میفرمایند و بعضی مراد بسوء عذاب عملهای پرمشقت [illegible]

آنها را خدمتکاران بنان ساخته بودند و برخی از ایشان زراعت میکردند و بعضی دیگر
گل کاری و خشت کشیدن و جمعی دیگر حفاری و برخی دیگر که صلاحیت خدمت
نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند و سبب کشتن پسران ایشان آن بود که
فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک او
و خرابی ملک بر دست او بود و در مجمع آورده که فرعون در خواب دید که آتشی از
طرف بیت المقدس شعله زد و همه خانهای مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری
نرسانید فرعون از این خواب هراسان گشت کاهنان را بخواند و این خواب را بر ایشان
عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بر دست
او باشد فرعون قابلها را بر زنان حامله ایشان موکل کرده اید که تا هر پسری که متولد شود
بکشند و فی ذلکم و در این کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن
همه شما را بر کارهای سخت بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار عظیم
که بزرگ و بی نهایت بود آورده اند که فرعون عمران را نمیگذاشت که بخانه خود رود
خوف آنکه مبادا با زن خلوت کند و از وی پسری متولد شود شبی فرعون در کوشک خفته
بود و عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر
شد متعجب شد و گفت چگونه اینجا آمدی با آنکه همه درها بسته بود و پاسبانها بر در
نشسته گفت من خود بخود اینجا نیامدم ام عمران دانست که این از جانب حق تعالی است پس
بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان حق تعالی او را آورده بود باز بخانه خود
برد و چون حق تعالی او را از نظر غمازان بپوشانید تا که موسی متولد شد کاشفان آمدند
تا تفحص اینمعنی کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور را
بپوشید و بیخبر خواهر او که خاله موسی بود از [illegible] آتش در تنور نهاد تا
نان پزد در وقتی که زبانه آتش از تنور بر هوا میرفت کاشفان فرعون در رسیدند

و همه جا تجسس کردند و مادر موسی را بدست آوردند و از برای آتش نیافتند و بر تنور
رفتند آتش عظیم از آن تنور بر می آمد و بعد از تفحص جمیع آن خانه فرعون را خبر
دادند که غلط بعرض رسانیده اند فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی بر تنور
آمد و زبانه آتش دید آتش در نهاد او افتاد و چون در تنور نگریست دید که موسی
در تنور با آتش بازی میکند دانست که در ضمن آن سری هست پس موسی را بیرون آورد
و در خفیه تربیت او میکرد و تتمه این حکایت در موضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله
بعد از آن نعمت دیگر را بیاد ایشان می آورد و میفرماید که وَاِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید
که چون بشکافتیم جهت شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون می گریختند و دریا در پیش
شما بود و لشکر فرعون از عقب شما می آمدند فَاَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از غرق آن
وَاَغْرَقْنَا و در آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان او را وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می
نگریستید بدریا که چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چگونه
غرق می شدند و یا بفرود آمدن آب دریا بر سر ایشان و یا بجثه های ایشان که دریا
آنرا بکنار می انداخت و تفصیل این حکایت در اثنای آیات مذکور خواهد شد
وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى و نیز یاد کنید وقتی که وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب
تورات اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً چهل شبانروز یعنی گفتیم که بعد از انقضای مدت چهل روز
که بتمامی اخلاص خود متوجه کوه طور شد تا خود تورات باو دهد ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ
الْعِجْلَ بعد از آن فرا گرفتید شما گوساله را مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور
وَاَنْتُمْ ظَالِمُوْنَ و شما ستمکاران بودید بجهت شرک آوردن و باغوای امر سامری
بودید چنانکه در موضع خود معلوم کرده شد ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم
از شما بعد از توبه شما را هلاک نکردیم مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ پس از گوساله پرستیدن
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ شاید شما شکر گویید خدا را بر نعمت عفو یعنی باراده آنکه شکر نعمت

بیان
عفو بجا آرید و بعبادت او مشغول شوید بعد از آن نعمت دیگر میکند بر ایشان و میگوید
وَاِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آن را نیز که دادیم موسی را الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ کتاب توریه
و حجتی و دلیلی جدا کنند میان حق و باطل و آن معجزات او بود لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
شاید که شما راه راست یابید یعنی بار داده اینکه شما هدایت یابید بر در توریه و تفکر در معجزات
و اکثر بر آنند که مراد بکتاب و فرقان توریه است چه توریه هم کتابست و هم حجتی جدا کننده
میان حق و باطل وَاِذْ قَالَ مُوسَى و نیز یاد کنید وقتی را که گفت موسی بعد از فرا گرفتن
موسی توریه و باز گشتن از طور لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که بگوساله پرستیدن
مشغول شده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بدرستیکه شما ستم کردید
بر نفسهای خود بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدائی فَتُوبُوا اِلَى بَارِئِكُمْ پس باز گردید بتوبه
و زاری و توبه کنید از این عمل قبیح و رجوع نمائید اِلَى بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود که
بریست از نقص و عیب در آفریدن چیزها و از تفاوت در خلق کقوله تعالی مَا تَرَى
فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی یک
دیگر را بکشید که قبول توبه شما موقوفست برین ذَلِكُمْ این کشتن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریدگار شما چه این موجب پاکی نفس شماست
از کفر و شرک و سبب رسیدن شما بحیات جاودانی و سرور ابدی آورده اند
که بعد از این حکم بنی اسرائیل بفرموده موسی ع غسل میت کردند و کفن پوشیدند بصحرا رفتند
و بزانو در آمدند سرها در پیش افکندند و هرون با دوازده هزار مرد که در دین موسی
ثابت و راسخ بودند شمشیرها کشیده بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند حق تعالی
ابری تاریک بر سر ایشان بداشت تا جهان تاریک شود و شفقت و رحم ایشان
از کشتن خویشان باز ندارد و پس خویشان را یکدیگر میکشتند حتی که بقولی
و پدر و برادر تا آنکه از اول روز تا بغروب هفتاد هزار از ایشان کشتند بعد از آن

موسی و هرون را بر ایشان رحم آمد بگریستند و از روی تضرع و زاری بدرگاه حضرت
باری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی
اجابت فرمود و ما را بکی فرو گذشت و چون موسی کشتگان را بشمرد هفتاد هزار بودند
بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشتن ایشان مجاهدات و کشته شدگان
ایشان شهید و همه را به بهشت خواهم برد پس موسی خشنود شد حاصل که میفرماید که
چون فرمان خدای تعالی بجا آوردید فتاب علیکم پس رجوع کرد خدای تعالی بشما بمغفرت
و قبول توبه انه هو التواب بدرستیکه اوست نه غیر او التواب بسیار کرده بشما بعفو
و مغفرت و قبول توبه الرحیم بسیار مهربان بر توبه کاران آورده اند که چون
بنی اسرائیل بعد از قتل بوحدانیت حق تعالی اعتراف کردند حق تعالی بموسی خطاب کرد که بار
دیگر بمناجات آی جمعی از بنی اسرائیل را با خود بیاور تا عذر گناهی کرده اند بر تو عرض
بخواهند و بفر شنیدن کلام من مشرف شوند هفتاد کس از بزرگان بنی اسرائیل
اختیار کرد و ایشان را همراه بکوه طور برد و موسی چون خواست که مناجات کند تجلی
که میان او و آن هفتاد کس پیدا شد ایشان بیرون حجاب ماندند حق تعالی با موسی گفت
با امر و نهی و وعظ و نصیحت و ایشان آن را می شنیدند پس خطاب کرد که منم خدای که جز
خدای دیگر نیست خداوند زمین مکرم و شما را از زمین مصر بیرون آورده ام مرا پرستید
و غیر مرا پرستش مکنید چون موسی از مناجات فارغ شد و آن حجاب زایل گشت با ایشان گفت
کلام خدا را شنیدید گفتند آوازی شنیدیم اما ندانیم که گوینده آن خدا بود یا شیطان
و تا خدای را معاینه نبینیم باور نکنیم که کلام خداست چون این بگفتند آتشی از آسمان
بیامد و همه را بسوخت کما قال الله و اذ قلتم و یاد کنید آن که گفتند یعنی هفتاد
دو تن از بزرگان شما که با موسی بطور رفتند یا موسی لن نؤمن لک ای
موسی ما باور نداریم مر ترا اگر میگوئی که این سخن که از پس حجاب شنید خدا

ناهد است صح

حتی نری الله جهرة تا وقتی که خدای را ببینیم بدید سر جهرة دیدنی ظاهر و آشکار
اورا بیارو فاخذتکم الصاعقة پس فرا گرفت بزرگان شما را آتشی که از آسمان فرود آمد
جهت عناد و انکار و طلب امر محال وانتم تنظرون و شما می نگریستید یعنی بزرگان
شما نگاه میکردند بدان آتش که بایشان رسید و گویند که با آواز مهیب صاعقه هلاک
شدند حاصل که ایشان بعد از مردن یک شبانروز همچنان افتاده بودند و موسی
بیهوش شد و چون باخود آمد متحیر در ایشان می نگریست و میگفت بار خدایا بنی اسرائیل
چه گویم و چون احوال ایشان پرسند چه جواب گویم حق تعالی ایشان را زنده کرد چنانکه میفرماید
ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را من بعد موتکم پس از مردن شما بصا
لعلکم تشکرون تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق تعالی را در زنده گردانیدن چه زندگی
اصل نعمتهاست تا بعد از زندگی بعبادت مشغول شوید مرویست که در وقتی که
موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران و کنعانیان آنجا
حرب کنید ایشان از آن امتناع کردند حق تعالی بر ایشان غضب کرده مدت چهل سال ایشان را
در تیه که بیابانی بود هموار بمسافت پنج فرسخ در نه فرسخ سرگردان کرد و ایشان در شدت
در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب ایذا می یافتند هر گاه از آن موضع رحلت میکردند و تا شب
میرفتند چون نگاه میکردند باز همان موضع بودند که رحلت کرده بودند و چون از تاب
آفتاب بیتاب شدند بتضرع و زاری از موسی درخواستند تا از خدای تعالی
استدعا کند که ایشان را سایه کرامت کند تا از حرارت آفتاب ایمن شوند حق تعالی
ابر سفید و خنک که نمی بارید و باد خنک از آن می آمد بر سر ایشان بداشت و چون
در زیر آن استراحت کردند گفتند که ای موسی از کجا آسایش یافتیم الطعام ما را
تا با آن سد رمق کنیم حق تعالی امر کرد بباران تا بجای باران ترنجبین و مرغ سمانی بر
ایشان بارید چنانکه میفرماید وظللنا علیکم الغمام و سایه ساختیم بر شما ابر را

تا از حرارت ضرر نیابید وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر شما در آن بیابان
ترنجبین وَالسَّلْوَىٰ و مرغ سمانی و آن مرغی بود از تیجنک بزرگتر و از کبوتر خرد
و ترنجبین مانند برف از اول طلوع صبح تا برآمدن آفتاب بر ایشان می بارید و باد
جنوب را امر کرد تا مرغ سمانی را برایشان ریزان میساخت و در تفاسیر آمده که آن مرغ
بر شاخهای گیاه نشستندی و نغمهای خوش سرائیدندی پس بادی برآمدی و از
ایشان وزیدی و پرهای ایشان بریختی و فی الحال بریان شدی تبارک و بی استخوان
پس گفتیم ایشانرا كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آن چیزی که روزی
شما کردیم و آنرا برای فردا ذخیره منهید ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه
متعفن میشد وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلَٰكِن كَانُوا و لیکن
بودند بنافرمانی أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم کردند یعنی برزاقی خدای تعالی
اعتقاد نکرده ذخیره آن میکردند و ناسپاسی آن می نمودند و بجهت آن از ثواب ابدی
و باز این نعمت محروم میماندند پس ضرر آن جز بنفسهای ایشان راجع نشد و چون مدت
چهل سال که در ان متحیر و سرگردان بودند بسر آمد حکم الهی شد که در شهر مقدس
داخل شوند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ یاد آورید که چون گفتیم
شما را که درآیید درین دیه یعنی در بیت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید ازین دیه
یعنی میوهها و طعامهای آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هر چه اراده کنید
رَغَدًا خوردنی فراخ و بسیار وَادْخُلُوا الْبَابَ و درآیید بدروازه از درهای این
دیه و آن هفت در بود سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکر گزاردن
او سبحانه بر آنکه شما را از ان بیابان برهانید [illegible] وَقُولُوا حِطَّةٌ
و بگویید بار خدایا درخواست ما از تو حطه است و این کلمه استغفار ایشان بود یعنی
ما را بیامرز و بیفکن از گناهان ما نَّغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ گناهان

شما را ببرکت سجده و دعا وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکارانرا
ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند و بگردانیدند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند
برخود آن کلمهٔ استغفار را که بآن مامور شده بودند قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
بگفتاری غیر آنچه گفته شده مر ایشانرا یعنی حق تع فرموده بود که بگوئید حطة
ایشان گفتند حنطة یا هطا سمقاثا یعنی گندم سرخ مراد آنست که توبه
و استغفار را بدل کردند بآنچه مطلوب ایشان بود از نعمتهای دنیا و با وجود
این چون ایشانرا گفتند که ازین در تنگ در آئید تا پشت شما خم شود برای تواضع
و فروتنی برای خدا ایشان بدرهای فراخ در رفتند و راه بگردانیدند فَأَنْزَلْنَا
پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند بتغییر گفتار و کردار رِجْزًا
عذابی و عقوبتی مقدر مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند
که بیرون میرفتند از فرمان ما مرویست که مراد برجز طاعونست چه در روایت
واقع شده که در یکساعت بیست و چهار هزار و بروایتی هفتاد هزار کس از پیران
ایشان بمردند و فرزندان ایشان بماندند آورده اند که چون بنی اسرائیل در تیه
من و سلوی بخوردند تشنه شدند هفتاد هزار مرد ایشان زبان العطش العطش
گشوده نزد موسی آمدند و از روی عجز از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی و
إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست از ما لِقَوْمِهِ
برای گروه خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا پس گفتیم
ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب ع بتو
رسید الْحَجَرَ سنگی معین را و آن سنگی بود مربع [illegible] آدمی که حق تع از بهشت
بموسی فرستاده بود یا از زمین طور برده بود و گویند آدم او را از بهشت آورده
بمیراث بشعیب افتاده و شعیب آنرا با عصا بموسی داده در تفسیر اهل البیت علیهم السلام

صح

مذکورست که چون از موسی آب خواستند موسی دست بدعا برداشت و گفت الهی
بحق محمد سید الانبیا و علی سید الاوصیا و بحق فاطمه سیدة النسا و بحق الحسین افضل
الشهدا و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیا که آب ده این بندگان تشنه جگر را حق
تعالی فرمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن چون موسی عصا را بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ
مِنْهُ پس شکافته شد و روان شد از ان سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا دوازده چشمه
بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستی کُلُّ اُنَاسٍ هر یک از
مردمان یعنی هر سبطی از دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را یعنی چشمه معین
که ازان آب آشامیدندی از بوبکر وراق روایتست که آن سنگی سخت بود
از و دوازده چشمه آب عذب بیرون آمدی و چون از و مستغنی شدندی
دیگر باره عصا بر و زدی منقطع گشتی و هر روز ششصد هزار مرد را آب دادی
غیر از چهارپایان حاصل که هر چند ولی ازان دوازده مخصوص سبطی بود از
دوازده سبط و گفتیم ایشانرا کُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ
از روزی که خدای بی رنج و تعب بشما داده یعنی بخورید از مَن و سلوی و بیاشامید
از آب این چشمها وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِی الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدِیْنَ
در حالتی که تباه کارانید آورده اند که حق تعالی نعمت مَن و سلوی بر بنی اسرائیل
کرامت فرمود ایشان ناسپاسی کرده طلب چیزها دیگر کردند چنانکه میفرماید وَ
اِذْ قُلْتُمْ یَا مُوْسٰی و یاد کنید که چون گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز
صبر نتوانیم کرد عَلٰی طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعامی یگانه یعنی بر یک طعام که مَن
و سلوی است و اگرچه دو طعام بود ... در هم سرشته یکی میساختند
فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را یُخْرِجْ لَنَا تا بیرون
آورد و موجود سازد از برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ از بعض آن چیزها که میرویاند

آنرا از زمین یعنی زمین واسطه است در رویانیدن آن مِنْ بَقْلِهَا از ترهاو سبز
زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار یا بادرنگ آن وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا
و از عدس آن و پیاز آن و چون از موسی این درخواستند قَالَ گفت موسی با خدا
بعد از دعای موسی از روی انکار و تعجب که أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل میکنید
آن چیزی که هُوَ أَدْنَىٰ فروتر و زبون‌تر است بِالَّذِي بآن چیزی که هُوَ خَيْرٌ
آن بهتر است و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم
احتیاج یعنی بهتر است از این چیزها و چون ادنی را بر اعلی اختیار کردند اهْبِطُوا
مِصْرًا فرو روید از این تیه در شهری از شهرهای ارض مقدس و یا شهر مصر
که شهر فرعونست فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه
خواستید از آن ترها وَضُرِبَتْ و بجهت کافر نعمتی زده شد یعنی لازم گشت عَلَيْهِمُ
الذِّلَّةُ برای ایشان خواری بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی و بیچارگی که هر چند
توانگر باشند خود را در هیئت بی‌نوائی و احتیاج بخلق وانمایند بجهت ترس آنکه مبادا
جزیه را بر ایشان افزون سازند وَبَاءُوا و بازگشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدا
یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذَٰلِكَ خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را
بِأَنَّهُمْ بسبب آن بود که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر میشدند بِآيَاتِ اللَّهِ
بآیتهای خدای تعالی یعنی بمعجزات که موسی عطا کرده بود و یا آیات توریة که متضمن
نعت حضرت پیغمبر بود ص وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران چون زکریا
و یحیی و شعیا و غیر ایشان از انبیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناروا یعنی با آنکه میدانستند
که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود و ایشان را میکشتند بلکه باعث
قتل ایشان حب دنیا و ریاست بود ذَٰلِكَ آن [illegible] بِمَا عَصَوْا
بسبب آن بود که عاصی شدند مر از خدا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند از حد در میگذ شتند

و از احکام خدای تع تعدی میکردند بر وجهی که در خبر آمده که یک بامداد هفتاد
پیغمبر را بکشتند و در وقت نماز دیگر در همان روز در همان موضع تره میفروختند
ابو هریره از پیغمبر صم روایت کرده که یهودان بعد از موسی مدت پانصد سال اختلاف
کردند و هر فرقه طریقی اختیار کردند و بعد از عیسی مدت دویست سال بعد از آن
پیغمبر ما آمد که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند
یعنی بمجرد زبان اقرار کردند بایمان بی اعتقاد بدل وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود
شدند وَالنَّصَارَىٰ و گروه ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنها که از دین کفر بدین دیگر
از ادیان کفار گرایند که اند یا کسانی که از هر دینی چیزی فرا گرفته‌اند باینوجه که ملائکه را
می پرستند و زبور میخوانند و در نماز روی بکعبه می آرند و گویند ایشان ستاره
پرستند و بر تقدیری از این مذکوره مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ هر کدام که گرویدند بخدا
یعنی باخلاص تمام بخدا و بصفات سلبی و ثبوتی او تصدیق کردند و بنبوت محمد
اقرار کردند وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و گرویدند بروز بازپسین که قیامت و متعلقات آن
وَعَمِلَ صَالِحًا و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس مر ایشانراست مزد ایشان
وعمل صالح عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نباشد
بر ایشان از عذاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشد که اندوهگین شوند بفوت ثواب و
نقص پاداش و بعد از ذکر کفر بنی اسرائیل باز خطاب بایشان کرده میگوید وَإِذْ أَخَذْنَا
و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام
توریة که از جمله آن این بود شرک مگیرید بخدا و بهمه پیغمبران و بکتابهای خدا
بگروید و امرهای او را کردن ببید و از منهیات او دور شوید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
و برداشتیم بر سر شما کوه طور را تا آن پیمان را قبول کردید و سبب آنکه بنی اسرائیل بعد از نزول
توریة سرکشی آغاز کردند و احکام آنرا قبول نمیکردند حق تعالی جبرئیل را امر کرد که کوه را

از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک
فرسنگ در یک فرسنگ برکند و بر بالای ایشان بداشت بمقدار قامت مردی و در پیش
ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دریای بخاری پدید آمد و چون گریزگاهی
ندیدند بتضرع و زاری درافتادند و نیمهٔ روی بر زمین نهاده و نیمه دیگر بگوشه
چشم بکوه می‌نگریدند از بیم آنکه مبادا بر سر ایشان فرود آید و از نجات که محل ایشان
در یک نیمه روست و کیفیت ایشان از آن حال که خذوا ما آتیناکم بقوة گیرید آنچه دادیم
شما را از احکام شرع بقوة بجد تمام و جهد قوی که هیچ سستی در آن راه نیابد واذکروا ما فیه و یاد
گیرید و فراموش مکنید و یا بوسیله [illegible] کنید و تفکر نمائید ما فیه آنچه در توریت
از ثواب و عقاب و عمل بمضمون آن کنید لعلکم تتقون تا باشند یعنی بارادهٔ اینکه
شما پرهیزید از ناشایستها که انواع معاصیست ثم تولیتم پس بگردانید یا از وفا
بآن عهد من بعد ذلک از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن بجد تمام فلولا فضل الله
علیکم پس اگر نه فضل و بخشایش خدا بودی بر شما و رحمته و بخشش او نسبت بشما
توفیق دادن شما را بتوبه و یا بر وجود با وجود محمدی ص که شما را بحق دعوت کرد
و راه راست نمود لکنتم من الخاسرین هر آینه می‌بودید از جملهٔ زیانکاران و تلو
زدگان و نیز با ایشان خطاب کرده میفرماید که و لقد علمتم و بدرستیکه
دانسته اید الذین احوال آنانرا که اعتدوا منکم از حد فرمان درگذشتند
از قوم شما در شهر ایله فی السبت از حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم
که در آن روز صید ماهی نکنند از صبح تا شام عبادت کنند و ایشان در آن روز صید
ماهی میگرفتند چنانکه در روایت آنکه که روز شنبه همه ماهیان دریا بآن
موضع جمع میشدند و سر از آب بیرون میکردند [illegible] چنانکه کسی
روز [illegible] ایشان رسانند چون مدت [illegible] کسی [illegible] روز

ایشان می شد و ایشان آنرا دانسته دلیر اند در آنجا جمع میشدند و چون روز آخر
میرسید همه میرفتند و از ایشان کسی از میدید تا شنبه دیگر این حال بر ایشان شاق
آمد آخر حیله کردند باینکه در برابر آن دریا حوضها میکندند و آب دریا را در آن
می گشادند و روز شنبه آن حوض پر از ماهی می شد و ایشان در آخر روز آب را
می بستند تا ماهیان بدریا نروند و روز یکشنبه آن ماهیان را صید میکردند
و میگفتند که ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا نمی کنیم و در آن
شهر هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی برین برآمد مردمان دلیر شدند روز
یکشنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند و هرچند صلحای ایشان منع کردند
از آن باز نمی ایستادند و آخر داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد حق تعالی همه را بصورت
بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشان را كُونُوا قِرَدَةً باشید
بصورت بوزینگان خَاسِئِينَ رانده شدگان و خوار گشتگان فَجَعَلْنَاهَا پس
گردانیدیم مسخیت و عقوبت ایشان را نَكَالًا عبرتی و اعتباری لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا
مر آنها را که در پیش ایشان بودند وَمَا خَلْفَهَا و آنها را که بعد از ایشان پیدا شدند
چه خبر ایشان مذکور بود در کتب پیغمبران و قصه ایشان مشهور در میان پیشینیان
و یا آنکه مراد بما بین یدیها مردمانی بودند که هم عصر ایشان بودند یعنی عبرت برای مردمان
زمان ایشان و برای کسانی که بعد از ایشان بودند وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و
پندی برای پرهیزگاران از قوم ایشان یا برای هر که پرهیزد از این نوع معصیت
وَإِذْ قَالَ مُوسَى و نیز یاد کنید وقتی که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی
که در میان خود کشته یافتند و نام او می خواستند که قاتل او معلوم گردد
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدا [illegible] شما را أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً که بکشید گاوی
قَالُوا گفتند قوم موسی مر موسی را أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا آیا میگیری ما را

هُزُوًا اهل سخریه یعنی یا ما سخریه میکنی چه ما از تو می پرسیم که عامیل را که کشته و تو میگوی

که گاوی بکشید قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ گفت موسی که پناه میگیرم بخدا اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِیْنَ

از آنکه باشم از نادانان زیرا که سخریت درین حال محض نادانیست و چون ایشان جزم

بدانستند قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان یعنی سوال کن از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود

یُبَیِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ حقیقت آن گاو چیست یعنی چه صفت دارد

قَالَ گفت موسی اِنَّهٗ یَقُوْلُ بدرستی که میگوید خدای تعالی اِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست

لَا فَارِضٌ نه پیر است از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه در اول جوانی و نارسیده بحد کار بلکه

آن گاو عَوَانٌ بَیْنَ ذٰلِكَ وسط است میان پیری و جوانی فَافْعَلُوْا مَا تُؤْمَرُوْنَ

پس بکنید آنچه فرموده میشود قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای

ما پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا ظاهر و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ

آن گاو قَالَ اِنَّهٗ یَقُوْلُ گفت میگوید خدای که اِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستیکه آن

گاویست صَفْرَاءُ زرد رنگ فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ آن بر

وجهی که تَسُرُّ النَّاظِرِیْنَ شاد کرداند از رنگ خود نظر کنندگان را بوی و چون

هنوز اشتباه ایشان باقی بود ازین جهت باز تکرار سوال کرده قَالُوا گفتند

که ادْعُ لَنَا بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را یُبَیِّنْ لَنَا تا آشکار کرداند

برای ما مَا هِيَ که چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده و بعبارت

جهت اعتذار تکرار سوال کغتند که اِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان تَشَابَهَ عَلَیْنَا

متشابه شده اند برما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وَاِنَّا و بدرستیکه ما

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُوْنَ هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم

بدین گاو و یا کشنده عامیل از حضرت رسالت صلعم [illegible] ست که اگر بنی

اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی و چون ایشان طلب

تبیین آن کردند بر وجهی که مشتبه بغیر آن نشود قَالَ گفت موسی بایشانکه
إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی می فرماید إِنَّهَا بَقَرَةٌ بتحقیق که آن گاویست
لَا ذَلُولٌ نه رام گشته و نرم شده که بحکم زراعت کننده تُثِيرُ الْأَرْضَ
بشوراند و برگرداند زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه که آب دهد کشت را بلکه آن
مُسَلَّمَةٌ دست باز برداشته شده است از همه کارها و بر خود چرا کند لَا شِيَةَ
نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِيهَا در وی که سم و شاخ آن
هم زرد است قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی بر وجهی که
اشتباه رفع شد جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی یعنی تمام صفت را روشن
باز گفتی از برای ما پس تفحص آن گاو کردند و آنرا در دست جوانی یافتند
پرهیزکار و بنهایت صلاحیت مادر پیری داشت و پیوسته بخدمتگاری او
مشغول بودی و نام آن گاو مذهبه بود و قیمت سوقی آن سه درهم بود هرچند
بنی اسرائیل در بها افزودندی از فروختن ابامی نمود چه مادر او را از بیع آن
منع میکرد و او نمی توانست که از فرمان مادر سر بپیچد پس کار بجای رسید که راضی
شدند که پوست آن گاو را پر از زر سرخ کنند و باو دهند وی باز عرض کرد مادر
وی رخصت داد و از سدی منقولست که وزن آن زر ده مقابل وزن آن گاو
بود القصه بجهة میامن پرهیزکاری آن جوان و اطاعت مادر بهای آن گاو باین
قیمت رسید آنرا به بنی اسرائیل فروخت فَذَبَحُوهَا پس کشتند آنرا و حکمت دیگر
در ذبح این گاو آن بود که تا سرزنش گوساله پرستان بود باآنکه گاوی اینچنین
باآنکه در نهایت حسن است و غایت جمال و کمال قابل ذبح است پس گاوها
بطریق اولی که سزاوار کشتن باشند نه پرستیدن وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ
و نزدیک شد باآنکه نکنند این کار را یعنی نخواستند که آنرا بخورند و بکشند [illegible]

گرانی بهای آن تا در آخر چارهٔ دیگر نداشتند آنرا بکشتند پس خطاب بنی اسرائیل آمد
کرده میفرماید که واذ قتلتم نفسا و یاد کنید که چون بکشتید نفسی را که
عامیل بود فادارأتم فیها پس خلاف و نزاع کردید در آن مقتول یعنی در آن
که او را که کشت و هر یک از شما آنرا بگردن دیگری می انداخت والله مخرج و خدای
بیرون آرنده و ظاهر سازنده است ما کنتم تکتمون آن چیزی که هستید شما
که میپوشیدید آنرا از قتل بناحق فقلنا اضربوه ببعضها پس گفتیم که بزنید آن کشته را ببعضها
پارهٔ آن گاو که پیچیده آن بود یا زبان یا گوش و چون بروی زدند زنده شد و خون
از گردن او میریخت و نام کشندگان خود بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال
او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و یا پسرعم مقتول بودند و بر هر تقدیر چون نام
کشندگان خود را بگفت فی الحال بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده را زنده کردانید
یحیی الله الموتی زنده گرداند خدای همه مردگان را در روز قیامت و یریکم و مینماید
شما را ای منکران بعث آیاته دلیلهای قدرت خود را در زنده گردانیدن مردگان را
لعلکم تعقلون تا باشد که شما یعنی بارادهٔ اینکه شما تفکر کنید و دریابید این
که کسی که قدرت دارد بر زنده گردانیدن نفسی هر آیینه بر زنده گردانیدن همه
نفوس قادر خواهد بود و در ذکر این قصه دلالت بر صدق نبوت پیغمبر ما
چه آن حضرت با آنکه ناخوانده بود بنی اسرائیل را از این قصه خبر داده ایشان
میدانستند که دانستن این قصه ممکن نیست مگر کسی را که قصه‌های کتابهای پیشینیان
خوانده باشد پس معلوم جهودان شد که این بطریق وحی باو رسیده و ایشان
جهت عناد تصدیق او نکردند پس حق تعالی در عقب این بیان طغیان ایشان
میفرماید بر این وجه که ثم قست پس از آن سخت گردید دلهای شما
من بعد ذلک از پس زنده شدن آن کشته و یاد آوردن شما جمیع معجزات

که مثل کور شد فهی کالحجارة پس آن دلها که شماراست مانند سنگهاست در سختی
و درشتی او اشد قسوة یا سخت تر است از سنگ از روی غلظت یعنی در سختی
و غلظت مثل سنگ است یا نه باید بدان مراد آنست که هر که حال دلهای شما را دانست
یا آنرا تشبیه میکند بسنگ یا آنچه سختی آن زیاده از سنگ باشد پس در بیان غلظت
قلوب میفرماید که و ان من الحجارة و بدرستیکه بعضی از سنگها لما آنچه
آن چیزیست یعنی آن سنگیست یتفجر منه الانهار روان میشود از آن
جویها بزرگ و ان منها و بدرستیکه بعضی دیگر از آن سنگها لما یشقق
آن سنگ که می شکافد فیخرج منه الماء پس بیرون می آید از آن آب خورد
و ان منها و بتحقیق که برخی دیگر از آن لما یهبط سنگیست که فرود آید از بلندی
و بیفتد بر زمین من خشیة الله از ترس خدای یعنی چون سنگها [illegible]
می شوند بر وجه امتثال حکم الهی و شکافته میگردند و آب از آن روان میشود و بعضی
از آن از بالا بپایین می افتند و دلهای شما اصلا متأثر نمیگردد از امر و نهی و گردن
نمی نهید پس سخت تر باشد از سنگ خاره و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما
تعملون از آنچه میکنید بلکه داناست بهمه آن و شما را بجهت آن بعذاب الیم گرفتار
خواهد کرد و بعد از آن ان ایمان این نوع یهودان خطاب باهل ایمان میکند و میگوید
بوجه انکار که افتطمعون آیا طمع میدارید ان یؤمنوا لکم تصدیق کنند یهودان
مر شما را در آنچه میگویید از دعوت ایشان بدین اسلام و قد کان و حال آنکه بودند فریق
منهم گروهی از ایشان یعنی از آن هفتاد کس که بواسطه [illegible] یسمعون کلام الله
می شنیدند سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس تحریف میکردانیدند آن سخن را
من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند [illegible] حقیقت آنرا بدون فهم و چون
بیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق را در باب [illegible] نمی شنیدیم و لیکن [illegible] آخر گفت

کنهار اگر بشما فرموده ام اگر بخواهید بکنید و اگر نخواهید نکنید و از ایشان جمعی
سد اربی وهم یعلمون وحال آنکه ایشان میدانستند که افترا میکنند و از ابو
روایت کرده اند که جهودان زمان حضرت رسالت اند که کلام خدا که در توریة
بود می شنیدند و آنرا تحریف میکردند مانند نعت آنحضرت و آیت رجم و با برو فق
آرزوی خود تغییر آن میکردند آورده اند که روزی حضرت پیغمبر فرمود که
جهودان بعد از این در مدینه نیایند چه از آمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود
بن بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و در آخر
روز باز گشته بیاران خود می پیوستند و حق تعالی از آن خبر میدهد که و اذا لقوا
الذین آمنوا و چون ملاقات کنند یهودان آنرا که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد
قالوا آمنا گویند که ایمان آورده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم بآنکه محمد آن رسولیست
که در توریة بشارت باو واقع شده و اذا خلا بعضهم و چون خلوت کنند برخی
از ایشان الی بعض به برخی که کافر بودند قالوا گویند آن کافران این منافقانرا
از روی سرزنش که اتحدثونهم آیا خبر میدهید اصحاب محمد را بما فتح الله بآنچه
گشاده است خدا ابواب آن دانش را علیکم بر شما در کتاب شما لیحاجوکم تا حجت گیرند
بر شما بآن عند ربکم نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت و گویند شما کم
حق راهید انستید و متابعت نمیکردید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید
که اسرار را با خصم در میان نباید نهاد و قولی آنست که بعضی از یهود مدینه
در اول بعثت رسول صلعم اصحاب را از نعت و صفت آن حضرت که در توریة مذکور
بود خبر دادند رؤسای ایشان چون کعب و حیی از آن آگاهی یافتند نهی ایشان
کردند که شما اصحاب را از صفات محمد خبر [illegible] تا ایشان بر شما حجتی نیابند
در روز قیامت حق تعالی در جواب ایشان گفت که اولا یعلمون آیا نمیدانستند

جهودان ان الله يعلم انكه حق تعالى ميداند ما يسرون آنچه پنهان ميدارند از كفر وما
يعلنون وآنچه آشكارا ميكنند از ايمان ومنهم اميون واز آنجمله جهودان جماعتى اند
نانويسنده وناخوانند لا يعلمون الكتاب نميدانند توريه را ونمى شناسند آنچه
درو است مراد عوام الناس ايشانند كه علم بكتابت وقرائت ندارند تا مطلع شوند بر احكام
توريه الا امانى ليكن ميدانند آرزوهاى خود را يعنى اعتقاد ايشان آنست كه آنچه
در توريه است موافق آرزوهاى ايشانست كه اعتقاد دارند بصحت وعدهاى دروغ
كه از علماى جهود ميشنيدند كه بهشت خاص ايشان خواهد بود وآبا واجداد ايشان
شفاعت خواهند كرد وان هم ونيستند ايشان الا يظنون مگر آنكه گمان مى برند
بدون علم ويقين يعنى آنچه ميگويند محض گمانست وهيچ علم بآن ندارند بعد از آن
در تهديد تحريف كنندگان آيات توريه ميفرمايد فويل پس عذاب دوزخ ويا تحسر
وهلاكت يا چاهى كه در جهنم است قعر آن چهل ساله راه للذين يكتبون الكتاب مر
آنانراست كه مى نويسند نوشته تحريف داده بايديهم بدستهاى خود يعنى خود
مباشر كتابت آن مى شوند وبديگرى نميفرمايند ثم يقولون پس ميگويند هذا
من عند الله اين نوشته از نزديك خداست ليشتروا به تا بخرند يعنى بدل كنند
بآن كلام تحريف داده ثمنا قليلا بهاى اندك را كه متاع فانى دنياست يعنى علماى
يهود بواسطه رشوت گرفتن تغيير صفات حضرت رسالت ميكردند چه صفت
آن حضرت در توريه برينوجه بوده كه مردى باشد نيكوروى جعد موى گندم
گون سياه چشم ميانه بالا ايشان تغيير كرده بجاى آن نوشتند كه پيغمبر آخر الزمان
شخصى باشد دراز قد ازرق چشم سبط موى پوست ودرشت موى پاى چشم واين صفت
دجالست وبا عوام خود گفتند كه اين صفت آن پيغمبر موعودست فويل لهم پس
واى مر ايشانراست مما كتبت ايديهم از آنچه نوشت دستهاى ايشان يعنى تحريف كردند

وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آنچه بدین کسب میکنند از رشوت
گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان میکند بقوله وَقَالُوا و گفتند یهود
بزعم باطل خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً
مگر بمقدار روزهای شمرده شده که آن هفت روز است و یا بمقدار چهل روز بعدد
روزهای که در آن گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار
أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزد خدا عَهْدًا پیمانی که شما را از آنچه میگویید عذاب
خواهد کرد و اگر بفرض چنین است که شما میگویید فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس هرگز خلاف
نکند خدای عهد خود را أَمْ تَقُولُونَ یا میگویید یعنی افترا میکنید عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَى نه چنانست که ایشان میگویند که مس آتش ایشان را در زمان اندک
باشد بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر کس کسب کند خصلت بد را که آن شرکست وَأَحَاطَتْ بِهِ
خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه شامل همه احوال شود فَأُولَئِكَ پس آن گروه
أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید باشند که اندک بعد از آن
در شان اهل ایمان میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده کارهای نیکو و پسندیده أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل
بهشت اند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند که اند
باز سر رشته کلام بذکر بنی اسرائیل کشیده میفرماید که وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون
فرا گرفتیم یعنی در توریه مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب که یهود اند
و گفتیم ایشان را لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ مپرستید مگر خدای که سزاوار پرستش اوست
نه غیر او وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی از شفقت
و مرحمت و انفاق و دعای خیر وَذِي الْقُرْبَى [illegible] کردن کنید بخویشان
وَالْيَتَامَى و به یتیمان یعنی فرزندان بی پدر وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان [illegible]

لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگویید مر مردمان گفتار نیکو یعنی با خلق خلق نیکو سلوک کنید و ایشان را
براه رشد و صواب دلالت کنید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را بطریقی که در شرع
شما مقرر شد وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجه مامور بها ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس پشت بگردانید
بعد از این پیمان و بر گشتند از این عهد إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما مراد کسانی بودند که بر
طریقی که بآن مامور بودند قبل از نسخ ملت یهودی التزام می نمودند و کسانی که ایمان
آوردند از ایشان وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریه که بر متابعت
محمد صلی الله علیه و آله صادر شد یعنی عادت شما همیشه اعراض است از وفا بمیثاق و طاعت
وَإِذْ أَخَذْنَا و نیز یاد کنید وقتیکه فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را از اجداد شما و بر ایشان این
عهد بستیم لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ که مریزید خونهای خود یعنی خویشان و همدینان
خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را بظلم
و ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خانمان خویش ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید بر این معنی ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ پس شما آن گروهید
که پیمان مذکور را شکستید باینوجه که تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ
فَرِيقًا مِنْكُمْ و بیرون میکنید گروهی را از خود مِنْ دِيَارِهِمْ از شهرها و منزلهای ایشان
تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ در حالتی که هم پشت میشوید بر آن قوم و یاری یکدیگر میدهید در بیرون
کردن ایشان عَلَيْهِمْ در حالتی بِالْإِثْمِ بر بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و از حد بیرون طلبی روایت
که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر مقاتله کردندی
و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی
شدندی و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردندی هر فرقه از یهود معاونت معاهد خود با آن دیگر
قتال کردندی بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا آنکه مغلوب مضطر
شدی جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی او را باز خریدندی چنانکه

مبغوض باید وان یاتوکم اساری واکر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن
افتاده اند تفادوهم باز می خرید باسیری دیگر که از دشمن گرفته اید یعنی اسیر خود را میگیرید است
و بعوض آن اسیر را که از دشمن گرفته اید بایشان رها میکنید وهو محرم علیکم این متعلق
بما قبل یعنی قوم خود را از دیار خودشان بیرون کردید و حال آنکه شان و امر ایشان که حرام
کرده اند است بر شما بحکم عهد و میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون
آیا می گروید ببعض الکتاب بپاره از احکام کتاب توریة که فدیه اسیران است وتکفرون
ببعض و کافر میشوید و تصدیق نمی کنید ببعضی دیگر که آن کشتن و بیرون کردن است از دیار
خود فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک اینچنین عهد شکستن
ونا زمانی منکم از شما که بودید الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا
در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و غارت ایشان و بیرون کردن بنی
نضیر از دیار خودشان و وضع جزیه برایشان ویوم القیامة و در روز رستخیز برده و
باز گردانیده شوند از محشر الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که آتش دوزخ
وما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما یعملون از آنچه میکنند بودن از
شکستن عهد و غیر آن از سایر معاصی اولئک آن شکنندگان عهد الذین
آنانند که از بی خردی اشتروا الحیوة الدنیا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر
دنیا را بالآخرة بنعمت جاودانی سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود
عنهم از ایشان العذاب مطلق عذاب نه در دنیا بکم کردن جزیه و نه در آخرت
بنقص عذاب ولاهم ینصرون ونباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا
بدفع آفات و بلیات از ایشان و در عقبی برفع عقوبات و بعد از ان ذکر نعمت کتاب
توریة و ارسال پیغمبران می نماید بر ایشان و بیان ایشان بتکذیب در مقابل آن
ومیگوید که ولقد آتینا موسی و بدرستیکه ما عطا کردیم موسی را الکتاب

توریة که در آن بیان احکام شریعت ایشان بود وقفینا و از پی درآوردیم من بعده
از پس موسی بالرسل پیغمبرانرا چون یوشع واشمویل وشمعون وداود وسلیمان
وشعیا وارمیا وعزیر وحزقیل والیاس ویونس وزکریا ویحیی علیهم السلام وآتینا عیسی ابن
مریم ودادیم عیسی که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن ومعجزات هویدا
که مصدق نبوت او بودند چون زنده کردن مردگان وشفا دادن کورمادرزاد و
مبروص وسایر بیماران وخبر دادن از غیب وانجیل که مبین حلال وحرام وحق
وباطل است وایدناه وباقوت گردانیدیم اورا بروح القدس بروح پاکیزه مراد
جبرئیل است که همه وقت همنشین عیسی بود ویا روح عیسی که بسمت طهارت و
پاکیزگی آراسته بود ویا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی یا انجیل
که تازگی دل وزندگی جان از آن یافتندی افکلما آیا هرگاه که از نزد ما جاءکم رسول
آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست نمیدارد آنرا انفسکم نفسهای شما و
سخن او موافق مدعای نفس وهوای شما نیست استکبرتم سرکشی کردید بآن یعنی
گردن ننهادید باوامر وفرمان آن نبردید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان
بدروغ داشتید چون محمد وعیسی وفریقا تقتلون وگروهی را می‌کشتید چون
زکریا ویحیی علیهما السلام وقالوا وگفتند یهودان که قلوبنا غلف دلهای ما
در غلافست یعنی آنرا در زیر پرده آفریده وبجهت این مانع هرچه بر ما میخوانی
وبما می‌آوری در نمی‌یابیم وفهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید
که بل نه چنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان آفریده شده است بر
فطرت اسلام واو سبحانه اورا تمکین وقدرت داده است بر قبول ولیکن لعنهم الله
راندست خدای ایشانرا از لطف وتوفیق بخذلان ایشان کرده بجحود
شان وگذاشته بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان از روی عناد ولجاج وانکار

با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهره خاتم پیغمبران که صریحا دلالت میکند
بر صدق نبوت او و آیت دلیل است بر آنکه کفر بفعل بنده است زیرا که اگر فعل
خدا می بود سزاوار لعن نمیشدند فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان آوردنی که اندک
و ناقص بود ایمان می آرند و آن ایمان ایشانست ببعضی از کتاب و بیشتر آن
اعراض میکنند و نمی گروند و یا ایمان می آورند در حالتی که اندک اند یعنی اندک
از ایشان ایمان می آرند چون ابن سلام و تابعان او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام
که آمد بدیشان كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای یعنی قرآن مُصَدِّقٌ
که تصدیق نماینده است یعنی موافق است لِمَا مَعَهُمْ مر آنچه را که با ایشانست
یعنی توریة در توحید و نبوت و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اسلام ایشان
بآن نگرویدند و تصدیق بآن نکردند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از فرو
آمدن این کتاب که در وقت در ماندگی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند
بدین کتاب و بکسی که این کتاب فرود آید و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب
قصد یهود میکردند و کار بر ایشان تنگ میشد دستها برداشته میگفتند که
بارخدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که پیغمبر آخر الزمان است و در توریة وصف
او مذکور است عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب و گویند
یهود قبل از بعثت حضرت رسالت بر مشرکان عرب باب علمی که بر ایشان مسدود
بود می گشودند و ظاهر میساختند که نزدیک شد که پیغمبری مبعوث شود و بیان کند
که ما بر حقیم و شما بر باطل و تصدیق نماید بکتاب او و بغیبت ما فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت
که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آن چیز را که شناخته بودند در توریة از خوی کرام محمد
و قرآنست كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بآنچه [illegible] آن بود که پیغمبر آخر الزمان
از نسل ایشان باشد چون اسمعیل بود حسد و عناد ورزیدند و بدین کافر شدند

وبایست نوبت ریاست از ایشان باز نگردید فلعنهم الله پس لعنت و محو و دور کرد
خدای و دور و بعد رحمت و علی الکافرین تنکر و پیغمبر بستند که بعد خود کار نگردید و عناد ورزیدند
پس در بیان مذمت ایشان بر اختیار کردن دنیا بر دین میفرماید بئسما اشتروا
به انفسهم بد ست آن چیزی که فروختند و بدل کردند حظ نفسهای خود را
آن یکفروا بما انزل الله آنکه کافر می شوند بآنچه فرو فرستاده است خدای از
حق که قرآنست یعنی کفر را بر هلاکت نفس خود اختیار میکنند از جهت طلب آنچه
شایسته آن نیستند و آن حسد است یعنی کافر شدند بآن جهت حسد بردن
آن ینزل الله بر آنکه فرو میفرستد خدای من فضله از فضل و بخشش خود که آن
کتابست و مطلق وحی علی من یشاء من عباده بر آنکس که خواهد از بندگان
خود که سزاوار این باشد که او را پیغمبری برگزینند یعنی محمد صلعم فباءو بغضب
پس باز گشتند بخشمی از خدای علی غضب بر بالای خشمی دیگر یکی بجهت کفر
و دیگری بجهت حسد بر بهترین موجودات که محمد است صلعم یا اول بجهت انکار عیسی
و انجیل دوم بجهت انکار محمد صلعم و قرآن و میتواند بود که تکرار بجهت تاکید باشد
و للکافرین و مر کافران راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و رسوا سازنده
و اذا قیل لهم و چون گفته شود یهود را که آمنوا بما انزل الله ایمان آورید بآنچه
فرو فرستاده است آنرا خدای از انجیل و قرآن و سایر کتابهای آسمانی قالوا نؤمن
گویند میگرویم بما انزل علینا بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی توریه و یکفرون
بما وراءه در حالتی که کافر میشوند بآنچه بجز غیر کتاب ایشانست و هو الحق و آن
چیز یعنی قرآن درست و راست است و از نزد حق تعالی نازل شده مصدقا
در حالتیکه تصدیق کننده است و موافق لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست
یعنی توریه بعد از آن بر قول ایشان اعتراض کرده میفرماید بقوله قل بگوای
محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریه ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا می کشند

أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدای را مِنْ قَبْلُ پیش از این إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر بودید گرویدگان
بتوریة نسبت قتل بیهودان زمان پیغمبر ما بجهة آنست که فعل پدران ایشان بود
و ایشان بدان راضی بودند و در صدد قتل آنحضرت در می آمدند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
مُوسَىٰ و بدرستی که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن مراد نه معجزه
اوست که در آیت وَلَقَدْ آتَيْنَا تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مذکور است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ
پس گرفتید گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ از بعد رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ
و شما بیاد کرد و ظالمان بودید بر نفسهای خود بسبب گوساله پرستیدن و باور
نداشتن معجزات را وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان
شما را وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود
بطور بنی اسمعیل از کوههای فلسطین که آن شهریست از شهرهای شام و
گفتیم بشما که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید آنچه بشما داده ایم از ضوابط توریة بِقُوَّةٍ بعزم
درست و جدی تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام آنرا قَالُوا
سَمِعْنَا گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا
وَأُشْرِبُوا و خورانیده شدند یعنی سامری در آورد فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای
ایشان دوستی گوساله را بر وجهی که آن دوستی در دلهای ایشان در آمیخت
راسخ شد و همه آنرا فرا گرفت بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن و جحود و انکار و عناد
ایشان چه ایشان خدا را جسم میدانستند و جسمی زیباتر از آن گوساله
ندیده بودند پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافت قُلْ بگو ای
محمد با ایشان بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست که میفرماید شما را بِهِ با آنچه إِيمَانُكُمْ ایمان
شما بتوریة که آن کفر است بمحمد و قرآن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گروندگان
بتوریة از این اثبات عدم ایمان ایشانست بتوریة یعنی اگر گرویده بودید بتوریة

شما را باین قبایح امر میکرد و چون این افعال قبیحه از شما صادر شده بس البته بتوریة
ایمان ندارید و ایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت جز ما را
نخواهد بود حق تعالی فرمود که قُل بگو ای محمد در جواب دعوی ایشان که اِن کانَت
لَکُمُ الدّارُ الآخِرَةُ اگر هست بزعم شما که مر شما راست آن سرای دیگر که بهشت است
عِندَ اللهِ نزد خدای تعالی خالِصَةً در حالتی که آن خالص است مر شما را یعنی خاصه
شماست مِن دُونِ النّاسِ غیر از دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا المَوتَ بس آرزو کنید
مرگ را اِن کُنتُم صادِقینَ اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه
شماست زیرا که هر که متیقن است که از اهل بهشت است البته مشتاق آن خواهد
بود و در آرزوی اینکه هر چند زودتر ازین دار محنت خلاص شده بآنجا رود
که موضع استراحت و انواع لذات و لَن یَتَمَنَّوهُ اَبَداً و آرزو نکنند جهودان
مرگ را هرگز بِما قَدَّمَت اَیدیهِم بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان
از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت رسالت صلعم و انکار
آن حضرت با وجود علم ایشان بحقیقت حقیت او وَاللهُ عَلیمٌ بِالظّالِمینَ و خدای
داناست بستمکاران و دروغ گویان این تنبیه است بر آنکه یهود ستمکارند و دروغ
گوی در آنچه دعوی میکنند وَلَتَجِدَنَّهُم و هر آینه توی یابی جهودان را اَحرَصَ
النّاسِ حریصترین مردمان عَلی حَیوةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذینَ اَشرَکوا
و از آن کسانی نیز که شرک آورده اند و ذکر مشرکان با آنکه در ناس داخل بودند
بجهة آنست که حرص ایشان بسیار است چه غیر ازین حیات دیگری نمی شناسند
و با وجود اینکه آنکه حرص بسیار دارند بر زندگانی دنیا حرص اهل کتاب ازیشان
بیشتر است بر وجهی که یَوَدُّ اَحَدُهُم دوست میدارد یکی از ایشان لَو یُعَمَّرُ
اَلفَ سَنَةٍ که کاش عمر داده شود هزار سال وَما هُوَ بِمُزَحزِحِهِ و نیست

آنکس که دور کنند ورهاننده خود باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ آنْ
يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی ایشان هرچند که دراز باشد دفع عذاب از ایشان نکند
بلکه موجب زیادتی عذابست بجهت بسیاری معاصی درآن وَاللهُ بَصِيرٌ و خدا بيناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یهودان وغیر ایشان وهمه را جزا و سزا خواهد رسانید
مرویست که بعضی از یهود گفتند که مصاحب محمد جبرئیلست و وحی بوی می آورد
وبپیغمبران ما از جبرئیل زحمت بسیار رسیده واکثر بلاها بایشان فرود
آورده وهلاک کرده وشهرهای ایشان را خراب نموده واگر بجای او میکائیل
بودی ما بمحمد ایمان می آوردیم آیت نازل شد که قُلْ بگو ای محمد درجواب ایشان که مَنْ
كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ هرکه باشد دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانی و سریانیست معنی
او عبدالله است وامین خزاین وحی الهی است پس هرکه دشمن او باشد بلاشک
دشمن خدا باشد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستیکه او فرود می آورد قرآن را عَلَى قَلْبِكَ
بر دل تو بِإِذْنِ اللهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را یعنی کتابهای که پیش از آن نازل شده وحالا با ایشانست
چون توریة وزبور وانجیل وَهُدًى وراه نماینده بحق وَبُشْرَى ومژده دهنده
لِلْمُؤْمِنِينَ مر همه مؤمنان را برستگاری از درکات دوزخ ورسیدن بدرجات
بهشت پس شکی نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا وملائکه ورسولانست و
ازینجاست که در عقب این میفرماید که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هرکه باشد دشمن مر خدا را
وَمَلَائِكَتِهِ وفرشتگان او را وَرُسُلِهِ وفرستادگان او را وَجِبْرِيلَ
وَمِيكَالَ واین دو فرشته مقرب فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَدُوٌّ
لِلْكَافِرِينَ دشمن است مر کافرانرا که دشمن ملائکه و پیغمبرانند پس لا محاله مستحق
جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهود بود گفت ای محمد آنچه بما

آورده میدانیم و می فهیم و آنچه بر تو نازل شده تابع تو میشویم حق تعالی رد قول
کرده فرمود که وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آیَاتٍ بَيِّنَاتٍ
آیتهای روشن یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نمیشوند بآن إِلَّا الْفَاسِقُونَ
مگر بیرون رفتگان از فرمان که معاندان و سرکشان و اصل کفرند یعنی ابن صوریا
و متابعان او مرویست که مالک بن ضیف یهودان را گفت که نه حق تعالی
بزبان موسی از شما عهد فرا گرفته است که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بوی
بگروید و تصدیق او نمائید گفتند خدای را بر ما هیچ عهدی نیست در این معنی پس
حق تعالی آیت فرستاد که أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا همزه بمعنی انکار است یعنی آیا
هرگاه عهد کردند عهد کردنی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ انداختند و شکستند آنرا
گروهی از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه بسیاری از ایشان نمی گروند بتو
وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آنهنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده
از نزدیک خدای تعالی چون عیسی و محمد مُصَدِّقٌ که تصدیق کننده است لِمَا مَعَهُمْ
مر آن چیزیرا که با ایشان است یعنی توریة نَبَذَ فَرِيقٌ بینداختند گروهی مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ از آنکه داده شده اند کتاب توریة یعنی علمای ایشان بینداختند
كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدایرا که توریة است وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ در پس پشتهای
خود زیرا که نگرویدند ایشان برسولی که مصدق توریة است موجب نگرویدن
ایشان نفی است بتوریت در آنچه آن رسول تصدیق بآن کرده و شکستن عهدی
که در وست از وجوب ایمان برسولانی که معجزات ظاهره نموده باشند كَأَنَّهُمْ
گوئیا آن عهد شکنان که علمای یهودند لَا يَعْلَمُونَ نمیدانستند که آن کلام خدایست
و محمد رسول ویست یعنی ایشان بیقین میدانند حقیقت آنرا لیکن بجهة عناد
و تمرد تجاهل میکنند و چنان فرا می نمایند که نمیدانند آورده اند که دیوان در عهد

سلیمان شعبدها با کهانت ضم کرده نوشته بودند و آنرا در میان عوام الناس شایع ساخته و سلیمان بران مطلع شد بفرمود تا آن نوشتها آوردند بس آنرا در صندوقی نهاد و قفل بران زده در زیر تخت خود پنهان کرد بعد از آنکه وفات کرد دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان بردم نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد بجهة آن یهودان را با سلیمان بسحر نسبت میدادند حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که وَاتَّبَعُوا پیروی کردند جهودان مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ آنچیزیرا که میخواندند دیوان عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ بر عهد پادشاهی سلیمان و گویند علی بمعنی فی است یعنی در عهد پادشاهی سلیمان وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد و تسمیه سحر بکفر بجهة دلالت بر آنکه سحر بر وجه استحلال کفر است و هر که پیغمبر باشد البته از آن معصوم خواهد بود وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ و لیکن دیوان در زمان او کَفَرُوا کافر شدند بسبب ساحری يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ در حالتیکه می آموزانیدند مردمان را جادوی تا ایشان را در گمراهی اندازند و کافر سازند وَمَا أُنْزِلَ و دیگر یهود پیروی کردند آنچیزیرا که فرو فرستاده شده بود از جادوی عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه و گویند کوهی در دماوند هَارُوتَ وَمَارُوتَ نام آن دو فرشته است و سبب آن بود که در زمان ادریس پیغمبر سحر در میان مردمان فاش شد بآن عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهة آن ظهور میرسید و همچنان مستمر بود تا آنکه بعد از زمان نوح عم مردمان بساحری مشغول شدند ترک دین اسلام کردند حق تعالی دو فرشته را فرستاد بصورت آدمی تا ایشان را از آن نهی کردند و ... و سزای آن برسانند و حقیقت سحر را بایشان تعلیم کردند تا بطلان آنرا دانسته از آن اجتناب نمایند

واین مثل آنست که شخصی را بر حقیقت زهر هلاهل مطلع سازند تا آنرا نخورد
وَمَا یُعَلِّمَانِ و تعلیم نمی دادند این دو فرشته مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی از مردمان را
حَتّٰی یَقُولَا تا آنکه بطریق نصیحت و موعظه میگفتند ویرا پیش از آموزانیدن
که اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش خلقائیم از خدا تا ظاهر شود که تعلیم
گیرنده آن بآن عمل خواهد کرد یا آنکه علم بطلان آن حاصل کرده از عمل کردن
بآن احتراز خواهد کرد و بر ایمان خود ثابت خواهد بود فَلَا تَکْفُرْ پس کافر
مشو تو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر گناهی نیست و در روایت آمده که سبب تعلیم
سحر این دو فرشته بمردمان آن بود که در زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند
پس حق تعالی آن دو فرشته را امر کرد تا تعلیم سحر کنند بجماعتی از زیرکان آن روزگار
تا بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیات نبوت کردند و بر مردمان
ظاهر گردانند که ساحران در ان دعوی کاذبند و آنچه بمردمان می نمایند سحر است
نه معجزه پس بجهة این سحر را از ایشان دو فرشته فرا میگرفتند فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا
پس می آموختند از ایشان مَا یُفَرِّقُونَ بِهِ آن چیزی را یعنی سحری را که جدائی افکنند
یعنی توانند که تفریق کنند بسبب آن بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ میان مرد و زن
واما از عمل کردن بآن ایشان را منع میکردند وَمَا هُمْ و نیستند ساحران بضارّین
بعض رسانند بسبب سحر مِنْ اَحَدٍ هیچ کس را اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بعلم خدای یعنی
هیچ کس سحر نکنند و بآن ضرر نرسانند مگر که علم خدای بآن تعلق گرفته مراد آنست
که حق تعالی آنرا میداند و ایشانرا ابرای و جزا میرساند و گویند مراد باذن تخلیت است
یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر بواگذاشتن خدای مر ایشانرا بایشان که در
و منع نکردن او ایشانرا بجبر و قهر و اگر خواهد [illegible] ایشان تواند کرد بجبر لیکن
اکراه و اجبار مانع تکلیف است و این قول از زیادتی مروی است و گفته اند که

قضا و قدر است یعنی هر که استحقاق ضرر داشته باشد آن سحر بوی رسد
و اگر نه نرسد وَيَتَعَلَّمُونَ و می آموختند مَا يَضُرُّهُمْ آن چیزها که زیان رساند
ایشان را اگر بآن عمل کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود ندهد ایشان را زیرا که مجرد علم فایده بر آن
مترتب نمیشود وَلَقَدْ عَلِمُوا و هر آینه دانسته اند یهودان لَمَنِ اشْتَرَاهُ که هر که
سحر را یعنی بدل کند آن را به کتاب حق بآن وجه که بیاموزد آن را و بآن عمل کند مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
نباشد و را در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ بهره نیکو و گویند مراد بخلاق خلاص است
یعنی در آخرت او را خلاصی نباشد از عذاب وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا و هر آینه بد چیزیست
که فروختند یعنی بدل کردند به أَنْفُسَهُمْ بآنچه نفسهای خود را یعنی حظ نفس
خود را بدان بفروختند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند که تفکر کنند در آن عالم و بدا
نند که قرآن یاد دانند حقیقتا آنچه تابع آنست از انواع عذاب یعنی چون ایشان عمل
بآنچه دانستند کویا که علم بآن نداشته وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا و اگر این جهودان گرویدندی
بمحمد صلوات الله علیه و قرآن وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی و سایر
معاصی لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداش آن که بهشت است مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا
خَيْرٌ بهتر است از رشوت بر پوشیدن نعت محمد ص لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی
که بدانستندی که ثواب خدای بهتر است و مراد بجهل ایشان بآن ترک تدبر است
در آن یا بجهة ترک عمل یعنی چونکه عمل بآن نمیکنند پس گویا که علم بآن ندارند و چون
حق تعالی یهود را از سحر نهی کرد در عقب آن نهی میکند از گفتار راعنا و میگوید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگویید
لفظ راعنا را در وقت سخن کردن با محمد که یهود گفتار شما را دستاویز
ساخته با آن حضرت این کلمه میگویند و قصد ... واحتی میکنند و مؤمنان
این کلمه را بایمعنی میگفتند که مراعات کن ما را و لحظ احوال ما کن [illegible]

در آنچه بر ما میخوانی از آیات قرآن تا آنرا نیک بفهمیم و یهود استماع این لفظ کرده بمعنی
بآن خطاب میکردند و مراد ایشان بآن نسبت رعونت و احمقی بود باو پس حق تعالی مؤمنانرا
از ین نهی کرده امر نمود ایشانرا بکلمه که شنوند قابل دهد و قابلیت آن نداشته باشد
که یهود بآن قصد دشنام کنند و فرمود که و قولوا انظرنا و بگوئید بجای آن کلمه انظرنا که
معنی آن اینست که بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و یا مهلت ده ما را که تا نیک سخنان
تو را دریابیم و انکه سخن دیگر امر فرمای وَاسمَعوا و نیک بشنوید ای مؤمنان سخن
خدای را تا احتیاج نداشته باشید بطلب مراعات و یا نه اسمع قبول بشنوید
نه مثل شنیدن یهود که گفتند سَمِعنا وعَصَینا چنانکه گذشت وَللکافرین
و مر کافران راست یعنی یهود را که از روی مذمت و دشنام این کلمه میگویند عذاب
الیمٌ عذابی دردناک که هر گز باخر نرسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی
میکردند با مؤمنان و گمان مؤمنان آنها خیرخواه ایشانند حق تعالی تکذیب قول آن
یهودان کرده فرمود که مَا یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند
و بآن نگرویدند مِن اَهلِ الکِتابِ از اهل توریة یعنی یهود وَلا المُشرِکِینَ و نه از
شرک آرندگان اَن یُنَزَّلَ عَلَیکُم آنکه فرستاده شود بر شما مِن خَیرٍ هیچ نیکوئی
دینوی و اخروی مِن رَبِّکُم از نزدیک پروردگار شما مر وحی که یهود کاره بودند
از آنکه نبوت با اولاد اسمعیل انتقال یابد و مشرکان نیز داعیه آن بود که نبوت
بولید بن مغیره و نعیم ثقفی رسد حق تعالی فرمود وَاللهُ یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ و خدای خاص
میگرداند برحمت خود یعنی نبوت و وحی که محض رحمت اوست مَن یَشاءُ هر کرا
خواهد و مصلحت بیند وَاللهُ ذُو الفَضلِ العَظیمِ و خدای خداوند فضل بزرگوارست
بر هر که او را نبوت کرامت کند آورده اند که جهودان و یا مشرکان طعنه میزدند
که محمد را رائی و فکری استوار نیست حکمی میکند و بعد از آن از آن میشود و حکمی

دیگر بخلاف آن میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار تعلق باو دارد
نه بمحمد همچنانکه نبوت تابع مصلحت است احکام شریعت نیز تابع مصلحت است
پس همچنانکه در وقتی مصلحت ما آن بود که موسی پیغمبر ایشان باشد و توریة کتاب
ایشان و وقتی دیگر مقتضی دیگر عیسی و انجیل باشد و اکنون مصلحت آنست که پیغمبر
محمد باشد و کتاب قرآن احکام شریعت نیز چنین است چه بعضی اوقات تعلقنا
حکمی میکند و زمان دیگر مقتضی خلاف آنست بر وجه مصلحت خلقان در تکالیف
عبادات که ایشان علم بآن ندارند آیتی با آیتی و حکمی بحکمی منسوخ میسازیم و آنکه
ما ننسخ هر چه منسوخ میکردانیم من آیة از آیتی از قرآن بر وفق مصلحت خلقان
و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میکردانیم آنرا از دلهای ما می آریم نأت بخیر منها
می آریم بهتر از آن آیه منسوخ در نفع بندگان چنانکه جهاد یک غازی با ده تن
منسوخ کردیم بدو تن و یاد ر بسیاری ثواب که هر ناسخ باشد از منسوخ او مثلها
یا می آریم مانند آنچه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت
چون کردانیدن قبله از بیت المقدس بکعبه مرویست که مردی در مجلس اشرف
حضرت رسالت بر پای خواست و گفت یا رسول الله چند آیت قرآن یاد داشتم
و در همان تهجد میخواندم دی شب برخواستم فراموش کرده بودم و هر چند خواستم
که بیاد من آید میسر نشد و دیگری نیز چنین گفت فرمود حق تعالی آنها را بر هر آیتی
که نسخ نماید آنرا از یاد مردم ببرد در روایتی که جهودان گفتند که نسخ آیت بر خلاف
روایت زیرا که آن بنیاد بیت و خدای از آن منزه است و از حکمت و مصلحت آگاهی
در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی از روی انکار و سرزنش فرمود که ای منکر
جدال کنندگان الم تعلموا آیا نمیدانید ان الله علی کل شیء قدیر بر همه چیزها
از نسخ و اثبات و غیر آن از مقدورات قدیره اثبات بین بر وفق مصلحت نسخ

حکمی میکند بحکمی دیگر أَلَمْ تَعْلَمْ آیا دانا نیستی أَنَّ اللَّهَ آنکه حق تعالی لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد تواند کرد وَمَا لَكُمْ
و نیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ غیر از حق تعالی مِنْ وَلِيٍّ دوستی که از و بشما نفع رسد
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر تواند کرد پس اوست که آنچه صلاح شماست
از نسخ و اثبات امر میکند مرویست که جهودان از پیغمبر صلعم بر وجه تحکم چیزها طلب
میکردند و از آنجمله میگفتند که ما ایمان نمی آریم تا بمعاینه ببینیم که خدای یکبار کتاب
از آسمان نازل سازد حق تعالی فرمود که أَمْ تُرِيدُونَ و این متعلق است بالم تعلم
یعنی آیا ندانستید که حق تعالی مالک جمیع امور راست و یا میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا
آنکه سوال کنید رَسُولَكُمْ پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوسَى همچنانکه سوال کرده شد بر
مُوسَى مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی شما از محمد همان چیزها میطلبید که پدران شما
از موسی طلب میکردند و میگفتند أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ و هر که بدل
کند کفر را بِالْإِيمَانِ بگرویدن یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند فَقَدْ ضَلَّ پس هرآینه
گم کشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ از میانه راه راست یعنی هر که نظر در معجزات پیغمبر
نکند و اکتفا بآن نکرده از روی عناد طلب معجزه دیگر کند پس طریق راست را گم کرده
و در کفر که وادی ضلالتست افتاده آورده اند که فنحاص بن عازورا و وهب بن قیر
در روز احد عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر شما بر حق بودی این شکست
برو نیامدی از وی برگردید و بدین ما در آیید که شما را بهتر خواهد بود عمار گفت
که هرگز از دین اسلام برنگردم و تابع شما نشوم پس هر دو بنزد رسول آمدند و رسول را
ازین خبر دادند آن حضرت در حق ایشان دعای خیر گفت و حق تعالی این آیت
فرستاد که وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب
یعنی اهل توریه چون فنحاص بن عازورا و اکابر دانشمندان ایشان و امثال

لو یردونکم برگردانند شما را ای مومنان من بعد ایمانکم پس گرویدن شما کفارا
درحالتی که ناگرویدگان باشند یعنی میخواهند که شما را کافر گردانند حسدا بجهت
حسد بردن ایشان بر شما که آن صادر شد من عند انفسهم از نزد نفسهای ایشان
یعنی از طبع ایشان بظهور رسید من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت
لهم الحق مر ایشان را درست که آن رسالت محمد است و حقیقت قرآن و صحت
دین اسلام بجهت معجزات ظاهره و نعوت مذکوره او در توریة فاعفوا پس درگذرید
ای مومنان از عقوبت ایشان و کارزار کردن با ایشان واصفحوا و روی بگردانید
از تعرض رسانیدن با ایشان حتی یاتی الله بامره تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را
که آن اذن است در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس مرویست که این آیه
بایة القتال منسوخ شد ان الله بدرستیکه خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزها
تواناست پس انتقام شما از ایشان بکشد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را
باشرایط و ارکان واتوا الزکوة و بدهید زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادت
شده دست تعرض بر یهود کوتاه کنید تا حکم بقتال ایشان نازل شود وما تقدموا لانفسکم
و آنچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود من خیر از کردار نیکو چون نماز و زکوة
و انواع خیرات تجدوه یابید آنرا نوشته و ثبت کرده عند الله نزدیک خدای
یا ثواب آنرا از نزدیک او بیابید ان الله بدرستیکه خدای بما تعملون بآنچه میکنید
از خیرات بصیر بیناست پس آن نزد او سبحانه ضایع نخواهد بود در خبر است که هر که
یک لقمه یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی آنرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی
عظیم مرویست که چون رسول مبعوث شد و [illegible] شرع بود و ترسا و یهود ایشان
کمر دشمنی آن حضرت بر میان بسته همه در دفع و رفع وی کوشیدند و هر فرقه از ایشان
گفتند که بهشت مخصوص است بما و هر که بر دین ما نیست بهشت نخواهد رفت حق تعالی

در حق هر فرقه از ایشان نزول کرد وَقَالُوا وگفتند یهودان و ترسایان لَن یَدخُلَ
الجَنَّةَ هرگز داخل نشود در بهشت إِلَّا مَن كَانَ هُودًا اگر کسی که باشد یهودی أَو نَصَارَى
یا نصرانی یعنی یهود گفتند که در بهشت نرود مگر یهودی و ترسایان گفتند که در
بهشت نرود مگر نصرانی تِلكَ و این آرزوی من گویند أَمَانِيُّهُم آرزوی باطل
یهودان و ترسایانست قُل بگو ای محمد در جواب ایشان که هَاتُوا بُرهَانَكُم بیارید
حجت خود را برین دعوی که می کنید إِن كُنتُم صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
درین گفتار نه چنانست که ایشان میگویند بَلَى آری در بهشت داخل میشود
مَن أَسلَمَ وَجهَهُ هر که خالص سازد همه خود را و من جمیع الوجوه منقاد شود
لِلَّهِ مر خدای را و پاکیزه گرداند نفس خود را برای طاعت خدا و غیر او را در
عبادت او شریک نگرداند وَهُوَ مُحسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار است در کردار
و گفتار یعنی آنرا با آمیخته نگرداند بر وجه مامور بجا آورده فَلَهُ أَجرُهُ پس
مر او راست مزد او عِندَ رَبِّهِ نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نشود وَلَا خَوفٌ
عَلَيهِم هیچ ترسی نیست مر ایشانرا از فوت مزد ایشان وَلَا هُم يَحزَنُونَ و نه که
اند و همگین شوند از تصور زوال آن مزد در آخرت آورده اند که جمعی از ترسایان
نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود و رؤسای ایشان مناظره کردند در حرم
که یکی از دانشمند یهود بود ایشانرا گفت که شما هیچ نیستید و انکار عیسی کرد
و تکذیب نبوت او نمود یکی از ترسایان گفت که بلکه شما بر هیچ امر نیکو عمل نمیکنید
و انکار نبوت موسی و کتاب او کردند حق تعالی این آیت فرستاد که وَقَالَتِ اليَهُودُ
و گفتند جهودان لَيسَتِ النَّصَارَى نیستند ترسایان عَلَى شَيءٍ بر چیزی
معتد به از دین حق وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان لَيسَتِ اليَهُودُ نیستند
جهودان عَلَى شَيءٍ بر چیزی که صواب باشد وَهُم و حال آنکه ایشان يَتلُونَ الكِتَابَ

میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن
وفرزند مرخدای را بر امری باطلند وترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت
انکار عیسی وانجیل کافرند کذلک همچنین که اینها می گویند قال الذین گفتند
آنانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل کتاب از مجوس ومشرکان مثل قولهم
مانند گفتار یهود ونصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نیستند وهیچ نمیدانند
درباره همدیگر همین گفتند فالله یحکم بینهم پس خدای حکم کند بینهم میان این دو فریق
یوم القیامة در روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچیز که هستند ایشان فیه یختلفون
که در آن اختلاف میکنند از حق وباطل وهر یک را جزای خود خواهد رسانید
آورده اند که چون بخت نصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت نصاری را جمع کرده برایشان
تاخت ومردان بکشت وزنان وکودکان ایشان را غارت کرد وبیت المقدس را خراب
کرد حق تعالی ازین خبر میدهد که ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت
مساجد الله مسجدهای خدای را ان یذکر فیها اسمه از آنکه یاد کرده شود
در آن نام خدای یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند وپرستش او
نمایند وسعی فی خرابها وسعی کرد در ویرانی مساجد یعنی بیت المقدس که موضع
از آن سجده است یعنی سجدگاهی ونزد بعضی مراد بآن طلطوس بن اوسیانوس
رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد وعلمای بنی اسرائیل را بقتل آورد
از ابی عبدالله صلوات الله علیه مرویست که مراد مشرکان قریش اند که رسول را
منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه ومسجد الحرام وبنابرین مراد بخرابی
آن معطل ساختن آنست از عبادت چه عمارت مسجد بنماز کردنست در آن
وخرابی آن بترک عبادت در آن وبیرون کردن مومنان از آن وبرهم
تقدیر اولئک آن گروه که منع ذکر خدا کردند ودر خرابی مسجدها کوشیدند

مَاكَانَ لَهُمْ نبود مر ایشانرا یعنی سزاوار نیست آنها را اَنْ يَدْخُلُوهَا انکه
در آیند دران مساجد اِلَّا خَائِفِينَ مگر در حالتی که ترسکاران باشند
در زمان دولت اسلام چه ترسایان و سایر کفار را قوت رفتن در بیت
المقدس و یهودان و سایر اهل کفر را قدرت بر دخول در مسجد الحرام
برطرف شد و هیچکدام جرات نداشتند که بمسجد در آیند بجهت خوف
از اهل اسلام لَهُمْ مر اهل کتابراست فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ در دنیا رسوائی
و خواری که آن قتلست و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن آن
از دست ایشان نه از وکیل ایشان تا موجب زیادتی خواری ایشان
باشد وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آنسرای عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرگ مرویست که نهایت رسوائی ایشان در دنیا در زمان
خروج صاحب الامر باشد صلوات الله که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل
رساند از ابن عباس منقولست که چون آیت تحویل قبله نازل شد
مسلمانان روی بکعبه آوردند جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند
وانکار ایشان نمود حق تعالی آیت فرستاد که وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
و مر خدایراست جای بر آمدن آفتاب چون مکه و کعبه و جای فرو رفتن
آفتاب چون بیت المقدس فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر جا که روی آورده اید فَثَمَّ
وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا جهة طاعت خداست که بآن مامور شده اید نزد بعضی
آنست که مسلمانان در اول اسلام مخیر بودند در میان انکه توجه بکعبه
کنند یا به بیت المقدس بعد از ان این منسوخ شد بآیت فول وجهک
شطر المسجد الحرام و در بعضی از تفاسیر آمده که مشرکان مانع مومنان میشدند
از دخول در مسجد الحرام حق تعالی آیت فرستاد و بنابرین مراد بمشرق و مغرب

همه زمین است زیرا که همه آن متصف است بشرق و غرب یعنی همه زمین مر خدا راست پس اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد شما ساخته پس در هر مکانی بطرف قبله توجه کنید آن جهتی است که بآن مامور شده اید و گویند نزول این آیت در دعا و اذکار است نه در نماز و از جابر روایتست که حضرت رسول صلی الله جمعی از لشکر با بغزای فرستاده بود شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس باجتهاد خود متوجه جهتی شدند و نماز گزاردند چون روز شد بر ایشان ظاهر شد که در نماز از قبله گردیده بودند و بعد از آنکه بمدینه آمدند اعاده آن نماز از حضرت استفسار کردند این آیه نازل شد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید اعاده آن نماز روا نیست چه همه جهات از آن او بجانه است إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ بدرستیکه خدا بخشنده فراخ مغفرتست و بسیار عطا و رحمت بجهت این زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند و از این جهت امر نمیکند باعاده نماز که بظن و اجتهاد گزارده باشند و بانهی نمیکند از نماز گزاردن در غیر مسجد علیم داناست بمصلحت خلق مسلمانان و اعمال ایشان و چون حق تعالی منع انکار یهود نمود در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز در عقب آن رد گفتار مشرکان فرمود بقوله قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و گفتند مشرکان و ترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی را یعنی عزیر و مسیح و ملائکه را سُبْحَانَهُ پاکی و دوری مر اوراست از آنکه او را فرزند باشد چه این مقتضی تشبیه و حاجت و سرعت فنا است بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه مر او راست آنچه در آسمانهاست و زمینها و چون هر چه در آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی باشد که از جمله آن عزیر و ملائکه اند پس ممکن نبود که ایشان ولد او باشند چه ولد نمی باشد الا از جنس والد بزرگ کُلٌّ همه آنچه چیز که در آسمان و زمین است

که قانتون مر او را فرمان بردارانند و همه در تحت حکم او و هرچه باین صفت باشد
از جنس آفرینندهٔ خود نخواهد بود که واجب الوجود بالذات پس هیچ ولد او
نباشد بدیع السموات والارض از نو پدید آرندهٔ همه آسمانها و زمینهاست
بی ماده و مدتی واذا قضی امرا و چون اراده کند کاری را یعنی خواهد که چیزی
موجود باشد فانما یقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را کن
بباش کن فیکون پس آن بباشد و چون ثابت شد که او سبحانه آفریننده
همه چیزهاست بیک فعل بی آنکه موقوف باشد بماده و مدتی پس ثابت شد
که متصف نیست بصفت جسم و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر بر سبیل
تدریجست پس فرا گرفتن ولد که از لوازم جسمانیست ازو ممنوع باشد
و نیز وجود ولد با مهلت و مدت و ماده است و حق تعالی ازین مستغنی است
و چون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار توحید و دعوی فرا گرفتن
ولد را در عقب آن ذکر مخالفت ایشان می نماید در باب نبوت بر سبیل عناد
و میفرماید که وقال الذین لا یعلمون و گفتند آنانکه نمیدانند یعنی جاهلان
اهل شرک و اهل کتاب لولا یکلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدای با ما همچنانکه
با فرشتگان سخن میکند و همچنانکه با پیغمبران ما سخن میگفت چرا با ما وحی نمیکند
که تو پیغمبر و فرستادهٔ اوئی او تاتینا آیة یا نمی آرد بما حجتی بر صدق تو این
سخن را از روی عناد و لجاج میگفتند و اگر نه معجزات آنحضرت دلالت صریح
داشتند بر صدق او و ایشان بجهت انکار بسیاری که داشتند معجزات دیگر
ازو طلب میکردند کذلک همچنانکه این کفار میگویند قال الذین گفتند
آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان مثل قولهم مانند گفتار ایشان یعنی انبیا
نیز با وجود آیات داله بر صدق انبیا خود از ایشان دیگر میخواستند و از علم

یهود موسی را گفتند که خدا را بما بنما و نصاری عیسی را میگفتند که مایده از آسمان
بما فرود آر که ما آنرا معاینه ببینیم تشابهت قلوبهم بیکدیگر متشابهست دلهای
این گروه و کسانیکه پیش از ین بودند در کوری و ستیزندگی و عناد قد بینا الآیات
تحقیق که روشن گردانیدیم نشانها را بر توحید و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی
که طلب یقین میکنند بآن نه آنانکه تابع عنادند و لجاج پس بجهت رد قول ایشان
و مشرکان فرمود که انا ارسلناک بدرستیکه ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق براستی
و راستی یعنی بحق بخلق فرستادیم بشیرا در حالتی که مژده دهنده مومنان را بثواب
عظیم و نذیرا و بیم کننده کافرانرا بعذاب الیم پس بر تو حرجی نیست اگر اهل عناد
اصرار نمایند در کفر و مکابره کنند و لا تسئل عن اصحاب الجحیم و پرسیده نخواهی
شد در روز قیامت از آنها که از اهل دوزخند یعنی از تو سوال نخواهند کرد که چرا
ایشان ایمان نیاوردند از مقاتل روایتست که روزی بر زبان حضرت رسالت
صلی الله جاری شد که اگر خدای بر یهودیان دری از عذاب بگشاید و از غضب
خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بصراط مستقیم باز آیند حق تعالی
فرمود و لا تسئل عن اصحاب الجحیم یعنی ایشان اصحاب جحیم اند و ترا نخواهم پرسید
که چرا ایمان نیاوردند پس بر تو همین ادای رسالتست و بر ما عذاب اهل
ضلالت و بعد از آنجهت نومید گردانیدن رسول از اسلام یهود و ترسا
فرمود که و لن ترضی عنک الیهود و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان
و لا النصاری و نه ترسایان حتی تتبع ملتهم تا آنکه پیروی کنی کیش ایشانرا
و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست برهم که اسلام نیارند قل بگو ای محمد
بغیر اهل ملت که ان هدی الله بدرستیکه ره نمودن خدا بصواب که دین
اسلامست هو الهدی آنست راه راست نمودن بحق نه آنچه شما مر آبان

از دین یهودی ونصرانی وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ واگر پیروی کنی ای محمد أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشانرا که راه شیطانست بَعْدَ الَّذِي پس از آن چیزی که براستی جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ آمده است بتو از دانش وحجت در حقیقت اسلام وبطلان ملت ایشان
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ نباشد مر ترا از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که رهاننده تو
باشد از آن وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری دهنده در دفع آن این کلام بر سبیل نعت واگرنه
حضرت از این مبراست در حقیقت امت او بعد از ذکر احوال کفار اهل کتاب در بیان
مؤمنان ایشان میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب
توریة يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتابرا وپیروی آن میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانکه
حق خواندن وپیروی کردن آنست بدون تغییر وآنها عبد الله بن سلام واتباع
اویند أُولَئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان آورده اند بکتاب خدای نه آنها
که تحریف وتبدیل آن کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ وهر که کافر گردد بکتاب واحکام آن تغییر
دهد یا حلال وحرام آن اعتقاد نکند فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیان کاران در دنیا بخواری از قتل وغارت وجزیه دادن ودر آخرت
بگرفتاری در عذاب دوزخ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا
نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وپدران شما
وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ وآنکه تفضیل دادم پدران شمارا عَلَى الْعَالَمِينَ بر همه عالمیان
زمان ایشان پس شکر این نعمت کنید وکفران نورزید وبمحمد که رسول منست
ایمان آرید وَاتَّقُوا يَوْمًا وبترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي
کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا
عَدْلٌ وقبول کرده نشود از هیچ نفسی فدائی یعنی چیزی که بعوض آن عذاب
بکشد یعنی چیزی که بفدیه بدهد وخود را از آن عذاب باز خرد وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ

و سود نکند هیچ نفسی را در خواه کردن بر تقدیر شفاعت کردن آن وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ
و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند در دفع عذاب یعنی ایشانرا سودی نکند
یاری هر که هست حق تعالی چون این آیت را در اول قصه اهل کتاب ذکر کرد
در آخر آن تکرار کرد بجهة مبالغه در شکر گذاری نعمت و ترسانیدن ایشان
از کفران و بعد از ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابراهیم علیه السلام
میفرماید که جد حضرت رسالتست و سایر بنی اسرائیل و میفرماید که وَإِذِ
ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی را که بیاموزد یعنی تکلیف فرمود
ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان یعنی باوامر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ
پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و یا قیام نمود بتمام آن بر وجهی که رضای الهی در آن
بود و گویند مراد بکلمات مناسک حجیست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده
که مراد باین شکافتن موی سر است بک و نیم و مضمضه و استنشاق و مسواک
و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و ازاله موی
زهار و ختنه و استنجا باب و بهتر آنست که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه
باشد و بر هر تقدیر چون ابراهیم آنرا باتمام رسانید قَالَ گفت خدای تعالی
که چون متابعت فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستیکه من گرداننده توام لِلنَّاسِ
برای مردمان إِمَامًا پیشوائی در دین که همه علما بعد از تو اقتدا بتو نمایند و
آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم و امت مرحومه را فرمود
ثم الله که ملة ابیکم ابراهیم برای وفا نمودن بان وعده و چون ابراهیم را
بشرف امامت بنواخت قَالَ گفت ابراهیم با او سبحانه وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و
بعضی از فرزندان نیز گان مرا نیز امام گردان قَالَ گفت حق تعالی در جواب
او که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامتست بستمکاران یعنی

عاصیان و فاسقان ذریت تو این منصب ندهم بلکه بصلحا و اتقیای ایشان
کرامت فرمایم و درین دلیل است بر آنکه انبیا و ائمه معصوم بودند از جمیع گناهان
کبیره و صغیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در کتاب مناقب مذکور است
که عبد الله مسعود روایت کرد که من از حضرت رسالت ص شنیدم که فرمود که منم
آنکس که ابراهیم او را از خدای طلب مینمود و آرزو میکرد بمن مجلس و آنانکه در آن
مجلس بودند گفتند یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم و آرزوی او که بخدای تع
کرد برای ما بیان فرمای حضرت فرمود که ابراهیم ع از حق سبحانه سوال کرد که آیا
از نسل من کسی خواهد بود که او مرتبه امامت دریابد حق تع باو وحی کرد که من عهد
امامت بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محرومست
و چون ابراهیم ع این کلام بشنید مضمون و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام بر زبان
راند یعنی یا رب خدایا مرا و ذریه مرا از بت پرستیدن دور دار پس حق تع دعای
او را در حق من و در شان امیر المومنین علی بن ابی طالب اجابت فرمود و مرا
و علی را از بت پرستیدن نگاه داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا پس
مرا نبی خود کردانید و علی را وصی من و این کلام صریحست بر آنکه آنانکه بت پرستی
غار ایشان بود از منصب امامت دورند و خلعت خلافت بر قد و بالای ایشان
راست نمی آید وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که کردانیدیم خانه
کعبه را مَثَابَةً لِلنَّاسِ جای باز کشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان
مراد حاجیانند که هر سال بآن رجوع کنند و آنجا ثواب بحاجت بهند وَاَمْنًا
و موضع ایمنی که در و کسی را نکشند و متعرض آزار او نشوند و ملجای ایمنی است
از عذاب حق در رنج حج و عمره موجب مغفرت گناهانست وَاتَّخِذُوا و گفتیم
بمومنان که بعد از آنکه شرف حج دریافتید بگیرید مِنْ مَقَامِ اِبْرٰهِیْمَ از مقام

که منسوبست بابراهیم مُصَلّی موضع نماز از جابر روایتست که چون رسول صلعم از طواف
حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم ع شد و دو رکعت نماز در آن بگزارد و این آیت
خواند که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و این دالست بر آنکه نماز طواف فریضه است
در مقام ابراهیم ع و آن موضعیست که در وی سنگی نشانده اند و اثر قدمهای مبارک
آنحضرت در ویست وَعَهِدْنا و عهد کردیم یعنی فرستادیم اِلیٰ اِبْراهیمَ واِسْمٰعیلَ بسوی
ابراهیم واسمعیل اَنْ طَهِّرا یعنی آنکه پاک سازید خانه مرا از بتان و انواع نجاسات
و معاصی و از هرچه لایق آن نباشد لِلطّائِفینَ برای طواف کنندگان در گرد آن
وَالْعاکِفینَ و از برای مجاوران و اقامت کنندگان نزد آن وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ
و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان یعنی نمازگزارندگان در خبر آمده
که خدای تع در شبانروزی صد و بیست رحمت بکعبه معظمه میفرستد شصت بر
نظر کنندگان و چون خانه کعبه در موضعی واقع شد که از آب و گیاه دور است
و این موجب عجز و اضطرار حاجیان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام از حق تع
طلب روزی فراخ کرد در آن همچنانکه حق تع فرموده که وَاِذْ قالَ اِبْراهیمُ و یاد کن
ای محمد وقتیکه گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان
هٰذا این مکانرا که برای تو در آن خانه ساخته ام بَلَداً آمِناً شهری ایمن از قحطی و
خسف و مسخ و غیر آن از انواع عذاب وَارْزُقْ اَهْلَهُ و روزی ده اهل این شهر
مِنَ الثَّمَراتِ از انواع میوها حق تع این دعا را اجابت فرموده حکم کرد تا جبرئیل
دیهی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین برکند بمکه آورد
و هفت بار بگرد خانه طواف داد و در زمین تهامه بر مرحله از مکه وضع کرد و آن
دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل [illegible] از آنجاست بعد از آن
ابراهیم روزی را بمومنان تخصیص فرموده گفت و روزی ده مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ که را

که ایمان آرد مِنْهُم از آنانکه ساکن این شهر باشند بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا
و بروز بازپسین که قیامت قَالَ گفت خدای تعالی در جواب او که من روزی
میدهم مومنان او وَمَنْ كَفَرَ و هر کرا که کافر باشد فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا پس برخوردار گردانم
کافر را برخورداری اندک ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر گردانم و بعجز و بیچارگی بکشم او را
إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ
وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که برداشت ابراهیم اصلها
و پایها را مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ و اسمعیل نیز بمشارکت پدر بلند ساخت
پایهای آن خانه را بانوجه که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و بنوبت
خانه را بر می آوردند و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم
میداد و او بکار میبرد بنا برین چونکه اسمعیل را دخلی بود در بنا از ینجهت اسناد
رفع بنا باو شد و از ائمه معصومین علیهم صلوات الله مرویست که آدم ع بنای
کعبه کرد و چون روزگار بسیار بران بگذشت و ویران شد حق تعالی ابراهیم را
امر کرد تا بموافقت اسمعیل تجدید آن کرد و چون آنرا تمام کرد ایشان گفتند
رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ أَنتَ
السَّمِيعُ بدرستی که توئی شنوا دعای ما را الْعَلِيمُ دانا به نیتهای ما رَبَّنَا ای
خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ لَكَ ثابت بر اسلام گردن
نهنده مر ترا وَمِن ذُرِّيَّتِنَا و گردان بعضی از فرزندان ما را أُمَّةً مُّسْلِمَةً
لَّكَ گروهی گردن نهنده و فرمان برنده مر ترا و از صادق ع مرویست که
مراد بذریت اولاد هاشم بن عبد مناف اند وَأَرِنَا و بنما مَنَاسِكَنَا
مواضعی که در آن افعال حج [illegible] چون میقات احرام و عرفات
برای وقوف و منی برای قربانی و غیر آن از افعال حج وَتُبْ عَلَيْنَا

وبپذیر توبه ما را برما توبه بپذیران بر سبیل خضوع وخشوع وبریدن
از ماسوی بتمامی وتوجه باو سبحانه إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ بتحقیق که تویی بسیار
پذیرنده توبه تقصیر کنندگان در طاعت وعصیان نمایندگان الرَّحِيمُ
بخشاینده بر گناهکاران وتقصیر نمایندگان رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ
فِيهِمْ وبرانگیز درمیان ذریت ما رَسُولًا مِّنْهُمْ فرستاده از ایشان تا موجب
عز وشرف من باشد حق تعالی اجابت دعای ابراهیم فرموده حضرت
مصطفی را صلی الله علیه وآله مبعوث گردانید چه غیر آن حضرت پیغمبری دیگر از ذریت
ابراهیم واسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحق بودند وگفتار
آنحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارتست باینمعنی یعنی من اثر دعای پدر خود
ابراهیم که مرا از خدا درخواست يَتْلُو عَلَيْهِمْ صفت رسولست یعنی فرستاده
که خواند برایشان آيَاتِكَ آیتهای کتاب ترا یا نشانهای وحدانیت تو وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وبیاموزاند ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ وآنچه که بآن نفس
ایشان کمال یابد از معارف واحکام وشریعت وَيُزَكِّيهِمْ وپاکیزه گرداند ایشان
از شرک ومعاصی بسبب تشریع احکام إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ بدرستیکه تویی
توانا وغالب که هرگز مغلوب نشوی از آنچه اراده کنی الْحَكِيمُ توانائی ومحکم
کاری یعنی هرچه کنی بروجه حکمت باشد مرویست که عبدالله بن سلام سلمه
ومهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد وگفت که شما میدانید
که صفت محمد صلی الله علیه وآله در توریة نوشته است پس سلمه آورد ومهاجر اباکرد آیت نازل
گشت که وَمَن يَرْغَبُ وکیست که باز گردد یعنی هیچکس باز نگردد و رغبت نکند
عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ از دین ابراهیم إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ مگر کسی که سبک
کرده اند وخوار وبیمقدار سازد نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ وبتحقیق

که برگزیدیم ابراهیم را فی الدنیا در این سرای بکرم و جوانمردی و با شرف
پیغمبری با فرط طاعت و فرمان برداری و با صفت خلت و دوستی و با
بعمارت خانه کعبه وانه فی الآخرة و بدرستیکه او در ان سرای لمن
الصالحین از جمله شایستگان و بصفت صلاح آراسته باشد چون او
باین صفات بود هر که از دین او رغبت بگرداند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را
خوار کرده باشد و نیز در بیان صفات ستودهٔ او میفرماید که اذ قال له یاد
کن ای محمد وقتیکه گفت مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم گردن بنه فرمان
مرا یا تسلیم شو در هر چه بر تو واقع شود از احکام قضا قال اسلمت گفت ابراهیم
گردن نهادم و یا تسلیم کردم و خود را لرب العالمین برای پروردگار عالمیان
تا هر چه خواهد مرا امر فرماید و در حق من جاری سازد ووصی بها ابراهیم
و وصیت کرد ابراهیم در حین وفات بملت خود بنیه پسران خود را یعنی ایشان را
امر کرد بر پیروی آن ملت و التزام نمودن بآن ویعقوب یعقوب نیز اولاد خود را
بدان وصیت فرمود باین وجه که یا بنی ای پسران من و ایشان دوازده بودند
چنانکه در سوره یوسف بیاید ان الله اصطفی بدرستیکه حق تعالی برگزید
لکم الدین برای شما دین اسلام فلا تموتن پس باید که نمیرید الا وانتم
مسلمون مگر در حالتی که مسلمانان باشید بر دین اسلام مداومت نمائید
تا هنگامی که مرگ شما در یابد بعد از آن بر سبیل انکار خطاب باهل کتاب
میکند ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید یعنی نبودید اذ حضر یعقوب
الموت وقتی که آمد بیعقوب مرگ و او در ان حالت وصیت کرد بفرزندان
خود پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت او باولاد بدین یهودی بود پس
بجهت زیادتی برهان بیان میفزاید که [illegible] شما حاضر نبودید اذ قال در وقتی

که گفت یعقوب لِبَنِیهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی چه خواهید
پرستید از پس وفات من غرض یعقوب ازین کلام فرا گرفتن عهد بود از ایشان
بر توحید و دین اسلام ایشان چون این سخن بشنیدند قَالُوا گفتند در جواب
او که نَعْبُدُ إِلٰهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا وَإِلٰهَ آبَائِكَ و خدای پدران ترا
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابراهیم که جد بود پدر گفتند بر آنکه حکم پدر دارد
و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب میگویند و حرمت
او را برابر پدر بجای آورند و از اینجاست که حق تعالی آذر را پدر ابراهیم گفت با آنکه
عم او بود حاصل که ایشان گفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران ترا
إِلٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و حال آنکه ما مر این خدای را
که یکتاست گردن نهندگانیم و فرمان بردار وَتِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم
و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ که در گذشتند لَهَا
مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کسب
کردید و هر یک از شما و ایشان را بکردار پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده
نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند ایشان که میکردند یعنی شما را
بسیئات ایشان عقوبت نکنند همچنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی باید اعتقاد
یهودان بود که اولاد را بطاعت پدران ثواب خواهند داد و بکفر ایشان
عقوبت نخواهند کرد حق تعالی درین آیت رد قول ایشان نمود که نه شما
باعمال ایشان مثاب میشوید و نه ایشان باعمال شما مواخذ میگردند مرویست
که ابن صوریا با جمعی از یهود به پیغمبر و اصحاب او گفتند که طریق هدایت نیست
مگر آنچه ما بر آنیم پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری نیز چنین
گفتند حق تعالی این آیت فرستاد که وَقَالُوا و گفتند اهل کتاب مر مومنان را

کونوا هودا باشید یهودان او نصاری یا ترسایان یعنی یهودان با اهل
اسلام گفتند که بر دین یهودی باشید و نصاری گفتند که بر دین نصرانی تهتدوا
تا راه یابید قل بگو ای محمد در جواب ایشان که نه چنانست که شما میگویید بل بلکه متابعت
میکنیم ملة ابراهیم ملت ابراهیم را در اصول دین اسلام حنیفا در حالتی که آن ملت
میل کننده است از همه کیشها به راه راست یا ابراهیم ع مایل بود از همه دینهای باطل بدین
حق که اسلامست وما کان ونبود ابراهیم من المشرکین از شرک آرندگان این کنایت
با اهل کتاب و غیر ایشانست چه ایشان دعوی میکنند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرک اند
چه اعتقاد یهود آنست که عزیر پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه عیسی پسر خداست قولوا
بگویید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری که شما را بملت خود میخوانند
آمنا گرویده ایم بالله بخدا وما انزل الینا و بآنچه فرو فرستاده شده است بسوی ما
یعنی قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم با براهیم ع
که بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و با سمعیل و اسحق که فرزندان اویند
ویعقوب و یعقوب که پسر اسحق است والاسباط و بفرزندان یعقوب اگر چه
صحف بابراهیم فرود آمده بود نه باولاد او ولیکن چون ایشان بآن عمل میکردند
پس گوییا که آن بر ایشان نیز نازل شده همچنانکه قرآن بر ما نیز فرود آمده وما اوتی
موسی وعیسی و بآنچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل وما اوتی
و بآنچه داده شده است بر پیغمبران دیگر از کتب و معجزات من ربهم از پروردگار
ایشان لانفرق بین احد منهم هیچ جدایی نمی افکنیم میانه یکی از ایشان
بلکه بهمه ایشان ایمان داریم نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند و ببعضی نه
ونحن له مسلمون وما مر خدای را گردن نهندگانیم و بوحدانیت او گروندگان
فان آمنوا پس اگر ایمان آرند همه اهل کتاب از یهود و نصاری بمثل ما آمنتم

باشند آنچه شما ایمان آوردید بدان اهل کتاب از یهود و نصاری یعنی بهمه کتب و رسل
فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافته باشند وان تولوا و اگر برگردند
از ایمان فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در خلاف و نزاعند
با حق بعد از آن بجهت تسلی مومنان ایشان را وعده حفظ و نصرت میدهد
و میگوید ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود
باشد که خدای کفایت کند و باز دارد از تو شر یهود و نصاری را و همه ایشان را
خوار و ذلیل گرداند وهو السمیع العلیم و اوست شنوای گفتار موحدان و مشرکان
از اقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه آورده‌اند که بعد از نزول آیات
جهودان بکلی از متابعت حضرت رسالت اعراض کردند و ترسایان نیز طرح خلاف
افکنده با مسلمانان در مقام مفاخرت در آمدند که ما را صبغه هست و شما را نیست
و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آبی زرد غوطه
دادندی و آنرا آب معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب باعث
گشتن مولودات از غیر دین مسیحا و آنرا قایم مقام ختنه دانستندی و گفتندی
که ما او را رنگ کردیم بعلامت ملت نصرانی و گویند جهودان رنگی در
فرزندان خود مالیدندی و ترسایان نیز رنگی بخلاف رنگ جهودان در اولاد
خود مالیدندی و بآن از یکدیگر ممتاز بودندی حق تعالی آیت فرستاد که صبغة الله
یعنی ای مسلمانان در جواب ایشان بگوئید که رنگ کرده است خدای ما را
رنگ کردنی از نزد خود و این صبغه فطرت خداست که همه مردمان برآن
مخلوقند چه فطرت اسلام زیور انسانست همچنانکه رنگ زیور جامه است
و مراد بصبغه هدایت یعنی هدایت کرده ما را خدای هدایت کردنی
بحجت خود و مراد تطهیر قلوب یعنی پاک و پاکیزه گردانیده است دلهای

پاکیزه گردانیدی وَمَنْ اَحْسَنُ وکیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از روی
شعار ملت و علامت دین و پاک گردانیدن از انجاس شرک مراد آنست که
هیچ دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُوْنَ و ما مر او سبحانه را پرستندگانیم
این کنایتست باهل شرک یعنی شرک نمیگیریم بخدا همچنانکه شما شرک میگیرید
آورده اند که یهود و نصاری از شنیدن این سخنان در تعصب افتاده گفتند که ما
که شرف فرزندی خدای تعالی ثابتست بوی سزاوارتریم از مسلمانان بحق نبوت
پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان اَتُحَاجُّوْنَنَا آیا خصومت و جدال
میکنید با ما فِی اللّٰهِ در دین خدای در دعوی اولویت در نبوت دادن خود را
بحق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّکُمْ و آفریدگار شما و خصوصیتی
نیست او را بقومی دون قومی چون او سبحانه آفریدگار همه آدمیانست پس
پرستش او بر همه واجب باشد و پرستش منافات دارد بفرزندی وَلَنَا
اَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَکُمْ اَعْمَالُکُمْ و مر شماراست مکافات
عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُوْنَ و مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل و موحدان او و بیزاریم
و طاعت نه شما اَمْ تَقُوْلُوْنَ آیا میگویید اهل کتاب و حفص بتا میخواند یعنی
شما میگویید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ
وَالْاَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و پیغمبرزادگان کَانُوْا هُوْدًا بودند یهودان
وَ این قول جهودانست اَوْ نَصٰرٰی یا بودند بر کیش نصاری و این قول ترسایانست قُلْ بگو ای
محمد با ایشان بر سبیل سرزنش که ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ آیا شما دانا ترید بدین پیغمبران
اَمِ اللّٰهُ یا خدا که ایشان را بدان مبعوث ساخته و او سبحانه نفی این دو کیش از ایشان
نمود بقوله مَا کَانَ اِبْرٰهِیْمُ یَهُوْدِیًّا وَلَا نَصْرَانِیًّا پس چگونه حکم بیهودیت یا نصرانیت
ایشان وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ کَتَمَ از آنکس که بپوشد شهادةً

عِندَهُ گواهی که نزد او باشد مِنَ اللّهِ از خدا که بواسطهٔ کتاب آلهی دانسته باشد مراد
آنست که هیچ کس ظالمتر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان این نوع گواهی را
پوشانیدند وَمَا اللّهُ بِغافِلٍ و نیست خدای بی‌خبر عَمّا تَعمَلُونَ از آنچه میکنید
از پوشیدن حق و انکار محمد و قرآن و شما را بکتمان شهادت مکافات خواهد
داد تِلکَ اُمَّةٌ آن جماعت مذکوره قومی بودند که قَد خَلَت رفتند و درگذشتند
لَها ما کَسَبَت مر ایشان راست آنچه کسب کرده اند وَلَکُم ما کَسَبتُم و شما راست آنچه کسب
کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما را از خود آن خواهند داد وَلا
تُسئَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمّا کانُوا یَعمَلُونَ از آنچه ایشان کرده باشند
تکرار این بجهت مبالغات آورده اند که حضرت رسالت صلعم در مکه بوقت نماز توجه
بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان آلهی در رسید که روی بر بیت المقدس
نماز کن از یهودان از این صورت مسرور شده میگفتند که اگرچه محمد دین ما ندارد
اما بقبله ما نماز میکند و از ابن عباس نقل است که یهود میگفتند این مرد و اصحاب
او راه بقبله ما نمی بردند تا نماز ما را ندیدند قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت
ملول شد امر آلهی صادر شد که روی خود را از بیت المقدس بکعبه متوجه گردان
جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد مشتاق
شهر و مولود خود است و از جهت این روی بآن کرده نماز میکند از حق تعالی
قبل از آنکه ایشان این لفظ گویند از آن خبر داد که سَیَقُولُ السُّفَهاءُ
زود باشد که گویند کم خردان مِنَ النّاسِ از مردمان یعنی جهودان و منافقان
و مشرکان ما وَلّیهُم چه باز گردانید مسلمانان را عَن قِبلَتِهِمُ الَّتی کانُوا عَلَیها
از قبله ایشان که ثابت بودند بر آن یعنی بیت المقدس قُل لِلّهِ المَشرِقُ وَالمَغرِبُ
بگوی ای محمد در جواب که مر خدای راست جهت مشرق که خانهٔ خدا در آنجاست

الخبر والثانی

وهر مغرب که بیت المقدس دران واقع شده یعنی مالک جهة مشرق و مغرب
وسایر جهات پس بهر جهت که مصلحت می بیند آنرا قبله میگرداند وبآن امر
میکند یَهدِی مَن یَشاءُ راه می نماید بالطاف خود هر کرا که خواهد اِلی صِراطٍ
مُستَقیمٍ بسوی راه راست که امور دینیه است واز جمله آن امرست بتوجه
بیت المقدس در زمانی یکبار وبار دیگر بکعبه معظمه بر وفق مصلحت وحکمت پس
بجهت قره اهل کفر بیان مزیت فضل امت مرحومه میکند بقوله وَکَذلِکَ
وهمچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان جَعَلناکُم گردانیدیم شما را اُمَّةً وَسَطاً
گروهی برگزیده و یا جمعی با عدالت بعلم وعمل لِتَکُونُوا شُهَداءَ تا باشید گواهان
برای انبیا عَلَی النّاسِ بر مردمان که منکر نبوت اند وَیَکُونَ الرَّسُولُ و تا
باشد فرستاده که محمد است صلی الله علیه وآله عَلَیکُم شَهِیداً براستی شما گواهی تعدیل
کرده شده و با عدالت بمحض معنی آنست که بدانید بتامل صحیح در آنچه برای
شما منصوب شده از حجج ومنزل گشته بر شما از کتاب که حق تعجیل نکرده
وظلم ننموده بر هیچکس بلکه ایضاح طریق حق کرده و پیغمبران فرستاده ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند ونصیحت وموعظه مردمان نموده اند ولیکن ایشان که
نگرویده اند شقاوت ایشان از پی شهوات باطله داشته منکر تبلیغ ایشان شده اند
پس گواهی میدهید بر اهل روزگار خود و بر کسانیکه قبل از شما بوده وبعد
از شما پیدا شوند و براستی شما گواهی میدهید ودر روایت آمده که این
گواهی در روز قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ رسولان خود
نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب شاهد تبلیغ کند گرچه او سبحانه بحال ایشان
دانا باشد تا جهت اقامت حجت و الزام منکران طلب بینه تبلیغ کند
از پیغمبران پس امت حضرت رسالت را بیارند وگواهی دهند بر تبلیغ

و انبیا و آگاه امم سابق ایشان گویند که از کجا دانستید که پیغمبران تبلیغ کرده اند
ایشان گویند ما دانسته ایم این را بخبر دادن حق تعالی در کتاب خود بر زبان پیغمبر
خود پس حضرت رسالت را حاضر کرده اند و او را از حال امت وی سوال کنند
آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس
هلالی روایت کرده که امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی در آیه کریمه
لتکونوا شهداء على الناس ما را خواسته نه غیر ما پس رسول خدا بر ما گواه است
و ما گواهیم بر خلق او و حجت او در زمین و مائیم که حق تعالی در حق ایشان
فرموده که وکذلک جعلناکم امة وسطا و بعد از ذکر فضیلت امت مرحومه که
مامور شدند بتحویل قبله بیان حکمت تحویل میفرماید بقوله وما جعلنا القبلة و
نگردانیدیم ما قبله عبادت تو التی آن جهتی را که کنت علیها بودی پیش از زمان
بران یعنی جهت کعبه چه مرویست که آنحضرت در مکه نماز بجهت کعبه میگزارد و چون
بمدینه هجرت نمود مامور شد که در نماز متوجه صخره شود بجهت الفت و بجوی
یهود تا بالکلیه از آنحضرت نرمند و بعد از آن مامور شد بتوجه کعبه که قبله
از هجرت بر آن بود پس حق سبحانه میفرماید که ما نساختیم قبله را آن جهتی که
پیش از آن بودی الا لنعلم مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان کنیم بانوعی که معامله
آزماینده کنیم من یتبع الرسول آنکس را یعنی یهود را که پیروی رسول کنند
بعد از تحویل بکعبه ممن ینقلب از آنکس یعنی از یهود که باز گردیدند على
عقبیه بر پاشنهای خود یعنی مرتد شوند از دین او بجهت الفت گرفتن
بقبله پدران خود و یا برای آنکه متمیز سازیم آنها را که ثابت اند بر دین اسلام
از کسانی که بر دین کفر راسخ اند و ان کانت و بدرستیکه هست قبله یعنی
تحویل آن لکبیرة بزرگ و گران بر مردمان الا على الذين هدى الله

مگر بر آنانکه راه نموده است خدای ایشان را بمصلحت و حکمت احکام ایمان و بر آن
ثابت و راسخ گشته مانند امیر المؤمنین ع که در اثنای نماز ظهر که بعضی مأمور شدند
تحویل بجانب کعبه آن حضرت بتبعیت حضرت رسالت کرده بجانب کعبه توجه
نمود و بعضی که ضعیف الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از آیه
تحویل یهودان هر لحظه شبهه می انگیختند در باب تحویل قبله و از آنجمله میگفتند که
اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند از اصحاب
محمد و پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور
بر ضلالت مرده باشند حق تعالی آیت فرستاد که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای و
سزاوار لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند ایمان شما را یعنی نماز را که بر وجه
اعتقاد صحیح روی به بیت المقدس میگزاردید إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستی
که خدای مهربانست مردمان را ضایع نکند رَحِيمٌ بخشاینده است صالح ایشان را
فرو نگذارد در روایتست که در اول حال که حضرت رسالت ص در نماز روی
به بیت المقدس میکرد یهودان میگفتند محمد روی بقبله ما نماز میگزارد
آن حضرت از این ملول شده آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیمست
و این معنی را بجبرئیل اظهار کرد جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کائنات
هر ساعت از پی وی بآسمان مینگریست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل آمد
و این آیت آورد که قَدْ نَرَىٰ بدرستیکه می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردیدن
روی ترا فِي السَّمَاءِ از جهت آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه ساختیم
قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را
مراد همه بدنست شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بجانب مسجد الحرام که محیط بخانه است
که آن روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت بنقل از ثقه

بد ربط و ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گزارده بود که این حکم نازل
شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود که محاذی کعبه
معظمه است و آن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن بجهت تعمیم
بعموم امت حضرت امر میفرماید که حیث ما کنتم و هر جا که باشید در بر و بحر و شرق
و غرب چون خواهید که نماز گزارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای
خود را شطره بجانب مسجد الحرام و بعد از آن بیان عناد یهود میکند بقوله
وان الذین و بدرستیکه آنانکه اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب توریة
یعنی علمای یهود لیعلمون انه الحق هر آینه میدانند که تحویل از بیت المقدس
بکعبه درست و راست و حکم آن صادر شد من ربهم از نزد پروردگار
ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گزارد و آخر
قبله که در آن بماند کعبه باشد و با وجود این انکار میکنند و عناد می ورزند
و ما الله بغافل و نیست خدای غافل و بیخبر عما یعملون از آنچه میکنند یهود
از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیت آن آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد
معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما باو ایمان آریم و روی
بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که و لئن اتیت و بخدا که اگر بیاوری
تو ای محمد الذین اوتوا الکتاب بآنانکه داده شده اند توریة و انجیل یعنی یهود
و ترسا بکل آیة هر معجزه که از تو درخواهند در باب حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا
قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب گفتند که اگر محمد
بر قبله ما نماز گزارد ما بوی ایمان آریم حق تعالی جهت قطع طمع ایشان فرمود که و
ما انت بتابع قبلتهم و تو نیستی پیروی کننده مر ایشان را و ما بعضهم
و نیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پیروی کننده قبله بعضی را بقبله

نصاری مشرق و از یهود مغرب پس ایشان متابعت یکدیگر نتوانند همچنانکه
پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشان را در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش
انکه قبله ابراهیم حق است إِنَّكَ إِذًا هر آینه تو باشی آن هنگام که متابعت ایشان
نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران بر خود این مبالغه است در قطع طمع ایشان
بمتابعت پیغمبر بقبله ایشان و نیز در بیان عناد اهل کتاب میفرماید که الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه داده‌ایم ایشان را کتاب توریة يَعْرِفُونَهُ می شناسند پیغمبر
كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند پسران خود را یعنی او را باوصاف
مذکوره در توریة و سایر معجزات می شناسند صدق نبوت آن حضرت را
مانند شناختن ایشان پسران خود را که ملتبس نمیشوند بر ایشان لیکن بجهت عناد
و جحود و کبر و مکر نفی تصدیق او میکنند وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستیکه گروهی منهم از ایشان
چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هر آینه می
پوشند حق را که صفت حضرت رسالت در توریة از عوام خود وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید
که الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه درست و راست است از پروردگار تست مراد حقی است که کتمان
آن نموده اند از نبوت آن حضرت یا مراد امر قبله است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش
خطاب بحضرت است و مراد امت وی اند یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک
کنندگان در آنکه آن نزد حق نمود است یا در کتمان ایشان امر حق را با آنکه عالمند
بآن و نیز در باب قبله میفرماید وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ و مر هر امتی را قبله ایست که متوجه
آنند و یا هر صاحب شریعت را قبله است هُوَ مُوَلِّيهَا که او متوجه سازنده
آن روی خود را یا خدای که خواهانند روی او است بآن جهت یعنی

وی با آن امر کرده و چون هر امتی و صاحب شرعی را قبله ایست پس چرا تعیب
میکنند و میگویند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها فاستبقوا الخیرات پس پیشی
گیرید ای مسلمانان بر دیگران بر نیکوییها اینما تکونوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید
شما و اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند در قیامت
برای میان حق و مبطل ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزها
از احصار و تمیز و میرانیدن و زنده کردن و جمع کردن شما و غیر آن قدیر
توانا است و من حیث خرجت از هر مکانی و در زمانی که بیرون آیی از برای
سفر فول وجهک پس بجهت تاکید در تحویل تکرار قول مذکور میکنند و میگوید
پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد الحرام و انه
و بدرستی که این امر للحق هر آینه درست و راست من ربک از نزد پروردگار
تو و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه میکنید از توجه بکعبه و
وغیر آن همه را بر وفق آن جزا دهد و من حیث خرجت و از هر جا که بیرون آیی
فول وجهک پس متوجه ساز روی خود را در وقت نماز شطر المسجد الحرام
بطرف مسجد الحرام و حیث ما کنتم و هر جا که باشید ای امت محمد فولوا وجوهکم
پس بگردانید رویهای یعنی همه بدن خود را شطره در جانب آن مسجد لئلا
یکون للناس تا نباشد مر یهود را علیکم در باب توجه بمسجد اقصی حجة حجتی
که خواهند که بآن بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین
ماست و با وجود این اعتقاد بقبله ما دارد و بآن توجه میکند الا الذین
ظلموا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه
و بت پرستان مکه چه یهود میگفتند که بیجهت با قبله جد روی بکعبه آورده
و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد

فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِی
و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِی و تا تمام کنم بفضل و کرم خود
نعمت خود را که آن اختصاص شماست عَلَیْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و تا
شاید که شما راه یابید بشرایع و احکام دین كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه تمام کردیم نعمت خود را
بر شما بانکه فرستادیم فِیكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده از شما یعنی از عرب
و آن محمد است صلی الله علیه و آله یَتْلُو عَلَیْكُمْ که می خواند بر شما آیَاتِنَا آیتهای ما
که قرآنست وَیُزَكِّیكُمْ و پاک میکرداند شما را از چرک شرک باب شریعت وَیُعَلِّمُكُمُ
الْكِتَابَ و می آموزاند شما را قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم شریعت و احکام آن از حلال و
حرام وَیُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ که آن چیزیکه نبودید شما که
بدانید آنرا بفکر و نظر زیرا که طریق بمعرفت آن نیست سوای وحی فَاذْكُرُونِی پس یاد
کنید مرا بطاعت و عبادت أَذْكُرْكُمْ تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت وَاشْكُرُوا لِی و
سپاس داری کنید برای من بر نعمتهای که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت وَلَا تَكْفُرُونِ
و ناسپاسی مکنید مرا بانکار نعم و عصیان امر از ابن عیینه روایتست که در اخبار
بار سیده که حق تعالی فرمود بندگان خود را چیزی داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل
میدادم هر آینه نعمت بزرگ ایشانرا تمام کرده می بودم و آن اینست که گفتیم
فاذکرونی اذکرکم و در منهج الصادقین قریب بهفتاد وجه اکتفا کرده میشود
از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که حق تعالی فرمود که هر بنده مشغولی بذکر من از یاد کردن
حاجت خود بمن غافل شود من بهتر از انچه توقع داشته باشد باو عطا فرمایم و نیز
فرموده که پدرم دایم بذکر خدای مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام
خوردن و سخن کردن با مردمان در یاد خدا بودی و پیوسته میدیدیم که زبان او
متحرک بودی بکلمه طیبه لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع میکرد و تا بطلوع آفتاب

یت مذکور گشته و در اینجا
روایات کرده بهفت
واقع شده

بدن که امیر کرد و میفرمود که هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد
حق تعالی برکت در آن زیاد کرداند و فرشتگان در آن حاضر شوند و شیاطین از آن
بگریزند و درخشان شود آن خانه برای اهل آسمان مانند درخشیدن ستاره
برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن
کم شود و ملائکه از آن دور شوند و شیطان در آن مسکن سازند و ابوبصیر
نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود شیعه ما کسانی اند که در خلوت
ذکر خدا بسیار کنند و از حضرت رسالت روایت که چهار چیز است که غیر مؤمن
بآن متصف نباشند یکی خاموشی دوم تواضع برای خدا سیم ذکر او سبحانه در
همه احوال چهارم کمی مال و نیز از صادق ع روایت که مؤمن بهر نوع مردنی که هست
فوت شود مانند غرق شدن و فرود آمدن خانه و دیوار بر او و هلاک کردن
سباع او را و گرفتار شدن بصاعقه و غیر آن اما اگر در ذکر خدا باشد باین نوع
هلاک نشود و از حضرت رسالت ص روایت که حق تعالی بمن خطاب کرد که اگر بنده
بنده که من شغل او بمن مشغول باشد و نفس او اراده گناهی کند من نگذارم که آن گناه
از او واقع شود و اگر مردمان آن دیار مستوجب آن شده باشند که عذاب بر
ایشان نازل شود من بجهت یمن آن ذاکر عذاب از ایشان بگردانم و نیز از آن
حضرت روایت که موسی ع از خدای تعالی سؤال کرد که بار خدایا تو نزدیکی با من تا
با تو راز گویم یا دوری تا ترا بآواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی
من همنشین کسی ام که ذکر من کند و پیغمبر صلی الله فرموده که در هیچ مجلسی ذکر
خدا نکنند مگر که حق تعالی از آسمان ندا کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات
بدل کردم و همه شما را آمرزیدم و در هیچ مجلسی ذکر حق تعالی نکنند مگر که
حق سبحانه ملائکه را امر کند تا در آن ذکر شریک شوند و ثواب ذکر خود را

بایشان دهند و از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایتست که در بهشت بیابانی
وسیعست هرگاه که بنده بذکر خدا مشغول شود فرشتگان در آن بیابان بدرخت
نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن
باز ایستند ایشان را گویند چرا توقف کردید گویند که مصاحب ما در ذکر خدا سست
شد و اسباب و مصالح درخت نشاندن ما ذکرست و چون دوام ذکر مستلزم
باز داشتن نفس است از تتبع از ین جهت در عقبا مر بذکر میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید استعینوا یاری جوئید بر قیام
نمودن بحقوق الهی بالصبر بشکیبائی کردن کلید در نجاتست و الصلوة و بنماز
که اصل عبادات و معراج مؤمنین و مناجات رب العالمین ان الله
بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت
و رعایت در جمیع حالات و اجابت دعوت و توفیق در طاعت و نزد بعضی
مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبائیست بر جوع و تشنگی و نزد بعضی دیگر جهادست
با کفار که مستلزم تعب و رنج بیشمارست و چون حق تعالی امر فرمود باستعانت بصبر
و صلوة بر عبادات شاقه که معظم آن جهادست در عقب آن فرمود که و
لا تقولوا لمن یقتل و مگوئید مر کسانی را یعنی در حق کسانی که کشته شوند
فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد اموات که ایشان مرده گانند مرویست
که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهیدان میکردند و ایشان چهارده تن بودند
شش از مهاجر و هشت از انصار و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره
فلان در روز بدر جان شیرین بداد و از لذات نعیم دنیا محروم شد
حق تعالی فرمود که ایشان مرده نیستند بل احیاء بلکه ایشان زندگانند
در حضرت ما و لکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را

زیراکه در یافتن آن بعقل ممکن نیست از ابن عباس روایتست که شهیدان
زنده اند نزد خدا بارواح و اجساد و باشد که هر شبانگاه روزی بایشان میرسد
و ایشان خرم و شادمان باشند بآنچه خدا بایشان میدهد حضرت رسالت صلی الله
فرموده که حق تعالی شهید را بشش خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه اول قطره خون
که از بدن او بر زمین آید جمله گناهان او را عفو فرماید دوم در بهشت منزل
عالی نامزد او کند سیوم هفتاد حور العین در خدمت او تعیین فرماید چهارم
او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری از یاقوت
سرخ که بهتر از دنیا باشد و هرچه در وست بر سر او نهد ششم شفاعت او را در
حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید و بعد از امر بندگان بصبر بر عبادات شاقه
بیان اموری می نماید که بآن ایشان آزمایش یکنند از انواع مصیبات و میفرماید
که ولنبلونکم هر آینه آزمایم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان بکنیم اگرچه
حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهم که عیار کار شما ظاهر کنم بمحک امتحان ظاهر
گردد تا بر عالمیان معلوم شود که کدام از شما صابرند بلا و سر تسلیم برضای او نهاده
رجه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا بقضا از ایشان ممتاز شده اند
و این آزمایش بچند نوع است بشیء من الخوف بچیزی اندک از ترس دشمن
در غزا و قلت آن نسبت بآن چیزیست که حق تعالی ایشانرا نگاه میدارد تا تخفیف
شفقت فرماید بر ایشان والجوع و اندکی گرسنگی که قحط است و یا روزه داشتن
ونقص من الاموال و نقصان بعضی از مالها که بتاراج حادثات رود
و بجهت آفات روزگار تلف گردد والانفس و نقص تنهای شما بقتل در
غزا یا بیماری و ضعف و پیری والثمرات و نقصان برخی میوها و تلف
محصولات با آفات سماوی و ارضی و یا بمردن فرزندانست که میوه

که میوهٔ باغ دل‌اند مرویست که چون فرزند بندهٔ مؤمن بمیرد حق تعالی با ملائکه
گوید که چون قبض روح بندهٔ مؤمن و میوهٔ دل او کردید وی چه گفت گویند
حمد تو کرد و استرجاع نمود خطاب آید که خانهٔ در بهشت از برای او بنا کنند و آنرا
بیت الحمد نام نهید وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و مژده ده ای محمد صبر کنندگان بر این
شدتها و مکروهات بثواب بیشمار و این صابران که مستحق بشارتند الَّذِينَ آنانند
که إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ هرگاه برسد ایشان را ذنبی و بلیتی و مکروهی قَالُوا گویند بر وجه
انقیاد حکم قضا و تسلیم رضا إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که ما از آن خدائیم و کنند بندگی
او در بندگی پس هرچه از مولی به بنده رسد جز تسلیم و رضا چاره نباشد وَإِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بدرستی که ما بسوی پاداش و جزا دادن او باز گردندگانیم
و رجوع ما جز بحضرت او نیست و چون از خیر کردار با خواهند رسانید پس
بحکم او خرسند باشیم تا مستوجب ثواب ابدی گردیم امام جعفر صادق علیه السلام
از آبای کرام خود علیهم صلوات الله علیه روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله
فرمود که هر که چهار چیز عمل کند البته از اهل بهشت بود اول تکلم بکلمهٔ لا اله الا الله
دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیوم چون گناهی کند گوید استغفر الله چهارم
چون مصیبتی باو رسد گوید إنا لله وإنا إليه راجعون انس مالک روایت کند
که مردی از اصحاب رسول که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی پسرش متوفی
شد وی بسیار بگریست رسول صلی الله فرمود که ویرا بیار چون بیامد فرمود
که ای مرد بدانکه بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در اما نمی‌خواهی که بهر دری
از بهشت که داخل شوی پسر را بینی [illegible] گوید ای پدر من پیش تو در بهشت [illegible]
آن مرد خوشحال شد صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص باوست
یا هر کس که مصیبت فرزند دیده باشد درین داخل است فرمود این کرامت

شامل همه اهل ایمان خواهد بود کامی که صبر کنند و رضا بقضا داده تا پلی شوند
بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون اولئک آن گروه کند رضا بصبر و شکیبایی
و رتبهٔ رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند علیهم صلوات بر ایشانست رحمتهای بسیار
من ربهم از نزد پروردگار ایشان و رحمة و نعمت عظیم و گویند که مراد
بآن بهشت است کقوله تعالی و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله
و اولئک هم المهتدون و آن گروه ایشانند که راه یافتگان بثواب عظیمند
از صادق ع مرویست که بشر الصابرین در حق امیر المؤمنین است صلوات الله
علیه که چون خبر شهادت برادرش جعفر از موته رسید بانش بکلمهٔ انا لله و انا الیه
راجعون جاری شد هیچ کس پیش از امیر المؤمنین این کلمات را نگفته بود
و حق تعالی ظاهر نمود که من آیت راست کردم تا بعد از وی هر مصیبت زده که اقتدا
بوی کند من صلوات و رحمت نامتناهی باو کرامت فرمایم و چون حق تعالی ذکر
امتحان بندگان نمود بتکلیفات شاقه و مصیبات شدید در عقب این
ذکر احکام حج میفرماید که متضمن مشقات عظیم است و میگوید ان الصفا
و المروة بدرستیکه صفا و مروه دو کوهند در مکه من شعائر الله از نشانهای
خداست در حج خانهٔ کعبه یعنی از علامات مناسک اوست که در حج تعیین
نموده فمن حج البیت پس هر که قصد خانهٔ کعبه را با عمال مخصوص حج او اعتمر
یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فلا جناح علیه پس هیچ گناهی
نیست بر او ان یطوف بهما آنکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در میان
آن و من تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خود بکند کردار نیکو از طواف
حج و عمره و سعی میان صفا و مروه فان الله شاکر پس بدرستیکه خدای
تعالی جزای دهنده شکر گوینده است علیم دانا باحوال بندگان از ابن عباس

مرویست که سبب نزول این آیت آن بود که در جاهلیت دو بت بودند از
سنگ یکی اساف نام داشت و دیگری نایله اساف را بر صفا نهاده بودند و نایله را
بر مروه چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو بت را
نیز بشکستند مسلمانان کاره سعی آن بودند و زعم ایشان آن بود که در موضعی
که بت در آن نصب کرده باشند سعی آن کردن گناه باشد حق تعالی این آیت
فرستاد و رد توهم ایشان فرمود و بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید
بر اظهار حق و نهی از کتمان بقوله اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه یَکْتُمُوْنَ
می پوشند مَا اَنْزَلْنَا آنچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَیِّنَاتِ از نشانهای روشن
مراد احبار یهود اند چون کعب بن اشرف و عبد الله بن صوریا که علامات
و صفات حضرت رسالت را که در توریة بود اخفا میکردند وَالْهُدٰی
و آنچه راه می نماید بوجوب اتباع آن حضرت و ایمان باو از دلیلهای عقلیه
مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنّٰهُ از پس آنکه بیان کردیم آنرا لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ در توریة
یعنی آنچه ما در توریة آشکارا کرده بودیم از نعوت محمد و وجوب
اتباع او ایشان مخفی کردند اُولٰئِکَ آن گروه که پوشندگان حق اند یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ
لعن میکند و دور میسازد ایشانرا خدای از رحمت خود وَیَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ
و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان از ملائکه و مؤمنان جن و انس
اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنانکه باز گردیدند از کفر بایمان و از کتمان نعت نبی
باظهار آن وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده خود را از تحریف
و غیر آن بتدارک آن کوشیدند وَبَیَّنُوْا و بیان کردند آنچه حق تعالی بیان
کرده در کتاب ایشان از صفات پیغمبر فَاُولٰئِکَ پس ایشانند که بسبب
توبه و صلاح ایشان حق اَتُوْبُ عَلَیْهِمْ باز گردیم بر ایشان بقبول توبه

وآمرزش وَأَنَا التَّوَّابُ ومن نیک قبول کنندهٔ توبهٔ بندگانم الرَّحِيمُ مهربان
بر ایشان بفیض رحمت وعدم تعجیل در عقوبت بعد از آن بیان حال کسانی
میکند که نگرویدند بخدا و بی توبه از کفر وکتمان بمردند ومیفرماید که إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از احبار یهود بکتمان نبوت
محمد صلی الله واولی آنست که مراد مطلق اهل کفر باشند یعنی کسانیکه نگرویدند
بخدا و رسول او وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ ومردند درحالتی که ایشان کافر بودند
أُولَٰئِكَ آن گروه عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ بر ایشانست لعنت خدای ودوری از رحمت او
بعد از مرگ وَالْمَلَائِكَةِ ولعنت فرشتگان وَالنَّاسِ ولعنت مردمان أَجْمَعِينَ
همه ایشان درحالتی که همه ملائکه وآدمیان بر ایشان لعنت کنند که اندو این
لعن خدا وملائکه وآدمیان بر ایشانست خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاوید
مانند کانند در آن لعنت لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وسبک کرده نشود
از ایشان آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ونباشند ایشان که مهلت داده شوند
تا زبان باعتذار بگشایند چه عذر ایشان مسموع نباشد از ابن عباس روایت
که کفار قریش گفتند ای محمد وصف خدای خود کن تا ما باو بگرویم حق تعالی
سوره اخلاص را با الهکم آیت نازل گردانید که وَإِلَٰهُكُمْ وخدای شما ای خلق
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا که هیچ شریکی در ذات وصفات ندارد لَا إِلَٰهَ نیست هیچ
معبودی که مستحق عبادت باشد إِلَّا هُوَ مگر که او واحد است در ذات
وواحد در صفات الرَّحْمَٰنُ بخشاینده است در تربیت ابدان الرَّحِيمُ مهربان
در تقویت ارواح چون منعم جمیع نعم از اصول وفروع اوست نه غیر او پس
غیر او استحقاق پرستش نداشته باشد بعد از آن صفت دلیل ایراد میکند
بر وحدانیت خود ومیفرماید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستیکه در آفریدن

آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته و معلق بداشته وَالْأَرْضِ و در
آفرینش زمین که بساطیست گسترده شده وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمدن
و رفتن شب و روز پی در پی یکدیگر باختلاف ایشان در درازی و کوتاهی
وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي و در کشتیها گران بار که میرود فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ
بآنچه نفع رساند بمردمان و سبب دیدن عجایبات دریاست وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ
در آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِن مَّاءٍ از آب باران
فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را
از نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و پژمردگی آن وَبَثَّ فِيهَا و در آنچه
پراکنده کرده در زمین مِن كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهایم و سباع و
وحوش و طیور و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و دور گردانیدن بادها از جهتی
چون باد شمال و جنوب و صبا و دبور وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر رام کرده شده
و فرمان بردار امر خدای بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان آسمان و زمین که
پایین نمی آید و از هم جدا نمیشود تا آنکه امر الهی بآن رسد لَآيَاتٍ هر آینه نشانها
اند این امور مذکوره از صنایع حکمت و کمال قدرت او سبحانه و دلالت تمام بر
علم و وحدانیت او لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل و تفکر
دران می کارند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که وای بر کسی که این آیت
بخواند و دران تفکر نکند نظم برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتر
یست معرفت کردگار وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ و از مردمان کسی است که فرا گیرد
مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَندَادًا همتایان و شریکان یعنی بتان که بزعم باطل
ایشان شریکان خدا اند يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ
همچو دوست داشتن خدای را یعنی تعظیم و اطاعت ایشان میکنند مانند

تعظیم و طاعت کردن خدا را مراد مشرکان عرب‌اند که بتان را در تعظیم و طاعت و
محبت با خدا برابر میکنند وَالَّذِینَ مراد مشرکان عرب‌اند آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند
اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ ایشان قوی‌تر و ثابت‌ترند از روی دوستی مر خدای را یعنی محبت
ایشان بخدا بیشتر است نسبت بمحبت و دوستی شان کفار با بتان زیرا
که محبت ایشان بخدا هرگز منقطع نمیشود بخلاف محبت بتان که آن ببی زایل
کرده و از اینجاست که کفار از خدایان خود عدول میکنند بخدا در وقت
رسیدن بلا و مصیبت و در بعضی زمان عبادت بتی میکنند و بعد از آن
آنرا گذاشتند به بتی دیگر میل میکنند و میگویند که بهتر از آنست وَلَوْ یَرَی
الَّذِینَ ظَلَمُوا و چون ببینند یعنی بدانند آنها که ظلم کردند بر خود و از حق
در گذشتند بشرک آوردن اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتی که ببینند عقاب
عذاب دوزخ را اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعًا آنکه همه قدرت و غلبه بر همه شی مر خدا راست
نه مر بتان ایشان را وَاَنَّ اللّٰهَ و آنرا نیز بدانند که خدای شَدِیدُ الْعَذَابِ
سخت عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت شرک آوردن را و حسرت
و ندامت ایشان بر وجهی باشد که بوصف در نیاید عطا گفته که معنی آنست
که چون ظالمان در روز قیامت ببینند که دوزخ پانصد ساله راه
باستقبال ایشان آید همچنانکه مرغ دانه چند ایشان را برچیند بدانند که قدرت
و نفاذ قوت ملکوت و جبروت مر خدا راست و عذاب او سخت است
و ایشان علم بقدرت خدای و شدت و عقوبت او کنند اِذْ تَبَرَّءَ
الَّذِینَ اتُّبِعُوا وقتی که بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده باشند مِنَ
الَّذِینَ اتَّبَعُوا از آنانکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی پیشوایان اهل شرک
از ضعیفان تابعان خود بیزار شوند وَرَاَوُا الْعَذَابَ در حالتی که ببینند

این پیشوایان و تابعان ایشان عذاب را و تقطّعت بهم الاسباب و بریده
شود با ایشان سببها و رابطها که در دنیا با یکدیگر داشتند از خویشی و دوستی
و مصاحبت و قال الّذین اتّبعوا و گویند آنها که پیروی کردند یعنی تابعان
چون بیزاری پیشوایان خود را مشاهده کنند گویند لو انّ لنا کرّة
کاشکی ما و ایشان را بودی بازگشتی به دنیا فنتبرّأ منهم پس بیزاری میکردیم
از ایشان آنجا کما تبرّءوا منّا همچنانکه بیزاری کردند امروز از ما اینجا کذلک همچنانکه
خدای ع را آن روز با ایشان این امر فظیع را یریهم الله بنماید خدای ایشان را اعمالهم
کردارهای ایشان حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که طمع ثواب
داشته باشند بر آن از حج و ضیافات و تصدّقات که بر وفق قربت بنوده باشد
بر ایشان رد کنند و قبول نکنند و سبب حسرت ایشان شود و یا اعمال کرده باشند
از قتل و غارت و غیر آن سبب حسرت ایشان شود و گویند چرا چنین کردیم
و ما هم و نباشند پیشوایان و تابعان بخارجین من النّار بیرون
آیندگان از آتش دوزخ بلکه در آن مخلّد باشند و در اکثر تفاسیر مذکور است
که قبیله ثقیف و خزاعه و بنی عامر و بنی مدلج حرام کرده بودند بر خود بعضی
از چهارپایان را از بحیره و سایبه و وصیله چنانکه بیاید حق تعالی ایشان را از آن
نهی کرده بر سبیل عموم و فرموده یا ایّها النّاس ای مردمان کلوا ممّا فی الارض
بخورید از آنچه که در زمین است حلالا طیّبا پاک و پاکیزه را یعنی چیزی که
بر شما حلال و طیبات است بر خود حرام کرده اید و لا تتّبعوا و پیروی مکنید
خطوات الشّیطان گامهای ابلیس را یعنی در پی او مروید در تحریم حلال
انّه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدوّ مبین دشمنی است آشکارا
چه میخواهد که شما را بفریبد بد و بیج را و حرام انّما یأمرکم بدرستیکه

سفره

امر میکند شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ ببدی و کار
زشت وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید لیکن بگوئید و افترا کنید عَلَى اللهِ بر خدای
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید مانند شریک گرفتن بخدای و تحلیل حرام و تحریم
حلال و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده از ابن عباس مرویست
که پیغمبر یهود را باسلام دعوت فرمود گفتند ما تابع آبا و اجداد خودیم و اقتدا
بایشان میکنیم چه ایشان از ما داناترند در باب حلال و حرام حق تعالی آیت
فرستاد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر کفار را که در باب حلال
اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ پیروی کنید آنچه خدای فرستاد یعنی قرآن در حلال و
حرام قَالُوا گویند که بقرآن نمی گرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ
آنچه یافته ایم بران چیز آبَاءَنَا پدران خود را پس بر سبیل انکار میفرماید که أَوَ
لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند اگرچه بودند پدران ایشان
لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا فهم نمی کردند چیزی را از امور دین یعنی تفکر نمی کردند و نبودند در
توحید و عدل و سایر احکام شریعت وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند
پس بیان مثلی میکند برای کفار در ترک اجابت امر حق که توحید است
و میفرماید که وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی صفت خواننده کافران بتوحید كَمَثَلِ
الَّذِي يَنْعِقُ مانند کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمی شنود إِلَّا
دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ فهم نمیکند یعنی همچنانکه حیوان نمی
فهمد آواز آواز کننده خود را و همین آوازی می شنود بدون فهمیدن معنی آن
همچنین کافران از بیم کننده و پند دهنده خود آوازی می شنود و حقیقت
سخن آنرا در نمی یابند بجهت تامل نکردن در آن از روی عناد و استکبار پس
این ایشان صُمٌّ کرانند از شنیدن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن صواب

عُمْیٌ کوراند از دیدن راه راست فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ پس ایشان عقل ندارند
یعنی درنمی یابند آنچه پیغمبر با ایشان میگوید بجهت ترک فکر و تأمل در آن
پس از آنکه کافران اعراض کرده بمومنان خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانیکه ایمان آورده اند کُلُوا بخورید بروجه اباحت مِن طَیِّباتِ ما
رَزَقْناکُمْ از پاکیزها یعنی حلالها و لذیذ که روزی شما کردیم وَاشْکُرُوا لِلّهِ و شکر
گوئید خدای را بر روزی پاکیزه و لذیذ خود اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
اخلاص اِیّاهُ تَعْبُدُونَ او را می پرستید نه غیر او را در حدیث قدسی وا
رد شده که حق تعالی میفرماید که مرا با آدمیان و پریان عجب کاری عظیم افتاده ایشانرا
می آفرینم و عبادت غیر من میکنند و روزی میدهم بایشان و غیر مرا شکر
گزاری میکنند و از حضرت رسالت صلی الله روایت که هر که دوست دارد که
دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد مرویست
که شخصی آن حضرت را گفت که میخواهم که هر دعای که من کنم مستجاب شود
فرمود خوردن خود را پاکیزه گردان و حرامرا در شکم خود راه مده و نیز
در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردنست و از من اجابت کردن
پس هیچ دعای را رد نمیگردانم مگر دعای خورنده حرامرا و نیز از سید عالم صلی الله
روایتست که ترک لقمه حرام نزد خدا بهترست و دوستر از دو هزار رکعت سنتی
و ردّ یکدانه حرام از خود برابر هفتاد حجّات و چون او سبحانه ذکر الطیبات
نمود در عقب آن بیان محرمات میفرماید که اِنَّما حَرَّمَ عَلَیْکُمْ جز این نیست که حرام
کرده است حق تعالی بر شما المَیْتَةَ مرده را یعنی خوردن آنرا و انتفاع آنرا و آن هر حیوانیست
که بطریق شرع آنرا ذبح نکرده باشند وَالدَّمَ یعنی و خون غیر از خونی که باز میمانده
باشد در گوشت و رگ بعد از کشتن حیوان وَلَحْمَ الخِنْزِیرِ و گوشت خوک و همه

وهمه اجزای آن در حکم حرمت داخلست وَمَا أُهِلَّ بِهِ وحرام کرد آنچه آواز بر دارند
در وقت ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا یعنی بنام بتان فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر گاه که درمانده
و بیچاره کرده شود باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هیچ ماکول حلال
نیابد که بآن سد رمق خود کند غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود با آنکه بر مضطر
دیگر یا بر امام معصوم خروج کند یا قطع طریق کند یا بقصد لذت خورد
وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کنند از سد رمق فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نبود در
خوردن آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر کسی را که نزد
ضرورت خود از محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان برخصت داد
ایشان در خوردن محرمات و قبل ازین گذشت که علمای یهود صفات پیغمبر را
در توریة تغییر دادند بترس آنکه مبادا مردمان تابع او شوند و رسوم و وظایف که مردمان
از یهودان می گرفتند محروم مانند بدان حق تعالی میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی
که آنانکه می پوشند از علمای یهود مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْكِتَابِ
از توریة از صفات پیغمبر و غیر آن چون آیت رجم وَيَشْتَرُونَ بِهِ و میخرند
یعنی بدل می کنند بدان پوشیدن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و عوض حقیر را
که مر سوم ایشانست یا رشوت گرفتن از ایشان بسبب تغییر صفات آنحضرت
أُولَئِكَ آن گروه پوشندگان مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نمی خورند در شکمها
خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدا با ایشان يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز قیامت سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد یا اصلا سخن
با ایشان نکند و رفقی و تجلی بر ایشان ننهد همچنانکه شخصی که از کسی در غضب
باشد با او سخن نکند وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از خبث اعمال بد ایشان
مدح و ثنا نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک در عاقبت

ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
بخریدند گمراهی را یعنی کفر را که محض ضلالت است بِالْهُدَىٰ بایمان و معرفت
که عین هدایت است و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب
جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرت است فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز شکیبا
کرده ایند یا چه چیز شکیبا کند ایشان را عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ این تعجب است از حال
در اشتغال بموجبات آتش و بی باکی ایشان از آن از ابن عباس روایت
که معنی آنست که چه دلیرند بر عملی که موجب آتش دوزخست و این معنی نیز
از ابی عبدالله عم مرویست ذَٰلِكَ این عذاب ایشان بِأَنَّ اللَّهَ سبب آنست که خدای
نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی و درستی پس ایشان آنرا
وا گذاشتند و در تکذیب آن کوشیدند و یا نعت محمد را در آن پوشانیدند
و یا فرو فرستاد قرآن را و ایشان پیروی آن نکردند و مخالفت آن نمودند وَ
إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در کتاب
خدا یعنی از توریة تخلف کردند بتاویل باطل و یا وضع باطل کردند در مقام
حق تحریف و تغییر صفات محمد و یا آنکه اختلاف کردند در قرآن باین معنی که بعضی
آنرا سحر گفتند و بعضی نسبت افترا بآن کردند و برخی گفتند که این افسانه پیشینیانست
و بهر تقدیر ایشان که اختلاف کردند لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دوری
دورند که آن عدولست از حق بباطل آورده اند که یهودان در زمان نزول روی بمغرب
کردندی و ترسایان بمشرق و هر یکی در قبله خود غلو کردندی چون در زمان
اسلام مسلمانان مامور شدند بتوجه بکعبه قومی از اهل کتاب گفتند که قبله
ما بهتر است و بنای کار خود را بر آن نهاد همیشه اوقات خود را بر آن صرف
میکردند و هر دو طایفه جهت حمیت جاهلیت میگفتند که طاعت منحصر است

در توجه بقبله ما حق تعالی فرمود که لَیْسَ الْبِرَّ نیست نیکوئی یعنی فعل پسندیده آن
تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون
نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب و چون یهود زیرا که آن منسوخ است وَلٰکِنَّ
الْبِرَّ ولیکن نیکوئی که سزاوارست که با آن اهتمام نمایند مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ نیکوئی
کیست که بگرود بخدا وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَالْمَلٰائِکَةِ و بفرشتگان
وَالْکِتَابِ و بهمه کتابهای او نه چون علمای یهود و نصاری که بعضی تصدیق
کرده‌اند دون بعضی وَالنَّبِیِّینَ و بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتابین
که بعضی گرویدند نه به بعضی دیگر وَآتَی الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلٰی حُبِّهِ بر
دوستی آن مال یعنی با آنکه دوست میدارند از سر آن میکنند و در راه خدای
میدهد ذَوِی الْقُرْبیٰ بخویشان خود را که محتاجند وَالْیَتَامیٰ و به پدران
که بحد بلوغ نرسیده باشند وَالْمَسَاکِینَ و محتاجان را که سوال نکنند و از قوت
سالیانه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِیلِ و راه گذران یعنی مسافران که هیچ در دست نداشته
باشند تا بوطن خود باز گردند وَالسَّائِلِینَ و درویشان خواهنده که فقر ایشان
ملجا ساخته باشد بخواستن وَفِی الرِّقَابِ و در خلاص کردن گردنهای بندگان
از بند بندگی باینوجه که ایشان را بخرند و آزاد کنند و یا بمکاتبی که از مال کتابت
عاجز باشند ایشان را یاری دهند در ادای مال بمولی و آزاد کنند وَأَقَامَ الصَّلٰوةَ
و دیگر خداوند نیکوئی کی است که بپای دارد نماز را وَآتَی الزَّکٰوةَ و بدهد زکوة
مقرر را وَالْمُوفُونَ و خداوند نیکوئی آنهااند که وفا کنندگانند بِعَهْدِهِمْ بعهد
خود إِذَا عَاهَدُوا چون عهد کنند و این عهد یا بالخلق است یا با حق
چون وفا بنذر وَالصَّابِرِینَ منصوب بر مدح است یعنی صبر کنندگان فِی الْبَأْسَاءِ
در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی و بیماری وَحِینَ الْبَأْسِ و در هنگام

کارزار یعنی جهاد و مقاتله بر اهل کفر و عناد از زهری روایت که بأسا در لغت
مانند فقر و ضرا در نفس چون مرض اولئک آن کسانند که این صفات دارند الذین
آنانند که بتحقیق صدق قول است گفتند در دین و پیروی حق و طلب خیر و اولئک
و آن گروه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران از کفر و غیر آن از ناشایستها این
آیت متضمن جمیع کمالات انسانیه است و هر که این صفتها دارد انسان کامل است
چنانکه حضرت رسالت صلی الله فرمود که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان
یعنی هر که بدین آیت عمل کند در ایمان کامل باشد و بباید دانست که تصدق
بر گروه مذکوره موجب ثواب جلیل و اجر جمیل است اما بر ذی القربی موجب
ضعف اجر است یکی مزد قرابت و دیگری مزد صدقه و از علی بن الحسین علیهما السلام
مرویست که ابو حمزه ثمالی را گفت اگر میخواهی که حق تعالی تمام ترا بمیراند
و همه گناه ترا بیامرزد باید نیکویی کنی و صدقه سر نهانی و صله رحم کنی که
این صفت عمر را زیاده کند و درویشی را ببرد و هفتاد نوع مردن بد از
صاحب خود دفع کند پس صدقه باقارب موجب اجر دنیا و ثواب عقبی است
و لهذا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بهترین صدقه
صدقه کسیست که بر ذی رحم کاشح خود کند دشمن باطن باشد و اما یتیمان از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله روایت که هر که یتیمی را با خود گیرد بطعام و شراب
تا آنکه یتیم از و مستغنی شود حق تعالی بهشت مر او را واجب گرداند و نیز مرویست
که بهترین خانهای شما خانه ایست که یتیمی در و باشد که با وی نیکویی کنند و رعایت
احوال او نمایند بانواع شفقت و مرحمت و بدترین خانهای شما خانه ایست که در و
یتیمی باشد که بدی با وی رسانند و رعایت حال او نکنند و اما مساکین در خبر
صحیح آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعای فرمود که بار خدایا مرا با مسکینان

همنشین کن در دنیا و در آخرت یکی از زوجات آن حضرت گفت یا رسول الله چرا
این دعا میکنی فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانگران بچهل سال به بهشت روند و بعد
از آن فرمود که زنهار که مسکین را زجر نکنی و اگر چیزی خواهد رد نکنی و اگر چه نیم خرما
باشد و با مساکین دوستی کن و بانواع صله و تصدق ایشان را بنواز تا حق تعالی ترا برحمت
خود نزدیک گرداند و از ابی عبد الله ع مرویست که حق تعالی میفرماید که هیچ چیزی نیست
مگر که کسی را موکل ساخته ام که آنرا قبض میکند مگر صدقه بدرویشان که من بدست
قدرت خود آنرا قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیگردانم و اگر چه مقدار
نیم خرما باشد که من خود آنرا قبض کنم و آنرا پرورش دهم چنانکه کسی شتر بچه یا کره اسب پرورده
باشد چون روز قیامت باشد من آن صدقه را بمقدار کوه احد رساینده باشم پس
آنرا بوی رد کنم و اما ابن سبیل مرویست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی مهمات
دنیا و آخرت او را روا گرداند و در قبر و نزد حساب و صراط و میزان غریب نباشد
بلکه درین موضع با او جمعی باشند که انیس او باشند و از هول آن ویرا ایمن گردانند
و اما فی الرقاب عبد الله بن سهل از رسول ص روایت کرده که هر که بنده مکاتب را
یاری دهد قدری از مال تا آن خود را از خواجه خود باز خرد و از بند بندگی خلاص شود
در سایه حمایت خدای باشد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او و نجات
ابن عازب روایت کرده که اعرابی نزد رسول ص آمد و گفت یا رسول الله مرا
عملی بیاموز تا مرا به بهشت رساند فرمود که بنده آزاد کن و گردان کسی که در بند بندگی
در بند باشد خلاص گردان و بدانکه وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست
و لهذا حق تعالی ابراهیم خلیل ع را باین صفت مدح فرموده و ابراهیم الذی
وفی و در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یوفون بالنذر و در حدیث
آمده که ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد هر که بعهد وفا نکند و اما جبر

فقر و فاقه جهاد اکبر است بانفس و شیطان و آن از خصال اولیا و مقربان درگاه است
عبدالله عباس از رسول خدا صلعم روایت کرده که روز قیامت منادی از قبل رب
العالمین ندا کند که کجااند درویشان صابر ایشان بلبیك جواب باز دهند حق تعالی
ایشان را در پس پرده در آورد که جز مقربان دران نروند پس با ایشان خطاب کند
که ای بندگان من دنیا را که از شما باز گرفتم برای کرامت شما بود درین روز نه خواری
شما بروید و هر کس که شما را لقمه یا شربت آبی داده باشد با خود در بهشت در آرید
و اما ثواب صبر بر بیماری در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلا و بیماری را در
عرصات حاضر کنند و عوضهای بی شمار و بی اندازه بدیشان رسانند بر وجهی
که هیچکس مثل آن را ندیده باشد و در خاطر نگذرانیده و چون اهل صحت آن مرتبه
بلند را ببینند تمنا کنند که کاش در دنیا اعضای ایشان ذره ذره میکردند
و بانواع بیماریها گرفتار می بودند تا باین مرتبه میرسیدند و اما ثواب صبر در کارزار
با کفار این است که میفرماید اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة و در حدیث آمده
که ثواب ایشان بمرتبه باشد که بوهم هیچکس در نیامده باشد و مرتبه هیچکس مانند
مرتبه ایشان نباشد و در مجمع آمده و ارده که اصحاب ما استدلال کرده اند
بر آنکه مراد باین آیت امیر المؤمنین است ع زیرا که میان امت هیچ خلاف
نیست در آنکه آن حضرت جامع جمیع این خصال و اخلاق پسندیده بود
و معلوم نیست که غیر او جامع این صفات بوده باشد و چون حق تعالی
بیان فرمود که نیکوئی تمام نمیشود مگر بایمان و متمسک شدن بشرایع در عقب
آن بیان احکام شرایع میکند و چون [illegible] حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود
ابتدا باحکام آن کرده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اند
کتب علیکم القصاص فرض کرده شد بر شما قصاص کردن و مساوات مرعی داشتن

بدون تعدّی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان وقتی
که قتل بعمد بود مرویست که پیش از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی
آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله دیگر که نسب ایشان پست بودی
بعوض بنده آزادی بکشتندی و بدل زنی مردی و بعوض مردی دو مرد
و بعد از هجرت این صورت بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ربانی نازل
که در قتل قصاص باید یعنی مساوات نه زیاده الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ
بِالْعَبْدِ و بنده ببنده وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى و زنی بزنی فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که
عفو کرده شود برای او مر او را قاتلست یعنی اگر قاتل را عفو کنند مِنْ أَخِيهِ از قصاص
برادر دینی او که مقتولست شَيْءٌ چیزی از عفو بانمعنی که ولی خون از قصاص
قاتل درگذرد و راضی بدیت شود فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتلست بعد از عفو ازین گذشتن
بِالْمَعْرُوفِ بنیکی که آن دادن دیتست برغبت و خوشحالی وَأَدَاءٌ و ادا
کردن و رسانیدن وجه دیت إِلَيْهِ بولی مقتول بِإِحْسَانٍ بنیکوئی
یعنی بی بودی نه با اهمال و بدخوئی و یا بعفو کننده است که تابع معروف
شود یعنی سخت گیری نکند در طلب دیت و او را مهلت دهد اگر تنگدست باشد
یا زیاده از حق دیت از و نطلبد ذَلِكَ این حکم مذکور که عفو است از قصاص
و طلب دیت تَخْفِيفٌ سبکی باریست شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ
و مهربانی از و در آسان گردانیدن امر و تحصیل نفع بر اهل توریت قصاص
لازم بود و عفو کردن و دیت گرفتن حرام بود و بر اهل انجیل عفو بود و رد دیت
گرفتن و قصاص کردن حرام حق هم این امت مرحومه را مخیر ساخت میان
قصاص و عفو و دیت بجهت تسهیل امر برایشان فَمَنِ اعْتَدَى پس هر که
از حد درگذرد بَعْدَ ذَلِكَ پس از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستده بانمعنی

که بعد از عفو ودیت گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص ویا قاتل
ستم کند بعد از انکه یکی را کشته باشد ودیت داده یکی دیگر را بکشد
فَلَهُ پس مر او راست در اخرت عَذَابٌ اَلِيمٌ عذابی دردناک
وگویند که در دنیا انکه او را بکشند بقصاص وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ
ومر شما راست در حکم قصاص حَيٰوةٌ زندگی وبقا یعنی چون
کسی قصد قتل کسی کند وبترسد قصاص از ان ابتدا آن شخص از
کشتن سالم ماند واو از قصاص ایمن ماند پس شما راست در
قصاص زندگی دنیا ست یَا اُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقول
کامل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از قتل ناحق وبعد
از بیان حکم قصاص که متعلق بیدنست ذکر حکم وصیت میکند که متعلق بمالست
وبغیر ما یلیک کُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اِذَا حَضَرَ چون
حاضر شود یعنی ظاهر گردد اَحَدَكُمُ یکی از شما را اَلْمَوْتُ علامات مرگ از مرض
صعب وغیر آن چون کمال پیری اِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی را اَلْوَصِيَّةُ لِلْوَا
لِدَيْنِ وصیت کردن برای مادر وپدر وَالْاَقْرَبِينَ وبرای خویشاوندان
بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بعدل وانصاف که در نگذشتن است از ثلث
مال واین حکم ثابت حَقًّا ثابت بودنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران از محروم
کردن مادر وپدر وخویشاوندان در جاهلیت بنا وصیت میکردند ووالدین
واقربا را محروم میساختند حق تعالی از ان منع کرد ووصیت برای این جماعت
فرض گردانید وباز حکم این آیت بآیت میراث منسوخ شد واکنون وصیت
سنت است نه فرض فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول
وصیت کننده را بَعْدَ مَا سَمِعَهُ پس از انکه شنیده باشد یعنی بوی آن رسیده باشد

و محقق شد نزدا و فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل آن عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهُ بر آنانیست که تبدیل میکنند حکم وصیت را بانقول وصیت کننده إِنَّ
اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای تعالی شنواست کلام وصیت کننده را عَلِيمٌ داناست
بنیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که ترسد یعنی دریابد و بداند
خواه وارث یا وصی یا امام و قاضی مِن مُّوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی
از حق بجهت خطا در وصیت أَوْ إِثْمًا یا گناهی بعمد در میل از حق بباطل فَأَصْلَحَ
بَيْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی لهم و ورثه باجرای آن بر منهج شریعت
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناه نیست بر آن اصلاح کننده از این تبدیل باطل بحق
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که تبدیل باطل کند
بحق رَّحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت درنگذرد و بعد از
حکم وصیت ذکر حکم دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ فرض کرده شد بر شما
روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانکه فرض شده بود عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بر آنانکه
پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم از آدم تا خاتم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما
بپرهیزید از معاصی چه روزه می شکند قوت نفس اماره را این روزه بدارید
أَيَّامًا روزهای چند مَّعْدُودَاتٍ شمرده شده یعنی بوقت و عدد معلوم
مراد روزه ماه رمضانست که سی روز است یا سی و نه روز فَمَن كَانَ
مِنكُم پس هر که باشد از شما که مکلف آید بروزه مَّرِيضًا بیمار یکه قوت روزه
ندارد یا مرض جهت روزه زیاده شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا بر سفری باشد که در آن
قصر باید کرد فَعِدَّةٌ پس بر وی است شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا در
سفر مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ روزهای دیگر یعنی در مرض و سفر افطار کند و بعد

آن روزها که خورده در روزهای دیگر بدارد وَ عَلَی الَّذِینَ و بر آنانکه ایشان یُطِیقُونَهُ
طاقت آورند و توانند روزه داشتن اما بمشقت بسیار و بجهت آن روزه بگشایند
فِدْیَةٌ فدا دادن است که آن طَعَامُ مِسْکِینٍ خوردن درویش است بهر درویشی
بازای هر روزی نصف صاع و مدی از طعام نزد فقهای دیگر فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر
که زیاده کند بطوع و رغبت خود خَیْراً نیکوئی را یعنی زیاده از مقدار معین
فدیه بدهد فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ پس آن بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ
تَصُومُوا وانکه روزه دارید ای طاقت دارندگان خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر
شما را از فدیه دادن إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت روزه دار را
در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از ان
بآیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ منسوخ شده چه در اول حال روزه داشتن
بر ایشان بسیار دشوار بود بجهة آن که بآن معتاد نشده بودند و چون
عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه داشتن و نزد بعضی
دیگر منسوخ نیست بلکه مراد باین زنیست که نزدیک بوضع حمل باشد و زنی
که کم شیر باشد و مرد و زن که بسیار پیر شده باشند و کسی که مرض تشنگی
داشته باشد و این قول اخیر از صادق ع مرویست و معمول فقهای ما
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی ماه رمضان ماهیست که أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ
فرو فرستاده شده است قرآن مراد ابتدای انزال آنست وآن در لیلة القدر
بوده یا همه آن بآسمان دنیا نازل شده و بعد از ان آیه آیه و سوره سوره
برحسب مصلحت نازل گشتند در عرض بیست سال و این قول از ابی عبدالله
علیه السلم مرویست حاصل که قرآن در ماه مبارک فرود آمده هُدًی لِلنَّاسِ
وَبَیِّنَاتٍ درحالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشن است

مِنَ الهُدیٰ از حلال و از حرام وَالفُرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع
اسلام که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَن شَهِدَ مِنکُم پس هر که حاضر
باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم موضعی باشد الشَّهرَ در ماه رمضان فَلیَصُمهُ
پس که روزه دارد در انموضع بدانکه روزه ماه رمضان را ثواب بسیار است و او
بیشمار و فضیلت بغایت و از جمله در احادیث معتبره واقع شده که شیاطین را
درین ماه بند کنند و درهای دوزخ را بر بندند و درهای بهشت را بگشایند
و خواب کردن را دران بعبادت نویسند و خاموشی را و چون اول ماه
رمضان رسد حق تعم امر فرماید تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا مثیره خوانند و بر
درختان بهشت آید و برگهای آن برهم زند و حلقهای در بهشت بجنباند و
آوازی و صدای از در بهشت صادر شود که هیچکس ناشنده آوازی نشنیده باشند
و حور العین خود را آرایش دهند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که آیا
هیچکس هست که ما را خواستگاری نماید از حق تعالی پس رضوانرا گویند که این چه
ساعتست گوید که این ساعت اول شب ماه رمضانست حق تعم امر فرماید تا
برای امت محمد صم درهای بهشت را بگشایند و درهای دوزخ را در بندند
و دیوانرا بند کنند و در قعر دریاها اندازند تا روزه امت مرحومه را فاسد
نتوانند کرد و از ابی جعفر ع روایتست که پیغمبر خدا صم در آخر جمعه ماه شعبان
خطبه خواند و حمد و ثنای خدای تعم بجای آورد و فرمود ای مردمان ماهی عظیم
القدر بر شما سایه افکنده که دران شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر
حق تعم روزه این ماه فریضه کرد و قیام شبش سنت گردانید هر که درین
فعل سنتی بکند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارد و هر فریضه درین ماه
برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهیست که اولش رحمتست و میانه اش

آن

وآخرش آزادی از آتش دوزخ هر که روزه دار را در آن روزه بگشاید حق تعالی
همه گناهش بیامرزد و گردنش از آتش دوزخ آزاد گرداند و مانند ثوابی که آن روزه
دار را بود وی را بدهد و اگر شخصی بر ضیافت قادر نباشد و بیک شربت
آب سرد روزهٔ روزه دار را بگشاید حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند
چنانکه هرگز تشنه نشود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هر که در وی با
از زیردستان خود تخفیف کند حق تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کند
و ابو سعید خدری گفته که رسول خدا صلی الله فرمود که هر که شبی از شبهای
ماه رمضان نماز کند حق تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه جهت او بنویسد
و بنای در بهشت برای او بنا کند از یاقوت سرخ که آن هفتاد در بود از مروارید
و یاقوت و چون یک روز از ماه رمضان روزه بدارد هر گناهی که کرده
حق تعالی بیامرزد و کفارت گناهش بود تا بماه رمضان دیگر و بهر روزی که
روزه دارد کوشکی در بهشت وی را بدهد و هر کوشکی را هزار در باشد از زر
و برای وی هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بهر سجده
که کند خواه در روز و خواه در شب درختی در بهشت برای او بنشانند که سوار
بگرد آن سایه او پانصد سال بیرون نتواند شد کعب الاحبار روایت کند
که حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بندگان
خود فریضه کرده‌ام هر که او نزد من آید و در صحیفهٔ عمل او ده ماه رمضان بود
از جملهٔ محسنان باشد و اگر در صحیفهٔ او بیست ماه بود از جملهٔ ابرار بود و اگر سی ماه
بود نزد ما از پایهٔ شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید
ما جملهٔ عرش را فرماییم تا از عبادت باز ایستند و گوش بدعای روزه داران
دارند تا هر که که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من نو کنم خود ...

که دعای ایشان را رد نکنم سو[illegible]نت بارخدایا در الواح توریة امتی را می یابم که در ما[ه]
رمضان برای تو عبادت کنند تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را
از امت من گردان حق تعالی فرمود ایشان امت محمد اند صلی الله علیه و آله ایشان را زیادتی
باشد از ثواب که هیچ امت دیگر را نباشد و بعد از ان بجهت تاکید امر بافطار
مریض و مسافر تکرار آن میفرماید بقوله وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار
بر وجهی که روزه داشتن موجب زیادتی مرض او شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ و یا در سفر
بود که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نباشد
فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بروست قضای آن روزهای که در آن مرض یا در آن
سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ میخواهد خدا بشما
آسانی یعنی حکمت او تقاضا میکند که در وقت مرض و سفر شما را بروزه داشتن
تکلیف نکند وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد بشما دشواری را و بجهت اینکه مسافر
و مریض را بر افطار امر نموده بیان اراده یسر و عدم اراده عسر برای آنست که
تا کار بر شما آسان کند وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و تا تمام کنید عدد ایام سفر و مرض را که در ماه
رمضان افطار کرده اید یعنی قضا کنید باید آن در وقتی دیگر که این دو عذر
نداشته باشید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدای را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ برای آنکه
راه نمود شما را بروزه و احکام آن و بیشتر علما برآنند که مراد باین تکبیرات است که در عقب
چهار نماز که آن نماز شام شب عید است و خفتن و صبح و عید بگویید یعنی الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الحمد لله علی ما هدانا وله الشکر علی
ما اولینا وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر کنید بر نعمت تسهیل و تیسیر
و بر ثواب روزه داشتن و چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد در عقب آن بیان
دعا میکند و اجابت دعا کنندگان و میفرماید که وَإِذَا سَأَلَكَ و چون بپرسند ترا

ای محمد عِبَادِی بندگان من عَنِّی از صفت من و یا معامله من با ایشان در وقت
دعا فَإِنِّی قَرِیبٌ پس بگو ایشان را که من نزدیکم بایشان یعنی علم من احاطه کرده است
باحوال ایشان و باجابت دعای ایشان مرویست که اعرابی از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله صلی الله خدای ما نزدیکست تا آهسته با وی راز
گویم یا دورست تا آواز بلند کردانم این آیت نازل شد و از ابن عباس
مرویست که جمعی از یهود گفتند که یا محمد خدای چگونه دعا شنود و حال آنکه از اینجا
تا با آسمان پانصد ساله راهست و همچنین هر آسمانی تا با آسمانی پانصد ساله
راه تا با آسمان هفتم و اعتقاد ایشان این بود که حق تعالی بر عرش نشسته است که
که بر آسمان هفتم حق تعالی رد قول ایشان کرد که من به بندگان نزدیکم پس هر نوع
که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم
خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ وقتی که مرا خواند و حاجت او را روا کردانم اگر
حکمت و مصلحت من مقتضی آن باشد و یا سوال او مخالف شرع نباشد فَلْیَسْتَجِیبُوا
لِی پس باید که بندگان اجابت کنند مرا یعنی آنچه از ایشان اراده کرده ام
از طاعت اجابت آن نمایند همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم وَلْیُؤْمِنُوا
بِی و باید که ایمان آورند بمن یعنی بر آن ثابت قدم باشند تا اعتماد ایشان
باجابت من متحقق شود لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ تا شاید که راه راست یابند یعنی
بامید آنکه بر طریق صواب باشند و نزد بعضی مراد این بندگان دعا کنندگان
روزه دارانند که دعای ایشان مقارن اجابت است و اینکه در حدیث آمده
که دعای روزه دار رد نمیشود مؤید [illegible] و در خبرست که در عهد عمر بن الخطاب
یکی از علمای یهودی از وی سؤال کرد که خبر ده مرا که خدای در کجاست
وی گفت فی السماء علی العرش در آسمانست بر بالای عرش یهودی گفت پس

زمین از وخالی باشد او گفت این کلام زندیقانست از من دور شو اگر نه بفرمایم
تا گردنت بزنند یهود بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد امیر المؤمنین علیه السلام
در راه باو رسید و گفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب آن شنیدی بمن
رسید و گفت ای ملعون جواب از من بشنو گفت بگوی فرمود که ای
یهود بدانکه او سبحانه از مکان منزه است و مکانی ندارد و هیچ جای از وخالی
نیست با ما است نه بپیوستگی بلکه بعلم و قدرت اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب
شما است تصدیق قول من میکنی گفت آری فرمود در توریت شما
نوشته است که روزی موسی علیه السلام نشسته بود چهار فرشته نزد او آمدند
موسی از ایشان پرسید که از کجا می آیید یکی گفت من از آسمان هفتم از نزد
خدا می آیم دوم گفت من از نهایت مشرق از نزد خدا سیوم گفت از اقصای
مغرب زمین از نزد خدا چهارم گفت از زمین هفتم می آیم از نزد خدا موسی
گفت پاک خداوندی که هیچ مکان از وخالی نیست و او در هیچ مکان نیست که نزدیکتر
باشد از آن بمکان دیگر و بعد از امر بصوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا
کننده حکمی دیگر از احکام روزه بیان میفرماید بقوله اُحِلَّ لَکُم حلال کرده شده
برای شما لَیلَةَ الصِّیَامِ در شب روزه الرَّفَثُ مجامعت کردن اِلیٰ نِسَائِکُم با زنان
خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان در شبهای رمضان تا بوقت ادای
نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعت نبود از جمله عمر خطاب بعد
از نماز خفتن شهوت برو غلبه کرده با زن خود مواقعه کرد و آخر پشیمان
شده صورت حال را بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسانید آن
حضرت فرمود که معصیت کردی و جمعی دیگر نیز برخواستند و گفتند
یا رسول الله ما را نیز این واقعه دست داده لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم

آیا درین باب رخصت میفرمایی ودر تکلیف تخفیف می نمایی حضرت فرمود
این امر دردست من نیست حق تعالی بمحض فضل خود این تکلیف را از ایشان بر
داشت وفرمود شما را حلال است مباشرت با زنان خود در تمام شب روزه هُنَّ
لِبَاسٌ لَکُم زنان پوشش اند شما را وَأَنْتُم لِبَاسٌ لَهُنَّ وشما نیز پوشیده مر ایشانرا
این کنایت است از نهایت اختلاط وچسپان شدن بیکدیگر مانند چسپیدن
لباس به بدن وبجهت این شما را رخصت مواقعه داده در تمام شب عَلِمَ اللهُ
دانست خدای اَنَّکُم آنکه شما کُنْتُم تَخْتَانُونَ هستید که خیانت میکنید اَنْفُسَکُم
بانفسهای خود وستم میکنید بخود بعرض عقاب وعذاب فَتَابَ پس
رجوع کرد حق تعالی برحمت واسع خود عَلَیْکُم بر شما و رخصت اکل وشرب و
مباشرت نمود تا صبح وَعَفَا عَنْکُم وعفو کرد از شما آن جنایت را ومحو آن
نمود فَالْآنَ پس این هنگام که از گناه شما درگذشت وحکم آنرا منسوخ
گردانید بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وَابْتَغُوا
وطلب کنید مَا کَتَبَ اللهُ لَکُم آنچه نوشته است خدای یعنی تقدیر کرده است
برای شما در لوح محفوظ از ولد یعنی باید که غرض اصلی از مباشرت طلب
بقای نسل باشد نه مجرد لذت شهوت چه حکمت از خلق شهوت
ومشروعیت نکاح ولد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت
که هر زنی که در خانه شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب صلاح شوهر
او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند وحسنات او را مضاعف گرداند وچون
از شوهر خود حامله شود اجر او چندان باشد که شخصی در جمیع عمر
خود قایم اللیل وصایم النهار باشد وهر بار که کودک را شیر دهد چنان
باشد که بنده آزاد کرده باشد وچون کودک را از شیر باز گیرد منادی ندا

کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدند عایشه گفت
این همه ثواب زنانست ثواب مردان چیست رسول صلی الله تبسم فرمود و گفت
هر که دست زن خود بگیرد بر طریق رغبت و میل حق تعالی او را حسنات کرم
فرماید و اگر دست در گردن او کند ده حسنه بنویسد و اگر بوسه بر روی
او نهد بیست حسنه بنویسد و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثوابش دهد
که همه دنیا بیشتر باشد و چون غسل کند بهر موی که آب بر و میگذرد سیئه محو
کند و درجه رفع نماید و ثوابی که بجهت غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا
با هرچه در وست و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه کردم
بانکه او را آمرزیدم از صادق علیه السلام مرویست که مردی از اصحاب سید
ابرار که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود و در شبی از شبهای
ماه رمضان زن او طعام دیرتر می آورد و او پیش از افطار بخواب رفت
و چون بیدار شد بزن گفت که درین شب اکل بر من حرام شد بی افطار
بروزه رفت و چون روزه شد بکندن خندق در روز احزاب حاضر
شد و در میان روزه بیهوش شد رسول صلی الله چون او را بدید رقت
فرمود حق تعالی این آیت فرستاد وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و بخورید و بیاشامید
در شبهای روزه حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود مر شما را الْخَيْطُ
الْأَبْيَضُ رشته سفید این کنایت از روشنی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
از رشته سیاه و این اشارت بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدی بن
حاتم گفته که پیغمبر صلی الله نماز و روزه تعلیم کرد و در باب روزه
فرمود که چون آفتاب فرو رود روزه بگشای و آن هنگام طعام
و شراب بر تو حلالست تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود

من در شب برخواستم و دو ریسمان پیش خود نهادم یکی سفید و دیگری سیاه و در وی
می نگریدم گاهی بر من مشتبه میشد و گاهی نمایان میگشت من بیامدم رسول
صلی الله را خبر دادم تبسم فرمود و گفت نمیدانی که مراد ازین سفیدی صبح و سیاهی
شب است و در صحیحین وارد شده که سهل ساعدی روایت کند که در آیت
من الفجر نبود حق تعالی بجهت رفع توهم عدی بن حاتم و بعضی دیگر از صحابه
که بمثال و عمل میکردند من الفجر را انزال فرمود و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا
برایشان خواند دانستند که مراد نور صبح است و چون بیان آخر وقت افطار کردم
در بیان آخر وقت امساک فرمود ثم اتموا الصیام پس تمام کنید روزه
الی اللیل تا شب یعنی از اول صبح صادق تا بوقت دخول شب روزه دارید
بعد از بیان حکم اعتکاف می نماید و لا تباشروهن و مباشرت مکنید با زنان
و انتم عاکفون و حال آنکه شما اعتکاف گیرنده باشید فی المساجد در مساجد
و اعتکاف در شرع عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت
بقصد قربت و از قتاده مرویست که مردمان چون اعتکاف میکردند
از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت
می نمودند حق تعالی این آیت فرستاد و ایشانرا ازین نهی فرمود و در مذهب
ما مکث از سه روز کمتر جایز نیست از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام
روایت که رسول صلی الله فرمود که هر که در ماه رمضان معتکف شود
همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده باشد تلک آنچه مذکور شد از احکام
که نهی کرده شده است در روزه و اعتکاف حدود الله حدهای خدا است
که تعیین مقرر فرموده فلا تقربوها پس نزدیک مشوید آن منهیات را
و در ایام روزه و اعتکاف از آن احتراز کنید در انوار گفته که این نهی است

از نزدیک شد بحدی که میان حق و باطل است تا به باطل نزدیک نشوند
چه جای آنکه از آن تجاوز کنند چنانکه از حضرت پیغمبر صلی الله روایت
کرده پادشاهی را غرقیست و غرق خدا محارم اوست پس هر که چرا کنند گرداگرد
غرق نزدیک باشد که در وی واقع شود کذلک همچنانکه روشن کردانید
این احکام یبین الله روشن میگرداند خدای آیاته نشانهای خود را از امر
و نهی و وعد و وعید للناس برای همه مردمان لعلهم یتقون شاید
که بپرهیزند و از حد و خدا در نگذرند و مخالفت اوامر و نواهی او ننمایند
بعد از آن بیان حکم دیگر از احکام شریعت میفرماید و لا تاکلوا اموالکم
و مخورید اموال خود را که واقع است بینکم میان شما یعنی نخورید مال یکدیگر را
بالباطل و ناشایست و ناروا بحکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و
غصب و عقود فاسد یا مالهای خود را با نامشروع صرف مکنید چون
شرب و خمار و زنا و انواع فسق و تدلوا و فرو مفرستید و القا مکنید بها
بدان مالها یعنی حکومت آن الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار و
یا آن را برشوت بحاکمان مدهید لتاکلوا تا بخورید بر اقفر یا بحمایت
ایشان فریقا من اموال الناس پاره از مالهای مردمان بالاثم بظلم و
ستم که موجب گناهست و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که باطلند
و از جمله عاصیان و ظالمان درین عمل و موید تفسیر اولست اینکه مرویست که
عبدان حضرمی دعوی قطعه زمینی میکرد بر امرء القیس چون که قصد کرد که
او را گواهی نبود حضرت رسالت صلی الله علیه حکم فرمود بآنکه امرء القیس
سوگند بخورد امرء القیس چون قصد سوگند کرد حضرت این آیه برو
خواند که ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا امرء القیس از

از سو کنند باز ایستاد و قطعه زمین را تسلیم عبدان کرد حق تعالی این آیت
فرستاد و از صادق علیه السلام مرویست که مراد به باطل درین آیت دروغ است
و بعد از ان بیان حکم دیگر میکند از احکام شرع یَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند
ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان
انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله پرسیدند که سبب چیست
که گاه ماه باریک می نماید مانند ریسمانی و بعد از ان زیاده میشود
تا آنکه تمام میگردد و دیگر بار رو بکمی نهد تا باز بمرتبه اول میرسد و چون حق تعالی
میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان قاصر است از دانستن سبب نقص و کمال ماه
ازین جهت جواب در شناختن فایده آن فرستاد که قُلْ بگو ای محمد که هِيَ
هلالها مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ نشانها و وقتهاست برای مردمان در مزد مزدوران
و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن و شیر باز گرفتن و انقضای
دین و تحقیق اموری که مشروط بتعیین زمانست وَالْحَجِّ و علامات اوقاتست
برای حج که موسم آنرا بدان بدانند مراد آنست که علامات عبادات موقتات
که اوقات آنها بدان شناخته میشود خصوصا حج که ادا و قضای آنرا بدان بدانند
مرویست که در زمان جاهلیت هر که بحج یا بعمره احرام گرفتی برو حرام بودی از
در خانه آمدن و داخل شدن بلکه بر بام خانه بر می آمدند و نردبان می نهادند
و یا دیوار را سوراخ میکردند و بدرون میرفتند و اندرون می آمدند و اگر
بادیه نشین بودندی از پس خیمهای بیرون آمدندی و داخل شدندی
و باعتقاد خود این عمل را از تمامیت حج دانستندی و تارک آنرا فاجر خوان
ندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر اهل حمس را و ایشان قبیله قریش
و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و کنانه و جشم بودند و این قبایل را بسبب صلابت

دردین خمس کفتندی چه مشتق است از حمات یعنی شجاعت اتفاقا روزی
درایام احرام حضرت رسالت صلی الله از دری بیرون آمد ودرعقب آن
حضرت رفاعه انصاری هم آنحضرت ازان در قدم بیرون آمد نهاد مهاجر
وانصار یکبار او را فاجر کفتند وچون آنحضرت از وی پرسید که این جرات
چرا کردی جواب داد که من اقتدا کردم بتو سید عالم فرمود که مرا جایز
بود که از در بیرون آیم زیرا که حمسم یعنی از قریشم وتو از قبیله ما نیستی رفاعه
کفت ای سید عالمیان اکر تو از حمسی یعنی من از تابع حمسم زیرا که دین من
دین تست وآیین من آیین تو فی الحال جبرئیل علیه السلم نازل شد وحکم کور را
باین آیت باطل کرد که وَلَيْسَ الْبِرُّ نیست نیکویی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بانکه
درآیند بخانهای مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن یعنی بام خانه برآمده باندرون
روید وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى ولیکن نیکویی نیکویی کسی است که بپرهیزد ز
از محارم وشهوات غیر مشروع ویا خداوند نیکویی کسی است که ترسد وبپرهیزد
از خشم خدا وَأْتُوا الْبُيُوتَ درآیید درخانهای بحال احرام وغیر آن مِنْ أَبْوَابِهَا
از درهای آن زیرا که ترک آن نیکویی نیست بس بهر طریق که می خواهید از خانه
درآیید وازان بیرون روید وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در تغییر احکام او واعتراض
بر افعال او بتکرار آن بر دار جمیع امر ونهی وشوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار
شوید یعنی بهره ی یابید بهدایت ونیکویی ویا بامید آنکه از عقوبات الهی
برهید ووجه اتصال این آیت بآیت سابق آنست که اصحاب پیغمبر صلی الله از
آنحضرت دو چیز سوال کرده بودند یکی اهله ودیکری خروج ودخول از درها
خانه در وقت احرام حج وبعد ازان در بیان جهاد میفرماید وَقَاتِلُوا وکارزار
کنید وجهاد نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی بجهت اعزاز دین وَالَّذِينَ

يُقَاتِلُونَكُمْ آنانرا كه كارزار ميكنند باشما وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذريد
يعني ابتدا مكنيد بقتال ايشان تا ايشان آغاز كنند و يا اهل ذمه را مكشيد إِنَّ اللهَ
بدرستي كه خداى لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نميدارد ستمكاران را آورده اند
كه دران سال كه حضرت رسالت صلى الله با جمعى از صحابه بقصد قضاى عمره
بمكه ميرفتند سفهاى عرب و مشركان بى ادب ايشانرا منع كردند از دخول مكه
و آخر در حديبيه صلح افتاد بر آنكه سال آينده كه مومنان بمكه آيند سه روز
شهر را خالى كنند تا ايشان بفراغت بمراسم طاعت مشغول شوند و امير المومنين
عليه السلام صلح نوشت سال ديگر كه بنيت عمره قضا بيرون ميرفتند صحابه انديشه
كردند كه مبادا قريش از سر عهد و شرط گذشته طرح جنگ افكنند و در آن
هنگام مومنانرا چگونه جايز باشد كه در زمين حرم با ايشان قتال كنند آيت مذكوره
نازل شد كه اگر ايشان با شما جنگ كنند شما را جايز باشد كه با ايشان جنگ
كنيد وَاقْتُلُوهُمْ و بكشيد ايشانرا چون با شما در مقام جدال بر آيند حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ هرجا كه بيابيد ايشانرا خواه در حل و خواه در حرم وَأَخْرِجُوهُمْ
و بيرون كنيد ايشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا كه شما را بيرون كرده اند
يعني مكه و حضرت رسالت صلى الله عليه و آله باين آيت عمل كرده در روز فتح مكه هركه
ايمان نمى آورد ميكشت تا اهل شرك را بر انداخت وَالْفِتْنَةُ و شرك آوردن
ايشان در زمين حرم و منع كردن ايشان شما را از آن أَشَدُّ سخت ترست
بايشان مِنَ الْقَتْلِ از كشتن شما ايشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله
مكنيد با كافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزديك مسجد الحرام همه حرمت حَتَّى
يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتيكه ايشان كارزار كنند با شما فِيهِ در زمين حرم و حرمت
آنرا بشكنند يعني بايد كه ابتداى قتال در زمين حرم و شكستن حرمت آن

از شما نباشد بلکه از ایشان باشد فَاِنْ قَاتَلُوکُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال کنند با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید کَذٰلِکَ مانند اینست جَزَاءُ الْکَافِرِینَ پاداش کافران پس بکنید بایشان آنچه ایشان میکنند بشما فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان که در زمان کفر کرده اند رَحِیمٌ مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید با مشرکان حَتّٰی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ تا وقتیکه نباشد فتنه یعنی نماند اثر شرک که سبب فتنه است وَیَکُونَ الدِّینُ لِلّٰهِ و باشد پرستش و طاعت خالص لله مر خدایرا و اصلا شیطان را در آن دخلی نباشد فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستمکاری نیست یعنی در آن هنگام ستم مکنید و تعدی منمایید بر باز ایستادگان از شرک زیرا که مستحق نیست اینکه ظلم و تعدی کنید اِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ مگر بر ستمکاران آورده اند در ذی القعده که ماه حرامست مقاتله کردند با اهل اسلام در سال حدیبیه و اتفاقا بیرون آمدن اهل اسلام از مدینه بمکه بجهت قضای عمره در همین ماه واقع شد و بجهت حرمت ماه واقع شد و بجهت حرمت ماه کراهت داشتند که با ایشان مقاتله کنند اگر ایشان در مقام مقاتله درآیند حق تعالی فرمود که اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بقضای عمره میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرامست که مشرکان با شما در مقام کارزار درآمدند پس بدین انتقام مکنید که ابتدای شکستن حرمت ماه از ایشان شد نه از شما وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها با مساوات در قصاص و عقوبت یعنی هر حرمتی که واجبست محافظت کردن بر آن قصاص جاری میشود چون کشتن شخصی شخصی را بی آنکه دستی بدستی و مانند آن

وچون ایشان اول حرمت ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس شما نیز بمثل
آن با ایشان عمل کنید و بر ایشان داخل شده ایشانرا بکشید اگر با شما آغاز قتال
کنند نه مطلقا فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که ظلم کند بر شما بابتدای مقاتله با شما
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس تعدی واین بر سبیل مشاکله است یعنی قتال نمائید با وی
جزای ستم باو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ مانند آن چیزی که ستم کرده است
بر شما یعنی باید که عقوبت کردن شما زیاده نباشد بر تعدی و ستم او وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدای تعالی در تعدی کردن و در گذشتن از آنچه مرخص شده اید
وَاعْلَمُوا و بدانید ای مسلمانان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است
بیاری دادن و ایشانرا از دشمن نگاه داشتن و چون حق تعالی قتال را واجب
گردانید با دشمنان دین در عقب آن امر فرموده بنفقه دادن بغازیان بقوله
وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید ای توانگران در راه خدای که جهاد است
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود نفسهای خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطهٔ
هلاکت اخروی یعنی بخل مکنید که منجر بهلاکت دنیویست چه بجهت آن مسلمانان
بی قوت میشوند و دشمنان قوت گرفته بر ایشان غالب میشوند و یا امساک
سبب هلاکت ابدیست و در سبب نزول این آیت آورده اند که چون حضرت
رسالت صلعم عزم قضای عمره فرمود بعضی گفتند ما توشه نداریم و کسانی که دست
رس دارند بما چیزی نمی دهند حق تعالی این آیت فرستاد که باید که توانگران بدرویشان
نفقه بدهند و خود را بهلاکت ابدی نیفکنند از امام حسن ع‌م فرمود که هر که در
خانه خود نشسته یکدرهم در راه خدای بدهد یعنی در حج و جهاد ثواب هفتصد درهم
برای او بنویسند و اگر بحج و جهاد رود [illegible] در راه خدا خرج کند هر درهمی هفتصد
هزار درهم بنویسند لقوله تعالی لمن یشاء وَأَحْسِنُوا و نیکویی کنید در عملها

و یا تصدق کنید بر اهل احتیاج خصوصاً بر غازیان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی
که خدای دوست میدارد نیکوکاران را و گویند آنست که بخدای گمان نیکو برید
که خدای کسانی را که گمان نیکو باو برند دوست میدارد و رسول صلی الله گفت ظن
نیکو بخدا بهای بهشت است و چون قیامت شود حق تعالی فرماید تا بندۀ را بدوزخ
برند سر برگرداند و گوید بار خدایا گمان من بتو این نبود حق تعالی فرماید که گمان تو
بمن چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از سر گناهان من درگذری خطاب رسد
که ترا عفو کردم و از سر گناهان تو درگذشتم پس وی را باز گردانند و به بهشت
برند و بعد از آن در بیان غرض حج و عمره میفرماید که وَأَتِمُّوا الْحَجَّ و تمام کنید افعال
حج را وَالْعُمْرَةَ و فعلهای عمره را یعنی آنچه فریضه است درین هر دو بجا آورید
لِلَّهِ خالص برای خدا نه مانند کفار که طواف و قربانی بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ
پس اگر بازداشته شوید به بیماری یا بخوف دشمن و غیر آن از تمام کردن افعال
حج و عمره فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی یعنی قربان
کنید و حل شوید و در وقتی که مانع برطرف شود آنرا قضا کنید خواه در همین سال
خواهی که موسم آن نگذشته باشد در سال آینده وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید
سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی که برسد
قربانی مَحِلَّهُ بموضع خود که مکه است اگر در عمره واجب باشد و منی اگر
در حج باشد یعنی واجبات که بکسی دهند و بموضع خودش فرستند و با او وعده
کنند که در چه روز آن هدی بآن موضع خواهد رسید و چون آن روز
رسد سر بتراشند فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در حالت
احرام که بآن محتاج شود بسر تراشیدن أَوْ بِهِ أَذًى یا با او رسد رنجی
مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه شپش هر آن و بد

سبب چون سر بتراشد فَفِدْيَةٌ پس بروست فدا دادن مرویست که کعب
بن عجره را وقتی که محرم بود جنبندگان در سر غلبه کرده بودند و در سر
و روی او میدوید نا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع نمود که سر
بتراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بر آن دست
رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه سه روزه أَوْ صَدَقَةٍ
یا صدقه یعنی طعام دادن شش مسکین هر مسکینی را دو مد یا ده مسکین هر
مسکینی را مدی أَوْ نُسُكٍ یا از قربانی و کمترین آن گوسفندیست که ذبح نموده
بفقرا دهد فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از دشمن فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس
هر که برخوردار شود و متمتع شود باعمال عمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد کننده
باشد حج فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بروست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی
که اشتر است یا گاو یا گوسفند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یعنی قربانی را و
بر آن قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بروست روزه داشتن سه روزه
فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه داشتن هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ
چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این روزها یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ
كَامِلَةٌ ده عدد تمامست یعنی این قید برای تاکید است و نهایت مبالغه
بتمام گردانیدن ده روزه ذَلِكَ این عمره و حج تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مر کسی راست
که نباشد أَهْلُهُ اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران و مقیمان مسجد
الحرام مراد هر کسی است که چهل و دو میل یا بیشتر از مکه دور باشد و اگر کمتر
ازین باشد حج قران یا افراد و بیان تفصیل حج تمتع و افراد و حج قران و احکام
آن در کتاب فقه مسطور است و بعضی از آن در تفسیر منهج الصادقین
مذکور گشته وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در جمیع امر و نهی او خصوصا

آنچه در باب حج صادر شده پس محافظت آن نمایید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید
که خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که نترسد از وی الْحَجُّ
یعنی زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهورست که شوالست
و ذو القعده و ذو الحجه و رجب یعنی افعال عمره و حج در غیر این چهار ماه جایز
نیست ولیکن بعضی از افعال حج مخصوصست بدهه اول ذو الحجه چون وقوف
عرفه و مشعر و منی و ذبح فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هر که فرض گرداند بر خود در
ماهها حج را بمقارنه نیت بر تلبیه و این نسبت بمتمتع و مفرد است اما قارن
مخیرست میان این و میان مقارنه نیت بکلیه زدن بر کوهان شتر
و یا با و بچنین نعالی که در و نماز کرده باشد چنانکه در کتب فقه مبین شد
حاصل کلام هر که حج را بجهت این بر خود واجب ساخت فَلَا رَفَثَ پس جماع
نیست یعنی او را جایز نیست جماع کردن وَلَا فُسُوقَ و نه از حد شرع در
گذشتن وَلَا جِدَالَ و نه مجادله و جنگ کردن با مردمان فِي الْحَجِّ در ایام
حج اصحاب ما را در بن امور ثلاثه اختلافست نزد بعضی مراد برفث جماعست
و بفسوق کذب و بجدال حلف بقول لا والله و بلی والله و این قول اکثر و
اشهرست و برفث مواعده است بزبان برای جماع و اشارت بچشم از برای
آن و با جماعت و مقدمات آن از لمس و تقبیل و امثال آن و فسوق تنابز
بالقاب یعنی یکدیگر را بنام بد لقب کردن و بآن ندا کردن یا دشنام دادن
بیکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکویی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ اللَّهُ
میداند آن را خدای و بروفق آن شما را جزا خواهد داد وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید
مرویست که قومی از قافله یمن بی زاد قصد حج کردند و میگفتند که ما
بتوکل میرویم و مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله بابرام و مبالغه چیزی

طلبیدندی وایشان بجهت الحاح در سوال کلال وملال میرسانیدند
حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان گران نباشید فَاِنَّ خَیْرَ
الزَّادِ التَّقْوی پس بدرستیکه بهترین توشها پرهیز کردنست از طمع و ترك
تشویش مردمان و قول بیشتر مردمان آنست که مراد از توشه طاعت برای روز
معاد وظاهر فان خیر الزاد التقوی تا آخر دلالت میکند برین پس
مراد آنست که بهترین زاد در راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات وَاتَّقُونِ
و بترسید از من یَا اُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقلها چه عقل کامل مقتضی
خوف و خشیتست از خدای آورده اند که بعضی از عرب چون بحج
رفتندی تجارت نکردندی و آنرا گناه دانستندی و چون دهه ذی الحجه
در آمدی دست از خرید و فروخت باز داشتندی و جمعی از تاجران که
بحج آمدندی گفتند که داج لا حاج یعنی اینها باری چند کان حاجیانند
و مکاری ایشان نه حاجی حق تعالی رفع این کرده فرمود که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ
نیست بر شما گناهی اَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در راه حج و موسم آن فَضْلًا
مِنْ رَبِّکُمْ روزی از پروردگار خود بوسیله تجارت یعنی سود و منافع
شما را از تجارت حج بی بهره نمیگرداند و بجهت آن گناهی بشما نمیرسد فَاِذَا اَفَضْتُمْ
پس چون بر گردید بکثرت واتبوهی مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات
گویند فَاذْکُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدای را بتلبیه و تهلیل عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ
نزدیك مشعر حرام که موضعی مشهور و معروفست وَاذْکُرُوهُ و یاد کنید او را در آن
مکان بتلبیه و تهلیل و دعا و گویند مراد نماز شام و خفتن است کَمَا هَدٰیکُمْ
همچنانکه راه نمود شما را یعنی بر طریقی که شما را تعلیم فرمود از کیفیت ذکر و
سایر افعال حج یاد کنید نیکو کنید همچنانکه هدایتی نیکو شما را ارزانی فرمود در دانستن

مناسک حج وغیر آن وَإِن كُنتُم وبدرستی که بودید شما مِّن قَبْلِهِ پیش از این
هدایت لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان ونادانایان بایمان واحکام
آن از ابی جعفر علیه السلام روایت واز ابن عباس وعطا ومجاهد وحسن وقتاده
وعایشه نیز مرویست که قریش وهم عهدان ایشان که از حمس بودند در عرفات
با مردمان وقوف نمیکردند واز آنجا با ایشان باز نمی گشتند بمشعر ومیگفتند
که ما از اهل حریم از آن بیرون نمیرویم پس در مشعر وقوف میکردند واز آنجا
بمنی می آمدند بی آنکه بعرفات روند واز آنجا بمشعر آیند وباین صورت
با مردمان ترفع کردندی وننگ داشتندی که مساوی ایشان باشند
در وقوف بعرفات ودر مشعر نیز براهی دیگر باز گشتند حق تعالی ایشان را امر
کرد بباز گشتن از عرفات وفرمود که ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید ای قریش
مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات
واز مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وطلب آمرزش کنید از خدای از تغییر اعمال حج وغیر آن
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را
رَّحِيمٌ مهربانست بر ایشان در دادن نعم دنیا وآخرت بایشان ودر حدیث
صحیح وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند مانند جمعی که نزدیک پادشاه
روند واز مقربان ایشان باشند اگر خدا را بخوانند اجابت فرماید واگر
آمرزش خواهند بیامرزد آورده اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب
آن بود که چون حج گزاردندی بنزدیک خانه کعبه ایستادندی وبآواز
بلند ذکر نسب وحسب آبا واجداد خود کردندی وبآن فخر کردندی بیکدیگر
بعضی گفتندی که پدران ما مهمانان چنین کردندی وبعضی گفتندی که پدران ما
شمشیر زدندی وجمعی دیگر گفتندی که آبای ما دادندی [illegible] چنین طعام

دادندی و امثال این حق تعم رد این کرده فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُم پس چون بگزارید
مَنَاسِكَكُمْ همه فعلهای حج و عمره خود را فَاذْكُرُوا اللهَ پس یاد کنید خدای را و بثنا
وستایش او مشغول شوید كَذِكْرِكُمْ همچنانکه یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را
یعنی خدا را یاد کنید و مبالغه نمایید همچنانکه ذکر آبای خود میکنید در مفاخرت
مخلص سخن آنست که خدا را یاد کنید همچنانکه پدران را یاد میکنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
یا یاد کردنی که فزونتر و بیشتر باشد و آن یاد کردن نعمتهای او سبحانه است و شمردن
آلای و نعمای او و شکر گزاری آن بر وجهی که لایق باشد با و بعد از ان تقسیم ذکر
آن می نماید بدو قسم یکی آنکه مطلوب بنده بذکر حق تعم اغراض دنیویه باشد از مال
وجاه و خدم و حشم و غیره از حظوظ دنیویه دیگری مطلوب اغراض اخرویه باشد
پس میفرماید که فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی است که میگوید
رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی
نعمت محقر دنیا می طلبد و یاد آخرت نمیکند وَمَا لَهُ و نیست مر خواهنده دنیا را
فِي الْآخِرَةِ در سرای آخرت مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره زیرا که همه همت او درین
ذکر مصروف بدنیا اکثر مفسرین بر آنند که مراد باینکس کافر است که منکر حشر است
و اگر اینکس مومن باشد پس مراد آن خواهد بود که نصیبی که خواهنده آخرت
داشته باشد وی از ان محروم بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان
کسی است که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای آفریدگار ما عطا فرما ما را فِي الدُّنْيَا درین سرای
حَسَنَةً یعنی صحت بدن و کفاف معیشت بجهة قوت طاعت برای زاد آخرت
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و دران سرای نیکوئی یعنی ثواب و رحمت گویند حسنه
این جهان قناعتست و حسنه آن جهان شفاعت وَقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ
النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بعفو و مغفرت و از امیر المومنین عم مرویست

که حسنهٔ دنیا زن صالحه است و حسنهٔ عقبا حور پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته
درشت خوی سخت گوی بد لقا و از ابی عبد الله عم روایتست که حسنهٔ دنیا فراخی
روزیست و نیکو خوئی و حسنهٔ آخرت خشنودی الهی أُولَٰئِكَ آن گروه که خیر
دنیا و آخرت می طلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانرا حظی است و بهره مِمَّا كَسَبُوا از
آنچه عمل کردند یعنی فراخور آن و لایق آن و مناسب آن وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و خدای تع زود شمار است بمقدار لمحهٔ شمار همه خلایق کند با وجود کثرت ایشان
و بسیاری اعمال ایشان و بروایتی دیگر بمقدار آنکه شخصی گوسفندی را دوشد
حساب همه خلایق فرماید و همه را برو فق عمل ایشان جزا دهد انس روایت
کرد که من در خدمت حضرت رسول صم بعیادت بیماری رفتیم و او حالتی پریشان
داشت و مانند کبوتر بچه که از و موی کنده بخود می پیچید و اضطراب میکرد
حضرت فرمود که ای مرد دعای خیر در حق خود میکنی گفت بلی یا رسول الله
دعا میکنم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در آخرت آنرا در دنیا افکن که من طاقت
دوزخ ندارم رسول صم فرمود که بد دعائیست که میکنی چرا نمیگوئی اللهم ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار آن مرد این دعا کرد حق تعالی
شفا باو ارزانی فرمود از عبد الله عباس مرویست که از آن روز که حق تع عالم را
آفریده فرشته را نزد رکن یمانی تعیین فرموده که هرگاه بنده این دعا کند ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار او گوید آمین آمین
بعد از آن حکمی دیگر از احکام حج بیان میکند که وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را
یعنی تکبیر گوئید در عقب تکبیر نمازها فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده
شده یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه و این روزها را ایام تشریق
گویند در کنز العرفان گفته که مراد تکبیر است در عقب پانزدهم نماز مر کسی را که در

در منا باشد و صورت تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و
بقول اشهر صورة تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر علی ما هدانا
ولله الشکر علی ما اولینا و رزقنا من بهیمة الانعام و این امر تکبیر بر سبیل ندبست
نه وجوب فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منی برود فی یومین در دو
روز که آن یازدهم و دوازدهم است یعنی در دوم ایام تشریق بعد از آنکه هر
جمره را بهفت سنگ انداخته باشد در منی و نایستد برای رمی جمرات در روز
سیم فلا اثم علیه پس برو نیز حرجی و گناهی نیست لیکن درینصورت برو
واجب میشود که رمی ثلاث جمرات کند در روز سیم مرویست که اعتقاد
بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که در روز دوم از منی برود گناه
کار باشد و بعضی دیگر را اعتقاد آنکه هر که تا سه روز آنجا بایستد آثم باشد
حق تعالی درین آیت رد قول هر دو کرده فرمود که هیچ گناهی نیست در آنکه روز
دوم از منی بروند یا روز سیم اما این حکم مطلقا نیست بلکه لمن اتقی مر کسی را
که پرهیزکار باشد از صید و مباشرت با زن و بوی خوش با خود کردن و اگر
چنین باشد تا روز سیم ایستادن واجبست و قبل از آن او را جایز نیست که
برود واتقوا الله و بترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او رسته
شوید و بثواب جمیل او برسید واعلموا انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی
خدا حشر کرده خواهید شد بعد از فوت و بجزای خود خواهید رسید آورده اند
که اخنس ثقفی مردی شیرین سخن نیکو صورت بود حضرت رسول صلی الله را ظرافت
روی و حلاوت گفتگوی او خوش آمدی روزی در مجلس اشرف آنحضرت
آمد باین مضمون گفتگو کرد که آمده‌ام [illegible] اسلام در گوش کنم

و غاشیه خدمت سید انام برد و بر طاوعت اکلیم و این سخن را بسوگند موکد
ساخت خدای را بگواهی آورد و رسول صلی الله از نفاق وی بی‌خبر بود و
چون باز گشت از زمین معموره مدینه در گذشت و زراعت قومی را
باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق تعالی این آیت را
که و من الناس و از مردمان من یعجبک کسی هست که بشگفت می‌آید ترا
و خوشحال میسازد قوله گفتار او فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی
دنیا و تدبیر امر معاش و یشهد الله و بگواهی آورد خدای را علی ما فی
قلبه بر آن چیز که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و خدا
بر این گفتار من گواه است و هو و حال آنکه او الد الخصام ستیزنده‌ترست
در مخاصمت با اهل اسلام و دشمنی کردن با ایشان و اذا تولی و چون بر گردد
از مجلس تو سعی فی الارض بشتابد در زمین مدینه لیفسد فیها تا تباهی
کند در آن و یهلک الحرث و نابود کرداند کشت زار را بسوختن و النسل و
کرداند چهارپایان را و الله لا یحب الفساد و خدای نمی‌پسندد تباهکاری و معصیت
پس از خشم و غضب و حذر کنید و اذا قیل له و چون گویند مر این منافق را اتق الله
بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب
گناهی که او را از آن ترسانیده باشند و بجهت لجاج و عناد بآن مشغول شود
فحسبه پس بسنده و کفایت مر او را در جزای کردار و جهنم و این نام
طبقه‌ایست از طبقات آتش دوزخ که ناگرویدگان و معاندان را بدان عذاب
کنند و یا چاهیست در دوزخ که تک او بغایت دور است و لبئس المهاد
و هر آینه بد آرامگاهیست آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان
اظهار ایمان میکردند و در دل کفر پنهان میداشتند بعد از آن ذکر مومنان

میکنند که زبان ایشان با دل ایشان یکسان نیست یعنی میگویند بدل تصدیق
نمیکنند پس میفرماید وَمِنَ النّاسِ مَن یَشری و از مردمان کسی هست که میفروشد
نفسه نفس خود را یعنی جان بذل میکند در جهاد و یا در امر معروف و نهی
منکر ابتغاء مرضات الله بجهت طلب خشنودی خدای وَالله رؤف
و خدای مهربانست بالعباد به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا کنند
و ایشان را بثوبات عظیم میرسانند و از ابن عباس مرویست که این آیت در شان
عالیشان امیر المؤمنین ع نازل شد یعنی در میان مهاجر و انصار شخصی هست
که جان خود را در طلب رضای خدا بذل میکند و نفس و نفیس خود را فدای
حبیب آفریدگار میکند و باین کردار خورسند و خوشنود است بجهت

وعظ غار رفتن جناب پیغمبر

یقین او بثواب عظیم او و غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت است در دو کتاب
خود که آن احیای علوم و کیمیای سعادت آورده که در شب غار این آیت
در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد وقتی که آنحضرت بر فراش
حضرت پیغمبر صلی الله خوابید و ثعلبی نیز که یکی از روسای اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که در شب غار چون سید ابرار بامر پروردگار قصد
گریختن کرد از کفار علی بن ابی طالب را بخواند در انوقت شاه اولیا بیست و
یک ساله بود پس فرمود که ای علی کفار قریش اتفاق کرده اند که بر سر من
آیند و مرا هلاک کنند حکم خدا آنست که تو در فراش من بخوابی و گلیم را در خود
بپوشانی تا ایشان پندارند که من در خوابگاه خود خفته ام و من بیرون
روم و خود را بجای رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اولیا چون
این سخن را از آنحضرت بشنید و [illegible] مرا خبر ده که اگر من چنین کنم
آسیبی بتو رسد پیغمبر صلی الله فرمود ای علی اگر بجای من بخوابی آزاری

از کفار بمن نرسد شاه اولیا چون این سخن بشنید فرمود که یا رسول الله
این زمان که مرا بلا همتی خود مژده دادی از مرگ خود خوشحال شدم و هیچ
باکی از کشته شدن و مردن ندارم بیت جان شیرین گر قبول چون تو جانانی بود کی
بجان باز ماندم گر اجانی بود پس آنحضرت فرمود که ای علی باید که تو این
گلیم سبز را بر خود اندازی تا چون ایشان از دور این را بر تو پوشیده بینند
خیال کنند که محمد است که در خوابگاه خود خفته است و تا آن بینند از پی من
نیایند و تفحص من نکنند و من خود را بمنزل امن و امان رسانم حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از منزل خود بیرون رفت و شاه ولایت را فرمود که اگر خدای تعالی
بقا ارزانی فرموده باشد چون من از مکه بیرون روم تو در مکه توقف کن
و اعلام مردمان نمای که هر که را نزد محمد امانتی هست بیاید و از من طلب نماید و
هر که را بر ذمت محمد دینی هست بیاید و دین خود را از من بستاند و چون دین
مرا ادا کنی و امانت را بصاحبان رسانی متوجه مدینه شو با فاطمه بنت اسد
که مادر تست و فاطمه بنت محمد و فاطمه بنت زبیر بن عبد المطلب پس امیر المؤمنین
علیه السلام بموجب فرموده پیغمبر گلیم سبز را بر خود انداخت و قریش در آن شب
باتفاق یکدیگر گرداگرد منزل آنحضرت فرو گرفتند تا نگذارند آنحضرت از آن منزل
بیرون رود و مقصود خود حاصل کند پس ایشان در آن شب سنگ بسیار
از هر طرف در خوابگاه آنحضرت می انداختند و امیر المؤمنین علیه السلام خود را
به پروردگار خود سپرده اصلا از خوابگاه حرکت نمیشد و اضطراب نمیکرد
تا چون صبح بدمید ایشان همه یکبار هجوم کردند و در آن سرا در آمدند و
شمشیرها کشیده بجانب خوابگاه میل کردند تا شمشیرها بر آنحضرت
زنند و او را هلاک کنند و چون بنزدیک خوابگاه رسیدند امیر المؤمنین ع

از جای خود برجست و بانگ برایشان زد و شمشیر خود حمله برایشان کرد از آن
بانگ و حمله ترسان شدند و پیشوای ایشان در آن شب ابوجهل لعین
بود با خالد بن ولید پلید و حنظله ابی سفیان و چون صلابت و
شجاعت شاه مردان بدیدند گفتند ای علی ما را با تو کاری نیست و مقصود
ما بر غم تست که محمد است بیا و اکنون راست بگو که او کجا رفت آن حضرت
فرمود که هر جا که رفت در امان پروردگار خود است و از شر شما ایمن است
پس نومید برگشتند و باجماع عقلا هیچ جوانمردی در عالم بشریت بجوانمردی امیر المؤمنین
علیه السلام نمیرسد و این حالت مقدور هیچ کس نیست و از اینجاست که بعضی از
فضلا و علما در کتب خود نوشته اند که خوابیدن امیر المؤمنین علیه السلام
بر فراش سید المرسلین و خود را رضا دادن بقتل بر دست دشمنان دین
فاضلتر و بهتر است از منقاد شدن اسمعیل علیه السلام بذبح بر دست پدر خویش
زیرا که او امیدوار بود بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را بفرزند میباشد
و با آنکه حق تعالی بعین لطف و مکرمت در ابراهیم نگرد و او را از ذبح قرة العین
او منع فرماید چنانکه واقع شد و امیر المؤمنین ع با آنکه اعوان و انصار نداشت
و خویش و بیگانه از او اعراض کرده بودند و انقیاد امر مصطفی صلی الله علیه و آله
نموده بدل قوی و اطمینان خاطر بر فراش پیغمبر قرار گرفت و شکی نیست که اینچنین
از طبع بشری و نفس انسانی بعید است و بتأیید و توفیق الهی میسر اخطب خوارزمی
که از مشهوران اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که در صباح شب
غار جبرئیل ع بحضرت رسالت آمد بسیار خوشحال و خرم بود آن حضرت
پرسید که ای جبرئیل ترا امروز بسیار شادان می بینم سبب این فرح چیست گفت
یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که حق تعالی برادر و ابن عم و وصی ترا

اکرام عظیم فرموده بعبادت توشیت او و آن عمل کرا زو واقع شد با ملائکه
وحاملان عرش مباهات کرد فرمود که من چنین بنده دارم فرمان بردار که
نقد جان نثار حبیب من کرد واو را از شر اعدا رها نید خود را بو تیر بلا
کردانید و ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون این حال از علی بن ابی طالب ع
صادر شد ملائکه زمین و آسمان و جن و انس ازین حال تعجب کردند و حق تعالی
وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من کرا آفریدگار شما ام برادری دادم شما را بیکدیگر
و عمر یکی را دراز تر کردانیدم از عمر دیگر اکنون کدام از شما آن زیادتی عمر خود را
بآن دیگری می بخشد کفتند الهی ما در ازی عمر خود را بدیگری نمیدهیم حق تعالی فرمود
که آیا شما چرا چون علی بن ابی طالب نیستید که من برادری دادم میان او و حبیب
خود او نقد حیات خود را نثار حبیب من نمود و در فراش او باطمینان خاطر
و قوت دل قرار گرفت پس بایدکه تمام روز نزول کنید و او را از دشمن او نکاه دارید
پس هر دو نزول کردند جبرئیل بجانب فرق مبارک آن حضرت و میکائیل از
جانب هر دو قدم وی بمحافظت و نکهبانی او چنانکه ماموربودند قیام
نمودند جبرئیل ع میفرمود که بشارت باد ترا ای پسر ابو طالب کیست مثل تو
که راست مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند و ملائکه مقرب و حمله
عرش خود خطاب میکند و میکوید که کجاست اینچنین بنده مطیع که علی بن
ابی طالب است و چون حق تع ذکر مومن و کافر و منافق فرمود در عقب آن
اهل نفاق را بطاعت و انقیاد بر وجه تصدیق و اعتقاد دعوت نموده
فرمود که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اند بظاهر مراد
منافقانند که اظهار ایمان میکردند و در باطن کافر بودند ادخلوا فی السلم
کافة در آئید در اسلام همه یکبار یعنی همه بدل تصدیق کنید بظاهر و باطن

اطاعت نمائید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ کامهای
شیطان را یعنی از جهت وسوسهای شیطانی کفر را در باطن پنهان مکنید
و یا مرتد شوید بعد از ایمان آوردن اِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه مر شما را عَدُوٌّ
مُبِينٌ دشمنی است هویدا و آشکار اگر بوساوس خاطر شما را متزلزل و متفرق
میسازد شعبی از جابر روایت کند که روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله
ما از یهودان سخنان نیکو میشنویم دستوری ده تا ما آنرا بنویسیم فرمود متردد
وشنگک مباشید چنانکه یهودان و ترسایان که تردد و در شک گردند در دین
خود بتحقیق که آورده ام شما ملت نورانی و پاکیزه و اگر موسی می بود او را هیچ
رای دیگر نمی بود مگر پیروی کردن من فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید ای شما
از جادهٔ شرع اسلام مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ پس از آنکه آمد بشما علامات
روشن و دلیلهای روشن و دلیلهای هویدا که شاهدند بر حقیقت دین
اسلام و آن معجزات نبویه است فَاعْلَمُوا پس بدانید اَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
عَزِيزٌ غالبست و قادر بر عقوبات مخالفان دین که عاجز نمی شود بر انتقام
ایشان حَكِيمٌ محکم کار که انتقام نمیکند بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند
مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمیکنند ایشان که کلی در دایرهٔ اسلام
داخل نمیشوند اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ مگر آنکه بیاید بدیشان خدا یعنی عذاب
اَوْ فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید تنک چنانکه عذاب قوم
شعیب یعنی از ابر سفید با آنکه مظنهٔ رحمت است و گمان ایشان آن باشد که ازو
باران رحمت بر ایشان باریده خواهد شد عذاب نازل گردد و همه را
هلاک کند وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب وَقُضِيَ
الْأَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کس باو رسد وَإِلَى اللّٰهِ بسوی خدا

یعنی بحق او وَ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیده شود همه کارها یا آنکه امرها و حکمها که پادشاهان امروز بر رعیت میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان روانی جز حق نباشد
سَلْ بَنِیٓ اِسْرَآئِیْلَ بپرس ای محمد از روی سرزنش یهودان مدینه را کَمْ اٰتَیْنٰهُمْ چندی داده ایم پدران شما را ایشان را مِّنْ اٰیَةٍۢ بَیِّنَةٍ از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهر و هویدا و ایشان تکذیب آن کرده اند مراد آنست که بنی اسرائیل همین ترا تکذیب نکردند بلکه پیش از تو پیغمبران خود نیز چنین کردند و معجزات نمایان که دلالت داشت بر صدق پیغمبری ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طعام دادن مَنّ و سلوی و غیر آن جمعی بیان کردند و گروهی انکار آن کردند وَمَنْ یُّبَدِّلْ و هر که بجهت عناد بدل کند و بگرداند نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدای را یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایتست مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده است یعنی رسیده است باو و ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت آن فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر او پس او را بسخت ترین عقوبت عذاب کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه و در آخرت بعذاب سخت ابدی از ابن عباس روایتست که اغنیای قریش چون ابوجهل و هشام و مانند ایشان از مشرکان عرب که مالدار بودند بر درویشان صحابه مانند عبد الله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریت کردندی و بسیاری مال و خدم و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنیم و عظمت و بزرگی عرب و دین و ملت ایشان را در هم می شکنیم اگر کار وی حق بودی بایستی که اشراف و بزرگان عرب

تابع او بودندی نه ضعیفان و مسکینان حق تعالی فرمود که زُیِّنَ آراسته
گردانیده شد یعنی شیطان آراسته ساخته است لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای
کسانیکه پوشیده اند دین حق را الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته
میشوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُونَ و سخریت میکنند مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا
مر آنانرا که ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان وَالَّذِینَ اتَّقَوْا و آنانکه
پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان فَوْقَهُمْ زبر ایشان باشند یعنی
مرتبه و مکان ایشان بالای موضع استهزا کنندگان باشد یَوْمَ الْقِیَامَةِ در
روز رستخیز چه مومنان در درجات اعلا باشند از فردوس اعلا و کافران
در درک اسفل بانواع عذاب و عنا وَاللّٰهُ یَرْزُقُ و خدا روزی دهد
در دنیا و آخرت مَنْ یَشَاءُ هر که را خواهد و حکمت و مصلحت او در آن باشد
بِغَیْرِ حِسَابٍ در حالتی که بیشمار و اندازه باشد پس فراخ روزی در دنیا بر سبیل
استدراجست و یا بر طریق امتحان و در آخرت بجهت مثوبات بر اعمال
صالحه ابو القاسم طائی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
از آبای کرام خود علیهم السلام نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
مومن یا مومنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی حق تعالی او را رسوا
کردند در میان اهل محشر و هر که مومن یا مومنه را بهتان گوید یعنی در
حق او چیزی گوید که در او نباشد حق تعالی فردای قیامت بر پشته از آتش
بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید و مومن نزد خدای تعالی گرامی‌تر
از فرشته مقربست هیچ چیزی نیست که حق تعالی از [illegible] از مومن تایب
یا مومنه تایبه دوستر داشته باشد و اهل آسمان مومنانرا چنان شناسند

که شخصی اهل و ولد خود را شناسد بعد از ان حق تعالی برای تسلی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله ذکر احوال کفاری میکند که پیش از زمان
حضرت بودند ومیفرماید که کَانَ النَّاسُ بودند مردمان یعنی آدم و همه
اولاد او اُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر دین
حق وآن در زمان آدم بود وادریس وچون اختلاف کردند میان یکدیگر
فَبَعَثَ اللهُ پس برانگیخت خدای النَّبِیِّینَ پیغمبران را مُبَشِّرِینَ در حالتی که آن
پیغمبران مژده دهندگان بودند اهل طاعت را بثواب وَمُنذِرِینَ وبیم
کنندگان ارباب معصیت را بعذاب وَاَنزَلَ ونازل کردانید مَعَهُمُ الْکِتَابَ
با ایشان کتابها مقترن بود براستی وراستی لِیَحْکُمَ تا حکم کند خدا بوسیله پیغمبر
وکتابها بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ در چیزی یعنی در حقی
که اختلاف کردند مردمان دران وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ ودر اختلاف نکردند در حق
یا در کتاب خدا اِلَّا الَّذِینَ اُوتُوهُ مگر آنانکه داده شده بودند کتاب مانند
یهود ونصاری که تغییر وتبدیل آن کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ
از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن وحجتهای هویدا بَغْیًا بَیْنَهُمْ جهت
حسدی که در میان ایشان بود ویا جهت ستمکاری وتعدی بر یکدیگر
برای حرص دنیا فَهَدَی اللهُ پس راه راست نمود خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا
که ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مر آنچیزی را که اهل خلاف اختلاف
کرده بودند دران مِنَ الْحَقِّ از امر راست ودرست یعنی حق تعالی مومنانرا
بحقی که اختلاف دران واقع شده راه نمود بِاِذْنِهِ بامر خود یا اراده ولطف
خود وگویند که اختلاف ایشان در امر قبله بود بعضی روی در مشرق
آوردند وبعضی بمغرب حق تعالی مومنانرا راه نمود بکعبه معظمه که

کر وسط است ویا اخلاف در افضل روزهای هفته کردند یهود شنبه و
نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را جمعه که فاضلترین
روزهاست راه نمود وَاللّٰهُ یَهْدِی و خدای تعالی راه می نماید بتوفیق خود
مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد مراد کسانی اند که تفکر و اندیشه در آیات دالّه بر
حق یعنی کسانی که در طلب حق بودند حق تعالی ایشان را ه نمود اِلٰی صِرَاطٍ
مُسْتَقِیمٍ بسوی راه راست مراد طریق انبیا و اولیاست ویا مراد طریق جنت
بعد از آن امر میکند مؤمنان را بر ثبات بر مخالفت اهل عناد و صبر بر آزار
و اذیت ایشان و میفرماید که اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید مراد نفی است یعنی
مپندارید ای مهاجران که ترک خانمان کرفته در محنت فاقه و کربت غربت
کرفتارید و مشقت و آزار میکشید از جهت کفار اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه
در آیید بهشت وَلَمَّا یَأْتِکُمْ و حال آنکه نیامده بشما مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِکُمْ حال آنکسانی که پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان
کار از دست کفار آزارها و اینها کشیدند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسید بدیشان سختی
و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و تشنکی و کرسنکی وَزُلْزِلُوا و مضطرب
و متزلزل کشتند و از جای بر انکیخته شدند از بسیاری بلا که بدیشان رسید
حَتّٰی یَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه میکفتند پیغمبران ایشان وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آورده بودند مَعَهُ با او یعنی از غایت شدت و محنت و نهایت
بلیت و مصیبت پیمان صبر ایشان کسسته شد متفق الکلمه شد میکفتند
که مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و نصرت دادن بر دشمنان
یعنی چون طاقت ایشان طاق شد ... که تحمل زیاده بر آن بلیت
و آنار نداشتند این کلمه از ایشان صادر شد حق تعالی در جواب فرموده

که الا ان نصر الله قریب بدرستیکه یاری دادن خدا مومنان را نزدیکست
درین اشارتست بانکه رسیدن برحمت نامتناهی الهی که نعیم بهشتست
بوسیله کشیدن محنت و بلیت است و ترک لذت و هوای نفس از وهب
منبه روایتست که در کتاب بعضی از حواریان خوانده ام که ای فرزند آدم
چون خدای تعالی در بلا بر تو بگشاید شادمان شو که این راه انبیا و اولیاست
و چون راه نعمت و آسانی بر تو گشوده شود غمگین شو که با تو خلاف آن کرده
که با انبیا و اولیای خود کرده در خبر آمده که عیسی ع وزیری داشت که در جمیع احوال
یار و مددکار او بودی اتفاقا روزی در صحرا شیر او را بدرید عیسی ع مناجات
کرد که بارخدایا این مرد وزیر و یاری دهنده من بود در رسانیدن احکام شریعت
بامت درین چه حکمت بود که شیر را برو مسلط کردی تا او را هلاک کرد خطاب
آمد که خواستم او را منزلتی باشد در درگاه من و عمل او بدان مثابه نبود که ورا
بآن منزلت رساند پس ویرا بدان بلیت مبتلا گردانیدم تا او را بدان درجه
رساند و در حدیث واقع شده که اهل بلا و محنت و مشقت و مصیبت را
را در دنیا درجات عالیه باشد در عقبا که به بسیاری نماز و روزه و سایر طاعات
بآن نتوان رسید حتی که بندهٔ مومن چون در آخرت منازل رفیعه
اهل بلا را که از اهل ایمان بوده باشند بیند آرزو کند که کاش بدن او را
در دنیا بمقراض ذره ذره میکردند تا باین درجه عالیه میرسید م آورده اند
که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود و مال بیشمار داشت خواست که آنرا بر وجوه
صدقه کند که موجب خشنودی خدا باشد و سبب سرور ابدی در عقبی
از حضرت رسالت صلی الله پرسید که یا رسول الله چه چیز را انفاق
کنم در راه خدا تا وسیله رضای الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیت نازل شد

کریَسْئَلُونَکَ می پرسند ترا مَاذَا یُنْفِقُونَ که چه چیز را نفقه کنند در راه خدا
قُلْ بگو ای محمد مَا اَنْفَقْتُمْ آنچه خرج میکنید مِنْ خَیْرٍ از مال نیکو که مباحست
نه حرام فَلِلْوَالِدَیْنِ پس پدر و مادر راست سوال از وجه نفقه بود و جواب
در بیان مصرف آن آمد زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی
معتد به است که در محل خود واقع شود و از جمله آن انفاق مالست برای
پدر و مادر وَالْاَقْرَبِینَ و برای خویشان نزدیکتر وَالْیَتَامَی و برای فرزندان
خورد سال که قادر نباشد بر معیشت وَالْمَسَاکِینِ و برای درویشان که
چاره معاش خود ندانند وَابْنِ السَّبِیلِ و برای راه گذریان یعنی مسافر
که در شهر غربت مانده باشند و استطاعت آن نداشته باشند که بشهر خود روند
و بمراد برسند وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَیْرٍ از مال نیکو با هر کس
که باشد فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای بِهِ بآنچه که نفقه کرده باید عَلِیمٌ
داناست و بران ثواب عظیم خواهد داد و بعد از ان بیان مصلحت جهاد
میکند بقوله کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال
کردن با دشمنان دین وَهُوَ و حال آنکه قتال کُرْهٌ لَکُمْ مکروه است طبع
شما را یعنی نفس شما خواهان آن نیست و بسیار شاق می نماید بر شما
وَعَسَی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا و شاید که شما کراهیت دارید چیزی را بجهت نفرت
طبع خود وَهُوَ و حال آنکه آن چیز خَیْرٌ لَکُمْ نیکو باشد شما را یعنی کاره جمیع
تکلیفات شرعیه باید با آنکه مصلحت دنیا و آخرت شما در آنست و از آنجمله
غزا کردنست که شما کاره آیند و حال آنکه خیر شما در آنست هم در دنیا
از ظفر و غنیمت و غالب شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه شهادت
و نعیم جنت وَعَسَی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا و شاید که دوست دارید چیزی بجهت

کاهل طبع وهو شرٌّ لکم وحال آنکه بد باشد مر شما را یعنی جمیع آنچه را
که از آن نفی کرده شده اید نفس شما آنرا دوست میدارد با آنکه سبب بدیت
در هر دو سرا مانند از جهاد گریختن که در دنیا موجب مذلت وخواری
وغلبهٔ دشمنان ودر عقبا نومیدی از ثواب غزا ودرجه شهادت والله
یعلم وخدای میداند آنچه خیر شماد راست وانتم لا تعلمون وشما
نمیدانید آنرا آورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت عبد
الرحمن جحش را که پسر عم حضرت بود با بعضی از صحابه ببطن نخله فرستاد
تا کاروان قریش را قتل واسیر کنند پس میان ایشان وکاروان قریش
که از طایف می آمدند مقاتله واقع شد عمرو بن حضرمی که از کفار کشته
شد و نماز شام هلال ماه رجب بنظر اهل اسلام در آمد ندانستند که آن روز
سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب وبعد از اشتهار این خبر کافران بنیاد
طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال گردانید واصحاب خود را بخون
ریختن در ماه رجب رخصت داد این خبر بحضرت رسید عبد الرحمن
جحش طلبید وگفت من ترا نفرموده بودم که در ماه حرام قتال کنی وکسی را
در آن بکشی واسیر کنی عبد الله گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که آن روز سلخ
جمادی الآخر باشد بعد از کشتن واسیر کردن کفار ظن ما غالب شد
بآنکه غره رجب بوده پس حضرت مالهای غنیمت واسیران رد کرد
ودر آن تصرف نمود نفرمود ودر اثنای این حال کتابتی به پیغمبر ص
فرستادند از روی تشنیع والزام وسوال کردند از قتال در ماههای حرام
حق تعالی این آیت فرستاد که یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام
از ماه حرام قتالٍ فیه کارزار کردن در آن قل قتالٌ فیه بگو که جنگ

وکارزار در ماه حرام کَبِيرٌ گناهی بزرگست وَصَدٌّ و باز داشتن مردمان عَنْ
سَبِيلِ اللهِ از راه خدای که اسلامست وَكُفْرٌ بِهِ و نگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و باز داشتن از مسجد الحرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبرست ع
و اصحاب او مِنْهُ از مسجد مراد مکه است که بر مسجد حرام مشتمل است یعنی این جمله
چیز که مذکور شد أَكْبَرُ عِنْدَ اللهِ بزرگتر است نزد خدای تعالی از قتل عمرو
حضرمی و اسیر کردن دیگران بر وجه غلط و ظن سلخ جمادی نه عمدا در ماه رجب
و بجهت این حق تعالی عبد الله و اتباع او را عفو فرمود و بر تقصیری
که در باب تجسس و تحقیق ماه ازیشان واقع شد مواخذه ننمود وَالْفِتْنَةُ
و شرک بخدا و اخراج اهل اسلام از زمین حرم أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر است
از کشتن حضرمی که بغلط واقع شد وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان
که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار کنند با شما ای مؤمنان حَتَّى يَرُدُّوكُمْ
تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که اسلامست إِنِ اسْتَطَاعُوا
اگر توانند و قادر باشند بران وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر گردد از شما
عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه
کافر باشد یعنی آنچنان مرتد باشد تا بمیرد فَأُولَئِكَ پس آن گروه مرتد
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب ایشان و هیچ جزا و ثواب
بران نیابند فِي الدُّنْيَا درین سرای چه ایشان را امان نماند و از مال و زوجه
و میراث محروم مانند وَالْآخِرَةِ و نه در آن سرای بجهت آنکه مستحق ثواب
نباشند وَأُولَئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید اند مانند سایر کفار و آنکه
چون مرتد شده اند بجهت قصور اعتقاد است در زمان ماضی

و راسخ نبودن ایمان در دل ایشان پس اعمال شخصی ایشان نیز بر وجه
صحت اعتقاد و رسوخ آن بوده باشد ازین جهت ثواب بران مترتب
نشود آورده اند که چون عبد الله جحش و اتباع او از ترک تفحص و احتیاط
توبه کردند بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگرچه از گناه خلاصی
یافتند اما ایشان را اجری نخواهد بود بران جهاد حق تعالی رد قول ایشان کرده
فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنان که گرویدند بخدا و رسول
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از وطنهای خود وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدا مراد عبد الله جحش است و یاران او
أُولَٰئِكَ آن گروه کردند يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و
بخشایش حق تعالی را که آن ثواب ابدیست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده
عبد الله و اتباع اوست از انچه از ایشان صادر شد از خطا و ترک احتیاط
در ملاحظه ماه حرام که رجب است رَحِيمٌ مهربان بر ایشان بدادن
ثواب و جزا و بعد از ذکر قتال بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از شراب خمر و مباشرت
کردن قمار مرویست که در جاهلیت مردمان بشرب خمر و قمار بازی اقدام
می نمودند و چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلعم
آمدند و گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است
و در قمار که سبب ربودن مالست حق تعالی فرمود که قُلْ بگوی ای محمد که فِيهِمَا
إِثْمٌ كَبِيرٌ در این هر دو گناه بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست مر مردمان را
منافع خمر بدنیست چون تقویت حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت
طبیعت یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بددلان

یا مالی چون سود اوان در خرید و فروخت آن و فواید قمار که مالست
با ساقی و طرب و التذاذ و فراخی معیشت بر درویشان بجهت رسم جاهلیت چنان
بوده که مال قمار را بر درویشان قسمت میکرده اند وَاِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار
اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگتر است از نفع آنها چه فسادی که از آنها ناشی میگردد
اعظم است از نفعی که از ان متوقع است و لهذا در شرع هر دو حرام شده اند
چه فساد چون راجح شود بر مصلحتی حکمت مقتضی حرمت آنست و یلمزد
باسم عقوبات الهی است در دوزخ و بدانکه باجماع امامیه خمر حرام بوده در
جمیع شرایع و در هیچ شریعتی مباح نبوده و همچنین جمیع مسکرات و اخبار
متواتره و احادیث صحیحه درین باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست
و حسن بصری گفته که کریمه قل فیهما اثم کبیر دلیل است بر حرمت خمر در جمیع
ملتها و از ابی عبد الله علیه السلام روایت که روزی جمعی از اهل شام نزد عبد الله
عمر آمدند گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیدی گفت از رسول صلی الله
شنیدم که فرمود بخدایی که مرا بحق بخلق فرستاد که هر که او یک شربت از شراب
مسکر بخورد چهل روز حق تعالی نماز او را قبول نکند و اما اگر توبه کند
مقبول باشد و اگر شربت از ان باز خورد صد و بیست شبانروز نمازش
قبول نباشد و واجب شود بر خدا که او را ردغة الخبال بچشاند گفتند یا رسول الله
ردغة الخبال چیست فرمود خون و چرک دوزخیانست که از شکمهای ایشان
بیرون آید و جای او در وادی باشد از دوزخ که فراخی آن از مشرق باشد
تا مغرب و وی دران موج زند و [illegible] رسول صلی الله فرمود بحق
آن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که شارب الخمر روز قیامت سیاه
روی باشد و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش رود

وعظ مسکرات و خمر خواران

خمر

وهمه خلایق از هیبت او نفرت کنند واو تشنه میرد ودر قبر تشنه باشد
وروز قیامت تشنه مبعوث شود وهزار سال بانگ العطش زند
که بعد از هزار سال او را آب حمیم دهند از دریای جوشان که چون نزدیک
لب رساند رویش پخته شود ودندانها در دهنش افتد وچشمهاش بیرون
آید وچون بانخورد هرچه در شکمش باشد از آلات واحشا همه فرو افتد از امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست که اگر قطره از خمر در چاهی افتد ودران موضع مناره سازند
من بربالای آن اذان نگویم واگر در دریا افتد وبعد ازان دریا خشک شود
وگیاه دران بروید من ازان چرا نفرمایم واز پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست
که حرمت کنند خرامست وحق تعالی لعن کرده است خمر را وفشارنده آنرا
وشیره گیرنده آنرا وفروشنده وخرنده آنرا وساقی وخورنده بهای آنرا وبردارنده
آنرا وبرنده آنرا وآشامنده آنرا ونیز فرموده که آشامنده خمر مانند کسیست
که بت پرستد ونیز ازان حضرت روایت کرده که کسی هستند از امت
من که دعوی ایمان میکنند وحال آنکه ایمان ندارند تارک الصلوة و
مانع الزکوة وخورنده ربا وکننده زنا وآشامنده خمر وخورنده [illegible] وسخن
چین وفتنه انگیز در میان مردمان وغیبت کنند وآزار رسانند همسایه
خود وسعی کنند در میان اهل ظلم وستم تا که شخصی را بایشان نماید و
مرویست که روز قیامت عقربی از عقربهای جهنم بصحرای قیامت آید
که سر او در مشرق ودم تا مغرب رسیده باشد وآغاز فریاد کند جبرئیل
گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید شش کس را اول تارک الصلوة واگر
چه یک رکعت باشد دوم مانع الزکوة اگرچه یک حبه باشد سیم شارب الخمر
اگرچه یک قطره باشد چهارم خورنده ربا اگرچه یک لقمه باشد پنجم عاق پدر

و مادر را اگر چه بکلمه باشد ششم جمعی که در مسجد بامور دنیا مشغول شوند و سخن
دنیا گویند و بعد از آن این شش طایفه را بدهن بر چند همچنانکه کبوتر بچه بر
چند و روی بدو رخ نهد و احادیث دیگر درین باب وارد شده اما
بجهت اختصار درین مختصر بهمین اکتفا نموده شد و بدانکه تخم بازی و گردکان
و نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال این نیز از قسم قمار بازیست و مرویست که
امیر المؤمنین ع بر قومی بگذشت که شطرنج می باختند در غضب شد پاره
خاک برگرفت و در میان آن قوم انداخت و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم
لها عاکفون چیست این صورتها که گرد آن نشسته اید مانند بت پرستان آنرا
پرستش می کنید و در کشاف آورده که امیر المؤمنین ع فرمود که نرد و شطرنج
که هر دو از قمار اهل عجم اند و عذاب و عقوبت قمار از حد حصر متجاوز است
و صاحب آن در دنیا و آخرت منکوب و زیان کار و شرمسار است و روایت
که عمرو بن جموح در نوبت اول که سؤال کرد در آنکه در چه مال را نفقه
کند که موجب قربت باشد و جواب در تعیین مصارف آن نازل شد
چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد
اما نمی دانم که چه دهم آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ و سؤال میکنند ترا ماذا ینفقون
که چه چیز نفقه کنند قُلِ الْعَفْوَ بگو ای محمد که نفقه کنند آنچه زیاده باشد
از نفقه خود و عیال یعنی ما آدمی که خود محتاج آن باشید در صرف
انفاق تصدق مکنید و زیاده بر آن در راه خدا صدقه بدهید چنانکه
مرویست که مردی نزد رسول صلی الله آمد و مقداری طلا در دست
داشت بقدر تخم مرغ و آن از بعضی غنیمت [illegible] الحرب باو رسیده بود
و گفت یا رسول الله این را از من بستان [illegible] صدقه است و غیر از ان

چیزی نداشت حضرت رسالت از و اعراض فرمود و روی بگردانید
و او بطرف دیگر رفت و همین گفت رسول صلی الله علیه و آله از آن طرف نیز
روی بگردانید و او بطرف دیگر رفت و در بار سیم حضرت در غضب شد
و آن از دست او بستد و چنان بینداخت که اگر برو آمدی عضو او را
بشکستی و فرمود یکی از شما می آید و همه مال صدقه میکند و بعد از آن
در سر راه می نشیند و دست را پیش مردمان دراز میکند و گدائی میکند
صدقه آنست که از سر توانگری بود پس باید که ابتدا بعیال خود کنید و اگر چیزی
از ایشان فاضل آید صدقه کنید کذلک همچنانکه احکام انفاق و غیر آن بیان
کرد یبین الله لکم بیان میکند و روشن میگرداند خدای بر شما الآیات نشانهای
رحمت و مهربانی خود لعلکم تتفکرون تا باشد که تفکر کنید در دلایل و احکام
فی الدنیا و الآخرة در کار این سرا و آن سرای یعنی در امور هر دو سرا
مشغول بچیزی بود شوید که صلاح و نفع در آن باشد و مجتنب شوید
از آنچه موجب ضرر باشد مرویست که چون تهدید در خوردن مال
یتیم بآیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و آیه و لا تقربوا مال الیتیم
نازل شد آنها که قیم اموال یتیمان بودند و در آن بمعامله تصرف میکردند
جهت برائت ذمت خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان کناره کنند
صورت حال بعرض حضرت رسانیدند حق تعالی آیت فرستاد که و یسئلونک
و می پرسند ترا عن الیتامی از معیشت با یتیمان قل اصلاح لهم بگو
بصلاح آوردن حال ایشان و حفظ مال ایشان خیر بهتر است از دور
شدن از ایشان در بعضی تفاسیر آمده که جمعی یتیمان را از طعام خود
جدا کردندی و در آن تصرف نکردندی و با ایشان اکل و شرب نکردندی

وبا ایشان ننشستندی و بهیچ نوع راه اختلاط بر ایشان نگشودندی حق تعالی
فرمود که اصلاح حال ایشان کنید وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ واگر مخالطه کنید با
ایشان و با طعام ایشان با طعام خود خلط کنید ودر خوردن با ایشان شریک
شوید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین و از حق برادری اختلاط
بایکدیگر وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ وخدا میداند تباه کننده مال یتیمان را مِنَ الْمُصْلِحِ
از اصلاح کننده کار ایشان وهر یک را برو فق آن جزا خواهد داد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
واگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی وکار بر شما تنگ
گرفتی بانیکه مخالطه با یتیمان حرام کردی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای
غالبست وقادر بر همه چیز حَكِيمٌ دانا بآنچه مقتضای حکمت است از تنگ
تنگ گیری آورده اند که سید عالم صلی الله علیه وآله مرثد غنوی را که مردی دلاور بود
بمکه فرستاد تا جمعی مسلمانان را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد
و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود
و در جاهلیت باهم بازاری گرم داشتندی ومیان ایشان عشقبازی بودی
نزد وی آمد وسلسلهٔ محبت قدیمه را بحرکت در آورده گفت بیا تا باهم صحبتی
بدار یم واز خوان وصال خود تمتعی یابیم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل
شد و مواصلت بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بنکاح خود در آور
مرثد جواب گفت داد که این موقوفست باجازت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
عناق را ودر غضب شد مشرکان را خبر کرد وخبردار ساخت ایشان برای
او در آمدند وی را بزدند وی از ایشان گریخته بمدینه آمد ند مراجعه کرد
وای صورت بعرض آنحضرت رسانید این آیت آمد وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ
وبزنی مخواهید ای مؤمنان زنان مشرک آرنده را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتی

تا وقتی که ایمان آرند وجه اتصال این آیت با آیت ما قبل آنست که آیت اول
اختلاط بود به یتیمان و این آیت در نهی اختلاط مشرکان مرویست که
همین وقت عبدالله رواحه کنیزک خود را بجهت طپانچه که بروی زده
بود و او دادخواهان بحضرت رسالت پناه رفته بود و آن حضرت بطریق
تلطف از عبدالله حال کنیزک پرسید گفت اگرچه این کنیزک خدا را
و رسول را تصدیق و نماز و روزه میدارد اما ستیزه کار و فرمان نابرندست
حضرت فرمود که چون مومنه است با او نیکویی کن عبدالله او را آزاد
کرد و بخواست و با آنکه همسایه او زنی مشرکه بود با مال و جمال که باو میدادند
وی بجهت رضای خدا و رسول کنیز خود را که مومنه بود بنکاح درآورد
و آن مشرکه را نخواست جمعی زبان طعن گشودند که عبدالله رواحه کنیز
سیاه خود را نکاح کرد و فلان زن مشرکه را که در نهایت جمال و کثرت
مال باو میدادند وی قبول نکرد حق تعالی فرمود که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر
آینه کنیزک تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر وَخَيْرٌ مِنْ
مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد شرک آرنده وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه بشگفت
اندازد آن زن شما را بکثرت مال و جمال و حسن و شمایل وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ
و نیز بنکاح در میاورید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی
که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ
بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه بشگفت آورد آن مشرک
شما را بجهت صورت یا کثرت مال و منال أُولَئِكَ آن مردان مشرک
و زنان مشرکه يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ
بجهت ترغیب مردمان بکفر وَاللَّهُ يَدْعُوا و خدای میخواند بر زبان انبیا

دعا بر مومنان مردمان من إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ سوی بهشت و آمرزش یعنی بوسیله اعتقاد
صحیح که آن ایمانست و عمل صالح مردمان را به بهشت و مغفرت میخوانند بِإِذْنِهِ بتوفیق خدا
و بامر و اراده خود وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و روشن میکرداند خدا احکام خود را که نشانهٔ حلال و
حرامند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایشان پند پذیرند و راه راست یابند
آورده اند که اهل جاهلیت بر طریق یهود و مجوس سلوک نموده در حالت
حیض زنان از ایشان کناره کردندی و چشم بر روی ایشان نبند
و کلام با ایشان حرام دانستندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی
و ترک اکل و شرب کردندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان
مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند و این حال
مستمر بود تا در زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آمده گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان چگونه
سلوک کنیم آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از
حیض زنان قُلْ هُوَ بگو تو که حیض أَذًى کراهت و نفرت طبیعت است و
سبب اذیت فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس گوشه گیرید و یکسو شوید از زنان
یعنی دور شوید از مباشرت ایشان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض نه آنکه ترک
کلام و اختلاط کنید از ایشان و جهت تاکید این حکم و بیان غایت آن
میفرماید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان بجماع و مجامعت حَتَّى
يَطْهُرْنَ تا وقتیکه غسل کنند و بعد از انقطاع خون و حفص يطهرن
میخواند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که غسل کنند و پاک شوند و خون ایشان
منقطع گردد و نزد علمای امامیه مختار است که مجامعت بعد از غسل
واقع باشد و قبل از غسل مکروه است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند

یا ظاهر فرج را بشوئید بعد از باز ایستادن خون حیض فَأْتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان
مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که فرموده است خدای شما را و حلال ساخته است
در زمان طهر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد توبه کننده
کان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست دارد پاکیزگان را از کارهای بد چون
مجامعت حایض و غیر آن از امور منهیه از جابر مرویست که یهود میگفتند
که هر که وقت مباشرت پشت زوجه جانب او باشد فرزندش احول آید
مسلمانانی که برین نوع اقدام کرده بودند حکایت حال بعرض حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسانیدند جواب آمد که نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما موضع
کشت شما اند که آن پیدا شدن اولاد است و التذاذ نفس از ایشان فَأْتُوا
حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشت زار خود یعنی نفع گرفتن خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هر گونه که
خواهید خواه روی زنان بجانب شما باشد و خواه پشت و غیر آن از هیئات
جماع حق تعالی زنان را تشبیه کرده بمزرعه و مرد را بزارع و نطفه را بتخم و ولد را بزرع
و اکثر علمای امامیه بر آنند که این دلالتست بر جواز وطی در دبر اما بر سبیل کراهیت
وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی بوسیله امتثال امر خدا
و اجتناب از محرمات طلب ثوابی کنید که از برای شما مقدر شده در آخرت
و یا طلب فرزند کنید چه ولد صالح سرمایه ثواب عظیم است و یا زن صالحه
بنکاح در آرید که تا فرزند شایسته ازو پیدا شود از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله مرویست که چون مومن فوت شود همه عمل او منقطع گردد مگر از سه
چیز فرزند صالح که از برای او دعا کند و صدقه جاریه که ازو مانده باشد چون
پل و رباط و مساجد و اشجار میوه در ضمن و امثال آن و علمی که زنان ازو منتفع شوند و گفته اند
که معنی آنست که از پیش فرستید برای خود آن فرزند که می مانند تا شفیع شما باشد و در ترتیه

و اکثر علما منع این کرده اند و مالک بر جواز آنست [illegible]

اصلاح منزل شما گوشد پیش از رفتن شما بآن و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که هر کرا سه فرزند غیر بالغ فوت شود پیش از وی در دوزخ نماند
مگر بمقدار آنکه سوگند حق تعالی راست آید لاملان جهنم یعنی بمقدار
زمانی که در نهایت قلت باشد واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت
امر او واعلموا انکم ملاقوه و بدانید که شما رسنده کانید بجزای خدا و بشر
المؤمنین و مژده دهید گرویدگانرا که کاملند در ایمان بنعیم جاودانی آورده اند
که عبد الله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی
سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و میان وی با صلح نیاورد و در حق وی
نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد پس هرگاه که او را گفتندی که
در حق او احسان نمای و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند
خورده ام نقیض آن چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیت فرستاد که
ولا تجعلوا الله و مگردانید نام خدای را عرضة آن چیزیکه عارض شود
لایمانکم مر سوگندان شما را یعنی آزادست و بهانه سوگندان خود مگردانید
بر جمیع امور و این نهی سوگندانست بر هر امر ان تبروا آنکه نیکوئی کنید
بخویشان و دوستان و تتقوا و بپرهیزید از ترک مروت و احسان و
ترک مکالمه و اصلاح میان برادران و تصلحوا و بصلاح آرید بین الناس میان
مردمان و منع خصومت کنید در میان ایشان والله سمیع و خدای شنواست
بسوگندهای شما علیم و داناست بآنچه در ضمیر شماست عبد الله رواحه بعد از
استماع آیت از سر آنچه گفته بود در گذشت و باز در مقام رحمت و شفقت
و اصلاح آمد بعد از آن بیان انواع یمین میکند بقوله لا یؤاخذکم الله
مواخذه نکند خدای شما را باللغو به بیهوده که واقع شود فی ایمانکم در سوگندان

شما مراد در سوکند لغو آنست که بی اختیار بر زبان کسی صادر شود بتعجیل
و بی اراده آن قصد سوکند نباشد پس در مثل این سوکند نباشد کفارت نیست
و خدای بدان مواخذه نکند وَلٰکِن یُؤَاخِذُکُم و لیکن مواخذه میکند شما
بِمَا کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ بانچه کسب کند دلهای شما یعنی بعمد و قصد سوکند خورید
پس در این قسم کفارت بر شما لازمست اکر خلاف آن کنید و بان مواخذه
خواهید شد و بیان کفارت آن در مائده مذکور است وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است بنده را و بسوکند لغو او را عذاب نکند حَلِیمٌ بردبار است و در سوکند
عمد نیز بعقوبت تعجیل نفرماید بجهت آنکه شاید توبه کند از آن آورده اند که
در جاهلیت چون مردی را بزن میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را
بکذارد دیکری بخواهد سوکند خوردی که چند وقت باوی نزدیکی نکند
و او را در آن مدت پای بسته و سر شکسته بکذاشتی و آن بیچاره مدت مدید
نه بیوه بودی و نه از شوهر تمتعی یافتی حق تعالی این نوع ضرر را بربندید و این
آیت فرستاد لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مر آنان را که سوکند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان
خود یعنی از ترک مجامعت ایشان تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماهست
فَإِنْ فَاءُوا پس اکر باز آیند یعنی سوکند خورندکان رجوع کنند بسوی زنان و
مباشرت با ایشان فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
کناه خلاف کنندهٔ سوکند را بکفارت وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اکر قصد کنند
طلاق را یعنی آن کسانیکه سوکند خورده اند بر ترک وطی فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ پس
بدرستی که خدای شنواست قول ایشانرا در صیغهٔ طلاق عَلِیمٌ داناست
بعرض او وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان طلاق داده شده [illegible] بدین صفت باشند
و حیض بینند چه بآیات و اخبار متواتره ثابت شده [illegible] اکر بدین صفت نباشند

صفات

حکم ایشان چنین است پس زنان مطلقه که باین باشند یتربصن انتظار
برند بانفسهن بنفسهای خود ثلثة قروء در سه پاکی که دو حیض در میان در
آمده باشد آورده اند که اسمعیل بن عبدالله معغاری زن خود را که قتیله
نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود اسمعیل نمیدانست و زن بجهت
کراهت رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون برین واقف شد رجوع کرد
و زن را بخانه برد حق تعالی فرموده که و لا یحل لهن و حلال نباشد زنان را آن
یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدا فی ارحامهن
در رحمهای ایشان از فرزند چه پوشیدن فرزند موجب بطلان حق
رجعت پس زنان را پوشیدن آن جایز نباشد ان کن یؤمن اگر هستند
که ایمان دارند بالله و الیوم الآخر بخدا و بروز آخر که قیامتست یعنی زنانی
که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار اینست که مانند
این عمل از ایشان صادر شود و بعولتهن و شوهران ایشان احق بردهن
سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان عده که اگر طلاق
رجعی باشد ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجوع اصلاحا صلاح
آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان آورده اند که در ابتدای
اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک میشد که عده منقضی
شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و افساد
بود نه اصلاح حق تعالی باین آیت ایشان را ازان منع فرمود و لهن و مر زنانراست
بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشانست
بالمعروف بخوب معیشت و نیکوی معاشرت باینوجه که زن زمان شوهر
بر دو ناموس او را نگاه داشته قدم از عفت و ستر و صلاحیت بیرون

نهد و خود را تمکین شوهر خود کند در استمتاع که آن وطی است و مقدمات
آن مگر گاهی که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن
و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی دهد وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ و مردان را
بر زنان درجة افزونست یعنی زیادتی در حقوق واجبه چه مهر و نفقه و ترك تحز
و مانند آن از امور واجبه بر ایشانست و یا مراد بدرجه فضیلت و شرفست چه مردان
کارگزار زنانند و نگهبان ایشان و شریک ایشان در حفظ ناموس و مخصوصند
بفضیلت رعایت و انفاق و ضعف میراث و مزیت عقل وَاللّٰهُ عَزِيزٌ و خدای
غالبست بر همه که مزیت فضل میدهد مردان را بر زنان و یا قادرست بر انتقام از آنکه
خلاف احکام شرعیه کند حکیم و داناست بحکمتها و مصلحتهای احکام ایمان و بحکمت
و مصلحت بر بندگان حکم میکند در خبرست که زن معاذ جبل از پیغمبر صلی الله علیه
پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که سخن زشت در روی زنان
نگویند و ایشان را نرنجانند و بملایمت و ملاطفت با ایشان زندگانی کنند و هرچه
خورند ایشان را نیز از آن بدهند و از آنچه پوشند با ایشان بپوشانند و از ایشان
دوری نکنند و از میمونه که از زنان حضرت رسالتست روایتست که آنحضرت
فرمود که بهترین مردان امت من آنهااند که بنیکوترین وجهی با زنان معاشرت کنند
و بهترین زنان امت من آنها اند که بخوبترین وجهی با شوهران سلوک نمایند
و هر زن که با شوهر خود باین نوع زندگانی کند حق تعالی در شبانروزی مزد
هزار شهید بوی دهد و او را بر حور العین تفضیل دهد بمقدار تفضیل من
بر کمترین کسی از امت من آورده اند که در جاهلیت عدد طلاق مقرر نبود اگر
زیاده طلاق واقع شدی مرد را رسیدی که رجوع و بسیار بود که زنرا
طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر بار رها میکردند

روزی زنی نزد عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد
و بجهت آن ضرر باو میرسانید بنالید و حکایت آن شکایت بسمع اشرف آن
حضرت رسید آیه آمد که اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ طلاق رجعی که در آن رجوع باشد
دو بار است باینوجه که طلاق ثانی بعد از رجوع واقع شود فَاِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ
پس بعد از آن دو طلاق نگهداشتن است زن را برجعت به نیکوئی معاشرت
اگر در عدت باشد اَوْ تَسْرِیحٌ بِاِحْسَانٍ یا رها کردن زن را به نیکوئی یعنی گذاشتن تا
عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد
بر و حلال نشود تا آنکه بنکاح شوهر دیگر در آید بعقد دایمی و مباشرت در آن
واقع شود و چون او را طلاق بدهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بیاید
وَلَا یَحِلُّ لَکُمْ و حلال نیست شما را ای مردان اَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا
آتَیْتُمُوهُنَّ از آنچه داده باشید زنان ایشانرا چیزی بعوض طلاق گفتن
اِلَّا اَنْ یَخَافَا مگر آنکه ترسند مرد و زن یعنی ظن غالب داشته باشند اَلَّا
یُقِیمَا آنکه بپای نتوانند داشت حُدُودَ اللّٰهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت
با یکدیگر این آیت در حق جمیله بنت ابی خواهر عبد الله بن سلول نازل
شد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و سبب آن بود که شوهر
او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن و بهیچ وجه با او
در نمیساخت یکبار نزد پدر آمد بشکایت شوهر پدر با او التفاتی نکرد
دوم بار که شکایت کرد پدر گفت برو بخانه شوهر و دلجوئی او کن و رضای
او را بدست آور چون دید که پدر سخن او نمی شنود نزد حضرت
رسالت صلی الله آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر
بحدیکه سر من و سر ثابت بیکجا جمع نشود فرما تا مرا طلاق بدهد آنحضرت

کس فرستاد و ثابت را حاضر ساخت و گفت این زن چرا شکایت تو میکند
گفت یا رسول الله بخدای که ترا بحق بخلق فرستاده که من بر روی زمین هیچ
کس را از وی دوستتر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید مرا بیازرد و
من ویرا سرزنش نمیکنم در دین و خلق و حسن معاشرت ولیکن بجهت آنکه
سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظر است از وی کراهت دارم اگر طلاق من ندهم ترسم
از من چیزی صادر شود که موجب هلاک من باشد حضرت ثابت را گفت
چه میگوئی گفت یا رسول الله من نخلستانی باو داده ام بعوض مهر بفرما تا بمن
رد کند من طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله من نخلستان با چیزی دیگر
باو میدهم تا مرا طلاق دهد رسول صلی الله علیه و آله گفت همین نخلستان باز دهد
نه زاید بر آن زن رد نخلستان کرد و ثابت طلاق وی گفت و اول خلعی
که در اسلام واقع شد این بود حق تعالی آیت فرستاد که آنچه بزن داده باشید
اخذ آن مکنید بعوض طلاق مگر آنکه دانند که رعایت حقوق نمی توانند کرد فان
خفتم پس اگر ترسید ای حکام یعنی از علامات معلوم کنید الا یقیما آنکه
اقامت نمی توانند کرد مرد و زن حدود الله حکمهای خدای در زوجیت
فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و بالی نیست بر مرد و زن فیما افتدت به
در آنچه زن خود را باز خرید باشد از بند زوجیت یعنی آنرا شوهر داده
طلاق از و گرفته باشد تلک این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع
حدود الله اندازهای خدا است فلا تعتدوها پس در مگذرید از آن و نگاهداشت
آن کنید ومن یتعد حدود الله و هر که بیرون [illegible] از حدود اندازهای
خدای که مقرر فرموده فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند
ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را

بعد از طلاق دوم فَلا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نباشد آن زن مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ
پس از طلاق سیم حَتّی تَنْکِحَ تا وقتی که بنکاح دایمی در آرد زَوْجاً غَیْرَهُ شوهری
که غیر از شوهر اول و شوهر دوم با او مباشرت کند آورده اند که دختر عبد الرحمن
قرظی که سه طلاق ستده بود از رفاعة بن وهب قرظی و بعقد شوهر دیگر
در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی
حضرت منع نموده فرمود که ای زن میخواهی که برفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذت
جماع زوج ثانی در نیافته و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بدون مباشرت
زوج ثانی جایز نیست رجوع بزوج اول و حکمت درین حکم منع است
از تعجیل کردن بطلاق فَإِنْ طَلَّقَها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی برغبت
خود بعد از مباشرت فَلا جُناحَ عَلَیْهِما پس هیچ بر زوج اول و برین
زن طلاق داده شده أَنْ یَتَراجَعا آنکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید
بعد از انقضای مدت عده از شوهر دوم إِنْ ظَنّا اگر ظن غالب داشته
باشند أَنْ یُقِیما حُدُودَ اللّهِ آنکه بپای دارند احکام خدای را که حقوق
زوجیت است وَ تِلْکَ و اینکه مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حُدُودُ
اللّهِ اندازها مقرر حق تعالی است یُبَیِّنُها بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای
گروهی که میدانند که این احکام از نزد حق تعالی است و عمل میکنند بمقتضای
علم خود وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ و چون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت مدت خود یعنی بانقضای عده فَأَمْسِکُوهُنَّ
پس نگاه دارید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ بنیکویی که آن عدم قصد ضرر و آزار است
أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید [illegible] بگذارید ایشانرا تا از عده خود بیرون
آیند و مالک نفس خود شوند نه آنکه هرگاه که نزدیک بانقضای عده شود ثم

رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه میفرماید و لا تمسکوهن
و باز مدارید ایشانرا یعنی رجوع مکنید ضرارا بر وجه ضرر رسانیدن بایشان
لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدراز کشیدن عدت و من یفعل ذلک و هر که
بکند چنین یعنی ضرر بزن رساند بر وجه مذکور فقد ظلم نفسه پس
بتحقیق که بیداد کرده است نفس خود را و آزاد معرض غضب الهی آورده و آزار
رسانیدن بزنان صاحب شریعت ملعون است چه در حدیث صحیح وارد شده
که حق تعالی لعن کرده هر که مسلمانی را مضرت رساند یا آنکه با او مکری کند و لا
تتخذوا آیات الله هزوا و فرا مگیرید احکام الهی را هزوا آن چنین که بآن تسخر کنند
و از آن اعراض نمایند و اذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمتهای خدای را
که فایض کرده اید بر شما از آنجمله هدایت بشرف اسلام و بعثت سید انام
و آسانی تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح چه در شریعت امم سابق
هیچ کس را زیاده از یک زن هم نکاح روا نبودی مگر پیغمبر از او و در شرع ما
تا چهار زن در یک عقد جایز است و آنها را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی
و ما را روا است و مادام که زن مطلقه در عده بودی عقد زن دیگر جایز نبودی
و در این شریعت حلال است پس بر این نعمتهای شکرگزاری کنید و یاد کنید
آنرا و ما انزل علیکم و آن چیزها که فرستاده شده است بر شما من الکتاب
از قرآن و الحکمة و احکام حدود شریعت یعظکم به پند میدهد خدای
شما را به آنچه بشما فرستاده و اتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت
احکام و اعلموا ان الله و بدانید که خدای بکل شیء بهمه چیزها خصوصا
باعمال و مصالح روزگار شما علیم داناست آورده اند که جمیله بنت
یسار که خواهر معقل بن یسار بود شوهرش ابو حداح و پس از طلاق

گفت و بگذشت تا عدت او بسر آمد بعد از آن باز اراده نکاح او کرد برادر
جمیله در خشم شد گفت من خواهر خود را بو دادم و او بچیزی طلاقش داد
و باز آمده که وی را نکاح کند بخدای که هرگز او را بوی ندهم حق تعالی
این آیت فرستاد وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان خود را فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت مدت خود یعنی عدت ایشان بسر آید فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
پس منع مکنید ایشان را أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح درآیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران
پیشین خود را إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند شوهران و زنان بَيْنَهُمْ میان
یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بهرچه در شرع نیکوست مانند نکاح حلال و مهر حاصل
و حسن معاشرت ذَلِكَ آنچه مذکور شد از نهی منع زنان يُوعَظُ بِهِ
پند داده میشوند بآن بدان مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هر که باشد از شما بوجه
اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین ذَلِكُمْ
این پند گرفتن شما و ترک منع و ضرر أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه تراست مر شما را
از روی معاشرت و زندگانی وَأَطْهَرُ و پاکیزه از پلیدی گناه که آن
اندیشه تحراست وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند صلاح مردان و زنان را
که رغبت بیکدیگر کنند در نکاح وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا
مرویست که معقل بسیار مرد صالح و خدای ترس بود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
این آیت را بروی خواند بگریست و گفت یا رسول الله از این توبه کردم و کفارت
سوگند بداد و خواهر خود را بابو دحداح عقد بست و بعد از بیان حکم
طلاق ذکر اطفال میکند و بیان تربیت و شیر دادن ایشان میفرماید که وَالْوَالِدَاتُ
و مادران یعنی زنانی که مفارقت واقع شد میان شوهران
و ایشان و طفل شیرخواره در میان بود حکم آنست که آن مادران يُرْضِعْنَ

شیر دهند اولادهنّ فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام و این
حکم مذکور لمن اراد برای کسی است که خواهد ان یتمّ الرضاعة اگر
تمام کرداند شیر دادن فرزند را و این دلیل است بر آنکه زیاده از دو سال
شیر دادن واجب نیست و بر آنکه جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وعلی
المولود له و برای کسی که فرزند بلحاظ او زاید شده یعنی اولیای
اطفال که پدرانند رزقهنّ روزی دادن این شیر دهندگانست یعنی خورش
ایشان وکسوتهنّ و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکوئی که آن عادت
زنانست کبری در آن لا تکلّف نفس تکلیف کرده نشود هیچ نفسی الّا وسعها
مگر بگنجایش و توانائی یعنی پدران باید که بقدر توانائی و وسع خود نفقه
بدهند زیاده بر آن لا تضارّ والدة باید که رنج نرسانند هیچ مادری
بولدها بفرزند شیرخواره خود در آنکه او را از خود جدا کند و به پدر دهد
ولا مولود له و باید که ضرر نرساند آنکه برای او متولد شده خود شد یعنی پدر
بولده بفرزند خود که او را بوقت شیرخوارگی از مادر بستاند وعلی الوارث
و بر میراث خوار لازم است چون پدر فوت شود مثل ذلک مانند آنکه بر پدر
بود از نفقه و کسوه و ضرر نرسانید بطفل فان ارادا پس هر گاه خواهند پدر
و مادر فصالاً جدا کردن فرزند را از شیر خوردن پیش از آنکه دو سال تمام شود
عن تراضٍ منهما از روی خشنودی والدین وتشاورٍ و از روی مشاورت
کردن با یکدیگر در مصلحت آن فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان
در این امر و اعتبار رضای والدین و مشورت برای مراعات صلاح طفل
و ضرر نرسانیدن باو و ان اردتم و اگر خواهید [illegible] اطفال آن
تسترضعوا آنچه طلب شیر دادن کنید از زنان شیر دهنده اولادکم فرزندان

خود را یعنی هرگاه خواهید دایه گیرید بجهت شیر دادن اولاد خواه مادر را
مانعی باشد از شیر دادن خواه نه وقتی که مادر بی اجرت یا بکمتر از اجرت دایه
راضی باشد فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما در دایه گرفتن اذا سلمتم
چون تسلیم آنها کنید بدایها ما آتیتم آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان
پس آنرا بدیشان پس آنرا تسلیم آنها کنید بالمعروف بر وجهی که نیکو باشد
در شرع یعنی بخوشنودی بی مضایقه و تنگ گیری و اتقوا الله و بترسید از
خدای در باز گرفتن اجرت شیر دادن و تقصیر کردن در امر فرزند خود و اعلموا
ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از نیکی و بدی بصیر
بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد در بعد از ذکر عده طلاق بیان عده
وفات میکند بقوله والذین یتوفون منکم و آنانکه بمیرند از شما و یذرون
ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار
بنفس خود بعد از مردن آن شوهران اربعة اشهر و عشرا چهار ماه
و ده روز فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند بنهایت عده خود که آن تمام
شدن چهار ماه و ده روز است فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی
نیست بر شما ای حکام شرع و یا ای ورثه و اولیای شوهران فیما
فعلن در آنچه آن زنان کنند فی انفسهن در نفسها خود که شوهر کردن
ایشانست بالمعروف به نیکوئی یعنی بچیزیکه در شرع و عقل جایز است
و یا موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد
والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید ای مردان و زنان خبیر داناست
و شما را بدان جزا ... ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ای
راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه بکنایه خبر دهید بآن من خطبة النساء

خواستاری زنان که هنوز در عدت باشند نه آنکه بتصریح ذکر آن کنید او
اکننتم یا آنکه بپوشید فی انفسکم در نفسهای خود و ذکر آن نکنید نه بکنایه
نه بتصریح مراد آنست که زن اگر در عدت باشد بکنایه خواستاری او توان
کرد نه بتصریح علم الله میداند خدای انکم آنکه شما ستذکرونهن زود
باشد که یاد کنید آن زنان او صبر نتوانید کرد بر سکوت در رغبت ایشان
بجهت خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را بنکاح در آورد و بجهت این بر شما مباح
کردانید خواستاری را در حالت عدت بکنایه نه بتصریح ولکن لا تواعدوهن
سرًا و لیکن وعده مدهید ایشان را بعملی که آن را پنهان میکنند یعنی مباشرت
مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید الا ان تقولوا قولا مگر
آنکه بگوئید قولا معروفا سخن نیکو مشتمل بر حسن معاشرت ولا تعزموا
عقدة النکاح و قصد مکنید عقد نکاح آن زنان را حتی یبلغ الکتاب
تا برسد کتاب یعنی آنچه خدا نوشته و فرض کرده از عدت اجله بغایت
خود و مدت او منقضی گردد و اعلموا ان الله و بدانید که خدای یعلم
ما فی انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست
فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد فعل حرام
مکنید واعلموا ان الله و بدانید که خدا غفور آمرزنده است آن را
که بترسد از عقوبت او در ترک عزم حرام حلیم بردبار است و بعذاب
تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی
و مراجعت کردندی رسول صلی الله علیه و آله این را نپسندید و فرمود چه میشود
این قوم را که باحکام خدای بازی میکنند زنان را طلاق نباید داد مگر
بجهت تهمتی و گمان بدی اصحاب که این را شنیدند گمان بردند

که به طلاق ایشان آثمی خواهد بود حق تعالی بجهت رفع این توهم آیت فرستاد
که لا جناح علیکم گناهی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید زنان
خود را که مفروض المهر بوده باشند ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید
ایشان را مراد جماعست او تفرضوا لهن مگر گاهی که فرض کرده باشید یعنی
نام مهر برده باشید در صیغهٔ نکاح برای ایشان فریضة مهری مفروض
و مقدر که در این هنگام نصف مهر لازم است و متعوهن بعد از طلاق
غیر مفروض المهر متعه بدهید بایشان یعنی آن مقدار مال که متمتع برخوردار
شوند از آن مرویست که مردی انصاری زنی خواست و در عقد نام مهر
نبرد و قبل از دخول وی را طلاق داد این آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود
که وی را متمتع ساز و اگرچه قلنسوهٔ تو باشد و غرض آنست که متعه دادن
واجب است و آن بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره
بر مرد توانگر باندازهٔ او در توانگری و علی المقتر قدره و بر مرد درویش تنگدست
بمقدار دست رس وی متاعا متعه دادنی بالمعروف بوجهی که نیکو
باشد در شرع حقا متعه واجب و لازم علی المحسنین بر نیکوکاران یا نیکو
کنندگان بنفسهای خود بجهت مبادرت بامتثال امر الهی فقهای ما تصریح
کرده اند که بر غنی اسبیست یا جامهٔ قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج
دینار است یا جامهٔ میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری و ان طلقتموهن
و اگر طلاق دهید زنان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشان را
یعنی مجامعت نمائید و قد فرضتم و حال آنکه مقرر کرده باشید لهن
فریضة برای ایشان مهری و فرضتم و حال آنکه فنصف ما فرضتم
پس بر شماست ادا کردن نیمهٔ آنچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر الا

اَنْ یَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند
از بلوغ و رشد عقل یعنی برای ذمت زوج خود نمایند و مهر از ایشان
نگیرند اَوْ یَعْفُوَ الَّذی یا عفو کند آنکسی که بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ بدست
اوست بستن نکاح زوجه که پدر راست یا جد پدری گاهی که زوجه صغیره
بود با ملاحظه غبطه صغیره وَاَنْ تَعْفُوا و عفو کردن شما ای اولیای عقد
با ملاحظه غبطه اَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوی برای پرهیزکاری از تعدی
و یافتن ثواب وَلا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضل و احسان بَیْنَکُمْ در
میان یکدیگر یعنی اولیای زنان اندیشه کرده که زوج از عقد زوجه خود محروم
هیچ مهر نستانند بشرط غبطه اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای بِما تَعْمَلُونَ بآنچه
میکنید از تفضل و احسان با یکدیگر بَصیرٌ بیناست و تفضل و احسان شما را
ضایع نخواهد کرد چون حق تعالی ترغیب کرد بر اطاعت احکام شریعت
بعد از آن تخصیص صلوات فرمود از آن بمحافظه بر آن زیرا که اعظم طاعات
و یا بجهت شکرگزاری بر بیان احکام طلاق امر بصلوات کرده میفرماید
که حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ مواظبت کنید بر نمازهای فریضه و ادای آن نمازها
در وقتهای آن با ملاحظه حدود و شرایط آن وَالصَّلوةِ الْوُسْطی
و مداومت کنید خصوصاً نماز زیرا که متوسط است میان پنج نماز شبانه
روزی یا نماز زیرا که مرتبه فضل دارد نسبت بباقی نمازهای پنجگانه اکثر
اصحاب برآنند که مراد نماز ظهر است که در هر دو طرف آن دو نماز است
که دو قصر است یعنی نماز پیشین و خفتن و دو غیر قصر بعد از
یعنی نماز صبح و شام و نزد بعضی دیگر نماز بامداد است که میان سیاهی
شب و روشنائی روز گزارده میشود و یا میان دو نماز [illegible]

میشود باعتبار آنکه از هر طرف آن نمازیست که دو قصر میکنند و یا نماز پیشین است
که در وسط نهار میگذارند و یا نماز شام که میان نمازها است در مقدار یا میان
دو نماز اخفاتیه و صلوة جهریه است و یا خفتن است که میان دو نماز که قصر
در آن راه نیست و قول اول اشهر و اصح است و قوموا و دیگر امر میفرماید که بپای
ایستید لله برای خدا و محض اخلاص و قانتین در حالتی که فرمان بردار او باشید
از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که مراد باین قنوتست در نماز با
رفع یدین و بعد از امر بمحافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند بقوله
فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن حرب کننده و یا از سبع ضرر رساننده
و از حشرات آزار رساننده و امثال آن فرجالا پس نماز گزارید در حالتی که
پیادگان باشید در رفتن او رکبانا و یا سواران و بر قدر امکان ملاحظه
شرایط و افعال آن کنید فاذا امنتم پس چون ایمن شوید و خوف زایل
گردد فاذکروا الله پس یاد کنید خدای را یعنی نماز گزارید با جمیع شرایط و
آداب کما علمکم بچنانکه در آموخت شما را ما لم تکونوا تعلمون آنچه
نبودید که آن را دانید بخودی خود از آداب و احکام نماز و کیفیت آن در حالت
امن و خوف آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال
عده میداشتند و جامهای کهنه پوشیده زینت بر خود نمیکردند و اگر شهری
بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل
جهة او خانه بنا کردندی و اگر صحرانشین بودندی از پلاس خانه جداگانه برای
ایشان ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیای
گرفتندی و وقتی که از خانه مرد بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون
حضرت بمدینه آمد حکم بن حارث طایفی که با آن حضرت بمدینه هجرت

کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند حضرت
ترکه را به پسر و پدر و مادر و زن نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یک سال
از ترکه نفقه بوی رسانند در آن محل این آیت نازل شد که والذین یتوفون
منکم و آنانکه وفات کنند از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان وصیة
فرض شد بر ایشان وصیت و حفص بنصب خواند یعنی آنکه وصیت کنند
وصیتی کردنی لازواجهم برای زنان خود متاعا متعه دادن از نفقه و کسوه
و سکنی از ترکه الی الحول تا یک سال غیر اخراج نه بیرون کردن ایشان از مساکن
مقر خود شان این حکم در اول اسلام بوده و بعد از ان باآیت اربعة اشهر
و عشرا منسوخ شد فان خرجن پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد
یکسال فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهران یا حکام
فیما فعلن در آنچه کنند آن زنان فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب
شوهر من معروف از آنچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت بعد از انقضای
عدت والله عزیز و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت حکم او کند حکیم
صوابکار است در آنچه فرماید از مصالح مرویست که چون حق تعالی آیت متعه فرستاد
بعضی مردمان بگمان آنکه متعه دادن سنت باشد نه واجب ترک آن میکردند
حق تعالی تاکید حکم متعه تکرار آن فرمود وللمطلقات و زنان طلاق
داده شده که مس کرده باشید و فرض مهر نکرده متاع متعه ایست که بدان برخوردار
شوند بالمعروف بطریق نیکویی که آن ملاحظه احوال ثلاثست از غنا
و فقر و توسط حقا واجب گردانید حق تعالی این حکم را واجب گردانیدنی علی
المتقین بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان کذلک همچنانکه
احکام طلاق و عدت بیان کرد یبین الله روشن میگرداند خدای لکم برای

شما آیاته دلایل واحکام خود را که در معاش ومعاد بآن محتاجید لَعَلَّکُمْ
تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را کار فرمائید در تفکر دران وقبول آن
نمائید وچون حق تعالی درین آیه فرمود که یبیّن آیاته للناس در عقب آن
بیان آیتی از آیات خود میفرماید بقوله اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده وبنظر
تعجب نگاه نمیکنی اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا بحال آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِیَارِهِمْ
از منازل وسراهای خود وَهُمْ اُلُوفٌ در حالتی که ایشان چندین هزار بودند
حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت احتراز کردن از مرگ وایشان اهل داوردان بودند
واین قریه ایست از حوالی واسط که بجهت آنکه طاعون در میان ایشان
واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند وآنها که از دیار خود بدر
رفتند بسلامت ماندند ویکی از ایشان فوت نشد وآنها که در شهر ماندند
اغلب ایشان بمردند چون طاعون برطرف شد آنها که جلای وطن کرده
بودند بیامدند ودر دیار خود ساکن گشتند وهمه اتفاق کردند که اگر
بعد ازین طاعون عود کند جملگی از شهر بدر روند تا آسیبی بدیشان
نرسد دیگر سال طاعون عود کرد همه اهل آن ده که بقول اشهر چهل هزار
بودند از آن دیه بیرون رفتند بجهت حذر کردن از موت وایشان
میرفتند تا در وادیی که میان دو کوه بود فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ
پس گفت مر ایشان را خدای یعنی فرشته بامر خدای ایشان را گفت مُوتُوا بمیرند
پس همه بمردند باچهارپایان خود بجهت شامت معصیت وچون مدتی
برین بگذشت همه گوشت وپوست ایشان خاک شد واز ایشان بجز
استخوان نبود ثُمَّ اَحْیَاهُمْ بعد از آن زنده گردانید حق تعالی ایشان را
در وقتی که حزقیل بن بوزی که خلیفه سیوم موسی بود با قوم خود

بر آن موضع کذر کرد استخوانی چند را بدید توقف فرموده در آنها تفکر
میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که آیتی بتو نمایم که مرده
چگونه زنده میکنم گفت نعم یارب خطاب آمد که فلان کلمه بگو تا ایشانرا
زنده کردانم حزقیل چون آنرا بگفت استخوانها با یکدیگر متصل شده گوشت
و پوست بر آنها ظاهر شد و همه زنده شد برخواستند و میگفتند سبحانك
اللهم و بحمدك لا اله الا انت اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ
هر آینه خداوند فضل و رحمتاست عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان چه مردها را
زنده میکرداند تا از آن اعتبار گیرند و یقین شود بر حشر اجساد روز معاد و این
قصه را بر ایشان خوانند تا از آن عبرت گرفته بحشر بگروند وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان همچنانکه باید لَا يَشْكُرُونَ شکر آن نمیکنند و باور نمی کردند
و فایده این قصه دلیر کردانیدن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان
بر آن و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا در عقب این امر بقتال میفرماید
که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا برای اظهار کردن دین
اسلام بدون بددلی و ترس از مرگ چه فرار از موت فایده نمیدهد
چنانکه معلوم شد پس بدل و قوی جهاد کنید در راه او سبحانه وَاعْلَمُوا
اَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای تعالی سَمِيعٌ شنواست قول کسانی را که
بعذرهای ناپسندیده از جهاد باز می ایستند عَلِيمٌ داناست بنیت مخالفان
از جهاد و سابقان بان و همه را بر وفق نیات جزا و سزا خواهد داد و
بعد از امر بجهاد که از اعمال بدنیه است ترغیب بندکان میکند باعمال
مالیه بقوله مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ کیست آنکه [illegible] قرض
دهد خدایرا یعنی بندکان در راه او قرض دهد بقصد ثواب از خدای

قرضاً حسناً قرض نیکو یعنی در وقت طلب قرض از وی عذر نگوید یا منت
ننهد یا طمع زیادتی عوض نکند در حدیث صحیح ثابت گشته که بر در بهشت
نوشته است که ثواب قرض دادن هجده است و ثواب صدقه دادن ده
فیضاعفه پس مضاعف گرداند خدای تعالی و زیاده بر زیاده سازد
اجر آنرا که برای او اضعافاً کثیرة زیادتی بسیار بعضی مراد بقرض صدقه
در راه خدای تعالی و حق تعالی آنرا قرض گفته بجهت آنکه همچنانکه قرض را
عوض لازمست ثواب صدقه نیز بر خدا لازمست که بصدقه دهنده رساند
والله یقبض و خدا تنگ میکند روزی را بر بعضی بر وفق حکمت ویبسط و گشاده
میگرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت والیه و بسوی حق تعالی یعنی بپاداش او
ترجعون باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید
که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم و از تو جامه
طلب کردم ندادی بنده گوید بارخدایا این کی بود و چگونه بود گوید فلان
بنده گرسنه من از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه طلب
کرد او را از آن محروم کردی قسم بجلال خودم که امروز بفضل خود آنرا از
تو باز گیرم چنانکه تو از وی باز گرفتی پس حق تعالی ید سایل را ید خود گفته
تا معلوم شود که هر چه بدرویش دهند همانست که باو سبحانه داده اند
روایتست که حق تعالی خطاب کرد بداود علیه السلام که ای داود اگر مرا بر
در خانه خود بیابی بمن چه کنی داود گفت بارخدایا مرا طاقت جواب تو نیست
فرمود که درویشان نایب مناب منند پس هر چه در حق من خواهی کرد در باره
ایشان بجا آور در حدیث صحیح آمده که امام زین العابدین علیه السلام د

خود را نزد صدقه دادن می بوسید این را نوپرسیدند فرمود که دست صدقه دهنده واقع می شود در دست خدا پیش از آنکه در دست سایل واقع شود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که چیزی قرض به برادر مومن دهد حق تعالی بوزن هر درمی بوزن هر کوه احد و طور سینا در نامه اعمال او بنویسد و بدانکه چون حق تعالی ذکر جهاد فرمود و بیان آنچه ممد و معاون آنست از قرض و صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشهورست میان بنی اسرائیل و متضمن تخویف است از ترک جهاد و مستلزم جد و جهد کردن درین باب و تعلل و اهمال ناکردن در ان میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یعنی دانستی و علم تو منتهی شد إِلَى الْمَلَإِ بجمعی از اشراف رای و تدبیر مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ از پس وفات موسی إِذْ قَالُوا در وقتی که گفتند لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبر خود را و آن یوشع بن نون بود و بقول اصح شموئیل که حق تعالی او را بعد از الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و بر همه تقدیر گفتند با او بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا بر انگیز از برای ما یعنی تعیین کن برای ما مَلِكًا پادشاهی بغایت ظالم و کافرست و قوم او در نهایت ظلم و کفر اند و ما را ابنا و آن از اسیر ساختند قَالَ گفت آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ آیا هیچ شاید و متوقع باشد از شما إِنْ كُتِبَ اگر فرض کرده شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن بر دشمن دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه کارزار نکنید قَالُوا گفتند در جواب او که وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه غرض باشد ما را أَلَّا نُقَاتِلَ آنکه مقاتله نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مساکن خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان چه جالوت و اعوان او پسران ملوک ما را و روسای ایشان را

چهار صد و چهل تن گرفته بودند و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون
کرده از جهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فلمّا کُتِبَ پس آن هنگام
که نوشته شد و فرض گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با دشمنان
دین تَوَلَّوْا برگشتند و فرمان نبردند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و
سیزده بودند بعدد اهل بدر وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ
بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت
از حق تعالی ظرفی پر از روغن و عصای بوی فرستاده فرمود که هر که
بمنزل تو آید و این روغن در ظرف بجوش در آید و عصا با قامت او برابر باشد
پادشاه باشد اشموئیل این سخن را بقوم رسانید و هر یک از بزرگان بنی
اسرائیل در خانه او تردد آغاز کردند برای هیچ کس روغن بجوش نیامد و عصا
با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت
و بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل در آمد فی
الحال روغن بجوش در آمد و عصا با قد او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر ایشان را
یعنی بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق که برانگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه
فرمان فرمای و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قَالُوا گفتند در
جواب اشموئیل که أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ چگونه باشد و از کجا سزاوار
بود مر طالوت را پادشاهی کردن عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و حال آنکه ما سزاوار
تریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی که از سبط یهودائیم و پادشاهی از وی بوراثت دائم
و صاحب ثروة و جاهیم پس ما سزاوارتریم بپادشاهی مِنْهُ از طالوت
که از سبط بنی یامین است و در آن سبط نه نبوت و نه مملکت و بادو

این مرد سقاست یا خربنده وَلَمْ یُؤْتَ و داده نشده است سَعَةً بسیاری و فراخی
مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی آنکه وارث ملک نیست مالی نیز ندارد تا بجهت
آن تجهیز لشکر و تنخیز مملکت کند قَالَ گفت اشمویل إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاهُ بدرستیکه
خدای برگزید طالوت را عَلَیْکُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی
و بسیاری فِی الْعِلْمِ در دانش که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت
میان رعیت بآنست و گویند که مراد بعلم دانستن آداب حربست وَالْجِسْمِ
و دیگر بیفزود او را در تن یعنی هیکل او را در کمیت و کیفیت با حسن و
بسیار است چه طالوت مردی تنومند و باجمال بود و بیک سر و گردن از اهل
زمان خود بلندتر بود وَاللّٰهُ و خدای که مالک الملک است یُؤْتِی مُلْکَهُ میدهد
ملک خود را مَنْ یَشَاءُ هر که را میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری
هست وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه
اقتدار هر که خواهد عَلِیمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند القصه
چون بنی اسرائیل این کلام بشنیدند باز دیگر چنانچه داب ایشان بود از طریق
لجاج در آمده گفتند طالوت را علامتی باید تا دلها را بفرمان برداری و هوا
داری او رغبتی پدید آید اشمویل از خدای درخواست حق تعالی وی را
از علامات پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ و گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان
إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ بدرستیکه نشانهای پادشاهی طالوت أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ
آنست که بیاید تابوت و آن صندوقی بود صورتهای همه انبیا از آدم
تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از شمشاد بود بطلا زینت داده
سه گز طول آن بود دو گز عرض آن فِیهِ سَکِینَةٌ در آنجا سکینه است
و آرامشی مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما یعنی چیزیکه تسکین خاطر شما در آن باشد

وگویند که سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون مشعل
افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که روی او مشابه روی آدمی بود و دو بال داشت در وقت کارزار از تابوت
بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشانرا
متفرق ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی
و بجهت این خاطر ایشان مطمئن بودی در کارزار و لهذا اشمویل گفت
در تابوت طمأنینه و آرامیدن قلبست وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده مِمَّا
تَرَكَ از آنچه بگذاشته است آنرا آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ اولاد موسی و
هرون مراد انبیای بنی اسرائیلند که ابنای عم موسی بودند و آن بقیه که باز مانده بود
در آن تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامهای موسی بود و عمامه هارون
و پاره ترنجبین که در تیه برایشان می بارید و ریزهای الواح و قوم جالوت
این تابوت از بنی اسرائیل گرفته بودند و بخود برده و در هر موضع که در بلاد ایشان بودی
آفتی باهل آن موضع رسیدی و آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق تعالی
فرمود که علامت پادشاهی طالوت آنست که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند فرشتگان
تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و گویند حق تعالی آنرا بعد از موسی
باسمان برد و بعد از آن بجهت علامت پادشاهی طالوت فرشتگان از امر کردکه آنرا
بزمین آورند و در حین نزول بنی اسرائیل در آن می نگریستند اِنَّ فِي ذٰلِكَ
بدرستی که در رسیدن تابوت فیه لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتاست شما را بر صدق
پیغمبر در پادشاهی طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان القصه
بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند و تهیه
مقاتله جالوت کرده همه از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد

جوانان با قوت
هزار بودند و با شوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت گرم
بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که جدا شد طالوت بفرمان اشمویل
از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکریان ساختن پرداخته قال گفت طالوت بامر
اشمویل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بنهر بدرستیکه خدای تعالی
آزماینده شماست یعنی با شما معامله آزماینده کاری خواهد کرد در این هوای
گرم بنهر بجوئی از آب که میانه اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و منافق
عاصی را بآن امتحان نماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی
فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و اتباع من نیست و من لم
یطعمه و هر که نچشد آن فانه منی پس بدرستیکه او از منست یعنی پیرو
من کیست که آن آب نخورد الا من اغترف مگر آنکس که بدست بردارد غرفة
بیده یک کف آب را بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کامله
خود جوی آب جوی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوای
گرم با تشنگی غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند
از آن جوی زیاده از کف دست الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد
و سیزده بودند و بروایتی چهار هزار که بیک کف آب اکتفا کردند و همه از آن
آب سیراب شدند و مطهرهای از بقیه آبی که در کف ایشان مانده بود
پر شد و آنانکه زیاده از کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی
بر ایشان غالب شد و هر چند آب بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی
ماندند از لشکر باز ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند فلما جاوزه
پس آن هنگام که بگذشتند از آن جو هو طالوت و الذین امنوا و آنکسانی که
ایمان آورده بودند و قول او تصدیق کرده معه با او یعنی باتفاق او از

بکذشتند قالوا گفتند بایکدیکر بعد از مشاهده کثرت وقوت دشمن لا
طاقة لنا الیوم نیست ما را توانائی امروز بجالوت وجنوده بجالوت
ولشکریان او واز بعضی علمای تاریخ مرویست که از ان لشکر هفتاد و شش هزار
از جوی نکذشتند وچهار هزار کم کذشتند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت
افتاد سه هزار سیصد وهشتاد وهفت کس از ایشان ترسان وبد دل شده
گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند انانکه
متیقن بود وبیقین میدانستند انهم ملاقوا الله انکه ایشان ملاقات
کننده اند یعنی رسنده اند بجزای خدا که مثوبات عظیم است واین جماعت
سیصد وسیزده تن بودند از لشکریان طالوت که از روی یقین وخلوص
اعتقاد گفتند کم من فئة قلیلة بسا از گروه اندک از مومنان که غلبت
غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر وعدوان باذن الله
بعون ونصرت ومددکاری خدای تعالی والله مع الصابرین وخدای
با صبر کنندگانست بتوفیق وقوت ولما برزوا وان هنگام که مومنان
صادق الاخلاص ظاهر شدند بر ایشان وصف کارزار راست کردند لجالوت
وجنوده برای جالوت ولشکریان او قالوا گفتند از روی نیاز که ربنا
ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی را یعنی صبر و شکیبائی
بیشمار بر دلهای کارزار کردن وثبت اقدامنا ونکاه دار بتوفیق وتایید
خود قدمهای ما را بر ان در میدان حرب وانصرنا ویاری ده ما را علی
القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فهزموهم پس در هم شکستند کارزار
باذن الله بفرمان خدای تعالی یعنی باعانت وتوفیق او وقتل داود جالوت
وبکشت داود بن ایشا جالوت را بسنک فلاخن که بر خود وی زده خود

در سرش شکسته شد و مغز سرش پریشان شد تا روار کشتند و جالوت از اولاد
عملیق بن عاد بود و مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود بصحت پیوسته که
اسلحهٔ او که در بر او بود هزار رطل آهن بود و خودی که بر سر داشت سیصد
رطل بود القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند و همه کفار مغلوب و منکوب
شدند و طالوت چون شجاعت و دلاوری داود بدید دختر خود را بوی
داد و انگشتری مملکت داری را در انگشت او کرد و او را بر تخت خود نشاند وی
طریقهٔ عدل مرعی داشته همه مردمان مطیع وی شدند و آتاه الله الملک
و داد او را خدای پادشاهی والحکمة و پیغمبری با زبور و بیاموزانید او را
مما یشاء از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید یعنی علم شریعت
یا مراد علم زره گریست که بی اعانت آتش آنرا میساخت و یا دانستن زبان مرغان
و سایر حیوانات یا علم الحان و اصوات ولولا دفع الله الناس و اگر
نه آنکه باز داشت خدای بوده مردمانرا بعضهم ببعض برخی از ایشان بر برخی یعنی
اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان بالیشان لفسدت الارض
هر آینه تباه شدی زمین بظلم کافر کمر و غالب شدی کفار بر اهل اسلام
ولکن الله ولیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و مرحمت علی العالمین
بر عالمیان یعنی بر مومنان در دنیا و آخرت تلک این قصهای مذکوره آیات الله
نشانهای قدرت خداوند است نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل آنرا
بفرمان ما بر تو میخواند بالحق براستی و درستی و مطابق واقع که ارباب تواریخ
اصلا شکی و شبهه ندارند وانک و بدرستی که تو لمن المرسلین هر آینه از فرستادگان
همه خلقانه تلک الرسل از جماعت پیغمبران که قصهای ایشان گذشت
فضلنا بعضهم افزونی دادیم برخی از جماعت ایشان بر بقیت خصایص

وزیادتی فضایل عَلیٰ بَعضٍ بر بعضی دیگر از ایشان که در فضیلت و مرتبت
ایشان نرسیده بودند و اگرچه در نبوت مساوی یکدیگر بودند پس
تفضیل میکند بقوله مِنهُم بعضی از پیغمبران مَن کَلَّمَ اللهُ کسی که سخن
گفت خدای با او مانند آدم و موسی و محمد ص وَرَفَعَ بَعضَهُم و برداشت برخی
از ایشان دَرَجاتٍ بپایهای بلند و درجهای ارجمند و باتفاق مراد سید عالم است
که مخصوصست بدعوت عام و حجج متکاثره و معجزات مستمره و آیات متعاقب
و فضایل علمیه و عملیه وَآتَینا و دادیم عیسَی ابنَ مَریَمَ عیسی را که پسر مریمست
البَیِّناتِ معجزهای روشن و هویدا چون شفا دادن کور مادرزاد و زنده کردن
مردگان و امثال آن وَأَیَّدناهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ القُدُسِ بروح پاکیزه
که جبرئیل است ع میبود وَلَو شاءَ اللهُ و اگر خواستی خدای هدایت همه مردمان
باکراه و اجبار مَا اقتَتَلَ الَّذینَ اختلاف نکردندی آنانکه مِن بَعدِهِم از پس
انبیا بودند مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای
روشن بر نبوت پیغمبران وَلٰکِنِ اختَلَفوا و لیکن اختلاف کردند بروجه
اختیار و بعضی بتوفیق بر راه راست رفتند و جمعی بعناد در گمراهی ماندند
کما قال فَمِنهُم پس بعضی از ایشان مَن آمَنَ کسی که بگروید و بر دین اسلام ثابت
ورزید وَمِنهُم مَن کَفَرَ و از ایشان کسی بود که نگروید و از دین حق اعراض
کرد این کنایه است از یهود و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست
بگردیدند وَلَو شاءَ اللهُ و اگر خواستی خدای که ایشان را بالجا و اسار بایمان درآورد
بایمان دارد مَا اقتَتَلوا اختلاف نکردندی وَلٰکِنَّ اللهَ خدای یَفعَلُ
ما یُریدُ میکند آن چیز را که میخواهد از مقتضیات حکمت و مصلحت
آنکه زمام اختیار است در قبضه اقتدار بندگان و الجا نکردانیدن

ایشان بایمان چه این منافی حکمت است و فعل حق تعالی محض حکمت و عین مصلحت
و ازین جهة ایشان را بزور و اکراه بر ایمان نداشت بلکه ایشان را اختیار داده
در رفتن براه حق و باطل و بعد از آن که وعید فرموده بود بر عمل باطل و وعد
داده بود براه راست رفتن فرمود یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید
انفقوا انفاق کنید و بمستحقان رسانید مما رزقناکم از آن چیزی که روزی
کرده ایم شما را یعنی حقوق آن را بمستحقان آن دهید از زکوة و خمس و انفاق اهل
و عیال و قضای دین و غیر آن من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی
از هول آن لا بیع فیه خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب
باز خرد و لا خلة و نه دوستی که کسی را حمایت کند و لا شفاعة و نه در خور
در وقت حلول عذاب والکافرون و ناگرویدگان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق و چون حق تعالی ذکر احکام فرمود و
اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید و غیر آن در عقب آن ذکر وحدانیت
خود نمود که اصل اسلام است و فرمود الله خدای سزای پرستش لا اله هیچ
خدای نیست در وجود بحقیقت الا هو مگر او که استحقاق عبادت ویرا
ثابتست الحی زنده است بحیات ابدی که حیوة همه اشیای بدوست القیوم
پاینده بر وجه دوام و بقا در ذات و صفات و یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
این هر دو اسم نامهای خداست و لهذا بروایت صحیحه ثابت گشته که بیشتر دعای
رسول صلی الله علیه وآله این بود که یا حی یا قیوم و ابو امامه نیز روایت کرده
که مهتر و بهتر نام خدای در سه سوره است یکی در سورة البقرة الله لا اله الا
هو الحی القیوم دوم در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم سوم در طه
وعنت الوجوه للحی القیوم و در خبر است که این هر دو اسم نافع جمیع بلیات

الجزء الثالث

لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را مقدمهٔ خواب وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که باطل کنند
حواس است مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که قوم موسی او را
گفتند که خدای ترا خواب باشد یا نه موسی فرمود که بار خدایا تو بگفتار این
جماعت عالمی خطاب آمد که ای موسی من ترا بدین تنبیه کنم یک شبانروز
خواب مکن موسی امر الهی را بتقدیم رسانید بعد از آن فرشته فرستاد با دو
شیشهٔ تنک و گفت خدا میفرماید که امشب این دو شیشه در دست نگه دار
تا روز شود موسی بحکم الهی آن شیشها در دست نگاه داشت و خود را ضبط میکرد
تا خوابش نبرد عاقبت خواب برو غلبه کرده دستهایش بهم باز آمد شیشها
بر یکدیگر خورده و بشکست فی الحال جبرئیل آمد گفت حق تعالی میفرماید
که تو در خواب دو شیشه را نگه نتوانی داشت اگر من بخسپم آسمان و زمین را
که نگه دارد لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است همه در قبضهٔ قدرت اوست مَنْ ذَا الَّذِی کیست آن کس که
که او یَشْفَعُ در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد او گناهکاران را
إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد مرویست که مشرکان
میگفتند که بتان شفاعت کنندگان ما خواهند بود حق تعالی بجهت رد ایشان
فرمود که هیچ کس شفاعت نکند مگر باذن او سبحانه یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ
أَیْدِیهِمْ آنچه در پیش ایشان خواهد بود از کارهای جهان وَلَا یُحِیطُونَ و در
نرسند آفریدگان بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر
بآنچه خواهد که بآن عالم شوند و بدانند وَسِعَ فرا رسیده است کُرْسِیُّهُ
کرسی او که از زیر عرش است و گویند که کرسی علم است یعنی فرا گرفته است
علم او السَّمٰوَاتِ همه آسمانها و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه

آنچه در پیش ایشان است
وَمَا خَلْفَهُمْ و

بروست قول اول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست از عطا نقلست
که پیغمبر صلی الله علیه فرمود که همه آسمان و زمین نسبت بکرسی مانند حلقه ایست در بیابان
و لا یؤده و دریغ نیفکند و بر وی گران نیاید حفظهما نگاه داشتن آسمان و زمین
وهو العلی و اوست برتر از حد وهمها و پاک متعالی از امثال و اشباه العظیم و بزرگ
از اندیشها و فهمها و در بیان نهایت بزرگواری و چون این آیه شریفه مشتمل است
بر اصول اسلام از توحید و عدل و علم و قدرت و حیوة و اراده و غیر آن از جمله
فضایل بسیار و خواص بیشمار در وی مندرجست و مثوبات کثیره بر تلاوت آن مترتب
و بیان آن بر وجه تفصیل در منهج الصادقین مذکور است و درین مختصر بترجمه
حدیثی چند در باب مثوبات و خواص آن اکتفا میرود از حضرت رسالت
منقولست که هر که این دو آیت بخواند در وقت شبانگاه حق تعالی او را از جمیع
بلاها و آفتها و بدیها نگهدارد تا وقتی که صبح طلوع کند و اگر در بامداد بخواند
او را از همه آفتها و بدیها نگهدارد تا بوقت شبانگاه و آن دو آیت یکی آیة الکرسی
است و دیگری اول سوره حم مؤمن تا الیه المصیر و نیز فرموده که آیة الکرسی
در هیچ خانه نخوانند مگر که شیاطین تا سی روز از آن خانه دور شوند و تا چهل روز
هیچ سحر ساحری با اهل آن خانه اثر نکند بعد از آن خطاب بامیر المؤمنین
کرد و فرمود که ای علی تعلیم ده این آیت را بفرزندان خود و بیاموز آنرا باهل خود
و همسایه خود که حق تعالی هیچ آیتی بزرگوارتر از این آیت فرو نفرستاده و نیز فرموده که
عظیمتر آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسیست هر که آنرا تلاوت کند حق
تعالی دو فرشته بوی فرستد تا عملهای نیکو او در نامه نویسند و عملهای بد
او را محو کنند تا روز دیگر از آن ساعت که آیة الکرسی خوانده و هر که در عقب
هر فریضه آنرا بخواند منع نکند او را از دخول بهشت مگر موت یعنی

بعد از مرگ فی الحال بهشت رود و هر که در محل رفتن بجامه خواب آیة الکرسی
بخواند حق تعالی او را از همه فتنها و بلاها ایمن گرداند و همچنین همسایه او را و همسایه
همسایه او را از بلا ایمن سازد و نیز فرموده که بهترین سورهای قرآن العظیم است
و بهترین آیتها سورة البقره آیة الکرسی است و جابر انصاری روایت کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه هفت آسمان
دریده شود و بهم متصل نشوند تا آنکه حق تعالی بلطف و رحمت خود در خواننده آن
نظر فرماید و گناهان او را بیامرزد و بعد از آن فرشته باو فرستد تا عملهای
نیك او را بنویسد و کردارهای بد او را محو کند تا روز دیگر بهمان ساعت که آیة
الکرسی خوانده باشد و هر مؤمنی که آیة الکرسی بخواند و ثواب آن باهل گورستان
بخشد حق تعالی چهل قندیل نور در قبر هر که از مشرق تا مغرب مرده باشد داخل سازد
و قبرهای ایشان را پر نور گرداند و قبور آنها را فراخ و گشاده گرداند و از برای
هر مؤمنی که مرده درجه بلند گرداند و برای خواننده آن ثواب شصت پیغمبر
کرامت فرماید و بعدد هر حرفی از آیة الکرسی فرشته بیافریند که برای او
تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز فرموده که این آیه عظیم ترین آیات قرآنست و از
زبانیست که خدای را تسبیح و تقدیس میکند به نزدیك ساق عرش و نیز
از آن حضرت منقولست که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی
بذات پاك خود متصدی قبض روح او شود چنان باشد که با پیغمبر جهاد کرده
کرده باشد در راه خدا و شهید شده و عبدالله مسعود گفته که رسول صلی الله
فرمود که آیة الکرسی عظیم تر است از هر چیزی که حق تعالی آفریده است و امام
جعفر صادق ع از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که چون آیة الکرسی فرود آمد سید عالم فرمود که آیتی فرود آمد

فضیلت ثواب
قراءت قرآن
آیة الکرسی

از کنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب بود بروی در افتاد و ابلیس بترسید و
قوم خود را گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده من بروم و تا مشرق و مغرب
بگردم و ببینم چه حادثه واقع شد پس در اطراف عالم میگشت تا بمدینه رسید مردم را
گفت که دی شب چه حادثه واقع شده و کدام امر عظیم نازل گشته گفتند که حضرت
رسالت ما را خبر داد که آیه عظیم الشان از کنجهای عرش خداست نزول
یافته و از هیبت آن همه عالم بروی افتادند ابلیس به نزدیک قوم خود آمد
و خبر داد همه غمگین شدند و نیز از آن حضرت منقولست که هر که آیة الکرسی
بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه حق تعالی هفتاد هزار فرشته را امر کند
تا برای او استغفار کنند و دعا کنند و چون بخانه باز آید حق تعالی تنگدستی و در
ویشی از پیش او ببرد و نیز فرموده که در آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه
برکتست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که یکبار آیة الکرسی
بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا از و بگرداند و هزار مکروه
از مکاره آخرت از و دور گرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین
مکروهات آخرت عذاب قبر و نیز در نقل آمده که هر که مداومت کند
بقرائت آیة الکرسی و مداومت کند بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان
باشد و بخلایق محتاج نشود و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار بوی
دهد و روزی او را فراخ گرداند و از جای روزی بوی رساند که در خیال
او نگذشته باشد و هر که در صبح و شام بخواند از شر دزد و حرامی ایمن گردد
و در امان حق تعالی باشد و از عذاب آتش دوزخ محفوظ باشد و اسباب
و متاع او از سوختن ایمن گردد و از آفت جنبندگان زمین چون مار
و عقرب و غیر آن محفوظ باشد و از همه بلیات ایمن گردد و جن و انس

با وضو رنتواند رسانید و اگر آنرا نوشته در مزارع دفن کنند از آفت
دزدی و نقصان محفوظ ماند و برکت عظیم دران پدید آید و اگر در آستانهٔ
دکان نهد رواج و نفعش بسیار گردد و اگر در آستانهٔ خانه نهد هرگز دزد
دران خانه نرود و اگر آنرا بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت
ببیند عبد الله مسعود بن عوف روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت
ظاهر شده و هول و هیبت در دلها نشسته و خلایق را در صف سیاست
برداشته اند مرا بیاوردند در موقف عرصات و حساب کردند و مرا به
بهشت بردند و چون به بهشت درآمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین
بر من عرض کردند که از جمال و نیکوئی آن حیران بماندم و مرا گفتند درهای
قصر شمار چون بشمردم پنجاه در بود پس گفتند خانها شمار چون بشمردم صد و
هفتاد و پنج خانه بود مرا گفتند که این همه از تست من از شادی بیدار شدم
و خدای را شکر کردم و بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود
و این خواب را باو گفتم گفت چنان مینماید که آیة الکرسی را بسیار میخوانی گفتم
بلی تو از کجا دانستی گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و هفتاد و پنج
حرف من چون خواص این آیت بشنیدم از حفظ و علم او و مهارت در تعبیر
و علم قرآن تعجب کردم پس مرا گفت ای عبد الله هر که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات
مرگ بر او آسان گردد و بیان بواقی خواص این آیت حواله بکتب دیگر است والله
اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب آورده اند که مردی از انصار که او را ابو الحصین
گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت [illegible] مدینه آمدند و پسران او را بدین
نصرانی ترغیب کردند و ترسا ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابو
الحصین بعلت این واقعه به نزد سید عالم آمد و گفت یا رسول الله کسی از عقب

ایشان بغربت بازگردان و زجر فرمای تا باسلام باز آیند حق تعالی این آیت
فرستاد لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام
یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را بر دین اسلام نباید داشت قد تبین
الرشد بدرستیکه روشن شده است راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر
و از ایمان و حق از باطل متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان
راه راست است که موصلست بسعادت ابدی و کفر گمراهیست که کشنده است
بشقاوت سرمدی و چون این معنی بر هیچ کس پوشیده نیست پس هر کس باختیار
خود مبادرت خواهد کرد بایمان بجهة طلب رسیدن بسعادت و نجات و احتیاج
نخواهد داشت و اکراه و اجبار و گویند این مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عامست
و منسوخ شده بآیت جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم فمن یکفر بالطاغوت
پس هر که نگرود بشیطان یا بتان و هر چه آنرا پرستش میکنند بجز از خدای چون
اشجار و احجار و حیوانات و ملائکه و یا هر که نگرود بآنچه دین خلافست و یؤمن
بالله و بگرود بخدا یعنی توحید او و تصدیق نماید برسولان او فقد استمسک
پس بتحقیق که چنگ در زده بالعروة الوثقی ببندی و دست آویزی محکم
لا انفصام لها که هیچ انقطاعی نیست مر آنرا مراد تمسک است بحق بطریق نظر
صحیح که آن ایمانست و تبعیت احکام آن یعنی همچنانکه کسی که متمسک شد بر بند
محکم منقطع نمی شود و بچاه هلاکت نمی افتد و همچنین کسی که بایمان تمسک جست
بهاویه ضلالت نمی افتد والله سمیع و خدای شنواست قول کسی را که متوسل
بعروة الوثقی ایمان شده علیم داناست بر نیت خالص الله ولی الذین
آمنوا خدای دوست و یار و یاور کسانیست که گرویده اند بوحدانیت
وی و تصدیق کرده اند جمیع اوامر و نواهی او را و متولی کار ایشانست در راه

نمودن صراط مستقیم که موصلست بجنات نعیم یخرجهم بیرون می آورد ایشانرا
بهدایت و توفیق من الظلمات از تاریکیها کفر و ضلالت و اتباع هوا و هوس
الی النور بروشنای ایمان که هدایت بایمان والذین کفروا و آنانکه
حق را پوشیدند یعنی یهود و اصح از جمیع کفار زند اولیاؤهم الطاغوت
دوستان ایشان شیاطین اند یعنی بخوانند کافران را من النور از روشنی ایمان
میثاقی الی الظلمات بسوی تاریکیها کفر اولئک آن کافران با شیاطین
خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در ان آتش خالدون
جاوید ماندکانند بعد از ان بجهت تسلی خاطر خطیر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
ذکر قصه نمرود و ابراهیم ع میفرماید بقوله الم تر آیا ندیدی بروجه تعجب و بنظر بصیرت
نگردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت و محاجه
کرد با ابراهیم ع فی ربه در دین خدا یاد را اثبات وحدانیت و ربوبیت پروردگار
او و این مجادله و جرات آن اتیه الله الملک بجهت غرور او بود که داده بود
خدای و را پادشاهی یعنی مغرور شدن او بپادشاهی و بیار مجادله و خصومت
داشت اذ قال ابراهیم مر وقتی که کفت ابراهیم او را ربی الذی یحیی پروردگار من آنکسی است
که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند و از عدم بوجود می آورد و یمیت
و میمیراند و از منزل بقامی برد بباد یه فنا قال کفت نمرود در جواب او که انا
احیی من هم زنده میکردانم بعفو از قتل و امیت و می میرانم بقتل پس زندانی
که واجب القتل بود طلبید و او را آزاد کرد و کفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را
که بی کناه بود طلب کرد و بقتل رسانید و کفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد
آن مرتد طاغی آن بود که زنده کردن بعفو است و میرانیدن بقتل
و نمیدانست که میرانیدن و زنده کردن فعل خداست که آن آفریدن موت

نظر

وحیاتست در بدن یا می دانست اما تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم ع بحجتی روشنتر انتقال
نمود قَالَ اِبْرَاهِیمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللهَ پس بدرستیکه خدا یَاْتِی بِالشَّمْسِ می آورد
آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افق شرقی که محل طلوع است فَاْتِ بِهَا پس بیار تو
آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ جانب غربی که محل فرو رفتن آفتابست فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ
پس مبهوت شد وحیران گشت آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع
گشت ونتوانست که در برابر کلام ابراهیم ع سخن گوید وَاللهُ لَا یَهْدِی وخدای
راه ننماید بطریق حجت آوردن الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ گروه ستمکاران را اَوْ کَالَّذِی یا ندیدی
بدیده بصیرت مثل آنکس که مَرَّ عَلَی قَرْیَةٍ بگذشت بر دهی مراد بآنکس عزیر بن
شرحیاست که توریة حفظ داشت واز اکابر واشراف بود ومراد بقریه بیت المقدس
که بخت نصر آنرا خراب کرده بود وَهِیَ خَاوِیَةٌ در حالتی که آن ده افتاده بود عَلَی
عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود ودیگر دیوارها بر آن
واقع شده واین نهایت خرابیست وچون عزیر بر درازگوشی نشسته بآنجا رسیده
وبار انجیر در سله کرده وپاره عصیر همراه داشت وخرابی بیت المقدس بدید
ومردهای آنها مشاهده کرد از روی تعجب نه بروجه انکار قَالَ اَنّی یُحْیِی گفت
چگونه وبچه وجه زنده گرداند هٰذِهِ اللهُ این ده را خدای تعالی یعنی چگونه
اهل آنرا زنده گرداند بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردن اهل آن فَاَمَاتَهُ اللهُ پس بمیرانید
اورا خدای تعالی مِائَةَ عَامٍ صد سال وخر او نیز بمرد یعنی تمام صد سال
اورا وخر اورا همچنان مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ بعد از آن زنده کرد اورا وخر
اورا بهمان صورت وشکل که اول بودند واورا هنگام چاشت بمیرانید ودر آخر روز
که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته خدای تعالی در وقتی
که عزیر زنده شد چشم می مالید قَالَ گفت اورا کَمْ لَبِثْتَ چند درنگ

که درنگ کردی قال لبثت یوما گفت عزیر درنگ کردم اینجا روزی چون نگریست
هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم یا درنگ کرده ام پاره از روز قال گفت آن
فرشته نه چنانست که تو گمان برده بل لبثت بلکه درنگ کردی تو اینجا مائة عام صد سال
یعنی درین صد سال مرده بودی عزیر در نگریست انبیاء علی آن موضع را بطرزی
دیگر یافت تعجب او زیاده شد دیگر باره آن فرشته او را گفت فانظر پس نگاه کن
الی طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وشرابک
و نگر شراب خود یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی لم یتسنه که هیچ متغیر نشده
هیچ کدام ازین هردو وانظر الی حمارک و دیگر در نگر بسوی دراز گوش خود که استخوانها
مانده و باقی اجزا متفرق گشته ولنجعلک و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکوب ترا بعد
از مرگ بمدت صد سال زنده گردانیدیم تا بگردانیم ترا آیة نشانه عبرت للناس
برای مردمان که در حشر بودن اجساد شک دارند وانظر الی العظام و نظر کن
بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا ببینی که بقدرت کامله کیف ننشزها
چگونه آنرا بعضی بر بالای بعضی مرکب میسازیم و از زمین برداشته بر بالای
یکدیگر وصل میسازیم و بهم مینشانیم ثم نکسوها پس می پوشیم آن استخوانها را
لحما گوشتی چون عزیر در استخوانها می نگریست ندا شنید که ای گوشت و پوست
ریخته و اجزای متفرق شده جمع شوید بقدرت کامله ربانی اجزای آن ریخته شده
صورت بدان دراز گوش ظاهر شد و جان بجسد او در آمد فی الحال زنده شد
برجست و نعره زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد عزیر را
نشانهای قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان بطریق معاینه و آن ابینه
مشاهده کرد قال گفت اعلم میدانم ... چنانچه دانسته بودم قبل ازین
باستدلال و بیان ان الله علی کل شیء قدیر خدای بر همه چیز از زنده کردن و

ومیرانیدن وعزرا آن قدیر قادر است و نقلاً وار ابن عباس مرویست که چون
عزیر بر دراز گوش خود نشست وباد بخود مراجعت کرد دیوارها وخانهای آن را
برخلاف عادت دید پس بدر سرای خود آمد ودر نزد کنیزی که در حین رفتن
او بیست ساله بود ودر حین معاودت او صد وبیست ساله گشته ونابینا شده
آواز داد وگفت کیست که در میزند وی جواب داد که این سرای عزیر است گفت
آری وبگریست وگفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می شناسی با آنکه صد سال
شد که گم شده وکسی نام او نمی برد گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سال بمیرانید
واکنون مرا زنده کردانید بر همان هیئات وشکل وسالی که اول داشتم عجوزه گفت
علامتی درین باب بمن بنمای تا صدق قول تو بر من روشن گردد عزیر دعا کرد
تا هر دو چشم او روشن شد چون چشم بکشاد وهیئات وصفات را عزیر بدید
واو را بشناخت وگفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد بنی اسرائیل
آمد وایشانرا ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کردند وشتافتند و
بملازمت عزیر آمدند پسرش که صد وهجده ساله شده بود وپیر گشته
گفت عزیر را خالی بود در میان هر دو کتف او چون ستاره درخشان آن امین
نمای عزیر جامه برداشت وآن خال را بلخال بدید جازم شد که پدر اوست بنی
اسرائیل گفتند که وقتی که بخت نصر همه توریة را جمع کرده بسوخت وهیچ نسخه از وی نماند
حق تعالی فرشته را با ظرفی آب بعزیر گفت که این را بیاشام چون باز خورد توریة
تمام حفظ او شد واو بسبب آن معجزه او کردانیده بود واکنون در میان
یک توریة مانده است که یکی از پدران ما آن از بخت نصر پنهان کرده بود اگر
تو عزیری توریة را از ظهر قلب بخوان وما آن را با این توریة مطابق سازیم
اگر موافق باشد تو عزیر باشی چون چنین کردند یک حرف کم و زیاده نگشت

بپوشانند که او عزیر است از امیر المؤمنین ع مرویست که وقتی که عزیر از میان
کسان خود بیرون رفتند پنجاه ساله بود و زن او حامله بود چون حق تعالی
بعد از مردن او را زنده گردانید و با اهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله
بود و خودش پنجاه ساله و نیز بجهت اظهار قدرت کامله خود بر بعث و
نشور میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرٰهِيمُ و یاد کن که چون گفت ابرهیم که رَبِّ أَرِنِي ای
پروردگار من بنمای مرا بر وجه مشاهده که بقدرت کامل خود كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ
چگونه زنده میگردانی مردگان را قَالَ گفت خدای تعالی أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان
نیاورده و تصدیق نکرده باینکه مرده را زنده میکنم و قادرم بر اعاده مردگان حق تعالی
با آنکه عالم بود که ابراهیم متیقن است بآن اما در مقابل سوال او این کلام گفت تا بجواب
او سامعان غرض او معلوم کنند و جواب او این بود که قَالَ بَلَىٰ گفت آری ایمان
دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلَٰكِنْ و لیکن این سوال کردم لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي تا
بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین با عین الیقین جمع شود
و معاینه آن موجب مزیت انکشاف آن گردد قَالَ گفت خدای تعالی که اگر مشاهده
و معاینه این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد
از مرغان و آن کبوتر بود و خروس و زاغ و طاوس فَصُرْهُنَّ پس میل ده و ضم کن
آنها را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک را بدست گیر و در صورت و شکل اینها نیکو
تامل کن و همه جزئیات بنیه هر یک را بنظر خود باز بین تا بعد از زنده شدن
ایشان بر تو مشتبه نگردد و بعد از آنکه آنها را پاره پاره کرده با هم مجتمع ساز
اجزای ابدان آنها را و سرهای ایشان بدست نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ بعد از آن وضع
کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن بود که بر آن توانی نهاد مِّنْهُنَّ از آن مرغان
در کوفته و ممزوج ساخته جزوی پاره را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را که

ایشان

ایشان تا باذن خدای اجابت کرده یَأْتِینَکَ بیایند بسوی تو وشتابنده
سَعْیًا شتافتنی در آمدن یا در پریدن وَاعْلَمْ وبدان بر وجه معاینه أَنَّ اللّٰهَ
انکه حق تعالی عَزِیزٌ غالبست وعاجز نیست از آنچه اراده کند حَکِیمٌ محکم کار است
در هر چه میسازد القصه ابراهیم مرغانرا بکشت وهمه اجزای آنرا پاره پاره کرد و
یکدیگر را بیامیخت وگفته اند که در هاون کوفته منقسم ساخته است بر چهار کوه
یا هفت کوه نهاد وسرهای ایشانرا بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر وای طاوس
وای زاغ وای خروس بیائید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای
هر یک از یکدیگر جدا شده بایکدیگر پیوستند وبدنهای ایشان درست شد
وبر زمین دویدن گرفتند آورده اند که ابراهیم بجهت امتحان سر مرغی بتن
مرغی دیگر می نهاد تن ازو دور میشد وچون بر بدن خودشان نهادی هم
پیوسته شدندی وبنیاد دویدن کردندی چون حق تعالی درین آیه ذکر توحید خود
فرمود وبیان معجزات داله بر صدق انبیا بعد ازان ترغیب بندگان فرمود
بر معاد نه
بر جهاد با اهل شرک که منکر توحید ورسلند وفرمود که مَثَلُ الَّذِینَ مثل
نفقه کردن کسانیکه بی شایبه غرض دنیوی یُنْفِقُونَ صرف می نمایند أَمْوَالَهُمْ
مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدا بر غازیان ومجاهدان دین وبهمه ابواب
خیر واین قول اکثر است ومنقولست از ابی عبد الله ع که نفقه کردن این منفقان
کَمَثَلِ حَبَّةٍ مثل دانه ایست که افکنده شده باشد در زمین طیب أَنْبَتَتْ برو
یانده آن دانه سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه را باین نوع که هفت شاخ از اصل آن بر آید
وهر شاخی خوشه بود فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه از ان مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه
که یکی را هفتصد حاصل شده باشد وَاللّٰهُ یُضَاعِفُ وخدای زیاده میکرد
واین هفتصد را بهفت هزار وبیشتر لِمَنْ یَشَاءُ برای هر که خواهد از نفقه

کند کان بفضل و مرحمت بر وجه حکمت و مصلحت خود والله واسع و خدای بیار
بخش است که یکی را بهفتصد زیاده میدهد و تنگ نمی شود بر و آنچه تفضل می
نماید علیم که داناست بر نیات منفقان و قدر انفاق ایشان از ضحاک مرویست
که در دنیا یکی را ده تا هفتصد میدهد و در آخرت یکی را دو هزار و در خبر صحیح آمده
که روزی حضرت امیر المومنین ع در حجره فاطمه علیها السلام آمد و اوی یافت که حسن
و حسین علیهما السلام را می خوابانید و ایشان از غایت گرسنگی نمی خسبیدند فاطمه
گفت یا ابن عم اینها بجهت گرسنگی نمی خسبند چه سه روز است که طعام نخورده اند
امیر المومنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد عبدالله رفت تا یکدینار قرض کند
عبدالله کیسه زر که در و صد دینار سرخ بیرون آورد و گفت این برسم هدیه قبول
فرما بدون عوض فرمود که والله هرگز نستانم و قبول نکنم چه از پیغمبر خدا
صلعم شنیدم که دست دهنده از دست گیرنده بهتر است من نمیخواهم که کسی را
بر من دستی باشد و منتی ولیکن یکدینار قرض بمن ده که رسول صلعم فرمود ثواب
صدقه ده است و ثواب قرض هیجده پس یکدینار از و قرض کرد و متوجه بازار شد
تا از برای اولاد امجاد چیزی خرد مقداد اسود را دید که بر سر راه نشسته
بود گفت ای مقداد در هوای چنین گرم چرا بیرون آمده و چنین ضعیف
نشسته گفت چهار روز است که طعام بوجود من نرفته و نزدیک بهلاکت
رسیده ام و بیطاقت شده از منزل بیرون آمده که تا باشد چیزی که بآن
سد رمق شود بمن رسد امیر المومنین ع آن یکدینار را باو داد و گفت تو بآن
سزاوارتری چه ما سه روز است که طعام نخورده ایم و تو چهار روز مقداد آنرا
بستد امیر المومنین بمسجد پیغمبر رفت حق تعالی این آیت در شان او نازل
ساخت که و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی با آنکه خود

در نهایت احتیاج و فاقه‌اند و غیر خود را بر خود اختیار میکنند روزی دیگر امیر المؤمنین
علیه السلام بر در مسجد نشسته بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد و کیسه بدست
باو داد و گفت این را بستان که از تست و فی الحال ناپیدا شد آن حضرت آن را برداشته
نزد رسول صلعم آورد و صورت واقعه بیان فرمود رسول صلعم سر کیسه را بگشود در آنجا
هفتصد دینار زر سرخ بود فرمود که یا علی آن اعرابی را شناختی گفت نه یا رسول الله
فرمود که او جبرئیل بود حق تعالی او را امر کرد تا گنجی از گنجهای زمین برداشته
بتو دهد بعوض آن یک دینار مقداد دادی و این عوض دنیا بود که در دنیا بتو داد
و در آخرت چندان نعمت بتو دهد که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و در
و در خاطر هیچ کس نگذشته امیر المؤمنین ع فرمود صدق الله جل عظمته حیث قال الله
الذین ینفقون الآیة پس از آن چهار دیناری بعبد الله عوف داد و باقی را بر اهل بیت و فقرا
ای مهاجر و انصار نفقه فرمود الَّذِینَ یُنفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ
مالهای خود را فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا یُتْبِعُونَ پس
از پی در نمی آرند مَا أَنفَقُوا آن چیزی که نفقه کردند و میکنند مَنًّا منتی یعنی در
صدقه دادن منتی بر کسی ننهند وَلَا أَذًى یعنی در روی و پیش فقیر را نزد دادن صدقه
نرنجانند بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهیت کردن
لَهُمْ مر ایشان راست أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا
خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ترس نیست ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نیستند
ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب مرویست از بعضی که منت نهنده
در صدقه را حق تعالی با او سخن نکند و بنظر رحمت در و ننگرد و [illegible] و از
جمله منت نهادن چشم داشتن ثنا و پاداش است از [illegible] تصدق علیه و اینکه
حضرت عزت در شان امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام

در حینی که تصدق کرده‌اند بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت از قول ایشان خبر
میدهد که لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و بعد از ان بجهت تاکید اینمعنی میفرماید
که قول معروف سخن نیکو مر درویش را یعنی رد درویش بقول جمیل و مغفرة
و در گذشتن او از درشتی سخن با سایل یا عفو کردن از الحاح و ابرام و خیر بهترست من
صدقة از صدقه که در دادن آن یا از پی در آید آنرا اذی رنجی و آزاری
از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محروست از ثنای جمیل در دنیا
از ثواب و اجر در عقبا و قول معروف و عفو از مستحق موجب ثنای دنیوی و اجر
اخروی والله غنی و خدای بی نیاز است از صدقها که آمیخته سازند بمنت
و آزار حلیم بردبار که تعجیل نکند بعقوبت منت نهندگان و آزار رسانندگان در خبر
که حضرت امیر المومنین و خضر علیهما السلام بهم رسیدند امیر المومنین خضر را گفت که
سخنی از حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم گفت چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران
بر درویشان بجهت رغبت در ثواب خدای تعالی امیر المومنین فرمود که نیکوتر
ازین دانی چه باشد گفت نه فرمود که نیکوتر ازین تکبر درویشانست بر توانگران
بجهت اعتماد بر خدای تعالی و منت نکشیدن از ایشان و بعد از خبر دادن از قبح منت
و اذیت تصریح میفرماید بنهی از ان بقوله یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان
لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم صدقهای خود را بالمن بمنت
نهادن بر درویش چه این منافی قربت است پس ثواب بر ان مرتب نشود و
والاذی و دیگر نیست روا بود مکردانید صدقهای خود را بالاذی یعنی برنج رسانیدن
بدرویشان چه این نیز منافی اخلاص است و عدم ترتب ثواب بر ان
از پیغمبر صلعم مرویست که اگر قد[illegible] که عمال خود مردمان را یاری نمایند
و ایشان از معیشت بس و ان آرند یاری بحسن خلق خود با ایشان سلوک

کنند چون منّ واذیت منافی اخلاص است از این جهت آنرا به این تشبیه میفرماید
که منافی قربت و اخلاص است و میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید
کَالَّذِي مانند باطل کردن آنکسی که از طریق در کن شتن و به سمت نفاق متسم
گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکنند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان
نه برای رضای یزدان وَلَا يُؤْمِنُ و نمیگرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز
قیامت که اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای او دادی نه برای روی و ریا
و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات دادی نه برای مراعات فَمَثَلُهُ
پس نمودار این ریاکار منافق كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنگ خاره املس است
که عَلَيْهِ تُرَابٌ بر آن سنگ خاک تنک است فَأَصَابَهُ پس رسیده باشد
بدان سنگ وَابِلٌ بارانی بزرگ قطره فَتَرَكَهُ که بیش ستبر باشد آن خاک را از وی
و بگذاشته باشد آنرا صَلْدًا سنگ خالی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل
منافق است و خاک بر آن سنگ نمود از نفقههای او که بریا کرده چون قطرات
باران عذاب از سحاب حساب ربانی بریشان گردد آثار آن نفقهها محو شد
سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا اینحال دارد لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند
این نفقه کنندگان ریائی عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِّمَّا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده
باشند یعنی تصدق نموده باشند یا مراد آنست که بآن صدقه ریا منتفع نشوند
و بر آن ثواب نیابند در روز قیامت وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای ره ننماید
بخیر و رشاد الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان یعنی لطف ننماید با ایشان
بر وجه اجبار تا باکراه کسب طاعت کنند و حاصل این سخن آنست ابن عباس
از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که در روز قیامت حق تعالی ندا کند
که من قبول نمیکنم کرداری را که غرضی از اغراض دنیا با آن آمیخته شده باشد

و از امیر المؤمنین ع مرویست که حضرت عزت فرمود که هر که عملی کند برای من
که غیر مرا شریک سازد من آن را واگذارم برای آن شریک وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل
نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ انفاق میکنند مالهای خود را
بدرویشان ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب رضای خدا وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنفُسِهِمْ
و بجهة ثابت کردانیدن بعضی از نفسهای خود را بر ایمان چه مال شقیق روح است
پس هر که بذل مال خود کند برای تثبیت بعضی از نفس خود کرده و هر که بذل مال
و روح کند تثبیت همه نفس خود کرده باشد و کویند مراد بتثبیت تصدیقست
باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهة تصدیق ایشان باسلام و قوت یقین و بصیرت
او بان و محقق دانستن جزا و پاداش صادر شده باشد انفاق از نفسهای
ایشان و مثل نفقه این جماعت در نمو كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند بوستانیست که واقع
شده باشد بِرَبْوَةٍ بموضعی بلند که تاب آفتاب زودتر بوی رسد و بادهای
خنک بر درختان او بیشتر وزد و بار نزدیکتر باشد و از آفت ارضی دورتر
و بجهت این میوه آن در حسن منظر و نمو بمرتبه کمال باشد و این بستان پر میوه
أَصَابَهَا وَابِلٌ رسد بوی وابل باران بزرک قطره فَآتَتْ بدهد و بار آورد أُكُلَهَا
میوه خود را ضِعْفَيْنِ در حالتی که دو برابر باشد یعنی در یک سال چندان
بر دهد که بستانهای دیگر بدو سال دهند فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا پس اگر نرسیده باشد
آن باغ را وَابِلٌ باران درشت قطره فَطَلٌّ پس بدو رسد باران ضعیف که آن
تدریز کافی باشد از برای رویانیدن آن مراد آنست که نفقات این جماعت
پاک و پاکیزه و با مثوبت نزد خدای و بهمه حال ضایع نمیشود و اگر چه متفاوت
باشد در کم و بیش باعتبار آنچه منضم شود باو از زیادتی مثوبت بر
سبیل تفضل و بمکافات مثوبت نفقه بر سبیل عدل وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

وخدای بدانچه میکنید بر وجه اخلاص یا از روی ریا بَصِيرٌ بینات و مثاب
هر یک جزا خواهد داد باز سر رشته کلام را بمبحث ریاکار کشیده بر وجه تهدید
میفرماید که أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما مراد انکار است یعنی کاره است
و دوست نمیدارد یکی از شما مراد انکار است یعنی کاره است و دوست نمیدارد یکی
از شما أَنْ تَكُونَ لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ بوستانی از درختان خرما
وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود
از زیر درختان آن جویهای آب که مر آنکس را باشد که صاحب باغ است لَهُ فِيهَا
در آن بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه انواع میوها نه همین خرما و انگور وَ
أَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه رسیده باشد آن صاحب باغ را پیری و بنزدیک
سالی و از همه کارها باز مانده و عاجز گشته باشد وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ و مر او را باشد در زمان
پیری فرزندان ضُعَفَاءُ خورد سال و ناتوان باشند و قادر بر کسب نباشند
و معیشت همه فرزندان او همین بوستان باشد فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ پس برسد
بدین بوستان پر میوه گردبادی سخت فِيهِ نَارٌ که در وی آتشی باشد و بخیز
باد آتشی را سموم گویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوزد آن باغ بسبب آن سموم و صاحب
آن باغ متحیر شده مهموم شود و در کار خود فرو ماند غرض تمثیل حال کیست
که اعمال نیکو و آن را بریا و ایذا که مبطل آنست آمیخته باشد بحال کسی که باغ پر میوه
داشته باشد که سبب معیشت او همین باشد پس سموم بسوزد و همه را نابود
سازد و هیچ نفعی بر آن مترتب نشود یعنی همچنین که این نوع باغ با وجود احتیاج
بآن زوال پذیر شود و صاحب آن بر فوت آن حسرت [illegible] ریاکار در قیامت
که محل شدت احتیاج است از عمل خود نفع نیابد و حسرت خورد كَذَٰلِكَ
همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای

لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف واحسان خود را لعلکم تتفکرون تا باشد
که شما دران تفکر کنید وازان عبرت گیرید ودر عبادت وعمل نیکو غیرت واشتیاق
وی نمایید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان انفقوا نفقه کنید در
در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزهای آنچه که کسب کردید یعنی از حلال
نه حرام آن ومما اخرجنا لکم واز آنچه بیرون آوردیم از برای شما من الارض
از زمین از غلات ومیوها که زکوة دادن دران واجب باشد واز معادن که
خمس دران واجب باشد آورده اند که اغنیای انصار بوقت رسید خرما
آنچه کنید ورسیده تر بودی بمسجد پیغمبر ص آوردندی در گوشه نهادندی
تا فقرای مهاجر ازان تناول کردندی روزی یکی مالداران دنیا دوست
صاعی خرما ازان متاع که هیچ نمی ارزید آورد ودر میان خرماهای نیکو ریخت
وکالای خبیث خود را بدان متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازان نهی فرمود
که ولا تیمموا الخبیث وقصد مکنید بچیز فاسد وناخوش که از دنائت همت
منه تنفقون ازان نفقه کنید ولستم بآخذیه ونیستید شما باخذ وفراگیرنده
چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا فیه مگر آنکه چشم
فراخوابانید فیه در گرفتن بجهة کراهت ان اخذ آن پس آنچه بخود نپسندید
بدیگران میپسندید واعلموا ان الله غنی وبدانید که خدای تعالی بی نیاز
از کسی که تصدق کند بمال خبیث وضایع حمید ستاینده آنرا که صدقه از مال
پاکیزه دهد ودر حدیث صحیح آمده که حق تعالی پاک وپاکیزه است وجز پاک
وپاکیزه قبول نکند الشیطان دیو یعنی ابلیس یعدکم الفقر وعده
میکند شمارا بفقر واحتیاج یعنی در وقت اراده انفاق شمارا از درویشی
میترسانید تا ازان باز ایستید ویأمرکم بالفحشاء ومیفرماید شمارا بخصلت

زشت که بخل و امساکست وَاللّٰهُ يَعِدُكُم و خدای وعده میدهد شما را بصدقه
دادن مَغْفِرَةً مِنْهُ آمرزش گناهان شما از جانب خود وَفَضْلًا و افزونی
روزی در دنیا بعوض صدقه یا مزیت ثواب در عقبی وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای
بسیار فضل است بر نفقه کنند کان عَلِيمٌ داناست بنفقه دادن بر وجه اخلاص پس
تبعیت شیطان عین شقاوتست و تبعیت رحمن محض سعادت يُؤْتِي الْحِكْمَةَ
میدهد خدای حکمت را که آن علمیست که بآن میان القای رحمانی و وسوسه
شیطانی تمیز توان کرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد از کسانی که طلب رشاد ند
و این بوسیله اتباع شریعت نبویست صلی الله علیه و آله یا مراد بحکمت تحقیق علم است
و اتقان عمل تا بآن بداند که چه می باید کرد و یکه می باید داد و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست
که مراد بحکمت درین آیه علم قرآنست و فقه و این قول شامل هر دو قول اولست و در حدیث
نبوی ص وارد شده که آن حضرت فرموده که حق تعالی من عطا کرده از حکمت
قرآن را هیچ خانه نباشد که در و چیزی از حکمت نباشد مگر که خراب و ویران باشد
پس فقیه شوید در دین و تعلیم گیرید و نادان بمیرید وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ
و هر کرا که دادند حکمت را که علم دین است فَقَدْ أُوتِيَ پس بدرستی که داده اند او را
خَيْرًا كَثِيرًا نیکویی بسیار چه او جامع خیر دنیاست و عقبی و چون حق تعالی
مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و علم دانستن را
ببسیاری خیر صفت کرده که فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس عالم باید که اهل
دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشند
که او را خیر کثیر داده اند و آنرا متاع قلیل وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نمی گیرند بآنچه مذکور
شد از آیات روشن و موعظهای حسن إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان
عقول خالصه از شائبه هوا و هوس وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه صرف کردید از برای بینوا

مِن نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار و بسر و علانیه بطریق قرض یا تصدّق
بر وجه اخلاص یا ریا در طاعت یا معصیت اَو نَذَرْتُم یا بر خود واجب و لازم
گردانید اند مِن نَذْرٍ از نذر معیّن و یا غیر معیّن در طاعت یا معصیت فَاِ
نَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای یَعْلَمُهُ میداند آنرا و بر نیک و بد و حلال و حرام
آن عالمست و بر وفق آن جزا خواهد داد وَمَا لِلظّالِمِینَ و نیست مر ستمکاران را
که نفقه کنند در معاصی و بریا و یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند
مِن اَنْصَارٍ هیچ یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد
اِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ و اگر آشکارا کنید صدقات خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا
هِیَ پس نیکو چیزیست آشکارا کردن آنچه دیگران را بدان رغبت می افتد و بر بخلا
حجت لازم میشود و دلهای بیگانگان باشنا می با اهل حق میل میکند وَاِنْ
تُخْفُوهَا و اگر پنهان دارید صدقات را وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ در حالتی که دهید
آنرا بدرویشان در خفیه فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن
صدقه از آفت ریا دور می ماند و درویش نیز از مذلت اخذ آن و از عیب
ناموس محفوظ می ماند و علی بن ابراهیم از صادق ع روایت کرده
که صدقه در خفیه مختص است بمندوبات اما در مفروض چون زکوة و خمس
اظهار آن افضل است تا متهم نشود به ندادن آن و مردمان با و اقتدا
کنند در افعال واجبه و از ابن عباس نیز روایتست که صدقه سرّ در مندوب
افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و صدقه فریضه علانیه آن افضلست
از سرّ به بیست و پنج درجه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت که صدقه پنهانی
غضب پروردگار را فرو می نشاند و محو گناهان میکند همچنانکه آب فرو
می نشاند آتش را حاصل که حق تعالی میفرماید که اگر صدقه بدهید باخفای آن

بهتر است از علانیه وَیُکَفِّرُ عَنکُم مِّن سَیِّئَاتِکُمْ و دور کند رانیم و بپوشانیم از شما بعضی

از گناهان شمارا یعنی آنچه حقوق النّاس نباشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

و خدای بد آنچه می کنید از اظهار صدقه و اخفای آن خَبِیرٌ داناست و همه را

بر وفق آن جزا خواهد داد لَّیْسَ عَلَیْكَ نیست واجب بر تو ای محمد هُدَاهُمْ

راه نمودن مردمانرا و براه راست داشتن بلکه بر تو همین دعوت است و امر

بافعال حسنه مثل صدقه دادن بهترین مالها را بدون منت و آزار و غیر آن

و نهی از افعال قبیحه مانند منت نهادن و اذیت رسانیدن در تصدق و چیز

خبیث را مباکن دادن و امثال آن وَلَٰکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی بعنایت

و لطف و توفیق خود یَهْدِی راه می نماید بایمان و اعمال صالحه مَن یَشَاءُ هرکرا

خواهد یعنی توفیق لطف می نماید بهر که شایسته آنست از کسانی که طالب

هدایتند و نظر کنند در ادله ها و بیرون کسانی که جاحد و معاندند و دیده

بصیرت را از آن بر میدارند وَمَا تُنفِقُوا و نفقه نمی کنید شما که مومنانید إِلَّا

ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر برای طلب ثواب و خشنودی وی وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَیْرٍ

و آنچه نفقه میکنید از مال خود یُوَفَّ إِلَیْکُمْ جزای آن تمام میرساند بسوی شما

وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب اعمال شما را چیزی کم

نکنند و صدقهای که بی منت و آزار باشد و از اطیب اموال بود لِلْفُقَرَاءِ

مر درویشانرا یعنی مستحق آن درویشانند الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ

که باز داشته شده اند در راه خدا یعنی مشغولی ایشان بجهاد یا بدوام طاعت

ایشانرا باز داشته از کسب معیشت لَا یَسْتَطِیعُونَ نمی توانند بواسطه اشتغال

بغزا یعنی بان طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِی الْأَرْضِ در زمین برای تجارت

و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد تن چون

من خیر فلانفسکم وما تنفقون

عمار و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان که در مدینه منزلی و ملکی نداشتند که شب آنجا برند بلکه مسکن ایشان در شب مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودی و لهذا ایشان را اصحاب صفه میگفتند و در روز ملازم آن حضرت بودندی نظر التفات بر کسب می انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند و از این جهت یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشان را کسی که نادان و بیخبر است از حال ایشان أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهت باز ایستادن ایشان از سوال و استغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشان را ای محمد بِسِيمَاهُمْ بنشان و علامت ایشان که زردی رنگ است و ضعف بدن و خمیدگی پشت لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نمیکنند مردمان را و چیزی نمی خواهند از ایشان إِلْحَافًا در حالتیکه الحاح و ابرام کنندگان باشند فردا عدم سوالست بالکلیه و قوله یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ مؤید اینست وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِيمٌ بآن داناست و بر وفق آن جزا خواهد داد و یسار از ابن عباس که روزی رسول صلعم بر اصحاب صفه بگذشت و فقر و مسکنت ایشان را بدید فرمود که هر که از امت من بر اینحال باشد که شمائید و بدان خورسند باشد فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت آیند فرشتگان ایشان را گویند که بحساب گاه آئید بحساب تا کنند گویند ما را چیزی نبود تا حساب باز دهیم پس ایشان را بی حساب به بهشت برند پس از توانگران به پانصد سال دنیا بیان نزول و بعضی دیگر از تفاسیر موافق و مخالف مذکور است که روزی حضرت امیر المومنین ع را از متاع دنیا چهار درم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی را در روز و یکی را در سر و یکی را در علانیه چون این عمل بر این نهج از آن سید

اوصیا صادر شد سید انبیا صلوات الله علیه وآله برین مطلع شده پرسید که ای
علی ترا چه برین داشت که برین طریق تصدق نمائی شاه اولیا فرمود
که یا رسول الله طریق تصدق که خشنودی خدا بران مترتب است بیرون ازین
چهار صورت نیافتم ازین جهت باینوجه تصدق کردم بتمنای آنکه یکی ازینها
شرف قبول یافته بموضع رضا رسد حضرت صلی الله علیه وآله چون این جواب
بشنید فرمود که یا ابو الحسن آنچه می جستی ترا میسر شد و بآنچه امید وار بودی
حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق تعالی در شان عالیشان او این آیت فرستاد
که الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنانکه نفقه می کنند در راه خدا بمستحقان أَمْوَالَهُم مالهای خود را
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز سِرًّا وَعَلَانِيَةً در نهان وآشکارا فَلَهُمْ پس مر ایشانراست
أَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که بهشت
باقیست ونعیم جاودانی وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ونباشد ترسی بر ایشان از فوت
اجر ونقصان آن وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهگین شوند بسبب
آن از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که در حق امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که چهار
درهم که علی تصدق کرد سبقت دارد بر چهار هزار درهم وبعد از ترغیب
بندگان بر انفاق وبیان اجر آن ذکر ربا میکند که ظن جاهل در آن زیادتی
مالست وحال آنکه در حقیقت موجب نقصانست ومیفرماید که الَّذِينَ
يَأْكُلُونَ الرِّبَا آنانکه میخورند ربا لَا يَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود
در وقت بعث ونشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر چنانکه بر می خیزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
آنکه بیفکند اورا دیو مِنَ الْمَسِّ از جهت سودن مر اورا واین بر جهت زعم
عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او زایل شود ودماغ او را پریشان
کرداند واورا صرع ودیوانگی پیدا شود حق تعالی بر وجهی که متعارف ایشان

بود اجرای آن کلام میکند و ملخص سخن آنست که خورندگان و گیرندگان ربا که
قیامت بشکل دیوان از قبور برخیزند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشان بشناسند
ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند که انما البیع
جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند رباست که کفار یکدرهم بدو درهم بیع
میکردند و میگفتند این ربا نیست بلکه بیعست و میان ربا و بیع فرق نمیکردند و
احل الله البیع و حال آنکه حلال گردانیده است حق تعالی بیع را و حرم الربوا
و حرام ساخته ربا را فمن جاءه پس هر که بیاید یعنی برسد باو موعظة من
ربه پندی از نزد پروردگار او مانند نهی از ربا فانتهی پس باز ایستد از و فله
ما سلف پس مر اوراست آنچه گذشته از گرفتن ربا پیش از تحریم و آنرا ازو
نتوان گرفت و در آخرت برو گرفتی و عقوبتی نباشد و امره و کار او باز
گذاشته است الی الله بخدا یعنی هم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت
حق است که توفیق رفیق او سازد بوسیله آیات زاجره تا مرتکب آن نشود
و من عاد و هر که باز گردد باستحلال بعد از آنکه خدای آنرا حرام گردانیده
فاولئک پس آن گروه که حلال دانند ربا را و امر و نهی الهی را نشنوند اصحاب
النار ملازمان دوزخند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید
خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربا کفر است بعد از ورود نص بر نهی
و کفر موجب خلود است در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند
خدای مال ربا را و می برد برکت آنرا یعنی هر چند بسیار و فراوان باشد
عاقبت نقصان و خسران میکشد و یربی الصدقات و افزون میکند
خدای صدقهای را یعنی هرچند کم شود مزد آنرا در آخرت زیاده بدهد
و با وجود این در دنیا برکت در آن ارزانی فرماید والله لا یحب و خدای

دوست نمی دارد کل کفار هر ناسپاسی را که مصر باشد در تحلیل محرمات اثیم
گناهکاری که حریص باشد بر ارتکاب سایر محارم مرویست که در قیامت
شکم خورندگان ربا از مار باشد و پوست شکم ایشان چنان ضعیف بود
که آن مارها در اندرون شکم ایشان توان دید و نیز از پیغمبر صلی الله مرویست
که ربا هفتاد باب و کمتر آن نزدیک خدای تعالی مانند زنا باشد با مادر
خود بعد از ان در حق مومنان که باز ایستاده اند از ربا می فرماید که ان الذین
امنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او بهرچه از نزد خدا آورده
از امر و نهی وعملوا الصالحات و در عمل آورده اند اوامر او را بموجب فرمان
واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را واتوا الزکوة و دادند زکوة را
لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز قیامت
ولا خوف علیهم و نیست ترسی بر ایشان از آنچه بایشان رسد ولا هم یحزنون
و نه ایشان اند وهگین شوند بر فوت نعمت و مثوبت از ایشان مرویست
که در جاهلیت ولید بن مغیره بربا با مردمان معامله میکرد و او را در قبیله ثقیف
بقیه از آن مانده بود چون نوبت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبه
آن کرد آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید
از عذاب خدای وذروا واگذارید ما بقی من الربوا آنچه باقی مانده از ربا
ان کنتم مومنین اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربا آنچه دلیل
ایمان امتثال اوامر است فان لم تفعلوا پس اگر نکنید یعنی بقیه ربا ترک
نکنید فاذنوا پس اعلام کنید یکدیگر را و حفص فاذنوا خوانده یعنی عالم شوید بحرب
من الله ورسوله بجنگ کردن که صادر شد از خدا و رسول او مراد
جهل اسلامست با ایشان یا آنکه حرب خدا آتش دوزخ است و حرب رسول

شمشیر او وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربا فَلَكُمْ پس مر شما راست رُءُوسُ
أَمْوَالِكُمْ سرمایهای مالهای شما لَا تَظْلِمُونَ و نه شما ستم کنید بر مدیونان به زیاده
از رأس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه شما چیزی
بکاهند مرویست که بعد از نزول این آیت مسلمانان راضی شدند که بسرمایه
خود بسازند و جمعی که تنگدست بودند گفتند ما را مهلت دهید تا محصول
زراعات ما برسد ادای دین شما کنیم ایشان درین باب تعجیل کردند حق تعالی
فرمود که وَإِنْ كَانَ و اگر واقع شود ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری یعنی اگر قرض
دار مفلس باشد دست تنگ افتد فَنَظِرَةٌ پس حکم آنست مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ
تا بوقت توانگری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و صدقه دادن شما بقرضدار یعنی
ابرا کردن شما ذمت او را خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را یعنی ثواب آن بیشتر از مهلت
دادنست چه روز ثواب تصدق بر نامه اعمال شما ثبت خواهد شد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید شما که بدانید ذکر جمیل و ثواب جزیل آن را وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید
از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ باز گردانیده شوید همه شما در آن روز
یعنی در روز قیامت إِلَى اللَّهِ بحساب خدا و بجزای او ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان
إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بدینی یعنی بوام عقدی کنید که یکی از دو عوض
آن باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید
آنرا بر صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و
مقدار اجل تا بوقت حاجت بدان رجوع کنند این امر بر سبیل ندبست نه وجوب
وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد وثیقه دین را بَيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

نویسنده بداد و راستی یعنی زیاده و کم نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و نباید
که سرباز زند کاتِبٌ هیچ نویسنده أَنْ يَكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا
عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانکه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع واقع
شد فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس
که وی است دین و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد
املا کننده از خدای رَبَّهُ پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند
در وقت اقرار مِنْهُ از آن حق که بر وست شَيْئًا چیزی را یعنی آنچه حق است
املا کند بدون نقصان فَإِنْ كَانَ الَّذِي پس اگر باشد آنکسی که عَلَيْهِ
الْحَقُّ بر وست حق یعنی بر ذمت اوست سَفِيهًا بالغ ناقص عقل و غیر رشید
که صرف اموال کند در غیر اغراض صحیحه و فریب خورد در معامله أَوْ ضَعِيفًا
یا عاجز ناتوان یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا
يَسْتَطِيعُ یا توانائی نداشته باشد و نتواند أَنْ يُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او
یعنی قرض دار بجهت آنکه گنگ باشد یا لکنتی بزبانش پدید آمده باشد فَلْيُمْلِلْ
پس باید که املا کند آن حق را وَلِيُّهُ ولی هر یک از اینها که گذشت بِالْعَدْلِ
براستی یعنی ولی او بزیاده و کم املا نکند مراد بولی قیم است مر طفل را و
سفیه را و وکیل او و مترجم مر غیر مستطیع را وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید
بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه این امر نیز برای ندبت یعنی سنت است
مر شما را که دو گواه گیرید نزد معامله مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان خود یعنی از اهل
ایمان فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی
اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس یک مرد و دو زن
مِمَّنْ تَرْضَوْنَ که از آن کسان باشند که راضی و پسندیده باشند مر

الشُّهَدَآءِ از گواهان یعنی عادل باشند و اینکه دو زن با مردی گواهی دهند
أَن تَضِلَّ بجهت ترس آنکه چون فراموش کند إِحْدٰیهُمَا یکی ازین دو زن معامله را
که بران گواه بود فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدٰیهُمَا الْأُخْرٰی یکی ازیشان دیگری را
مراد آنست که چون بجهة ضعف عقل غلبه نسیان او چون معامله را فراموش کند
یکی دیگر او را بیاد دهد وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَآءُ و باید که ابا نکنند و سر باز نزنند از قبول
شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شود برای گواه باشند و این فرض
کفایت است وَلَا تَسْأَمُوا و باید که اظهار ملال نکنید أَن تَكْتُبُوهُ ازانکه بنویسید
صَغِيرًا در حالتی که آن حق حقیر و خورد باشد أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک
و بسیار آنرا بنویسید إِلٰىٓ أَجَلِهِ تا آنکه مقرر شد باقرار مدیون ذٰلِكُمْ این کتابت
شما أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ راست تر است نزدیک خدا وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنٰی
أَلَّا تَرْتَابُوا و ثابت تر و یاری دهنده تر برای اقامت شهادت چه صحیفه
دین یاد دهنده گواهانست آن گواهی را که از خاطر رفته باشد پس ترک کتابت
مکنید إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر آنکه باشد آن معامله معامله بحضور
تُدِيرُونَهَا که میگردانید آنرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست
و نقد بنقد بدون تعیین در اخذ عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست
بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا اگر ننویسید آنرا بجهت بعد آن از نزاع و نسیان
وَأَشْهِدُوٓا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد
امر برای ارشاد و اباحت و مرحمت بر بندگان چه اگر گواه نباشد ممکن
هست که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و یا نزاع کند از کیسه در اخذ
عوضین و یا در شرط یا خیار یا غیر آن وَلَا يُضَآرَّ و باید که رنج رسانیده
نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی باکراه و زور کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ

ونه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد و معنی
آیه اینست که باید کاتب ضرر نرساند بیکی از بایع و مشتری با نبوجه که وثیقه
درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز از راستی
در نگذرد و گواهی نپوشد و از ادای شهادت ابا نکند وَاِنْ تَفْعَلُوا و اگر
بکنید ای معامله کنند کان آنچه شما را از ان نهی کردم از اضرار کاتب و شهید
و غیر آن از منهیات فَاِنَّهُ پس بدرستی که آن فعل منهی فُسُوقٌ بِکُمْ نافرمانی
باشد لاحق بشما و بیرون آمدن از فرمان حق تعالی وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از خدای و فرمان او را خلاف مکنید در امور دین و دنیای شما وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ
و می آموزاند خدای شما را آنچه احکام دین و مصالح دین و دنیای شماست وَاللّٰهُ
بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِیْمٌ داناست وَاِنْ کُنْتُمْ عَلٰی سَفَرٍ و اگر باشید بر
سر سفر یعنی مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوْا کَاتِبًا و نیابید نویسنده که تحقیق
کند یا ادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوْضَةٌ پس چیزی که وثیقه دین
باشد گروهها از گرفته شده است و قبض رهن بر طریق جوازست نزد اکثر
فقها نه لزوم پس رهن بدون قبض صحیح باشد فَاِنْ اَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُکُمْ
بَعْضًا برخی از شما که قرض دهنده اند برخی را که قرض گیرنده اند بجهت حسن
ظن و بواسطه این رهن از و نگیرد فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند کسی
که امین داشته شده است یعنی قرضدار اَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار
حق نکند وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست
و در ان امانت خیانت نکند وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را
ای گواهان وَمَنْ یَکْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَاِنَّهُ اٰثِمٌ قَلْبُهُ پس
بدرستی که گناه کارست دل او و چون محل اراده کتمان دلست از ین

مکنید

جهة اثم را نسبت باو داد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه میکنید شما از اظهار
شهادت وکتمان آن عَلِیمٌ داناست وهمه سزا وجزا خواهد داد لِلّٰهِ
مر خدای را ثابتست مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانها است از ستارگان
واصناف فرشتگان وغیر آن وَمَا فِی الْاَرْضِ وآنچه در زمین است از حیوانات
ونباتات وجمادات وغیر آن پس آنچه شما امر میکند ونهی میفرماید محض
صلاح ونفع شماست نه بجهت احتیاج او بدان وَاِنْ تُبْدُوا واگر آشکارا
کنید مَا فِی اَنْفُسِکُمْ آنچه در نفسهای شماست از قصدهای نیك وبد اَوْ تُخْفُوهُ
یا پنهان سازید آنرا یُحَاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار میکند شمارا بدان پس شمارا بدان
جزا خواهد داد مرویست که حق تعالی در روز قیامت اعمال بنده را
بروی عرض کند از گفتار زبان وکردار اعضا وقصد نیك وبد بعضی را
پس بیامرزد لِمَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد بفضل خود وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ
وعذاب کند هرکرا خواهد بعدل خود وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدا بر همه
چیز از مغفرت وعقوبت قَدِیرٌ تواناست وبدانکه آیت عامست بر تمام
اشیا که بخاطر رسد اما نزد امامیه معاصی که خطور کند در دل وعزم
بر فعل آن نداشته باشد حق تعالی بآن مؤاخذه نفرماید بلکه مؤاخذه او
بآنچیزیست که بنده عزم آن نماید وجازم شود بر فعل آن همچنانکه بمجرد
عزم بر طاعت حق تعالی ثواب آن طاعت را باو کرامت میفرماید چنانکه
در اخبار آمده که منتظر وقت صلوة مانند شخصی است که در نماز باشد و
این از لطایف نعم حق تعالی است بر بندگان ودر خبر است که روز قیامت
بنده را حاضر گردانند وصحیفه عمل او بدست او نهند وی نامه را بگشاید
در اول آن صحیفه حجی مقبول بیند ساعتی در آن اندیشه کند وگوید بار

جزو ۵

بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست و تو عالمی که در دنیا حج نکردم و اینجا حج مقبول
نوشته اند حق تعالی گوید که اگر حج نکردی اما در فلان روز قافلهٔ حاج را دیدی
که از پیش چشم تو می گذشت و تو آب در چشم میگردانیدی و میگفتی که کاش
استطاعت داشتمی تا با ایشان بحج رفتمی من صدق اعتقاد ترا دانستم و از برای
تو حجی مقبول نوشتم و بعد ازین آیت در شان امت مرحوم و سبکبار
تکلیف بر ایشان میفرماید که آمَنَ الرَّسُولُ گروید و اعتقاد کرد رسول
صلی الله علیه یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیزی که فرستاده شد بر وی مِنْ رَبِّهِ
از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام شرع و این شهادتیست از
حق تعالی بر صحت ایمان آن حضرت و بر آنکه او جازم است در امر خود
و همچنین قوله وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی گرویده اند مومنان نیز از امت او کُلٌّ همه
ایشان یعنی پیغمبر ما و هم امت ایشان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدا یعنی بو
حدانیت او وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند نه آنکه
دختران اویند چنانکه زعم یهود است وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابها که فرو فرستاده
بحق و کلام او سبحانه است وَرُسُلِهِ و بجمیع فرستادگان او که همه پاک
و معصوم‌اند و بندگان برگزیدهٔ اویند بخلاف اهل کتاب که ببعضی کتب
و رسل گرویده اند و منکر بعضی دیگر ند و بعضی پیغمبران ابن الله کنند یعنی
عیسی و عزیر و همه متفق الکلمه شده میگویند لَا نُفَرِّقُ ما تفریق نمی کنیم و جدا
نمیدانیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ کس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او با یکدیگر بعضی را
تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب نمائیم بلکه بهمه ایشان ایمان آورده ایم وَقَالُوا
و گفتند همه مومنان سَمِعْنَا شنیدیم یعنی اجابت کردیم قول خدای را
وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را غُفْرَانَكَ بیامرز ما را با مرزش خود رَبَّنَا

ای پروردکار ما و الیک المصیر و بسوی جزای تست بازکشت همه بعد از نزول
این آیت تا آخر سوره بیواسطه جبرئیل در شب معراج بر حضرت رسول نازل
شد چنانکه در صحیح مسلم روایت از ابن مسعود وارد است که آن حضرت
در شب معراج بر حضرت رسول چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز
او را عطا کردند نمازهای پنجگانه دوم هر دو آیت سورة البقره سیم آمرزش ذنوب
کبایر از امت مرحومه بعد از توبه چون شرک نیاورند و در ینابیع آورده
که چون حضرت صلی الله علیه و آله بمعراج رفت و بمنزل قرب رسید که مقام
قاب قوسین او ادنی است از حضرت عزت خطاب رسید که ای محمد
بخواه آنچه میخواهی فرمود التحیات لله والصلوة الطیبات الطاهرات
المبارکات از جانب الهی جواب آمد که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته رسول صلی بموافقت این کلمه کرده فرمود السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله حق تعالی فرمود که امن الرسول بما انزل الیه من ربه سید عالم علیه السلم
صلی الله مناجات کرد باین مضمون که مرا شربت این کرامت بی مومنان
امت کوارنده نیست حق تعالی فرمود که والمومنون کل امن بالله تا آخر
بعد از آن از پیغمبر پرسید که امت تو در قبول احکام من چه میکویند فرمود
که قالوا سمعنا واطعنا جواب آمد که چون ایشان منقاد جمیع اوامر و نواهی الله
لا یکلف الله تکلیف نکند الله تعالی و در رنج نیکند نفسا هیچ نفسی را الا
وسعها مکر بمقداری که کمتر از طاقت و کنجایش قدرت او بود لهذا در شبانروز
زیاده از هفده رکعت نماز فرض نکرد و در سالی بیشتر از یکماه روزه
واجب نکردانید و با آنکه بنده را طاقت زیاده بر آن هست لها ما کسبت

و مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها یعنی منفعت آن نیکوییها باو راجع
شود و علیها ما اکتسبت و بر وی باشد آنچه بجا آورد از بدیها یعنی ضرر معاصی
او باو عاید گردد و نه بغیر مرویست که چون حضرت رسالت در شب معراج
این کلمات بابرکات را از واهب العطیات بشنید بالهام الهی بزبان آن حضرت
این کلام میمنت فرجام را ادا نمود که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر
ما را بعقوبت ان نسینا اگر فراموش کردیم فعلی از طاعات را او اخطانا
یا خطا کردیم و بی قصد فعل منهی از ما صادر شد این کلام بر وجه خضوع
و خشوعست باو و اظهار عجز و نیاز و شکستگی بدرگاه او چه بنده درین دو
صورت از عقوبت ایمنست ربنا ای پروردگار ما و لا تحمل علینا بار مکن
بر ما اصرا بار گران یعنی تکلیف امور شاقه که مشقت بسیار آنرا باید کرد
کما حملته همچنانکه بار کردی آن بار گران پر مشقت را علی الذین من قبلنا
بر کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکلیفات با مشقت
بسیار بر ایشان بود در اخبار آمده که حق تعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت
موسی فرض کرده بود و بر ایشان زکوة ربع مال امر فرموده و چون نجاست ایشان
نجس شدی طهارت آن باب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بودی
که آنرا ببرند و نماز ایشان جز در مسجد جایز نبودی و چون گناهی
کردندی علامت آن گناه بر روی ایشان پدید آمدی و چون در سرای
معصیت مشغول شدندی حق تعالی ببرکت و میمنت حضرت رسالت
این تکلیف را از امت مرحومه بر داشت ربنا ای پروردگار ما و لا تحملنا و بار
مکن ما را ما لا طاقة لنا آن چیز یکه طاقت و توانایی آن نیست ما را بر
آنچه در این کلام نیز بر وجه خضوع است و مجرد دعا کردن که محض عبادتست

زیرا که اگرچه ما این دعا نکنیم حق تعالی تکلیف ما لایطاق نفرماید زیرا
که این قبیح است و حق تعالی منزه است از این واعف عنا و عفو کن و درگذار
از ما گناهان ما واغفر لنا و بپوشان از برای ما عیوب ما را و بمواخذه آن
ما را رسوا مساز و یا عفو فرما ذنوب ما را و بپوشان خطای ما را و یا تقول
ما را عفو فرما و فعل ما را بپوشان و یا عفو کن صغایر ما را بیامرز کبایر ما را
وارحمنا و ببخشای ما را بقبول طاعت و تفضل کن بر ما در دنیا و عقبی انت
مولینا تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و نصرت
فرما علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان بقهر برایشان بمقاتله و غلبه
بر ایشان در بحث در خبر هست که حضرت رسول صلعم این دعا را در شب معراج
میگفت و فرشتگان آمین میگفتند و حق تعالی اجابت میفرمود و از این
جهت سنت است که این دو آیه را بسیار قرائت کنند و از پیغمبر صلی الله
مرویست که این دو آیه از گنجهای بهشت است و حق تعالی بدست قدرت
خود آنرا نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین را آفریند بدو هزار سال
هر که بعد از نماز خفتن آنرا بخواند همچنان باشد که همه شب را احیا کرده
باشد بطاعت و عبادت و نیز فرموده که هر که این دو آیه را بخواند حق
تعالی جمیع مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و شیطان گرد او نگردد و در خبر آمده
که رسول صلی الله علیه و آله را گفتند که از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری
بر می آید مانند چراغ تابان فرمود که آخر سورة البقره میخواند ابن عباس
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بنده چون این هر دو آیه خواند بدینجا رسد
که غفرانک ربنا حق تعالی گوید غفرت لک بیامرزیدم ترا و چون گوید
ربنا لا تواخذنا گوید مواخذه نکنم ترا و چون گوید و لا تحمل علینا گوید

بر شما تکلیفی نکنم که طاقت آن نداشته باشید و چون گوید واعف عنا گوید
که عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید آمرزیدم ترا و چون گوید و
ارحمنا گوید رحم کردم بر تو و چون گوید فانصرنا علی القوم الکافرین گوید
نصرت کردم و یاری دادم شما را بر جمیع کافران سورة آل عمران ابن عباس
از آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة آل عمران
در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتگان بر و صلوات فرستند تا آنکه
آفتاب غروب کند و بریده روایت کرده که رسول ص فرمود که سورة
البقرة و سورة آل عمران بیاموزید که این هر دو سوره زهراوین اند یعنی دو
سورة درخشنده روشنی دهنده اند و این هر دو سوره در روز قیامت
ده بمثابه دو قطعه ابر بر بالای سر او سایه اندازد و در روایت دیگر آمده که هر که
شب آدینه آل عمران بخواند فردای قیامت او را دو پر بدهد تا چون برق
بر صراط بگذرد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة البقره کرد بذکر توحید
و ایمان افتتاح این سوره نیز بتوحید و ایمان کرده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم الم منم خدای که داناترم از جمیع
کائنات الله خدای سزا پرستش لا اله الا هو نیست هیچ کس مستحق عبادت
مگر او الحی زنده است که زنده کند هر زنده از موت القیوم پاینده که بپا
هر پاینده بدوست مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه که اسم اعظم هی
در سه سوره اند یکی الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سورة البقره است دوم
الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سورة آل عمران است سیوم و عنت الوجوه
للحی القیوم که در سورة طه است و آصف برخیا باین دو اسم مبارک تخت
بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان آورده بدانکه هشتاد آیت از اول این سوره

در وفد نجران نازل شد وایشان شصت سوار بودند که بجهت مناظره
بمدینه آمدند وپیشوایان ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر ایشان بود
دوم ایهم که کارگزار ومدبر ایشان بود سیوم ابوحارثة بن علقمه که مدرس
ایشان بود واین هر سه ملوک روم وحکام ایشان بودند القصه همه جامها
مزین پوشیده بآراستگی تمام بمسجد رسول صلعم در آمدند در وقتی که آن حضرت
نماز عصر گزارده بود نزد او بنشستند واز هر جا سخن در پیوستند تا آنکه وقت
نماز ایشان درسید دستوری خواستند وروی بمشرق کرده ناقوس زدند
ونماز خود را در مسجد بگزاردند وبعد از آن بمجلس خود رجوع کردند رسول صلی الله
علیه وآله ایشانرا باسلام دعوت فرمود عاقب وایهم گفتند ما قبل از تو حلقه دین
الهی را در گوش وغاشیه ملت حق را بر دوش داریم حضرت فرمود شما را
نسبت زن وفرزند بجناب الوهیت وعبادت صلیب واکل خنزیر
از اسلام باز داشته است ایشان گفتند که در نسبت فرزندی بخدا الحکیم اگر
اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در مذهب
شما فنا بر خدا روا نیست ومیدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید ودیگر اعتقاد
دارید که تصویر صورت عیسی در رحم مریم بتقدیر خدای بوده ونیز میگویید
که عیسی اکل وشرب داشت وبتدریج از کودکی نمو کرد وبزرگ شد ودر فتن
وآمدن وخواب وبیداری بدو نسبت میکنید وحق تعالی از همه اینها منزه
است آمدن وخواب وبیدار وهمه برین اعتقاد ایشان ملزم گشتند
واز مجلس برخواستند حق تعالی [illegible] آیه از اول این سوره در باره ایشان
نازل ساخت وچون نزاع ایشان یکبار در الوهیت خود وحیوة وقوت
خود نمود وبعد از آن در بیان نبوت حضرت خاتمیت فرمود که نزول

فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بتدریج بِالْحَقِّ بعدل و
راستی مُصَدِّقًا در حالتیکه تصدیق کننده است یعنی موافق است این کتاب
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که پیش از ان بوده و آن موافق است در توحید
و نبوت و معاد و سایر اصول دین وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو
فرستاد توریة و انجیل را بیک دفعه مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى
لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده اند مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو
کتاب امر واقع شد بانکه خدای بوحدانیت پرستید و غیر او را شریک نسبت
پس قول یهود و نصاری و آنچه بعزیر و عیسی میگویند باطل باشد وَأَنْزَلَ
الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل
و گویند که مراد بفرقان معجزات انبیاست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه
نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ مر ایشان راست عذاب سخت است بسبب کفر و عناد ایشان وَاللَّهُ عَزِيزٌ و
خدای غالبست و قادر بر عذاب بر کفار که هیچکس او را از منع نتواند کرد
ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا
لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نیست بر وی چیزی فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه
در زمین و نه در آسمان بلکه علم او سبحانه محیط است بجمیع کلیات و جزئیات
و علم عیسی به بعضی مغیبات بود و آن نیز بالهام حق تعالی بود پس بچنان
علم ناقص استدلال نتوان کرد بر ربوبیت او هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اوست
آن خدای که تصویر میکند و می نگارد شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران
شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد و بهر وجه که حکمت و تقاضا میکند
از صور مختلفه چون کوتاهی و درازی و ذکورت و انوثت و سیاهی

و سپیدی و نقص و کمال و زشتی و زیبائی و قدرت عیسی بر تصویر
نبود بلکه در رحم مریم تصویر یافته و تصویر یافته چگونه تصویر کننده
خود تواند بود چه مصور مخلوقست و محتاج بخالق و خالق همه الله
است لا اله الا هو نیست هیچ خدای مستحق عبادت جز او چه هرچه میداند
و آنچه او میکند از افعال محکم کسی دیگر نتواند العزیز غالب بر همه اشیا الحکیم
و محکم کار و دانا این اشارتست بکمال قدرت و تمامی حکمت او هو الذی
اوست آن خدای که انزل علیک الکتاب فرو فرستاد قرآن را منه آیات
محکمات بعضی از ان کتاب آیتهای و مفصل و مبین کرده لفظ و معنی آن
هیچ اشکالی نیست هن آن آیات محکم ام الکتاب اصل و معظم قرآنست که غیر
آن آیات بآن رد کرده میشود و اخر و آیتهای دیگر که غیر محکمانند متشابهات
مانند اند بیکدیگر و بجهت آنکه مجمل است و اضح المعنی نیست مگر بفکر و نظر تام
در ان تا بآن فضل علما ظاهر گردد و حرص ایشان بر اجتهاد زیاده گردد و آن
سبب مزیت ثواب ایشان شود فاما الذین پس اما کسانیکه از روی تقلید
و تعصب نفسانی فی قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و تباهیست یا شک
در سخن الهی فیتبعون پس پیروی می نمایند ما تشابه آن چیز را که لفظ
او متشابه و معنی آن مشکل است منه از کتاب و بآن احتجاج می آرند
بر امر باطل خود باینوجه که میگویند اگر این از نزد خدا می بود ظاهر المعنی
بودی نه مشتبه ابتغاء الفتنة بجهت طلب کردن فتنه که شرکت و یا تکذیب
قرآن و یا تلبیس و تشکیک بر جاهلان و ابتغاء تاویله بجهت طلب تاویل باطل
که بر وفق مدعای ایشان باشد و ما یعلم تاویله و نمیدانند تاویل آنچه متشابه
تست و حل آن بر معنی مراد الا الله مگر خدای که آنرا فرو فرستاده و الر

فی العلم و کسانی که ثابت قدم‌اند در دانش و متمکن در بینش که علمای اهل ایمانند
یقولون میگویند این راسخان علم که آمنا به گرویده‌ایم بمتشابه کل همه محکمات
و متشابهات من عند ربنا از نزد پروردگار ماست و ما یذکر و یاد نکنند
و پایند پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه
از دنس اختلال وهمی و عبدالله عباس چون این آیت قرائت کردی گفتی که انا
من الراسخین فی العلم من از راسخین علم که تاویل متشابه دانند و در تفسیر اهل
البیت علیهم السلم مذکور است که مراد براسخان اهل بیت نبوت‌اند که علم ایشان از علم
رسول است و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتاب
لوح محفوظ از جانب رب العزة و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شان
عالیشان عالیحضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات و السلام فرموده که از شما مردی
باشد که بر تاویل قرآن کارزار کند همچنانکه من بر تنزیل آن کارزار میکنم و اینکه
آن حضرت فرموده که افضل راسخان در علم کسی است که عالم باشد بجمیع آنچه
حق تعالی فرو فرستاده از تنزیل و تاویل و آن امیر المؤمنین و سایر ائمه هدی
علیهم السلم چه جمیع صحابه و تابعین در همه امور مشکله و احکام مشتبه رجوع میکردند
و ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند و بعد از ان از قول راسخان حکایت
میکند که ربنا یعنی ایشان میگویند ای پروردگار ما لا تزغ میجان و منحرف
مساز قلوبنا دلهای ما را از حق بسوی پیروی متشابه بتاویلی که پسندیده
تو نباشد بعد اذ هدیتنا پس از انکه ما را راه نمودی بحق و بمدد توفیق طریق
هدایت بما نمودی یعنی بعد از انکه بواسطه نصب دلایل و انزال آیات بالطاف ما را
بر دین حق مستقیم گردانیدی آن را از ما باز مگیر تا از بهر حق منحرف نگردیم
بلکه ما را راسخ گردان بر حق و هب لنا و ببخش ما را من لدنک از نزدیک

خود رحمتی بخشش یعنی لطفی که بسبب آن درجه بلند ومرتبه ارجمند نزد
تو پیدا کرده بسعادت ابدی رسیم ویا توفیق ده ما را بر ثبات واستقامت
در دین که آن رحمت محض ومحض رحمت تا از شک وشبهه خلاص شده
بدین مستقیم توسیقن کردیم وبهیچ وجه از آن بر نگردیم انک بدرستی که تو
انت الوهاب وبخشنده هر عطیه ربنا انک جامع الناس ای پروردگار ما
بدرستی که توئی فراهم آرنده وجمع کننده مردمان بعد از مردن ایشان لیوم
برای حساب وجزای روزی که لا ریب فیه هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن و
آنچه در وست از حشر وجزا ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یخلف المیعاد
خلاف نمیکند وعده که در بعث ونشور وحساب وجزا فرموده وبعد از آن
در بیان حال کفار که دلهای ایشان منحرفست از نهج صواب میفرماید که ان الذین
کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند لن تغنی عنهم هرگز دفع نکنند وباز ندارد اموالهم
مالهای ایشان که بدان می نازند ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که بوجود
آنها مفاخرت میکنند من الله از عذاب خدای تعالی شیئا هیچ چیز نه در دنیا
اگر بمحنت وبلیت گرفتار شوند ونه در آخرت که ایشان را به تنگنای جهنم آرند
واولئک وآن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیزه دوزخ همچنانکه هیزم
خشک که آتش بوی افروزد وشان وعادت این جماعت کفار در تکذیب
حضرت رسالت صلی الله علیه کداب آل فرعون مانند شان فرعونیست
در تکذیب موسی والذین من قبلهم همچنانکه آنانکه پیش از فرعونیان
بودند چون عاد وثمود کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را فاخذهم
الله پس گرفت خدای یعنی عقوبت کرد ایشان را در دنیا وآخرت بذنوبهم
بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و[illegible] عناد ایشان والله شدید العقاب

وخدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ بگوای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر کسانی را
که کافر شدند از صنادید قریش سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید
در دنیا بنصرت مومنان بر شما در روز بدر وَتُحْشَرُونَ وجمع کرده شوید
در عقبی إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ وبد آرامگاهست دوزخ وچون حق
وعده ظفر داده مر اهل ایمان را بیان آن چیزی فرمود که در روز بدر با اهل کفر
وطغیان فرود آورد از عذاب استیصال وگفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستیکه بود مر
شما را ای قریش آيَةٌ آیتی وعلامتی ونشانی درست بر نبوت محمد فِي فِئَتَيْنِ
الْتَقَتَا در دو گروه که بهم رسیدند ودر مقابلهٔ یکدیگر صف کشیدند در حرب
بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار میکردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وایشان لشکر
ظفر پیکر رسول بودند که سیصد وسیزده کس بودند هفتاد وهفت تن
مهاجر ودویست وسی وشش انصار وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ وگروه دیگر ناگرویدگان بودند
بخدا که لشکر ابوجهل بودند وآنها نهصد وپنجاه تن بودند يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ
میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی
معاینه وآشکارا واگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی وعده
کرده بود که مومنان را بر کافر اینکه دو برابر ایشان باشند غالب گردانم کما
قال تعالی مائة صابرة يغلبوا مائتين پس چون ایشان را زیاده از دو برابر خود
ندیدند بوعده الهی قوی دل شده بر ایشان حمله کردند وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ وخدا
قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا اگر خواهد همچنانکه
وعده نصرت داد اهل بدر را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در غلبهٔ قلیل
بی سلاح بر کثیر بسیار سلاح لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست وپندی لِأُولِي الْأَبْصَارِ
مر خداوندان بینائی را که اصل بصیرتند وخداوندان عقول صافیه

وبصحت پیوسته که صاحب رایت در این حرب حضرت امیر المؤمنین بود
علیه السلام ودر میان لشکر ایشان که سیصد و سیزده تن بودند همین دو کس
اسب داشتند یکی مقداد اسود و دیگری مرثد ابن ابی مرثد وشش کس زره
پوش بودند ولشکر کفار که نهصد وپنجاه بودند صد کس بر اسب سوار بودند
واول جنگی که در اسلام واقع شد این بود با وجود این بتوفیق الهی بر کفار غالب
شدند همه را مغلوب ساختند بعد از آن حق اخبار می فرماید که زُیِّنَ لِلنَّاسِ
زینت داده شد برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی و آرزوهای نفس و مراد
یعنی شیطان در نظر مردمان آراسته است دوستی شهوات نفس را مِنَ النِّسَاءِ
از زنان که بدترین دام شیطانند چنانکه پیغمبر ص فرمود که زنان دام شیطانند
ونیز فرموده که باید خلوت نکند هیچ مردی با زن بیگانه چه شیطان سیم ایشان
خواهد بود ودر اخبار آمده که بیشترین معاصی وفتنها که در عالم واقع می شود
از شامت زنانست وَالْبَنِينَ واز پسران که محبوب پدر و مادرند وایشان
باعث بخل وجبن وحزن پدر و مادرند چه بسبب محبت ایشان والدین
بصرف مال بخل می ورزند تا ذخیره معاش باشد وبجهت تعلق خاطر
با ایشان بحرب دشمنان نمی پردازند وهمیشه غم واندوه برای ایشان
می خورند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ واز قنطارهای فراهم آورده شده یا دفینه
ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا ونقره وقنطار بمعنی مال بسیار است
و گویند که آن هشت هزار طلاست وبرده منی هفتاد هزار مثقال نقره از
ابی جعفر وابی عبد الله صلوات الله علیهما نقل است که قنطار پر یک پوست
گاو است از دینار سرخ ودرهم سفید وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ واز اسبان علامت
دار یعنی اسبانی که علامت نیکوئی داشته باشند از حسن صورت وخلقت

ونیکویی رفتار ومردمان بجهت مشغول شدن بدیشان از عبادت الهی
غافل میکردند وَالْأَنْعَامِ ودیگر از مشتهیات نفس چهارپایانند از شتر وگاو وگو سفند
وَالْحَرْثِ ودیگر کشت زار ذَٰلِكَ اینکه مذکور شد از امور مشتهیه نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا و ازو نفع یابند خط
وخدای که معبود بحق است عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکویی بازگشت
یعنی نعم اخرویه بمراتب ازین نیکوتر است و بعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعم
آخرت میکند و ترغیب مردمان بدان تا روی از حطام فانی گردانیده متوجه
ثواب باقی شوند ومیفرماید که قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای
مردمان بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ به بهتر ازین که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه
پرهیز کردند از شرک واجتناب کردند از کارهای زشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
پروردگار ایشان جَنَّاتٌ و آن بوستانیست که اندکی از آن بهتر است از دنیا
و هر چه در وست تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان آن جویهای
آب که در شکاف نرود بلکه در روی زمین رود خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی
که جاوید باشند متقیان در آن بهشتها وَأَزْوَاجٌ ومر ایشانراست زنان
حوری وانسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از چرکینها که زنان دنیا باشند پاک از نقص
خُلق وخَلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ ودیگر مر ایشانراست خشنودی از خدای
و این از بهشت ونعمتهای آن بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست
بِالْعِبَادِ ببندگان واعمال ایشان پس ثواب میدهد وعقاب میکند بر وفق
عمل نیک وبد مرویست که حق تعالی با اهل بهشت خطاب کند که ای اصحاب
بهشت از من راضی شدید ایشان گویند بار خدایا به ازین نعم بهشت چه
تواند بود گوید خشنودی من بوجهی که هرگز خشم نگیرم بشما و در آثار

بهشت

آمده که در بهشت چند چیز بهتر است یکی رضای خدا دوم خلود نعمت بهشت سیم
همسایگی محمد و آل محمد علیهم السلام بعد از آن در صفت متقیان میفرماید که الَّذِينَ
یعنی پرهیزکاران آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار
کار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بآنچه تو فرمودی و جوارح و اعضای
خود را در عبادت تو استعمال نمودیم امید آمرزش تو داریم فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
پس بیامرز برای ما گناهان ما را و از سر آنها درگذر وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و
و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و نیز در مدح ایشان میفرماید که الصَّابِرِينَ یعنی
متقیان صبر کنندگانند بر ادای جمیع فرایض و بر سنن او و بر ترک محرمات و
در وقت رسیدن بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و نیت
در خبر است که چون شخصی راست گفتن را شعار خود سازد براست گفتن معروف
گردد و نام او را در صف صدیقان نویسند و اگر دروغ را شعار خود سازد بر عکس
این باشد وَالْقَانِتِينَ و فرمان بردارانند امر خدای را در پنهان و آشکارا
وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد طاعت و
انقیاد حق تعالی در حدیث صحیح آمده که هیچ روزی آفتاب بر نیاید الا
که بر پهلوی آن دو فرشته باشند که میگویند بار خدایا هر نفقه کننده را
عوض ده و هر امساک کننده مال او را در ورطه تلف انداز وَالْمُسْتَغْفِرِينَ
و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که وقت اجابت دعوت است
زیرا که مشقت عبادت درین وقت بیشتر است و نفس درین وقت مطهر
تر از شواغل دنیوی دورتر در خبر است که حق تعالی سه آواز را دوست میدارد
آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز استغفار کنندگان در وقت سحرگاه
از ابی عبدالله عم مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار

شعار خود شعار صر

بلکه دو ... مدد ... کنندگان ... وقت سحر

کنداز اهل آیت باشد و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرویست
که مراد به مستغفرین نمازگزارند که اند در سحرگاه در نزول آورده اند که دو حبر
از احبار شام بمدینه آمدند و حضرت رسالت را بعلاماتی که در کتاب
خود یافته بودند بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله هست اگر جواب گویی
ایمان آوریم فرمود که چیست گفتند خبر ده ما را که بزرگترین کلمه و شهادت
در کلام خدای کدامست این آیت آمد که شَهِدَ اللهُ گواهی داد خدای یعنی
نصب دلایل واضحه بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بآن روشن گردانید
اَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق که از روی یقین لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
نیست که سزای پرستش باشد مگر او وَالْمَلٰئِکَةُ و فرشتگان نیز گواهی
دادند بر وحدانیت او وَاُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنانند نیز
شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان قَائِمًا
در حالتی که او سبحانه اقامت کننده است بِالْقِسْطِ بعدل و راستی در جمیع
افعال و اقوال خود در تفسیر اهل البیت مذکور است که اولوا العلم شامل
امیر المؤمنین است و یازده فرزند معصوم وی صلوات الله علیهم اجمعین
و مقارنه اولوا العلم با او سبحانه و ملائکه در شهادت دلالت بر تعظیم
ایشان و شکی نیست که اولوا العلم شامل مجتهدان امامیه رضوان الله علیهم
نیز هست و جابر بن عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که
یکساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند و در علم دین بهتر است از عبادت عابد
که هفتاد سال خدای عبادت کند انس بن مالک از رسول ص نقل کرده
که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیحات
و بحث آن جهاد است و فرشتگان در حلقهای مجلس عالمان رغبت کنند

وپرهای خود را برایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر چه
وبخشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهند حتی ماهیان دریا و هوام و سباع
و چهارپایان و آسمان و ستارگان و بدانید که علم زندگی دلست و نور چشم
و فکر کردن در علم مقابل روزه باشد و درس آن برابر قیام شب و علم پیشوای
عمل است و عمل تابع آن درست نیست و نیکبختان با آن ملهم کردند و بدبختان
از آن محروم مانند و بحقیقت اینست که اولوا العلم مقارن حق تعالی و ملائکه واقع
شده اند در بیان شهادت لا اله الا هو تکرار کلمه شهادت جهت تاکید است
و دیگر مبتنی شود بر آن قوله العزیز خدای که قویست و غالب بر جمیع ممکنات
و همه محکوم و مامور اویند الحکیم محکم در آنچه میکند و میفرماید بدانکه این آیه
بفضل بسیار است و ثواب بیشمار انس از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که
این آیت را بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد
هر حرفی از آن فرشته بیافریند تا برای او استغفار و آمرزش خواهند تا روز قیامت
و هر که این آیه را بخواند حق تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید و هفت در دوزخ
بر وی ببندد و نیز فرموده که هر که در وقت خواب کردن این آیت را بخواند حق تعالی
هفتاد هزار فرشته را خلق کند که تا روز قیامت برای او استغفار کنند
و ابو غالب قطان گفته که وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم
وی در آخر شب این آیه را مکرر میخواند و هر بار در آخر آن میگفت و انا اشهد
بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهادة وهی عند الله ودیعة حتی یؤدیها الی یوم
القیامة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم دیشب آیت شهادت میخواندی و
در آخر آن کلمات میگفتی در آن خبری از پیغمبر خدا شنیدی گفت بلی گفتم
مرا از آن واقف ساز گفت تا یکسال تمام خدمت من نکنی من آن را بتو نگویم و

ومن بر سر راه بودم بارها بگشادم و یکسال خدمت او کردم چون مدت
بسر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بدانکه ابو وایل حدیث کرد مرا از ابن
مسعود که پیغمبر خدا ص فرمود که هرکه این آیت برخواند بر طریق مذکور
حق تعالی روز قیامت او را حاضر سازد و گوید که ای بندهٔ من وفا کردی بعهد
من که توحید است و من سزاوارترم از آنکس که بعهد وفا کند ای فرشتگان
من درهای بهشت بروی او بگشائید تا بهر دری که خواهد داخل شود و نیز از آن
حضرت مرویست که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را گفت
که از کجا می‌آیی گفت از نزدیک بندهٔ عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد
و خدای را می‌آزرد و اینک دیوان عمل سیاه اوست که باسمان می‌برم آن فرشته
دیگر گفت عجب حالتی است که من بنام او برات آزادی دوزخ می‌برم بزمین فرشته
اول ازین متعجب شد فرشتهٔ دوم گفت که چون او از وجد آشفته شد روایت
شهادت بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیتش با یمان و معرفتش
بخشیدم از سعید بن جبیر روایتست که سیصد و شصت بت در حوالی
کعبه بودند چون این آیت نازل شد همه بروی درافتادند چون توحید
اصل دیانات از این جهت بعد ازین در بیان اسلام میفرماید که اِنَّ الدِّین
بدرستیکه دین پسندیده عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ نزد خدای تعالی اسلامست نه
ملت یهود و نصرانیه که آمیخته است بشرک و کفر وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ و اختلاف
نکردند درانکه دین اسلام حق است و محمد پیغمبر است بحق وآنانکه اُوتُوا الْکِتَابَ
داده شده‌اند کتاب توریة وَالاِنْجِیلَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس
از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر اسلام که آن آیات و معجزات ظاهر
از جمله آن قرآنست که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان بر سبیل

بود که بعضی گفتند که دین اسلام حق است و قومی دیگر گفتند که آن مخصوص
بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کرده اند حاصل که ایشان اختلاف کرده اند
بَغْیاً بَیْنَهُمْ بجهت حسد یا لجوج که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی
قوم نه بجهت شبهه که ایشانرا بوده باشد در حقیقت اسلام پس وعید ایشان
میفرماید که وَمَنْ یَکْفُرْ هرکه نگرود بِآیَاتِ اللّٰهِ بآیتهای خدای که قرآنست یا سایر
معجزات حضرت خاتمیت صلعم و یا بتوریة و انجیل که نعت حضرت در و مذکور
فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای سَرِیعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
یعنی عنقریب اهل بغی و حسد و عناد فوت شده بعذاب آخرت گرفتار
خواهند شد فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر یهودان محاجت و مخاصمت کنند
با تو بر وجه عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت و نصاری در مقام
جدال درآیند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ پس بگو در جواب ایشان
که تسلیم کردم نفس خود را و خالص گردانیدم همه وجود خود را لِلّٰهِ برای
خدا و هیچ وجه غیر او را با او شریک نمیگردانم وَمَنِ اتَّبَعَنِ و نیز تسلیم کردم و خالص
گردانیدم همه خود را برای کسانیکه پیروی کرده اند مرا و معنی آنست که من با
کسانی که تابع من اند نفسهای خود را از برای خدا خالص ساخته ایم
و با خلاص تمام بوحدانیت او گرویده ایم وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مر آنانکه کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو
بمشرکان عرب که نا خوانان و نا نویسندگان اند یعنی کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ
آیا اسلام آورده اید بمعجزه وضوح در حقیقت آن همچنانکه من آورده ام
و اتباع من و یا هنوز بر کفر خودید و گویند که استفهام بمعنی امر است یعنی
اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند و امر حق را انقیاد کردند

فقد اهتدوا پس بدرستیکه راه یافتند بمقصد و رستگاری و از وادی
گمراهی خلاص شدند وان تولوا واگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند
ترا هیچ ضرری نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام
رسانیدنست و بس و تو تبلیغ آن کرده و اقامت حجت کرده والله بصیر بالعباد
و خدای بیناست ببندگان یعنی داناست بتکذیب و تصدیق ایشان
پس بر وفق آن همه را جزا خواهد داد ان الذین یکفرون بدرستیکه آنها که
کافرند و منکر شوند بآیات الله بقرآن و معجزات و بحجتهای روشن که صریحا
دلالت دارند بر وحدانیت حق و از جمله آن کتاب اوست که متضمن توحید
اوست و یقتلون النبیین و میکشند پیغمبران را بغیر حق کشتنی بناحق و نادرا
و از حضرت پیغمبر صلعم روایتست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که یهودان چهل
و سه پیغمبر را در یک ساعت پس صد و دوازده کس زاهد و عابد ایشان برخاستند
تا بر ایشان امر معروف و نهی از منکر کنند ایشان را نیز بکشتند چنانکه میفرماید و
یقتلون الذین و میکشتند آنان را نیز که یامرون بالقسط میفرمودند بعدل
و راستی من الناس از مردمان یعنی غیر از پیغمبران فبشرهم پس بشارت ده
ایشان را بعذاب الیم بعذابی دردناک اولئک آن گروه اند مذکور یعنی
کشندگان انبیا و امران بمعروف الذین آنکسانی اند که حبطت اعمالهم
تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فی الدنیا والآخرة در این سرای که کسی ثنا
آن نکند بلکه بر ایشان لعنت کنند و خون و مال ایشان مباح گردد و ما لهم
و نیست مر ایشان را در روز قیامت من ناصرین یاری دهندگان که عذاب
از ایشان دفع کنند مرویست که در عهد رسول صلعم مردی و زنی از اشراف اهل خیبر
زنا کردند در توریت حکم ایشان رجم بود و تعذیب و چون این قصه معروض

بکشتندهم

داشتند حکم حضرت موافق حکم تورت واقع شد نعمان بن اوفی و عدی
بن حارث گفتند جور کردی بر ما چه بر ایشان رجم نیست رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که دروغ میگویید در توریة حکم ایشان رجم است گفتند نه چنین است
رسول ص بفرمود تا توریة حاضر کردند پس با ایشان گفت که کیست در میان شما
که اعلم باشد بتوریة گفتند مردی اعور است و در فدک می باشد و او را ابن
صوریا گویند پس کس فرستادند و او را بمدینه آوردند وی نزد رسول ص آمد
و آغاز خواندن توریة کرد چون بآیت رجم رسید آنرا بپوشید و تلاوت نکرد
عبد الله بن سلام برخواست و آن آیه را بخواند رسول ص گفت دانستید که
حکم بود که من کردم و توریة موافق قول منست در توریة چنین بود که مرد محصن و
زن محصنه چون زنا کنند و بینه بر ایشان اقامت شهادت کنند ایشانرا رجم
باید کرد و اگر زن آبستن بود او را رها کنند تا بار بنهد و بعد از ان او را رجم
کنند پس رسول صلی الله علیه و آله بفرمود تا او را رجم کردند و حق تعالی این آیت فرستاد
که الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شدند بهره
من الکتاب از توریة یعنی نعمان بن اوفی و امثال او یدعون الی کتاب الله
خوانده می شوند بسوی توریة لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم
معرضون تا حکم کند میان ایشان با نکه رجوع بان و لحیاست ذلک
این اعراض از حکم توریة مر ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان میگویند
لن تمسنا النار نخواهد رسید بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات
مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل روز یعنی بسبب
ایشان بسهولت عذاب آخرت اعراض میکنند از حکم توریة و غرهم و فریب داد
ایشانرا فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که

برمی یافتند از سهولت عقوبت یا شفاعت آبای ایشان مر ایشان را فکیف پس
چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آن هنگام که جمع کنیم ایشان را لیوم برای
حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن روز مرویست که در روز
قیامت اول رایتی از رایات کفار که برافراشته شود رایت یهود باشد یعنی حق تع
ایشان را رسوا کند در میان اهل محشر و بعد از آن امر کند که ایشان را بدوزخ برند و
مخلد در آن باشند و وفیت کل نفس و داده شود هر نفسی بتمام ما کسبت جزای
آنچه کسب کرده باشد وهم لا یظلمون و ایشان یعنی هیچ کدام از نفس انسانی ستم دیده
نشوند بنقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا فراخور اعمال خواهد بود
و چون حق تع ذکر کید اهل کتاب کرد حضرت رسالت را تعلیم کرد که چگونه
با ایشان محاجه باید و چگونه جواب ایشان باید گفت و فرمود قل اللهم بگوی
محمد که بار خدایا یا مالک الملک ای خداوند پادشاهی و متصرف در همه ملک
و ملک دنیا و آخرت که هر مالکی که غیر تست هالکست و هر ملکی سوای تو فانی
آورده اند که در جنگ احزاب وقتیکه خندق میکندند سنگی عظیم و سخت پدید
آمد که آهن بران کار نمیکرد و آن حضرت بدان موضع آمد در آن سنگ نگاه
کرد و تبر آهنی از دست سلمان فارسی گرفته آستین مبارک را در نوردید و
بقوت روحانی بلکه بتأیید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که ثلث آن
سنگ بشکست و برقی از میان سنگ و آهن بجست مانند روشنی چراغ
در شب تار و از درخشندگی آن آتش کوههای مدینه روشن شد بحد
مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حضرت درآمد رسول صلعم
و اصحاب تکبیر گفتند و چون ضربتی دیگر بزد ثلث دیگر از آن سنگ شکسته
شد و از آن روشنی بتافت که قصور صنعای یمن مشاهده شد و در ضربتی

بیم تیاصره و قصور روم بالتمام بنظر در آمد رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب تکبیر
گفتند پس حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب آثار صولت اسلام
باطراف و جوانب عالم رسیده همه نواحی اسلام مسخر اهل اسلام شوند اصحاب
بشکر گزاری این نعمت مشغول شدند و منافقان طرح سخریت و استهزا
افکندند گفتند که عجب کاریست که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق
می کند و یاران خود را بگرفتن روم و فارس وعده میدهد حق تعالی این آیت
فرستاد که بگو ای محمد بارخدایا توئی خداوند ملک و همه ملک بید قدرت
تست تُؤتِی الْمُلْکَ عطا میکنی پادشاهی را مَنْ تَشَآءُ هر کرا که خواهی و مصلحت
بینی وَتَنزِعُ الْمُلْکَ و می ستانی ملک را مِمَّنْ تَشَآءُ از اختیار هر که خواهی
و از جمله حکومت مکه و حوالی آن از کفار قریش بود نزع کرده بملازمان حضرت
رسالت پناهی حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن از ارباب آن انتزاع
نموده بدین امت مرحوم ارزانی داشت و نزد بعضی مفسران مراد ملک نبوت
که از بنی اسرائیل بستد و بفرزندان اسمعیل داد یا امامت که بائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ و ارجمند میسازی
هر کرا میخواهی توفیق ایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان او وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ
و خوار و بی مقدار میگردانی هر کرا خواهی بخذلان بجهة عناد و کفر چون
ابوجهل بن جهل و متابعان او و گویند مراد بعزت شرف قناعت و بذلت
خست حرص چه استغنای قناعت فقیر از انصدر تمکین رساند و بگدائی
حرص توانگر از در صف نعال افکند ... تقریر بصایر آورده که سلطان محمود
غزنوی روزی بقصد زیارت شیخ معزی که قطب زهاد و عرفای
عصر بود رفته استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال ایستاده

از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست شیخ فرمود که روشن‌ترین
وجهی در معنی این آیت آنست که ترا با هزار و هفتصد بیک جنگی و پنجهزار فرزند
ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بخانه بچو من گدائی آورد و در صف نعال
باز دارد و مرا باین کلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی
جای دهد بیت
آنکو بقناعت آشنا شد ∴ از فیض تعز من تشاء شد ∴ و انکو ره
حرص و آز بیمود ∴ مقصود تذل من تشاء شد ∴ بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت
تست تحصیل همه نیکوئیها از دادن ملک و عزت بمؤمنان و چون تکذیب کفار
و عصاة محض عدلست پس آن نیز در تحت خیر داخل باشد إِنَّكَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه تو بر همه چیزی از اعطای ملک و نزع آن و اعزاز و
اذلال قدیر توانائی و یعنی بتدریج شب را بهر که مصلحت بینی در می تُولِجُ
اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی بتدریج شب را در روز
می افزائی تا که در اول جدی که اقصر ایام سالست در اول سرطان اطول
ایام میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از اجزاء
روز بتدریج کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا شبی که در
آخر جوزا کوتاه‌ترین شبهاست در آخر قوس که درازترین است میشود وَ
تُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده
که آن نطفه است یا مانند مرغ را از تخم مرغ و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ
الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ از زنده که حیوان
و درخت و مرغست و گفته اند که طیب و مؤمن از خبیث و کافر آورده اند
که رسول صلی الله علیه و آله نزدیک یکی زوجات خود رفت زنی پاکیزه منظر
خوب صورت و سیرت آنجا بود حضرت پرسید که این کیست گفتند یکی

از خالهای تو فرمود که کدام خاله گفتند خالد بن الاسود بن عبد یغوث و این خالد
مومن بود و اسود که پدرش کافر فرمود که سبحان الذی یخرج الحی من المیت و ترزق
و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه خود من تشاء و هر کرا میخواهی بغیر حساب
بیشمار یعنی مرتبه که خلق عدد و مقدار آنرا ندانند معاذ بن جبل روایت کند که بجهت مطالبه
قرضخواهان یک جمعه بنماز حاضر نشدم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه چیز ترا از نماز جمعه
باز داشت گفتم یا رسول الله یحنای یهودی را بر ذمه من چند وقیه کندم است
مرا نمیگذاشت که بنماز حاضر شوم فرمود که این آیت را بخوان تا بقوله بغیر حساب و اذکر بعد
یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما تعطی من تشاء منهما فاقض عنی دینی
هر که این آیت را بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد
حق تعالی از برای او ادا کند جعفر بن محمد صادق علیهما السلام از آبای کرام خود
صلوات الله علیهم روایت فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب
و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را بر زمین نازل سازد در این
آیات از عرش مجید آویخته بودند و میان اینها و حق تعالی حجابی نبود گفتند
بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معصیت است و ما بعرش مجید تو
معلقیم که محل طهور و قدس است و حق تعالی که بعزت و جلال من که
هیچ بنده مومن شما را قرائت نکند در عقب هر نماز فریضه که مگر او را در
حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در او
نگرم و هر روز هفتاد حاجت او را روا کنم که کمترین آن حاجتها آمرزش
او باشد و از دشمنانش نگاه دارم و او را اعانت نصرت دهم و هیچ چیز
او را از بهشت منع نکند مگر مرگ چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود
که مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال و فرمود که لا یتخذ

المؤمنون باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستان خدایند و معزز و مکرم نزد
الکافرین ناگرویدگان را که دشمن اویند و ذلیل و خوارتر نزد او اولیاء دو
ستان و متولیان امور خود من دون المؤمنین بدون مؤمنان یعنی
باید که مؤمن دوست ندارد مگر مؤمن را ابن عباس فرموده که جمعی از انصار
با گروهی از کفار طرح دوستی افکنده بودند و عبدالله بن جبیر هر چند ایشان را
منع میکرد فایده نمیداد حق تعالی این آیت را فرستاد و ایشان را از آن نهی کرده
بعد از آن ایشان را ازین تهدید کرده و فرموده که و من یفعل ذلک و هر که بکند
این فرا گرفتن دوستی را با دشمنان خدا فلیس من الله پس نیست آنکس از ولا
و دوستی خدا فی شیء در چیزی یعنی از دوستی خدا هیچ بهره نخواهد داشت
الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضرر کفار تقاة آن
چیزی را که واجب باشد پرهیز کردن از آن که درین صورت جایز است که
با ایشان اظهار دوستی کنید بر وجه تقیه و با ایشان مواسات نمایید و
یحذرکم الله و میترساند خدای شما را از موالات با دشمنان او نفسه
از عذاب ذات خود یعنی از عذابی که صادر شده باشد از محض قهاریت او
بی واسطه غیری و الی الله و بسوی حکم خداوند و یا جزای اوست المصیر
بازگشت همه پس از نواهی او بترسید و این آیت مصرحست بر آنکه مؤمنان را واجب
که تقیه کنند از مخالفان دین و با ایشان در مسائل مذهب ظاهر پیروی ایشان
کنند ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله اعتقادیه آورده که تقیه واجبست
تا بظهور صاحب الامر ع هر که آن را ترک کند همچنانست که ترک نماز کرده
صادق ع را گفتند یا ابن رسول الله ما مردی را می بینیم که آشکار با آواز بلند
لعن میکند دشمنان شما را و نام هر یک را می برد فرمود ما له لعنه الله تعرض

بناچار او را لعنت خدا او را از رحمت خود دور کرداناد ما را در معرض تهمت میکرداند
چه حق تعالی فرموده که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله
عدوا بغیر علم و نیز صادق ع فرمود که مقرب ترین شما نزد حق تعالی کسی است
که اعلم و اعمل باشد بتقیه و نیز فرموده که تقیه دین منست و دین پدران من
و از پدران آنحضرت حضرت رسالت بود ص که در اوایل اسلام با اهل کفار
ملایمت می نمود و امیر المؤمنین ع که با اهل خلاف بطریق ملاطفه سلوک
میکرد چون قوت پیدا کرد شمشیر کشید با اهل کفر و خلاف محاربه کردند
مرویست که مردی نزد پیغمبر ص آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من برس
که بهلاکت و بدبختی گرفتار شدم فرمود که چه گفت کفار قریش مرا
گرفتند و عذاب میکردند تا نسبت بجناب تو ناسزای بگویم من بیطاقت
شدم و آنچه اراده ایشان بود بر زبان من جاری شد فرمود که دلت
چگونه بود گفت بسیار از آن کاره بود فرمود که اگر بار دیگر بدست ایشان
افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان گویند بگوی و در دل
کاره آن باش و ابن مسعود گفته که با اهل خلاف مصالحه کنید و آنچه ایشان
میگویند و میکنند پیروی کنید اما در دل کاره ایشان باشید و چون
حق تعالی مومنان را رخصت داد در پوشیدن حق و مواسات با کافران
و مخالفان دین جهت دفع ضرر از ایشان در عقب آن بیان نمود که
اگر کسی اینمعنی را کار بند نه بجهت خوف و عذر دیگر از روی اعتقاد
آن بیان و رغبت قلبی با اهل کفر و خلاف محشور شود و بعذاب الیم
با ایشان گرفتار گردد پس فرمود که بگوی ای محمد ان تخفوا ما فی صدورکم
که پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی موالات کفار در دل خود

راه دهید او تبدوه یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست یعلمه الله میداند خدای
آنرا و شمار ابجهت آن بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد و یعلم ما فی
السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از انواع علویات و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس بر پنهانی و آشکار شما عالم خواهد
بود والله و خدای که علم ذات او بهمه چیزها رسید علی کل شیء قدیر بر
همه چیز تواناست پس هرچه میکنید در سر و علانیه میداند و شما را با آن جزا
خواهد داد و چون چنین است چون نافرمانی مکنید در سر و علانیه و بتدل
او را انقیاد نمائید و از نواهی او باز ایستید و چون تحذیر اهل کفر و عصیان
کرد از عقاب در عقب آن بیان وقت آن میکند بقوله یوم تجد روز
که بیابد کل نفس هرکس از عمل کنندگان ما عملت من خیر از آنچه کرده باشد
از نیکوئی محضرا حاضر کردانیده شده نزدیک خود یعنی صحیفه حسنات را ببیند
و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد تود دوست
داشته باشد آنکس لو ان بینها آنکه باشد میانها و بینه و میان آن روز احمل
ابدا و امدا بعیدا زمان دور و دراز مراد آنست که نخواهد مطلقا در آن روز که
عمل خود را ببیند و یحذرکم الله نفسه و می ترساند خدای شما را از عذاب
خود تکریر جهت توکید است والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد
بر بندگان و بجهت این ایشانرا می ترساند از عمل که سبب عذاب و عقوبت
ایشان باشد مرویست که یهود میگفتند که ما پسران خدائیم و دوستان
او و نصاری میگفتند که ما مسیح را پسر خدا میدانیم و بجهت این در تعظیم
او میکوشیم و مشرکان میگفتند که ما بتانرا دوست داریم و شفاعت آنها
امید واریم آیت آمد که قل بگو ای محمد ان کنتم اگر هستید شما ای اهل کفر

تُحِبُّونَ اللّٰهَ دوست میدارید خدای را ولاف دوستی او میزنید فَاتَّبِعُونِی
پس پیروی کنید مرا در اوامر ونواهی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را دوست
دارد وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وبیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده
کسانی را که بپیروی من راسخ شوند رَحِیمٌ مهربانست برایشان برحمت خاصه
مرویست که چون پیغمبر این آیت را تلاوت فرمود عبد الله ابی منافق باصحاب
خود گفت ببینید که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا میداند وچو
ما را میفرماید که همچنانکه او را دوست داریم که ترسایان عیسی را حق تعالی در جواب
ایشان گفت که قُلْ بگو ای محمد أَطِیعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در اوامر ونواهی
وَالرَّسُولَ وپیغمبر او را نیز در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید از طاعت
خدا ورسول فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْکَافِرِینَ دوست نمیدارد
کافران یعنی از ایشان راضی نیست وهرگز مدح ایشان نکند از رسول صلی الله علیه
روایت که تحقق ایمان موقوفست بر آنکه دوستان خدای را دوست دارند
ودشمنان او را دشمن وچون درین دو آیت تحقق طاعت رسولان او واجب
گردانید در عقب آن ذکر منقبت ومدح ایشان میفرماید بجهت ترغیب در طاعت
ایشان بقوله إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم را بتعلیم اسما
وامر ملائکه بسجود او وبیرون آوردن انبیا واصفیا واولیا از صلب او وَ
نُوحًا ونوح را بدرازی عمر والهام او بساختن کشتی ونجات او از غرق
وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وآل ابراهیم که اسمعیل واسحاقند واولاد ایشان به نبوت
وامامت وبنای خانه کعبه وخلافت واز جمله اولاد یعقوبست وداود
وسلیمان ویونس وزکریا ویحیی و[illegible]ی وحضرت خاتم الانبیا وائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وَآلَ عِمْرَانَ وآل عمران که موسی

و هارونند و برسالت و سخن کفتن او سبحانه ایشانرا بی واسطه و این هردو
پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوبند و یا مراد عیسی است و
مادر او مریم که دختر عمران بن ماثانست و میان این مرد و عمران هزار و هشتصد
سال بوده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است که مراد بآل عمران علی بن ابی طالب
است و اولاد امجاد او علیهم السلام و عمران اسم ابوطالبست و احادیث متواتر از ائمه
هدی علیهم السلام وارد شده و ابن عباس و اباذر و انس نیز از پیغمبر ص روایت کرده اند
که فرمود آل ابراهیم منم و آل عمران علی بن ابوطالبست حاصل آنکه حق تعالی میفرماید که همه
انبیا و اولاد ایشانرا برکزیدیم و تفضیل دادیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان
این آیت دالست بر آنکه ایشان افضل اند از فرشتکان پس حق تعالی ایشانرا بر همه
آدمیان و جنیان و فرشتکان تفضیل داد ذُرِّيَّةً در حالتیکه ایشان فرزندانی اند
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی زاده شده اند یعنی اولاد پسندیده اند
از آبای برکزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست باقوال مردمان عَلِيمٌ داناست
باعمال ایشان پس برمی کزیند هر کرا که مستقیم القول و العمل است بعد از آن
در بیان حال مریم که از ذریت انبیاست میفرماید که إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ
یعنی یاد کن ای محمد که چون کفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقو
ذا بود وقتی که حامله شد و او حامله عیسی بود رَبِّ ای پروردکار من إِنِّي
نَذَرْتُ لَكَ بدرستیکه من نذر کردم برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست
مُحَرَّرًا در حالتی که آزاد کرده شده باشد از قید تعلق دنیا و او را مشغول نسازم
بامر دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت
مسجد قدس امری عظیم بود و آنرا اعظم عبادات میدانستند و فرزندانرا
بآن کار نذر میکردند تا آنرا رفتندی و آب زدندی و چراغ روشن کردندی

و تا مرد و زن بنودی از آنجا بیرون نیامدندی و بهمین وجه در آنجا خدمت
کردندی تا بالغ شدندی و بعد از آن مخیر بودندی میان مقام کردن
و بیرون آمدن و در شریعت ایشان اینچنین نذر در پسران ایشان بود و
هیچ کس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر که یک پسر یا دو یا بیشتر را محرر کردندی
برای خدمت بیت المقدس و چون حنه اینچنین نذر کرد شوهرش عمران
گفت که این چه بود که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را
نشاید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه
نذر کردم انک انت السمیع بدرستی که تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم
العلیم دانائی بمقصود من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها
پس آن هنگام که بنهاد بار خود را اگر دختر بود قالت گفت از روی اعتذار و
حسرت رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستی که بنهادم آن بار را
انثی در حالتی که فرزند ماده است والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت
بآنچه بار نهادم و بحفص وضعت خوانند بکون تا یعنی خدا داناتر بود بآنچه حنه
وضع کرد و لیس الذکر و گفت که حنه که نیست فرزندی که طلب کردم برای خدمت
بیت المقدس کالانثی همچو فرزند ماده که بمن داده و انی سمیتها مریم و بدرستی که
نام نهادم من او را مریم و معنی این لفظ بلغت ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدا
و انی اعیذها بک و بدرستیکه من در پناه می آورم او را بتو و ذریتها و فرزندان
او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو پوستکش که رانده شده است
از رحمت برکت دعای حنه بود که مریم و عیسی رسیده از مس شیطان
محفوظ ماندند در تفسیر ثعلبی مذکور است که رسول صلعم فرمود که بهترین
زنان چهارند مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد

وفاطمه بنت محمد اسماء بنت یزید گفت که چون خدیجه بفاطمه علیها السلام حامله شد
گفت بارخدایا تو دانی که من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهتر است من این
فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد برسول صلعم که خدیجه را بگوی که آزاد کردن پیش
از هلاک نباشد و اگذار عمل خود را باش که او صفیه و برگزیده منست و مادر
امامانست و آزاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت اگرچه دختر است دلم خوش شد
چه او مادر اصفیا و امامانست القصه چون مریم متولد شد فتقبلها پس
فرا پذیرفت مریم را از تنها پروردگار او بقبول حسن ببرید برفتن بنیکو جهت
خدمت بیت المقدس وانبتها و برویانید او را یعنی نشو و نمای او داد نباتا
حسنا نشو و نمای نیکو یعنی توفیق داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت
و معرفت بر وجهی که چون بحد سالگی رسید بانواع عبادت بر همه زنان
زمان غالب شد مرویست که چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه پیچید
به بیت المقدس آورد و بخدمه را گفت که فرا گیرید این گرو کرده شده را که نذر
حق تعالی است و میان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد مقدس بود
و بسیار در تعظیم او میکوشیدند و بجهت این هر یکی را داعیه این بود از جمله
زکریا گفت من اولی ام بتربیت او چه خاله او در خانه منست ایشان باین
راضی نشدند پس قرار بر قرعه دادند بر وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت
توریة کردندی بکنار نهر اردن برده در آب افکندند مشروط بر آنکه قلم
زکریا بر سر آب آید پرورش مریم او کند قلم زکریا که از اولاد سلیمان بود و از پیغمبران
بزرگوار بر سر آب آمد کفالت مریم بروی قرار گرفت و کفلها زکریا و فرا سپرد حق تعالی
مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده دایه برای او [illegible] بود چون از حد
طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه را که جهت نردبان بر بالای آن

رفتن میسر نشدی برای او تربیت داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ
شدی در آن غرفه را بقفل محکم کردی و کلید با خود داشتی تا این وجه مریم
بزرگ شد و انوار ولایت ازو ظاهر گشت کلما دخل علیها هرگاه که در آمدی
بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم در آنجا بود وجد عندها می یافت نزد
او رزقا روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و عکس زکریا
متعجب شد قال گفت یا مریم انی لک هذا ای مریم این از کجاست سر قالت
گفت مریم هو این روزی که میوه در غیر وقت است من عند الله از نزد خدا
ان الله یرزق راستی که خدا روزی میدهد من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد
بغیر حساب بیشمار از غایت بسیاری یا بدون استحقاق بلکه بمحض تفضل
از طریق سوابق مخالف بصحت پیوسته که روزی حضرت رسالت در زمان
قحط و تنگسالی بخانه فاطمه ع آمد و فرمود که از خوردنی در خانه تو هیچ هست گفت
سه روز است که طعام نخورده فاطمه و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام نیز
سه روز بود که طعام نیافته بودند فاطمه بخانه رفت و سجاده مبارک بگسترد
و دو رکعت نماز بگزارد و بعد از آن مناجات کرد و از سر سوز گفت الهی
از غیب طعامی برسان و دل مرا از اندوه جوع پدر و شوهر و فرزندان
باز رهان مقارن این حال دید که جفنه خالی که در آن خانه بود بخاری از آن
بیرون می آمد چون از دعا بپرداخت و نظر در آن جفنه کرد آن را مملو از طعام
دید که آن را برداشته ندید و امیر المؤمنین و فرزندان آورد چون سرپوش
برداشتند ظرفی بود پر از نانهای لطیف و حلواها و گوشتهای لذیذ و از آنجا بوی
میدمید بر مثال بوی مشک ... فرمود که انی لک هذا ای از کجا
بتو رسید فاطمه علیها السلام بالهام الهی فرمود که هو من عند الله ای از نزد

خداوندا ست ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت فرمود که الحمد لله
که حق تعالی ترا بیند زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند گردانید که هر گاه
حق تعالی او را روزی فرستادی و زکریا از وی رسیدی که این از کجاست
همین جواب دادی که هو من عند الله پس همه از آن طعام تناول کردند و سیر
شدند و هنوز جفنه از طعام مملو بود پس فاطمه علیها السلام همسایها را نیز از آن محظوظ
گردانید آورده اند که چون زکریا شاهد نمود که حق تعالی روزی به مریم
میرساند و او را در زمستان میوهٔ تابستان و در تابستان میوهٔ زمستان میدهد
رغبت کرد که حق تعالی او را نیز فرزندی دهد که صاحب کرامت و ولایت
باشد مانند مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او زاییدن افتاده و پیر گشته اما
میدانست که این امر بر خدای آسانست پس زبان مناجات گشوده هنالك
در آن مکان که ولایت و کرامت مریم را معاینه دید دعا زکریا ربه بخواند
زکریا پروردگار خود را و از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار
من هب لی ببخش مرا من لدنك ذریة طیبة از نزدیک خود فرزندی
پاك از آلایش گناه همچنانکه بخشیدی مریم را بحنه که پیر شده انك بدرستی
که تو از محض کرم سمیع الدعاء شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آن
فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان و هو قائم در حالتی که زکریا
ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میگزارد در محراب ان الله یبشرك
بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندیکه نام او یحیی باشد
و معنی یحیی که نام پدر زاده و بزن شد مصدقا در حالتی که آن
فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بکلمة یعنی که بکلمهٔ موجود
گشته من الله از نزد خدا و در اخبار آمده که اول کسی که بعیسی ایمان

مقدمهٔ حضرت زکریا با جناب فاطمه

آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و
یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را با آسمان بردند وَسَیِّدًا در حالتیکه مهتر
قوم باشد در حلم و علم و کثرت عبادت و تقوی و زهد و غیر آن از اخلاق
حسنه وَحَصُورًا و در حالتیکه باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی
و مرویست که در سه سالگی بجمعی کودکان رسید که بازی میکردند و برا رغبت
کردند ببازی گفت ما برای بازی آفریده نشده ایم و از امام زین العابدین ع
پرسیدند که فضیلتی از فضایل امیر المؤمنین ع بیان فرمای گفت مطول بگویم
یا مختصر گفتند مختصر فرمود ما هم بمعصیة هم کس قصد نکرد هیچ گناهی را چنانکه
یحیی پیغمبر ع و از ابن عباس مرویست که حصور کسی است که هیچ زنی نرسیده
باشد و یحیی بجهت اشتغال او بعبادات و طاعات و توجه تمام بحضرت
عزت و امور آخرت متزوج نشد وَنَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ و پیغمبری باشد
ناشی شده از شایستگان که زکریا و آبای او بودند القصه چون زکریا را
بچنین فرزندی بشارت دادند وی بر وجه تعجب قَالَ رَبِّ گفت ای
پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ
و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِي و زن
من یعنی ایشاع که خاله مریم بوده عَاقِرٌ نازاینده است در خبر آمده که
زکریا صد و بیست ساله بود و زن او نود و هشت ساله مرویست که غرض زکریا
ازین سخن آن بود که معلوم کند که حق تعا او را و زن او را جوان خواهد
ساخت یا در همین پیری فرزند باو ارزانی خواهد داشت قَالَ گفت
خدای یا جبرئیل بفرمان خدای كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید از پیری
اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه خواهد بر خلاف عادت قَالَ گفت زکریا

رب اجعل لی ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آیةً نشانی که مرا از حامله
شدن ایشان خبردار کند تا بشکرگزاری آن مشغول شویم قال گفت جبرئیل
بفرمان خدا آیتک نشانه تو این ألا تکلم الناس آنست که بسخن نگوئی یعنی
قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت زبان ثلثة ایام سه روز
إلا رمزا مگر اشارت کردن بروی یا دست و حکمت در این آن بود تا در این مدت
بذکر خدا و شکرگزاری او مشغول شود واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را
کثیرا یاد کردن بسیار وسبح و تسبیح گوی او را بالعشی در طرف آخر روز که از ز
وال تا عصر است یا از عصر تا غروب والابکار و در بامداد که اول طلوع فجر
است تا چاشت و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد و چون حق تعالی ذکر
زن عمران کرد و بیان فضل دختر او بر سبیل اجمال بعد از آن تفصیل آن
میکند بقوله واذ قالت الملائکة یعنی یاد کن آن زمانی را که جبرئیل با جمعی
از ملائکه با او گفتند که یا مریم ای پرستار خدای ان الله اصطفیک
بدرستیکه خدای برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد خدای ترا برای خدمت
مسجد وطهرک و پاکیزه ساخت ترا از لوث شرک یا چیزها که زنان را
می باشد از حیض و نفاس یا از صفات ذمیمه واصطفیک و برگزید ترا تکرار
برای تاکیدست یعنی بی شبهه برگزید ترا علی نساء العالمین بر زنان روزگار
تو با آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنفخه جبرئیل مخصوص گرداند نه آنکه مراد سیده
جمیع زنان دنیا باشد علی الاطلاق چه این صفت فاطمه زهراست و مخصوص باو
چنانکه ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه روایت کرده که فرموده دختر من فاطمه
سیده زنان عالم از خلق اولین و آخرین و او پاره از تنست و نور چشم
منست و میوه دل من و روح من در پهلوهای من هر گاه که او در محراب

خود بایستند در پیش خدای خود برای عبادت نور او فرشتگان را روشنی دهد
چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنی میدهند و حق تعالی با فرشتگان خطاب
کند که پرستارهٔ من فاطمه را ببینید که سیدهٔ زنان پرستاران منست و
بجهت ترس من بمحراب طاعت روی آورده گریان و لرزانست شما را گواه گرفتم
که اورا و شیعه اورا از آتش دوزخ ایمن گردانیدم همچنانکه در حق مریم گفت را
اصطفیک وطهرک در حق اهل البیت رسول علیهم السلام گفت ویطهرکم تطهیرا
و همچنانکه مریم بتول بود فاطمه نیز بتول بود از رسول صلی الله پرسیدند که
یا رسول الله مکرر از تو شنیدیم که میفرمائی که همچنانکه مریم بتولست فاطمه من
نیز بتولست بتول چه معنی است فرمود که باین معنی که او را حیض نباشد و مریم
و فاطمه چنین بودند بعد از آن مریم را امر فرمود بشکر گزاری نعمت اصطفی و
تطهیر بانیکو بجمله یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک برای آفریدگار
خود واسجدی و سجود کن اورا وارکعی مع الراکعین و رکوع کن با رکوع
کنندگان امر بیت بنماز در جماعت بذکر ارکان آن بجهة مبالغه در محافظت بر آن
و تقدیم سجود بر رکوع جهت آنست که در شریعت ایشان سجود مقدم بر رکوع
بوده ذلک اینکه مذکور شد درین آیتها از قصه مریم و زکریا و یحیی من انباء
الغیب از اخبار پوشیده است که شناخته نمیشود مگر بوحی و بجهت معجز تو
نوحیه الیک وحی میکنم و بزبان جبرئیل بتو می فرستم وما کنت و نبودی ای محمد
لدیهم نزدیک علمای بیت المقدس اذ یلقون آنهنگام که می انداختند برای
قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم کدام یکفل
مریم ضامن شود بر تربیت و تعهد مریم وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک
ایشان اذ یختصمون آن وقت که مجادله و منازعه میکردند برای کفالت مریم

وقبول تربیت او بعهد مریم آیة دلیل است که قرعه را دخل هست در تمیز حقوق
وصادق علیه السلام فرموده که هیچ قومی باهم قرعه بزنند و کار خود را بخدا واگذارند مگر که خروج
قرعه را بحق است در میان ایشان بیرون آرد اذ قالت الملائکة یاد کن ای محمد
وقتی که گفتند فرشتگان واضح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستیکه
خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از خود مراد حضرت عیسی است
که بکلمه کن حاصل شد بی پدر اسمه نام این کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح
لقب وعیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم جهت تعظیم است چنانکه ما میگوییم پیغمبر
ما مصطفی محمد است و امام ما مرتضی علی است صلوات الله علیهم اجمعین مسیح بلغت
عبری بمعنی مبارک است وجیها در حالتی که آن کلمه که عیسی است روشناس و تمام قدر با
و با جاه و شرف فی الدنیا در دنیا بطاعت و نبوت و یا بمخارق شدن بی واسطه
پدری و یا برفع او بآسمان و یا بنصرت او دین محمد را در آخر الزمان و یا بقتل
دجال والآخرة در آخرت بشفاعت و یا بعلو درجه و مرتبه ومن المقربین و از جمله
نزدیک کردانیده شدگانست بکرامت خدای و مزیت قرب او بدرگاه اکر و در اخبار
اهل البیت بصحت پیوسته که عیسی علیه السلام قاتل دجال مهدی آل محمد باشد و در نماز اقتدا
بصاحب الامر کند بجهت منسوخ بودن شریعت او و عدم علم او بشریعت ما و
یکلم الناس وسخن کوید این ولد تو ای مریم با مردمان فی المهد در حالتیکه
در کنار تو شیر خورد که جای کهوارهٔ او باشد وکهلا و در حالتی که در [illegible] باشد
یعنی سخن کفتن او در زمان طفولیت و پیری مساوی باشد و کویند که عیسی
در وقت جوانی که سی و سه سالگی او بود بآسمان برخاست پس مراد از کهل بعد از نزول
او خواهد بود ومن الصالحین و در حالتیکه او از جمله شایستگان بود
و سخن کردن عیسی در زمان طفولیت معجزه او بود تا بر مردمان ظاهر شود

که او پیغمبر خداست و مادر او پاک دامن دانند و چیزی که بد باشد باور ننهند
مجاهد گفته که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول
امری شدی در شکم مادر تسبیح گفتی عبدالله عباس روایت کرده که در وقتی که
خدیجه سخن میگفت فرمود که ای خدیجه با که سخن میگفتی گفت یا رسول الله با این
بچه که در شکم منست فرمود که بشارت باد ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا مژده میدهد
که این فرزند دختر باشد و مادر امامان باشد و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که
بندگان خالص با ایشان اقتدا کنند القصه چون مریم کلام ملائکه را استماع کرد
قَالَتْ گفت از روی تعجب رَبِّ ای پروردگار من أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ کجا
باشد و چه وجه و چه صورت بند مرا فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده
مرا آدمی و وجود فرزند بی شوهر خلاف عادتست قَالَ گفت جبرئیل در جواب وی
كَذَٰلِكِ بر همین حالت که تو هستی یعنی بی مس بشری خدا ترا فرزندی دهد اللَّهُ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ خدای می آفریند آنچه میخواهد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون خواهد که امری
کند بکاری فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم است او
كُنْ بباش و از عدم بوجود آی فَيَكُونُ پس بباشد و بوجود آید مراد آنست که
اراده آفریدن چیزی کرد فی الحال پیدا می شد بی تاخیری وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ
و بیاموزد او را خدای کتابهای فرو فرستاده شده پیش از وی چون صحف
شیث و ابراهیم و غیر آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که علم شریعت وَالتَّوْرَاةَ
وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد او را توریة و انجیل ذکر این دو کتاب با آنکه از يعلمه الكتاب
معلوم میشود جهت فضیلت و شرف این هر دو است بر کتابهای دیگر وَ
رَسُولًا و گوید که من فرستاده شده‌ام [illegible] فرستاده شده از خدای إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ
بسوی فرزندان یعقوب و نیز گوید أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ آنکه من بتحقیق که آورده‌ام

شما اِلی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب و نیز گوید اَنّی قد جئتکم
آنکه بتحقیق که آورده ام بشما بآیةٍ علامتی و نشانه مِن رَبِّکُم از نزد پروردگار شما و آن
علامت گواه است بر رسالت من و مراد بآیت جنس آیت است نه یک آیت زیرا که در اینجا
پنج آیت از برای او ذکر کرده یکی اینکه اَنّی اَخلُقُ لَکُم یعنی گوید بدرستیکه من میسازم
برای شما مِنَ الطّین از گل کَهَیئَةِ الطَّیر مانند شکل مرغی فَاَنفُخُ فیهِ پس میدمم نفس
خود را در آن چیزی که شکل مرغی از گل ساخته ام فیکون پس میگردد آن شکل مصوّر
طیراً مرغ زنده پرواز کننده بِاِذنِ الله بامر خدا و بخواست او علامت دوم وَاُبرِئُ
الاَکمَهَ و به میسازم کور مادرزاد را از علت نابینائی سیم وَالاَبرَصَ و پاک میسازم
شخصی را که بعلت پیسی مبتلا باشد و آن مرض را زایل میسازم علامت چهارم
وَاُحیِ المَوتی و زنده میکنم مردگان را بِاِذنِ الله بفرمان خدای تکرار این کلمه جهت دفع
وهم الوهیت اوست مرویست که عیسی همین چهار کس را زنده کرد یکی عاذر که از دوستان و
ویلک جهان او بود دوم پسر پیرزنی فوت شد مادرش بسیار جزع و فزع میکرد
عیسی چون آنرا بدید بی تاب شد و دعا کرد حق تعالی او را زنده ساخت سیم
زنی فوت شد و قوم او از موت او بسیار جزع میکردند و بغایت میگریستند
و بیطاقتی میکردند حق تعالی او را بدعای عیسی زنده کرد چهارم سام بن نوح
که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و قوم او گفتند که اگر او را زنده
کنی ما بتو ایمان آوریم عیسی بر سر قبر او آمد و گفت قم باذن الله فی الحال قبر شکافته
و سام از آنجا بیرون آمد موی سر او سفید شده گفت آیا قیامت برخاسته است
عیسی گفت نه و لیکن من از خدا درخواستم تا ترا زنده کرد پس او را تو جوان
مردی چرا مویت سفید شده گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت
برخاسته است از هول آن موی سر من سفید گشت پس او را گفت مت باذن الله

بپیر بفرمان خدا فی الحال پرّ ه علامت بجو وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تأکلون بانچه
بخورید وما تدخرون وانچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مرویست
که چهل مرد با یکدیگر اتفاق کردند بر یکی طعامی که مخالف طعامهای دیگر بود عادت
و مقداری معین از ان بخورند و قدر معلوم در مواضع متفرق بنهادند پس نزد
عیسی آمدند گفتند ما را خبرده که چه میخوریم و چه قدر خورده ایم و چه قدر نهادیم
وکجا نهادیم جبرئیل آمد و او را خبر داد او یکیک را خبر داد ان فی ذلک بدرستی
که درین همه معجزه لایة لکم هر آینه علامتیست شما را بصدق دعوی من ان کنتم
مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان نه معاندان و جاحدان و مصدقا و آمده ام
بشما در حالتی که باور دارنده ام لما بین یدی مر آن چیزرا که پیش از من بود من
التوریة از توریة که کتاب موسی است و لاحل لکم و آمده بشما بجهت انکه حلال
کنم برای شما بعض الذی برخی از انکه در شریعت موسی حرم علیکم حرام کرده شده
بود بر شما از پیه چرب در روده گوسفند و گوشت گاو و گوشت ماهی و تعظیم
وجئتکم بایة و آورده ام بشما علامتی من ربکم از پروردگار شما مراد معجزات و
فاتقوا الله پس بترسید از خدا در مخالفت من واطیعون و فرمان برید مرا
در قبول دعوت حق ان الله ربی بدرستی که خدای بحق که پروردگار منست
وربکم و پروردگار شما فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقیم اینست
راه راست و راستی بمنزل مقصود که بهشت پر نعمتست مرویست که یهودان
بعد از مشاهده این آیات ظاهره و معجزات بینه از عیسی ع عناد و جحود ورزیدند
و تصدیق او نکردند و قصد قتل وی کردند فلما احس عیسی پس آن هنگام
که دریافت عیسی منهم از یهودان الکفر کفر را دلالت کرد بر کفر ایشان و آن
اجتماع ایشان بود در مشورت قتل وی قال گفت باکسانی که باو گرویده بودند

که مَنْ اَنْصَارِی کیستید از شما یاران و یاوران من در حالتی که ملتجی باشید الی الله
بسوی خدا و از شر دشمنان پناه باو آورید قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یعنی جمعی از نصاران
که باو گرویده بودند نَحْنُ اَنْصَارُ اللهِ ما یاران خداییم یعنی یاری کنندگان دین وی
وحور در لغت بمعنی سفید خالص است و چون ایشان جامهای سفید پوشیدندی
ازین جهت ایشان را حواریان گفتندی و گویند که ایشان گازران بودند که جامها را
سفید و پاک میکردند و یا آنکه چون با عیسی یکرنگ و مخلص بودند ازین جهت بحواریان
مشهور شدند و بر هر تقدیر گفتند که ما یاری دهندگان دین خداییم آمَنَّا بِاللهِ گرویده
ایم بیگانگی خدا وَاشْهَدْ و گواه باش ای عیسی بِاَنَّا مُسْلِمُونَ بانکه ما گردن نهادگانیم
جمیع احکام دین خدا یعنی در روز قیامت برای ما گواهی دهی وقتی که پیغمبران برای
قوم خود بر ایشان گواهی دهند پس گفتند که رَبَّنَا ای پروردگار ما آمَنَّا ایمان آوردیم
بِمَا اَنْزَلْتَ بانچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستاده
ترا که عیسی است فَاکْتُبْنَا پس بنویس ما را مَعَ الشَّاهِدِینَ با آنها که گواهانند بو
حدانیت تو یعنی نام ما را ثبت کن با موحدان که تصدیق جمیع انبیا کرده اند وَمَکَرُوا
و مکر کردند یهودان باین وجه که جمعی را در خفیه برانگیختند تا قصد قتل او کنند
و هرکدام که فرصت یابند بروی دست بروی نمایند و اصح آنست که بانواع حیله
شبی عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساختند و قبل از آنکه محبوس شود
حواریان را جمع کرد و وصیتی که داشت با ایشان بگفت و امر کرد ایشان را که در اطراف
عالم متفرق شوند و چون در شب یهودان او را در خانه محبوس کردند تا صبح
وی را بر دار بیاویزند پس همه شب پاس میداشتند و در خانه را بستند تا عیسی را
بیرون آرند حق تعالی عیسی را باسمان برده بود همین که یهودای غدار در آمد و عیسی را
ندید حق تعالی بصورت او را مثل صورت عیسی گردانید و چون بیرون آمد

چون دوزنکی [illegible]

وخواست که کوید عیسی در اینجاست در وی آویختند وهر چند فریاد میکرد که من یهود اام نشنیدند پس از دارش در آویختند واو را تیرباران کردند اهل تواریخ آورده اند که آن شب که عیسی را باسمان بردند ماه رمضان بود در شب قدر وامیر المومنین ع در وقت رحلت فرمود که والله که در شبی من ضربت زدند که قبض روح یوشع بن نون شد وعیسی بآسمان عروج کرد وآن شب بیست ویکم بود القصه حق تعالی میفرماید که یهود مکر کردند در قتل عیسی ومکر الله وخدای جزای مکر بدیشان رسانید بانکه عیسی را باسمان برد وصورت او را بر مهتر ایشان افکند تا او را بجای عیسی بکشتند والله خیر الماکرین وخدای بهترین مکر کنندکانست یعنی تواناتر بر رسانیدن ضرر از جای که کمان نداشته باشند ویا بهترین مکافات کنندکانست اهل مکر را وجزا دادن یهود را برایشان اذ قال الله وقتی بود که کفت خدا بعیسی که یا عیسی انی متوفیک ای عیسی بدرستیکه من تمام کننده اجل توام وتاخیر کننده آن تا باجل مسمی یا تو که نکذارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل مکتوب تو در رسد تا بمیرانم ویا فرا کیرنده توام از روی زمین بدون موت واز ابن عباس نقلست که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد وبعد از آن او را زنده کرده باسمان برد ورافعک الی وبر دارنده توام بسوی کرامت خود یعنی بمواضع ملائکه خود که در آسمانست در صحیح بخاری وغیره مذکور است که حضرت رسالت ص فرمود که زود باشد که پسر مریم از آسمان وامام از شما باشد نه از امت پیغمبر دیکر وحافظ محمد بن یزید قزوینی بعد از ذکر احادیث بسیار در نزول عیسی حدیث طویل نقل کرده که از جمله آن اینست که عیسی ع از آسمان نازل شود در بیت المقدس امام ایشان یعنی صاحب الزمان صلوات الله علیه باز پس آید تا عیسی پیش ایستاده امامت

کند و مردمان با او اقتدا کنند عیسی ع دو دست خود را بر هردو دوش امام نهد
و کوید که تقدم تو بیش بایست و امامت کن که این منصب تست و اخبار اهل
البیت علیهم السلام درین باب از حد حصر بیرونست اللهم ارزقنا لقاءه بحق محمد
و آله حاصل که حق تعالی بعیسی کفت که من دارنده توام باسمان و مطهرک و
پاک کننده توام من الذین کفروا از مصاحبت کسانی که کافر شدند و کمانند
توام از خبث و نجاست آنها از پلیدی قصد ایشان در باره تو و جاعل الذین
اتبعوک و کردانند آنکسانی ام که متابعت کردند ترا از اهل ایمان فوق الذین
کفروا زبر آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه
کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی و یا غالب شدند بشمشیر
و تا غایت مسموع نشد غلبه یهود بر مسلمانان و نصاری که ایمان دارند بعیسی
و همیشه غالب خواهد بود بر یهود الی یوم القیمة تا روز قیامت ثم الی مرجعکم
پس بسوی منست بازکشت همه شما مراد عیسی است تا روز قیامت و متابعان و
منکران او فاحکم بینکم پس حکم کنم براستی و عدل میان شما فیما کنتم تختلفون
در انچیزی که شما هستید که در ان اختلاف میکنید و اختلاف ایشان آنست
که یهود بمحمد نکروند و میکویند که خدا سه اند و مومنان میکویند که موسی
و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادکان خدا اند بحق و خدای تعالی یکیست پس در بیان حکم
خود برین سه طایفه میفرماید فاما الذین کفروا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی
یهود و نصاری فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذابی سخت فی
الدنیا در دنیا بقتل و غارت و نهادن جزیه و خواری بر ایشان و الاخرة و
و در آن جهان بانواع عقوبات و خلود در دوزخ و ما لهم [illegible] نیست مر این کافرا
نرا من ناصرین نصرت دهندکان در منع عذاب از ایشان و اما الذین

نیه

آمَنُوا و امّا آنکسانی که ایمان آوردند یعنی محمّد و امّت وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ
وکردند کارهای شایسته فَیُوَفِّیهِمْ پس بدهیم ایشان را و حفص یُوَفِّیهِمْ میخواند
یعنی خدای بدهد بر وجه تمام اُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا و از حمیدی
و نیکنامی و در عقبا بدرجهٔ عالی و دلکامی وَاللهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ و خدای
دوست نمیدارد ستمکاران که کفر و معصیت را بر ایمان و طاعت برمیگزینند ذلِکَ
آن کلام که مذکور شد در قصّهٔ عیسی و غیر آن نَتْلُوهُ عَلَیْکَ میخوانیم آن را مِنَ
الآیاتِ در حالتی که از جملهٔ علامات نبوّت والذِّکْرِ الحَکِیمِ و از یاد کردیست
مشتمل بر حکم حلال و حرام و بیان حق و باطل و یا محکم و استوار از نقص و اختلال
مراد قرآنست یا لوح محفوظ آورده اند که بعد از بیان قصّهٔ نصاری نجران
زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمّد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی
برو می نهی این از تو پسندیده نیست سیّد عالم صلعم فرمود که حاشا که نام عبدالله
مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدا آتش غضب عاقب و سید
که رؤسای وفد نجران بودند بر افروخته گفتند هرگز دیده و شنیده که فرزند
بی پدر مخلوق گردد حق تعالی این آیت فرستاد که اِنَّ مَثَلَ عِیسی بدرستیکه
صفت عیسی و شأن عجیب او عِنْدَ اللهِ نزد خدای یعنی در قدرت او کَمَثَلِ
آدَمَ همچو صفت آدم است و شما باور دارید که او بی پدر و مادر خلق شده
با وجود این حال او را ابن الله نمیگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود
آید چگونه او را پسر خدا میخوانید و وجه مشابهت عیسی با آدم موجود شدن
ایشانست خارج از عادت مستمرّه خَلَقَهُ آفرید آدم را یعنی قالب او را مِنْ تُرابٍ
از خاک ثُمَّ قالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب را بحکم کُنْ بباش زنده بروح
و انسانی مستوی الخلقه فَیَکُونُ پس ببود مراد آنست که چون ارادهٔ الهی تعلق

کرفت بزنده شدند و فی الحال زنده کشت الحق چنرمند کور که وصف حال عیسی است
درست و راست و بعلمیت نازل شد من ربک از نزد پروردکار تو فلا تکن
من الممترین پس مباش از شک کنندکان مراد آنست که ثابت قدم باش و دیکر بنده
خداست پیغمبر او و ظاهر خطاب متوجه حضرتست و مراد هر یکی از امت اوست یعنی
ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون
مثل آدمست و او را ابن الله میکویند فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو
و مجادله نماید از نصاری فیه در باب عیسی و بر اعتقاد باطل خود مصر باشد
من بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه عیسی بنده برکزیده
و رسول حق تعالی فقل تعالوا پس بکو ایشانرا که بیایید با قصد درست تا از برای
مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران
خود را بخوانیم و شما پسران خود را و نساءنا و نساءکم و ما زنان خود را بخوانیم
و شما زنان خود را و انفسنا و انفسکم و ما نزدیکان خود را که از غایت عزت
و ارجمندی و نهایت اتحاد مانند نفس ما باشد و شما بخوانید نزدیکان
خود را که بدینوجه باشند ثم نبتهل پس لعن کنیم بر کاذبان خود فنجعل لعنة الله
پس بکردانیم لعنت خدای را علی الکاذبین بر دروغ کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب
تا عذاب بخورد خدا متوجه او شده محق از مبطل جدا شود و چون این آیه نازل
شد حضرت رسول نجران را طلبید کفت هر چند در حجت می افزاییم شما در عناد و منازعت
می افزایید اکنون بیایید تا مباهله کنیم تا حق تع صادق را از کاذب ممتاز
کردد ایشان کفتند امروز ما را مهلت ده تا با یکدیکر مشورت کنیم پس بمنزل
خود شدند عاقب که اعلم و اعقل ایشان بود کفت ایشانرا [illegible]
که بر شما ظاهر است که محمد پیغمبر خداست اسقف که از جمله احبار ایشان بود

گفت ای قوم اگر محمد فردا با همه اصحاب خود بیرون آید هیچ اندیشه مکنید و با او
مباهله نمائید که او بر حق نیست و اگر با خواص اقربای خود بیرون آید از مباهله
او حذر کنید و بدانید که او پیغمبر حق است پس روز دیگر صحابه در مسجد جمع شدند
و هر یک توقع داشتند که رسول صلعم او را حاضر سازد حضرت فرمود که مرا خدا فرموده
که خواص اقارب خود را از زنان و مردان و کودکان ببرم که حق تعالی بدعای ایشان
عذاب نازل سازد پس دست امیر المؤمنین ع بگرفت و حسن و حسین از پیش
او میرفتند و فاطمه بر عقب ایشان و با ایشان گفت چون من دعا میکنم شما آمین
میگوئید اسقف گفت اینها کیستند که با محمد اند گفتند آن جوان پسر عم و داماد
اوست و آن زن دختر اوست و آن کودکان دختر زادگان وی اند پس
با ترسایان گفت که محمد چگونه واثق است که فرزندان و خاصگان خود را
بمباهله آورده بخدای که اگر او را درین باب خوفی بودی هرگز ایشان را
اختیار نکردی و از مباهله حذر نمایند کردی مصلحت نیست که با او مباهله
کنیم اگر بجهت خوف قیصر روم نبودی بوی ایمان می آوردم با وی مصالحه
بر هر چه او خواهد و باشهر خود مراجعت کنید گفتند آنچه میگوئی عین مصلحت است
پس اسقف خطاب بحضرت رسالت کرد و گفت یا ابا القاسم انا لا نباهلک
ولکن نصالحک ما با تو مباهله نمی کنیم ولیکن مصالحه میکنیم پس با ما
مصالحه کن بچیزی که بر آن قیام توانیم کرد حضرت با ایشان مصالحه کرد بدو هزار
حله از حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درهم و صلح نامه برینوجه نوشتند
و کاتب امیر المؤمنین ع بود پس متوجه دیار خود شدند و در راه عاقب با یاران
خود گفت که والله که ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از
قبل خداست و بخدا که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر که مستاصل شد و از کوچک

وبر ربك ایشان یکی زنده نماندی و اگر مباهله میکردید همه هلاك میشدید
و بر روی زمین هیچ ترسائی نماندی و نجد اگر من در ایشان نگاه میکردم رویها
دیدم که اگر از خدای درخواستندی کوهها را از موضع خود زایل میکردانیدند
و بعد از مراجعت ایشان رسول فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی
حق تعالی ایشانرا مسخ کردی بیوزینه و خوك بر آتش بر ایشان فرو ریختی
و جمله اهل نجران بسوختی حتی مرغان که بر درختان ایشان بودندی هلاك
میشدند بدانکه باجماع همه مفسران از موافق و مخالف مراد با بناءنا حسن و
حسین اند و ابوبکر رازی گفته که این دلیل است بر آنکه حسن و حسین پسران
رسول خدااند و دختر زاده شخصی فرزند اوست و اخبار از طریق موافق
و مخالف برین بسیار است و از جمله حدیث ابنای هذان ریحانتای من الدنیا
و ابنای هذان امامان قاما او قعدا و گواه عدل برین مدعا چه مضمون
هر دو راجع است بانکه این دو پسران من حسن و حسین دو ریحانه منند از دنیا
و این هر دو پیرامام و پیشوای منند در حالت نشستن و برخواستن یعنی در جمیع
احوال در خبر است که محمد بن حنفیه در صفین مقاتله نیکو کرد و بسیار مردانگی نمود
امیر المومنین ع فرمود که اشهد انك ابنی حقا گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت
گفتند یا امیر المومنین ع حسن و حسین نیز فرزندان تواند فرمود و هما ابنا رسول
الله ایشان پسران رسول خدااند و نیز باتفاق مفسرین نساءنا مراد فاطمه زهرا است
علیها السلام و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان عالم و انکه حضرت
رسالت صدر حق او فرمود که فاطمه پاره ایست از اعضای من هر که
اورا آزرده همچنانست که مرا آزرده و هر که مرا آزرده خدارا آزرده نیز دلیل
صریح است برین مطلوب و مراد با نفسنا امیر المومنین است صلوات الله علیه

که بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت او بحضرت رسالت ص او را نفس خود
گفت بریده اسلمی روایت کرده که حضرت رسالت فرموده که زینهار که علی را
دشمن مدارید و با او محبت ورزید که او از منست و من از وی ام و همه
مردمان از اشجار مختلفه آفریده شده اند و من و علی از یک درخت و نیز
فرموده که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم و نیز بجهت شدت اختصاص
و کمال مرتبه و رفعت درجه او نیز بحق تعالی حضرت رسالت در حق او
فرموده که هر که خواهد آدم صفی را ببیند با علم او و نوح را با تقوی او و ابرهیم
خلیل را با حلم او و موسی را بهیبت او و عیسی را با عبادت او پس باید که نظر
کند در روی علی بن ابی طالب ع آنچه خوبان دارند تو تنها داری و این حدیث
مسلم الثبوت هم موافق و مخالف است پس از اینجا معلوم شد که خلیفه رسول
بعد از پیغمبر ص بغیر از و کسی دیگر نخواهد بود و اینکه اهل سنت گفته اند که افضل
مردمان بعد از رسول ابوبکر است و بعد از ان عمر و بعد از ان عثمان و بعد از ان
علی محض عنادست و عصبیت جاهلیت پس در رد قول نصاری میفرماید اِنَّ
هٰذَا بدرستی آنچه مذکور شد از قصه عیسی و مریم و غیر آن لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ
هر آینه خبرهای راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای
پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی
که خدای لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هر آینه اوست غالب و قادر بر جمیع امور و محکم
کار در همه افعال و اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی از ما سوای او مساوی
نیست در قدرت تامه و حکمت بالغه تا شارک او تواند بود در الوهیت
فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان [illegible] اهل [illegible] و از دلایل
بینه توحید اعراض کرده بوحدانیت معترف نشوند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه

خدای علیم بالمفسدین داناست بفسادکنندگان و تباهکاران که با وجود
دلایل وحدانیت شریک میگیرند و مردم را بران ترغیب میکنند و بفساد وانشاد
اصرار میکنند آورده اند که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند یهودان مدینه
بایشان مناظره کردند در ابراهیم ع و گفتند که وی یهودی بود ترسایان گفتند بلکه
ترسا بود پس بهم اکر نزد رسول ص آمدند حضرت فرمود که نه یهود بود و نه ترسا بلکه
مسلمان بود و ما که از اهل اسلامیم باو سزاوارتریم از شما یهودان گفتند مگر
مدعای تو آنست که در باره تو آن گوییم که ترسایان در حق عیسی گفتند و ترسایان
گفتند که غرض تو آنست که ما در باره تو آن گوییم که یهودان در باره عزیر گفتند حق
بجهت رد قول ایشان این آیت نازل ساخت که قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب
ای یهود و نصاری تعالوا الی کلمة سواء بیایید بسوی سخنی راست و درست
بیننا و بینکم میان ما و شما که هیچ پیغمبری در ان خلاف نکرده و از ان منحرف نشده
و هیچ کتابی از کتب الهی مخالف آن نیست و آن سخن حق الا نعبد آنست که نپرستیم
الا الله مگر خدا را بوحدانیت او پرستش کنیم و لا نشرک به و شریک نیاریم
بخدا شیئا چیزی را یعنی هیچ کس را از ما سوای او معبود ندانیم و لا یتخذ بعضنا
بعضا و فرا نگیرد بعضی دیگری را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای تعالی
و نگوییم که عزیر و مسیح پسر خدایند فان تولوا پس اگر بر گردند اهل کتاب ازین
کلمه حق با وجود وضوح دلالت بران فقولوا اشهدوا پس بگویید ای اهل
اسلام مر ایشان را گواه باشید بانا مسلمون بانکه ما مسلمانیم یعنی چون حجت بر
شما لازم شد پس اعتراف کنید بانکه ما مسلمانیم نه شما یا اهل الکتاب ای یهود
و نصاری لم تحاجون چرا مخاصمت میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم
یعنی شما که یهودید میگویید او یهودی بود و شما که ترسایانید میگویید

که او نصرانی بود وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرٰیةُ و حال آنکه فرستاده نشد توریة
که یهود بر شریعت آن عمل میکنند وَالْإِنْجِيلُ و نه انجیل که نصاری حکم آنرا
امتثال می نمایند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم ع مقرر است که ابراهیم ع
پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی ع بدو هزار سال و چون چنین
پس چگونه یهودی و نصرانی تواند بود أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی یابید
که این دعوی محالست که میکنید و با وجود این شما در توریة و انجیل میبینید
که او مسلمان موحد بود و در آن مذکور نیست که او یهود و نصرانی بوده
باشد پس ما که مسلمانیم باو اولی باشیم از یهود و نصاری و نیز متمسک بود
بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام و انجیل پس در جمیع افعال فروع غیر
بر شریعت موسی و عیسی نبوده تا او را یهود یا نصاری توان گفت هَا أَنْتُمْ
بدانید و آگاه باشید که شما ای یهود و نصاری هٰؤُلَاءِ آن گروهی هستید
که در نهایت حماقتید و بیان احمقیت شما همین بس که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید
از روی عناد فِيمَا لَكُمْ بِهِ در آنچه بکم هست شما را بآن عِلْمٌ دانشی از آنچه
در توریة و انجیل یافته اید که آن ذکر نبوت حضرت رسالت ص و صفات
اوست در هر دو کتاب و یاد کرد اسم ابراهیم ع فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا مجادله میکنید
فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچه نیست شما را بآن دانشی یعنی قصه ابراهیم که در کتاب
شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی لمحض معنی آنست که شما بسیار خصومت
کردید و عناد نمودید در آنچه دانستید و در کتاب خود خوانده اید اکنون دیگر
مانده است که آنچه ندانید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول
معاند بودید و در آخر از روی جهل [illegible] نمائید وَاللهُ يَعْلَمُ و خدا میداند
که ابراهیم بر دین هیچ کس از شما نبوده زیرا که عالم بجمیع معلومات است

وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال و در این چه در باب سخن
مکنید و آنچه نمیدانید نسبت باو مدهید بلکه طلب این علم از کسی کنید
که عالمست بحال و که حضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله پس در رد قول ایشان
میفرماید که مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا نبود ابرهیم جهود و نه ترسا
وَلَٰكِنْ كَانَ و لیکن بود حَنِيفًا میل کننده و گردنده از عقاید باطله بدین حق
مُسْلِمًا گردن نهنده و اقامت کننده بدین اسلام و منقاد او امر و نواهی
الهی وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ
بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه
آن کسانی اند که پیروی او کرده در زمان او و در جمیع امر و نهی تابع او شدند
وَهَٰذَا النَّبِيُّ و اولی به مردمان بدین ابراهیم این پیغمبر است که بر ملت اوست
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ و
خدای دوست مومنان و سازنده کار و یاری دهنده ایشانست و پاداش
دهنده بر ایمان ایشان و در این آیه دلالتست بر آنکه دوست خدای و اولی
مردمان به پیغمبر کسی که تابع او باشد در اوامر و نواهی نه آنکه نسب او بحضرت
رسد و از اینجاست که امیر المؤمنین ع فرموده که اولی مردمان به پیغمبر اعلم
ایشانست بآنچه آورده اند از نزد خدا بامتان و بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود و گفت ولی محمد کسیست که اطاعت خدای کند و اگرچه در قرابت
او دور باشد و دشمن محمد کسیست که عصیان کند اگرچه خویش پیغمبر
باشد در سورة البقرة مذکور شد که یهود عمار و حذیفه یمانی را
بادین خود دعوت میکردند و میخواستند که ایشانرا از راه راست گردانند
ضلالت بگردانند حق تعالی فرمود که وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ

نزدیک

دوست دارند و آرزو میکنند گروهی از اهل کتاب یعنی یهود لَوْ یُضِلُّونَکُمْ
اگر گمراه گردانند شما را خطاب بعمار و معاذ و حذیفه وَمَا یُضِلُّونَ اِلَّا
اَنْفُسَهُمْ و حال آنکه گمراه نسازند مگر نفسهای خود را یعنی وبال اضلال ایشان
در نگذرد بلکه راجع بنفسهای ایشان شود زیرا که مؤمنان اجابت قول ایشان نکنند
و آن دعوت ایشان موجب زیادتی عذاب ایشان گردد در دنیا و آخرت وَ
مَا یَشْعُرُونَ و نمیدانند از غایت جهل که ضرر و وبال آن مختص است بایشان
یَا اَهْلَ الْکِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَکْفُرُونَ چرا کافر میشوید و
نمیگروید بِآیَاتِ اللهِ بآیتهای توریة و انجیل که در نعت پیغمبر آخر الزمانست
وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حقست
و نعت او در هر دو کتاب هست و یا چرا کافر میشوید بآیات قرآنی که از معجزات
دالات بر صدق نبوت محمد ص یَا اَهْلَ الْکِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ
الْحَقَّ چرا مخلوط میسازید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی که آن تحریف تو
ریة است و اظهار باطل بصورت حق وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می‌پوشید [illegible]
است را که نعت حضرت محمد مصطفاست و نبوت او وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال
آنکه شما میدانید آنچه کتمان آن میکنید آورده‌اند که دوازده کس از خیبر و عرینه اتفاق
کردند که در اول روز بدین محمد ص در آیند و باخر روز چنان فرانمایند که ما در
کتاب خود تأمل کردیم و با علمای خود مباحثه کردیم بطلان دین و فساد
آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای پیغمبری که در توریة است در محمد موجود
نیست تا باشد که باین حیله اصحاب محمد در تردد افتند و گویند که اهل کتاب
اینچنین سخنی از روی گزاف [illegible] نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف
ایشان آنچه حق باشد نخواهند نهفت و بجهت این از طریق محمد برگشته‌اند بن

یاد آرید حق تعالی مؤمنان را از ین مکر خبر داده و فرموده که وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ و گفتند گروهی از یهود یعنی آن دوازده تن که مذکور شدند آمِنُوا
ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بآن چیزی که أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
فرو فرستاده شده است بر کسانی که گرویده اند یعنی بقرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول
روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز آنچه را که در
اول روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی مؤمنان بسبب انکار شما
بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند از دین خود وَلَا تُؤْمِنُوا و
تصدیق مکنید بصمیم قلب إِلَّا لِمَن تَبِعَ مگر کسی را که پیروی کند دِينَكُمْ کیش
خود را که یهودیت است قُلْ بگو ای محمد بایشان که إِنَّ الْهُدَىٰ بدرستیکه دین
حق که سبب هدایت بمطلوب هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام که موجب
رستگاریست و رسیدن بثواب جاودانی پس از بیان تتمه کلام ایشان میکند
و میگوید که اهل کتاب یکدیگر را نصیحت کردند که تصدیق مکنید و اعتراف
منمایید أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ بآنکه داده شده است کسی از اهل اسلام مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ
مانند آنچه داده شده اید از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ یا بآنکه مسلمانان
مخاصمت کنند با شما عِندَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار خود یعنی این کلام را با اهل
اسلام اظهار مکنید تا ایشان را بر شما حجت نباشد قُلْ بگو ای محمد در رد قول
ایشان که إِنَّ الْفَضْلَ بدرستیکه افزونی در علم و حکمت و رای بر دیگری و
افزونی مرتبه نزد حضرت عزت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت حق تعالی است
يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ میدهد هر که را میخواهد و میداند که استحقاق آن
دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر همه
مروی است که مردی هزار دویت وقیه طلا را نزد عبدالله بن سلام بودیعت

نهاد عبد الله هم آنرا باو رد کرد و اصلا در وی خیانت و شخصی دیگر یکدینار
نزد فنحاص بن قانورا بودیعت بگذاشت و او دران خیانت کرد و منکر
شد حق تعالی بیان حال هردو فرمود که وَمِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ و از اهل کتاب
مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین سازی او را بِقِنْطَارٍ یعنی هزار و دویست
وقیه طلا یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ ادا کند آن مال را بتو مراد عبد الله است وَمِنْهُمْ و از ایشان
مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین دانی او را بِدِینَارٍ یکدینار طلا لَا یُؤَدِّهِ
اِلَیْکَ ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو اِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه همیشه باشی عَلَیْهِ قَائِمًا
بر سر او ایستاده و مبالغه کننده در مطالبت آن مراد فنحاص است ذٰلِکَ آن
خیانت و ترک اوامر [illegible] یهود را بِاَنَّهُمْ قَالُوا سبب آنست که گفتند
لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِی الْاُمِّیِّینَ در باب خیانت با لعرب که خیانت خوانند
و نویسند سَبِیلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت اعتقاد ایشان آن بود
که هر که نه بر توریة باشد در کیش یهودی نیست امی است و مال امی بر خود حلال
میدانستند وَیَقُولُونَ و میگویند درین سخن که مال غیر یهود بر یهود
حلال است عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ادیان و شرایع بادای
امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که خیانت حرام است
بَلٰی نه چنانست که اعتقاد کرده اند که بر ایشان گناهی نیست بلکه برایشان اثم
عظیم است در خیانت مال عرب مَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ هر که وفا کند بعهد
خود یا بعهدی که خدا باو بسته است در توریة بادای امانت و ترک خیانت
وَاتَّقٰی و پرهیز دارد از حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ دوست
میدارد پرهیزکارانرا از رسول خدا [illegible] روایتست که هر که سه خصلت در وی باشد
منافقست و اگر چه نماز گزارد و روزه دارد یکی آنکه چون سخن گوید دروغ

گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیم چون امانت باو دهند خیانت کند
و نیز فرموده که بازرگان راست گوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهید[ان]
باشد و هر که ادای امانت کند حق تعالی او را تزویج حور العین کند کلبی روایت
کرده که جمعی از علمای یهود در سال قحط بنزدیک کعب بن اشرف آمدند و ازو گندم
خواستند او گفت چه میگویید در باره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند
که او پیغمبر خداست کعب ازین سخن در غضب شد گفت میخواستم که عطای بسیار
بشما رسانم بجهت این سخن خود را از آن محروم گردانیدید ازین پشیمان شدند
بروید که از من یک دینار بشما نرسد ایشان ازین سخن پشیمان شدند گفتند ما را
مهلت ده تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفت او را با کتاب
خود مقابله کنیم و ببینیم که موافق است یا مخالف گفت چنین باشد پس نزد پیغمبر
آمدند و صفات او را مشاهده کردند چون نظر در توریه کردند صفات او را موافق
دیدند تغییر آن کردند و صفاتی که ضد آن بود بجای آن نوشتند و بنزدیک
کعب آمدند گفتند که ما غلط کردیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در توریه نوشته اند
مخالف این شخص است که دعوی نبوت میکند پس آیاتی را که تغییر داده بودند بخو[اندند]
کعب ازین بسیار خوشحال شد ایشانرا طعام داد و انواع رعایت کرد حق تعالی این
آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللَّهِ عهد خدای را که با خدا بسته اند که آن ایمانست بمحمد وَأَيْمَانِهِمْ و
سوگندان دروغ خود را که در صفت پیغمبر صلعم آمده در توریه است میخورند
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک که متاع حقیر دنیاست و گویند که آن متاعی چند
بود از غله و چند گز از کرباس که از کعب اشرف گرفته بودند و نعت پیغمبر را
تحریف و تغییر کرده بودند افترا نزد عوام سوگند میخوردند که صفاتی که در توریه

نوشته خلاف صفت محمد است أُولَٰئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ
خوران لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیب نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از نزد
خدا وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکند یا خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل
شوند یا اصلا با ایشان سخن نکند بلکه ملائکه عذاب از روی عتاب با ایشان
سخن گویند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و ننگرد بنظر رحمت بسوی ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در
روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از پلیدی گناه بعفو و مغفرت
یا ثنا و مدح ایشان نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان را عذابی دردناک که عذاب
آن هرگز منقطع نگردد و بجهت تغییر آن چیزی که در توریت است از صفات
محمد ص در حدیث آمده که هر که سوگند بدروغ خورد تا مال مردم ببرد حق تع
دوزخ بر وی واجب گرداند و بهشت بر وی حرام کند و سوگند بدروغ سراها را ویران
کند و خانها را از مردان خالی گرداند و نیز در صفت اهل تحریف و تغییر آمده
که وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستیکه از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند یعنی کعب بن
اشرف و حیی بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان
يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانها را بخدا بِالْكِتَابِ بخواندن کتاب که ترجم
ایشانست یعنی در خواندن منحرف میسازند و منزل از خدا بباطل که تغییر داده
ایشانست لِتَحْسَبُوهُ و تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ
از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه نیست آن از توریة
وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و میگویند که آن تغییر و تحریف داده از
نزدیک خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه نیست آن از نزد
خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که سخن
غیر او را سخن او میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ

وبعد از بیان تحریف توریة ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند
که او دعوی الوهیت کرده امّت را بعبادت خود فرموده که بدین جهت ردّ ایشان
میفرماید که ما کان لبشر هرگز نبود و نباشد و نسزد مر آدمی را یعنی عیسی
أن یؤتیه الله الکتاب بانکه بدهد خدای او را انجیل والحکم و فهم آن یا
علم حلال و حرام و سایر احکام شریعت والنبوة و پیغمبری ثم یقول پس گوید
آنکس للناس مر مردمان را یعنی امّت خود را کونوا عبادا لی باشید شما بندگان
پرستندگان من من دون الله جز از خدای ولکن و لیکن گوید که کونوا ربانیین
باشید کاملان در علم و عمل دینی و زاهدان و دهشتان در خداشناسی و متمسّکان
بامور دینیه و احکام آن بما کنتم بسبب آنکه باشید که از روی اخلاص تعلمون
الکتاب بیاموزید بیکدیگر کتابی که از نزد حق تعالی فرود آمده و بما کنتم
و بسبب آنکه باشید شما که پیوسته تدرسون بخوانید آن کتاب را و درس
آن بگوئید ولا یأمرکم و نسزد و سزاوار نباشد احدی را که حق تعالی او را
پیغمبری دهد و او امر کند شما را أن تتخذوا الملائکة والنبیین أربابا بآنکه
فرا گیرید فرشتگان و پیغمبران را خدایان تخصیص نبی و ملائکه بجهت آنست
که بعضی مشرکان ملائکه را می پرستند و یهود و نصاری پیغمبران که عیسی و
عزیر است حق تعالی در قول این گروه ردّ این قول کرده بطریق انکار میفرماید که أیأ
مرکم آیا فرماید آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن
بعد اذ أنتم پس از آنکه هستید شما مسلمون مردمان سالم و اذ أخذ الله
و یاد کنید چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را
یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت بآنکه لما آتیتکم هر چه دهیم شما را
من کتاب و حکمة از کتاب و فهم آن یا علم شریعت ثم جاءکم پس بیاید

بشما رسولی فرستاده از نزد من که آن محمد است مصدق لما معکم
باور دارنده مر آن چیزها که با شما است از کتاب و حکمت لتؤمنن به
البته ایمان آورید بوی ولتنصرنه و یاری کنید او را بنفس و مال خود و
صفات او که در کتب پیش مذکور است از امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که حق تعالی
هیچ پیغمبر را نفرستاد مگر که برو عهد گرفت که بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد
و قوم خود را بایمان آوردن آنحضرت امر کند قال گفت خدای مر انبیا را بعد
از عرض این میثاق بر ایشان ءاقررتم آیا اقرار کردید و اخذتم و فرا گرفتید
علی ذلکم بر اینکه گفتیم اصری عهد مرا بر وجهی که بران وفا کنید قالوا اقررنا
گفتند انبیا و امتان ایشان اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قال گفت خدای
فاشهدوا پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یعنی ای انبیا گواه باشید بر امم خود
و انا و من نیز که خدایم معکم من الشاهدین با شما از گواهانم بر اقرار و گواه شدن
شما فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و نصرت
وی کردن بعد ذلک پس آن گروه اعراض کنندگان ایشانند بیرون روندگان
از دائره ایمان یا از عهد و پیمان از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب با
هم مخاصمت کرده در باب اولویت ابراهیم و مرافعت را نزد حضرت رسالت
بردند هر یکی از یهود و نصاری گفتند که ابراهیم بما اولی است آن حضرت فرمود
که یهود و نصاری از دین ابراهیم بری اند ایشان در غضب شده گفتند که والله
که ما راضی نیستیم بحکومت تو و دین ترا نمی گیریم حق تعالی فرمود که افغیر دین
الله یبغون آیا اعراض میکنند از ایمان و جز از دین خدای می طلبند و بکر
بتا خوانده یعنی بگو ایشان را که آیا غیر دین خدای را طلب میکنید وله و حال
آنکه مر او را اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست

وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا از روی رغبت نظر بسبب دلایل
وحدت چون مومنان حقیقی وَكَرْهًا و از روی نفرت و کراهت چون
منافقان که بجهت ضرب شمشیر قبول اسلام کرده اند یا مراد بطوع اختیارست
یعنی بعضی باختیار خود اسلام آورده اند مانند ملائکه و سایر اهل ایمان و
مراد بکره تسخیر چون کافران که مسخر فرمانند و در تحت قدرت او سبحانه و از آن
گریزی ندارند و قتاده گفته که آنانکه بطوع ایمان آورده اند مومنانند که باختیار
خود ایمان آورده اند در وقتی که ایمان نافع بود ایشانرا و آنانکه بکره اسلام آورده اند
کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندهد وَإِلَيْهِ
يُرْجَعُونَ و بسوی جزای حق تعالی بازگردانیده خواهید شد ای طایعان و کارهان
و حفص بیا خواند یعنی همه اسلام آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد
قُلْ بگو ای محمد آمَنَّا ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدا که یکتاست در ذات و یکتا در صفات
وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بدانچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ
و بآنچه فرو فرستاده شد عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
بر ابراهیم و دو پسر او و نبیرگان وی و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان
در تحت شریعت او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و آنچه داده شد بموسی که توریت است
وَعِيسَىٰ و بعیسی که انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس
و داود و حیقوق و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شد مِنْ رَبِّهِمْ از نزد
پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ و جدائی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان
یعنی بهمه ایمان آورده ایم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ و ما امر الهی را گردن نهادگانیم و فرمان بردار در همه اوامر و نواهی
او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که طلب کند غیر از اسلام را دینی دیگر

فلن یقبل منه پس هرگز پذیرفته نشود آن دین ازو یعنی خدای تعالی آنرا قبول
نکند وهو واو بواسطهٔ ترک اسلام فی الآخرة در سرای آخرت من الخاسرین
از جملهٔ زیان کاران باشد بعد از آن در شان آنها که بعد از قبول اسلام مرتد
شدند میفرماید که کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای تعالی یعنی بسیار دورست
که خدا راه نماید قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم پس از
ایمان آوردن ایشان ودر اکثر تفاسیر آمده که اینها دوازده تن بودند که بعد از
اظهار اسلام وقبول شرایط ایمان روی بر تافته بدار الکفر شتافتند چون طعمه
بن ابرق وحارث بن سوید ومقیس بن صبابه وامثال ایشان که بعد از آنکه
گرویده بودند بخدا وشهدوا وگواهی داده بودند ان الرسول آنکه فرستادهٔ خدا
یعنی محمد صلعم حق حقست وقول او صدق وجاءهم البینات وآمده بود بدیشان
آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت وبلاغت آن زیاده از طاقت بشریست با سایر
معجزات سید کائنات صلعم والله لا یهدی القوم الظالمین وخدا راه ننماید
گروه ستمکار را که بجهة عناد وجحود با وجود ظهور حقیت دین اسلام
بر ایشان از آن اعراض کنند اولئک آن گروه مرتد جزاؤهم پاداش ایشان
انّ لعنة الله آنست که بر ایشان باشد لعنت خدا که آن دوریست از رحمت او
والملائکة ولعنت فرشتگان که بیزاریست از ایشان والناس اجمعین
ولعنت همهٔ مؤمنان که آن مذمت کردن ایشانست وطلب کردن از خدا دوری
ایشان از رحمت خود خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در لعنت لا یخفف
سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون
ونباشند ایشان که مهلت داده شوند تا رجوع کنند وایمان آرند
ویا تاخیر عذاب کنند از ایشان از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه

باز کردند بحضرت عزت وبصدق تمام بوحدانیت او بگروند وتصدیق کنند
به پیغمبر او مِن بَعدِ ذلِکَ پس ازانکه برکشته باشند از دین اسلام وَاَصلَحوا
وبصلاح آرند بدی اعتقاد خود را فَاِنَّ اللهَ پس تحقیق که خدای تعالی غفورٌ
آمرزنده است توبه کاران را رحیمٌ مهربانست برایشان برادر حارث بن سوید
این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت توبه کنان
روی بمدینه نهاد وبوقت رجوع بمدینه این آیت را بدان یازده تن دیگر
خواند ایشان از توبه اباکردند این آیت درباره ایشان نازل گشت که اِنَّ الَّذینَ
کَفَروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا ورسول بَعدَ اِیمانِهِم پس از گرویدن ایشان
واظهار ایمان ثُمَّ ازدادُوا کُفراً پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثابت و
راسخ بودند بران لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَاُولئِکَ
وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند هُمُ الضّالُّونَ ایشانند گمراهان از
طریق هدایت واز ثابت قدمان بضلالت اِنَّ الَّذینَ کَفَروا بدرستیکه
آنانکه کافر شدند وَماتوا وَهُم کُفّارٌ ومردند درحالتی که کافر بودند یعنی
درکفر مردند فَلَن یُقبَلَ مِن اَحَدِهِم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان
مِلءُ الاَرضِ ذَهَباً پری زمین از زر وَلَوِ افتَدی بِهِ واگرچه فدا دهند آنرا
یعنی اگر کافر مقدار زمین دیگر روی زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد وفدا
دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وقبول نکنند اُولئِکَ آن گروه که کافر
میرند لَهُم عَذابٌ اَلیمٌ مرایشانرا عذاب دردناکست وَما لَهُم مِن ناصِرینَ
ونباشد مرایشانرا یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان آورده اند که در روز
قیامت کافرانرا حاضر گردانند وگویند ایشانرا که اگر شمارا بعدد ذره زمین زر بودی
خود را از آن باز خریدید گویند آری گویند که از شما کمتر ازین می خواستند

اجابت نکردید اکنون بچشید عذاب دوزخ را لَن تَنالُوا البِرَّ هرگز نرسید
بحقیقت نیکوئی که آن کمال الخیر است و یا نرسید به بر خدا که آن کمال رحمت
و رضای جنت اوست حَتّى تُنفِقُوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمّا تُحِبُّون
از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید یا بدن که قوت آنرا
در طاعت بذل نمائید یا دل که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان
که آنرا در راه خدا در بازید ابو طلحه انصاری چون آیه بشنید نزد حضرت
رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله باغی دارم که هیچ چیز دوست تر از آن ندارم
آنرا هر کجا که خدای حکم کند صرف فرما حضرت آنرا در میان اقربای او قسمت
فرمود و زید بن حارثه گفت اسبی دارم که دوسترین اموال منست آنرا صرف
خدا کن حضرت آنرا باسامه زید بخشید نقل است که امام حسن بن علی
علیهما السلام قند و نبات را تصدق میفرمود لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا
تُحِبُّون وَما تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَيءٍ از هر چیزی خواه اندک
و خواه بسیار از دوسترین اموال و غیر آن فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستیکه
حق تعالی بدان چیز تواناست و بر آن جزا خواهد داد بدانکه اگر مراد بانفاق
درین آیه زکوة واجبه است همچنانکه قول ابن عباس است پس مراد آنست
که باید آنچه زبون مال باشد از برای جید آن زکوة ندهند چه آن موجب
برائت ذمت نخواهد بود مانند گوسفند عیب دار برای گوسفند صحیح
زکوة ندهند و اتفاق فقها این جا نیست و اگر مراد صدقه سنت است
پس معنی آنست که به کامل و کمال الخیر آنست که دوسترین مالهای خود را
بصدقه بدهید مرویست که چون [illegible] رسول صلعم فرمود که بر ملت ابرهیم
بوده گفتند چونست که گوشت شتر و شیر او را میخوری و حال آنکه

برابرهیم حرام بود بجهت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود این آیه فرستاد
که کُلُّ الطَّعامِ همه انواع خوردنیها کانَ حِلًّا لِبَنِی اِسْرائیلَ بود حلال مر فرزندان
یعقوب را اِلّا ما حَرَّمَ مگر آنچه حرام کردانید اِسْرائیلُ عَلی نَفْسِهِ بر تن خود و آن
گوشت شتر و شیر آن بود و آنچنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شده
نمود که اگر خدا مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوستر دارم بر خود حرام سازم
حق تعالی ویرا شفا داد و گوشت شتر و شیر را که از همه مطعوم و مشروب دوستر
داشتی بر خود حرام ساخت بجهت وفا بنذر دیگر کرده بود یهودان بمتابعت
او از آنها اجتناب نموده گفتند که توریة تحریم آنها حکم کرده حق تعالی فرمود که
نه چنین است بلکه یعقوب آنها را بسبب نذر بر خود حرام کرده بود مِنْ قَبْلِ اَنْ
تُنَزَّلَ التَّوْرٰیةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة و اگر یهودان انکار این میکنند
قُلْ بگو ای محمد با ایشان فَأْتُوا بِالتَّوْرٰیةِ پس بیارید توریة صحیح را فَاتْلُوها پس بخوانید
آنرا یعنی آیتی که در باب تحریم این چیزها وارد باشد تلاوت کنید اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ
اگر هستید شما راست گویان یهودان باین دلیری نکردند بجهت آنکه میدانستند
که پیغمبر راست میگوید و ایشان دروغ میگویند فَمَنِ افْتَری پس هر که افترا کند و بر بندد
عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ را در تحریم آنچه دعوی میکنند مِنْ بَعْدِ
ذٰلِکَ پس از آنکه ظاهر شد که تحریم آن از یعقوب بود نه از علام الغیوب
فَاُولٰئِکَ پس افترا کنندگان هُمُ الظّالِمُونَ ایشانند ستمکاران و هم ظالمانند بترک
انصاف و از مکابره با حق بعد از وضوح آن بد ترند قُلْ بگو ای محمد
صَدَقَ اللّٰهُ راست گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق من ظاهر است در آنچه
انزال فرمود و کذب شما در آنچه دعوی میکنید فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید
مِلَّةَ اِبْرٰهِیمَ کیش ابرهیم و دین درست او حَنِیفًا در حالتی که میل کننده بود

ازهمه کیشها باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابرهیم
بوده تا خلاص شوید از ملت یهودیت که آنرا تغییر داده اند وتحریم کرده اند آنچه
خدا بجلال آن حکم آن فرموده وما کان من المشرکین ونبود ابراهیم از شرکت
آرندگان وبدانکه صحیح آنست که پیغمبر ما متعبد نبود بشریعت انبیای سابق و لیکن
شریعتا وموافق شریعت ابراهیم بود ولهذا حق تعالی فرموده که فاتبعوا ملة ابرهیم
وپیش از بعثت بطریق الهام وخواب بدین اسلام مامور بود آورده اند که یهود
با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه وبیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس
بهتر است از خانه کعبه زیراکه موضع هجرت انبیاست وزمین مقدس است
مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است آیت آمد که ان اول بیت بدرستیکه اول
خانه که بر روی زمین وضع للناس وضع کرده شد از برای مردمان تا آنرا زیارت
کنند وطواف نمایند للذی ببکة آن خانه ایست که در مکه است وواضع آن
حق تعالی است مرویست که کعبه اول خانه بود که آدم عم آنرا بنا کرد ودر زمان طوفان
خراب شد وابراهیم عم بنای آن فرمود ودر روایت صحیح آمده که پیش از آدم در
موضع آن خانه بود که بیت الضراح میگفتند وملائکه طواف آن میکردند و
از مجاهد وقتاده وسدی روایت که معنی آیت آنست که اول بقعه که از زمین
بر روی آب وضع کردند کعبه بود که حق تعالی آنرا از کفی سفید بیافرید وبعد از دو
هزار سال ملائکه را فرمود که تا زمین را از زیر آن کشیدند ودر اطراف عالم
منتشر ساختند حاصل که او سبحانه اول خانه که در زمین بنا کرد کعبه معظمه بود
مبارکا در حالتی که آن خانه با برکت وکثیر الخیر وبسیار منفعت است مر کسی را
که حج وعمره آن بجا آورد ودر روایت آمده که هر که حسنه دران کند بصد هزار
حسنه بنویسند ویکی بنا رصد فرو که دران بقعه مبارکه بد هند برابر صد هزار

بیرون

دینار است در جای دیگر و نگریستن بخانه کعبه برابری میکند بعبادت اول
دنیا و آخر آن و همه کناه طواف کنندکان دران آمرزیده شود وهدی و خدا
وند هدایتست للعالمین مر عالمیان را زیرا که قبله ایشانست و بجهت توجه
آن در نماز راه راست می یابند و بخیر دنیا و آخرت میرسند و با جهته آنکه
عبادت دران مقابل صد هزار عبادتست در غیر آن چنانکه گذشت فیه آیات
بینات دران خانه مبارک نشانهای روشن است در شرف و بزرگواری
آن و از آنجمله مرغی ببالای آن نپرید بلکه چون نزدیک آن میرسد بر میگردد
و بطرف دیگر متوجه میشود و در حرم آن جانوران درنده بر حیوانی ضرر
نمیرسانند و هر که قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن
انکفار و مرغان وحشی در آنجا از مردمان نمیرمند و بیماران بشرف صحیح میرسند
و حاجیان فقیر غنی میگردند و فراخ روزی میشوند و هیچ مرغی در مسجد الحرام
سرکین نمی اندازند و هر که نظر دران خانه کند دیده اش اشکبار گردد و هر روز
هفتاد هزار فرشته دران داخل میشوند تا روز قیامت که هیچ کدام بار دیگر
بان رجوع نمیکنند و اولیاء الله هر شب در حوالی آن حاضر گردند و جنیان
طواف آن کنند و بعضی دیگر از آن نشانهای عجیب مقام ابرهیم موضع
ایستادن ابرهیمست و آن سنگیست که اثر قدم آن حضرت برانست و این آیه
مشتمل بر سه آیتست اول فرو رفتن قدم ابراهیم دران سنگ بکعبین دوم باقی
ماندن اثر در مدتهای طویل سیم محفوظ بودن آن سنگ از دشمنان در
چندین هزار سال و این اثر قدم حضرت در وقتی بود که بنای کعبه
بلند ساخت سنگی در زیر قدم او فرو رفت ابو حمزه ثمالی روایت کرده
که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما فرمود که ای ابو حمزه بدانکه

بهترین بقعه در عالم میان رکن یمانیست و مقام ابرهیم اگر مردی عمر نوح یابد که آن
هزار سالست کم پنجاه سال و دران مدت در روز بروزه باشد و همه شب
ایستاده دران مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از آن وفا کند بی
محبت ما هیچ نفع باو نرسد وَمَن دَخَلَهُ و علامت دیگر آنست که هر که در آید
بان خانه کَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی هر گناهکاری که پناه
بآنخانه آرد بلکه بزمین حرم حرام باشد که دست تعرض بدو دراز کنند تا آنجا
باشد و گفته اند که معنی آنست که هر که داخل حرم شود بجهت ادای حج و عمره ایمن
شود از عقوبت گناهان که قبل از حج کرده بلکه مقصور شود از جمیع معاصی
و از ابو جعفر ع نقلست که هر که در حرم در آید در حالتی که عارف باشد یعنی اعتقاد
داشته باشد بهمه آنچه حق تعالی برو واجب کردانیده ایمن باشد در آخرت از عذاب
دوزخ وَلِلَّهِ و مر خدای راست تعالی و لازم عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد
خانه کعبه بجهت ادا کردن اعمال حج و عمره مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا هر که توانائی
دارد بسوی آنخانه رفتن و آن تکلیف صحت بدنست و وجود زاد و راحله
و نفقه واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث آمده که هر که حج
برو واجب شود و حج نکند با یهود و نصاری محشور شود وَمَن كَفَرَ و هر که
نکرود بفرض حج یعنی ترک حج کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای غَنِيٌّ عَنِ
الْعَالَمِينَ بی نیازست از همه عالمیان تعبیر ترک حج بکفر بجهت تاکید و
مبالغه است بر وجوب حج باشارت بانکه ترک آن از بزرگترین کبائرست
و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی و حدیثی که مذکور
شد نیز دلالت کننده است بر [illegible] فضل از امام موسی کاظم علیه السلام
روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیت قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

ق
فرمود که زنان کافر بین مرجان در عمل آنها اند که حج اسلام را در تاخیر اندازند و از صادق
مرویست که مراد بقوله تعالی ونحشره یوم القیمه اعمی کسانی اند که حج بر ایشان واجب شود
وادا نکنند حق تعالی در روز قیامت ایشان را کور محشور سازد واز حضرت رسالت
مرویست که نماز حج گذار بگذارید وروزه ماه رمضان بگیرید وادای زکوة کنید
وحج خانه خدا نمایید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید واز ابی عبدالله ع
مرویست که حج درویشی وگناهان را زایل میگرداند همچنانکه کورهای آهنگران
زنگ آهن را زایل میسازند بدانکه چون حق تعالی در آیه سابق اهل کتاب را امر کرد
بر پیروی ملت ابراهیم واز جمله آن تعظیم بیت الحرام فرمود وبیان فضل آن وتخویف
تارک آن وبعد از آن باز عود کلام بالزام حجت بر اهل کتاب کرده فرموده که
قُل یا اَهلَ الکِتابِ بگو ای محمد اهل کتاب را لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللهِ چرا نمی گروید
بآیتهای خدا که دلایل عقلیه است وسمعیه بر صدق محمد در آنچه دعوی میکند از
وجوب حج وغیر آن از احکام شریعت وَاللهُ شَهیدٌ وخدای مطلع است وگواه
عَلی ما تَعمَلُونَ بر آنکه شما میکنید از پوشیدن حق ونگرویدن بآیات حق تعالی
وشما را بدان جزا وسزا خواهد داد قُل یا اَهلَ الکِتابِ بگو ای محمد اهل کتاب
لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَن سَبیلِ اللهِ از راه خدا که دین اسلامست
ومنع میکنید مَن آمَنَ کسی را که گرویده بخدا ودین حق را قبول کرده مراد عمار
یاسر است ورفیقان او که یهودان ایشان را بکیش خود میخواندند تَبغُونَها جائی
که طلب کنید مر راه خدا را عِوَجاً کجی را باین وجه که تلبیس میکنید بر مردمان ودر رو
هم ایشان می نمایید که در دین وحیت بجهت آنکه در کتاب [illegible] نیست و
در کتاب محمد نعت وتغییر صفت او میکنید که در توریت است ومی گویید
که محمد بر آن صفات نیست وَاَنتُم شُهَداءُ وحال آنکه شما گواهید بر آنکه توریت

بکجی

و دین اسلامست چنانکه این را وصیت ابرهیم و یعقوب دانسته اید وما الله
بغافلٍ بی خبر نیست عمّا تعملون از آنچه میکنید والبته شما را بران سزا خواهد داد
آورده اند که شاس بن قیس یهودی مردی پیری بود و غلیظ القلب و شدید
الکفر والعناد و کینه ور و حسود و عیب جوی و بدگوی مسلمانان روزی
در مجمع اوس و خزرج بگذشت دید که ایشان حلقه زده اند و از روی محبت و
کمال دوستی با یکدیگر صحبتی میدارند و در جاهلیت دایم میان ایشان حرب و قتال
بودی چون مسلمان شدند آن خصومت باتحاد و دوستی بدل گشت چون
شاس اتحاد و دوستی ایشان را بدید حقد و حسد در سینه بر کشید او برابر خود
شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث
که حربی عظیم بود میان قبیله اوس و خزرج در میان افکند و قصیده که در آن
ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند و چون خزرجیان نام آن حرب
بشنیدند و هجو خود را استماع کردند آشفته شدند زبان بهجو اوسیان گشادند
اوسیان تحمل ناکرده آغاز دشنام کردند و آخر کار بمقاتله کشید نزدیک بود تیر انداختن
و تیغ زدن کردندی جبرئیل بدین آیتهای نازل شد و حضرت رسول صلعم در میان
معرکه ایشان درآمد فرمود که بار خدا آنکه من میان شما ام داعیه رسم جاهلیت
را می کنارید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس این آیتها را بر ایشان
خواند ایشان استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در
کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود برند از ایمان بکفر باز گردند حق تعالی
با ایشان باینوجه خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان
آورده اید ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقاً من الذین اوتوا الکتاب
گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند

شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد از گرویدن شما بدین اسلام کافرین ناگرویدگان یعنی
اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ
و چگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَى و حال آنکه شمائید که خوانده میشوید عَلَيْكُمْ
آيَاتُ اللَّهِ بر شما آیتها خدا که قرآنست وَفِيكُمْ رَسُولُهُ و در میان شماست رسول
خدای وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ و هر که چنگ در زند بدین خدای فَقَدْ هُدِيَ پس
تحقیق که او را ره نموده شود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست و لا محاله
بروضه جنت رسد مرویست که ثعلبة بن غنم و سعد بن زراره خزرجی با یکدیگر
مفاخرت کردند در نسب و حسب و این مفاخرت بمنازعت کشید خزرجی
گفت اگر رسول خدا مبعوث نشدی ما ذریت شما را از عالم برمیداشتیم اوسی
گفت که پیش از اسلام از بیم ما نمی توانستید که از خانه بیرون آئید پس چگونه
این دعوی بجا میکنید پس منازعه بقتال کشید این خبر بحضرت رسالت رسید
بر دراز گوش سوار شد و ایشان را از هم دور کرد و در همان حال جبرئیل این آیت
آورد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج و غیرهم
اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای ترسیدنست از و
و آن بقیام نمودنست بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبد الله منقولست
که معنی آنست که فرمان برداری خدا کنید و بهیچ وجه در حق او عصیان نورزید
و بشکر گزاری او مشغول شوید و پیوسته بذکر او اشتغال نمائید و در هیچ وقت
از و غافل نشوید وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر در حالتی که شما مسلمان
باشید مراد آنست که همیشه بصفت اسلام باشید تا وقتی که مرگ شما را در یابد
حضرت رسالت بعد از تلاوت این آیت فرمود که اگر قطره از زقوم در
بر زمین چکانند کار بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود حال آنکس که طعام

ما بود آنحضرت نان بود پس باید که باصفت سلام از دنیا رحلت کنید و
اعتصموا و چنگ در زنید بحبل الله یعنی خدا که ریسمان محکم است جمیعا
در حالتی که همه مجتمع باشید بآن هرگز دست بآن بند کنند هرگز بچاه هلاک
نیفتید مراد موافقت حضرت رسالت است در جمیع حالات و هرکه چنگ
در ریسمان اتباع آنحضرت نزند راه بمقصد اصلی نبرد و بمطلوب خود
که نعمت جنت است نتواند رسید از حضرت رسول منقولست که در وقت
رحلت میفرمود ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم
اگر متمسک بآن هردو شوید هرگز گمراه نشوید و هر یکی از آن از دیگری بزرگتر
و آن هردو یکی کتاب خداست که ریسمانی است فرو گذاشته از آسمان تا زمین
و دوم اهل بیت من هرگز این هردو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه نزد حوض
کوثر بمن رسند و علی ابن ابان از امام جعفر صادق عم روایت کرده که آنحضرت
فرموده که مائیم حبل متین که حق تعالی در کتاب مجید فرموده و اعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بنوع اختلاف میان
شما همچو اهل کتاب بلکه همه مجتمع و متفق شوید بر ایمان و مداومت کنید
بر طاعت و ترک عصیان زادان روایت کرده که روزی در مسجد نزد
امیر المؤمنین عم حاضر بودم رأس الجالوت را که سر احبار و مهتر یهود بود
و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد آن حضرت آوردند حضرت روی
برأس الجالوت کرد و گفت ویلک یا رأس الجالوت میدانی که یهودان
بعد از موسی چند فرقه شدند [illegible] در کتاب نگرم و بگویم فرمود
که لعنت بر تو باد چه نوع امامت [illegible] میکنی که هر گاه مسئله از حلال و حرام
از تو پرسند تو گوئی در کتاب نگرم و بگویم اگر آن کتاب سوخته

شود یا آنرا ابتر زنند توجه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان چند فرقه
شدند گفت بر چهل و پنج فرمود دروغ میگوئی بخدا که من توریة را بهتر از تو
میدانم و انجیل را بهتر از تو امت موسی هفتاد و یک فرقه هفتاد ایشان هالکند
و یکی ناجی و رستگار و اینها آنانند که حق تعالی فرمود و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و امت عیسی از پس او هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان رستگار است
و باقی هالک و آنها این جماعتند که در حق ایشان فرمود که تری اعینهم تفیض من
الدمع مما عرفوا من الحق و امت محمد مصطفی ص هفتاد و سه فرقه شدند یکی
از ایشان رستگار باشد و آنها دیگر هالک و آن فرقه ناجیه آنهااند که حق تعالی در
شان ایشان فرمود که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم
شیعتی و ایشان شیعه منند و حدیث حضرت نبوی ص که حق با علی ست
و علی با حق است و حق میگردد با علی هر جا که علی دور میکند یعنی هر دو لازم
یکدیگراند و از هم جدا نمیشوند دلالت میکند بر آنکه حق با شیعیانست و غیر
ایشان باطل و نیز فرموده که زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه
شدند یک فرقه از آن رستگار باشند و هفتاد و دو هالک و زیانکار و یاران
گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه کدامند فرمود که اهل البیت من و اتباع
ایشان و بعد از آن فرمود که مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است هر که
در وی نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که ننشست غرق شد پس هر که
متمسک باهل بیت من شود و محبت ایشان ورزد و بطریق ایشان رود و
در آخرت رستگار باشد و بدرجات عالی رسد و هر که چنگ در محبت
ایشان نزند و بر مذهب و طریقه ایشان نرود در آخرت زیانکار
باشد و بدرکات دوزخ گرفتار گردد حاصل که حق تعالی میفرماید که از دین

حق متفرق مشوید وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدای را
که بر شما لطف فرموده و از جمله هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب
حق که موجب الفت شماست بیکدیگر و محبت ورزیدن با یکدیگر در راه
پس یاد این نعمت کنید إِذْ كُنْتُمْ وقتی که بودید شما أَعْدَاءً دشمنان در زمان
جاهلیت فَأَلَّفَ پس خدای الفت داد و انداخت محبت را بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
در میان دلهای شما تا به برکت اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه السلام
نزاع و خلاف از میان شما زایل گشت فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ پس گشتید برحمت و فضل
خدا إِخْوَانًا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان هم شدید و برادران
دینی یکدیگر گشتید وَكُنْتُمْ و بودید در زمان ضلالت و جهالت عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ
بر کنار گودالی مِنَ النَّارِ از آتش یعنی نزدیک بآن رسیده بودید که در دوزخ
افتید بجهت کفر و ضلالت چه اگر در حال کفر برات شما میرسید در دوزخ
می افتادید فَأَنْقَذَكُمْ پس رهانید خدا شما را مِنْهَا از آن مغاک آتش
بمیمنت اسلام و شرف ایمان كَذَلِكَ همچنانکه بیان کرد احوال شما را از
عداوت قدیمی و الفت جدید دینی يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ بیان میکند خدای
و روشن میگرداند برای شما آيَاتِهِ دلایل وحدانیت و قدرت خود را حجت
روشن را بر دین حق لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه راست بیابید
یعنی بجهت آنکه شما رستگار شوید از عذاب ابدی و برسید بثواب سرمدی
وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى
الْخَيْرِ بخوانند مردمان را بر نیکوئی یعنی باسلام وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
و بفرمایند به نیکی که خدا و رسول امر کرده اند وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و باز مردمان را از فعل ناشایست که حق تعالی و پیغمبر از آن نهی فرموده وَأُولَئِكَ

و آن گروه

وآن گروه کامر بمعروف میکنند ونهی از منکر هم المفلحون ایشانند رستگاران
یعنی مخصوصان بکمال رستگاری از حضرت رسالتم مرویست که بهترین
مردمان آنها اند که بیشتر از دیگران امر بمعروف کنند ونهی از منکر نمایند و
پرهیزکارترین ایشان باشند در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که ترک امر معروف مکنید ونهی از منکر که اگر ترک آن کنید ظالمان
بر شما حاکم شوند وهر چند دعا کنید ودفع شر ایشان از خدا درخواه کنید
اجابت شما نکند ولا تکونوا کالذین تفرقوا وبناشید مانند آنانکه متفرق
شدند چون یهود ونصاری که هر یک چند فرقه شدند وهر فرقه دشمن فرقه
دیگر واختلفوا واختلاف کردند در دین خود اما یهود بعد از پانصد سال
از فوت موسی واما نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی پس این اختلاف
ایشان واقع شد من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان
حجتهای روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان در توحید وتصدیق
بآخرت واولئک وآن گروه مخالفت کنندگان در اصول دین لهم عذاب
عظیم مر ایشانراست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه در روزیکه سفید شود
در رویها وتسود وجوه وسیاه گردد رویها فاما الذین اسودت
وجوههم پس اما آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی فرشتگان امر کند
تا از روی سرزنش بایشان گویند که اکفرتم آیا کافر شدید بعد ایمانکم
پس از ایمان آوردن شما فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب دوزخ را
بما کنتم تکفرون بسبب آنکه که کافر شدید از پس گرویدن مراد اهل کتاب اند
که بپیغمبر صلعم نگرویدند پس از آنکه باو گرویده بودند ... وصفتا وقبل
از بعث واز امیر المؤمنین ع روایتست که مراد اهل بدعت اند بعد از رحلت

حضرت رسالت صلعم و ثعلبی در تفسیر خود از پیغمبر صلعم روایت کرده که آن حضرت
فرمود سوگند بخدا که نفس من بید قدرت اوست که البته وارد شوند بر من
در کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب چون ایشان را ببینم ایشان را از نزد من برانند
من گویم که اینها اصحاب من اند مرا گویند تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها
احداث کردند و بدعت نمودند پس بدرستی ایشان برگشتند از دین و مرتد شدند
وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما کسانی که سفید باشد رویهای ایشان
یعنی مومنان که پیرو شرع خاتم الانبیا صلعم و تابع ائمه هدی علیهم السلام
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت و ثواب بخلد هُمْ
فِيهَا این سفید رویان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت خدا که بهشت است
جاوید مانند کانند تِلْكَ آنچه گذشت از اخبار و احکام و وعد و وعید
آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بواسطه
وحی بر تو بِالْحَقِّ در حالتی که در لباس حق است که هیچ شبهه در راستی آن
نیست وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی از نزد خود
لِلْعَالَمِينَ بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند بنقص ثواب و بجرم
عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر خدا راست
آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم خدای
تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها پس جزا دهد هر کس را آنچه
وعده داده و وعید فرموده مرویست که مالک بن خنیف و وهب بن
یهودا که دو عالم بودند از علمای یهود مسلمانان را گفتند که از شما
بهتریم و دین ما از دین شما خوبتر است حق تعالی این آیت فرستاد که
كُنْتُمْ هستید شما ای محمدیان خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از عالم غیب أُخْرِجَتْ

برای مردمان

بیرون شدید للناس از برادران تا ایشان را به راه راست دعوت کنید خیریت
این امت در این صفت است که بیان میکند تأمرون بالمعروف یعنی امر میکنید
به هر چیز که شرع فرموده آنست و تنهون عن المنکر و نهی میکنید از هر چه
شریعت نهی کرده آنست و تؤمنون بالله و میگروید بخدا بر وجه ثبات و رسوخ
تأخیر خیر منقسم از دو قسم اول با آنکه حق آن تقدیم این قسم است بر آن دو قسم
به جهت دلالت بر آنکه ایشان امر معروف میکنند و نهی از منکر به جهت ایمان آوردن
بخدا و تصدیق بآن و اظهار دین او و در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام مرویست که آیت
خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام و تابعان ایشان که شیعیان
صالحند چه خیریت موقوفست بر ملازمت تقوی و اطاعت هر چه حق تعالی
امر بآن کرده و اجتناب از هر چه نهی فرموده و شبهه نیست در آنکه ایشان متصفند باین صفت
نه غیر ایشان انس روایت کرده که اسقف ترسایان نزد رسول صلعم آمد و گفت
یا رسول الله میخواهم مسلمان شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم
که قیامت برخاسته و مردمان در مقام سیاست بداشتند و امتان بر خدای
عرض میکنند گروهی دیدم دست و پا سفید در صراط چون برق جهنده
گذشتند من گفتم اینها انبیا اند فرشتگان گفتند ایشان امتان محمد اند
مرا از جهت این رغبت شد که مسلمان شوم پس رسول صلعم اسلام برو
عرضه کرد از حضرت رسالت صلعم مرویست که فرمود که اول تا من به بهشت
در نیایم بهشت بر پیغمبران حرام باشد و تا وصی من در او داخل نشود بر اوصیای
دیگر حرام باشد و تا امت من در او در نیایند بر سایر امم حرام باشد انس روایت
کند که من با پیغمبر صلعم به شعبی رسیدم آوازی از آن بیرون [illegible] را نگاه کردم
مردی را دیدم که در زیر درخت نماز میگذارد و این دعا میکرد که بار خدایا

از امت مرحومه یعنی امت محمد که بر ایشان رحمت کرده و گناهشان آمرزیده
و دعاشان اجابت کرده و ضامن ثواب ایشان شده من بیامدم و رسول را
خبر دادم فرمود که برو و او را بگوی که رسول خدای ترا سلام میرساند و میگوید
که تو چه کسی من بیامدم و او را گفتم گفت رسول را از من پیام برسان و بگو
که برادرت خضر است از خدای درخواست میکند که او را از امت تو گرداند
یحیی بن معاذ فرموده که این آیت مدح امت محمد است و خدا روا ندارد
که قومی را مدح کند و ایشان را ابد دوزخ عذاب کند بعد از آن فرمود
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ و اگر ایمان آرند بنی اسرائیل به نبوت محمد و قرآن
و سایر آنچه از نزد خدا آورده لَكَانَ هر آینه باشد آن ایمان آوردن خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرت از آنچه بر آن هستند از کفر و عناد زیرا
که بجهت آن نجات می یابند در دنیا از قتل و غارت و جزیه و در آخرت از
عقوبت و نرسید نجحت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند
بمحمد و کتاب او یعنی عبد الله بن سلام و اصحاب او از یهود که بشرف
اسلام رسیده اند و نجاشی و اتباع او از نصاری که ایمان آورده اند
وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون روندگانند از فرمان خدا و رسول
و معاندان در کفر و عناد از مقاتل مرویست که رؤسای یهود چون کعب
اشرف و ابی رافع و ابی یاسر و کنانه و ابن صوریا نزد عبد الله سلام
و اصحاب او آمدند ایشان را بر اسلام آوردن ملامت کردند آیت آمد
که لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نتوانند رسانید شما را إِلَّا أَذًى مگر اندک
رنجی مانند طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و بهتان بر شما و زبان
بقتال خود ترسانیدن وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ

الادبار هر آینه پشتها را بر شما و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ پس از هزیمت یاری
نشوند نه از حق و نه از خلق این خبر دادنست از غیب چه حال بنی قریظه و بنی
نظیر و یهود خیبر و بنی قینقاع بر این منوال واقع شد که با پیغمبر محاربه کردند
و منهزم شدند و بغیر از طعن و دشنام بر اهل اسلام ضرری نرسانیدند
و آخر بمذلت جزیه گرفتار شدند چنانچه میفرماید که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ وضع
کرده شد بر یهودان الذِّلَّةُ خواری و مذلت از هدر نفس و مال و اهل و بالت
جزیه و بصحبت پیوسته که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم بمذلت
مبتلا بودند أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا که یافت شدند إِلَّا لیکن ایشان از آن نمی رهند
و نمی کشند بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ بعهدی از خدای که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ
و عهدی از مومنان که آن امان دادن ایشانست وَبَاءُوا و باز گشتند یهود
بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب و خشم الهی شدند
وَضُرِبَتْ و زده شد و لازم گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی
و احتیاج و از نجاست که اکثر یهود بفقر و فاقه گرفتارند و آنها که توانگر اند
درویش مینمایند که تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذَٰلِكَ این ضرب ذلت و
مسکنت و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست که بودند از روی
عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ نمی گرویدند بآیتهای خدا که قرآنست یا بمعجزات حضرت
رسالت ص وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ و می کشتند بعضی را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق
و ناروا یعنی همچنانکه در نفس الامر قتل انبیا ناحق است باعتقاد ایشان نیز
بغیر حق بود ذَٰلِكَ این کفر و قتل یهود بِمَا عَصَوا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که در گذشتند [illegible] حدود خدا در اوامر
و نواهی و آورده اند که چون عبد الله سلام و یاران او دولت اسلام دریافتند

یهودان زبان طعن کشوده گفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف ما کرده‌اند
و دین ما را گذاشتند آیت آمد که لَیْسُوا نیستند مومنان اهل کتاب سَوَاءً
مساوی با کافران ایشان زیرا که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند
قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهی الهی یَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ
میخوانند قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ و حال آنکه
ایشان سجده میکنند خدای را مراد قراءت در نماز تهجد یا تلاوت قرآن
میکنند و سجده تلاوت بجای می‌آرند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان می‌آرند بوحدانیت
الهی و صفات او یعنی ثبات می‌ورزند در آن و مستمرند بدان وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و تصدیق میکنند بروز قیامت بر وجه دوام و ثبات وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
و میفرمایند خلق را به تصدیق محمد یا بهمه مامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از همه منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و
می‌شتابند در نیکوییها یعنی کردارهای پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکوة
و غیر آن وَأُولَئِكَ و آن گروه که مذکور شدند مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان
و پسندیدگانند نزد خدا و رسول از ابو عبد الله عم روایت که خانهای که در آن
نماز شب گزارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده است مر اهل
آسمان را همچنانکه ستارگان روشن میدرخشند برای اهل زمین و بعد از آن
فرمود که بر شما باد که نماز شب بگزارید که آن سنت پیغمبر شماست و شعار
صالحانست که پیش از شما بوده‌اند و راستی درخواست از بدنهای شما
و حضرت رسالت فرمود که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بهترست
از دنیا و هر چه در وست و اگر نماز شب ... شاق نبودی بر ایشان
فرض کردمی و در خبرست که خطاب بحضرت امیر المومنین عم کرد و فرمود

ای علی بر تو باد که نماز شب بپای داری و این کلمه را سه بار تکرار فرمودی و نیز
فرمود که هر که بسیار گزارد نماز شب را روی او نیکو و با طراوت باشد پس
نماز شب گزارید وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از کار نیکو فَلَنْ يُكْفَرُوهُ
پس هرگز سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهید
رسید و ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ با
حوال پرهیزکاران و ایشان را مرتبهای بلند و درجهای ارجمند خواهد داد و بعد
از وصف مومنان پرهیزکار بیان نحال کافران بتر روزگار میکند و میفرماید
که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلعم و آن کعب اشرف
و اصحاب او لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز بی‌نیاز ندارد ایشان را أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که [illegible]
میکنند بامید هند یا مراد همه مالهاست که همه عمر خود را تحصیل آن کرده اند
وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بدیدن ایشان خوشحال اند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از عذاب خدای چیزی را یعنی هیچ چیزی از اموال و اولاد نفع باشان نرساند
و ایشان را از عذاب باز ندارد وَأُولَئِكَ و آن گروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ
یاران و ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاویدانند
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل آنچه صرف میکنند یهودان بر علمای خود یا ابوسفیان
و اصحاب او در حرب احد مدد لشکر کفار میکنند یا آنچه بریابند و بدیشان میدهند
فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در این زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که
فِيهَا صِرٌّ در آن باشد سرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار
قومی که بشرك و معاصی و انفاق بریا ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای
خود فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاك و نابود کرد آن باد سرد کشت ایشان را بجهت
عقوبت و نکال ایشان تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث و وقوع قهر الهی و بلحیز

ساختن آن را بباد سرد که حرث را نابود سازد و وجه تشبیه ضایع ساختن
آنست وَمَا ظَلَمَهُمُ اللهُ و ستم نکرد خدا بر ایشان بضایع ساختن نفقات ایشان
و ثواب ندادن بر آن وَلٰکِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان بر نفسهای خود یَظْلِمُونَ
ستم میکنند بجهة کردن عملی که بآن مستحق عقوبت شدند از معصیت و ریا
مرویست که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی میکردند بسبب خویشی و مصاحبتی
که در میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده فرمود
که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ
فرا مگیرید دوست خالص و مصاحب مخصوص از غیر مؤمنان که از ابنای
جنس شما اند بطانه کسی است که بجهت اعتماد تمام بدو اسرار باطنی خود را با او
گویند بدین معنی آنست که سخنهای باطنی خود با یهودان مگویید زیرا که لَا یَأْلُونَکُمْ
تقصیر نمیکنند ایشان در باره شما خَبَالًا تباهی و فساد و گمراهی یعنی ایشان
پیوسته در صدد آنند که شما را گمراه کردانند و کارهای شما را فاسد سازند
وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند سختی ضرر و مشقت و زحمت شما را قَدْ بَدَتِ
الْبَغْضَاءُ و بتحقیق که آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت ظاهر
گشته است مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان چه بجهة بسیاری بغض و عداوت
ایشان ضبط خود نمی توانند کرد که از زبان ایشان صادر نشود وَمَا تُخْفِی
صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت
أَکْبَرُ بزرگتر است و بیشتر است از آنچه بر زبان میرانند چه آنچه بر زبان ایشان
ظاهر میشود بی اختیار ایشانست قَدْ بَیَّنَّا [illegible] که بیان کردیم لَکُمُ الْآیَاتِ برای
شما آیتها که دلالت میکند بر وجوب اخلاص دین و دوستی نمودن
با اهل ایمان نه با کافران إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که تعقل کنید

ودریابید که دوستی با کفار عین ضرر است و سبب خشم پروردگار ها آگاه باشید
و با اغیار و اعدای خود دوستی مکنید که اگر چنین کنید ها انتم اولاء
شما آن گروه خطاکار باشید که تحبونهم دوست میدارید ایشان را و لا یحبونکم
و دوست نمیدارند ایشان شما را و در صدد آنند که ایشان شما را از دین خود
بگردانند مراد آنست که اگر شما با ایشان دوستی کنید و بر آن ثبات ورزید مثل
ایشان باشید دوستی کنید در کفر و معصیت و تؤمنون بالکتاب کله
حالت از لا یحبونکم و کتاب اسم جنس است شامل جمیع کتب منزل و معنی آنست
که ایشان دوست نمیدارند شما را و حال آنکه شما ایمان دارید بهمه کتابهای الهی
و ایشان ایمان ندارند بکتاب شما و درین توبیخ است بانکه کفار در باطل
خود اصلب اند از شما اند در امر حق خودتان مقاتل گفته که مراد منافقانند که مسلمانان
ایشان را دوست میدارند برای اظهار کلمه ایشان بجهت اسلام آوردن ایشان
قتاده گفته که مؤمن را بمنافق رحم آید و آن تمکین و تسلط که مؤمن را بمنافق است
داگر منافق رایی بود و برا مناصح میکرداند و نیز در بیان حال اهل کفر میفرماید
که و اذا لقوکم هرگاه که رسیده نزد و ملاقات کردند با شما آن کافران بدکیش
کج اندیش قالوا آمنا گفتند بر وجه فریب دادن که ایمان آورده ایم مثل شما
و اذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل بخایند و بگزند
بر دشمنی شما سرهای انگشتان را من الغیظ از غایت خشم و کین که با شما دارند قل
موتوا بغیظکم بگو ای محمد بمیرند بغیظکم بخشم خود یعنی خشم و دردی که از جانب شما
در دل دارید خدا آنرا زیاده کرداند بواسطه تقویت اسلام و تسلط
مسلمانان بر شما تا الکه مرگ شما را با آن حالت در یابد و بآن غیظ و خشم خدا
شما بعذاب ابدی گرفتار گرداند ان الله علیم بذات بدرستیکه خدای داناست

بذات الصدور و بدان کینها که در سینهای و دلهای شماست و شمارا بدان
سزا خواهد داد و عداوت ایشان با شما بمرتبه رسیده که ان تمسسکم
حسنة که اگر برسد بشما نصرت و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تسؤهم
بد آید ایشانرا و دلتنگ شوند و ان تصبکم سیئة و اگر برسد شمارا غمی
و المی چنانکه در جنگ احد واقع شد یفرحوا بها خوشدل شوند و خیال
کردند بآن و ان تصبروا و اگر شما مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود و باکید
منافقان و بآزار کفار و تتقوا و بپرهیزید از اختلاط ایشان و باز از جمیع
معاصی لا یضرکم ضرر نکند شمارا کیدهم شیئا مکر و حیله ایشان و هیچ چیزی
بفضل و نگهداشت خدا شمارا از آن ان الله بدرستیکه خدای بما تعملون
بآنچه میکنید از صبر و تقوی و غیر آن محیط رسنده است بعلم خود و احاطه کننده
بهمه آن پس مجازات آن خواهد داد و چون حق تعالی بیان فرمود که اگر صبر کنید
و تقوی را شعار خود سازید حیله و مکر کفار ضرر بشما نرساند و اگر فرمان
خدا و رسول نبرید البته ضرر بشما رسد در عقب آن شصت آیه را انزل فرمود
در واقعه احد که بجهت مخالفت امر پیغمبر ضرر بمسلمانان رسید و گفت و اذ
غدوت و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی من اهلک از منزل
اهل خود که خانه عایشه بود و آن هفتم شوال بود سیم سال از هجرت که
تبوئ المؤمنین فرو می آوردی مؤمنان را مقاعد للقتال در جایهای
ایستادن برای کارزار و مهیا می ساختی برای ایشان مواقف جهاد یعنی
مقرر میکردی که هر کدام در [illegible] بایستند و در چه موضع
ثبات ورزند و الله سمیع و خدای شنوا است قولهای شمارا که در باب
خروج از مدینه و توقف در آن می کنید علیم دانا است بر نیتهای شما

صحت وفساد اعتقاد هر یکی از شما و سبب غزوهٔ احد بروایت منقول از
ابی عبد الله ع آن بود که چون واقعهٔ بدر واقع شد و قریش مغلوب گشتند و
هفتاد کس از ایشان کشته شدند و هفتاد دیگر اسیر مسلمانان شدند و بقیه
فرار نموده متوجه مکه شدند ابو سفیان که سردار قریش بود گفت ای معشر قریش
لشکر از قبایل عرب فراهم آرید تا انتقام از محمد و یاران او بکشیم پس سه هزار سوار
و دو هزار پیاده فراهم آوردند و از مکه بیرون آمدند و در حوالی احد فرود آمدند
و چون این خبر بحضرت رسالت رسید اصحاب خود را جمع کرده از مدینه بیرون
آمد در اثنای راه عبد الله بن ابی منافق با اصحاب نفاق از میان لشکر اسلام
برگشته به کفار پیوستند و بنو سلمه و بنو حارثه که از خزرج و اوس بودند و از جمله
انصار حضرت رسالت ص بودند چون دیدند که عبد الله ابی با سیصد کس
برگشته برگشتن قصد کردند که بمدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل حال ایشان
شد ثبات قدم ورزیدند و برنگشتند چنانکه میفرماید اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ یاد
کن که چون قصد کردند طائفتانِ منکم و طایفه از شما که مسلمانند و منافقین
اَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز گردند در وقتی که عبد الله برگشت وَاللّٰهُ وَلِیُّهُمَا و
خدا یار و نگهدار آن دو گروه بود یعنی توفیق ایشان داد تا تابع عبد الله
ابی نشدند و یا معنی آنست که خدا ناصر ایشانست پس چرا بددل میشوند و
توکل بر او نمیکنند وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید
که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد از وسوسهٔ شیطانی خون
[illegible] القصه لشکر اسلام با صولت تمام بوادی احد آمده در مقابل
لشکر کفار صف بیاراستند و آغاز حرب کردند و اول کسی که از جانب کفار
مبارزت بیرون آمد طلحه بود که لوای کفار در دست [illegible] بود و از امیر المؤمنین

از میان لشکر خود بیرون آمد در مقابل او درآمد و در میان ایشان طعن
و ضرب واقع شد تا آخر کار امیر المؤمنین علی ضربتی بر پیش سر او زد که نیمه
سر او را با یک چشم و یک جانب روی پران ساخت و بجهنم پیوست برادر او
مصعب لوا برداشت و برافراشت عاصم بن ثابت او را تیری بزد و بیفکند
عثمان که برادر دیگرش بود لوا برگرفت عاصم او را نیز تیری بزد و بکشت غلام
او که صواب نام داشت لوا برافراشت و او بسیار دلاور بود امیر المؤمنین خود را
باو رسانید ضربتی بر دست راستش زد و بینداخت لوا بدست چپ گرفت
آن را نیز بینداخت و لوا نگونسار شد و مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام
در غنیمت افتادند و آغاز غارت کردند تیراندازان که محافظت رخنه کوه احد
تعلق بدیشان داشت و با آنکه پیغمبر مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب شویم یا مغلوب
باید که از این موضع بجای دیگر نروید بایستند تاراج و غنیمت روی بلشکرگاه آوردند
هر چند عبدالله جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه کرد و از تأکید
حضرت رسالت ایشان را آگاه گردانید بجای نرسید و جمعی اندک که عدد
ایشان به ده نمی‌کشید با عبدالله توقف کردند و باقی سخن امیر خود و نهی حضرت
رسالت التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند و شامت مخالفت فرمان
نبوی در لشکر اسلام رسید خالد ولید و عکرمه بن ابوجهل که با جمعی در
پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از نگهبانان خالی دیدند
و اهل اسلام را مشغول غنیمت یکبار بر سر عبدالله تاختند و او را با یارانش
بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام درتاختند و صف ایشان را از هم پاشیدند چنین
ظفر که فتا لشکر بختگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان را در میان گرفتند
و هفتاد مرد ایشان را بکشتند و بر جمعیتهم رخنه بکین نهادند و بخواهد حرم

رفتند و بعضی اندک سراسیمه و حیران گرد میدان می گشتند و هر کس با رسول ص
نماند مگر امیر المومنین و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابو دجانه و سهل نیز
فرار کردند و همین امیر المومنین بماند و هر جمعی از کفار که متوجه حضرت
رسالت ص میشدند میفرمود که یا علی شر اینها را از من دفع کن امیر المومنین ع فی
الحال متوجه آن قوم شده دمار از روزگار ایشان بر می آورد و بعضی را به دوزخ
میفرستاد و بعضی را متفرق میساخت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله
این کمال جوانمردی و غایت محبت است که علی با تو بجا می آرد و ملائکه مقربین
از جوانمردی او متعجب شدند حضرت ص فرمود علی از منست و من از ویم
جبرئیل فرمود که من از هر دو شما ام شنیدند که گوینده غیبی میگفت که لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و از ابو عبد الله ع مرویست که پیغمبر ص جبرئیل را
درمیان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته میگوید که لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که امیر المومنین ع
در روز احد با کفار مقاتله میفرمود تا آنکه [illegible] جراحت بر روی و سینه و شکم
و هر دو دست و پای آن حضرت رسید و با وجود این اصلا در هیچ مقام متزلزل
نشد و فتوری باو راه نیافت و لهذا از آسمان ندا رسید که لا سیف الا ذو الفقا
و لا فتی الا علی و در آن جنگ حرامزاده در کمین نشسته سنگی حواله حضرت
رسالت کرد و او را مجروح ساخت و ابن قمیه علیه اللعنه سنگی بر لب و دندان
حضرت زد چنانکه لب لطیفش بشکافت و دندان رباعیه آن حضرت [illegible]
شد و ابلیس آواز برداشت که محمد کشته شد و با دلی [illegible]
فاطمه سراسیمه و حیران متوجه احد شد و در محلی که شجاعان و دلیران کفار
بر دست امیر المومنین ع کشته شدند و همه ایشان منهزم شده بمکه

شتافته فاطمه ع با احد رسیده بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع رسالت ع آمد چون
روی آن حضرت را خون آلوده دید بگریه افتاد حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن
که حضرت عزت مرا بر کفار نصرت داد و بدانکه شوهر تو آنچه بر او بود ادا کرد و حق
تقاضا داد بعد قریش را بر دست او بقتل رسانید پس امیر المؤمنین ع شمشیر خود را بفاطمه
داد و گفت این شمشیر را بستان که امروز با من وفاداری کرد جنابی در
کتاب معالم العترة النبویه از قیس بن سعد نقل کرده که او از پدر خود شنید
که میگفت امیر المؤمنین فرمود که در روز احد شانزده ضرب بمن
رسیده بود که از چهار ضرب آن بر زمین افتادم مرد نیکو روی خوشبوی
نزد من آمد و انگشت مرا گرفت و برخیزانید و گفت متوجه حرب دشمنان
خدا شو که خدا و رسول از تو خشنودند پس من نزد رسول خدا رفتم و این صورت را
باوی گفتم فرمود که ای علی خدا چشم ترا روشن گرداند [illegible] مژده باد
ترا که انگشت دست ترا گرفت و برخیزانید و بحرب دشمنان خدا ترغیب
فرمود جبرئیل بود پس باین مژده قوت تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان
خدای را میکشتم تا آنکه دلاوران و سرداران ایشانرا بر خاک مذلت انداختم
و بتایید الهی نصرت و ظفر یافتیم و حق تعالی در اثنای بیان حرب احد خبر میدهد
بدین را یاد مؤمنان میدهد تا بآن شکر گزاری کنند و یاد آن کرده از زخم
جراحت و شکستگی خود کرده اند که در حرب احد بایشان رسیده بود و
میفرماید ولقد نصرکم الله ببدر بدرستیکه نصرت داد شما را خدای
بموضعی که آنرا بدر گویند و آن میان مکه و مدینه است وانتم اذلة در حالتی
که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید
و ایشان حرب شما را بحساب نمیگرفتند بجهت ضعف حال شما و قلت مرکب

مراکب و سلاح از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت
مرد بودند و انصار دویست و سی شش که مجموع سیصد و سیزده بودند و
مشرکان قریب بهزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در میان
ما با وجود این حال شمار بر ایشان نصرت داد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای
و بکثرت دشمنان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر گزاری کنید یعنی تا شما
نمایید بشکر نصرت شما بر کفار در همه کتب تواریخ ثابت که امیر المؤمنین ع در این
جنگ جلادت تمام و شجاعت لاکلام نمود تا غایتی که قتل در ثلث کفار بدست
او بود و قتل ثلث دیگر بدست صحابه و باتفاق خاص و عام از جمله کفار سی و شش
شجاع معروف و دلاور مشهور بودند که امیر المؤمنین ایشان را بجهنم پیوست
و چون اینها کشته شدند کفار دل شکسته شدند و روی بهزیمت نهادند
و اصحاب لشکر غنیمت کرده هفتاد کس را از ایشان اسیر کردند و بمدینه باز آمدند
و درین جنگ ملائکه یاری ده لشکر اسلام بودند چنانکه میفرماید إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ
یعنی حق تع نصرت داد شمارا در روز بدر وقتی که میگفتی تو ای محمد گروه گروه مؤمنان را
که بجهة قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ
آیا کفایت نمیکند شمارا أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددکاری کند شمارا پروردگار شما
بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بسه هزار سوار از فرشتگان مُنْزَلِينَ در حالیکه فرو
فرستادگان باشند از عالم بالا بَلَىٰ آری حق تع فرشتگان را بمددکاری شما فرستد
إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ و ثابت قدم باشید در آن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از مخالفت حق خدا و رسول یعنی صبر و تقوی را شعار خود سازید وَيَأْتُوكُمْ
و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا از خشم خود در همین وقت
و یا علی الفور بیایند و درنگ نکنند لمحض معنی آنست که اگر صبر و ثبات

ورزید واطاعت امر الهی ورسول او نمایند وبپای بند دشمنان بر همین
حال بر شما وبی تاخیر وتعلل یمددکم مدد کنند شما را ربکم پروردگار شما بخمسة
آلاف من الملائکة به پنج هزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما مسومین در حالتی
که آن فرشتگان نشان کنندگان باشند اسبان خود را ونشان ملائکه دران
روز بود که پشم سرخ بر پیشانی ودنب اسبان بسته بودند واز امیر المؤمنین ع
وابن عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید وطرفهای
آن میان دو دوش خود فرو گذاشته افتاده وروایتست که فرشتگان بر اسبان
ابلق نشسته بودند وعلامت بر خود راست کرده بمیدان محاربه در آمدند واول
حق تعالی هزار فرشته فرستاد کقوله تعالی فاستجاب لکم ربکم انی ممدکم بالف من الملائکة
مردفین وبعد از آن ایشان را سه هزار گردانید کقوله تعالی بثلثة آلاف من الملائکة منزلین
وانگه پنج هزار مقرر فرموده کما قال بخمسة آلاف من الملائکة مسومین در کشف الغمه
آورده که روز بدر قتال اکثر کفار امیر المؤمنین بود وباقی بعضی مقتول صحابه
بودند وبعضی مقتول ملائکه وبدون فرود آمدن ملائکه فتح ممکن بود اما
حق تعالی بجهت بشارت نصرت تسلی خاطر مؤمنان ملائکه را بر ایشان فرستاد چنانکه
میفرماید وما جعله الله ونگردانید حق تعالی امداد ملائکه یا انزال ایشان الا بشری
لکم مگر بجهت مژدگانی مر شما را بنوید فتح ونصرت ولتطمئن قلوبکم به وبجهت
آنکه بیارامد دلهای شما بامداد ملائکه خوف اعدا از خاطر شما بیرون رود
وما النصر ونیست یاری دادن الا من عند الله مگر از نزد خدا نه از زیادی
عدد وشوکت شما العزیز خدای که غالبست الحکیم صواب کار که نصرت
دادن او بمقتضای حکمت باشد بپیرایه داد در بدر لیقطع تا آنکه
ببرد ونیست گرداند طرفا بعضی را کابر وبزرگان را من الذین کفروا از آنانکه

کافر بودند یا بنوعی که بعضی از ایشان مقتول شدند و برخی اسیر کردند چه
درین جنگ شکست عظیم بر صنادید قریش واقع شد بحیثیتی که چهل کس
از معروفان و دلاوران کشته شدند و چهل کس دیگر را اسیر کردند أَوْ
يَكْبِتَهُمْ و یا نصرت شما داد تا خشمناک سازد و خوار و نگونسار گرداند ایشان را
فَيَنقَلِبُوا خَائِبِينَ پس بازگردند بهزیمت شوند در حالتی که نومید
باشند و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون در روز احد رخساره و دندان
مبارک حضرت رسالت پناه بسنگ جفای مشرکان آزرده شد و حمزه
عم آنحضرت شربت شهادت چشید الم بسیار و غم بیشمار بخاطر رشید عالم آرا ره
یافت خواست که بر کفار نفرین کند و از حق سبحانه درخواهد که جمیع کفار را
مستاصل سازد آیة آمد که لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین است
بر کفار شَيْءٌ چیزی و حکمت در نفی نفرین علم او سبحانه بود با آنکه بعضی از ایشان
ایمان خواهند آورد یا بعضی از اولاد که از ایشان حاصل شوند بشرف اسلام
رسند پس باز سر رشته کلام به بیان سبب نصرت اهل اسلام کشید یعنی یا
أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یعنی نصرت شما داد و سبب یکی از چهار چیز و آن اینست
که شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل و اسیر شدن بزرگان ایشان و یا بهزیمت
روند از صلابت و شوکت مسلمانان و یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند
أَوْ يُعَذِّبَهُمْ و یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار ورزند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ
پس بدرستیکه ایشان ستمکارانند بجهت کفر و شرک خود را مستحق عقوبت
گردانیده اند و چون حق تعالی فرموده که ای محمد استیصال و هلاک
گردانیدن کفار در دست تو نیست در عقب آن ذکر میکند که همه قدرت
او سبحانه است و میفرماید که وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و مر

خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه
مخلوقات علوی و سفلی اوست پس همه امر او را باشد یغفر بیامرزد با توبه
و یا بی توبه از روی عقل و فضل لمن یشاء هر کرا که خواهد از اهل اسلام
و یعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد از کسانی که بر کفر اصرار
نمایند و یا عذاب کند عاصیان اهل اسلام را قبل از توبه بر سبیل عدل والله
غفور و خدای آمرزنده است بر بندگان خود چون ایمان آورند رحیم
مهربان بر ایشان که تعجیل عذاب نکند بر ایشان پس شتاب مکن بر نفرین
کردن بر ایشان و چون بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن نهی بندگان
کرد از چیزی که سبب عقوبت و فرمود یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لا تأکلوا الربوا نخورید مال ربا را اضعافا مضاعفة در حالتی
که افزوده شده باشد مکرر و یا بی در جاهلیت و اوایل اسلام مال خود را
بر امید دادند بوقت معین و چون مدت منقضی میشد در مدت و ربا
می افزودند و برین قیاس تا آنکه یک درهم مال بچندین درهم میرسید پس حق تعالی
مؤمنان را از ربا نهی فرمود و بعد از آن گفت واتقوا الله و بترسید از خدا بحذر
آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یعنی ترک ربا کنید
بامید آنکه رستگار گردید و از عقوبت ربا رهائی یابید و تخصیص ربا از میان
محرمات دیگر جهت آنست که این فعل در میان مردمان بسیار واقع میشد تا آنکه
اکثر معامله ایشان برین طریق بود بجهت مبالغه در نفی آن تهدید ایشان میکند
بقوله واتقوا و بترسید از گرویدن که متابعت کفار و افعال ایشان
که از جمله آن رباست و بجهت آن خود را بازدارید النار التی از آتشی
که اعدت للکافرین آماده کرده شده است برای کافران و اطیعوا الله

وفرمان بریدخدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که شما رحم کرده شوید واز عذاب برهید یعنی تا حق تعالی بر شما رحم نموده از
آتش دوزخ نجات ارزانی فرماید وَسَارِعُوا و بشتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر
إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بچیزی که موجب آمرزش شود شما را مِّن رَّبِّكُمْ از نزدیک پروردگار شما
و آن ادای فرایض است و اجتناب از محرمات وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که رساند
شما را به بهشتی که عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن مانند پهنای همه آسمانهاست وَ
الْأَرْضُ و همه زمینها تخصیص عرض بهشت بجهت آنست که طول آن در فهم
بشر نگنجد در تفسیر کبیر آورده که اگر حق تعالی آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد بحیثیتی
که هر یک ازین طبقات مانند برگ پیاز شود و همه طبقها را بر یکدیگر پیونده
و عرض بهشت اینقدر باشد أُعِدَّتْ آماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ
برای پرهیزکاران از معاصی و در خبر صحیح وارد شده است که موضع بهشت
بالای هفت آسمانست در زیر عرش حق تعالی و دوزخ در زیر هفتم زمین است
پس در صفت متقیان میفرماید که الَّذِينَ يُنفِقُونَ یعنی متقیان آنانند
که نفقه میکنند و صرف اموال خود می نمایند برای خدا فِي السَّرَّاءِ در حالت
آسانی وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد همه احوالست یعنی در هیچ حال خالی
نیستید از انفاق آنچه مقدور ایشانست از اندک و بسیار از پیغمبر
مرویست که بهشت سرای اهل سخاوتست و نیز فرموده که سخی نزدیکست بخدا
و نزدیک است ببهشت و نزدیکست بمردمان و بخیل دورست از خدا و
دورست از بهشت و دورست از مردمان و سخاوت درختیست در بهشت و
شاخهای آن در دنیا آویخته است هر که در وی آویزد او را بدوزخ رساند
وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و دیگر پرهیزکاران فرو خورندگان اند خشم را با وجود

قدرت ایشان بر انتقام کسی که ایشان را بخشم آورده و در حدیث آمده که
هر که خشم فرو خورد با آنکه تواند که انتقام کشد و ترک آن کند و عفو را شعار
خود سازد حق تعالی دل او را از امن و ایمان پر گرداند و نیز فرموده که صاحب
قوت آنکس نیست که مردمان را بر زمین زند بلکه آنکس است که مالک نفس خود شود
در وقت غضب و خشم و آتش خشم را باب حلم فرو نشاند و نیز از آنحضرت ص
روایت که هیچ جرعه نزد خدا دوستر از جرعه خشم فرو خوردن نیست و یا جرعه
صبر بر مصیبت و هر که خشم فرو خورد حق تعالی او را حور العین جفت گرداند
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و دیگر متقیان عفو کنند کافه از مردمان و ترک نمایند
عقوبت کسی که مستحق عقوبت باشد بجهت آنکه ستمی و بدی بر ایشان کرده باشد
پیغمبر ص فرموده که هیچ کس نباشد که عفو کند و درگذرد از ظلمی که بوی رفته باشد
مگر که حق تعالی او را عزیز و ارجمند گرداند و هیچ کس نباشد که مردمان را صله و عطا دهد
مگر که حق تعالی مال او را بیفزاید و در روز قیامت منادی ندا کند که کجا اند آنانکه
اجرهای عظیم ایشان بر خداست پس برخیزد مگر آنکه عفو کرده باشد از کسی که
ستمی بر او کرده باشد وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را
انس مالک روایت کرده که رسول ص فرمود که شب معراج در بهشت کوشکها
دیدم در اعلی رتبه جبرئیل را گفتم که این کراست فرمود للکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والمحسنین عمر نسفی در تفسیر خود بعد از بیان کردن این آیت آورده
که سبط نبی و جگر گوشه ولی حسن بن علی علیهما السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان
با علم و ادب یکنار فرش [illegible] بر سر وی مبارکش زد
رنجیت شاهزاده از روی تادیب بر وی بتعذیب در وی نگریست خادم از
ترس مدهوش شد و متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش جاری شد که والکاظمین

الغیظ امام حسن ع فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام فرمود که آزادت کردم و بعث ترا بر خود لازم کردانیدم حضار مجلس از ان خلق و خوی حسن متعجب شده گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا میداند که چه می باید کرد و در مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت را نسبت بامام زین العابدین ع داده که کنیزک امام زین العابدین آب بر دست او میریخت چون خواست که راست شود کوشه ابریق بر سر آنحضرت خورد و بشکست آن حضرت در کنیزک نگریست کنیزک گفت یا سیدی حق تع میفرماید والکاظمین الغیظ امام فرمود خشم فرو خوردم کنیزک گفت والعافین عن الناس حضرت فرمود که خدای ترا عفو کناد کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام فرمود برو که ترا آزاد کردم و می تواند بود که این صورت از هر دو بظهور رسیده باشد والذین و دیگر متقیان کسانی اند که اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایست مانند زنا و امثال آن او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بکردن معاصی دیگر اصح آنست که مراد بفاحشه کبایر است و بظلم اصرار بر صغایر یعنی چون کبیره بکنند ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا فاستغفروا پس آمرزش خواهند از حق تع لذنوبهم بر کناهان خود یعنی توبه کنند باینمعنی که از ان پشیمان شده جازم شوند که دیگر مرتکب آن نشوند ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد کناهان یعنی هیچکس نیامرزد الا الله مگر خدا ولم یصروا و بعد از ان اصرار نکنند علی ما فعلوا بر انچه کرده‌اند و بر سر آن نروند وهم یعلمون در حالتی که میدانند عقوبت عظیم آنرا یعنی باعتقاد دارند از ابن مسعود نقل است که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که همانا که بنی اسرائیل از ما کرامی ترند نزد حق تع چه کناهی که میکردند

بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن
و غیر آن از انواع عقوبات تا کفارت گناهان شود ایشان آن عقوبت
بر خود کردندی و بجهت ترس این دیگر مرتکب معصیت نشدندی و مارا
اینچنین خبری نفرموده تا از گناه باز ایستیم حق تعالی این آیت فرستاد که شما
گرامی ترید نزد من زیرا که از شما بتوبه و استغفار راضی شده ام و آنرا کفارت
گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبتی که بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما
برداشته ام از حضرت رسالت مرویست که بر گناه اصرار نکرده باشد هر کس
که استغفار کند و اگرچه در روزی هفتاد بار بر سر آن گناه رود و در خبر آمده
که خوشحال کسی که چون نامهٔ عمل خود را بگشاید در زیر هر گناهی استغفاری
نوشته ببیند و از صادق ع مرویست که هر که در عقب نماز صبح بگوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ
الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ حق تعالی برای او هفتصد
گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسالت منقولست که کبیره نیست با استغفار
و صغیره نیست با اصرار یعنی اگر با کبیره استغفار کنند رفع شود و اگر صغیره را
اصرار کنند در حکم کبیره شود و هر که بسیار استغفار کند حق تعالی او را از جمیع غم و
اندوه و رنج دهد و از هر تنگنائی او را بیرون آورد و روزی او را برساند
از جائی که هیچ گمان نداشته باشد و از ابو عبدالله ع روایت که هر گاه کسی
استغفار کند نامهٔ عمل او را که بآسمان برند مانند ستاره درخشان باشد
و از امام رضا علیه التحیة والثنا منقولست که استغفار بعد از گناه مانند برگ
درختست که از درخت ریزان شود یعنی همچنانکه برگ از درختان میریزد
گناه از استغفار کننده ریزان میشود مرویست که چون آیهٔ مذکوره
نازل شد ابلیس در خشم شد با حق تعالی گفت که بعزت و جلال تو که تا توانم

بند کانرا اکرام کردانم حق تعالی فرمود که سوگند بعزت خود دهم که بیامرزم ایشانرا
مادام که استغفار کنند اولئک آن گروه متقیان که باین صفات موصوفند
جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان و
جنات تجری و بوستانهاست که میرود من تحتها الانهار از زیر بناها یا در
ختان آن جویهای فراخ خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کانند
دران و نعم اجر العاملین و نیکوست مزد عمل کنندگان که مغفرت و جنت
چون حق تعالی در آیات سابقه بیان فرمود آنچه اجرای آن میکند بر مؤمن
وکافر از مثوبت و عقوبت در عقب آن تبیین می نماید که اعطای نعمت
بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت بر کفار و عاصیان عادة
الله است پس میفرماید که قد خلت من قبلکم بدرستی که گذشته پیش از شما
سنن واقعهای بسیار از غم و شادی که محنت و دولت که جاری بر امم سابقه
بر وفق استحقاق ایشان فسیروا فی الارض پس سیر کنید و بروید در زمین
و ببینید شهرستان عاد و دیار ثمود و قوم لوط که بجهت تکذیب و عصیان
چگونه ایشانرا هلاک کردیم و یا دیارهای ایشان چگونه زیر و زبر گردانیدیم
فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت و باثار هلاکت ایشان که بسبب نافرمانی
کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان
تا پند گیرید ازان و بازایستید از کفر و عصیان هذا آنچه گذشته از
واقعهای امم گذشته بیان للناس و دلیلی روشن است برای مردمان
وهدی و زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد و موعظة و پندی
للمتقین برای پرهیزکاران اگرچه قرآن غیر پرهیزکارانرا نیز لطف است
اما چونکه متقیان بآن پند میگیرند نه غیر ایشان ازین جهت ایشانرا ذکر

تخصیص فرموده آورده اند که چون سید عالم ص کثرت کفار و تجلد آنها را در
روز احد مشاهده فرمود بخاطرش رسید که مبادا ایشان چون مارا حقیر
می بینند بر سر ما تازند و مارا هلاک سازند آیه آمد که وَلَا تَهِنُوا وسستی
مکنید وضعف مورزید در کار زار وَلَا تَحْزَنُوا واندوهناک مباشید
از جراحاتی که بشما رسید وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برترانید بجهت مرتبه
چه شما بر حقید وایشان بر باطل وکشتگان شما در صدد جنت نعیم اند
واز آن واز ایشان در قعر جحیم با عذاب الیم وشما بر ایشان حق که فرموده وَإِنَّ
جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ یعنی لشکریانی که مومنانند غالبند بر کفار ابن عباس
گوید چون روز احد شکست باهل اسلام آمد حضرت رسالت ص دست
بدعا بر داشت وفرمود خداوندا درین شهر جز این گروه نیستند که ترا می
پرستند اگر هلاک شوند هیچ کس ترا بوحدانیت نپرستند حق تعالی آیت
مذکور نازل ساخت وراشد بن سعد روایت کرده که چون رسول ص
از احد باز آمد وصحابه جمعی کشته وبرخی مجروح شده بودند وزنان وکودکان
ایشان نوحه میکردند رسول ص از بسیاری نوحه غمناک شد وگفت بار خدایا روا
مدار که با رسول تو چنین کنند آیه آمد که إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر رسید بشما جراحتی وزخمی
در روز غزا فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر
قَرْحٌ مِّثْلُهُ زخمی والمی مثل زخم وجراحت شما وایشان با وجود زخم وجراحت
بسیار در جنگ سست نشدند وبددلی نکردند پس که شما که امید وارید
برحمت الهی داریه سزاوارترید که سست ... در سر کشته و آنچه بشما رسید
ومیرسد خرسند شوید وصبر کنید وَتِلْكَ الْأَيَّامُ ... روزها که مدت زندگانی
در آنست نُدَاوِلُهَا میگردانیم آن را بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان که روزی بدولت

وعشرت کنند و روزی بنکبت وعسرت و وقتی خوشحالی و پریشانی شو
الاحوال تا اهل ایمان حریص نشوند بر لذات فانیهٔ دنیا و در امر آخرت سعی
کنند که نعمت دایمی است پس بجهة این ایام نصرت و دولت را در میان شما و کفار
میگردانیم ولیعلم الله الذین امنوا و بجهت آنکه بداند خدا بعلم مشاهد یعنی علم
او تعلق گیرد بظاهر شدن ثبات قدم آنانکه گرویده اند باو و صبر و شکیبائی
ایشان ویتخذ و تا فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر با
شید بر آنکه کدام از شما در معرکه جهاد ثبات قدم ورزیده و کدام روی بگریز آورده
و یا معنی آنست که جمعی را از شما بمرتبه بلند رساند بجهت شهید شدن ایشان
والله و خدای تعالی لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکاران را که ثابت
قدم نیستند در معرکه جهاد و بظاهر دعوی ایمان میکنند و باطنا کافرند ولیمحص
الله و فایدهٔ دیگر در گردانیدن دولت و عشرت و نکبت و عسرت در میان مردمان
آنست که پاک و پاکیزه گرداند خدای تعالی الذین امنوا آنان که گرویدند از گناهان در وقت
مغلوب شدن ایشان است ویمحق الکافرین و نیست گرداند و هلاک سازد کافران
اگر ایشان مغلوب شوند ام حسبتم آیا پنداشته اید که بنده شما ای مومنان ان تدخلوا
الجنة آنکه درآیند بهشت ولما یعلم الله و حال آنکه خدا نداند ترا باشد یعنی علم
او تعلق نگرفته بشما الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین با آنانکه جهاد کرده
از شما یعنی بر بلا صبر کرده و حال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده تا علم حق تعالی
بوجود آن تعلق گیرد چه نفی نا بوجود نیامده و منتفی الوجود الوقوع نگردد علم
بان تعلق نخواهد گرفت و لقد کنتم و بتحقیق که بودید از روی اشتیاق برسیدن
بثواب جاودانی تمنون الموت آرزو میکردید مرگ را بواسطه حرب با اعدا
و شهید شدن در راه خدا من قبل ان تلقوه پیش از آنکه ... لسبب

مرگ را که آن وقوع غمرات در مخاطرات حرب فقد رأیتموه بتحقیق که دیدید
اسباب موت را وانتم تنظرون و حال آنکه شما نگرستید بیاران و برادران
خود که کشته می شدند در روز احد مراد ازین آیه سرزنش ایشانست برای آنکه تقاضای
حرب کردند و آماده شدند برای آن و چون جنگ واقع شد بد دل شدند و بگریختند
ازان و در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی که رسول صلعم با هفتصد کس در مقابله
قریش که سه هزار و بروایتی پنجهزار بودند صف بیاراست و عبد الله جبیر را چنانکه گذشت
با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه احد بداشت تا مشرکان ازان رخنه بر سر ایشان
نتازند و درین باب مبالغه نمود بعد از آنکه قتال و جدال در پیوست امیر المؤمنین ع
چهارصد دلاور را بر خاک هلاک انداخت و مشرکان منهزم شدند و اصحاب
بغنیمت مشغول شدند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود نبردند و رخنه
کوه را گذاشته بغنیمت افتادند و مشرکان که در پس آن رخنه پنهان بودند چون آنرا
خالی دیدند بر اهل اسلام ریختند و مسلمانان را در میان گرفتند و بسیاری را از اهل
اسلام شهید کردند چنانچه مذکور شد و لب و دندان حضرت صلعم بسنگ جفای مشرکان
شکسته گشت و مسلمانان بگریختند و ابلیس آواز انداخت که محمد کشته شد و
بعد از آنکه امیر المؤمنین بمردانگی تمام و شجاعت لا کلام مشرکان را مغلوب ساخت
و گریختگان که این را شنیده بازگشتند و حضرت رسالت زبان ملامت
بر ایشان نگشوده و موجب گریختن ایشان عذر آورده گفتند که آواز
قتل تو شنیدیم و درهم کار بر ما مشوش گشت و از غایت دهشت بگریختیم
حضرت عزت بجهت دفع عذر ایشان فرمود که وما محمد و نیست محمد از
ستوده من الا رسول مگر فرستاده از پیش من قد خلت بدرستیکه گذشت
من قبله الرسل پیش از وی رسولان پس موت بر او محال نیست نه

باشد که او نیز در گذرد همچنانکه پیغمبران سابق در گذشتند بموت یا بقتل أفإن
مات آیا اگر بمیرد این پیغمبر أو قتل یا کشته گردد انقلبتم علی أعقابکم باز میگردید
بپاشنهای خود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد میکنید ومن ینقلب و آنکس که
برگردد علی عقبیه بر هر دو پاشنه خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند فلن یضرّ الله
پس ضرر نرساند بدان باز گشتن خود خدای را شیئا چیزی بلکه ضرر آن بنفس
خودش راجع شود و سیجزی الله و زود باشد و خدای الشاکرین سپاس داران که
بر نعمت اسلام ثبات ورزیدند بدانکه اسم حضرت رسالت محمد است و محمود
واحمد و محمد از محمود ابلغ است و احمد از هر دو ابلغ و حضرت حق تعالی او را بنام محمد
و احمد در قرآن یاد فرموده واسم آن حضرت از نام حق ماخوذ است چنانکه در
حدیث قدسی وارد شده که انا الله المحمود وانت محمد از امام علی بن موسی الرضا ع
روایت که امیر المؤمنین ع فرمود که چون فرزند را نام محمد نهید ویرا تعظیم
کنید و چون بمجلس آید او را جای خوش دهید و روی بروی ترش مکنید و هیچ
گروهی نباشند که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی
باشد که نام او محمد باشد یا احمد مگر که ایشان را در آن مشورت خیر رسد
و هیچ سرای نباشد که در آنجا خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که او احمد
یا محمد یا محمود نام داشته باشد مگر که هر روز صبح و شام برکت در آن خانه
نازل شود حضرت رسالت ص فرموده که هر که حق تعالی او را چهار پسر کرامت فرماید
و یکی از آنها بنام من نباشد بر من جفا کرده باشد و از ابو الحسن علی بن ابی طالب ع
نقل که در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در و شخصی باشد که نام او محمد یا
محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا فاطمه
باشد و از ابی جعفر ع روایت که شیطان هر گاه که بشنید که کسی ندا

میکنند که یا محمد و یا علی که ساخته میشود مانند ارزیز که گداخته شود و نیز مرویست
که چون روز قیامت باشد حق تعالی فرشته را امر کند که ندا کند که هر مؤمنی که نام
او محمد است برخیزد و بی حساب به بهشت رود بجهت شرف و بزرگواری
محمد ص و بعد از سرزنش گریختگان مؤمنان را ترغیب میکند و دلیر میگرداند
بر جهاد و میفرماید که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نسزد هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ
انکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای و فرمان او و ملک الموت را که قبض
روح آن نفس کند و این حکم نوشته شده است در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا
نوشتنی که معین و مقرر است وقت آن بر وجهی که از آن متقدم و متأخر
نشود و چون چنین است پس مرگ رسید بسبب جهاد نیست بلکه بجهت آن اجل مقرر است
در لوح محفوظ وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان بجهاد
یکه میکند نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را در دنیا آنچه مقرر کرده ایم و لیکن او را در آخرت
نصیبی نباشد این کنایه است از آن جماعت که بجهت غنیمت فرمان حضرت
رسالت ص نشنیدند وَمَنْ يُرِدْ و هر که بعمل خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ پاداش آن جهان
نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آنکه نعمت جنت است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد
که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمتهای ما که از جمله آن نعمت جهاد است که سبب ثواب
در بر معاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و بسیار پیغمبران قَاتَلَ مَعَهُ که کارزار کردند با او رِبِّيُّونَ
عالمان و زاهدان بسیار با او بودند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نکردند با پیغمبران
خود لِمَا أَصَابَهُمْ بانچه بدیشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا
یعنی در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و یا در دین
سست نشدند وَمَا اسْتَكَانُوا و اظهار عجز نکردند با دشمنان بلکه
در حرب ثابت قدم بودند و برغم آنکه تمام جنگ میکردند تا نصرت می یافتند

وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وخدا دوست میدارد صبر کنندکان را بر جهاد و نصرت
ایشان میدهد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ ونبود گفتار عالمان و زاهدان آن پیغمبران
بعد از کشته شدن پیغمبر ایشان اگر واقع شدی إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را وَإِسْرَافَنَا و در
گذر از حد در گذشتن ما فِي أَمْرِنَا در کار خود یعنی در گذر از افراط در معصیت
و تقصیر در طاعت وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار کن قدمهای ما را در وقت مقاتله
با اعدا وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ
اللهُ پس بداد خدای ایشان را ببرکت این دعا و استغفار و صبر بر مقاتله کفار
ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمت
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و عطا نمود ایشان را نیکوئی پاداش آن جهان یعنی
مغفرت و نعیم جنان و رسیدن به عرصات رضوان وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
و خدای دوست دارد نیکوکاران که صبر کنندکانند بر تکلیفات شرعیه آورده‌اند
که در وقت گریختن مسلمانان منافقان ایشان را گفتند که بجانهای خود
شتابید و بر سر اهل و عیال خود روید که مهم اسلام از پیش نمیرود حق تعالی
رد قول ایشان کرده فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ
تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید آنان را که کافر شدند یعنی اگر بقول منافقان
کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی شما را بر کفر
باز گردانند و مرتد سازند فَتَنْقَلِبُوا پس آنگاه بر گردید شما خَاسِرِينَ زیانکاران
در حرم و سرای بَلِ اللهُ و نه چنانست که کافران مددکار شما باشند بلکه خدای
مَوْلَاكُمْ یار و مددکار شماست و نصرت دهنده [illegible] وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ
و خدای بهترین یاری کنندگانست و چون ابوسفیان و یاران و

واصحابش بعد از واقعه احد روی بمکه نهادند در اثنای راه ابو سفیان گفت
بر ما کشتن ما خطا بود چه مسلمانان جمعی اندک بودند و اکثر مجروح و متفرق
گشته باز گردید تا یکبار دیگر بر ایشان هجوم کرده همه را بکشیم پس عزم کردند که باز
گردند حق تعالی ترسی در دل ایشان انداخت و نتوانستند که بر گردند و حق تعالی قبل
از آنکه این صورت واقع شود رسول را صلی الله علیه و آله از این معنی خبر داد و فرمود
سَنُلقِی زود باشد که بیفکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر شدند
الرعب ترس و بیم را بما اشرکوا بجهت شرک آوردن ایشان بالله بخدای
تعالی ما لم ینزل آنچیزی را که نفرستاده است خدای به بآن شرک آوردن
سلطانا حجتی و دلیلی تا ایشان را عذری بودی در آن و ماویهم النار
و جای ایشان دوزخست و بئس مثوی الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکاران را
این شکست از کجا بر ما واقع شد و حال آنکه خدای تعالی وعده نصرت و ظفر
داده بود حق تعالی این آیت فرستاد که و لقد صدقکم الله هر آینه راست کرد
خدای وعده وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بود بصبر و تقوی
و پرهیز کردن از مخالفت پیغمبر یعنی تا صبر میکردید و اطاعت فرمان پیغمبری
نمودید مغلوب شدید و چون باز ثبات قدم ورزیدید حق تعالی شما را نصرت
داده پس وعده نصرت با شما راست شد اذ تحسونهم وقتی که میکشتید کفار را
باذنه بخواست خدای و فرمان او و یا بتوفیق و لطف او و این ظفر در اول بود
شما بود حتی اذا فشلتم تا آنگاه که ضعیف شدید در رای یعنی ترک ثبات
قدم کردید و بغنیمت مشغول شدید و تنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در کار حرب
مراد اختلاف تیراندازانست که بعضی تابع امر پیغمبر شدند و در دهنه کوه را محافظت
کردند و برخی دیگر مخالفت نموده بغنیمت افتادند چنانکه مسطور شد و عصیتم و عاصی

شدید

شدید در امر امیر خود که عبد الله جبیر است و ترک مرکز کرفتید و بجهت آن مغلوب
کشتید مِن بَعدِ مَا أَرَاكُم پس از انکه نمود خدا شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه دوست
میدارید از نصرت و غنیمت و هزیمت رفتن اعدا مِنكُم مَن يُرِيدُ الدُّنيَا
از شما کسی هست که میخواهد دنیا را یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند
که پای از دایره فرمان بیرون نهاده مرکز کذاشتند و روی بغارت و غنیمت
کرفتن آوردند وَمِنكُم مَن يُرِيدُ الآخِرَةَ و از شما کسی هست که خواهد ثواب
آخرت را و این کروهی بودند که مخالفت امر رسول ناکرده بر مرکز کوه ثبات
قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُم پس باز داشت
شما را خدای و بکردانید روی شما را عَنهُم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر
ایشان مراد آنست که بشامت مخالفت اصحاب رفع نصرت کرد از ایشان و آنها
با خودشان باز کذاشت و بجهت آن منهزم شدند لِيَبتَلِيَكُم تا بیازماید شما را یعنی
یعنی بجهت رفع نصرت با شما معامله آزمایندکان کند تا بر عالمیان آشکارا کردد
ثبات قدم شما را بر ایمان نزد تحمل و صبر بر مصایب وَلَقَد عَفَا عَنكُم و بدرستی
که عفو کرد و در کذرانید از شما یعنی از سر شما در کذشت و نکذاشت که بشومی
مخالفت هم کشته شوید بجهت تفضل او بر شما و علم او بر پشیمانی شما از مخالفت
وَاللَّهُ ذُو فَضلٍ عَلَى المُؤمِنِينَ و خدای خداوند فضل و رحمتست بر کرویدکان
پس تفضل می نماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفت بعد از آن در
بیان احوال منهزمان اهل اسلام میفرماید که یاد کنید إِذ تُصعِدُونَ آن
هنکام که دور میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت وَلَا تَلوُونَ و التفات
نیکردید و بمی نکریستید عَلَى أَحَدٍ بر هیچ کس از مردمان یعنی از غایت خوف
و دهشت بهیچ کس نکاه نمیکردید وَالرَّسُولُ يَدعُوكُم و پیغمبر میخواند شما را

فِي أُخْرَاكُمْ در ميان جماعت ديگر كه ساقهٔ لشكر شما و باز پسينان شما بودند
و پيغمبر مي‌فرمود با آواز بلند كه باز گرديد بمن و توجه بمن نماييد كه من رسول
خدايم و شما اجابت نمي‌كرديد فَأَثَابَكُمْ پس مكافات كرد شما را از آن مخالفت
و نافرماني غَمًّا بِغَمٍّ غمي كه متصل بود بغمي ديگر و آن قتل بود و جراحت
و ظفر مشركان و وقوع اراجيف بقتل رسول صلعم حاصل كه حق تعالى غمهاي متعاقب
بشما رسانيد لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگين نشويد عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت
شده باشد از شما بعد از عادت كردن شما بر تحمل مشقت و غم وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
و نه اندوه خوريد بر آنچه بشما رسيده باشد يعني بجهت عادت شما
بر صبر و شدايد بسيار محزون نگرديد بر فوت نفع از شما و وقوع ضرر بشما
بعد ازين حال در استقبال وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خداي دانا و آگاه است بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه مي‌كنيد از طاعت و معصيت و همه شما را بران جزا ميدهد ثُمَّ أَنْزَلَ
عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد خداي بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ بعد از اندوه و ملال أَمَنَةً
امن و آرامش نُعَاسًا كه آن خواب سبك بود يَغْشَى مي‌پوشيد و فرو ميگرفت
آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهي را از شما كه مؤمنان حقيقي بودند و اهل
صدق و يقين عبد الله زبير روايت كرده از پدر خود كه او گفت من با رسول
خداي بودم چون خوف و غم ما سخت شد مرتبه خواب بر ما واقع شد
كه بعضي از ما را شمشير از دست افتاد و بر داشت و باز بيفتاد و بروايت
صحيح ثابت شده كه اين خواب مخصوص بود بحضرت امير المؤمنين و حارث
بن صمة و سهل بن حنيف و بعضي ديگر از اتباع ايشان كه ايمان كامل
داشتند و حق تعالى بر سبيل منت و تذكير نعمت اين آيت فرستاد و در رو بيان
نمود كه بعد از غم و اندوه و زخم بسيار امني تمام بشما نازل ساختم تا بر

که خواب بر شما غلبه کرد و معنی آنست که خواب با راحت و امنیت می باشد نه با
خوف و ترس و اهل نفاق بجهة عدم رسوخ اعتقاد و خوف جان و مال در نهایت
اضطراب بودند و میان ایشان خواب نبود چنانکه میفرماید وَطَائِفَةٌ و گروه
دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که
در هم و غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان را بجهة اضطراب و بی رایی
و سستی اعتقاد يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ گمانی ناسزا و ناروا ظَنَّ
الْجَاهِلِيَّةِ گمان اهل جاهلیة یعنی همچنانکه گمان اهل شرک آن بود که مهم محمد تمام نخواهد
شد و وعده که میدهد تمام و واقع نیست گمان این طائفه نیز چنین است يَقُولُونَ
میگفتند در وقت گریختن و مغلوب شدن از اهل اسلام از روی انکار
هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ آیا باشد ما را از کار ظفر و نصرت مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی
طمعی که در باب غلبه و نصرت خود داشتیم و وعده که محمد ما را در آن باب میداد
حاصل نشد قُلْ بگو ای محمد با ایشان که إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بدرستی که همه کارها از غنیمت
و هزیمت لِلَّهِ مر خدای راست و بفرمان اوست و تأخیر نصرت بر وفق مصلحت
و حکمت اوست يُخْفُونَ پنهان میسازند این منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود
شک و انکار و تکذیب و نفاق را مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد
مر ترا بجهت ترس شمشیر مسلمانان يَقُولُونَ میگویند در نفس خود که لَوْ كَانَ
اگر بودی لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی نصیبی از فتح و نصرت
همچنانکه محمد ما را آن وعده داد مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمی شدیم اینجا یعنی
اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت با ما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو ای
محمد اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای [illegible] خواستید که با ما
بیرون آیند لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی کسانی که ثبت کرده اللّه در لوح

محفوظ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلی

مَضَاجِعِهِم بسوی کشتنگاه خود بجهت اجلهای ایشان چه از اجل گریزی

نیست وَلِیَبتَلِیَ اللهُ واین قتل وهزیمت وجراحت واقع شد برای آنکه بیازماید

خدای یعنی معامله آزمایندگان کند تا بر عالمیان ظاهر کرده مَا فِی صُدُورِکُم

آنچه در سینهای شماست که آن اعتقادات اخلاص ونفاق وَلِیُمَحِّصَ وتا پاک

وخالص سازد مَا فِی قُلُوبِکُم آنچه در دلهای شماست که آن اعتقادات حق است

یعنی آنرا از وساوس شیطان پاک گرداند وَاللهُ عَلِیمٌ وخدای داناست بِذَاتِ

الصُّدُورِ بدانچه در سینهای شماست از سرایر وخفیات وبعد از آن در بیان

حال منهزمان روز احد میفرماید که إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوا بدرستیکه آنانکه روی

بگردانیدند مِنکُم از شما وهزیمت رفتند یَومَ التَقَی الجَمعَانِ آن روز که روی

بروی بکدیگر آوردند بودند دو گروه از مسلمانان وکافران در روز احد

إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّیطَانُ جز این نیست لغزانیدن شیطان پای ایشانرا

یعنی ایشانرا وسوسه داد واز راه حق بگردانید وایشان فرمان او بردند بِبَعضِ

مَا کَسَبُوا بشامت برخی از آنچه کرده بودند یعنی سبب گریختن ایشان اینجا

احد آن بود که شیطان طلب لغزیدن کرد از ایشان وآنها فرمان او برده

ترک محافظت رخنه کوه کردند وبغنیمت افتادند وَلَقَد عَفَا اللهُ

عَنهُم وبتحقیق که درگذرانید خدا از ایشان گناه را بجهت توبه إِنَّ اللهَ

غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است حَلِیمٌ بردبار وتعجیل نا کننده

در عقوبت گناهکار تا توبه نماید از آن در آخر کار یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای

کسانیکه گرویده اید لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا مباشید مانند کسانی که کافر

شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخوَانِهِم وگفتند برای برادران نسبی وسببی

خود کر کشته و مرده بودند یعنی کفتند در حق کسانیکه متفق بودند با ایشان
در نسب یا مذهب اِذَا ضَرَبُوا فِی الْاَرْضِ وقتی که برفتندی در زمین برای
تجارت و بمردندی اَوْ کَانُوا غُزًّی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و
کشته شدندی لَوْ کَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزد ما و بسفر و غزا نرفتندی
مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نکشتندی در آن حرب
پس ایشان قایل این قول شده اند لِیَجْعَلَ اللّٰهُ تا عاقبت امر ایشان باین کشید
که کرداند حق تع ذٰلِکَ این اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ دریغی و اندوهی
در دلهای ایشان پس ای مؤمنان شما مانند ایشان مباشید در این کفتار
و اعتقاد تا حق تع عدم موافقت شما را با ایشان سبب مزید غم و اندوه ایشان
کرداند وَاللّٰهُ یُحْیِی و خدای زنده میکرداند وَیُمِیتُ و میمیراند این رد قول
منافقانست یعنی خدای تع موثر است در حیات و ممات ایشان نه اقامت
و مسافرت چه او سبحانه کاه هست که مسافر و غازی را عمر میدهد و مقیم و مقاعد را
میمیراند وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تع بدانچه میکنید ای کرویدکان از عمل
و نیات بَصِیرٌ بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ
و بخدای که اکر کشته شوید فِی سَبِیلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی در جهاد با اهل
کفر و عناد اَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفر یا در حضر یا خشنودی از شما لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ
هر آینه آمرزش از خدا وَرَحْمَةٌ و بخشش از جانب او سبحانه خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ
بهتر است از آنچه جمع میکنند از مال دنیا و حطام بی بقا میخواهند یعنی آمرزش
و بخشایش حق تع شما را خوبتر است از آنچه کافران از ام می آورند از حطام
غرور دنیا وَلَئِنْ مُتُّمْ و اکر بمیرید ای مؤمنان بوجه خدا اَوْ قُتِلْتُمْ
یا کشته شوید جنکا از دست کفار لَاِلَی اللّٰهِ هر آینه بسوی با از خدای که معبود

شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید و شما را اجر عظیم رسد بعد از ان بیان
خلق عظیم سید انام میکند و ذکر مبالغه آن حضرت با اصحاب کرام و عفو
او از آنچه از یشان صادر شد از مخالفت امر او و تقصیر در حفظ و نگهداشتن رخنه
کوه احد و میفرماید که فَبِمَا رَحْمَةٍ پس بسبب بخشایشی که ترا رسیده است مِنَ اللّٰهِ
از جانب حق تعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی مر مهربان روز احد را یعنی اینکه
بعد از مراجعت اهل هزیمت درشتی نفرمودی با ایشان بلکه مراسم دلجوئی
و لوازم محو شیخوخیت نسبت با ایشان رعایت نمودی بجهت رحمت من بود
بر تو وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر می بودی تو درشت خوی سخت گوی غَلِيظَ الْقَلْبِ
سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر آینه پراکنده شدندی اصحاب تو
مِنْ حَوْلِكَ از گرداگرد تو و با تو نیارامیدی چون حال چنین است فَاعْفُ
عَنْهُمْ پس درگذار از یشان یعنی از تقصیری که در خدمت تو کرده اند و خلاف
امر تو نموده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش طلب از من برای ایشان از اهمالی
که نمودند در امر من وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت کن با ایشان در کاری
از حق تعالی در ان حکمی جزم صادر نشده یعنی در امور دنیوی چون تدبیر
حرب و کیفیت قاعده جهاد و اگرچه آن حضرت در تدبیر وجوه از
در پیش بود اما بجهت خوشحالی نفوس اصحاب و وضع سنت شوری
در میان امت با ایشان مشورت میفرمود فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد
کاری کردی بعد از مشورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ پس توکل کن بر خدای یعنی در کردن
کار تکیه بر مشورت مکن بلکه در باب توکل بر حضرت عزت کن تا کار ترا
بر وجهی که مراد تست بسازد إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
دوست میدارد توکل کنندگان را بر یاری ایشان میکند و بر وجه صلاح هدایت

ایشان میکند از حضرت رسالت صلعم مرویست که اگر توکل کنید چنانکه حق توکل است
روزی داده شوید بر طریقی که مرغان روزی داده میشوند چه در وقت صباح
گرسنه از آشیانها خود بیرون میروند و در شبانگاه سیر مراجعت میکنند حاتم اصم
از حد توکل پرسیدند گفت بنای آن بر چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد کنی که کسی
روزی غیر مقدر نخورد دوم عملی که تو کنی فایده بتو رساند و عمل غیر چندانی فایده
بتو نرساند سیم انتظار مرگ کشی و آماده باشی برای نزول آن یعنی پیوسته در کار
کار آخرت باشی چهارم خدای را ناظر خود بینی و چیزی نکنی که نزد او شرمسار باشی و بعد
از امر مشورت و توکل بیان میکند که نصرت و ظفر بر دشمنان نه کثرت لشکر است
بلکه آن بخدای تعلق دارد و میفرماید اِن یَنصُرکُمُ اللهُ اگر نصرت دهد خدای
شما را چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلا غالِبَ لَکُم پس هیچ غلبه کننده نباشد
بر شما وَاِن یَخذُلکُم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد فَمَن ذَا الَّذی
پس کیست آنکه یَنصُرُکُم یاری دهد شما را مِن بَعدِه پس از فرو گذاشتن او وَعَلَی
اللهِ و بر کرم خدا نه بر غیر او فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ پس باید که توکل کنند گروندگان
و بدانکه نصرت بر دو قسم است یکی بغلبه در معرکه کارزار بر کفار دوم بحجج
حق بهدایت اهل ایمان کرده بدلیلهای روشن پس مؤمنان همیشه نصرت یافته
اگر غالب شدند بر کفار در کارزار پس نصرت یافته برایشان و اگر شهید شدند
و مغلوب شدند پس بحجت و دلیل برایشان نصرت یافته‌اند آورده‌اند که برخی
از اقویای صحابه از پیغمبر صلعم درخواست کردند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از
حصه ضعفا داده آید وَما کانَ لِنَبِیٍّ و نباشد و نسزد پیغمبر را اَن یَغُلَّ آنکه
خیانت کند در غنیمت باین وجه که در قسمت آن طریق معدلت رعایت نکند و از
عبد الله عباس روایتست که سبب نزول این آیت آن بود که گلیمی سرخ رنگ

از غنایم بدر گم شد بعضی سپه کلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت
سید کائنات دادند حق تعالی جهت برائت ذمت خواجه از خیانت این آیت
فرستاد و بعد از ان فرمود وَمَن يَغْلُلْ هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ
بیاید بگناه آنچه خیانت کرده است و معنی اصح آنست که بیارد آن چیز را که در ان
خیانت کرده بر گردن یعنی آنرا بعینه در گردن داشته باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
تا در عرصات رسوا شود اگرچه سوزنی یا رشته باشد حضرت رسالت
فرمود که نباید ببینم یکی از شما روز قیامت که آید و شتری بر گردن گرفته
و آن شتر بانک و فریاد کند و آنکس گوید یا رسول الله فریاد رس من گویم
که من فریاد خدا بتو رسانیده ام و تو آن نشنیدی امروز هیچ فایده بتو نرسانم
مرویست که یکی از صحابه روز خیبر بمرد گفتند یا رسول الله برین مرده نماز کن
فرمود که شما برو نماز کنید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده فرمود خیانت کرده
متاع او را جستند مهره از غنیمت خیبر در ذیل بود که به دو درم نمی ارزید ثُمَّ
تُوَفَّى پس تمام داده شود در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آن
چنانکه کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند
یعنی ثواب مطیع ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود آورده اند که در حینی
که حضرت صحابه را فرمود که متوجه احد شوید بعضی از منافقان
فرمان نبردند و جمعی مومنان تابع ایشان شده در خانه خود نشستند آیت
آمد که أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا پس هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدای را در
متابعت پیغمبر او كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ بخشم از خدای بسبب معصیت
و نافرمانی او وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه وی دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای
بازگشتنی است دوزخ هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان

درجهاد پایهای بلند اند عِندَ اللهِ نزد خدای وَاللهُ بَصِیرٌ و خدای داناست
بِمَا یَعمَلُونَ بآنچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت و همه را بر وفق کردار جز
خواهد داد بعد از ان ذکر نعمت حضرت رسالت خاتمیت میکند بر مؤمنان
بقوله لَقَد مَنَّ اللهُ بدرستی که منت نهاد خدای یعنی انعام فرمود عَلَی المُؤمِنِینَ
بر گرویدگان اِذ بَعَثَ فِیهِم وقتی که فرستاد درمیان ایشان رَسُولًا مِن اَنفُسِهِم
پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا انس گیرند با او و متوحش نشوند از وی یا
از نسب ایشان یعنی عربی مثل ایشان تا بسهولت فهم کلام کنند از وی یَتلُوا
عَلَیهِم میخواند بر ایشان آیَاتِهِ آیتهای او را یعنی قرآن یا دلیلهای توحید
وَیُزَکِّیهِم و پاک میکرداند ایشانرا از شهوات خبیثه طبیعت و کار ایشانرا
باصلاح میآورد بوسیله احکام شریعت وَیُعَلِّمُهُمُ الکِتَابَ و می آموزاند
ایشانرا قرآن وَالحِکمَةَ و سایر احکام شرعیه و معارف عقلیه وَاِن کَانُوا مِن
قَبلُ و بدرستیکه بودند همه مردمان لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی هویدا و ظاهر که
نه حق را میدانستند و نه از باطل کناره میکردند مراد بضلالت کفر و شرکست
و بعد از ذکر نعمت رسالت بر ایشان باز سر رشته کلام را بذکر جهاد
کشیده میفرماید که اَوَلَمَّا اَصَابَتکُم یعنی بمخالفت رسول نمودید هنگامی
رسید بشما مُصِیبَةٌ بلیتی از هزیمت و قتل و جراحت قَد اَصَبتُم حال آنکه
رسیده بودید مِثلَیهَا بدو چندان از ایشان یعنی یافته بودید بدو چندان
از ایشان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر این بلیت چه ایشان در احد
هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را
اسیر کرده و بروایتی دیگر صد و چهل کس را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر قُلتُم
گفتید از روی جزع و اضطراب که اَنَّی هَذَا از کجاست این یعنی از چه جهت

بما رسید و حال آنکه ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست و او وعدهٔ نصرت ما
داده بود قل بگو ای محمد در جواب ایشان هو آنچه شما را پیش آمد من عند
انفسکم از نزد شماست یعنی بشامت نافرمانی که کردید در حفظ رخنهٔ کوه احد
و ترک آن نموده روی بطلب غنیمت آوردید چه وعدهٔ نصرت مشروط بود به ثبات
قدم شما و مطاوعت امر پیغمبر ص ان الله به درستیکه خدای علی کل شیء بر همه چیز
از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن قدیر تواناست پس قادر بود بر آنکه
نصرت شما دهد اما بجهة مخالفت شما از آن محروم گشتید و ما اصابکم و آنچه
رسید بشما از قتل و جراحت و هزیمت یوم التقی الجمعان در آن روزی که بهم رسیدند
گروه مسلمان و گروه کافران یعنی در احد که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان روی
بروی یکدیگر آوردند فباذن الله پس آن ثابت بود بفرمان خدای یعنی بتخلیهٔ او کفار را
بر مسلمانان بجهة مخالفت قول پیغمبر و در اکثر تفاسیر اذن بمعنی علم است یعنی خدای
عالم بود بآنچه بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیت در آن روز بشما
رسید و گذاشتن خدای کافرانرا بشما بسبب مخالفت شما بود با امر پیغمبر ص ولیعلم
المومنین و بجهة آنکه متمیز سازد مومنان شما را از منافقان و لیعلم الذین نافقوا
و بجهة آنکه بداند آنانرا که منافق اند یعنی نفاق ایشانرا ظاهر سازد بر عالمیان و بر
همه کس روشن شود که در میان شما مومن کیست و منافق کیست و قیل لهم
تعالوا و گفته شد مر اهل نفاق را که بیائید و از حرب باز مگردید و این قول
عبد الله بن عمرو انصاری بود که در وقتیکه ابن ابی با سیصد تن از اهل نفاق
برگشتند باواز بلند گفت ایشانرا که بیائید و باز گردید قاتلوا فی سبیل الله کار
زار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید مشرکانرا که قصد قتل
و غارت اهل مدینه دارند مراد آنست که یا بجهة نفع آخرت با ایشان مقاتله کنید یا

بجهة

ویا بجهت نفع دنیا ایشان از خود و اهل خود دفع کنید قَالُوا گفتند ایشان
در جواب او که لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا اگر میدانستیم مراسم و آداب حرب را لَاتَّبَعْنَاكُمْ
هر آینه پیروی میکردیم شما را هُمْ لِلْكُفْرِ این منافقان کفر يَوْمَئِذٍ دران
روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ نزدیکترند مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ از آنکه آنها نزدیک
باشند بسوی ایمان یا معنی آنست که ایشان در انروز با اهل کفر نزدیکترند بیاری دادن
که باهل ایمان زیرا که بیرون رفتن ایشان از میان مومنان تقویت اهل
کفر بود يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بدهانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه
نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آن چیزی میکنند که اضمار آن
می نمایند و دل ایشان موافق زبان ایشان نیست در یکی رسوم حرب را
نمیدانیم وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ بانچه می پوشند منافقان
از عداوت و کید و نفاق الَّذِينَ وآن منافقان کسانی اند که از روی
فریب قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود
که در احد کشته شده بودند وَقَعَدُوا و در حالتی که نشسته بودند در خانهای خود
و بقتال نرفته بودند یعنی در ان حال گفتند لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری
کردندی آن برادران با ما و بقتال نرفتندی مَا قُتِلُوا کشته نمی شدندی
چنانکه ما نشدیم قُلْ بگو ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا
پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان که بجهاد نرفتن دفع اجل میکند بعد از آن مرتبه
آنانکه در بدر و احد کشته شدند و بدرجه شهادت رسیدند بار مخلد
تا مومنان شاد شده رغبت کنند در جهاد و [illegible]ت و منافقان
خوار و ذلیل گردند میفرماید که وَلَا تَحْسَبَنَّ و مپندار ای محمد الَّذِينَ

قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ آنانرا که بصدق نیت کشته شدند أَمْوَاتًا مرده گمانند
از عبدالله عباس نقلست که حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت که چون برادران
شما در روز اُحُد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشانرا در اجواف مرغان
سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه
سازند و از جویبار فردوس آب خورند و طعامهای بهشت خورند و بوقت
استراحت جای ایشان قندیلهای زرین است که در سایه عرش آویختهاند و ایشان
میگویند که خداوندا که خبر دهد یاران و برادران مارا ازین دولت که یافتهایم
تا رغبت ایشان بجهاد زیاده گردد حق تعم برای تعریف حال ایشان این آیت فرستاد
و فرمود که ایشان مردگان نیستند بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار خود و مقربان درگاه اویند يُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از
میوههای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بدانچه عطا کرده
است خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن رضا و خشنودی او سبحانه است
که بالای همه نعمتهای اوست وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند بِالَّذِينَ لَمْ
يَلْحَقُوا بِهِمْ بآنانکه هنوز نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان یعنی
خوشحال و شادانند بیشارت دادن ملائکه ایشانرا بآنکه برادران دینی
ایشان بآنت که میدانند که دوستان ایشان در پی ایشان واصل شوند
و در کرامت با ایشان شریک گردند و یا از ح ایشان بآنت که میدانند که
دوستان ایشان در پی ایشان در طاعت و ثابت قدم باشند و ببرکت
عبادت و مجاهده نفس بایشان رسند و هم مسرور گردند بمژده دادن
ایشانرا أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست [illegible] ایشان بر فوت نعمت عظیم
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت آن نعمت

چه نعمت آخرت هرگز زوال نپذیرد و دایم باشد یَسْتَبْشِرُونَ شادی میکنند آن
شهیدان بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ برحمتی که رسیده از خدا بایشان بجهت پاداش
عمل ایشان وَفَضْلٍ یا فزونی بران نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان وَاَنَّ اللّٰهَ
و بآنکه خدای لَا یُضِیعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ ضایع نکرداند مزد کار مومنان از امیر المومنین ع
از حضرت رسالت ص روایت کرده که چون مومن بتهیه جهاد مشغول شود
حق تعالی برات آزادی او از دوزخ برای او بنویسد و هفتاد هزار فرشته بالهای
خود را بر او بگسترانند و او را به بهشت بشارت دهند چون آواز ایشان بگوش
او رسد هر ضربتی که برو واقع شود او را خوشتر آید از آشامیدن آب سرد در هوای گرم
و چون از پشت اسب بگردد بجهت ضربتی که برو آید هنوز بر زمین نرسیده
باشد که حور العین از بهشت بیایند و سر او را بر دامن خود نهند و او را بنعمتهای
بهشت مژده دهند و او را هفتاد غرفه بدهند از غرفهای فردوس که از غرفه
تا غرفه چندان باشد که میان صنعا و شام و نور آن غرفه بر وجهی درخشنده
باشد که میان مشرق و مغرب از آن پر شود بر هر غرفه هفتاد خیمه و در هر خیمه
تختی از طلا و پایهای آن از زبرجد موصل بزمرد و بر هر تختی هفتاد بستر هر بستری
چهل گز بر هر یک از آن حورانی از حور العین نشسته که زوجه او باشد همه با غنج و
ناز و کرشمه و مطبوع و محبوب نفس هر یکی را هفتاد هزار کنیزک باشد و هفتاد
هزار غلام با رویهای چون ماه و تاجهای زر و لولو و بر گردنها مندیلها فرو
گذاشته و بر دوش افکنده و کوزها و ابریقهای شراب در دست گرفته بخدایی
که جان محمد در قبضهٔ قدرت اوست که شهیدان از روز قیامت با کوکبه و
عظمت هر چه تمامتر بعرصات درآیند بر وجهی که اگر پیغمبران در راه ایشان
رسند همه برای ایشان پیاده شوند پس بیایند و بر اسبهای خود قرار

گیرند و هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را از اهل بیت و همسایهای خود شفاعت کنند پس آن شهیدان با من و ابراهیم بر مایدهٔ خلد بنشینند مرویست که چون

ابوسفیان فرار نمود متوجه مکه شد جمعی از عبد القیس خبر اهل اسلام آوردند که ابوسفیان با لشکری آراسته باز گشته قصد کشتن شما دارد اصحاب با آنکه

مجروح بودند اصلا پریشان نشدند و در خلوص نیت و تصدیق افزوده گفتند که حسبنا الله و نعم الوکیل و حضرت ص باز آنها را بجهاد ترغیب فرمود ایشان

سمعا و اطاعة اجابت کردند و چون معلوم شد که بنی عبد القیس دروغ گفته بودند و خاطر حضرت رسالت ص و اصحاب از دغدغه مراجعت ایشان مطمئن شد

متوجه مدینه شدند و حق تعالی این آیت را در باب اهل جرح و قرح نازل ساخت که الَّذِينَ یعنی مؤمنان ثابت قدم در جهاد آنانند که اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

اجابت کردند فرمان خدای و رسول را مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آن کسانی را که نیکوئی

کردند از ایشان بوفای عهد و فرمان برداری وَاتَّقَوْا از غضب خدای در مخالفت امر بغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست که بهشت پر نعمتاست و نیز در صفت آنها

میفرماید که الَّذِينَ یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند که از جهت ترسانیدن قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی جماعت عبد القیس إِنَّ النَّاسَ یعنی لشکر

ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و اتفاق کرده لَكُمْ برای کشتن شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست

چه شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیار و با قوت و صحت بدن فَزَادَهُمْ پس زیاد کردانید این سخن مؤمنان را إِيمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود بجهت

یقین ایشان در نبوت بغمبر و وعده [illegible] حضرت عزت وَقَالُوا حَسْبُنَا

وگفتند کافیست ما را خدای در یاری دادن و کفایت کردن وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
و نیکو کارگزارست حضرت پروردگار و نزد بعضی از مفسران این آیت و آنچه
بعد از واست در غزوه بدر صغری فرود آمد و بیان این غزوه برین نهج بود
که روز احد ابو سفیان مقرر کرد که وعده حرب ما در سال دیگر مواضع بدر است
و پیغمبر فرمود که در جواب او بگویند که چنین باشد سال دیگر چون وعده جنگ
نزدیک شد ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه
رود و لشکر اسلام را از قریش ترساند و چنان سازد که ایشان از جهت خوف
و ترس ببدر نیایند نعیم بیامد و هر چند مومنان را بترسانید از کثرت لشکر
و بسیاری سلاح مشرکان از ایشان جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنید و
حضرت صلعم با ایشان و با جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد بودند ببدر رفت و ...
روز انتظار ابو سفیان و لشکر او کشیدند نیامدند پس از آنجا بازگشت و حق تعالی
آیه مذکور را نازل ساخت بر هر تقدیر چون اهل ایمان کار خود را با خدای باز
گذاشتند حق مهم ایشان را ساخت بر وجه دلخواه فَانْقَلَبُوا پس بازگشتند از
حدود احد بقول اول یا از موضع بدر بقول ثانی بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام و ثواب
لا کلام مِنَ اللهِ از جانب خدای وَفَضْلٍ و زیادتی تقرب نزد خدا و رسول
لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جراحت و کید عدو بلکه بسلامت
رفتند و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ و پیروی کردند خشنودی
خدای را که سبب رستگاری دنیا و عقبی است وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای
خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان و توفیق اهل ایمان
در ثبات بر ایمان و در مبادرت بر جهاد دشمنان ... جرات بر ایشان
از صادق ع مرویست که فرمود که من عجب دارم از آنکس که از چهار چیز بترسد

بهشت

چرا پناه نبرد بچهار چیز نزدیکی آنکه از دشمن ترسد چرا نگوید حسبنا الله ونعم الوکیل
وحال آنکه می شنود که حق سبحانه در عقب آن میفرماید که فانقلبوا بنعمة من الله
وفضل دوم چون از کید دشمن ترسد چرا پناه نبرد بکلمهٔ وافوض امری الی الله
وحال آنکه در عقب آن فرموده که فوقه الله سیئات ما مکروا سیم چون او را
غمی رسد چرا نگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وحال
آنکه میداند که بعد از آن میفرماید که فاستجبنا له ونجیناه من الغم چهارم آنکه
چون زیادتی مال طلبد ما شاء الله لا قوة الا بالله ومی شنود که حق تعالی
در عقب آن فرموده که فعسی ربی ان یوتین خیرا بعد از آن می نماید که تخویف
بنی القیس بانعیم از کید ابلیس است تا اهل ایمان از آن احتراز نمایند و میفرماید
که انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن ترسانیدن و منع جهاد کردن ایشان
قول شیطانست یخوف اولیاءه میترساند دوستان خود را که منافقانند یا از لشکر
پیغمبر رو گردان شوند و این صورت سبب شکست کار مومنان گردد فلا تخافوهم پس مترسید
ای مومنان از آن مردمان که ابو سفیان و اصحاب اویند وخافون و بترسید از من
در مخالفت امر من ان کنتم مومنین اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید
مرا چه ایمان مقتضی اختیار خوف خداست بر خوف مردمان ولا یحزنک الذین
و باید که اندوهناک نگرداند آنانکه ترا یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری
اهل کفر یا بسرعت در کفر می افتند بی آنکه تامل کنند در بطلان آن انهم لن یضروا
الله شیئا بدرستی که هرگز ایشان ضرر نرسانند دوستان خدای را ضرری بجهة مسارعت
در کفر بلکه ضرر آن راجع بنفس خود شانست و بسبب آن بغضب
الهی گرفتار میشوند و مستحق عذاب ابدی میگردند یرید الله میخواهد
خدای الا یجعل لهم آنکه نگرداند برای سرعت کنندگان در کفر حظا

فی الآخرة بهره در ثواب آن جهان و لهم عذاب عظیم و مر ایشان راست عذابی
بزرگ که آتش دوزخست ان الذین اشتروا الکفر بدرستیکه آنانکه خریدند
کفر را یعنی بدل کردند آنرا بالایمان بگرویدن بخدای بانمعنی که کفر را بر ایمان
اختیار کردند لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نکنند خدای چیزی بسبب
اختیار کفر بلکه آن ضرر بایشان راجع گردد و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست
عذابی دردناک و لا یحسبن الذین کفروا و باید پندارند آنکسانی که
کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم آنچه مهلت میدهیم
ایشانرا در دنیا خیر لانفسهم بهتر است مر نفسهای ایشانرا از آنکه ایمان
آرند و بدرجه شهادت رسند انما نملی لهم بدرستیکه ما مهلت میدهیم ایشانرا
در زندگانی لیزدادوا اثما تا عاقبت کار ایشان باین میکشد که زیاده میکنند
گناه را و در دین خود ثبات میورزند و لهم عذاب مهین مر ایشانراست
عذاب خوار کننده و رسوا سازنده منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که بجهة آنکه ذریت آدم را بر آدم عرض کردند امت مرا بصورت و خلقت
بمن نمودند و مرا آگاه گردانیدند که کدام از ایشان قبول اسلام کنند و کدام در بادیه
ضلالت سرگردان مانند منافقان با یکدیگر گفتند که عجبست از محمد که دعوی
میکند که من آنچه در عدمست و هنوز موجود نگشته میدانم که کدام از ایشان
مومن باشد و کدام منافق و از حالات دل ما غافلست و بیخبر اگر راست
میگوید کدام از ما مخلصست و کدام منافق چون این سخن بسمع اشرف رسید
بمنبر برآمد و خطبه بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چیست مردمانرا
که مقام و مرتبه مرا نمی شناسند و در علم من طعنه میزنند اگر از من بپرسند آنچه امروز
تا قیامت واقع خواهد شد ایشانرا خبر دهم بران وجه که واقع خواهد یافت

عبد الله بن حذافه سهمی برخواست و گفت یا رسول الله کیست که او بن سخن
می
ابا کند و قبول نمیکند فرمود حذافه پس از منبر بزیر آمد حق تعالی این آیت
فرستاد که مَا کَانَ اللَّهُ هرگز نباشد که خدای لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ بگذارد
مؤمنان را عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ بدان چیزی که شما ای منافقان بر اینید از طعن
بر ایشان در نهان و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه اصراف حکمت الهی نقد
حال شما را بر محک امتحان زند حَتَّىٰ یَمِیزَ الْخَبِیثَ تا وقتی که جدا کند پلید را
که آلوده نفاق است مِنَ الطَّیِّبِ از پاک یعنی از مؤمن مخلص و این تمیز ایشان
با ظهار خبث باطن ایشانست که بطریق وحی سید عالم را صلعم معلوم گشته
و صحابه بران اطلاع یافته اند و یا بجهاد با کافران تا منافقان تخلف نمودند
با اعدای دین حرب نکنند چنانکه در روز احد و از جمله علامات منافقا
آنست که بغض امیر المؤمنین علی دارند چنانکه بنقل صحیح از پیغمبر مرویست که فرمود
ای علی ترا دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزکار و ترا دشمن ندارد مگر منافق
تیره روزگار وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند
شما را ای مردمان عَلَى الْغَیْبِ بر سر پوشیده که کدام ایمان آورد و که کدام کافر
ماند وَلَٰکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی و لیکن خدای بر گزیند برای اطلاع بران مِنْ
رُسُلِهِ فبگروید برسولان او که برگزیدگان اویند و آنچه خبر میدهند بطریق وحی
است از حق تعالی وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید بر نهجی که مذکور شد وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ پس مر شما را باشد مزد بزرگ که در غایت مرتبه
باشد و اینکه ائمه هدی از غیبات خبر میدادند و جمیع شیعیان خود را
میدانستند و عالم بودند باینکه تا در روز قیامت شیعیان ایشان کدام باشند
و دشمنهای ایشان دیگر بر آن اطلاع داشتند بواسطه خبر دادن پیغمبر بود

چه ایشان خزان علم نبوی بودند که کتابی که متضمن جمیع حوادث و وقایع بود تا روز
قیامت بطریق میراث از پیغمبر بفاطمه رسیده بود و از و بایشان منتقل شد
صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه باسانید صحیحه ثابت شده و بعد آنکه منافقان
همچنانکه از جهاد امتناع میکردند و عذر بی موقع میگفتند در انفاق حقوق
مالیه مانند زکوة و خمس و غیر آن نیز اطاعت نمیکردند ازین جهت حق تعالی
در عقب این فرمود که وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ و باید که نپندارند این جماعه
آنانکه بجهت دنائت و رذالت یَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتٰیهُمُ اللّٰه بآنچه حق تعالی
ایشان را داده است یعنی اموال بیوتیه مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَیْرًا لَهُمْ
که آن بخل بهتر باشد ایشان را بَلْ نه چنانست که می پندارند بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ
که آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا به بی برکتی در مال و هم در آخرت با
ستحقاق عذاب دایمی سَیُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق
کنند مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کرده اند بآن از مالها و زکوة و سایر حقوق
واجبه آن را اخراج نکردند و این رسوائی ایشان را واقع شود یَوْمَ الْقِیَامَةِ
در روز رستخیز چنانکه در حدیث آمده که هر که را حق تعالی مال عطا فرموده و
آنکس بجهت بخل زکوة آن را ندادد در روز قیامت آن مال را بصورت مار
گردانند که از بسیاری زهر او موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه
بر بالای چشمهای وی بود و چنین ماری که پلیدترین مارهاست بر گردن
او طوق کرده اند و این مار هر دو کنار روی و دهن او را در دهن گیرد و زبان
بر زنش او گشوده گوید من آن مال توام که در دنیا با آن فخر میکردی و تکبر می
نمودی بر درویشان و آن گنج توام که بر او آن بخود ... و مفاخرت
میکردی و درین معنی گفته اند بیت گنج را از دل بمون مال را بنگر ز چشم

مال تو مار است در معنی و گنجت اژدهاست ٭ و از امام محمد باقر ع و ابن مسعود
و ابن عباس نقلست که آن مال را که بآن بخیلی کرده باشند بصورت طوق
آتشین در گردن ایشان طوق زنند وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدا راست میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی بمیراث گیرد از ایشان
آنچه بآن بخل میکنند و در راه او صرف نمی‌کنند باینوجه که همه ایشانرا هلاک
و جمیع ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان او را مسلم ماند پس چرا تبدیل
کرده که دست تصرف شما از آن کوتاه شود حقوق واجبی آنرا نفقه نمی‌کنید
تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید
از تعلق و امساک بجزا و سزا دهد پس عاقل باید که مسارعت کند در انفاق تا آن
و بخل نورزد و حریص نشود بر امساک آنچه موجب وزر و وبال اوست و فراغت
حال دیگران و از حضرت رسالت ص مرویست که فرمود سخت ترین حسرت
در روز قیامت آنست که کسی را مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند و بمیرد
و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند و در قیامت
مال آنکس را در میزان عمل او نهند و او را امر کنند به بهشت بسبب مال غیر او و نیز
فرموده که مردی که او را ثواب هفتاد پیغمبر باشد و او را یک حبه از مال غیر در ذمه
باشد به بهشت نرود و مرویست که چون آیت مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا
حَسَنًا نازل شد بعضی از یهود گفتند که خدای درویش است که از ما قرض
میطلبد و ما توانگر حق تعالی آیت فرستاد که لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستیکه شنید
خدای یعنی علم و تعلق گرفت قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها که گفتند
إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگر
سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی ملائکه را امر فرمائیم تا بنویسند در نامه

عمل ایشان ما قالوا آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند تا ایشان را بدان
جزا دهیم وقتلهم الانبیاء و دیگر بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق سلف
یعنی آبای یهود با آنکه میدانستند که کشتن انبیا بغیر حق است آنها را می‌کشتند
و ما آنها را در صحیفهٔ اعمال ایشان ثبت کنیم ونقول و گوییم ایشان را ان ملک عزت
یا در وقت برخاستن ایشان از قبور ذوقوا عذاب الحریق بچشید
عذاب آتش سوزنده ذلک آن عذاب مذکور بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست
که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی بآنچه مرتکب شده اید از کشتن انبیا و گفتار
ایشان که ان الله فقیر و نحن اغنیاء و غیر آن از معاصی وأن الله و دیگر عقوبت ایشان
بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود
یعنی چونکه ایشان مستحق عذاب‌اند ازین جهت ایشان را عقوبت میکنیم
نه آنکه عقوبت بدون استحقاق ایشان بوده باشد مرویست که کعب اشرف
و فنحاص بن عاذورا که رؤسای یهود بودند گفتند که ای محمد تو دعوی میکنی
که مرا خدای به پیغمبری فرستاده و کتابی بمن داده خدا با ما عهد کرده است
که ایمان نیاریم به هیچ کس که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتش بیاید
و آن را بخورد و اگر تو درین معنی صادقی قربانی کن که آتش از آسمان نازل
شده آن را بخورد تا بتو ایمان آریم حق تعالی فرمود که الذین قالوا یعنی بشنید
حق تعالی گفتار آنان را که گفتند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد
کرده بما یعنی در توریة امر کرده الا نؤمن لرسول بآنکه ما ایمان نیاریم
و تصدیق نکنیم فرستادهٔ او را حتی یأتینا بقربان تا وقتی که بیارد
قربانی که تأکله النار بخورد آن را یعنی بسوزاند [illegible] و این کلام ایشان
محض افترا بود حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود که قل بگو ای محمد قد جاءکم

تحقیق که آمدند شما را رسل من قبلی فرستادکان خدای پیش از ظهور من
بالبینات بمعجزهای روشن وظاهر مانند زکریا ویحیی وعیسی وبالذی
قلتم ودیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بروجهی که مدعای
شماست فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشان را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در انچه میگوئید خلاصه سخن آنست که ای محمد اگر امتناع ایشان از ایمان
تو بجهت آنست که از تو این نوع معجزه طلب میکنند ودعوی میکنند که در تورات
است نمی نمائی پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند بان کسی که او این معجزه
با معجزهای دیگر بایشان نموده وایشان ویرا کشتند واولاد که معاصر عهد
تواند بان راضی اند واز روی عناد از تو این معجزه میطلبند واگر معاینه
آنرا از تو ببینند بتو نگروند فان کذبوک پس اگر تکذیب کردند ملول
ومحزون مباش فقد کذب پس بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسل
من قبلک فرستادکان پیش از تو بودند با آنکه جاؤا بالبینات آورده
بودند معجزهای روشن والزبر ومعجزهای وموعظهای که بازدارنده ومنع
کننده ایشان بود از کفر ومعصیت والکتاب المنیر وکتاب روشن
کننده حلال وحرام یعنی توریة وانجیل وچون عناد ایشان باین
مرتبه رسید پس بجهت تکذیب ایشان اندوهی بخاطر عاطر خود مرسان
چه با آنکه آنها پیغمبران خود را صادق القول میدانستند ایشان را کشتند
پس همچنانکه معجزات روشن بایشان می نمائی وایشان تصدیق نمی
کنند اگر معجزه قربانی را بایشان آشکار کنی نیز تصدیق نکنند وبر تکذیب
وعناد لجاج ورزند همچنانکه پیغمبران سابق را که این نوع معجزه بایشان
نموده اند وایشان در صدد قتل آنها در آمدند واز این جهت ملتزا رخصت

ندادیم که این نوع معجزه را بایشان نمائی پس ایشان را بما واگذار که ما سزا دهندهٔ
ایشان خواهیم بود بعد از موت چه كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشندهٔ
مرگست پس زود باشد ای اهل تکذیب و اصحاب تصدیق که همه شما این
شربت نوشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که داده شوید مزدهای اعمال
خود را از خیر و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز برخواستن از قبور چه دنیا دار
عمل است و آخرت سرای جزا فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شود
از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شود به بهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقیق
که رستگاری یافت و بمراد رسید حضرت رسالت صلعم بعد از خواندن این
آیه فرمود که هر که خواهد که از دوزخ دور کردانیده شود و در آورده شود به
بهشت باید که مرگ او را در حالتی دریابد که گرونده باشد بوحدانیت خدا و
بروز آخرت و محافظت کنندهٔ حقوق الله و حقوق الناس باشد وَمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا و نیست زندگانی اینجهان و لذات آن إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخوردا
از چیزهای که فریب دهنده است و باز دارندهٔ مردمان از آخرت و مع ذلک
بغایت ناپاینده است و بی مقدار و درین دلالتست بر آنکه اقل نعمت آخرت
بهتر است از همه نعمت دنیا و لهذا حضرت رسالت صلعم فرموده که موضع تازیانهٔ
از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در وست و مرویست که آن حضرت
روزی بر بزغالهٔ مرده بگذشت فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد خدا
ازین خوارتر و بی مقدارتر است آورده‌اند که بعد از هجرت مهاجران بمدینه
اهل شرک دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کردند
و میفروختند و هر کرا از ایشان که در او بدست می‌آوردند عذاب میکردند
و بعضی را می‌کشتند حق تعالی جهت ثبات قدم بر صبر [illegible] مؤمنان بر

ایذا و آزار کردن مشرکان خطاب بایشان کرده فرمود که لَتُبْلَوُنَّ بخدا که شما
آزمایش کرده شوید فِی اَمْوَالِکُمْ در مالهای خود بنقصان و تلف وَاَنْفُسِکُمْ
و در نفسهای خود بآزار کفار و قتل و غیر آن از امراض بدنی وَلَتَسْمَعُنَّ
و هر آینه بشنوید مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ از آنانکه کتاب بدیشان
داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری که صاحب کتاب
و انجیل اند وَمِنَ الَّذِینَ اَشْرَکُوا و از آنانکه شرک آورده اند اَذًی کَثِیرًا
رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت به پیغمبر و هم نسبت
بشما وَاِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و پرهیز و باز ایستید
از مکافات ایشان و آن بعد باز گذارید که انتقام کشد فَاِنَّ ذٰلِکَ پس بدرستی
که این صبر و پرهیزکاری مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ هر آینه از استواری و محکمی کارهای
دین است و از حقایق ایمان و نشانهای ثبات قدم بر آن پس بر آن عازم
و جازم باشید و ثبات ورزید بعد از آن در نقض عهد اهل کتاب و عدم
عزم ایشان بر اوامر الهی پیغمبر باید کرد وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن ای محمد وقتی را که
فرا گرفت خدا از آن مِیثَاقَ الَّذِینَ عهد و پیمان آنانکه اُوتُوا الْکِتَابَ
داده شده اند توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل بمضمون عهد اینست
لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان
یعنی وصف محمد را که در آن نوشته شده است برای مردمان روشن کنند
وَلَا تَکْتُمُونَهُ و نپوشند آن وصف محمد را و حفص در هر دو کلمه بتا میخواند
یعنی حق تعالی ایشانرا گفت که بیان کنید صفت پیغمبر را و آنرا مپوشید فَنَبَذُوهُ
پس بینداختند کتاب را یعنی پیمان و عهد آنرا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس
پشت خود یعنی اصلا مراعات میثاق نکردند و بآن التفات ننموده عمل

بآن نکردند واشتروا به وخریدند بآن ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی بدل کردند آنرا بگرفتن حطام دنیا مراد آنست که هر ساله از عوام هدیه وتحفه میگرفتند وبجهت آن ترسیدند که اگر اظهار صفت پیغمبر کنند ایشان بر پیغمبر ص ایمان آورند وآن تحفه و وظیفه که از ایشان میگرفتند محروم مانند پس بجهت این مال دنیا فانی را بر اظهار صفت آن حضرت بدل کردند واختیار نمودند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که می خرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی وبجهت آن مستحق عذاب الیم دایمی میکردند وآیت دالست بر وجوب اظهار حق وتحریم کتمان آن وثعلبی در تفسیر خود باسناد از نجم خز از روایت کرده که او گفت از علی بن ابی طالب ع شنیدم که فرمود حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا آنکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالمان واجب است که احکام الهی را بر جاهلان رسانند وبر جاهلان لازمست که آنرا بیاموزند تا بعذاب وعقاب اخروی گرفتار نشوند وبعد از آن خصلتی دیگر از خصلتهای بد اهل کتاب بیان میفرماید که لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد آنانرا که شاد می باشند بما اتوا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو ویحبون ان یحمدوا واو دوست میدارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند یعنی وفا بمیثاق نکرده وصف آن حضرت را بر آن وجه که در توریت است نکردند بلکه منکر آن شدند باهل اسلام گفتند وبا وجود این چشم ستایش وثنا داشتند از مسلمانان که در حق ایشان گویند که اعلم علمای عصرند وافضل فضلای اهل کتاب گویند که پیغمبر ص از علمای اهل کتاب حکمی از احکام توریت بپرسید ایشان آنرا مخفی داشتند بنوعی دیگر سخن آغاز کردند وبدان فرا نمودند

که براستی خبر داده اند وبا وجود این دروغ داعیه ثنا ومحمدت داشتند
ازان حضرت آیه نازل شد واز ابن عباس مرویست که جمعی منافقان در
عهد رسول گفتند که اگر غزا باشد ما مدد شما کنیم وبا اعدای دین جهاد کنیم
وچون وقت غزا رسیدی خلاف آن کردندی وباز ایستادندی وچون
رسول از جهاد باز گشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان چیز مانع
آمدن ما شد واگر نه در ملازمت تو جهاد میکردیم وبا وجود این توقع
تحسین داشتند حق تعالی این آیت درباره ایشان فرستاد وبعد ازان فرمود
که فلا تحسبنهم پس گمان مبر ای محمد آنان را که فرحناک وشادان میشوند بانچه
کردند از تدلیس وکتمان حق ومعذرت غیر مسموع بمفازة من العذاب
بر آنکه اهل رستگاری اند از عذاب قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل
وخواری ورسوائی ولهم عذاب الیم ومر ایشانراست عذابی دردناک
در روز رستخیز ولله ومر خدایراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها
وزمینها پس مالک امور بندگانست وبر وفق کردار ایشان سزا وجزا دهنده
والله علی کل شیء وخدای بر همه چیز از مثوبت نیکوکار وعقوبت بدکار
وغیر آن از جمیع امور ممکنه قدیر تواناست آورده اند که قریش از یهود ونصاری
معجزات موسی وعیسی خبر یافته ایم وطلب معجزات تو آمده ایم اگر کوه صفا را
زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو گردانیم حق تعالی این آیت فرستاد که اگر
طلب آیت وحدانیت میکنند ان فی خلق السموات بدرستیکه در آفرینش آسمانها
وآنچه در وست از امور عجیبه والارض ودر آفرینش زمین وآنچه در ویست
از انواع اشیاء غریبه واختلاف اللیل والنهار وآمد وشد شب وروز ویا
اختلاف آنها در نور وظلمت یا نقصان وزیادة لایات هر آینه نشانهاست

بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان
خرد را که در آن تفکر کنند و راه بصانع آن برند و بصفات کمال او عارف
شوند از حضرت رسالت صلعم منقولست که وای بر آنکسی که این آیت بخواند
و در آن تفکر نکند ثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنفیه نقل کرده که چون حضرت
رسالت صلعم در شب برخواستی مسواک فرمودی و بعد از آن نظر در آسمان کردی
و گفتی ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب الذین آنانند که از روی اخلاص یذکرون الله یاد میکنند
خدای را قیاما در حالتی که استاده باشند وقعودا و در وقتی که نشسته باشند
وعلی جنوبهم و در آن زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی دایم یاد کرد حق
و در جمیع حالات در یاد او اند و در حدیث آمده که هر که خواهد که در
در روضهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند ویتفکرون و اندیشه میکنند
بر وجه استدلال فی خلق السموات والارض و در آفرینش آسمانها و زمینها
تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و بجهت اینست که تفکر در صنایع
الهی افضل عبادات همچنانکه حضرت رسالت صلعم فرموده که هیچ عبادتی همچو
تفکر نیست و نیز فرموده که تفکر یکساعت در مصنوعات الهی بهتر است از
هفتاد ساله عبادت مرویست که داود پیغمبر ع از حق تعالی سوال کرد که بار خدایا
بگو تا تو عالم را از برای چه آفریدی جواب آمد که من گنجی بودم پنهان دوست
داشتم که شناخته شوم یعنی مرا بشناسند پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند
و حضرت رسالت صلعم فرموده که چون بنده مومن بر فراش بر پشت افتاده
باشد و سر بآسمان کند و نظر در آسمان و ستارگان کند و بگوید که گواهی میدهم
که تو پروردگاری و آفریدگار منی بار خدایا مرا بیامرز حق تعالی بنظر رحمت

درو نکرد و او را بیام رزد و در اخبار اهل البیت آمده که این آیه در شان مجتهدانست
که در سه حال بذکر حضرت عزت قیام می نمایند چه در حال قیام بقرائت
وقنوت مشغولند و بعد از فراغ از نماز و تر می نشینند در تعقیب آن و بعد از
تعقیب بر پهلوی راست تکیه میکنند و دست را در زیر سر می نهند و از روی
تعجب تفکر میکنند در اینکه چگونه خلق نمود این هفت گنبد معلق بی ستون بر
هوا افراشته و بزینت تمام آنرا بستارگان آراسته و هفت زمین بر زبر یکدیگر
نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات پیراسته و چشمهای
آب روان زنده داشته و بجهت این اندیشه منتقش میشوند که این افعال محکم
و برقایق بی صانعی که قادر و عالم و ازلی و واحد باشد در الوهیت وجود
نگیرد بواسطه این از غایت شوق و نشاط او را در خاطر خود در مییابند و بروجه
تضرع و نیاز با و خطاب میکنند که رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذَا
نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفریدنی باطل
و عبث بلکه آفریدن آن محض حکمت و مصلحت که از جمله آن مبدا وجود
انسانست و سبب معاش ایشان و دلیل بر معرفت تو تا بجهت آن برسند بحیات
ابدی و سعادت سرمدی بعد از آن تنزیه او می نمایند از هرچه لایق ذات
و صفات او نیست و میگویند سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه
هیچ چیز را باطل بیافریدی و بیافرینی فَقِنَا پس نگهدار ما را بلطف خود
عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بجهت تقصیرها در طاعت تو در
آیه دلالتست بر آنکه کفر و ضلال و قبایح آفریده خدا نیست زیرا که همه این
باطلست بلاخلاف پس بر سبیل تشکر میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما
اِنَّكَ بدرستیکه تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ

فقد اخزیته پس بدرستی که خوار و رسوا کردانیدی او را بعقوبت وما
للظالمین و نیست مر ستمکاران از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان
از عاصیان من انصار یاران که عذاب را از ایشان دفع کنند بدانکه از نفی
نصرت نفی شفاعت عاصیان از اهل اسلام لازم نمی آید زیرا که نصرت
بمعنی دفع عذابست بقهر و غلبه و یا آنکه مراد بظالمان اهل کفر باشند نه عاصیان
اهل ایمان و باجماع امت شفاعت حضرت رسالت صلعم برای کبایر امت ثابت
شده و احادیث متواتره درین باب واقع شده و از جمله فرموده که ذخیره کرده‌ام
شفاعت خود را برای اهل کبایر امت خود و بخاری در صحیح خویش از انس مالک روایت
کرده که آن حضرت فرموده که بعضی از امت من باشند که از مدت طویل که در دوزخ
معذب باشند از شفاعت من بایشان رسیده از دوزخ بیرون آیند
و به بهشت در آیند و اهل بهشت ایشان را جهنمیین نام نهند یعنی کسانی که منسوب
بجهنم اند و معذب [illegible] بعذاب ابدی و ابو سعید خدری از آنحضرت
صلعم روایت کرده که بشفاعت من جمعی از دوزخ بیرون آیند که از غایت سوختن
چون انگشت سیاه شده باشند پس ایشان را در نهری که آن را نهر الحیوة خوانند در آرند
و بشت و شوی اثر سوختن از ایشان زایل شود و بعد از آن به بهشت در آیند
و در رساله اعتقادیه ابن بابویه رحمة الله علیه مذکور است که هیچکس در دوزخ
مخلد نماند مگر اهل کفر و شرک اما عاصیان اهل توحید بوسیله شفاعت
از آن بیرون آیند و نیز از حکایت اهل ایمان خبر میدهد که ربنا یعنی
مومنانی که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین میگویند ای پروردگار ما
اننا سمعنا منادیا بدرستیکه ما شنیدیم ندا کننده [illegible] کاری ینادی
میخواند مر دمان را للایمان برای کرویدن بوحدانیت تو و پیروی رسول تو

در امر و نهی و این ندا کنند محمد است که آنچه امر میکرد باشکارا آن آمنوا
بربکم بانکه بکروید بپروردکار خود فآمنا پس ایمان آوردیم ربنا ای پروردکار ما
فاغفر لنا ذنوبنا پس بپوشان کناهان ما را که از ان تایب شده باشیم ولا
بآن در روز قیامت رسوا مساز و عقوبت مفرما و کفر عنا و محو کن از ما
سیئاتنا بدیهای ما را که بدان ثبات و رزیده باشیم و کویند که مراد بذنوب
کبایراست و بسیئات صغایر و یا اول کناهان کذشته اند و دوم کناهان
آینده و توفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکوکاران یعنی ما را در زمره ایشان
در آر و با آنها محشور کردان ربنا ای پروردکار ما و بصلاح آرنده کار ما
و اتنا و بده ما را ما وعدتنا آنچه وعده کرده ما را علی رسلک بر تصدیق
فرستادکان خود و کرویدند بایشان که آن نعیم جاودانیست و یا بده آنچه وعده
داده ما را بر زبان پیغمبران خود و لا تخزنا یوم القیامة و رسوا مکردان ما را
در روز رستخیز یعنی ما را نکهدار از آنکه چیزی صادر شود از ما که بآن سزاوار رسوایی باشیم
انک بدرستیکه تو لا تخلف المیعاد خلاف نکنی وعده خود را
که آن ثواب دادن تست مومنان را و اجابت کردن تو دعای ایشان را چون خلاف
وعده از خدا جایز نیست پس غرض مومنان از این کفتار که آتنا ما وعدتنا
تضرع و زاریست بدرکاه حضرت باری و انقطاع از ما سوی بحضرت حق
و مانند اینست قوله تعالی رب احکم بالحق از حضرت رسالت روایتست
که هر کرا خدا وعده ثواب دهد البته بآن وفا کند و هر کرا وعده عقاب دهد
مخیر است اکر خواهد کند و اکر نخواهد نکند و بصحت رسیده که آنحضرت ص
فرموده که هر که هر شب این پنج آیت تلاوت نماید همچنان باشد که همه
آن شب عبادت کرده و در آثار آمده که صادق ع فرموده که هر کرا کاری

پیش آید پنج بار بگوید ربنا حق تعالی ببرکت مضمون او را بنوازد و حاجت او را روا
گرداند و از وی پرسیدند که یا ابن رسول الله منشأ این حیثیت چیست فرمود که حق تعالی در
این پنج کلمه دعای مؤمنان را اجابت کرده و فرموده که فاستجاب لهم پس اجابت کرد
مر دعای ایشان را ربهم پروردگار ایشان و ایشان را بمقصود خودشان رسانید
ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که از پیغمبر خدا پرسیدیم که یا رسول الله ما در قرآن ذکر
مردان می شنویم که بجهت هجرت و جهاد ثواب عظیم خواهند رسید و در آن ذکر
زنان نکرده حق تعالی این آیت فرستاد و فرمود که من اجابت دعای مؤمنان میکنیم
اَنّی باینوجه که من لا اُضیعُ ضایع نکردانم عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم عمل هیچ عمل کننده از شما
مِن ذکرٍ اَو اُنثی از مرد و زن بعضُکُم مِن بَعضٍ بعضی از شما از برخی دیگرند زیرا که
که زنان از مردانند و مردان از زنان یا بجهت کمال اختلاط و اتصال ایشان بیکدیگر
پس همه در مثوبت عمل شریکند فالَّذینَ هاجَرُوا پس آنانکه هجرت کردند از بلاد
شرک و از منازل و اوطان خود بیرون آمدند بجهت تعصب دینی و اُخرِجوا
مِن دِیارِهِم و بیرون کرده شدند از سراهای خود باضطرار مراد حضرت
رسالتست و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند و اُوذُوا فی
سَبیلی و رنجانیده شده اند در راه طاعت من بسبب ایمان آوردن مانند
بلال که او را بزدن و دشنام دادن آزار میرسانیدند و صهیب که بغارت
اموال او و بیرای رنجانیدند و قاتَلوا و کارزار کردند با کفار بجد و ثبات
تمام چون امیر المؤمنین علی و اتباع و قُتِلوا و کشته شدند در جهاد مانند حمزه
و سایر شهدا لاُکَفِّرَنَّ عَنهُم و هر آینه در گذرانم از ایشان سیئاتهم بدیهای
ایشان اگر کرده باشند و لاُدخِلَنَّهُم و هر آینه در آرم ایشان را جنّاتٍ تجری
بوستانهای که میرود مِن تَحتِهَا الاَنهارُ از زیر درختان باز بمنازل

آن جویهای پاداش داده شوند ایشان ثواباً پاداش دادنی من عند الله از نزد
خدای والله عنده و خدای نزدیک اوست حسن الثواب نیکوئی پاداش
یعنی اوست بهترین ثواب دهندگان نه غیر او از حضرت م مرویست
که روز قیامت حق تع رضوان را امر کند تا بهشت را بیارایند مانند عروس
بعد از آن فرماید که کجا اند آنانکه در راه من جهاد کردند و رنجانیده شدند و از
وطن خودشان بیرون رفتند و شهید شدند ایشان را حاضر کنند و مانند
عروس که بر داماد جلوه دهد بهشت را بر ایشان بجلوه در آرند و ایشان را
بتعظیم تمام بر ناقهای بهشت سوار کرده ببهشت در آرند و چون قدم ببهشت
نهند فرشتگان گویند که سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار آورده اند که
مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعسرت میگذرانیدند
در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند
و خدای شناسان در رنج و محنت حق تع جهت تسلی ایشان خطاب
به پیغمبر کرده فرمود لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا ای مؤمنین یعنی
باید که نفریبد شما را تقلب الذین کفروا رفتن و گاوزان فی البلاد در شهرها
برای تجارت و جمع مال متاع قلیل آن جمع مال برخورداری اندکست
از حضرت رسالت ص مرویست که نیست آنچه در دنیاست در جنب آخرت
مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آنرا تر کند و با وجود
این قلت سریع الزوالست و باندک زمانی فنا پذیر شود پس کفار هر چند
در تحصیل نعم محقره دنیا نان ندامت عاقبت در یابند ثم مأویهم جهنم پس
آنگاه جای بازگشت ایشان جهنم باشد و بئس المهاد و بد آرامگاهی است
دوزخ که از برای ایشان گسترده شده است لکن الذین اتقوا لیکن آنها که ترسیدند

ربهم از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا فریفته نشدند لهم جنات
مر ایشان راست بوستانها که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر منازل
یا درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خالدین فیها در حالتی
که جاوید باشند در ان بوستانهای و این جنات پر نعمت مر ایشان راست
نزلا در حالتی که پیشکش ایشانست من عند الله از نزدیک خدای وما
عند الله و آنچه نزدیک خدایست از نعمتهای عظیمهٔ دائمه خیر للابرار
بهتر است مر نیکوکاران را از متاع حقیر فانی که کفار در ان می نازند از انس
مرویست که روزی رسول صلعم بر حصیری که از لیف خرما بود خفته بود
اصحاب در آمدند دیدند که آن لیف خرما بود خفته بود در پهلوی مبارک
آنحضرت اثر کرده یکی از صحابه بگریست و با حضرت گفت کسری و قیصر بر حریر
و دیبا خسپند و تو برین حصیر فرمود که نیست ایشان را دنیاست و ما را
آخرت از ابن عباس روایتست که چون نجاشی که پادشاه حبشه بود وفات
کرد جبرئیل رسول صلعم را از فوت او خبر داد و رسول صلعم صحابه را جمع کرد و فرمود
بیایید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما فوت شد نماز کنیم پس بمقبرهٔ بقیع
آمد و حق تعالی حجاب را از پیش رسول صلعم برداشت تا جنازهٔ او را از حبشه
بدید و بر وی نماز کرد و منافقان گفتند که محمد نماز بر کسی میگزارد
که از ترسا حبشه است و هرگز او را ندید این آیت آمد که وان من اهل
الکتاب و بدرستی که از اهل کتاب لمن یؤمن کسیست که میگروید
یعنی مستمر بود بر گرویدن بالله بوحدانیت خدای وما انزل الیکم
و بانچه فرو فرستاده شد بشما که قرانست وما انزل الیهم و بانچه
بایشان که توریة و انجیل است و نزد بعضی نزول این آیت در حق

چهل کس است از اهل نجران و سی و سه کس از حبشه و هشت کس از روم که نصرانی
بودند و بعد از آن اسلام آوردند و بر هر تقدیر میفرماید که بعضی از اهل کتاب
آمنا الله که میگروند بخدا و قرآن و توریت و انجیل خاشعین لله در حالتی که
ترسکاران اند یا متواضعان مر خدای را لا یشترون بدل نمیکنند بایات الله
باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانکه علمای یهود دیگر رشوت
میگیرند و نعت حضرت یا احکام توریت را می پوشند و تغییر میدهند
اولئک آن گروه ترسکاران مذکورین لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان
عند ربهم نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستیکه خدای تع سریع الحساب
زود حساب است یعنی بآسانی و زودی حساب مومنان خواهد کرد مرویست
که حق تعالی مومنان را در یک موضع جمع کند بقدر چشم زدنی حساب همه
کند و ایشان را زود به بهشت رساند بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر میکند که یا
ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر طاعات و بر رنجها
بشما میرسد از محنتهای دنیا و صابروا و شکیبایی ورزید بر شدائد حرب
با اعدای دین و قدمها استوار دارید در میدان محاربه و رابطوا و ساخته
و آماده باشید برای مقاتله با اعدای خدا و اسبان و اسلحه را مهیا کنید بر
حفظ سرحد اسلام تا اذیت کفار را از مومنان باز دارید از حضرت عزت
رسالت مرویست که هر که مرابطه کند یکشبانه روز در راه خدا همچنان
کسی باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته باشد و در همه شبهای آن بطاعت
گذرانیده و حق تع میان وی و دوزخ هفت خندق پدید آرد که فراخی
هر یک چند با بر هفت آسمان و زمین و اتقوا الله و بترسید از خدای
و به پرهیزید از معاصی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یعنی باشید

آنکه فاین شوید و بدرجات عالیه رسید **سورة النساء** ابی بن کعب از سید عالم نقل کرده
کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه بهر وارثی که مستحق
میراث شده و او را مثل آنکس باشد که آزاد کرده باشد بنده را از اسیری باز خریده و از شرک
بری باشد و گناهان او مغفور باشد و حق تعالی از و راضی و خشنود باشد
و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام روایت کرده که هر که سورة النساء
در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد و برکت آن بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الناس اتقوا ای جمیع مردمان ربکم بترسید از خشم خدا و عذاب پروردگار
خود در امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او الذی آن خدای که بمحض قدرت
خود خلقکم آفرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است و خلق منها
و آفرید از آن نفس که آدم است زوجها جفت وی را که حواست با نوجه که جبرئیل را
امر کرد تا در بهشت از پهلوی چپ آدم استخوانی بیرون کشید و حوا را از آن
استخوان بیافرید تا آدم با او انس گیرد و مستوحش نشود و بث و پراکنده کرد و ظاهر
کرد انید منهما از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل رجالا کثیرا و نساء مردان
بسیار و زنان فراوان و اتقوا الله الذی و بترسید از مخالفت خدای که تساءلون
شما حاجت می طلبید از یکدیگر به بوسیله سوگند خوردن با وجه و ثبت
طلب حاجت بیکدیگر میگوئید که بحق خدای تعالی و سوگند باو که چنین
و چنین کنید یعنی همچنانکه باقوال تعظیم او میکنید بطاعت نیز تعظیم او کنید
و الارحام و نیز سوگند میدهید یکدیگر را بخویشان مرادانست که هر یک
بیکدیگر میگوئید که بحق خدا و بحق خویشی که جنابت چنین کنید و این
از عادت عرب بوده که در وقت طلب حاجت از یکدیگر متمسک میشدند
بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیله آن سلسله مهربانی یکدیگر اداء حرکت

آورده حوائج خود را حاصل کنند و نزد بعضی معنی آیت آنست که بترسید از معصیت
خدا و بپرهیزید از بریدن خویشان بلکه طاعت خدا کنید وصله
رحم را رعایت کنید و این قول مرویست از ابی جعفر و بنا برین حق تعالی
ذکر ارحام را مقارن اسم خود ساخت بجهت مزیت شان صله رحم
و لزوم نگهداشت حال اقربا و وجوب صله ارحام و مودت و دوستی و بنا بر
با ایشان از حضرت رسالت مرویست که رحم آویخته است بعرش الهی
و میگوید هر که بمن پیوندد حق تعالی باو پیوسته باد و هر که از من ببرد حق تعالی
از و ببراد و در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت جل شانه
فرموده که من رحمانم رحم را آفریده ام و اسم او را از اسم خود گرفته ام پس هر که
باو پیوندد و من باو پیوندم و هر که از و ببرد من از و ببرم و امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که هر که غضب کند بر خویش خود آتش و را اسیر کند پس شفقت
ورزید در حق خویشان إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ بدرستی که خدای هست بر احوال
و اقوال شما رَقِيبًا مطلع و نگهبان پس در جمیع احوال ضبط خود کنید از آنکه
معصیت از شما صادر شود و بعد از آن بجهت ملاحظه حال یتیمان بنا بر نفع
در حفظ اموال ایشان و اجتناب از تصرف در آن میفرماید وَآتُوا الْيَتَامَىٰ
و بدهید یتیمان را ای اولیای و اوصیای ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای
ایشان را که بحکم ولایت و وصایت بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه
کنید پیش از بلوغ و تنگ گیری مکنید بر ایشان در نفقه و بعد از بلوغ
و رشد ایشان همه را تسلیم ایشان کنید مرویست که اولیای در مال یتیمان
تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند خود را لاغر در میان
رمه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه را میگرفتند و میگفتند
این گوسفندیست عوض گوسفندی حق تعالی نهی فرمود که در مال یتیمان

تصرفات نا بایست مکنید و لا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید مال ناپاک و حرام را که از اموال یتیمانست بالطیب بمال پاک و پاکیزه یعنی مال حلال که از اموال شماست مراد آنست که فرا مگیرید مال نیکو و پسندیده را از اموال یتیمان که در حق شما خبیث و حرامست و بجای آن منهید مال زبون که نسبت بشما طیب و حلالست از مقاتل مرویست که این آیه در باره مردی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بوصایت اموال او را متصرف شد چون پسر بالغ و رشید شد و مال خود را طلبید عم وی در ادای آن اهمال میکرد مرافعه بمحکمه علیه نبوی صه افتاد آیه آمد که در اموال یتیمان تصرف مکنید و لا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم مخلوط با مالهای خود انه بدرستیکه خوردن مال یتیمان یا خیانت در ان کان حوبا کبیرا هست نزد خدای تعالی گناهی بزرگ چون عطفانی این آیت بشنید گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال را تسلیم برادرزاده خود کرد چون آن پسر مال را قبض کرد و در راه خدا صرف نمود رسول صه فرمود که ثواب ثابت شد مر پسر را و وزر بهید راوست و گویند که این بجهت آن فرمود که پدرش احترازی نکرد از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر آن بمیدانست برو حلال بود واصح آنست که مراد بوزر حسرت پدرش باشد در روز قیامت که چرا در زندگی خود آن را در راه خدا صرف نکرد تا آن ثواب که پسرش دارد او داشته باشد آورده اند که یتیمه در دامن تربیت شخصی بود و ولایت در مال و تعلق باو داشت میخواست که او را بی صداق بنکاح در آورد و بتصرف تمام در مال او کند و حق زوجیت و لوازم آن بجای نگذارد آیه آمد که و ان خفتم و اگر می ترسید ای اولیا الا تقسطوا آنکه عدل نکنید

وراستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان یعنی اگر میترسید که بعد از تزوج
با ایشان رعایت مال ایشان نخواهید کرد بر وجه عدالت فانکحوا پس نکاح
کنید ما طاب لکم آنچه شما را خوش آید و موافق طبع شما باشد من النساء از زنان
دیگر غیر یتامی تا حلال باشد مر شما را یعنی غیر محرماتی باشند که در آیت حرمت
علیکم امهاتکم مذکور شد مثنی در حالتی که دو دو باشند و ثلاث و سه سه
و رباع و چهار چهار یعنی اختیار دارید در آنکه یعنی اختیار در نکاح این
اعداد هر کدام که خواهید بخواهید و زیاده ازین جایز نیست که بعقد دوام
بنکاح در آید فان خفتم پس اگر بترسید الا تعدلوا آنکه عدل نتوانید ورزید
میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت یا سریه گیرید
آن چیز را که مالک است ایمانکم دستهای شما یعنی زنانی که بملکیت
تصرف کرده اید در ایشان چه حقوق کنیزان کمتر است نسبت بزنان آزاد
ذلک این اختیار یک زن آزاد و یا سریت کنیزان ادنی الا تعولوا نزدیکتر است
بآنکه میل ننمائید و جور نکنید مرویست که در جاهلیت اولیای زنان
کابین را از شوهران گرفتندی و در آن تصرف نمودندی و زنان را محروم
کردندی آیت آمد و آتوا النساء و بدهید ای اولیای زنانی را که بنکاح
غیر در آورده اید صدقاتهن کابینهای ایشان را که از شوهران ایشان
گرفته اید چه آن حق ایشانست و شما را در آن نصیبی نیست و اکثر برآنند
که خطاب با شوهر است یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود مهرهای
ایشان را که بدان عقد کرده اید بی اهمال و مضایقه نحلة در حالتی که آن مهرها
هدیه و عطیه است از شما بایشان از [illegible] نفس [illegible] هبه روایت کرده
از رسول خدا که هر که مهر زنی بستاند بقصد آنکه عوض آن بصاحبش رد نکند

دَنْ داشت وهر که زنی بخواهد بی مهری و قصد او ندادن آن باشد زانی است فَإِنْ طِبْنَ پس اگر خوشدل باشند آن زنان یعنی بخوشدلی ببخشند لَكُمْ مر شما را و بکذرند عَنْ شَيْءٍ از سپهر چیزی مِنْهُ از کابین نَفْسًا از روی نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی چیزی از مهر بشما بخشند فَكُلُوهُ پس بخورید آن چیز را هَنِيئًا مَرِيئًا خوردنی سازکار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال بی تبعیت عقوبتی و در تخم در مدارك آورده که هنی ومری راآن پیغمبر صلی سید ند فرمود هنی آنست که در وی گناهی نباشد و مری آنکه در وی دردی و رنجی نبود مرویست که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و او را درد شکم بود و علاج پرسید حضرت فرمود که از زن خود هطلب کن از مهر باطیب نفس او و بآن عسل بخر و باب باران بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی میان هنی و مری و برکت و شفا کقوله تعالی هَنِيئًا مَرِيئًا و قوله فيه شِفَاءٌ لِلنَّاسِ و قوله انزلنا من السماء ماء و هرگاه که برکت و شفا و هنی و مری جمع شود در تو شفا یابی ان شاء الله تعالی چون آن مرد باین عمل کرد شفا یافت و از آن مرض خلاص شد و چون در آیه مقدمه امر کرد بدفع مال یتیمان بایشان در وقت بلوغ بدون تصرف در ان در عقب آن ذکر سایر می نماید که جایز نیست دفع مال بایشان و میفرماید که وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید ای اولیا بسفیهان کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را یعنی مالهای ایشان که در تحت تصرف شماست و بران تسلط دارید الَّتِي آن مالهای که از جنس آن چیزیست که جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ کردانیده است خدای برای شما قِيَامًا سبب قوام معیشت و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و نفقات و صدقات و خیرات و کویند معنی آنست که مالهای خود را

مدهید بزنانی که سفیه و ناقص عقلند و ایشانرا متصرف مسازید در آنچه
ایشان بجهت سفاهت ضبط آن نکنند و تلف کرده اند و شمارا درویش و
چنین سازند از پیغمبر روایتست که دوزخ برای سفیهان آفریده شد و این
کلمه را سه بار تکرار نمود و بعد از آن فرمود بدانید که سفیهان زنانند زنی این را
بشنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله مارا سفیه میگوئی فرمود خدا
شمارا سفیه گفته در آیه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت مارا چرا ناقص گفته
فرمود بجهت آنکه در هر ماهی چند روز نماز ترک میکنید بعد از آن فرمود شمارا
همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را
مهیا ساخته باشد از برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی
باشد که در خون غلطیده باشد و چون کودک را شیر دهد بهر مکیدنی
ثواب کسی داشته باشد که اسیری از فرزندان اسمعیل علیه السلام آزاد کرده
باشد و چون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت خواب محروم
ماند در هر شبی آنچنان ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او بنویسند
و بعد از آن فرمود این ثواب مخصوصست بزنان مؤمنه صالحه متقیه که بر مشقت صبر
و ناسپاسی نورزند پس آن زن برگشت و گفت این فضل عظیم است اگر بدین
شرط موقوف نبود واضح آنست که کسانی که اموال را در غیر غرض صحیح
صرف کنند ایشان سفیه اند و در این آیه داخلند خواه زنان باشند
و خواه مردان و خواه بالغ و خواه غیر بالغ پس ایشانرا از تصرف در اموال
منع کنید وارزقوهم و نصیبی دهید این سفیهانرا یعنی وظیفه مقرر کنید
فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان واکسوهم و بپوشانید و جامه
دهید ایشانرا بقدر حال هر یک وقولوا لهم و بگوئید مر ایشانرا

بعد از منع تصرف قَوْلاً مَعْرُوفاً سخن نیکو بگویند که نفس ایشان بآن
خوشحال گردد مثلا اگر یتیم باشد بگویند که این مال از آن تست و من خزینه
دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده دهید که دل
ایشان بآن خوش شود وَابْتَلُوا الْیَتامی و بیازمایید یتیمانرا قبل از بلوغ
اگر مردانند بعقل و تمیز و ضبط اموال و وقتهای بیع و شری و اگر زنانند
برشتن ریسیدن و بافتن و تربیت امور خانه حَتّی اِذا بَلَغُوا النِّکاحَ تا آنگاه برسند
بحد نکاح و این کنایه است از بلوغ که وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان
باحتلامست و برویدن موی درشت بر زهار و پانزده سال تمام و در زنان
بنه سالگی تمام و یا یکی از آن دو علامت دیگر فَاِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیدید و یافتید یعنی
روشن شد بر شما بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْداً از ایشان سلوک راه راست در تصرف
مال و تجارت و ضبط آن فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ پس بدهید بدیشان اَمْوالَهُمْ
مالهای ایشانرا که در دست شماست بی تاخیر از حد بلوغ وَلا تَأْکُلُوها
و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید اِسْرافاً از روی
گزاف و در گذشتن از حد یعنی زیاده از آنکه مقرر است در شرع وَبِداراً
و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن بر بلوغ ایشان
اَنْ یَکْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال
یتیمان از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ کانَ
غَنِیّاً و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر فَلْیَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزد
یعنی نگاه دارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ کانَ و هر که باشد از شما
که مال یتیم در دست ایشانست فَقِیراً درویش و محتاج فَلْیَأْکُلْ پس باید
که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ بر نیکویی بقدر حاجت از طعام

ولباس بمقداری که اجرت سعی اوست در حفظ آن مال فَإِذَا دَفَعْتُمْ
پس چون دفع کنید إِلَيْهِمْ بسوی ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا
عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقوال ایشان بقبض مال تا در میانه شما جدال وخصومت
واقع نشود و بتهمت متهم نشوید واین امر بر سبیل استحبابست وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است
خدای حَسِيبًا حساب کننده در روز جزا بر مخالفت امر او میکند ولی
حد و داود در مکن رید آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود
که زنان و مردان خوردسال را مطلقا میراث نمیدادند و میگفتند که میراث کسی
برد که با دشمن قتال وجدال تواند کرد و اعدا را از خود و اهل خود دفع تواند
نمود و چون حضرت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون
مستمر بود تا روزی امراتی نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله اوس
بن صامت وفات کرده و من از و سه دختر خورد دارم و مال بسیار گذاشته
و پسران عم او آنرا بتصرف خود در آورده اند و مرا و اطفال مرا که در نهایت
احتیاجیم از آن محروم گذاشته اند حضرت ایشانرا طلبید گفتند این قانون
قرار گرفته در میان ما که زنان و اطفال را میراث ندهیم و هر که دفع دشمن
تواند کرد مال از آن او باشد حق تعالی این آیت فرستاد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردانرا
خواه بزرگ وخواه کوچک بهره است مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که گذاشته
باشند پدر و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
و مر زنانرا حصه ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه مادر و پدر
و خویشان نزدیک بگذارند یعنی مردان و زنان بقرابت میراث می
برند خواه بالغ عاقل خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال
گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره و نصیبی اندازه کرده

ومقرر ومقدر شد که زنان در توان گذشت بعد از نزول این حضرت
پسران عم اوس را فرمود که حق تعالی نصیبی از میراث اوس برای دختران او
امر کرده اما تا بیان نکرده و کیفیت قسمت آن موقوفست بر وحی آمدن و چون
آیه یوصیکم الله که بعد از این مذکور خواهد شد بیامد حضرت
ثلث آن مال را بامه داد و ما بقی را بدختران او و بعد از بیان حال کسانی
که میراث می برند ذکر جماعتی میکند که نصیبی از آن ندارند و میفرماید
که وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث اولوا
الْقُرْبیٰ خویشان میت که میراث نمی برند وَالْیَتَامیٰ و یتیمان که بیگانه باشند
از میراث وَالْمَسَاکِینُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید
ایشان را چیزی مِنْهُ از مال میراث تا دل ایشان خوش شود وَقُولُوا لَهُمْ
و بگوئید مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر
ایشان شود با بینوجه که ایشان را دعای خیر کنند و در دادن چیزی بر ایشان
منت منهید نزد بعضی این آیه منسوخ است بآیت ارث و نزد جمعی دیگر
بر سبیل ندبست و منسوخ نیست و این اصح است و چون حق تعالی مردمان را بقول
معروف امر فرمود در عقب آن نهی کرد ایشان را از خلاف آن نهی کرد
ایشان را از خلاف آن و امر کرد بقول پسندیده و کردار صواب و فرمود
وَلْیَخْشَ الَّذِینَ و باید بترسند آنانکه لَوْ تَرَکُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ
از پس مرگ خود ذُرِّیَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَیْهِمْ
بترسید برایشان بر بینوائی و ضایع شدن و بهتر باید که با ضعفای
اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند
شفقت نمایند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خورد و عاجز باشند

وبعد از فوت ایشان بخانه مجلس در آیند محروم ساختن ایشان جا
هست یا نه و هر آینه عقل ایشان را مجروح نگردانیدن ایشان حکم خواهد کرد
بر آنچه بخود روا ندارند بر نسبت با دیگران نیز جایز ندارند و نزد بعضی
درین آیه امر است با وصیا بآنکه بترسند در امر یتیمان و در حق ایشان
بنوعی سلوک کنند که خواهند آن را بعد از وفات بذریت ضعیف ایشان
بجا آرند فلیتقوا الله پس باید که بترسند از عذاب خدای بآنوجه
که با یتیمان و مستحقان با شفقت و مرحمت باشند و سخنی نگویند که موجب
آزار خاطر آنها باشد ولیقولوا و باید که بگویند بحاضران مجلس قسمت
قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی عذری نیکو و عدۀ خوب
مشتمل بر شفقت و مرحمت بعد از ان نهی یا می نماید از تناول مال یتیم بدین
وجه مشروح میفرماید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی بدرستیکه
آنانکه میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان ظلما از روی ستمکاری
و ناحق انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمهای
خویش آتش عظیم یعنی پر میسازند شکم خود را بآنچه ایشان را باتش دوزخ
میکشد امام محمد باقر ع از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل فرموده که حق
تعالی روز قیامت قومی را از قبر برانگیزاند که آتش از دهنهای ایشان بر
افروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند ندا آید که ان الذین
یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون
سعیرا و زود باشد که در آیند و افروخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش
افروخته و حفص بفتح یا میخوانند یعنی زود در آیند در آتشی که افروخته
و زبانه کشیده باشد و در تفسیر [illegible] است که در روز قیامت

خورند مال یتیم را در آتش فروخته بعرصات در آرند و آتشی که شکم او ازان
مملو باشد زبانه زند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون آید
و بدین علامت همه کس بشناسند که خورنده مال یتیم است و امام
رضا علیه الصلوة والسلام فرموده که خورنده مال یتیم خواه اندک و خواه
بسیار در آتش دوزخ در آید در خوردن مال یتیم دو عقوبت ثابت
یکی ازان عقوبت دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگری در آخرت
که آتش سوزان دوزخ است و از صادق علیه السلام نقل است که خورنده
مال یتیم زود باشد که وبال آن باو رسد هم در دنیا و هم در آخرت و
قبل ازین گذشت که در جاهلیت میراث بدلیران قبیله میدادند
زنان و کودکان چون آیت للرجال نصیب تا آخر نازل شد
حضرت بپسران عم اوس فرستاد که در مال او تصرف نکنند تا بیان
این آیت نازل شود بعد ازان حق تعالی بجهت تبیین آن آیه این فرستاد
که یوصیکم الله وصیت میکند خدای یعنی امر میفرماید و عهد فرا میگیرد
از شما فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان باین وجه
للذکر مرد را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن یعنی سهم
مردی مثل سهم دو زن باشد فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء
زنان که با ایشان مردی نبود فوق اثنتین بالای دو یعنی زیاده بر دو
باین وجه که سه باشند یا بیشتر فلهن پس مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک
دو بخش از سه بخش آنچه میت گذاشته و ان کانت واحدة و اگر باشد
ولد یک دختر و بس فلها النصف پس مر او را نصف ... و در میراث
دو دختر اختلافست نزد ابن عباس حکم او حکم یک دختر است و نزد غیر او

حکم سه دختر است یعنی ایشان نیز سه بخش است و این حق است
بجهت نص اهل البیت علیهم السلام و اجماع امامیه و دیگر آنکه حق فرموده که
حظ ذکر مثل حظ انثیین است که آن دو ثلث است و این مقتضی آنست
که سهم انثیین دو ثلث باشد وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ
مِنْهُمَا مر یک را از ایشان السُّدُسُ شش یکیست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته
باشد فرزند متوفی إِنْ كَانَ لَهُ اگر باشد آن فرزند متوفی را وَلَدٌ فرزندی
خواه پسر و خواه دختر فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد آن فرزند مرده
فرزندی وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ و میراث برند از وی پدر و مادر او فَلِأُمِّهِ
الثُّلُثُ پس مادر او را سه یک باشد از مال و باقی نصیب پدر فَإِنْ كَانَ
لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران پدری و مادری و
بعضی مادری فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از
ترکه یعنی اخوه رد ثلث مادر میکنند بثلث و اگرچه میراث نمی برند بجهت
آنکه در مرتبه ثانیه اند و خواهران نیز همان حکم دارند خواه دو باشند یا بیشتر
و این نصیبها که بجهت وارثان مذکور فرض شده در صورتی بدیشان میرسد
که مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی باشد که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شوند
بدان و حفص بکسر صاد میخواند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت
بآن أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دین که در ذمت میت بوده باشد آبَاؤُكُمْ
پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما أَيُّهُمْ
که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از روی منفعت
یعنی نمیدانید کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا در دنیا
بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون ما میدانیم که کدام از ایشان

نفع رسانیدن او بشما بیشتر است ازین جهت تفضیل بعضی از ایشان
نمودیم در دادن میراث باو و برخی دیگر را ازان محروم ساخته ایم پس بجهت
علم او سبحانه باحوال وارثان سهام مواریث را فرض کرده اند برای ایشان
فریضة فرض کردایندنی ثابت من الله از نزدیک خدای ان الله کان
بدرستیکه هست خدای علیما دانا بمراتب و مصالح هریک از ورثه حکیما
حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و تفصیل مباحث میراث بر وجه
اکمل و اتم در منهج الصادقین محرر شده و بعد ازان میراث ازواج میفرماید
و لکم و مر شما راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آن
چیز که گذارند زنان شما از میراث ان لم یکن لهن ولد اگر نباشد
آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما و خواه
مذکر و خواه مونث و خواه صلبی و خواه ولد ولد که هرچند که پایین
آید فان کان لهن ولد پس اگر باشد آن زنان را فرزندان بهر وجه که باشد
فلکم الربع پس مر شما راست چهار یک مما ترکن از آنچه بگذارند زنان
شما و این نصف یا ربع مر شما راست من بعد وصیة از پس وصیت کردن زنان
شما یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از گذاردن
قرضی که در ذمت ایشان بوده باشد و لهن الربع و مر آن زنان شما راست
چهار یک مما ترکتم از آنچه گذاشته باشید خواه یک زن باشد و خواه
زیاده که همه در ربع شریکند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد مر شما را
فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مونث و خواه
از ایشان و خواه غیر ایشان فان کان لکم ولد پس اگر باشد مر شما
فرزند بهر وجه که باشد فلهن الثمن پس آن زنان راست هشت یک

مما ترکتم از آنچه گذاشته اید از اموال واین ثمن ثابت وایشانرا
من بعد وصیةٍ از پس ادای وصیتی توصون بها وصیت میکنید
بآن او دینٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وان کان رجلٌ واگر
باشد مردی یعنی میتی که یورث میراث گرفته میشود ازو کلالةً کسی که او را
پدر و اولاد نداشد او امرأةٌ و یا اگر باشد زنی که ازو میراث گرفته شود
کلالةً وله و مر این مرد را و زن نیز درین حکم داخل است اخٌ برادر مادری
باشد او اختٌ یا خواهر مادری فلکل واحدٍ پس مر هر یکی را منهما ازین
برادر و خواهر السدس شش یکیست از میراث کلاله و مذکر درینصورت
با مؤنث یکسانند و باجماع امامیه مراد باخ و اخت درین مقام متقرب باشنه
خاص یعنی برادران و خواهران مادری نه پدری و پدر و مادری فان کانوا
پس اگر باشند این اولاد مادری اکثر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری
یفهم پس ایشان بتمامی خواه مذکر و خواه مؤنث شرکاء فی الثلث
انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بر طریق
مذکور مر ایشانرا ثابت من بعد وصیةٍ از پس ادای وصیتی که یوصی بها
وصیت کرده شده است بدان او دینٍ یا پس از ادای دین غیر مضارٍ
در حالتیکه میت زیان رساننده باشد بورثه در وصیت و دین
باینوجه که زیاده از ثلث وصیت کند و اقرار کند بدین برای کسی که در
ذمت او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث
و دفع او از میراث فرض کرده شد این نوع قسمت میراث وصیةً
فرض شدنی ثابت من الله از جانب خدای والله علیمٌ و خدای داناست
بنیات شما در نفع و ضرر حلیمٌ بردبار که بر عقوبت عصیان تعجیل

نکند و بواسطهٔ توبه گناهان ایشان عفو نماید و احکام متفرقه درین
مبحث در همه منهج الصادقین مذکور است تلک آن احکام که یاد کرده
شد در حق یتامی و نکاح و وصایا و قسمت میراث حدود الله حدهاست حدها
که مقرر و معروض ازوست و من یطع الله و رسوله و هر که فرمان
برد خدای را و رسول او را درین حکمها و غیر آن از احکام دینیه یدخله
در آرد خدای جنات تجری در بوستانها که پیوسته میرود من
تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید
باشند کائنند دران و ذلک و این در آوردن مطیعان در بهشت بر صفت
خلود الفوز العظیم رستگاری بزرگست و من یعص الله و رسوله و هر که
نافرمانی کند خدا و رسول او را و یتعد حدوده و در گذرد از اندازهای
مقرره او سبحانه در میراث و سایر احکام از حلال و حرام یدخله نارا در آرد
خدای او را در آتشی عظیم خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد دران گاهی
که مستحل محرمات باشد و له و مر آن عاصی مستحل راست عذاب مهین
عذابی خوارکننده و بعد از بیان میراث و نکاح زنان را بیان میفرماید
و میگوید و اللاتی و آن زنان که تابع هوای نفس شده یاتین الفاحشة
بیایند بخصلتی زشت که زناست من نساءکم از زنان شما مراد زنان
شوهردارند که بزنا اقدام نمایند فاستشهدوا و این طلب گواه کنید ای
حکام شرع علیهن بر ایشان یعنی بفعل بد ایشان که زناست اربعة
چهار مرد عاقل بالغ عادل منکم از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند
فان شهدوا و اگر این چهار مرد بزنای ایشان گواهی دهند فامسکوهن
پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانهای خود در اول اسلام

عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشانرا در خانهای خود محبوس سازند حتی یتوفیهن الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملك الموت وقبض روح ایشان کند او یجعل الله یا کرداند خدای یعنی پیدا سازد لهن سبیلا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند حکم این آیه منسوخ است برجم واللذان وان دوکس یعنی مرد وزن که محصن نباشند یاتیانها بیایند بزنا منکم از شما که مسلمانان آزادید فآذوهما پس برنجانید ایشانرا بزبان وآن سرزنش ایشانست بران فعل قبیح فان تابا پس اگر توبه کنند از زنا واصلحا وبعد آرند کار خود را فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید از ایشان حکم این آیه نیز بجلد منسوخ کشته ونزد بعضی مراد باین اذا جلد است پس منسوخ نباشد ان الله کان توابا بدرستی که خدای هست قبول کننده توبه از بندکان رحیما مهربان بر توبه کنندکان انما التوبة علی الله جز این نیست که قبول توبه بر خداست جهة مقتضای وعد یعنی بر او سبحانه قبول توبه واجب شد بنابر وعده که فرموده چه وفا بوعد بر او سبحانه لازم است پس البته توبه را قبول میفرماید للذین یعملون برکسانیکه السوء میکنند بدی را بجهالة بنادانی وسفاهت نفس نه بر عناد و جحود واستکبار در مجمع البیان از ابن عباس وعطا ومجاهد وقتاده روایت کرده که معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالتست واکرچه عمل از و صادر شده باشد زیرا که جهل باعث او شده بر جرات کردن بران وآن او در نظر او آراسته ونیز از ابی عبدالله مرویست که هر کناهی که بنده میکند واکرچه عالم باو ولیکن حقیقة باهلیت جهل نفس خود را بواسطه معصیت

در مخاطره افکنند و محقق تعم حکایت کرده از قول یوسف که برادران
گفت که شما مرا در چاه انداختید و پدر رنجانیدید بجهت آنکه جاهل بودید
و مغرور و بغرور نفس شیطانی بآن کار قیام کردید و اگر نه نفس خود را
بجهت معصیت در مخاطره نمی افکندید و از زجاج نقل است که ذکر
جهالت بجهة آنست که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهل است
پس کسی که بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل
که حق تعالی قبول توبه میکند برای کسانی که بر وجه جهالت معصیتی کنند
ثم یتوبون پس توبه و بازگشت کنند بحق تعم من قریب از زمان نزدیک
یعنی پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیا قریب است نسبت
بحیات آخرت و گویند مراد بقریب قبل از مرض است یا قبل از آنکه
گناه در دل او راسخ شود و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگ است
و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد از امیر المؤمنین ع پرسیدند که اگر تایب
بمعصیت عود کند و بان توبه کند توبه او قبول باشد فرمود که یغفر الله له
حق تعالی او را بیامرزد گفتند حق تعم تا کی توبه او قبول کند فرمود که تا وقتی
که شیطان از وی کناره کند و مقرر است تا زمان موت شیطان
از بنده جدا نمی شود و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که حضرت
رسالت ص در خطبه آخرین فرمود که هر که توبه کند پیش از موت
بیکسال حق تعم توبه او را قبول کند بعد از ان فرمود که یکسال بسیارست
هر که توبه کند بیک ماه قبل از موت حق تعم از وی بپذیرد و باز فرمود
که یکماه نیز بسیارست هر که توبه کند باز گفت ساعت بسیارست
هر که توبه کند پیش از موت بیکروز او سبحانه از او قبول فرماید و بعد از ان

فرمود که یکروز نیز بسیار است هر که توبه بیکساعت پیش از موت حق تعالی
آنرا قبول کند باز گفت ساعت بسیار است هر که توبه کند در حالتی که
نفس او قریب باشد برسیدن بحلق حق تع قبول کند توبه او را ثعلبی
نیز این حدیث را از عباده بن صلت روایت کرده و در آخر آن گفته
که ان الله یقبل التوبة ما لم یغرغر یعنی حق تع قبول میکند توبه بنده را
مادام که جان در گلو گردیدن نشده باشد و نیز ثعلبی از سند خود از حسن
نقل کرده که حضرت رسالت ص فرمود که شیطان لعین بحضرت پروردگار
خطاب کرد که بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند آدم جدا نشوم
تا آنکه روح از تن او جدا شود حق تع فرمود در جواب او که بعزت و عظمت
خودم سوگند میخورم که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود تا آنکه
روح او بغرغره رسد پس ازین معلوم شد که توبه عاصی در همه حال
مقبولست و اگرچه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور و علامات
موت او تا آنکه روح او بحد غرغره رسد در عین المعانی آورده که
تایب چون بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه گویند بطریق
استحسان و خوشحالی گویند باو که زود آمدی و خوش مسارعت
نمودی بدرگاه الهی و چون وقت رسیدن اجل و زمان نزول موت
معلوم نیست پس عاقل آنست که از سر جهل گذشته هر نفسی را دم آخر
تصور کند و از رجوع او سبحانه غافل نشود بیت غافل مشو ای عاصی
یاد در دو نفس باش ⁂ هر دم دم آخر شمر و واقف دم باش ⁂ فاولئک پس آن
گروه که بمدد توفیق توبه کرده باشند یتوب الله قبول توبه کند خدای
و باز گردد بمغفرت علیهم بر ایشان [illegible] ورفاست بوعده انما التوبة

علی الله وکان الله علیما وهست خدای دانا باخلاص تایبان در توبه حکیما
صواب کار پس تایب را عقوبت نکند ولیست التوبة ونیست قبول
توبه للذین مر آنکسانی را که باصرار یعملون السیئات میکنند بدیها را
حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت
یکی از ایشان را مرگ باینوجه که علامت مرگ را مشاهده کند و امید از
حیات خود قطع کند و آن وقتیست که روح بغرغره رسد یعنی بعد از انکه
روح بحنجره رسد قال انی گوید بدرستیکه من تبت الآن توبه میکنم اکنون
ولا الذین یموتون ونیز قبول توبه نیست مر آنها را که میرند وهم کفار
وحال آنکه ایشان کافر باشند توبه عاصی پشیمانیست از معاصی وجزم
بر ترک آن در زمان آینده و توبه کافران ایمان آوردن وعدم قبول
توبه درینوقت بجهت آنست که بنده اینوقت ملجاست ومضطر واز اختیار
بیرون پس از حد تکلیف خارج باشد ولهذا اهل آخرت مکلف نخواهند
بود و توبه ایشان مقبول نخواهد شد اولئک آن گروه عاصیان مؤمن
که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجا شده باشند واز حد تکلیف بیرون
رفته توبه کنند اعتدنا لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت بمقتضی
عدالت عذابا الیما عذاب دردناک واگر خواهیم عفو کنیم ایشان را بمحض
فضل و گویند اولئک اشارتست بالذین یموتون وهم کفار بنابرین
معنی آنست که البته کفار را که در وقت موت توبه کنند عذاب کنیم و در
که رسم جاهلیت چنان بود چون یکی وفات کردی و زوجهٔ او باز
آمدی ماندی از اقربای آن مرد متوفی که استحقاق میراث داشتی جامه
بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود در آوردی پس اگر

خواستی همان کابین که مرد متوفی بد ورسیده بدین کس دادی مقرر
نموده بود واو را بنکاح در آوردی والا بشوهر دادی ومهر از و گرفته خود
تصرف کردی ویا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا میراثی
که از متوفی بدو رسیده بدین کس دادی وخود را از حبس او خلاص
ساختی ویا بمردی ومیراث او اینکس ببردی ودر اول اسلام همین قانون
رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد وزنی که نام
او کبشه بود از وی باز ماند پسر که ابو قیس از زنی دیگر داشت کبشه را در تحت
تصرف خود در آورده با او تنگ گیری میکرد در معیشت وغرض آن
بود که هر چه دارد بدو دهد کبشه بموقف عرض سید عالم رسانید فرمود
که بخانه باز گرد وصبر کن تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبشه باز گردید
وبعضی دیگر از زنان مدینه که بدین بلا مبتلا بودند روز دیگر بدرگاه
نبوت پناه آمده معروض داشتند که یا رسول الله ما همه بدستور
کبشه جام زهر آلود این بلا نوشیده ایم ولباس محنت این قضیه پوشیده
حق تعالی از روی رحمت وشفقت این آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید لَا یَحِلُّ لَکُمْ روا نیست شمارا أَنْ تَرِثُوا
النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید از زنان کَرْهًا از روی نابایست وکراهت
ایشان بانوجه که حبس ایشان کنید بجهت طمع در میراث شوهران
ایشان وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ ونه آنکه منع کنید این زنان را از تزویج لِتَذْ
هَبُوا تا ببرید از ایشان بعد از موت ایشان بِبَعْضِ مَا آتَیْتُمُوهُنَّ
برخی داده اید بایشان از مهر وگویند خطاب باشوهر است یعنی تنگ
مکنید بازنان خود تا بجهت آن از ... خود بکنند وآنرا

از آنچه

تسلیم شما نمایند و از قید نکاح شما خلاص شوند إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر بیایند
بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بکاری زشت که روشن کنند نشوز زن باشد
و ظاهر کنند آن و بکر بفتح یا میخوانند یعنی بکار زشت که هویدا و ظاهر باشد
زشتی آنکه فرمان نبردن شماست از آنچه حقوق زوجیت است و کج خلقی ایشا
بد زبانی و ناپارسائی که درینصورت جایز است طلب خلع کردن
از ایشان یعنی چیزی از مهر از ایشان گرفتن و ایشانرا طلاق گفتن نزد بعضی
در بدایت اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود ازو
و چون آیت جلد فرود آمد منسوخ شد وَعَاشِرُوهُنَّ پس اگر نخواهید
ایشانرا و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
پس شاید که شما کراهت داشته باشید از چیزی وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند
خدای و پدید آرد برای شما فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا در آن چیز که از آن کراهت
دارید نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل و صبر بر آن پس بمجرد کراهت
نفس از زنان مفارقت مکنید بلکه باید که نظر شما در چیزی باشد که خیر
و صلاح دین شما در آن باشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زنی
صاحب جمال را میدید زن خود را بناشایست و فحش و بدکاری نسبت
میداد و او را میرنجانید تا آنکه زن بتنگ آمده از سر مهر میگذشت
مرد او را طلاق میگفت حق تعالی منع این کرده فرمود که وَإِنْ أَرَدْتُمُ
و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهت از صحبت زنان خود بسبب وقوع
مخالفت و نافرمانی و کار بد از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل
کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ و داده
باشید یکی از ایشانرا که داعیهٔ طلاق دارید قِنْطَارًا مالی بسیار بجهت

کابین فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ پس مگیرید از آنچه داده اید باو شَيْئًا چیزیرا خواه اندک
خواه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزیرا از زنان بُهْتَانًا بباطل و ستم
وَإِثْمًا مُبِينًا و بزهی ظاهر و گناه هویدا وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت
تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَى و حال آنکه رسیده است
بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگر و حق صحبت و مباشرت درمیان
افتادن وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند آن زنان از شما مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی
محکم و عهدی استوار که آن کلمهٔ ایجاب و قبولست در نکاح که موجب حقوق
زوجیت است میان شما بر صداق معین و مقرر آورده اند که بو قیس از صلحای
انصار بود متوفی شد و پسر او قیس بنا بر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را
بنکاح در آورد زن گفت من ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحای قومی چگونه بتو
عقد کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت رسانید حضرت فرمود که بخانه
خود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی فرستد و بعد از مراجعت او این آیت آمد وَ
لَا تَنْكِحُوا و بنکاح در میارید و بزنی مخواهید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که خواسته اند
پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان بنکاح در آورده تا مستحق عذاب نشوید إِلَّا
مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم که عفو است و بران
عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم است بحرمت نه قبل از آن إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که نکاح زن پدر خود بود قبل از نهی و بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی
زشت و ناپسندیده حق تعالی در هیچ امتی از امم گذشته این رخصت نداده
وَمَقْتًا و مبغوض و دشمن داشته حق تعالی و مومنان بلکه جمیع عقلا و اشراف
و اکابر عرب آن را مکروه شمرده اند و فرزندی که از زن پدر متولد
شدی او را مقیت گفتند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد

درین باب فرود آمد

و بد راهیست راه کسی که آن را پسندد و بآن ارتکاب نماید بعد از آن در بیان
زنان محرمه میفرماید که حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهَاتُکُمْ حرام کردانیده شد بر شما
نکاح مادران شما و مادر و مادر پدر هرچند که بالا روند وَبَنَاتُکُمْ و دختران
شما و دختر دختر هرچند که بپائین روند وَاَخَوَاتُکُمْ و خواهران شما خواه
پدر و مادری یا پدری شما و یا مادری شما وَعَمَّاتُکُمْ و خواهران پدران شما هر چند
که بالا روند وَخَالَاتُکُمْ و خواهران مادران شما بر طریق عمات وَبَنَاتُ الْاَخِ
و دختران برادر بر هر وجه که باشد یعنی خواه پدر و مادری یا پدری
و یا مادری وَبَنَاتُ الْاُخْتِ و دختران خواهر بر قیاس دختران برادر
وَاُمَّهَاتُکُمْ و مادران شما اللَّاتِی اَرْضَعْنَکُمْ آنها که شیر داده اند شما را
یعنی مادران رضاعی در حرمت مثل مادران نسبی اند وَاَخَوَاتُکُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ
و خواهران شما که از جهت شیر خوردن خواهران شما باشند وَاُمَّهَاتُ
نِسَائِکُمْ و مادران زنان شما و مادران مادران ایشان هر چند که بالا روند
وَرَبَائِبُکُمُ اللَّاتِی و دختران شما که فِی حُجُورِکُمْ در دامنهای تربیت
شما پرورش می یابند بشرط آنکه متولد شده باشند مِنْ نِسَائِکُمُ از زنان
شما اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید بایشان مراد مجامعت
فَاِنْ لَمْ تَکُونُوا پس اگر نباشند دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید بایشان
فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وَحَلَائِلُ
اَبْنَائِکُمْ و نیز محرمست بر شما زنان پسران شما اَلَّذِینَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ
آن پسرانی که از پشتهای شما باشند این قید احترازیست از پسرخواندها
در روایت آمده که چون حضرت رسالت [illegible] را بنکاح خود در
آورد بعد از آنکه زید بن حارثه که پسرخوانده آن حضرت بود او را طلاق

داده مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته
آیه آیت آمد که زن پسر صلبی حرام است انکه جمع کنید بَینَ الاُختَینِ
میان دو خواهر در یک نکاح اِلّا ما قَد سَلَفَ مگر آنچه از پیش کرده اند
یعنی قبل از نهی چه آن عفو است و بران معاقب نشوند مفسران بر آنند
که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب ع جمع کرده بود میان دو خواهر که آن
اولیا ما بود مادر یهودا و راحیل مادر یوسف ع و در دین او حلال بود
اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای تعالی کانَ غَفُوراً رَحِیماً هست آمرزنده اهل ایمان
که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانی که
که در اسلام این عمل کرده اند و بعد از آن توبه کرده و تحقیق محرمات نسبی و
رضاعی بر وجهی مستوفا در منهج الصادقین مذکور است وَالمُحصَناتُ
و نیز محرمست بر شما شوهرداران مِنَ النِّساءِ از زنان که بجهت تزوج
از وقوع در حرام نگاه داشته شده اند اِلّا ما مَلَکَت مگر آنچه مالک شده
باشد اَیمانُکُم دستهای شما از زنانی که از کفار سبی کرده باشید و
ایشان را شوهران کافر بوده باشد که ایشان بر شما حلالند بجهت سبی چه
علاقه زناشوهری میان ایشان و شوهران مرتفع است لیکن واجبست
که ایشان را استبرا فرمایند بیک حیض و اگر آبستن باشند وطی نکنند تا آنکه
وضع حمل کنند و این حکمهای مذکوره نوشته و فرض کرده شده است
کِتابَ اللهِ نوشتنی و فرض کردنی از خدای عَلَیکُم بر شما پس مخالفت
آن مکنید و از آن در مگذرید وَاُحِلَّ لَکُم حلال گردانید خدای برای
شما ما وَراءَ ذلِکُم آنچه غیر از این محرمات مذکوره اند و حفص
حد اُحِلَّ بضم همزه و کسر حا خوانده یعنی حلال کرده شده است

الجزء الخامس

بر شما را غیر این زنانی که مذکور شدند أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ بجهت
آنکه طلب کنید بوسیلهٔ مالهای خود زنانی را که غیر محرمات مذکوره
باشند باین وجه که صرف مالهای خود در مهرها یا در بهای غیر ایشان مُحْصِنِينَ
در حالتی که با آن تزوج یا سریت گرفتن نگاه دارندگان خود باشند از
عقاب غَيْرَ مُسَافِحِينَ نباشید زنا کنندگان خلاصه معنی آنست که مال
خود را صرف مهر یا بهای زنان غیر محرم کنید تا بجهت آن خود را از زنا
نگهدارید و از عقوبت الهی برهید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر که برخورداری
یافته اید بدو مِنْهُنَّ از زنان منکوحه فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا
أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان چه مهر در مقابل استمتاعست و حلال
کنند آن فَرِيضَةً در حالتی که آن مهرها فرض است بر شما و مقرر بدان و
آن استمتاع جاینست و مراد باین نکاح متعه است چنانکه عنقریب مذکور
خواهد شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی و وبالی نیست بر شما ای شوهران
و زنان فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چه زن مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ
از پس آن مهری که فرض شده باشد در هنگام عقد یعنی آنچه زن ابا کنند
از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کنند و مرد زیاده
سازد و یا مراد تراضی است یا نفقه یا در صحبت و مفارقت و در کنز العرفان
آورده که این اشارتست بآنکه زن و شوهر را جایز است که بعد از انقضاء
مدت متعه در اجرت و اجل افزایند و یا از هم مفارقت کنند إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيمًا بدرستیکه خدا هست دانا بمصالح شما و از جمله آن مباح
نکاح متعه است حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ... وضع کننده اشیا
در موضع خود پس بجهت این وضع متعه فرمود تا در زنا و لواطه نیفتند

همچنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اگر عمر نهی مردمان نمیکرد
از متعه هیچ کس بزنا نمی افتاد مگر کسی که در نهایت شقاوت و بدبختی بوده
باشد و بدانکه چند وجه مراد ازین آیه نکاح متعه است اول اجماع اهل
البیت علیهم السلام و اجماع اهل البیت حجت است همچنانکه در اصول مقرر
شد و دوم نقل خاصه و عامه که ابن عباس فتوی بعقد متعه میداد
و عمل بآن میکرد و مناظره او با ابن زبیر درین باب مشهور است و قول
ابن عباس حجت است نزد موافق و مخالف و اینکه ابن عباس و ابن جبیر
و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر قرات میکرده اند که فما استمتعتم منهن
الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة صریحست مراد بآیت عقد متعه است
و ثعلبی که یکی از اعاظم اهل سنت است این را در تفسیر خود نقل کرده سیم روایت
مشهوره از عمر بن الخطاب که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من
آن هردو را حرام گردانیدم و بران مردمانرا عقوبت میکنم یکی متعه زنانست
دوم متعه حج و طبرسی در کتاب مستنیر از عمر نقل کرده که او گفت که سه چیز
در زمان پیغمبر بودند من آن هر سه را حرام گردانیدم یکی متعه حج دوم
متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و معلومست که عمر را
رتبه آن نبود که چیزی را حلال یا حرام گرداند چهارم نزاعی نیست که متعه
مشروع بوده و اگر خصم گوید بعد از ان منسوخ شد گوییم مشروعیت آن
در آیت و نسخ در روایت و ما طرح درایت نمیکنیم بروایت غیر مشهوره
پنجم عقد متعه منفعتی است خالی از قبح و از ان ضرر دنیا و آخرت منتفی است
و هر چه اینچنین بود مباح است پس متعه مباح باشد و دلایل که خصم در باب
نسخ آن آورده و جوابهای آن و بیانه عدم نسخ آن بالجمیع الحکام و مسایل

متعه و ترغیب بر عقد آن و کثرت ثواب آن بر وجهی احسن و طرزی
اکمل در منهج الصادقین مذکور است بیت گر تو خواهی بران شوی واقف
رو تماشای آن گلستان کن و درین ترجمه اکتفا بذکر ثواب آن نموده
میشود و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق ع
نقل کرده که آن حضرت فرمود که از ما نباشد هر که حلال نداند عقد
متعه را و نیز از آن حضرت روایتست که کسی که زنی را متعه کند خالصا لوجه الله
و قصد امتثال شریعت و حصول ثواب آن و مخالفت آنکس که متعه را
منع کرده هر کلمه را که بآن زن گوید حق تع برای او حسنه بنویسد و چون
دست خود بسوی در از کند حق تع برای او حسنه بنویسد و چون
باوی کند حق عز و علا او را بیامرزد و چون غسل کند حق تع بعدد
هر موی که آب بر وی گذشته باشد حضرت فرمود که آری بعدد هر موی
که آب برو مرور کرده باشد مرویست که از امام محمد باقر علیه السلام پرسید
که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا جایز هست که من متعه
کنم فرمود که تو سوگند خورده که خدای را اطاعت نکنی و دشمن او بلتی
پس بنا بر این روایت هر که متعه نکند دشمن خدا باشد پس آیا حال منکران
چه باشد و نیز روایت است از حضرت رسالت که هر که یکبار متعه کند
دو دانگ او آزاد شود از دوزخ و هر که دو بار متعه کند چهار دانگ او آزاد شود
از دوزخ و هر که سه بار متعه کند همه او آزاد شود از آتش دوزخ و نیز فرمود
که هر که متعه کند نکرده باشد روز قیامت بد منظر و بد هیات باشد مانند
کسی که بینی او بریده باشد و نیز از آنحضرت روایت [illegible] فرمود که هر که یکبار
متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد و هر که دو بار متعه کند درجه

زن دیگر

از دنیا بیرون رود هم

او چون درجهٔ حسن باشد وهر که سه بار متعه کند درجهٔ او چون درجهٔ علی
وهر که چهار متعه درجهٔ او چون درجهٔ من بود ونیز فرمود که هر که یکبار متعه
کند ایمن باشد از خشم خدای قهار وهر که دو بار متعه کند با نیکوکاران
محشور گردد وهر که سه بار متعه کند در روضهٔ جنان باشد واز سلمان
فارسی ومقداد کندی وعمار یاسر رضی الله عنهما مرویست که گفتند روزی
نزد رسول خدا ص بودیم آن حضرت برخواست وخطبهٔ بلیغ بخواند
وبعد از آن فرمود که ای مومنان بدانید که برادرم جبرئیل تحفه از نزد
پروردگار من آورده وآن متعه کردن زنان مومنه است وپیش از من این
تحفه را هیچ پیغمبری ارزانی نداشته ومن شما را بآن بشارت میدهم چه آن تحفه
منتست در زمان من وبعد از من وهر که آنرا قبول کند وبران عمل کند
وبعد از آن بران مداومت نماید از من باشد ومن از وی وهر که آنرا
قبول نکند وبران عمل نکند وبعد از آن بران مداومت نماید از من باشد
مخالفت
نماید آنچه بدان امر کردم بخدا مخالفت کرده وبدانید که از اهل این مجلس
کسی باشد که مخالفت من کند وآنرا معطل سازد بجهت بغض او
بمن پس من گواهی میدهم که او از اهل دوزخست لعنت خدای بر کسی باد
که مخالفت امر کند درین هر که انکار نبوت من کرده وهر که مخالفت من کند
مخالفت خدا کرده باشد وهر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد وهر
یکبار در مدت عمر خود متعه کند از اهل بهشت باشد وهر گرت که مرد
با متعه خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود وایشانرا پاسبانی کنند
تا آنکه از آن مجلس برخیزند واگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر وتسبیح
باشد وچون دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند

از انگشتان ایشان ساقط شود وچون یکدیگر را ببوسند حق تعالی بهر بوسه
حجی و عمره برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذت و شهوتی حسنات
بنویسد برای ایشان مانند کوههای برافراشته وچون برخیزند و بغسل
کردن مشغول شوند حق تعالی گوید با فرشتگان که نظر کنید باین دو بندهٔ من
که برخاسته بغسل کردن مشغولند واعتقاد دارند که من پروردگار ایشانم
گواه شوید که من آمرزیدم ایشان را و هیچ آب از بن موی ایشان نگذرد
مگر که خدای تعالی بهر موی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند
و ده درجه رفع نماید پس امیر المومنین ع برخواست و گفت یا رسول الله
چیست جزای کسی که درین باب سعی کند فرمود که او را باشد مزد مرد
متمتع و زن متمتعه و بعد از ان فرمود که ای علی چون متمتع و متمتعه از
غسل فارغ شوند هر قطرات آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی
فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس او سبحانه کنند و ثواب آن از برای غسل
کنند باشد تا روز قیامت یا علی هر که این سنت را سهل فرا گیرد و آنرا احیا
نکند از شیعه من نباشد و من از وی بیزارم و نیز از ان حضرت بروایت صحیح
مرویست که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که اکنون جبرئیل
بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
کرامت خود را بمتعه کردن امر فرما که آن سنت صالحانست هر که روز قیامت
نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد
ای محمد درهمی که مومن صرف متعه کند نزد خدای افضل از هزار درهمست
که در غیر آن صرف کند ای محمد در بهشت جمعی از حور العین هستند که
حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مومنی مومنه را

عقد متعه کند از جای برنخیزد تا حق تعالی او را بیامرزد و آن مومنه را مغفور
سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدای تمتع میفرماید که ای بنده من که تمتع
کردهٔ بامید ثواب من هرآینه امروز ترا مسرور سازم بآمرزیدن گناهان و افزونی
حسنات تو و هر زنی که مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد متعه و خواه در عقد
دایمی حق تعالی بهر درهمی چهل هزار شهر از نور در بهشت باو بخشند و بهر درهمی هفتاد هزار
حاجت دنیا و آخرت او را روا گرداند و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر
درهمی هفتاد حلهٔ بهشت را در وی پوشانند و بهر درهمی هفتاد هزار فرشته را امر کند
تا برای او حسنات می نویسند تا روز قیامت و بعد از ذکر نکاح دوام و متعه در بیان
نکاح کنیزان میفرماید وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما
طَوْلًا از روی توانگری یعنی آنقدر مال نداشته باشد أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ
آنکه بوسیلهٔ آن نکاح کند زنان عفیفهٔ صالحهٔ آزاد که گرویده باشند بخدا و رسول
فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس بخواهید آنچه مالک شده است دستهای شما مِّن
فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما که گرویده اند مراد نکاح کردن کنیز غیر است
زیرا که باجماع تزوج بکنیز خود جایز نیست وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُم
بگرویدگان شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان چه او سبحانه اوست که عالمست بجمیع
شما پس نظر در ایمان یکدیگر کنید نه در حسب و نسب بَعْضُكُم برخی از شما آزادان
و بندگان حاصل شده اید مِّن بَعْضٍ از برخی یعنی مناسب یکدیگرید در نسب چه پدر
همه شما آدم است یا همه مشترکید در ایمان و اسلام فَانكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید کنیزان را
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند و
آتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده شده [illegible] مزدهای ایشان یعنی مهرهای
ایشان را باذن اهل ایشان بایشان رسانید و یا مراد دادن مهر است بصاحبان

ایشان بالمعروف بنیکوئی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان محصنات
در حالتی که این کنیزکان نکاح دارند فرج خود غیر مسافحات زنا
کنندکان باشکارا و لا متخذات اخدان و نه فرا گیرندکان دوستان
به پنهانی فاذا احصن پس آن هنکام که ایشان نگاه دارنده اند فرج خود را
از حرام بسبب تزوج و حفص بضم همزه و کسره صاد میخواند یعنی هنکامی که
شوهر کرده شدند فان اتین بفاحشة پس اگر بیایند بعد از زن بزنا فعلیهن
پس بر ایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمه از انچه لازم است بر
زنان آزاد بی شوهر من العذاب از حدی مقرر کرده است حد زن
آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس از کنیزان پنجاه تازیانه باشد ذلک
نکاح آن کنیزان لمن خشی العنت برای کسی است که ترسد از رنج سخت
یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد منکم از شما و ان تصبروا و اگر صبر کنید
از نکاح کنیزان خیر لکم بهتر است مر شما را بجهت آنکه تا سرزنش او نکنند که
کنیز غیر را خواسته و سرزنش ولد او نیز نکنند با آنکه ولد کنیز غیر است و از
انس روایت است که رسول صلعم فرمود که هر که خواهد که بنزد خدای رود پاک
و پاکیزه باید که زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و بنده
خرابی خانه والله غفور و خدای آمرزنده است هر چیزی را اگر قبل از زن
آیت از بندکان صادر شده از خلاف این احکام و یا مر کسی را اگر صبر شود ند
کرد از نکاح کنیزان رحیم مهربانست برخصت دادن نکاح بندکان یرید
الله میخواهد خدای لیبین لکم تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام را
و یهدیکم سنن الذین و راه نماید شما را به [illegible] کسانی که بودند
من قبلکم پیش از شما یعنی دین ابراهیم و اسمعیل را و روش پیشینیان که از اهل

حق بوده اند تا بطریق ایشان سلوک کنید ویتوب علیکم و باز کرد
بر شما بتخفیف احکام و آمرزش آثام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی
و یا بانچه کفارت سیئات شما باشد والله علیم و خدای داناست بمصلحت
شما در آنچه ومیفرماید از احکام حکیم درست کردار و راست گفتار در هرچه حکم کند
والله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم آنکه قبول کند توبه را بر شما
یعنی دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد تکرار از جهت تاکید است
ویرید الذین و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یتبعون
الشهوات پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را ان تمیلوا آنکه میل کنید
از راه راست میلا عظیما میل کردنی بزرگ و بمحرمات ارتکاب نمایید
در روایت آمده که چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود
زبان اعتراض کشوده گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه
خاله و عمه و حرامند پس چرا اگر خواهر حرامست چرا خواهرزاده حرام باشد
و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این
آیت نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد جهودان میخواهند
که شما را از راه راست بگردانند یرید الله میخواهد خدای ان یخفف
عنکم آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیز غیره
و امثال آن وخلق الانسان و آفریده شده است آدمی ضعیفا ناتوان و عاجز
از کشیدن بار تکلیف لاجرم آن بار وی سبک کردانیدم از محض فضل
و لطف خود و چون حق تعالی بیان تحریم زنان نمود بر غیر وجوه مشروع
در عقب آن تحریم اموال می نماید در وجه باطله و میفرماید که یا ایها الذین
امنوا ای آنانکه گرویده اید لا تاکلوا اموالکم مخورید مالهای خود را

یعنی اموال یکدیگر را بینکم در میان خود بالباطل بانچه حرام و ناروا باشد
در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و یا بعقود باطله
و یا بدعوی باطل و گواه زور حاصل کرده باشید در اموال یکدیگر تصرف
مکنید الا ان تکون تجارة مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی یعنی
معامله که صادر شده باشد عن تراض منکم از خشنودی و خوشدلی
هر یک از شما که عقد کنند کانید و لا تقتلوا و مکشید بناحق و ناروا
انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت
در حکم نفس واحدند ان الله بدرستیکه خدای کان بکم هست بشما
ای مومنان رحیما مهربان و امر و نهی که می فرماید از غایت رحمتست
و من یفعل ذلک و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات عدوانا
از روی تعدی و در گذشتن از حق و ظلما و جستم و بیداد و مراد
بعدوان تعدیت بر غیر و بظلم ظلم بر نفس خود باینکه آنرا در معرض عذاب
در آرد فسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم او را نارا در آتشی عظیم
که دوزخ است و کان ذلک و هست این در آوردن در آتش دوزخ علی الله
یسیرا بر خدا سهل و آسان ان تجتنبوا اگر اجتناب نمایند و دور شوید
کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عنه از آن
یعنی خدای شما را از آن نهی کرده نکفر عنکم در گذرانیم و عفو کنیم
از شما سیئاتکم گناهان خورد شما را یعنی اجتناب کبایر شما را کفارت
ارتکاب صغایر گردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نماز
تا نمازی یا از رمضانی تا رمضانی دیگر از شما در گذرانیم و عفو کنیم
چنانکه در حدیث ثابت شده و ندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما

در موضع بزرگ و شریف که بهشت است ابوهریره روایت کند که روزی
رسول خدا بر منبر فرمود که بآن خدای که جان من بامر اوست و این کلمه
سه بار تکرار کرد و بعد از آن گفت که هیچ بنده نباشد که او پنج نماز بگزارد
و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای بهشت
برای او بگشایند پس این آیت بخواند که اِنْ تَجْتَنِبُوا الی آخره و گناه کبیره
آنست که در قرآن یا حدیث حدی و عقوبت معینی بر آن مقرر شده
مانند شرک بخدا و زنا و لواطه و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار
و فرار از جنگ کفار در حین حضور امام و قتل ناحق و خوردن مال
یتیم و دشنام بزنان محصنه و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت
خدای و ایمن شدن از عقوبت او آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بعرض
حضرت رسالت پناه صلعم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان
از آن ثواب محرومند و مردان با وجوب کسب غنیمت و قوت تحصیل
کسب مال میراث دو برابر زنان می برند و زنان با ضعف حال و کثرت
احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند کاشکی ما را در آفرینش مردی حظی
بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند می شدیم آیه آمد که وَلَا
تَتَمَنَّوا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللهُ آن چیزی را که خدای تعالی افزونی داد
بِهِ بدان چیز از مال و جاه بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد لِلرِّجَالِ
نَصِيبٌ مردان را بهره ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند
چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نصیبی مقرر
مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت شوهران

وچون هر یکی نصیبی معلوم دارید آرزو ببهرهٔ دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللهَ و
بخواهید از خدا وطلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم وبخشش او تا مقاصد شمارا
بحصول پیوندد و سفیان عیینه گفته که خدای تعالی مارا امر نکرده که از وی سؤال
کنیم الا بجهت آنکه اجابت آن کند وسایل را از فضل خود محظوظ سازد و
اگر عطارا دوست نمیداشت مارا بسؤال آن نفرمودی پس طلب فضل
او کنید تا بشما دهد إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه
چیزی دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست وبهر چه دهد وبهر که دهد
چنان باید وجز آن نشاید مرویست که در جاهلیت فرزندان اجنبی را پسر
میخواندند واورا در میراث داخل ورثه میکردانیدند حق تعالی از آن نهی نمود
فرمود که وَلِكُلٍّ وبرای هر شخصی جَعَلْنَا معین کردیم مَوَالِيَ میراث خواران
که بجهت خویشی تصرف کنند در نصیب خود مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه
باز گذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ وخویشاوندان نزدیک آورده‌اند
که رسم جاهلیت چنان بود که دست بر دست یکدیگر نهاده بایکدیگر
عهد میکردند وهر یک از متعاقدین بدیگری میگفتند دوست تو دوست
منست ودشمن تو دشمن من تو از من میراث بری ومن از تو تو عاقلهٔ
من باشی ومن عاقلهٔ تو واین سخنان را بسوکند موکد میساختند وبواسطهٔ
این هر یک شریک میراث یکدیگر میگشتند چون آیت میراث نازل شد
یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما هم عهد یکدیگرند وباخذ میراث
بایکدیگر پیمان بسته‌اند حکم الهی در باب میراث ایشان واقع نشد آیه آمد
که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ وآنکسانی که عقد سوگند بسته‌اند أَيْمَانُكُمْ دستهای
شما با ایشان فَآتُوهُمْ پس بدهید ایشانرا نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان اگر ششیک است

وحکم این آیة اولی الارحام باشند میراث بایشان نرسد إِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی
که خدای هست عَلَىٰ کُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِیدًا گواه بر عهد و میثاق و سوگند
شما آورده اند که زوجه سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش از غایت اضطراب
طپانچه بر روی وی زد وی شکایت به پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند این آیت آمد
که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگزارانند و استادکان عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قیام
بامور معاش ایشان مانند قیام نمودن حاکمان بر رعیت بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ و بسبب آن
چیزی که تفضیل کرد خدای تعالی و افزونی داد بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را که مردانند
بر برخی دیگر که زنانند و تفضل مردان بکمال عقل است و علم و بسیاری فهم و حدس
و جهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و خطبه و نماز عید و قضا و شهادت در حدود
و قصاص و بزیادتی میراث و امثال آن و اینکه انبیا و ائمه علیهم السلام از مردانند
از همه فضایل اشرف و اکمل است وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت داد مردان را بر زنان
بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر زنان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش در مهر
و نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برنده گانند
مر خدای را در قیام نمودن بحقوق شوهران و غیر آن حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ
نگاه دارندگان نزد غایب شدن شوهران یعنی در غیبت شوهران رعایت
کنندگان عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ بنگاه داشت
خدا ایشان را یعنی بوسیله امر او بر حفظ غیب و ترغیب ایشان در آن بوعد
و وعید و بتوفیق او ایشان را در آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مرویست که بهترین زنان زنیست که چون [illegible] تو نگرد شاد شود و اگر او را
کاری فرمائی فرمان تو برد و چون از تو غایب شود حفظ الغیب ترا رعایت

کند در مال تو و نفس خود و بعد از آن این تلاوت فرمود وَاللَّاتِي و آن زنانی
که تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ می ترسید نافرمانی و تسلط ایشان بر شما ظهور
اسباب و علامات آن فَعِظُوهُنَّ پس پند دهید ایشان را بسخنانی که
دلهای ایشان را نرم کرداند و یا تعلیم دهید ایشان را از حقوق زنا شوهری
وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید بکناره روید فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی در یک
جامه خواب مباشید با پشت با ایشان کنید و گویند این کنایه است از ترک
جماع وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که عضو را خراش نشود و نشکند و زشت
نکند فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از نشوز باز آیند فَلَا تَبْغُوا
عَلَيْهِنَّ پس مطلبید بر ایشان سَبِيلًا راه توبیخ و سرزنش یعنی بعد از فرمانبرداری
و توبه از نشوز دست از آزار ایشان بدارید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست عَلِيًّا برتر از آنکه بر ایشان بظلم راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را
فرو گذارد پس از و بترسید و حذر کنید وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر ترسید بجهت ظهور
علامات نشوز از احکام شرع شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان
مرد و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای دفع نشوز حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ مبا
بجی کنند که صلاحیت حکم داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن
تا او نیز ما فی الضمیر زن را از طلب محبت زن و میل و فرقت او بدانند چه
خویشان شناساترند ببواطن احوال و این بر وجه سنت است چه اگر اجنبی را
برای حکومت نصب کنند نیز جایز است إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند هر دو
حکم إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار مرد و زن يُوَفِّقِ اللَّهُ [illegible] کاری نکند
خدای تعالی بَيْنَهُمَا میان شوهر و زن و یا اگر شوهر [illegible] اراده صلاح نماید
و رفع خلاف و نزاع حق تعالی الفت افکند میان ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی

که خدای هست عَلِیمًا دانا بمصالح شوهر و زن خَبِیرًا آگاه بمقاصد
حکمین یا زوجین و چون حق تعالی امر بنده کان کرد بحسن معاشرت در باب
یتیمان و در حق ازواج و عیال و این بدون عبادت او سبحانه بر وجه
وحدانیت و تنزیه او از شرکت در عبودیت مثمر مثوبت اخروی نبود
ازین جهت بعد ازین امر بتوحید نموده و فرموده که وَاعْبُدُوا اللهَ و
پرستید خدای بوحدانیت وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ و انباز مگیرید بوی شَیْئًا
چیزی را از بتان و غیر آن وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید بپدر و مادر
خود اِحْسَانًا نیکویی کردن بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَى و بخویشان نزدیک
بصله رحم وَالْيَتَامَى و بر یتیمان بدلنوازی و سلکاری و عطا وَالْمَسَاكِينِ
و بدرویشان که بر قوت سال قادر نباشد بانواع صدقات وَالْجَارِ
ذِي الْقُرْبَى و بهمسایگان که خویشاوند که هم حق همسایگی دارند و هم حق
خویشی بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و بهمسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد
یا از همسایه دور و در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده که بهشت نرود
بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکویی
کنید با هم پهلوی خود یعنی همنشین و هم صحبت و این میتواند بود که رفیق
سفر بوده باشد یا شریک در علم آموختن یا همنشین در مسجد و مجلس و یا زوجه
و یا خادم و غیر آن و نیکویی با او حق صحبت اوست و بنای او بر مهربانیست
وَابْنِ السَّبِيلِ و بر رهگذریان غریب و اگر چه در شهر خود غنی بوده باشند وَ
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند
بشفقت و مرحمت و حسن نفاق إِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ
دوست نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر کرا باشد خرامنده بتکبر کنند

دارد از والدین و اقارب و همسایها و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند مختو
نازند و خود ستایند که تفاخر کنند بر ایشان و حقوق ایشان را با ایشان نرسانند
روایت که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
دلم سخت شده است و از نرمی و رقت دور گشته فرمود که با مادر و پدرت
نیکوئی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر و عطاشان
ده و با همسایهای خویش و بیگانه عطا کن و ایشان را مرنجان گفتند یا رسول الله
حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود از حقوق آنست که اگر ترا بخواند
اجابت کنی و اگر درویش شود دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی
و اگر خیری باو رسد تهنیت کنی و اگر مصیبتی باو رسد تعزیت او کنی و اگر
بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و دیوار بیالای دیوار او بلند نسازی تا منع
باد نکنند از او و او را نرنجانی بمنع مطبوخات خود و بعد از آن فرمود همسایگان
سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است بر تو و یکی را دو و یکی را یک اول
همسایه مسلمانست که او را قرابتی باشد با تو چه او را هم حق جوارست و هم حق
قرابت و هم حق اسلام دوم همسایه مسلمانست که حق همسایگی و حق اسلام
دارد سیوم همسایه کافر که همین حق همسایگی دارد و انس از حضرت رسالت
روایت کرده که هر که آزار همسایه کند آزار من کرده و هر که آزار من کند
آزار خدا کرده و بعد از آن فرمود که جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه
تا گمان بردم که از من میراث باو رسد و چون مختال و فخور منع احسان
میکنند بر اقارب و همسایها و غیر ایشان از این جهت بعد از این در
صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ یعنی دوست ندارد خدای
آنان را که بخل میورزند و حقوق مالی را بمستحقان ایشان نمی رسانند

بخیلی

وَيَأمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالبُخلِ یعنی دوست ندارد
منع ایشان میکنند از ادای حقوق واجب وَيَكتُمُونَ و میپوشند از خلق
مَا آتَاهُمُ اللهُ آنچه خدا داده است بایشان مِن فَضلِهِ از فضل خود که آن غناست
وَأَعتَدنَا و آماده کرده ایم لِلكَافِرِينَ برای کسانی که کافر نعمت اند و ادای
حقوق مالیه نمی کنند و منع مردمان نیز میکنند از دادن تصدق عَذَابًا
مُهِينًا عذابی خوار کنند که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ و دوست ندارد
خدای آنان را که يُنفِقُونَ أَموَالَهُم نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ
برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار جرأت و احسان خود
تا مردمان تحسین ایشان کنند گویند مراد بانجماعت مشرکان مکه اند
که بدشمنی حضرت رسالت لشکرها جمع میکردند و مالهای خود را
خرج ایشان میکردند وَلَا يُؤمِنُونَ و نمیگروند از روی حقیقت بِاللهِ
بخدا یعنی بوحدانیت او وَلَا بِاليَومِ الآخِرِ و نه بروز بازپسین که روز قیامت
وَمَن يَكُنِ الشَّيطَانُ و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او لَهُ قَرِينًا
مراو را همنشین و یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد همنشینی است ابلیس چه او
خوانند مردمانست بکفر و معصیت وَمَاذَا عَلَيهِم و چه چیز بودی بر کافران
یعنی چه زیان داشتی مر ایشان را لَو آمَنُوا بِاللهِ اگر ایمان آوردندی بخدا وَ
اليَومِ الآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال تصدیق کردندی وَأَنفَقُوا
و بیرون کردندی مال خدای بدون عوض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ
از آنچه داده است خدای ایشان را وَكَانَ اللهُ بِهِم و هست خدای بایشان
یعنی باقوال و افعال ایشان عَلِيمًا دانا پس جزای اقوال و افعال آنها
خواهد داد وَإِنَّ اللهَ لَا يَظلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثقَالَ ذَرَّةٍ

دروزن وذره چیزیست که بشعاع آفتاب که در روزنه افتد در هوا
ظاهر شود وآنرا وزنی نیست وحقیقت این سخن مبالغه است در نفی
ظلم وان تک واگر باشد ذره حسنة نیکی در دیوان بنده ویدهد حق تعالی
اورا زاید بر ثواب عمل من لدنه از نزدیک خود بی استحقاق آنکس اجرا
عظیما عطای بزرگ وبی اندازه ابو عثمان هندی گوید که از ابو
هریره روایت میکردند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی بنده مومن رابیک
حسنه ثواب هزار حسنه بدهد مرا ازین عجب آمد پس نزد ابو هریره
رفتم و ویرا از آن خبر دادم گفت من چنین نگفتم بلکه از پیغمبر شنیدم که
میگفت حق تعالی بنده مومن را بهر یک حسنه دو هزار حسنه ارزانی فرماید
واگر تو درینجا تردیدی داری این آیه بخوان که ان الله لا یظلم الناس مثقال
ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویوت من لدنه اجرا عظیما ومعلومست
که آنچه حق تعالی آنرا اجر عظیم گوید که قدر او را غیر او سبحانه داند بعد از ذکر
روز آخرت وبیان احوال روز آخرت وبیان احوال مومنان در عقب
آن وصف حال منکران میفرماید فکیف پس چگونه باشد وبچه وجه باشد
حال کفره وظلمه اذا جئنا وقتیکه بیاریم من کل امة از هر گروهی از امم
گذشته بشهید گواهی وآن پیغمبر ایشان خواهد بود که بر افعال قبیحه وعقاید
فاسده ایشان گواهی خواهد داد وجئنا بک وبیاریم ترا ای محمد علی هؤلاء
براین گروه کرامت توانند شهیدا گواه تا گواهی دهی برایشان بجهت علم
تو بر عقاید ایشان یومئذ در آن روز که گواهی [illegible] واقع شود یود
الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای تعالی وعصوا الرسول
ونافرمانی کردند رسول ویرا لو تسوی اگر راست کرده شود بهم

الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشان را هم رکن زنند نسازند وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی نتوانند که از خدا بپوشانند حَدِيثًا سخنی را زیرا که انبیا و ائمه و ملائکه و اعضای ایشان و زمان و مکان بر ایشان گواهی دهند و چون حق تعالی در آیه متقدمه امر کرد بندگان را بعبادت در عقب ذکر اعظم عبادت می نماید که نماز است و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در زمان بیهوشی صدای اذان بگوش ایشان رسید بنماز و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت مستی در سورهٔ کافرون حرف لا را که در چهار موضعست حذف کرد این آیت نازل شد که بنماز نزدیکی منمائید در حالتی که مست باشید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُولُونَ آن چیزی را که میگوئید یعنی میخوانید در نماز وَلَا جُنُبًا و نه در حالتی که جنب باشید إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود که در آن محل به تیمم نماز توانید گذارد و نزد بعضی مراد بصلوة مواضع صلوتست که مساجد است و عابری سبیل یعنی گذرندگان از آن و معنی آنست که مست و جنب باشید الا عابرین در مسجدها مروید تا وقتی که بهوش آئید و نه در حالت جنابت مگر بسبیل گذشتن از دری بدری [illegible] و بر هر تقدیر میفرماید که در حالت جنابت نماز مکنید یا بمسجد مروید حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل

کنید مگر وقت نیافتن آب که آن هنگام کافیست تیمم وَاِنْ کُنْتُمْ واگر باشید
در وقت جنابت مَرْضیٰ بیماران مراد بیماریست که دران خوف استعمال
آب باشد چه درینوقت استعمال آب بجاینیست اَوْ عَلیٰ سَفَرٍ یا باشید در جناح
سفر یعنی در سفر آب نیابید اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ
از حدثی که بیرون می آید از پیش و پس وغایط بمعنی زمینی پست که
منخفض باشد وتسمیه حدث بغایط از جهة آنست که در غالب احوال در گو
زمین واقع میشود اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را این کنایتست از
جماع که غیبوبة حشفه است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس
قصد کنید صَعِیْدًا طَیِّبًا طاهر زمین را اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ فَامْسَحُوا
پس مسح کنید بباطن هر دو دست که بر زمین زده باشید بِوُجُوْهِکُمْ روی خود را
یعنی پیشانی و هر دو ابرو و هر دو جبین تا طرف انف اسفل وَاَیْدِیْکُمْ و دستهای
خود را تا زند اِنَّ اللهَ کَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درگذرانندهٔ
از شما سختی تکلیف را غَفُوْرًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند و بجهت
کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف را بر شما ای آسان گردانید
رخصت تیمم داد در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این امتست مرحومت
بجهت تسهیل امر ایشان چنانکه پیغمبر ص فرمود که تفضیل داده اند ما را بر مردمان
سابق به چیز زمین را مسجد ما گردانیدند و خاکش را برای ما طهور ساختند
و صفهای ما را در نماز مانند صفوف ملائکه گردانیدند و چون حق تعالی ذکر
احکامی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن بجهت تخویف مردمان
کرد از مخالفت بآن و فرمود بر سبیل تعجب که اَلَمْ تَرَ یعنی ونمی نگری
ای محمد اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِنَ الْکِتَابِ داده شده اند

بهره از علم توریة مراد علمای یهودند که یَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند
گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت هدایت ایشان این
بود که بصفات مصطفی عارف بودند وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت
انکار وی نمودند از روی عناد واستکبار وَيُرِيدُونَ ومیخواهند این
گمراهان از روی حسد وعداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای
مومنان گم کنید راه راست را که طریق اسلامست وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناتر
بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند وشما را خبر داد بعداوت ایشان پس از ایشان
حذر کنید وَكَفَى بِاللَّهِ وکافی بسنده است خدای وَلِيًّا در حالتی که دوست
شماست ومتولی امور شما وَكَفَى بِاللَّهِ وبست خدای نَصِيرًا در حالتی
که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر او کنید واز غیر او
مستغنی شوید مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از کسانی که بدین یهودی
متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را وتغییر میدهند آنرا
عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایهای خود مراد تغییر نعت پیغمبرست ونوشتن غیر
آن در موضع آن ویا تاویل کلمات توریت بموافق آرزوی خود
ودر کشف روایت آمده که بعضی از یهود بملازمت حضرت مصطفی
صلی الله علیه وآله می آمدند وجواب آن حضرت را از امری که سوال کرده بودند
قبول میکردند وچون از مجلس آن حضرت جدا میشدند جواب
آن حضرت را متغیر میساختند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار ایشان
برداشته فرمود که یهودان معاند سخنان ترا که حبیب منی از مواضع
آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ ومیگویند از روی عناد سَمِعْنَا
شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا ونافرمانی کردیم امر ترا واین آشکارا میگفتند

جهت بسیاری عناد و استکبار و در تغییر آوردم که اظهار سمعنا میکردند
و در خفیه بلفظ عصینا لب می گشودند و دیگر میگفتند که وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ
بشنو در حالتی که غیر شنوده باشی این کلمه ایشان روی در مدح دارد و
روی در ذم وجه ذم اینکه قصد ایشان بآن این بود که بجهت کری یا موت
گوش تو چیزی مشنواد و وجه مدح اینکه بشنو قول ما اکه مکروه مباد که هیچ
مکروهی شنوانیده شوی پس یهود این وجه مدح را پرده نفاق میساختند
و مقصود ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میگفتند که وَرَاعِنَا در ما
نگر و در حال ما رعایت کن که این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدحش
آنکه رعایت حال ما کن و بما نگاه کن چنانکه گذشت تا بشنویم کلام ترا و بآن
کار بندیم و وجه ذمش آنکه آنرا مشابه میساختند براعونا که کلمه عبرانیست و بآن
یکدیگر را دشنام میدادند و یا آنرا بقصد رعونت و حمق میگفتند یعنی
حماقت و بیعقلی لازم تو باد پس بپیچانیدند باین گفتار لَيًّا پیچانیدنی
بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود باینمعنی که آنرا صرف میکردند و بآنچه مشابه سب
و دشنام است وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وطعن و قدح میکردند در دین اسلام
طعنی از روی استهزاء و سخریت و از جمله میگفتند که دینی که پیغمبر آن بنا
منسوبت معلوم است که چه دینی خواهد بود و حال آنکه بر شبانی موسی
معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی که سَمِعْنَا شنیدیم
سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را و اسمع
وَانْظُرْنَا و نگاه کن در ما یعنی ملاحظه کن حال ما [illegible] کلام ترا نیک بشنویم
و بدانیم و بفهمیم لَكَانَ هر آینه بودی این گفتار خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا
از استهزای سید انام و از طعن در اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر و صواب تر

وَلَکِن لَعَنَهُمُ اللهُ و لیکن لعنت کرده است حق تعالی ایشان را از رحمت خود
دور کرده بِکُفرِهِم بجهت کفر و شدت عناد و استکبار ایشان فَلَا یُؤمِنُونَ
پس ایمان نمی‌آورند ایشان اِلَّا قَلِیلًا مگر گرویدنی اندک و ضعیف که معتبر و
معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی کتب و انبیا دون بعضی در اکثر تفاسیر
آمده که حضرت رسالت علمای یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد
طلبید و گفت ای گروه یهود از خدا بترسید و قدم در دایره اسلام
نهید من سوگند میخورم ... شما میدانید که من این کلام و احکام که
از خالق عالم آورده‌ام حق است و شما را در توریة از حال من خبر داده و در آنجا
بر ایمان شما میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند که نه ما ترا
میدانیم و نه از صفت تو و قرآن خبر داریم این آیت آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
اُوتُوا الکِتَابَ ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة اٰمِنُوا
تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلنَا بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود که قرآنست
یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است مُصَدِّقًا در حالتی که باور
دارنده و تصدیق کننده است آن چیز را که قرآنست یعنی اصول احکام
آن مطابق و موافق است لِمَا مَعَکُم بهر آن چیز را که با شما است یعنی توریة
پس بان بگروید مِن قَبلِ اَن نَطمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا رویهائی را
یعنی اثر صورت آنرا نیست سازیم تا اصلا نشانه ابرو و چشم و لب و بینی
و دهن بران نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را که آثار آن
محو شده عَلیٰ اَدبَارِهَا بر هیئت قفای آن یعنی شکل آنرا بصورت پس سر
بدل سازیم و در تیسیر آمده که دستها و پایها و چشمهای ایشان در مواضع
خود باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیئتی است در غایت

در غایت زشتی و رسوائی آورده اند که چون این آیت نازل شد عبد الله
بن سلام استماع آن کرده بخدمت حضرت رسالت شتافت ایمان
آورد و در عهد عمر چون آیت را بر کعب الاحبار خواندند گفت بار خدایا
ایمان آوردم و اسلام قبول کردم أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا لعن کنیم و از رحمت خود دور
کردانیم ایشان را کَمَا لَعَنَّا همچنانکه از رحمت أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز
شنبه یعنی آنانی که از فرمان خدا سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی
اشتغال نمودند مراد آنست که جزای ایشان دهیم همچنانکه جزا دادیم
بآن اصحاب سبت را وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدا در ایجاد شی
مَفْعُولًا کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد پس البته آنچه موعود
شده باید بآن از وقوع عذاب بشما رسد اگر ایمان نیارید مرویست که چون
آیه یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد رسول خدا بر بالای منبر رفت
و آنرا بر اصحاب خواند مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله اگر چه شرک
باشد حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بدو یعنی شریک گیرند در عبادت
او زیرا که حکم خدا نافذ گشته بر آنکه شرک در دوزخ مخلد باشند کافی
که بصفت میرند وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَلِكَ آن گناهی را که غیر
از شرک بوده خواه صغیره باشد یا کبیره لِمَنْ يَشَاءُ هر آنکس که خواهد
از روی تفضل و احسان و اگر بعد العمل فرماید بقدر معصیت
عذاب فرماید و فضل و عدل او بر وجه حکمت و مصلحت است
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدا فقد افترى پس بدرستیکه
کرده باشید و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که بدان مستحق

عذاب کرده کاهی که از ان توبه نکرده بمیرد وچون بمضمون این آیت که
شرک مغفور نیست یهودان اکر مستند عزیر بودند وکوساله را
معبود خود میدانستند تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار وجحود
کفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارکاه الهی ومقربان درکاه او
میدانیم حق تعالی ستایش نموده بنفسهای خودشان وفرموده برسبیل
تعجب که الم تر آیا ندیدی بدیده بصیرت الی الذین بسوی آنانکه از روی
مفاخرت یزکون انفسهم می ستایند نفسهای خود را پاکیزکی وبیکناهی
وقرب ایشان نزد الهی مرویست که بحری ابن عمر ونعمان بن اوفی ومرحب
بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت آوردند وکفتند این کودکان را
هیچ کناهی هست حضرت فرمود که نه باین کناهند سوکند خوردند که ما نیز
مثل ایشان بی کناهیم که کناهان شب ما را میکن رانند وخطاهای روز
ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که ستایش شما مر نفسهای خود را اعتبار
ندارد بل الله بلکه خدای یزکی من یشاء بپاکی یاد کند وبداند هر که را
خواهد ومستحق آن داند ولا یظلمون واین کروه که بنا حق خود را
میستایند ستم رسیده نخواهند شد بسبب عقوبت فتیلا بمقدار
رشته ضعیف که در میان شکاف دانه خرما باشد غرض آنست که ایشان
عقوبت این کفتار خود خواهند کشید از روی عدل نه بر وجه
ظلم انظر بنکر ای محمد در یهودان که از روی عناد کیف یفترون
چکونه افترا میکنند ومی بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را یعنی
اینکه میکویند کناه ما شب ما در روز [illegible] نهد یا در قول نحن
ابناء الله واحباؤه وکفی به وبسند است آن افترا بزعم ایشان باین

کفتار اِثمًا مُبینًا کناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نیست یعنی همین کناه
بس است در استحقاق عذاب ایشان آورده اند که چون حکم الهی با جلای
بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و
کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف
قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر حرب حضرت رسالت و اصحاب او
تحریص کردند و با پنجاه کس از اکابر قریش به بیت الحرام در آمدند و در پس
پردهای حرم سینهای بر دیوار خانه باز چسبانیدند سوکندهای مغلظه بر حرب
اهل اسلام یاد کردند و خاطر از آن مر فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند در آن
مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که
زائران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن میکنیم
و صله رحم بجای می آوریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول
می باشیم بهتر است یا دین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت را استحکام
نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر میخواند یهودان بعد از
استماع این سخنان کفتند که دین شما حق تر است ابو سفیان کفت
که ما بر این اعتقاد وقتی اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان
جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از عناد و
مکابره و کفر ایشان خبر داد که اَلَم تَرَ آیا نمی بینی و نمی نکری اِلَی الَّذینَ
اُوتُوا بسوی آنانکه داده شده اند نَصیبًا مِنَ الکِتابِ بهره از توریة که
بواسطه عداوت مسلمانان یُؤمِنُونَ میکروند بِالجِبتِ وَالطّاغُوتِ
بدین دو بت که قریش راست وَیَقُولُونَ و میکویند این جهودان
لِلَّذینَ کَفَرُوا برای کافران یعنی در حق ایشان که تولا این کرده کفار

قریش أَهْدىٰ هدایت ایشان بیشتر است مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان
آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سَبِيلًا از روی دین یعنی راه یافته ترند
در دین و دین ایشان قایم تر و طریق ایشان صواب تر أُولٰئِكَ آن گروه
معاند متعصب در کفر الَّذِينَ آنانند که لَعَنَهُمُ اللهُ دور کرده است خدای
ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللهُ و هر که را خدای براند و دور سازد
از رحمت خود فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب
کند از وی أَمْ لَهُمْ آیا یهود راست این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست
ایشان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره ای از پادشاهی زعم یهود آن بود که ایشان به پادشاهی و پیغمبری
از غیر خود سزاوارترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند و میگفتند که آخر منصب مملکت
داری و حکم گذاری و پیغمبری با خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از پادشاهی بهره ای نیست و اگر
فرضا از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آنگاه لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مر مردم را
نَقِيرًا آن مقدار گوی که بر پشت دانه خرماست أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ نه که چیز
بمردمان دهند بلکه حسد می برند بر مردمان که قبایل عرب اند عَلىٰ مَا آتَاهُمُ
اللهُ بدانچه خدای داده است بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل که آن کتابت
و نبوت و بعثت رسول از ایشان در تفاسیر اهل البیت از امام محمد باقر (ع)
مرویست که مراد بناس محمد است و آل محمد و مراد بحاسدان آنانکه حسد بردند
بر نبوت رسول (ص) و بر امامت آل اطهار او فَقَدْ آتَيْنَا بدرستی که ما عطا کردیم آلَ
إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد است صلوات الله علیهم
الْكِتَابَ توریة و زبور و انجیل و قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم حرام و حلال وَآتَيْنَاهُمْ
و دادیم ایشان را مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ که نبوت یا مملکت داری
چنانکه یوسف و سلیمان و داود داشتند در تفسیر اهل البیت بروایت

امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام مراد بآل ابراهیم محمد است و آل وی و مراد بکتاب
قرآن و بحکمت نبوت و بملک عظیم امامت چه این جمله در هیچ کس جمع
نبود مگر در خاندان حضرت خاتم الانبیا علیهم الصلوة والسلام و عیاشی
در تفسیر خود باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبد الله ع فرمود
که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نموده طاعت ما را بر شما
و ما راست غنایم دار الحرب و ما راست خاصهای ملوک از دار الحرب و ما راست انفال
در علم و ما ایم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده اند همچنانکه حق تعالی فرموده که ام یحسدون
الناس تا آخر و بعد از ان فرمود که مراد بکتاب نبوت و مراد بحکمت فهم
و قضا و مراد بملک عظیم فرض طاعات ما بر شما فَمِنْهُم پس از یهود مَنْ آمَنَ بِهِ
آنکس است که ایمان آورده بمحمد وَمِنْهُم و از ایشان مَنْ صَدَّ عَنْهُ کسی هست که
اعراض کرده از ان حضرت و تصدیق نکرده به نبوت او وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ بسنده است
دوزخ سَعِيرًا آتش افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که
آنانکه پوشیده اند حق را و نگرویده اند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدانیت ما یا آیات
قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا زود باشد که در آریم ایشان را
در آتشی عظیم که دوزخ است كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُم
پوستهای ایشان را با آتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای ایشان را
جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای غیر آنچه پخته و سوخته شده باین وجه که پوستهای
سوخته ایشان را عود کنیم بر صورت دیگر لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند
عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان را دایمی باشد و در روایت آمده که
در یکساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند و [illegible] نقل است که
آتش دوزخ ایشان را روزی هزار بار بخورد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست

خدای عزیز غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیماً دانا بحقیقت
دوزخیان بر وجه حکمت وبعد از آن در وعد ابرار میفرماید که وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعبادات کرده اند
طاعتها را بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ
تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ روان از زیر درختان و یا از زیر
بناهای آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند آن مومنان
در آن أَبَدًا همیشه که هرگز با آخر نرسد لَهُمْ فِيهَا مر آن بهشتیان را باشد
در آن بوستانهای پر اشجار و انهار أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض
و نفاس و از جمیع چیزها که طبیعت از آن متنفر باشد وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم
ایشان را ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آن را زایل نگرداند چه آفتاب
در بهشت نباشد این کنایه است از آسایش و آرامش و نعمت دایمی و در
خبر است که در بهشت درختی باشد که سوار در سایه او صد سال رود
آخر نشود بعد از آن امر میفرماید بادای امانت و حکومت بعدالت که موجب
انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است و میگوید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتها را
إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل امانت و خداوندان آن وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند شما را
که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ
آنکه حکم براستی و انصاف که بر نهج شریعت باشد و خالص از شایبه انحراف
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ نیکو چیزی پند میدهد
شما را بآنکه ادای امانت است و عدل در حکم إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست سَمِيعًا شنوا باقوال شما بَصِيرًا بینا بآنچه میکنید از رد

امانت و عدل در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت صلعم فتح
مکه کرد عثمان بن طلحه که کلیددار خانه کعبه بود در آنرا ببست و بر بالای کعبه
بر آمد و از دادن کلید بحضرت ص امتناع نمود و گفت اگر میدانستم که محمد رسول
خداست کلید باو میدادم امیر المؤمنین بفرموده حضرت بر بالای بام کعبه
بر آمد دست او را پیچید و کلید از وی بگرفت و در را بگشود و حضرت ص
در اندرون در آمده دو رکعت نماز بگزارد و چون بیرون آمد عباس
التماس نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید تا سقایت و سدانت خانه
کعبه مر او را متعلق باشد این آیت نازل شد حضرت ص امر کرد بامیر المؤمنین
که کلید را بعثمان رد کند امیر المؤمنین ع نزد او رفته زبان باعتذار گشود
برای استمالت و کلید را باو رد کرد وی گفت ای علی اول بعنف کلید را از من
گرفتی و مرا رنجانیدی و اکنون ملایمت میکنی فرمود که حق تعالی در شان تو
آیتی فرو فرستاده پس این آیت را بر وی خواند عثمان مسرور شد گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله فی الحال جبرئیل فرود آمد
که امر حق تعالی چنانست که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد پس عثمان
ملازمت حضرت اختیار کرد و کلید را ببرادر خود شیبه داد تا امروز
کلید کعبه در دست آن قوم است و امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام
و زید بن اسلم و مکحول و زید بن حوشب از حضرت رسالت ص روایت
کرده اند که مراد باین آیت ائمه هدی اند و بامانت امامت یعنی حق تعالی
امر کرده است ائمه اثنا عشر را تا امامت بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند
یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم [illegible] و ایشان از اهل بیت
علیهم السلام کرد و آیت در قرآن واقع شد یکی از برای امانت و دیگری از بر

ماست و دیگری از برای شما اوّل اینکه ان الله یأمرکم تا آخر پس بر ما واجبست
که ادای امانت امامت کنیم باهل خود و بر شما لازمست که اطاعت ما
کنید در جمیع امر و نهی آیت دوم که متضمن آنست اینست که یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را در اوامر
واطیعوا الرسول و فرمان برید رسول او را در احکام واولی الامر منکم
واطاعت کنید خداوندان امر را از شما و نیز از امام محمد باقر و جعفر صادق
صلوات الله علیهما مرویست که اولی الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که
حق تعالی طاعت ایشانرا واجب گردانید بر همه مکلفان بندگان همچنانکه
کرده است طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی
واجب گرداند طاعت احدی علی الاطلاق مگر آنکه او بنور عصمت آراسته
باشد و باطن او همچو ظاهر او باشد و مامون باشد از غلط و امر قبیح و این
صفت در امرا و علما که غیر از ائمه معصومین باشند تحقق نمی یابد و موید
اینست که حق تع میان ایشان و میان خود و رسول خود در حکم و طاعت
تسویه فرموده و طاعت ایشانرا مقارن ساخته بطاعت خود و طاعت
رسول خود پس همچنانکه حق تعا از همه قبایح منزه است و رسول او از همه
معاصی معصوم و مطهر اولوا الامر نیز باید که چنین باشند و باتفاق
بعد از پیغمبر غیر ائمه اثنا عشر معصوم نبوده اند پس مراد باولی الامر ایشان
باشند نه غیر دیگر آنکه اگر مراد باولی الامر علی العموم باشد لازم آید که هر حاکمی
و عالمی که بنا حق حکمی کند تابع او باید شد و طاعت او نمود بجهت لفظ عموم
اولوا الامر و این اجماعا باطل است و احادیث [illegible] دلالت میکند بر آنکه
مراد باولی الامر ائمه اثنا عشر اند و از جمله روایات مشهوره متواتر است میان

موافق و مخالف از جابر بن عبد الله انصاری که گفت من از رسول خدا
پرسیدم که یا رسول الله من خدای و رسول او را میدانم اما اولوا الامر را
نمیدانم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای جابر ایشان خلیفهای منند و امامان
اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از آن حسن و آنگه حسین
و در پس او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی که در توریة معروفست بباقر
و تو او را دریابی چون او را به بینی سلام من بوی رسان بعد از آن یکیک ائمه را
نام تا آنکه بحجت قایم صلوات الله علیهم رسید فرمود که او مردی باشد نام او نام
من و کنیت او کنیت من حجت خدا باشد و بقیة او سبحانه در میان بندگان
حق تعالی مشارق و مغارب بر دست او بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد
بر وجهی که از غایت درازی مدت غایب شدن او هیچ کس تصدیق بوجود
او نکند مگر مومنی که حق دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت
من گفتم یا رسول الله شیعه او در غیبت از و نفع گیرند فرمود آری همانند
انتفاع مردمان با آفتاب و اگرچه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون
سر خداست و مخزون علم او و این سخن را از من نگاه دار و هیچ کس مرسان
مگر کسانی که از اهل آن باشند جابر گفت جابر چون مدتی برین بگذشت
روزی نزد علی بن الحسین نشسته بودم ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر از حجره
زنان بیرون آمد در سن کودکی و گیسو در بر افکنده چون او را بدیدم
گوشت میان شانه من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را
گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی بمن کرد گفتم ادبر پشت
بر من کن پشت بر من کن پشت بر من کرد گفتم شمایل رسول الله
برب الکعبة این شمایل رسول خداست بخدای کعبه گفتم ای پسر

اسم تو چیست فرمود که محمد گفتم پسر کیستی گفت پسر علی بن الحسین گفتم تن
و جان من فدای تو باد همانا تو باقری فرمود آری پیغام رسول خدای
بکن ار من ازین قول حیران و متعجب شدم گفتم یا غلام رسول خدای مرا
بشارت داد که ترا دریابم و گفت چون او را ببینی از من سلام برسان
پس گفتم رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام
ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر کما بلغت السلام سلام آن
بر رسول خدای بمن رسانید پس من هر روز بخدمت او میرفتم و مسایل
مشکل از وی می پرسیدم و می آموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم
بخدای که من جرات نکنم با آنچه رسول خدای مرا از ان نهی کرده و گفته
که شما خلفای او باشید و امامان راه نمایید و حلیم ترین مردم باشید بکودکی
و دانا ترین مردم باشید به بزرگی ایشانرا چیزی میاموزید که ایشان عالمتر
باشند امام فرمود صدق جدی رسول الله مرا راست گفت رسول
خدای من این مسئله را از تو به میدانم مرا در کودکی علم و حکمت داده اند
و این از فضل خداست بر ما و برکت رسول او و در رساله حدایق الیقین
فی فضایل امیر المومنین آورده اند که از جابر بن سمره روایت که از رسول
خدا پرسیدم که یا رسول الله اولوا الامر که حق تعالی طاعت ایشانرا
بطاعت خود پیوسته گردانید چه کسانند فرمود که ای جابر اولوا الامر
خلفای منند که پیشوایان خلق اند ای جابر بدانکه اول ایشان علی
بن ابی طالب است ع و عیسی بن یوسف همدانی روایت کرده از ابی
الحسن بن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از علی بن
ابی طالب ع که آنحضرت فرمود که من از سید انبیا ص شنیدم که فرمود

شریکان من کسانی اند که خدای طاعت ایشان را پیوسته گردانیده است
بطاعت خود و در حق ایشان فرموده که و اولوا الامر منکم پس هرگاه که نزاع
واقع شود میان شما باید که دران واقعه رجوع بقول خدا و رسول و اولوا الامر
کنید و از فرمان ایشان بیرون نروید من چون این سخن بشنیدم
ازان حضرت پرسیدم که یا رسول الله خبر ده مارا از اولوا الامر که ایشان
چه کسانند فرمود که ای علی تو اول ایشانی و مقدم بر ایشان و ازین احادیث
و روایات صحیحه معلوم شد که آنچه بعضی از مخالفین تفسیر اولوا الامر بامرائی کرده اند
که پیغمبر جمعی لشکریان را تابع ایشان گردانید و بجنگ فرستاده مانند خالد بن ولید و
و امثال او و آنرا مخصوص ساخته اند بائمه معصومین به وجه عناد و مکابرات
و چگونه این صحیح باشد که از طریق شیعه و اهل سنت بصحت پیوسته که چون
حضرت رسالت خالد بن ولید را به بنی خزیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت
کند و بقتال ایشان امر نفرموده خالد چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی
که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر کرده با ایشان محاربه کرد و مخالفت قول
پیغمبر نمود چون این حال را بعرض پیغمبر رسانیدند آن حضرت ازان
حالت بسیار پریشان و غمگین شد پس برخواست و روی مبارک بقبله
دعا آورد و دستها را برداشت و بتضرع این مناجات کرد که اللهم انی ابرأ
الیک مما فعل خالد بار خدایا من بیزارم آنچه خالد بن ولید کرده است
از محاربه با بنی خزیمه پس اگر تفسیر اولی الامر بخالد و امثال او صحیح باشد لازم
آید که حق تع امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بمتابعت عاصی امر است بعصیان
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون بدلایل قاطعه ائمه معصومین صلوات
علیهم عین حکم حضرت رسالتند چه ایشان نایبان آن حضرتند و حافظان

وایشان شریعت او از این جهت بعد از ین امر فرموده بمرافعت بخدا و رسول
نزد منازعت و ذکر او لو الامر نکرد و فرموده که فان تنازعتم پس اگر خلاف
کنید فی شیء در چیزی از امور دینیه فردوه الی الله پس باز گردانید
آنرا بحکم خدا والرسول و رجوع کنید برسول او در زمان او و بسنت
مطهره او که فرا گیرید آنرا از ائمه صادقین علیهم السلام بعد از وفات او ان
کنتم اگر هستید شما از روی اخلاص تؤمنون بالله میگروید بخدا والیوم
الآخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و رسول رجوع نمائید ذلک این
رجوع خیر بهتر است شما را واحسن تاویلا و نیکوتر از روی عاقبت
در آخرت و یا این رجوع احسن است از تاویل شما برای خود بدون رد
آن باصل که کتاب خداست و سنت سید انبیا آورده اند که یهودی
با منافقی خصومت افتاد بجائی که نزد او عرض مرافعه کنند محتاج گشتند
یهودی گفت چون محمد رشوه نمی ستاند نزد او میرویم پس منافق را
بحکمه نبویه می کشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود
عاقبت نزد حضرت رسالت ص و حکم بر رونق مدعای یهودی صادر شد
چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهودی زد که
بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس بدر خانه
عمر رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق
این معنی پرسید وی تصدیق قول یهودی کرد و گفت قضیه برین
وجه است که یهودی گفت اما بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم می طلبم
شمشیر کشید او را هلاک کرد و گفت جزای کسی است که بحکم رسول
خدا راضی نشود و این آیت در باره ایشان نازل شد که الم تر آیا ندیدی

یعنی از روی تعجب نگاه کن الی الذین یزعمون بسوی آنان که گمان
می برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل من قبلک بآنچه
پیش از تو فرستاده شد از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی
ایمان ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کسی که بغایت
طاغی و باغی است مراد کعب بن اشرفست و هر که حکم بباطل کند درین
حکم داخل است وقد امروا و بتحقیق مامور شده اند مدعیان ایمان
و همه مکلفان نیز مامور شده اند ان یکفروا به بآنکه منکر شوند بحکم طاغوت
ویرید الشیطان و میخواهد دیو دور شده از رحمت یعنی ابلیس ان یضلهم
آنکه گمراه گرداند ایشان را که متابعان طاغوتند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز
از آن براه راست رجوع نکنند از امیر المؤمنین ع مرویست که هر حاکم که نه بحکم
گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوتست پس این آیه بخواند که یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت تا آخر و بعد از آن فرمود که بخدا سوگند که
امت بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه گردانید شیطان ایشان را
بجهت آن و از این امت نجات نیافتند الا ما و شیعه و غیر ایشان هلاک
شدند واذا قیل لهم چون گویند منافقان را که در وقت منازعه و
مرافعه تعالوا الی ما انزل الله بیائید بحکمی که بپیغمبر او میکند رأیت المنا فقین
می بینی منافقان را که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از
تو صدودا اعراض کردنی از غایت عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه
کنند اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبتی بما قدمت
ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بجهت ارتکاب
نموده اند که آن مرافعه است بطاغوت و گویند که مراد بمصیبت قتل عمر

بودمر آن منافق را ثُمَّ جَآؤُكَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار
بگشایند یا دیت قتل خود طلبند یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدا
مضمون سوگند اینکه اِنْ اَرَدْنَا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم تو اِلَّا
اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بما لاحق شود نه بدی و یا بجهت رعایت ادب آواز
بلند کردن در مجلس تو ایشان تو مرا نمر را بغیر تو عرض کردیم وَتَوْفِیْقًا و
مگر موافق کردانیدن هر دو خصم و اصلاح میان ایشان نه انکه مراد خلاف
تو بوده باشد اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ
الَّذِیْنَ یَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که خدا میداند مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان
از نفاق فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ
و پند ده ایشانرا یعنی منع کن ایشانرا از نفاق و دروغ وَقُلْ لَّهُمْ و بگوی
ایشانرا فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِیْغًا سخنی رسنده و اثر
کننده در دلهای ایشان که ازان غمناک گردند و ان تهدید ایشانست بقتل
و هلاک یعنی بگوی با ایشان که اگر از نفاق توبه کنید شما را بقتل رسانم
وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ و نفرستادیم ما هیچ فرستاده برنده کار خود
اِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای انکه فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای پس بحکم
رسول خدا عمل کنید نه بحکم طاغوت وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر این منافقان
اِذْ ظَّلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ آنهنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار
حکم تو جَآؤُكَ بیامدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو و از مرافعه
بطاغوت پشیمان شدندی فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی
از خدای بتوبه و اخلاص وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ و آمرزش خواستی
برای ایشان رسول لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر اینه یافتندی یعنی دانستندی

خدای را توابا قبول کنند توبه گناهکاران رحیما مهربان بر آمرزش
طالبان و گویند این آیت در بارهٔ دوازده منافق آمد که در نفاق اتفاق
کردند حق تعالی رسول خود را از آن اخبار فرمود رسول صلعم مجمعی ساخته همه را
حاضر کردانید و فرمود که شما دوازده بر نفاق اتفاق کرده‌اند که برخیزند
و استغفار کنند من برای ایشان شفاعت کنم هر چند رسول صلعم این کلام را
اعاده میکرد هیچ کس از ایشان بر نمی‌خواست پس رسول صلعم هر یک از آن دوازده
کس را بنام و نسب مذکور ساخت و ایشان را از میان مردمان رسوا کرد ید
گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی این آیت فرستاد رسول فرمود
اگر اول بار طلب آمرزش میکردید شما را می‌آمرزیدند و چون چنین نکردید
اکنون شما را نزد خدا و رسول راهی نیست پس فرمود تا ایشان را از مسجد
بیرون کردند دیگر ایشان نزد خدا راه ندارند فلا پس نه چنانست که گمان
برده‌اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند و ربک
سوگند میخورم بحق پروردگار تو که لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد
ایمانی بر وجه حقیقت و راستی حتی یحکموک تا وقتی که حاکم سازند ترا فیما
شجر بینهم در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا
پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت
از آنچه حکم کرده باشی هر چند که مخالف طبع ایشان باشد و یسلموا و گردن
نهند فرمان ترا تسلیما گردن نهادنی بظاهر و باطن و از صادق ع مرویست
که اگر جماعتی عبادت کنند خدای را و نماز را بپای دارند و زکوة دهند
و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت الله کنند [illegible] ان گویند فلان
کاری که رسول خدا کرد نکردن بهتر بود یا تنگی و گرانی از آن در خود

۶

باید ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و ربک لا
یومنون تا آخر وَلَوْ اَنّا کَتَبْنا و اگر ما مینوشتیم یعنی فرض میکردیم عَلَیْهِم
بر ایشان اَنِ اقْتُلُوا اَنْفُسَکُم آنکه بکشند نفسهای خود را یعنی خود را
متعرض قتل کرده اید بجهاد با کفار اَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیارِکُم یا بیرون
روید بجهاد از سراهای خود مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا یعنی متعرض قتال
نشدندی و بجهاد نرفتندی اِلّا قَلِیلٌ مِنْهُم مگر اندکی از ایشان که مخلصانند
واز سر اعتقاد گرویدگان وَلَوْ اَنَّهُم و اگر ایشان که منافقانند فعلوا
کردندی مَا یُوعَظُونَ بِهِ از آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول
و مطاوعت امر و از روی رغبت لَکانَ خَیْراً لَهُم هر آینه بهتر بودی
مر ایشانرا در دنیا و عقبی وَاَشَدَّ تَثْبِیتاً و سخت تر بودی از روی تصدیق
و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه پند داده میشوند اشد است برای
تحصیل علم و ازاله شک وَاِذاً و آنهنگام که حاصل شد مر ایشانرا تحقیق
ایمان لَاٰتَیْناهُم هر آینه بدهیم ایشانرا مِنْ لَدُنّا از نزد خود اَجْراً عَظِیماً مزدی
بزرگ و ثوابی وافر که بهشت پر نعمت است وَلَهَدَیْناهُم و هر آینه راه
نمائیم ایشانرا صِراطاً مُسْتَقِیماً راهی راست که بوسیله آن از مقربان
درگاه ما شوند و ابواب علم بر ایشان گشوده شود و حضرت رسالت
فرمود که هر که عمل کند بآنچه دانسته حق تعالی باو عطا فرماید علمی اگرچه ندانسته
باشد مخلص معنی آنست که ما ایشانرا تعلیم دهیم بر ثبات بر طریق مستقیم
که آن هدایت بمطالب دنیویه و اخرویه تا بجهت آن بنعیم ابدی
برسند آورده اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا بود روزی بجناب
نبوت مآب حاضر شد نزار و ضعیف شده و زرد و نحیف گشته

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ای ثوبان تو چرا متغیر شده روی سرخ
گشته گفت یا رسول الله زمانی که در حالتی نبینم آن زمان یاد رحمانی
زنند کانی بی شیرم و حالا در اندیشه آنم که چون بپایان اجل در رسد
و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و بچه حیله پردازم و بخت
یعنی آنکه اگر در آن جهان از اهل دوزخ باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم
بدانجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و نزد بعضی این شخص عبدالله انصاری
بود و بهر تقدیر حق تعالی شکسته دلان فراق را مژده وصال شادمان ساخته
آیه فرستاد که مَن یُطِعِ اللهَ و هر که فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی
وَالرَّسُولَ و رسول را در احکام شرعی فَاُولٰئِکَ پس آن گروه فرمان بر
داران روز قیامت باشند مَعَ الَّذِینَ با آنانکه اَنعَمَ اللهُ عَلَیهِم انعام
کرده خدای بر ایشان مِنَ النَّبِیِّینَ از پیغمبران و رسولان و اولو العزم
درین داخلند وَالصِّدِّیقِینَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق
انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدای وَالصَّالِحِینَ و شایستگان
در اعمال و اقوال وَحَسُنَ اُولٰئِکَ رَفِیقًا و نیکو اند این جماعت از روی
همنشینی یعنی نیکو رفیق و یاراند این جماعت در روضه جنت در تفسیر
اهل البیت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است
و از صدیقان علی مرتضی و از شهیدان حسن رضا و حسین شهید کربلا
و از صلحا اولاد حسین بن علی از امام زین العابدین تا حسن عسکری
و از حسن اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابو بصیر از ابو عبدالله
روایت کرده که آن حضرت مرا گفت که حق تعالی شما را یاد کرده است در
کتاب خود پس این تلاوت کرد و فرمود که مراد به نبیین رسول خدا است

وصدیقان وشهیدان مایم وصالحان شما اید پس بصلاح آراسته شوید
ونام نیکو آرید همچنانکه حق تعالی شمارا بآن نام نهاده در خبر است که روزی
ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول خدا ص حدیثی روایت میکرد
وقومی آنرا باور نداشتند وتکذیب او میکردند ابوذر دلتنگ شد نزد
رسول ص آمد وشکایت مکذبان را معروض داشت حضرت فرمود که آسمان
سایه نیفکند وزمین بر نداشت کسی را که راست گوتر از ابوذر باشد
چون این کلام ادا فرمود نگاه کرد امیر المؤمنین عمر را دید فرمود که الا هذا
الرجل المقبل فانه صدیق الاکبر والفاروق الاعظم جز این مرد
که روی بما دارد چه او صدیق اکبر وفاروق اعظم است ذلك آن جزای
که مر مطیعان راست از اجر عظیم ومرافقت با انبیا وشهدا وصلحا الفضل
من الله محض فضل وکرامتست از جانب خدای وکفی بالله وبسندست
خدای علیما دانا بجزای کسی که اطاعت او نماید یا عالم است بجمیع عاصیان
ومخلصان وبکسی که صلاحیت رفاقت این جماعت دارد وبکسی که صلاحیت
مرافقت ایشان ندارد وبعد از ذکر احوال اهل ایمان امر می نماید ایشانرا
بجاهده کافران ومیفرماید که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان
آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را تا بآن از شر اعدا
احتراز نموده بر ایشان مظفر ومنصور شوید فانفروا پس بیرون
روید بقتال ایشان ثبات در حالتی که جماعت متفرقه باشید هر فرقه
بجهتی برای دفع اعدای دین او انفروا جمیعا یا بیرون روید در حالتی
که مجتمع باشید یعنی بهیئات مجموعی متوجه دفع اعدا شوید مراد آنست
که تابع مصلحت باشید در افتراق واجتماع وان منکم وبدرستی که بعضی

از شما یعنی منافقان که اظهار ایمان میکنند وبری شما خود را شما می
نمایند لمن لیبطئن هر آیینه کسیست که کاهلی میکند در بیرون رفتن بغزو
اعدای دین و تاخیر میکند در جهاد و این جماعت ابن ابی و اصحاب
اویند که در روز احد تخلف کردند در بیرون رفتن بجهاد فان اصابتکم
پس اگر برسد شما را ای مومنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت
قال گوید آن منافق متخلف از جهاد که قد انعم الله علی بدرستی که انعام
نمود خدای بر من اذ لم اکن چه من نبودم معهم با مومنان شهیدا
حاضر شده در معرکه جهاد تا باین قضیه مبتلا نشدم و لئن اصابکم و اگر
برسد بشما فضل من الله نیکوئی و افزونی نعمتی از خدای مثل چون
فتح و نصرت و غنیمت لیقولن هر آیینه گوید آن متخلف از جهاد
کان لم تکن چنانچه گویا نبود بینکم و بینه میان شما و میان او
مودة دوستی یعنی خود را دور انداز ز و سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز
شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده از غایت حسد بر شما و نهایت
حسرت بر فوت غنیمت از و پس با وجود آن گوید که یا لیتنی کاشکی
من کنت معهم بودمی درین غزا با مسلمانان فافوز پس فیروزی
یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافی
میگرفتمی حاصل معنی آنست که منافقان با شما همچو معامله کسی میکنند
که میان شما و او صداقتی و معرفتی نبوده باشد چه در حالت غنیمت
میخواهند که با شما باشند و در حالت مغلوب شدن شما متفرق
از شما همچنانکه حال بیگانگان و چون نحو [illegible] منافقان کرد که
از جهاد باز ایستادند در عقب آن ذکر مومنان کرد که بخلاف

آن قوم بودند و ترغیب ایشان نمود بجهاد و فرمود فلیقاتل پس باید
که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدا با دشمنان دین الذین آنانکه
در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا فروختند زندگانی دنیا را که
روی فنا دارد بالآخرة برای جاودانی و نعیم باقی و متاع فانی را دادند
و نعیم ابدی را خریدند ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه
خدای فیقتل پس کشته گردد و درجه شهادت یابد او یغلب یا غالب آید
و بر دشمن ظفر یابد فسوف نؤتیه پس زود بدهیم او را در آخرت اجرا
عظیما مزدی بزرگ که در صفت نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و تر
غیب مردمان دران بر سبیل تعجب میفرماید که وما لکم و چیست مر
شما را و چه بوده ای اهل اسلام که بجد کامل و جهد تمام لا تقاتلون
جهاد نمیکنید و بکارزار نمی شوید فی سبیل الله در راه خدا و فرمان بردن
او و المستضعفین در باره بیچارگان یعنی در اخلاص کردن ایشان که
در دست کفار اسیر شده اند و گرفتار گشته و ایشان جمعی بودند در مکه
که مسلمان شده و کسان ایشان ایشانرا بمدینه هجرت کردن منع میکردند
و بجهت این در مکه مانده از کفار آزار و ایذا می یافتند من الرجال و النساء
و الولدان از مردمان و زنان و کودکان ابن عباس گوید که من و مادرم
از مستضعفان بودیم و همه از خدای تعالی استدعای خلاصی میکردیم از کفار
چنانکه میفرماید که الذین مستضعفین کسانی بودند که بزبان تضرع
یقولون میگفتند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را
من هذه القریة ازین دیه یعنی مکه الظالم اهلها که ستمکار اند
اهل آن بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است کقوله تعالی ان الشرک

مشغول

لظلم عظیم وَاجعَل لَنَا و بساز برای ما مِن لَدُنكَ از نزدیک خود وَلِیًّا
کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد وَاجعَل لَنَا و دیگر تعیین فرما برای ما
مِن لَدُنكَ از نزدیک خویش نَصِیرًا یاری و مددکاری که شر دشمنان از ما
دفع کند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب کردانید و بعضی را خروج از مکه واقع
شد و بعضی را که آنجا مانده بودند ولیی چون حضرت پیغمبر صلعم بدیشان فرستاد
تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصیر
و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت
حکومت مکه بوی داد و او یار ضعیفان و بیچارگان بود و همه کفار را ذلیل
و خوار کردانید و نیز در دلیر ساختن مؤمنان بجهاد کافران میفرماید
که اَلَّذِینَ آمَنُوا آنکسانی که گرویدند بخدا و رسول یُقَاتِلُونَ کار
زار میکنند فِی سَبِیلِ اللهِ در راه خدای یعنی در چیزی که سبب رسیدنست
بثواب ابدی وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنکسانی که کافر شدند از بت پرستان
و ترسایان و جهودان یُقَاتِلُونَ مقاتله میکنند فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ
در راه شیطان که طاغی و باغیست یعنی بفرمان برداری او که موجب
رسیدنست بعقوبات الهی و چون حال برین منوالست فَقَاتِلُوا پس
کارزار کنید ای دوستان خدای أَوْلِیَاءَ الشَّیْطَانِ دوستان و فرمان
برداران شیطان را و از کید ایشان مترسید إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ بدرستی
که حیله و وسوسه شیطان کَانَ ضَعِیفًا هست سست و بی قوت
چه کید او بمؤمنان نسبت بکید خدا با کافران ضعیف و بی اعتبار است
و نیز کید او محض فریب است مجرد از حجت و برهان پس از اولیای
و اندیشه مبرید آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد بن

اسد کندی و قدامه بن مضعون جمحی و سعید بن ابی وقاص و اتباع
ایشان در مکه قبل از مهاجرت آزار بسیار از کفار می یافتند شکایت
این حال بعرض سید کائنات رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما را
دستوری ده که با اهل شرک بسیار حرب کنیم که آزار ایشان از حد بگذشت
رسول صلعم فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان صبر کنید تا وقت
جهاد در رسد و چون از مکه بمدینه مهاجرت کردند حق تعالی همه اهل
اسلام را امر کرد بغزای بدر بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند
چون دانستند که بغزای بدر مامور شدند اظهار کراهت کردند
و ضعف و جبن ظاهر ساختند حق تعالی این آیت فرستاد اَلَمْ تَرَ آیا نظر
نکردی اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه قِیْلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که کُفُّوْا
اَیْدِیَکُمْ باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا فرمان الهی در رسد
وَ اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَ اٰتُوا الزَّکٰوةَ
و بدهید زکوة را بمستحقان فَلَمَّا کُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند
و نوشته شد یعنی واجب گشته عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با کفار
اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ آنوقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند یَخْشَوْنَ
النَّاسَ می ترسند از جنگ مشرکان کَخَشْیَةِ اللّٰهِ چنانکه ترسیدنی
که از خدا باید ترسید اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً بلکه ترسی سخت تر از آن و خشیت
ایشان بجهت ضعف بشریت بود نه بجهت کراهت امر خدای یعنی بطبع
از موت و فوت ترسیدند وَ قَالُوْا و گفتند از غایت جبن و ترس
که رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ کَتَبْتَ برای چه چیز واجب کردانیدی
عَلَیْنَا الْقِتَالَ بر مقاتله کفار لَوْلَا اَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی

وفارغ الی اجلٍ قریبٍ تا باجلی که نزدیک است بهمه کس در تفسیر کاشفی آورده
که اگر این سخن از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مومنان
وقوع یافته از روی خوف و بددلی آنرا گفته باشند و بان توبه کرده قل
بگو ای محمد مر این ترسندگانرا که دل در حیات دنیا بسته اند متاع الدنیا
آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا قلیلٌ اندکست در جنب آخرت و سریع الزوال
والاخرة و سرای آخرت خیرٌ بهتر است از دنیا و فاضلتر لمن اتقی
مر کسی را که بپرهیزد از شرک و یا از همه منهیات ولا تظلمون و ستم
رسیده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی ثواب جهاد شما را کم نخواهند
کرد فتیلاً بمقدار رشته که در رخنه دانه خرماست پس بوعده استیفای
ثواب جهاد مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد یافت
مینديشيد که هیچ کردنی را ازین کمند رهائی نیست و در هیچ پناهی از حدوث
این واقعه خلاصی نه اینما تکونوا هر جا که باشید خواه در مدینه و خواه
در مکه و خواه غیر آن یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم
و اگر چه باشید فی بروجٍ مشیدةٍ در قلعهای و حصارهای محکم و بلند
گردانیده شده بگچ و آجر پس بهر حال و بهر جا آدمی را از مرگ چاره نیست
و چون چنین است پس بدرجه شهادت رسیدن در معرکه جهاد
بهتر از مردنست در فراش در انوار آورده که چون حضرت از مکه بمدینه
هجرت فرمود و میوه ها دران سال بر منوال سابق نبود و نرخها روی
بگرانی نهاد جهودان آن حالرا نسبت بمقدم آن حضرت میکردند
همچنانکه در حق موسی میگفتند کقوله تعالی و ان تصبهم سیئةٌ
یطیروا بموسی حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان این آیه فرستاد و ان

وَاِنْ تُصِبْهُمْ واگر باهل کتاب حَسَنَةٌ نیکوئی یعنی نعمت بسیار وارزانی
یَقُولُوا هٰذِهِ گویند که این نیکوئی یعنی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدا است
که محمدی یعنی بسبب آمدن تو بدین صوب قُلْ بگوای محمد کُلٌّ همه گرانی
وارزانی و دولت ونکبت مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداوند است یعنی بحکم
اوست ورنه آن هیچ کس نمی تواند کرد ومرا که محمدم دران دخلی نیست فَمَا پس
چیست وچه حالت لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه مجهول را که لَا یَکَادُونَ
یَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِیثًا سخنی را که مشتمل است
بموعظه وپند که قرآنست اگر چه فهم آن میکردند وتفکر در معانی آن
مینمودند میدانستند که همه حسنه ومصیبت از نزد خداست وبحکم
اوست وَمَا اَصَابَکَ آنچه بتو میرسد ای آدمی مِنْ حَسَنَةٍ از فراخی
وارزانی وسایر نعمت فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل خداست چه هرچه آدمی
میکند از انواع طاعت برابری نمیکند با نعمت وجود او پس چگونه
تقاضای نعمت غیر آن کند وَمَا اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ وآنچه میرسد
بتو از قحطی وتنگی وسایر مصیبت فَمِنْ نَفْسِکَ پس از نفس تست چه
معاصی تو باعث آن شد واین منافات ندارد بقوله قُلْ کُلٌّ مِنْ
عِنْدِ اللّٰهِ زیرا که همه نعمت ومصیبت از جانب اوست بر سبیل ایصال
وانتقام ولهذا در حدیث الآنست که حسنه احسانست وامتحان
وسیئه مجازات معصیتست وانتقام ولهذا در حدیث آمده
که هیچ مؤمنی را رنجی واندوهی نرسد حتی خاری که بعضو او فرو رود
یا دوال نعلین او گسسته شود مگر که بسبب معصیت او باشد تا آن
سبب کفارت گناه ومغفرت او شود ونیز آن حضرت فرموده

که هیچ پوست بد نچوب خراشیده نشود و هیچ لغزیدن پا از بنده واقع
مگر بجهت گناه او و بعد از آن میفرماید که وارسلناک و فرستادیم
ترا ای محمد للناس برای همه آدمیان رسولا فرستاده که احکام ما را
بایشان برسانی و بطاعت ترغیب کنی تا بجهت آن مستوجب جنت
شوند و بترسانی ایشان را از معصیت تا بمصیبت گرفتار نشوند و
کفی بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو بنصب
معجزات بعد از آن ترغیب بندگان میکند در طاعت رسول میفرماید
که من یطع الرسول هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس
بدرستیکه فرمان برده است خدای را و من تولی و هر که اعراض کند
از فرمان تو فما ارسلناک پس نفرستادیم ترا علیهم حفیظا بر ایشان
نگهبان که بجبر و اکراه ایشان را از معاصی باز داری چه بر تو همین پیغام
رسانیدنست و بر ماست حساب و عقاب بعد از آن از احوال
منافقان که اظهار طاعت میکنند و در باطن خلاف آن بودند
خبر میدهد که و یقولون و میگویند منافقان در حضور تو که کار ما
طاعة فرمان برداریست مر امر ترا فاذا برزوا پس چون بیرون روند
من عندک از نزدیک تو بیت طائفة پس نفرستادیم ترا علیهم
حفیظا بر ایشان نگهبان که بجبر و اکراه ایشان را از معاصی باز داری
چه بر تو همین پیغام رسانیدنست و بر ماست حساب و عقاب بعد از آن
از احوال منافقان که اظهار طاعت میکنند و در باطن خلاف آن
بودند خبر میدهد که و یقولون و میگویند منافقان در حضور
تو که کار ما طاعة فرمان برداریست مر امر ترا فاذا برزوا پس چون بیرون

ترا علیهم

بیّت طائفة

روند من عندك منهم شب کذرانند طائفه از ایشان یعنی در شب بایکدیکر کویند غیر الذی تقول غیر ازانکه روز با تو میکویند و یا غیر انکه با ایشان میکوئی والله یکتب وخدای می نویسد در نامهای عمل ایشان یعنی ملائکه را امیفرمایند تا بنویسند ما یبیتون آنچه در شب تدبیر میکنند و میکویند از مخالفت قول تو تا ایشان را بآن جزا دهد وچون چنین است فاعرض عنهم پس روی بکردان از عتاب ایشان کر بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله وتوکل کن بر خدای در همه احوال خصوصا در کار ایشان وهمه کار خود را باوی کذار وکفی بالله وبس است خدای تو وکیلا قایم باحوال بندکان ومتصرف در احوال ایشان وکفایت کننده مهمات متوکلان بعد از ان توبیخ وسرزنش ایشان میکند ومیکوید که افلا یتدبرون القرآن آیا تامل نمی نمایند این منافقان در معانی قرآن وتفکر نمیکنند در الفاظ آن تا اعجاز آن بر ایشان ظاهر کردد وبدانند که آن حق است ونازل از نزد خداوند مطلق ولو کان واکر بودی این قرآن من عند الله از نزد دیک غیر خدای یعنی کلام از مخلوق چنانکه کمان کفار ومنافقانست لوجدوا فیه هر آینه یافتندی اهل عقل وفهم دران اختلافا کثیرا اختلاف بسیار از تناقض معنی و و تفاوت نظم وفصاحت بعضی ورکاکت بعضی دیکر وصعوبت بعضی در معارضه وسهولت بعضی دیکر دران ومطابقه برخی از اخبار مستقبله آن دون بعضی دیکر وموافقت بعضی آن با عقل دون برخی دیکر زیرا که بحسب تتبع واستقرا کلام بشر خالی نیست خواه بحسب لفظ وخواه

غیره

المعنی

از روی معنی مرویست که هرگاه پیغمبر ص لشکر باجای فرستادی منافقان
خبر ظفر یا شکست ایشان از مصادر و اراد تفحص کرده افشا کردندی و این منشا
مزید فساد شدی زیرا که خبر نیکو سبب انگیخته شدن فتنه است در میان
دشمنان و آهنگ ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف
مسلمانان و پریشانی ایشان از ین جهت حق تعالی باین صفت مذمت ایشان
کرده و فرمود و اذا جاءهم و چون بیاید بمنافقان امر کاری یعنی خبری
من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد همچون ظفر لشکر اسلام یا عزم
حضرت رسالت ص بمصالحه قومی او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم
بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان اذاعوا به افشا کنند
آن چیز را بی‌تامل و ملاحظه صلاحی در افشای آن و تفحص در تحقیق آن
و لو ردوه و اگر باز کردانند آن خبر را الی الرسول بسوی پیغمبر تا اگر
صلاح داند خود آشکار اکند و الی اولی الامر تابنده بیرون خداوندان امر
منهم از اهل اسلام چون اشراف اصحاب و امرای لشکر اسلام
لعلمه الذین هر آینه دانند آنرا آنانکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را
و نیکو تحقیق می نمایند منهم از پیغمبر و اولو الامر یعنی از ایشان
تحقیق خبر کنند و لولا فضل الله و اگر نه فضل خدا بودی علیکم
بر شما بارسال رسول و رحمته و بخشایش او بانزال قرآن و گویند
فضل حضرت رسالتست و رحمت قرآن یعنی اگر نه برکت اینها بودی
لاتبعتم الشیطان هر آینه پیروی میکردید شیطانرا الا قلیلا مگر اندکی
از شما که بعقل کامل و تدبیر تمام که ... الطاف و توفیق
ربانیست از وساوس شیطانی ایمن مانده بید و گفته اند که مراد بقلیل

جماعتی اند که پیش از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض لطف و توفیق
الهی راه راست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و
بحیراء راهب و امثال ایشان و باز سررشتهٔ کلام بجهاد کشید میفرماید
که فقاتل پس کارزار کن فی سبیل الله در راه خدای نزول این آیت در
وقتی بود که حضرت رسالت صلعم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را
از لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی از اصحاب بکارزار رفتن کاره
بودند و حضرت صلعم میفرمود که اگر همه تنها باشم که میروم پس بیرون رفت
و با او هفتاد کس بیش نبود این آیت آمد که اگر دیگران تخلف ورزند
از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده در
جهاد الا نفسک مگر بفعل نفس خود زیرا که از تخلف دیگران از جهاد
ضرری بتو نمیرسید بلکه ضرر بتو بترک نفس تست امر جهاد را پس
سبقت نما بجهاد و اگرچه کسی یاری تو نکنند در آن چه حق تعالی نصرت دهنده
تست نه لشکر و حرض المؤمنین و ترغیب نما مؤمنان را بر مقاتله کافران
که بر تو ترغیب است و تحریض مسلمانان بر جهاد نه تکلیف در اجبار
و اکراه ایشان بر جهاد عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد
مسلمانان بأس الذین کفروا سختی کارزار آنهارا که کافر شدند یعنی قریش
باینوجه که ترس در دل ایشان انداز چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابو
سفیان بترسید و ببدر نیامد چنانکه در سورهٔ آل عمران گذشت
والله اشد بأسا و خدای سخت تر است در صولت و هیبت و شدت
از قریش و اشد تنکیلا و سخت تر در عقوبت و تعذیب ایشان
این توبیخ و تهدید است مر کسی را که تابع پیغمبر نشده باشند و بجهاد

نزول من یشفع که درخواهد شفاعة حسنة درخواستی نیکو که حقی
بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کرد د یکن له نصیب
منها باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای
مومن است در حق مومن چنانکه حضرت رسالت ص فرموده که هر که در
خفیه دعا کند در حق مومن چنانکه دعای او مستجاب شود و فرشته که با او
او را گوید که تراست مثل آنچه دعا کردی برای برادر مومن خود و
من یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستی بد که بدان حقی
فوت شود و ضرری بکسی رسد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی
از وبال آن و کان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیزی توانا
و صاحب قدرت یا گواه و نگهبان پس اگر نیکوی کنید در حق خود نیکوی
کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد و چون چنین است
پس هر که طلب جهاد کند از مومنی و او را ترغیب کند بران بثواب
آن رسد و هر که شخصی را از جهاد باز دارد بسخن ترسانند و بد دل
گرداند سزای آن با آن راجع شود و بعد از امر مومنان بقتال مشرکان
امر می نماید ایشان را بتحیت و سلام با برادران مومن و میفرماید و اذا
حییتم بتحیة و چون داده شوید بسلام فحیوا پس تحیت گوئید تحیت
گویند را باحسن منها به نیکوتر از آن تحیت مثلا اگر او گوید السلام
علیکم شما در جواب او بگوئید که علیک السلام و رحمة الله و اگر سلام
با رحمت جمع کند شما در جواب آن برکاته زیاده کنید او ردوها یا همان
تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید که علیک
السلام و این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سنت ان الله

بدرستی که خدای کان علی کل شیء حسیبا هست بر همه چیزی حساب
کنند پس شمارا بر تحیت وجواب آن حساب خواهد کرد ابو امامه
از پیغمبر ص روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای بنویسند
واگر گوید السلام علیکم ورحمة الله بیست حسنه برای او بنویسند واگر
گوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته سی حسنه از برای او بنویسند واز
ابن عباس نقل است که هر که بر ده کس سلام کند یا بر کسی ده سلام کند
چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد ودر خبر آمده است که میان سلام
کنند وجواب دهند صد حسنه باشد نود ونه آنرا باشد که سلام کند
ویکی آنرا که جواب گوید زیرا که ابتدا خیر از اول وشده آورده اند
که درویشی بزیارت عبد الله جعفر رفت ویرا عطای نیکو داد درویش را
استطاعت آن نبود که مکافات آن کند روزی عبد الله در بازار رسید
درویش روی ازو بگردانید عبد الله ازین تعجب کرد از پیش روی او
درآمد وگفت یا فلان سلام علیکم او بسرعت جواب داد عبد الله گفت چرا
روی بگردانیدی گفت برای آنکه تو اول سلام کنی و مرا جواب باید داد تا
ثواب بسیارتر ترا باشد واندک مرا چه مرا قوت مکافات عطای تو نبود
الا باین نوع واز رسول ص مرویست که افشای سلام کنید بر همه کس تا سلامتی
یابید وبعد از امر ونهی بندگان بیان ثواب وعقاب میکند بقوله
الله لا اله الا هو خدای مستحق پرستش هیچ معبودی نیست مگر او
لیجمعنکم هر آینه جمع کند شمارا در قبور الی یوم القیامة تا روز رستخیز
که برانگیزد لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز ومن اصدق من الله
وکیست صادقتر از خدای یعنی نیست [illegible] راست گوتر حدیثا از روی

کفتار یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست آورده‌اند که جمعی از مکه
هجرت کرده بودند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و پیغام فرستادند
بمدینه که ما مسلمانیم و از آن برنگشته‌ایم مؤمنان در باب ایشان اختلاف کردند
جمعی بایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم کردند آیه آمد که فما لکم
پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اید
فئتین بدو فرقه از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که جمعی مهاجر
ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساختند از حضرت اجازت اقامت بادیه نمودند
و از مدینه بیرون رفتند و مشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام
ایشان تردید پدید آمد این آیه نازل شد که شما را چه شده اید و بر کفر
ایشان اتفاق نمی‌کنید والله ارکسهم و حال آنکه خدای باز کردانید ایشان
بحکم کفر که آن قتل است و سبی و آتش دوزخ بما کسبوا بسبب آنچه عمل کردند
که آن اعراض ایشانست از مؤمنان و لاحق شدن بمشرکان أتریدون أن
تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل الله آنرا که فرو گذاشته
است خدای او را در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان یا حکم فرمود
بضلالت ایشان و توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشانرا بضلالت
نام نهاده و یا گمراه یافته و یا از راه بهشت بگردانید پس چگونه ایشانرا راه
نمایید و من یضلل الله و هر که را خدای خذلان نماید او را یا بضلالت
موسوم سازد یا حکم بضلالت او کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت
توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود علم او بحقیقت اسلام فلن تجد
له پس نیابید مر او را سبیلا راهی بحق و طریق هدایت ودّوا دوست
میدارند این برگشتگان از دین و تمنا میکنند لو تکفرون که آنکه کافر

خویند شما کفروا همچنانکه ایشان کافر شده اند فتکونون سواء تا باشید شما وی یکدیگر در
ضلالت فلا تتخذوا منهم پس فرا مگیرید از ایشان اولیاء دوستان
حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آورده مهاجرت کنند از بلد کفر به بلد
اسلام فی سبیل الله در راه رضای خدای یعنی هجرت ایشان خالی
باشد از غرضی از اغراض دنیویه و محض اخلاص و قربت باشد فان تولوا
پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید
واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که یابید ایشان را در
حل و حرام همچو سایر کفار و لا تتخذوا منهم ولیا و فرا مگیرید ایشان را
هیچ دوست داری و لا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه بگیرید ایشان را
و بقتل آورید الا الذین یصلون مگر آنان را که بپیوندند و پناه
برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم و بینهم میثاق میان شما
و ایشان پیمانی و آن قبیله بنی خزاعه بودند یا بنی بکر که پیغمبر با ایشان
مقرر فرموده بود که هر که در جوار ایشان در آید در امان آن حضرت باشد
او جاؤکم یا مگر آنان را که آمدند بشما حصرت صدورهم در حالتی
که تنگ بود سینهای ایشان ان یقاتلوکم از آنکه کارزار کنند با شما
یعنی کراهت داشتند از آنکه مقاتله نمایند با شما او یقاتلوا قومهم
یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان
بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز بهمین طریق عهد کردند
و لو شاء الله و اگر خواستی خدای و حکمت و مصلحت او تقاضا
کردی لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه
ترس از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال

کردندی و دولت باز نداشتندی از جدال با شما فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر
کناره کنند از شما این مرتدان و معاندان شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار
وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و آشتی را یعنی از شما
امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللهُ پس نساخت خداوند لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ
سَبِيلًا بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی
شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان و باتفاق این آیه بآیت فاذا انسلخ
الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی
دیگر را اسد و غطفان اند یا بنی اسد که بمدینه آمدند اظهار اسلام کردند يُرِيدُونَ
أَنْ يَأْمَنُوكُمْ خواهند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر
شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که
کرخواهند شوند إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا
باز گردانیده شوند در فتنه یعنی قصد کفر کنند و قتال با مسلمانان فَإِنْ
لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر کناره نگیرند از قتال شما وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ
و القا نکنند بسوی شما صلح را و طلب امان نکنند وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ
و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را
وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که دست یابید بر ایشان
وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم مر شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان
سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت
وضوح کفر و غدر و مکر ایشان بود و یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان
در قتل و سبی صادق صلوات الله علیه فرموده که این آیت در باره عیینه
بن حصین نازل شد که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول

آمد و با آنحضرت شرط کرد بر آنکه در بطن نخل اقامت نماید و آنحضرت
تعرض بمال او و قوم او نرساند و او منافق بود آورده اند که عیاش
بن ربیعه که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان نمیداشت
شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد مادر در فراق او ناله و فریاد میکرد
ابوجهل و برادرا و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع
مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را
بافسون و افسانه او را بازگردانیدند و در مکه دست و پایش بسته در
آفتاب می انداختند تا از اسلام بازگردد حارث بن زید روزی بکذشت
و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار
کن و آسوده شو القصه عیاش ز بیاری این ایذا و آزار کلمه که از و طلبیدند
بگفت و دیگر بار حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق
بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش
از و در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا
بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه
آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام حارث حاضر
نبود روزی حارث را در محلت قبا تنها باز یافت و بنابر آن سوگند
او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را
بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت
نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من
از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری [illegible] شد و منتظر جزای آن تا کیم
حکم و نمانی دران آیت نازل شد که «ما کان» و نیز دور وا نباشد

لِمُؤْمِنٍ مر مؤمنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا انکه بکشد مؤمنی را بنا حق إِلَّا خَطَأً
مکر بی قصد وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مؤمنی را بخطا فَتَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر وست آزاد کردن بنده کرونده و یا در حکم ایمان
چون صغیری که یکی از پدر و مادرش مسلمان بوده باشد وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
و بر وست دیتی آزاد کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند
میان یکدیگر چون میراث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مکر انکه ورثه تصدق کنند
بر قاتل و دیت را از و عفو نمایند فَإِنْ كَانَ پس اکر باشد مقتول که قسمت
کنند بر قاتل و دیت را از و مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از کروهی که دشمن
شما اند یعنی از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ
مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت باهل
او نباید زیرا که میان مؤمن و کافر وارث نیست وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ
و اکر باشد مقتول از قومی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان
عهد و پیمان باشد یعنی اهل ذمت بر حکم آن حکم مسلم است در وجوب
کفارت و دیت همچنانکه میفرماید که فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتلست
دیت ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل آن وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد
بنده مؤمن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد
بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه
از پی یکدیکر تَوْبَةً بپذیرفته شده توبه قاتل بسبب دیت و کفارت
بپذیرفتنی مِنَ اللَّهِ از جانب خدای تعالی و باعث این حکم را وضع فرمود
در میان بندکان بجهت قبول شدن توبه قاتل از وی بعجلت وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب

دیت و کفارت یا صواب کار در هر چه فرماید و بعد از بیان قتل خطا بیان
قتل بعمد نموده فرموده که وَمَن يَقتُل مُؤمِنًا مُتَعَمِّدًا و هر که بکشد مؤمنی را بعمد
و قصد حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا
فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللهُ عَلَيهِ و خشم گرفته خدای بر وی
وَلَعَنَهُ و رانده او را و دور ساخته از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته
است برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت این گناه بزرگ سبب
نزول این آیت آنست که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محلهٔ
بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلعم آمده صورت حال بموقف عرض
رسانید آن حضرت زهیر فهری را با وی نزد اعیان بنی النجار فرستاد که گر
میدانید که کشندهٔ هشام کیست او را بمقیس بسپارید والا دیت او بحکم
شریعت ادا کنید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شد بگفتند ما را
بقاتل وی علم نیست لیکن دیت او ادا کنیم پس صد شتر تسلیم مقیس کردند و
با زهیر روی بمدینه نهادند چون به نزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ
شیطان مقیس را بر آن داشت که مردمان ترا عیب خواهند کرد به گرفتن
دیت و راضی شدن بآن و قاتل برادر را نکشتن پس رای آنست که زهیر را
بکشی تا در برابر خون برادرت باشد و شتران برانی و بمکه باز گردی
پس وقتیکه فهری غافل بود سنگی بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست
و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاده مرتد شد چون این خبر برسول صلعم
رسید فرمود که من او را هرگز ایمن نگردانم در حل و نه در حرم پس در روز
فتح مکه کشته شد و بجهنم پیوست و حکم این آیت را در بارهٔ او نازل
ساخت و حکم بخلود قاتل بعمد مخصوص است بآنکه باستحلال قتل مؤمن

نماید ویا آنکه کافر باشد چه باجماع اگر شومنی مومنی را بکشد بعمد بد واعتقاد
استحلال آن در دوزخ مخلد نخواهد بود آورده اند که رسول صلعم لشکری بر سر
قومی فرستاد از ایشان همین مرداس فدکی مسلمان بود قوم او بگریختند واو با
متاع وغنم خود بکوهی پناه گرفت همین که لشکر اسلام تکبیر گویان در رسیدند
مرداس اواز تکبیر ایشان شنید دانست که لشکر اسلامست او نیز تکبیر گفت بر مومنان
سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله کشاده از کوه بزیر
آمد اسامة بن زید فی الحال بر وی تاخت و بضرب شمشیرش بینداخت
و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براند این خبر که بحضرت
رسید بغایت متألم شد فرمود که ای اسامه کسی را کشتی که از شرک تبرا کرده
بود و بیگانگی حق معترف شد اسامه بر آن عمل پشیمان شد گفت یا رسول الله
کلمه گفتن مرداس از ترس ما بود حضرت فرمود هیچ دل ورا شکافته بودی
تا دانی حضرت فرمود میگوید راست یا دروغ و این آیه نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در
راه خدا یعنی بجهاد روید فتبینوا پس بنیک بپرسید و باحتیاط تمام
تفحص کنید و تعجیل منمایید تا مباد که مسلمانی آنکه کافرست کشته
ولا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام مر کسی که القی کند بشما سلام
یعنی اهل اسلام گوید لست مومنا تو نیستی مومن و بجهت ایمنی از ما
این کلمه میگویند تبتغون در حالتی که طلب کنید عرض الحیوة الدنیا
مالی فانی دنیا را مراد غنیمت مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فعند الله
پس نزدیک خداست مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار که بشما خواهد رسانید
تا بی نیاز شوید و مسلمانان را نکشید برای مال کذلک کنتم همچنین بودید

شما مِن قَبلُ پیش ازین یعنی اول بار که اسلام در آمدید توسل بکلمهٔ شهادت
توحید بی آنکه موافقت دل شما با زبان شما معلوم باشد و بجهت آن از خون
و مال ایمن شدید فَمَنَّ اللهُ عَلَیکُم پس منت نهاد خدای بر شما باستقامت
در دین اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَیَّنُوا پس نیک معلوم کنید مهم خود را
و در قتل مردم تعجیل مکنید بر وجهی که آن چه وبال زنده گذاشتن کافر نزد
خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان اِنَّ اللهَ کانَ بدرستی که
خدای تعالی هست بِمَا تَعمَلُونَ بآنچه میکنید شما خَبِیراً دانا و آگاه پس
در قتل سرعت مکنید و طریق احتیاط را در ان مرعی دارید مرویست که چون
پیغمبر صلعم این آیه را بر اسامه خواند وی بسیار مضطرب شد و از ان فعل
تاسف بسیار خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت
فرمود که چکنم بکلمهٔ لا اله الا الله تا چند بار اسامه طلب آمرزش کرد حضرت
این کلمه را اعاده نمود و بعد از ان برای او استغفار کرد و او را امر کرد
که بنده آزاد کند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که وقت رفتن
بغزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه
و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه و عبد الله مکتوم بجهت کوری زبان
باعتذار گشود و گفت یا رسول الله من نابینا ام و بجهت آن از دولت
مقاتله با اعدا محرومم حق تعالی این آیت در بارهٔ ایشان نازل ساخت لا
یَستَوِی القاعِدُونَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ
المُؤمِنِینَ از مومنان غَیرُ اُولِی الضَّرَرِ که نباشند خداوندان
بیماری و عجز وَالمُجاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِی سَبِیلِ اللهِ در راه
خدای بِاَموالِهِم بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال و تجهیز

مقاتلان میکنند وَأَنفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتال می آورند
و چگونه برابر تواند بود کسی که راحت تن پروری با آنکه در معرض جهاد
جانبازی نماید فَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ بمالهای و بنفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر
نشینندگان از جهاد دَرَجَةً پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا
و همه را از نشستگان که میل جهاد دارند و نمی توانند و جاهدان که مشغول
جهاد شده اند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده داده است خدای پاداش نیکو که
بهشت است بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما زیادتی درجات و تفاوت
مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل داد
خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بی عذر یا با عذر یا مطلق
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ دَرَجَاتٍ مِّنْهُ یعنی پایها بلند از خدای
در آخرت و گفته اند که این هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار
دویدن اسب تیزرو باشد هفتاد سال وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً
و بخشایش از جانب او سبحانه و بدانکه نزد بعضی تکرار تفضیل مجاهدان
بر سبیل اجمال است و تفضیل جهة تعظیم جهاد است و ترغیب مومنان
در آن و نزد بعضی مراد بدرجه غنیمت و ظفر است و ذکر جمیل و بدرجات
درجات جهای عالیه در آخرت و یا مراد بدرجه ارتفاع منزلت ایشان
نزد خدا و بدرجات منازل ایشان در جنت و نزد بعضی دیگر مراد
بقاعدین اول اصحاب عذرند و بقاعدین ثانی آنها که ماذون
شده اند در تخلف بجهت اکتفا بغیر ایشان و بمجاهدین اول مجاهدان
با کفار و ثانی مجاهدان با نفس خود و موتیانست که حضرت نبد

از مراجعت از جهاد فرمود که چون رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهاد است
با کفار توجه کنیم بجهاد اکبر که جهاد است با شیطان و نفس وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رَحِيمًا مهربان
بر ایشان در اندیاد اجر ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان که بظاهر
کلمه گفته بودند چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با
وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش
بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کفار بجنگگاه حاضر گشتند و بشمشیر
کشته شدند حق تعو در شان ایشان فرمود که إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه
تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان می ستانند ایشان فرشتگان که اعوان ملك الموت‌اند
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ستمکار بودند بر نفس خود بترك هجرت
و مرافقت کفار قَالُوا گفتند فرشتگان از روی سرزنش مر ایشانرا
فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید در کار دین خود و با کدام طایفه بودید از
از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار بی موقع قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ
گوینه بودیم و عاجزان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار بر ما غالب
بودند و نتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه و یا از اظهار کلمه اسلام بعلانیه
عاجز بودیم قَالُوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان که أَلَمْ تَكُنْ
أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار فَتُهَاجِرُوا
فِيهَا که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانکه مهاجران حبشه کردند
فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت بدون عذر مسموع مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است
ایشانرا دوزخ بجهت ترك امر واجب و مسالمت کفار إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ

یکن کسانی که بسبب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ از مردان و زنان وَالْوِلْدَانِ و از کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی نداشته باشند بر چاره سازی بمهاجرت وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی شناسند راه مدینه را و طریق آمدن را ذکر صبیان جهت مبالغه است در امر هجرت و اشعار بآنکه بر اولیای ایشان واجبست که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و بآنکه ایشان در صدد وجوب هجرتند و کودکی از آن ندارند بحیثیتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند و قادر شوند بر هجرت ناچار است ایشان را مهاجرت بی تاخیر و اهمال فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بیچاره اند عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان ذکر عسی و عفو اشعار است بآنکه هجرت امر خطیری است حتی که عاجز و مضطر ایمن نمی تواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای عفو کننده از معاصی و ران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان عمر بن دینار از عکرمه روایت کرده که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمیره پسران را گفت که هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی ذکر ایشان کرده و گناه ایشان را بذیرفته و رخصت ترک هجرت فرموده چه چاره رفتن می توانم و راه مدینه را میدانم می ترسم که ناگاه بدست اجل گرفتار شوم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد و سر بر همین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان فرمان پدر بردند او را برداشته متوجه مدینه شدند چون

چون بمنزل تنعیم رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست
خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر
از آن رسول تو بیعت میکنم بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو
این بگفت و درگذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند
که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی چه با
وجود ایمان بر مهاجران یا ثنی حق تعالی این آیت فرستاد وَمَنْ يُهَاجِرْ
فِي سَبِيلِ اللهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ
یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا آرامگاهی بسیار که بآن نقل کند وَسَعَةً و فراخی
در روزی یا وسعت در اظهار دین و کلمه توحید وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ در حالتی
که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او یعنی خاصه از برای رضای
ایشان بی غرضی از اغراض دیگر ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را
مرگ در اثنای راه و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللهِ پس
بتحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدای مانند ثبوت امری که واجب
باشد چه اگر اجر او باو نرساند خلاف حکمت و مصلحت او باشد
و ترک حکمت او سبحانه را جایز نیست وَكَانَ اللهُ غَفُورًا و هست
خدای آمرزنده گناهی که در تاخیر هجرت کرده است رَحِيمًا مهربان
بود در وعده مثوبت او و چون حق تعالی بندگان را امر کرد بجهاد و
هجرت در عقب آن بیان کیفیت نماز سفر و خوف میکند وَذکر
تخفیف آن برای ایشان و میفرماید وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ
و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناه

أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ در آنكه كوتاه سازيد از نماز يعني چهار ركعتي
دو ركعت إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسيد أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنكه در
فتنه اندازند يعني بكشند يا مشرك سازند شما را آنانكه كافر شدند و اين
شرط باعتبار غالبست چه در آن وقت در حوالي مدينه مسلمانان را دشمن
بودند و حالا بي ترس نيز تقصير بايد كرد در سفر باجماع و روايات
متواتره و ترك جناح در امر واجب و سنت و مباح مستعمل است
و اينجا مراد در امر واجب است چه قصر صلوة واجب است در سفر باجماع
إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستي كه كافران كَانُوا لَكُمْ هستند شما را عَدُوًّا مُبِينًا
دشمني آشكارا و بعد از امر بقصر صلوة در سفر و خوف بيان كيفيت صلوة
خوف ميفرمايد كه وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون باشي اي محمد در ميان
اصحاب در وقت خوف از دشمنان دين و خلفاي آن حضرت كه ائمه
هدي اند صلوات الله عليهم نيز درين خطاب داخلند زيرا كه قايم مقام
آن حضرتند فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهي كه اقامت كني براي
ايشان نماز را لشكر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس بايد
كه بايستند گروهي از ايشان مَعَكَ با تو و نماز گذارند و گروهي ديگر روي
بروي دشمن بايستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و بايد كه فرا گيرند آنانكه
نماز مي گذارند سلاحهاي خود را از روي احتياط فَإِذَا سَجَدُوا و پس
چون سجده كنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس بايد كه باشند آنها
كه نماز نمي گذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پيش در برابر دشمن و چون اين
گروه يك ركعت بگذارند نصف لشكر باز و وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ
أُخْرَىٰ و بيايند آن طائفه ديگر لَمْ يُصَلُّوا كه نماز نگذارده‌اند

و پاس میدارند فلیصلوا معک پس باید که نماز بکنند با تو یکرکعت دیگر را
ولیأخذوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حذرهم التی که بدان
حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و اسلحتهم و سلاحهای
خود را که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان پس بیان
حکمت میکند در وجوب اخذ سلاح و سپر و میفرماید که ود الذین کفروا دوست
دارند آنانکه کافر شدند و تمنا میکنند لو تغفلون آنکه غافل شوید عن
اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتعتکم و از متاعهای خود چون
البسه و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة
بیک حمله و هرچه یابند ببرند و چون در بعضی احوال برداشتن اسلحه
موجب بسیاری مشقت است از ین جهت رخصت وضع آن فرموده بدین
که و لا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر بشما
رنجی من مطر از باران که گران کرداند اسلحه را او کنتم مرضی یا باشید
بیماران و ناتوانان در برداشتن سلاح ان تضعوا در آنکه بنهید
اسلحتکم سلاحهای خود را و چون عدم اخذ سلاح مظنه هجوم دشمنان است
بر مسلمانان از ین جهت تکرار اخذ سلاح فرموده که و خذوا حذرکم
و فرا گیرید آلت نگاهداشتن خود را در وقت قدرت تا خصم بر شما هجوم
نکند ان الله بدرستیکه خدای اعد للکافرین آماده ساخته برای
کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده و در سبب نزول این آیت
آورده اند که حضرت رسالت ص بغزوه رفته بود همین که بعسفان
مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و اسباب جدال و قتال
مهیا ساخته حضرت ص نیز فرموده تا لشکر اسلام در مقابله صف

کشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و میان
مؤمنان حایل شد حضرت رسالت ص با اصحاب باقامت نماز مشغول
شدند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشانرا مشاهده می نمودند بعد از
فراغ مسلمانان از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم
نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان بر نیاوردیم یکی از رؤس کفار آواز داد
که این قوم را بعد از این نماز نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت
مبالغه بتقدیم میرسانند پس ما فرصت نگاه داشته که در آنوقت ناگاه
بر سر ایشان رانیم و بکام دل ایشان داد انتقام بستانیم هنوز نماز وقت
نماز عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز بدین آیت
حضرت رسالت تعلیم داد و چون با یاد خدا بودن موجب استعداد
بنده است بفیض ربانی و ورود رحمت بر او و دفع زحمت از وازین
جهت بعد از امر بصلوة خوف میفرماید که فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلوٰةَ پس
چون گزاردید نماز خوف را و ادای آن نمودید فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید
خدای را قِيَامًا در حالت ایستادن که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حالت
نشستن که تیر می اندازید وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ و در حالتی که بپهلوهای خود
افتاده اید و زخم خورده و قول اشهر آنست که مراد یاد کردن خداوند است
در همه حال فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید
فَاَقِيمُوا الصَّلوٰةَ پس بگزارید نماز را با حفظ شرایط و ارکان اِنَّ الصَّلوٰةَ
بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا
فرض شده و معین گشته باوقات خود که اخراج آن از وقت آن
جایز نیست و باز عود کلام میکند در بحث جهاد و ترغیب مؤمنان

بران وسیفها بدکرد ولا تهنوا وسستی مکنید فی ابتغاء القوم در طلب
کافران وکارزار بایشان ان تکونوا تألمون اگر هستید شما که دردمند
شده از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند
وزخم خورده کما تألمون همچنانکه شما دردمندید وترجون وشما
با وجود الم امید میدارید من الله از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان
امید ندارند از ثواب آخرت ونصرت در دنیا غرض ازین کلام
ترغیب ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد وسرزنش ایشان نموده
در مقابله وخلاصه سخن آنست که ضرر قتال مشترکست میان شما وایشان
ومختص بشما نیست وبا وجود این امید دارید از خدای بغلبیت دین
اسلام ورسیدن بثواب آن در دار السلام وایشان ازان محرومند پس
سزاوار آنست که شما از ایشان بیشتر باشد وصبر شما بران اکثر بود وکان
الله علیما وهست خدای دانا بضمایر واعمال شما حکیما محکم کار در امر
ونهی وجز بر وفق حکمت امر نمیکند ونهی نمی‌نماید آورده‌اند که طعمه
بن ابیرق که از بنی ظفر بود شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زد وزرهی
که در انبان آرد کرده بود بدزدید قضا را انبان شکاف داشت وهمه

پنهان

راه آرد میریخت تا بخانه طعمه وطعمه آن را بخانه یهودی که زید بن سمین
میگفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد وبامداد قتاده بر اثر آرد بخانه
طعمه رفت وبعد از زره ازو طلب بدروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده
وازان خبر ندارد قتاده بر همان سمت [illegible] بخانه زید یهودی رفته
بود پی برد ودر انجا یافت بگرفت زید گفت دوش زره در انبانی
[illegible]ید بود طعمه بطریق ودیعت بمن داد وجمعی بران گواهی دادند صورت

حال بحکم علیه بنوتره دفع کرد بنی ظفر که قوم طعمه بودند رسول آن نخواستند
که طعمه تهمت زده شود و یهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدل و
خصومت کردند و رای حضرت نیز بران بود که خیانت بر جهود ثابت
شود و مسلمانان از ان خیانت مبرا باشند و مع ذلک قوم طعمه براءت
ذمت و پاکدامنی او گواهی میدادند پس بجهت حسن ظنی که آن حضرت را
بر مسلمانان بود خواست که قصد عتاب یهودی کند از حضرت رب
الارباب خبر رسید که انا انزلنا الیک الکتاب بدرستی که ما فرو
فرستادیم بسوی تو قرآن را بالحق براستی و درستی لتحکم بین الناس تا حکم
کنی میان مردمان بما اریک الله بآنچه شناسا کردانیده است ترا بآن
وحی کرده بتو و لا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان و دفع
خیانت از یشان خصیما دشمن آنکس که بیگناه هست و استغفر الله و آمرزش
خواه از خدای یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن و توفیق از و طلب در
جمیع امور ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده و بر
دارنده کسی که طلب آمرزش کند رحیما مهربان بر او و لا تجادل و
خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون انفسهم خیانت
میکنند بانفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که با خیانت او در ساخته اند
و بدروغ گواهی بر براءت ذمت او داده اند و حمایت و نصرت او
کرده اند و بجهت این و بال خیانت راجع بانفس همه ایشانست ان الله لا
یحب بدرستیکه خدای دوست ندارد من کان خوانا اثیما کسی را که بسیار
خیانت کننده است یعنی مصر است بران اثیما گناهکاری که مستغرق
باشد در گناه خود این اشارتست که بر اصرار طعمه و توغل او در اثم

وخیانت و بدانکه آیت دلالت نمیکند بر انکه از رسول صلعم چیزی صادر
شده باشد که شایسته او نبوده باشد چه قوله تعالی ولا تکن للخائنین
خصیما و قوله ولا تجادل هیچ کدام دلالت نمیکند بر انکه آن حضرت
خصومت و جدال کرده باشد چه بسیار است که نهی متوجه میشود بکسی که
گناه از و صادر نشده باشد بجهت مبالغه و الحاح در نهی آن و قوله و
استغفر الله نیز دلالت نمیکند بر انکه گناهی از آن حضرت واقع شده
باشد زیرا که استغفر الله مخصوص بمذنب نیست بلکه گاه هست که برو جه
کسر نفس و توجه تام بمولی می باشد یا بجهت قصد مثوبت زیرا که استغفار
طاعتیست مشتغل و موجب ثواب و دلایل عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلام
از صغایر و کبایر مصدق اینست و در مجمع البیان آورده که خطاب
اگر چه ظاهر آنحضرت رسالتست لیکن مراد تادیب امتست مرحومه
بر انکه مبادرت نکنند بمجادله از قبل خصم مگر بعد از ظاهر شدن
وجه حق زیرا که آن حضرت از جمیع معاصی مبراست و یا آنکه حقیقتا
خطاب با آنحضرت باشد بر قصد مجادله برای خصم نه بر فعل آن و
قصد یکی بعد از ظن غالب باشد بجهت علامات ظاهره چون شهادت
شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست و از تتمه قضیه مذکوره اینست
که میفرماید یستخفون من الناس پنهان میکنند خیانت را از مردمان
بجهت حیا و خوف و لا یستخفون من الله و پنهان نمیدارند از
خدای که سزاوارتر است بر انکه پنهان دارند از و بر وجه خوف
از عقوبت او وهو معهم و حال آنکه خدای با ایشانست و ضمایر
واسرار ایشان از و پنهان نیست بل باز پوشانیدن خیانت

از وی بر آن آنست چه طریقی دیگر نیست با و مکر ترك آنچه قبیح است و بر آن
مواخذه میکند و ایشان استخفاف میکنند خیانت را اذ یبیتون آن
هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند ما لا یرضی آنچه نمی‌پسندد
خدای من القول از گفتن دروغ مرویست که بنی ظفر با یکدیگر در شب شاورت
میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند بدروغ اورا
که مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی مارا نیز خواهد شنید و بقول
یهودی که کافر است التفات نخواهد کرد و کان الله بما تعملون و هست
خدای بآنچه میکنند از تدبیر بد محیطا احاطه کننده است بعلم و هیچ چیز
از علم او خارج نیست پس همه شمارا بر وفق عمل حق و باطل جزا و سزا خواهد
داد ها انتم هولاء آگاه باشید که شما ای بنی ظفر هولاء آن گروهید که از حمیت جا
جادلتم عنهم دفع کردید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت
و جدال کند با خدای و دفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیامة
روز رستخیز ام من یکون یا کیست که باشد علیهم وکیلا بر ایشان
نگاهبان که نگذارد ایشانرا عذاب کنند و من یعمل سوءا و هر که بکند
بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود
که آن بغیر سرایت نکند بلکه راجع بنفس خودش باشد و گویند مراد
بسوء صغیره است و بظلم کبیره یا اول مادون شرکست و دوم شرك بر
هر تقدیر چون آنرا بفعل آرد ثم یستغفر الله طلب آمرزش کند
از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گنا
او رحیما مهربان بفضل خود بر و و درین آیه ترغیب طعمه است

رفیق است بتوبه و استغفار مهربان بتفضل خود بر وی و در بعض آیه وَ
مَن يَكسِب إِثماً و هر كه بكند گناهی را و خواهد كه بیگناهی بدان تهمت كند
فَإِنَّما يَكسِبُهُ عَلى نَفسِهِ پس جز این نیست كه میكند آن عمل را بر نفس خود یعنی
ضرر كسب آن اثم از نفس او بدیگری نمی رسد وَكانَ اللّهُ و هست خدای
تعالی عَليماً دانا بدزدیدن زره حَكيماً حكم كننده در مجازات آن بدست
بریدن وَمَن يَكسِب خَطيئَةً و هر كه بكند گناه صغیره یا آنچه از وی بخطا واقع
شود أَو إِثماً یا گناهی كبیره و یا آنچه بعمد از وی صادر شود ثُمَّ يَرمِ بِهِ
پس بیندازد آنرا یعنی تهمت بنهد بآن گناه بَريئاً بیگناهی را چنانكه طعمه
نسبت بزید كرد فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً پس بدرستیكه برداشت دروغی را
كه از آن مبهوت و متحیر میمانند بیگناهان اگر چه بایشان نسبت میدهند
وَإِثماً مُبيناً و گناهی ظاهر را بسبب تهمت نهادن بر غیر خود پس بر سبیل
منت میفرماید كه وَلَولا فَضلُ اللّهِ عَلَيكَ و اگر نه فضل خدا بودی
بر تو كه وحی فرستاد و ترا از حقیقت این كار اعلام داد وَرَحمَتُهُ و
بخشایش او كه ترا از قصد عتاب یهودی و بقصد بری طعمه بواسطه
سوگند و گواهی دروغ باز داشت لَهَمَّت طائِفَةٌ مِنهُم هر آینه قصد
كرده بودند گروهی از بنی ظفر أَن يُضِلّوكَ آنكه بگردانند ترا از راه
راست كه آن حكم بحق است وَما يُضِلّونَ و در خطا و ضلالت
نمی اندازند إِلّا أَنفُسَهُم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز
بدیشان راجع نیست وَما يَضُرّونَكَ مِن شَيءٍ و ترا زیان نمی
توانند رسانید هیچ چیز هرچند كه قصد تمام در این باب داشته
باشند چه تو در پناه عصمت خدائی و آنچه در خاطر خطیر تو گذشته

بجهة اعتماد تو بود بر ظاهر امر بر سبیل در حکم وَاَنزَلَ اللهُ عَلَیکَ الکِتابَ
وفرو فرستاده است خدای تع بر تو قرآن را وَالحِکمَةَ وبیان احکام آن را وَعَلَّمَکَ
ودر آموزانیده است ترا مَا لَم تَکُن تَعلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از
خفیات ضمایر ویا از امور دین واحکام ونزد بعضی آن علمست بآنچه
واقع شده وآنچه بعد ازین واقع شود تا قیامت که حق تع در شب معراج
بآنحضرت صعطا فرمود چنانکه در احادیث معراجیه آمده استکه در
زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند که بآن دانا شدم بهرچه در
زمان ماضی واقع شده وبهرچه در مستقبل واقع شود واین علم بوراثت
بائمه اثنی عشر علیهم السلام انتقال یافته ودر کتاب بصایر الدرجات
فی علوم آل محمد که تصنیف شیخ جلیل ابی عبد الله محمد بن حسن صفار است
مذکور است که روایت کرده عباس بن معروف از حماد بن عیسی واو
از حریز بن حریز از ابو بصیر که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که حضرت
خاتم الانبیا عالم بود بعلوم جمیع پیغمبران وبهرچه در ماضی واقع شده
تا روز قیامت وبعد از ان فرمود که سوگند میخورم بآن خدای که جان
من بید قدرت اوست که من میدانم علم همه انبیا را وعالمم بهرچه در ماضی
بوده وآنچه بعد ازین واقع شود تا قیام قیامت ونیز روایت کرده از احمد
بن محمد که عبد الرحمن بن ابی نجران از یونس بن یعقوب روایت کرده
که حارث بن مغیره وعبد الاعلی وعبیده بن بشر از ابی عبد الله ع
نقل کرده اند که آن حضرت فرمود که والله انی لاعلم ما فی السموات
وما فی الارض وما فی الجنة وما فی النار وما کان وما یکون الی ان
یقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست

وآنچه در همه زمینها است وآنچه در بهشت وآنچه در دوزخ است وآنچه واقع شده وآنچه خواهد شد تا وقتی که قیامت قایم باشد واینکه ائمه هدی از مغیبات خبر میدادند از ثمره این علمست واین از فضل الهی است و عنایت پادشاهی چنانکه میفرماید وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وهست فضل خدای تع بر تو عَظِيمًا بزرگ که علوم غیر متناهیه را بتو تعلیم فرمود وترا مزیت مرتبه داده بر سایر انبیا وخلق عوالم علویه وسفلیه بواسطه تو کرده که لولاك لما خلقت الافلاك لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ از تتمه قصه طعمه است یعنی نیست نیکوئی وبسیاری راز گویند کان یعنی قوم طعمه که شب مشورتها کردند در خلاصی طعمه یعنی خیری در راز گفتن ایشان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر راز گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف وآن هر چیزیست که در شرع مستحسن باشد أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان ورفع کدورات از دلهای ایشان والفت انداختن در قلوب ایشان ودر تفسیر علی بن ابرهیم مذکور است که از ابو عبد الله عم مرویست که حق تعالی درین آیت امر فرموده که باید اثر کدورت بر روی تو نیز از برادر تو باشد پس اظهار بشاشت کن برای برادر خود ونیز دران تفسیر از امیر المومنین ع نقل کرده که همچنانکه حق تع زکوة مال را بر شما فرض کرده زکوة جاه را بر شما فرض کرده اید وزکوة جاه اظهار بشاشت است وخوشخوئی بر همه مردمان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وهر که بکند اینها را که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم أَجْرًا عَظِيمًا

مزد بزرگ را که در شمار و حساب نیاید در کشاف از حضرت رسالت م نقل
کرده که هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضرات باو و فایده باو نمیرساند مگر امر
بمعروف و نهی از منکر و ذکر خدای و سفیان ثوری این حدیث را از شخصی شنید
گفت هیچ میدانی که مأخذ آن در قرآن کجاست گفت فرمود و قوله تعالی لا خیر
فی کثیر من نجویهم تا آخر و قوله و العصر ان الانسان لفی خسر مرویست که بعد از بحث
خیانت طعمه از خوف ید بگریخت و بجانب مکه شد و مرتد گشت و نقب در
خانهٔ کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از زیر دیوار بیرون
آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست کردند که از مدینه
گریخته و پناه باو آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه بیرون اخراج کردند
و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته
پاره از متاع ایشان بدزدید بیکبخت آخر الامر ویرا بگرفتند و بکشتند
و قولی آنست که از جمله در دریا نشسته بود کیسهٔ زری در کشتی بدزدید
و بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده
بود که باتش دوزخ ملحق شد و حق تعالی در بارهٔ او فرمود ذکره وَمَن یُشاقِقِ
الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول مِن بَعدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الهُدی
از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت که طریق حق است بواسطهٔ وقوف
بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَیَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ و
پیروی کند غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقادات صحیحه
و اعمال حقه نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی بگردانیم او را در آن سرای دوست آن چیزی
که دوست داشته است آنرا درین سرای که کفر و ردّت و ضلالت
است با نوجه کرد او را در ذات کفر و اهل ارتداد و اضلال داخل کنیم

وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است
دوزخ و نیز درباره طعمه که مرتد شد منعو ماید که اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی
که خدای نیامرزد آن یُشْرَكَ بِهٖ آنرا که شرک آرد بخدا وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ
و بیامرزد انچه غیر شرکست لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از ابن عباس روایتست
که نزول این آیت در شان پیری بود که بجناب نبوت ماب صلعم آمده بعرض
رسانید که یا رسول الله پیری ام در کناه غرق شده الا آنست که تا خدای را
شناخته ام هرو شرک نیاورده ام وبجز ازو کسی را دوست نگرفته ام ومعصیت
از روی بی ادبی با خدای نکرده ام وتصور آن نه داشته ام که یک لحظه خدای را
بمکر نخین خود عاجز کردانم وحالی آمده ام پشیمان از کناه، و توبه کننده بردر
کاه حال من چکونه خواهد بود حق تعالی برین آیه مژده داد که همه کناهان غیراز
شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک
آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه کمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا
کمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت چه شرک اعظم انواع ضلالتست اِنْ
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهٖ نمی پرستند مشرکان بدون خدای اِلَّا اِنَاثًا
مکر بتانرا که ماده کانند بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات
وعزی ومنات وغیر آن وبجهت این هر قبیله را بتی بود که آنرا می
پرستیدند وآنرا انثی بنی فلان می نامیدند ویا بجهت عدم عقل
ایشانرا اناث کفته که در نهایت نقص عقلند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود
آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بودند
که خود را بخدمتکاران بتکل می نمودند وبا ایشان تکلم میکردند وباین
اعتبار بتانرا اناث میکفتند ولهذا میفرماید که وَاِنْ يَدْعُونَ و نمی

جرات و

وبت پرستند بحقیقت الا شیطانا مریدا مکر دیو سرکشته در ضلالت بیرون
رفته از زمان بردار بحضرت عزت لعنه الله راند است خدای او
و دور کرده از رحمت آورده اند که در بدایت اسلام روزی جمعی از مشرکان
در مکه جمع شده سجده میکردند دیو در شکم بت مهین رفت و بدین بیت
آواز داد که جاء نا الله بعثت علینا دین آبا ان الحماه الکرام یعنی جمعی آمد
مراد محمد است و اصحاب او و بر ما عیب میکنند و دین آبای ما را مذمت میکنند
با آنکه حامیان و کریمان بوده اند چون این را مشرکان بشنیدند بیکبار آواز
بر آوردند و ثنا اذکر میکردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه
میگویند پس موعدی کردند تا رسول خدا حاضر شد قول بتان را
بشنود حضرت دانست که این کار شیطانست و در این اندیشه بود که جنی
مومن نزد وی آمد و گفت یا رسول الله عبار ملال انجا خطر خود را
کان شیطانه که در درون بت آواز مسعر نام داشت من او را کشتم تو بعدات
بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب باز دهم رسول خوشدل
گشته روز دیگر مشرکان بیامدند و غوغا کردند و رسول حاضر ساختند
حضرت بآنجا رسید همه بتان بر روی در افتادند مشرکان برخاستند
و بتان را راست کردند و عبار دها آنرا بر صلیب دوختند و ایشان را ثنا
گفتند و بعد از آن بسجده ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما
آنچه دیروز میگفتید بگوئید تا محمد بشنود چون این بگفتند از شکم
بت مهین سه بیت شنیده که مضمون آن این بود که منم آنکس که مرا
سطهر گویند کشتم مسعر را که ناجر و طاغی بود و انکار حق میکرد لعنت
او را پیغمبر اکر قرآن برو نازل شده از پس موسی پس ما بیرون و ادیم

و زبان بردار امر و نهی او مشرکان چون این بشنیدند با یکدیگر گفتند که محمد
تا غایت ما را میفریفت امروز خدایان ما را می فریبد و از این روز کار اسلام
ترقی کرده روز بروز متزاید میگشت تا قوت تمام گرفته تا کفار مغلوب
و منکوب شدند و چون شیطان دشمنی قویست و در اضلال بندگان
سعی تام از این جهة حکایت از قول او میکند که دالست بر اعتراف او
باضلال تا مکلفان از او احتراز کنند و بوسوسه او از راه نروند و میفرماید
وقال و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی که حق تعالی او را گفت که لعنت
من بر تست تا روز قیامت لاتخذن من عبادك هر آینه فرا گیرم از
بندگان تو بواسطه اضلال و اغوا نصیبا مفروضا بهرهء مقرر و معین
یعنی اکثر ایشان را تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده
که از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه از نصیب شیطانند و
در ضلالت تابع او و در حدیث دیگر واقع شده که از هزار از آدمیان
یکی در خدا راست و باقی اهل دوزخ و نیز از گفتار شیطان حکایت میکند
که او گفت ولاضلنهم و هر آینه گمراه گردانم ایشان را از طریق حق بوسیله
وساوس ولامنینهم و البته دیگر آرزو افکنم ایشان را و بیارایم در چشم
ایشان آرزوهای باطل را چون طول و تاخیر توبه و یا عدم بعث و
عقاب و ثواب و یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب و غیر آن
ولامرنهم و هر آینه بفرمایم ایشان را فلیبتکن تا هر آینه بشکافند
و از روایت ماثور از ابی عبدالله ع [illegible] اذان الانعام
گوشهای چهارپایان را بجهت حرام گردانیدن آنچه حق تعالی از حلال گردانیده
این اشارتست بآنچه عرب بر آن بودند از بحیره و سائبه و وصیله

حق تعالی

وحام که آنرا نصیب بتان میدانستند وتفصیل این دو سوره مالک مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ وهر آینه بفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ
تا البته تغییر دهند خَلْقَ اللهِ آفرینش خدایی را بصورت یعنی نقص خلق
آن نمایند چون خصیه کشیدن بندگان وتیز ساختن بعضی دندان ورقم
کبود زدن بر روی ولب ودست وپای وامثال آن واز باقر وصادق ع
مرویست که مراد آنست که دین خدای تغییر دهند وتبدیل لقوله تعالی فطرة الله التی
فطر الناس جمیعا لتبدیل خلق الله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وهر که فرا گیرد شیطان
وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللهِ دوستی بدون خدای یعنی هرچه شیطان گوید تابع او
شود وامر او برامر خدا اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا پس بدرستیکه
زیان کند زیانی روشن چه سرمایه عمر وقوت از دست بدهد وبی بهره
ماند زیان کند بفوات بهشت ودخول دوزخ وهیچ خسرانی بآن نرسد
که شخصی تبدیل مکانی کند که در بهشت نامزد او باشد بمکانی از دوزخ
يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ ودر آرزو
می افکند ایشانرا چیزی که بآن نرسند ونیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
وعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب که عبارتست از
اظهار نفع در آنچه متضمن ضررست یعنی آنچه موجب ضررست بصورت
نفع بمردمان می نماید أُولَئِكَ آن گروه پرستندگان شیطانند در
متابعت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا
ونیابند ایشان از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که از آنجا نقل کنند واز
شدت عذاب پناه بآن برند وبعد از ذکر وعید بیان وعد میکند
که وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنان که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند

عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي
به بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن أَبَدًا همیشه این تاکید
خلود است یعنی خلودی که هرگز منقطع نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است
خدای وعده کردنی حَقًّا راست کرده سخن خود را راست کردنی وَمَنْ
أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و کیست راست‌تر از خدای در سخن یعنی هیچ کس
از و راستگوتر نیست مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس
با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل
از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته
و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که
پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب ما نسخ کننده کتابهای شما پس ما
بهشت سزاوارتریم آیه آمد که لَيْسَ نیست آن وعده که حق تعالی
کرده از ثواب بِأَمَانِيِّكُمْ بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ
أَهْلِ الْكِتَابِ ونه بآرزوهای اهل کتاب که گویند به بهشت نرود
الا یهودی و نصرانی یعنی هیچ کار بآرزو نیاید بلکه ریاضت و
مشقت باید کشید در ایمان آوردن در طاعات و عبادات و اجتناب
از منهیات آنکه ریاض بهشت باید مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بکند کاری بد
يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن در دنیا در آخرت این حکم عامست همه
عالمیانرا آورده اند که چون این آیه آمد [illegible] شدند گفتند یا رسول الله
پس از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد غیر از تو هیچ کس از کردار
بد خالی نیست حضرت فرمود نه شما بیمار شوید و نه اندوهناک

میکردید و نیز بلاها بشما میرسد گفتند یا رسول الله فرمود آن جزای
اینست و نیز فرمود که هیچ کس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی
آنرا کفارت گناهان کرده اند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش
رود کفارت گناه وی شود وَلَا يَجِدْ و نیابد آن بدکار که برای نفس
خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد باو رساند
وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ
و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام
آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مؤمن
باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَئِكَ پس آن گروه عمل
کنند کان مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ درآورده شوند به بهشت و حفص
بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی درآیند به بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده
نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار گوی که بر پشت استخوان
خرماست یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند وَمَنْ أَحْسَنُ
دِينًا و کیست نیکوتر و راه یافته تر از روی دین یعنی هیچ کس نیکوتر
و صوابکارتر نیست در دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آنکس که تسلیم نمود
و خالص گردانید خود را لِلَّهِ برای خدای یعنی با کلیه خود را متوجه او ساخت
و خدای که غیر او باشد نشناخت و یا روی خود را در سجده برای او
بجانب زمین نهاد وَهُوَ مُحْسِنٌ در حالتی که او آینده است به نیکوییها
و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و پیروی کرد دین ابراهیم را
که موافق اصول دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم با این
بری و مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت

مقدمات ابراهیم در سال قحط

خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت بکرامتی که شابه است بکرامت دوست با دوست و در وجه تسمیه ابرهیم به خلیل چنین نقل کرده اند که در عهد ابرهیم خلیل صلوات الرحمن علیه قحط پدید آمد و چون مردم همیشه احسان خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر باو رجوع میکردند آنچه ابرهیم داشت بر ایشان ایثار فرمود و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد بنزدیک دوستی که معتمد او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد و چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما اثر قحط ظاهر شده واگر فی الواقع از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانست کرد فاما ما شنیده ایم که بی فاقه زدگان باو التجا کرده اند و او بکرم و جوانمردی خود میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه گندم بملازمان ابراهیم نداد و ایشان بهانی نیز نیافتند تا گندم بخرند بالضرورة باز گشتند و چون بحوالی شام رسیدند ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند از جهت آنکه بسی گدایان و بی نوایان چشم بر راه داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند آمد پس شتربانان در حوالی شهر جوالها از ریگ نرم کرده بخانه در آورند ابرهیم چون بکیفیت این حال اطلاع یافت دل تنگ شد روی بسجده نهاد درین حال ساره زوجه ابرهیم ع در خواب بود چون بیدار شد جوالها دید ... خوشدل شد و سر یک را بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی پاره ازان بیرون

آورده خبر کرد زنان بخت و بعیال و اطفال ده و نان قسمت کرد چون ابراهیم
ع از مسجد باز آمد بوی نان بشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت
از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم ع فرمود که این از نزدیک دوست من
اللهست حق تعالی بدین جهته او را دوست خود گرفت و این روایت از علی بن ابراهیم
از هارون بن مسلم و وی از مسعده بن صدقه و او از ابی عبد الله ع نقل کرده و نزد
بعضی آنست که حق تعالی ابراهیم را بجهة آن خلیل خود خواند که وی را امتحان کرد بتن
و جان و مال و فرزند و فرزند وی مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن باتش نمرود که
و جان بحضرت ایزدی پس بدین سبب باین اسم تسمیه یافت و چون اتخاذ خلیل
موهم احتیاج حق تعالی است بخلیل از آن جهت رفع این فرموده بقول وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و هر چه در زمین است پس
محتاج بهیچ چیز و بهیچ کس نباشد و هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی
برگزیند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیز احاطه کننده از
روی تعیین علم و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و جزا دهنده بر همه خیر و شر
و بعد از آن عود کلام میکند بذکر زنان و بیان که بعضی از احکام آن در
اول سوره واقع شده و میفرماید که وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ و طلب
فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد دختران
ام کحه است چنانکه گذشت و جواب اعتراض عیینه بن حصین بر حضرت رسالت ع
که چرا هر یک از دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر
کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ بگوای محمد در جواب
معترض خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فیهن در باب میراث
ایشان وَمَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ و بگو بایشان آن چیز را که خوانده میشود در کتاب

فِی الْکِتَابِ در قرآن فِی یَتَامَی النِّسَاءِ در شأن یتیمان که زنانند اللَّاتِی آن
زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهند ایشان را مَا کُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده
شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت میکنند أَنْ
تَنْکِحُوهُنَّ در آنکه بخواهید ایشان را و مالهای ایشان را بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِینَ
و دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ
از فرزندان خورد که ایشان را از میراث نمیدادند و عرب همچنانکه
میراث بزنان نمیدادند باطفال نیز نمیدادند وَأَنْ تَقُومُوا و دیگر
حکم میکند که قیام نمایید لِلْیَتَامَی برای مهم یتیمان در مهر و میراث
ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ آنچه میکنید از
نیکویی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِهِ پس بدرستی
که خدای هست بآن نیکویی عَلِیمًا دانا و بر آن جزا خواهد داد و از ابو
جعفر که خوله بنت محمد بن مسلمه در حباله رافع بن خدیج بود و چون
پیر شد رافع زنی جوان را بر سر او خواست و قصد آن داشت که او را
طلاق دهد زن گفت مرا رها کن که نوبت خود بزن تو بخشیدم قبول
نکرد وی شکایت شوهر را بعرض سید کائنات رسانید آیت آمد
که وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا ترسد یعنی دریابد بقرینه
از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدنی از صحبت او بجهت دریافتن کراهت
از و و منع حق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالسه و مکالمه
فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر ایشان أَنْ یُصْلِحَا بَیْنَهُمَا
در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا صلحی را یعنی آشتی کنند بآنکه
زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد

نیز حق خدمت قدیمی او را نگاه دارم و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ
و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و طلاق نزد ارباب سیر آنست
که حضرت رسالت سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و
برراه آن حضرت نشست تا وقتی که سید عالم برسید سوده بزبان
تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بخدا سوگند که دوستی مرد در
من نمانده است لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو
محشور شوم و نوبت خود را بزنان دیگر می بخشم حضرت بوی رجعت
فرمود و این آیه نازل شد که صلح از مفارقت بهتر است وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ
الشُّحَّ و حاضر کردانیده شده اند نفسهای بخل یعنی طبیعت انسانی تقاضا
میکند که بخل لازم او باشد و از وجدا نشود و لهذا هر یک از زوجین
در مساعدت باید یکدیگر بخل میورزند چه طبیعت مرد کراهت دارد از انفاق
و کسوت و قسمت و غیر آن و طبیعت زن مقتضی آنکه حق خود را از
نفقه و کسوت و قسمت و غیر آن بزن دیگر بخشد مراد تمهید عذر است
از مضایقه میان زن و شوهر یعنی اگر با یکدیگر مضایقه می کنند معذورند
پس باید که بعد از مصالحه یکدیگر را از خاطر رفع کنند که حقد و مضایقه
از اثر طبیعت است و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسرت پس
خلاف طبیعت خود نمایند تا ثواب عظیم یابید وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر
نیکوئی ورزید در زندگانی ای مکلفان وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از
نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا پس جزای
شما خواهد داد بدان وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و هرگز نتوانید ای کسانیکه زیاده

بریك زن دارید أن تعدلوا آنکه عدل ورزید و راستی و سویت نکه دارید بَیْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل حقیقی آنست که البته میل واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنان مساوی باشد و اصلا میل طبیعت بیکی بیشتر نباشد از دیگری و این متعذر راست وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگرچه حریص باشید برای ارتکاب عدل و آنچه غایت جد و جهد شماست در ان بجای آرید که بران قدرت نخواهید داشت ولهذا حضرت رسالت با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود و میکفت بارخدایا این قسمت منست در آنچه ی توانم از صحبت و نفقه پس مواخذه مکن مرا در ان چیز که بران قدرت ندارم که آن دوستی بعضی است و میل طبیعت نسبت بیکی دون دیگری چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید بتمام میل به ترك آنچه بران قدرت دارید یعنی میل اختیاری را با میل غیر اختیاری ضم مکنید فَتَذَرُوهَا پس میکذارید آن زن را که ازو بالکلیه رغبت کردانیده اند كَالْمُعَلَّقَةِ مانند زنی که معلق باشد میان آنکه بیوه باشد یا شوهردار یعنی نه او را شوهردار توان کفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق شوهری را و نه مطلقه اش توان کفت بجهت علاقه زوجیت و در حدیث آمده که هر کرا دو زن باشد و او باختیار میل کند به زنی بیکی دون دیکری در ادای حقوق ولجبه روز قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد بطرفی پشت وَإِنْ تُصْلِحُوا و اکر بصلاح آرید آنچه فاسد ساخته اید از حقوق زنان در زمان کذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست غَفُورًا آمرزنده کناهان عاصیان که در زمان کذشته واقع شده باشد

رحیما مهربان بر توفیق طاعت و مستقبل این آیت دلالت میکند بر وجوب
قسمت میان زنان و تسویه در انفاق و صحبت و غیر آن از صادق ع
روایت کرده‌اند که پیغمبر ص بیمار بود و را در حجره زنان میگردانیدند
بنوبت تا خوشدل کردند و امیر المؤمنین ع دو زن داشت هر گاه که روز
یکی از آن دو زن بود وضوی ساخت در خانه زن دیگر و معاذ جبل
در یک روز دو زن او فوت شده بودند بجهت طاعون قرعه زد
در میان تقدیم بغسل و کفن و دفن وَإِن يَتَفَرَّقَا و اگر بجهت عدم موافقت
جدا شوند هر یک از زن و شوهر از صاحب بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا
بی نیاز کرداند خدای هر یکی را مِّن سَعَتِهِ از جود فراوان خود باین
وجه که تسلی دهد هر یکی را یا بدلی برای هر یک پدید آرد و بجهت این او را
خشنود کرداند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان
خود حَكِيمًا محکم کار در افعال و احکام خود وَلِلَّهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست پس قادر
باشد بر اعطای روزی بعد از آن در باب رعایت حقوق الناس
و حقوق الله میفرماید که وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم
و فرموده الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنان را که داده شده اند توریت و انجیل
مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما که یهودی و نصاری اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز
وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ از آنکه بپرهیزید از شرک و
سایر معاصی وَإِن تَكْفُرُوا و گفتیم ایشان را که اگر کافر شوید در مخالفت
فرمان من که امر است بتقوی فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدا راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در

زمین است یعنی خالق ومالک جمیع مکونات است پس کفر ومعاصی شما
ضرری باو نرساند همچنانکه ایمان وطاعت وعبادت شما او را نفع
نمیرساند چه وصیت او شما را بتقوی جهة آنست که بوسیلهٔ آن ثواب
ابدی بشما عطا فرماید وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا وهست خدای بی نیاز از خلق خود
اگر او را فرمان برند واگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند واگر
نگویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدا راست انچه در آسمانهاست از ملائکه وغیر آن
وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمین است از حیوانات ونباتات ومعادن تکرار این
قول بجهة مبالغه است در کمال غنای او وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا
کفایت مهمات بندگان پس متوجه بارگاه او شوید ویاری از و طلبید بعد از ان بیان
کمال قدرت خود میکند بقوله إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواستی خدای که ببرد همه شما
وفانی سازد می برد وفانی میساخت شما را أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ
بِآخَرِينَ ومی آورد یعنی ایجاد میکرد گروهی دیگر را که فرمان بردار او باشند
همچنانکه امم سابقه را مانند قارون وعاد وثمود ونمرود وفرعون که در عدد وجمعیت
از شما بیشتر بودند هلاک کردیم وشما میدانید که این جهان باز پس مانده بسیار
کسانست که بجهة شآمت کردار قبیح بعذاب مستاصل شده از او اکنه استرا آنم
در خبر است که جبرئیل روزی نزد حضرت رسالت ص آمد در وقتی که دو مرد
نزد او حاضر بودند ودر قطعه زمینی دعوی میکردند ومنازعت بسیار
می نمودند جبرئیل ع تبسم فرمود حضرت ملتفت تبسم رسید گفت درین
زمین که این دو کس بر سر آن نزاع میکنند چهل هزار مالک از یاد دارم
وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر آفریدن وفانی ساختن قَدِيرًا
توانائی که هیچ چیز او را از انچه خواهد عاجز نگرداند مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که

باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش یعنی دنیا چون مجاهد
مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خداست
ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت
و آن شریفست یعنی باید که طالب شریف شود و از خساست خود را باز
دارد و اگر با شرف مایل گردد لحسن تابع او خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا برای
خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب
آن بغایت محقر باشند و مع ذلک غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس توجه
باصل باید کرد که فرع تابع اصل است وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا وهست خدای
شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها و عارف بهمه پس همه کس را بحسب
قصد و غرض جزا خواهد داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان كُونُوا
قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنند کان در اقامت
عدالت و مواظبت نمایند کان بران شُهَدَاءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای
خدای یعنی براستی گواهی دهید وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ و اگرچه بر نفس شما
باشد باینمعنی که اقرار کنید بحقی که در ذمت او باشد چه گواهی بیان
حق است خواه بر گواه باشد یا بر غیر او أَوِ الْوَالِدَيْنِ و یا بر پدر و مادر
وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد آنکسی که گواهی
بر و واقع شده یا از برای او غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا توانگر یا درویش یعنی اگر
غنیست برای غنای و احترام مکنید در منع شهادت بر او و اگر فقیرست
ترحم منمائید بر افلاس و فقر او و در احتراز از ادای شهادت
بر او فَاللّٰهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوارتر است بتوانگر و درویش
و اگر لطف نسبتی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت

نیست بران حکم نفرمودمی چون حکمت وآنست که ادای شهادت
رعایت غنا و فقر مدعی علیه نکنند بلکه بر طریقی که واقعی باشد گواهی
بران بدهند فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید هوای نفس را
أَنْ تَعْدِلُوا برای انکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا واگر بپیچانید زبانهای
خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای شهادت و
کتمان آن کنید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه میکنید از عدل ومیل خَبِيرًا دانا پس شما را بدان مکافات
خواهد کرد وبعد از بیان اسلام واحکام امر میکند بایمان وشرایط آن
میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب
با اهل سلامت یا با منافقان که اظهار اسلام میکردند وبلطنا کافر
بودند یا با مؤمنان اهل کتاب چون ابن سلام واصحاب او میگفتند
یا رسول الله ایمان داریم بتو وبقرآن وبموسی وعزیر وتوریت و
دیگر هیچ کتاب وپیغمبری ایمان نداریم پس بنا بر اول معنی آنست
که ای کسانی که ایمان آورده اید بدل وزبان آمِنُوا ثابت باشید
بایمان خود وازان برمگردید وبر دوم منافقانرا میگوید که ایمان
آرید بدل همچنانکه بزبان بآن اعتراف میکنید وبر سیم مؤمنان
اهل کتاب را میگوید که همچنانکه ایمان آورده اید ببعضی کتاب
ورسول ایمان آرید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا ورسول او که محمد است
وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ وبکتابی که فرستاده است خدا تبدیج
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و
بکتابهای نیز که یکبار فرو فرستاده است مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن

وَمَن يَكْفُرْ وهر كه كافر شود بِاللهِ وَمَلٰئِكَتِهِ بخدا و فرشتگان او وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ و بكتابهاى او و فرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخيز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستيكه گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنى در غايت دورى از مقصد كه اصلا راه بطريق حق نبرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستى كه آنانكه ايمان آوردهاند بموسى ع مراد يهوداند ثُمَّ كَفَرُوا پس كافر شدند به پرستيدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ايمان آوردند و توبه كردند ثُمَّ كَفَرُوا پس باز كافر شدند بعيسى ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بيفزودند و زياده كردند كفر را بانكار محمد ص ويا آنانكه مكرر ارتداد از ايشان صادر شود و بعد از آن بر كفر اصرار نمايند و زياده سازند آنرا بعناد و جحود لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نيست خداى كه بيامرزد ايشانرا چه حق تعالى دانسته است بعلم ازلى كه اين نوع كسان هرگز ايمان نياورند و بر ايمان ثبات نورزند پس ايشانرا مغفور نسازد وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه اينكه راه نمايد ايشانرا راهى كه بحق باشد كه ايمانست بلكه ايشانرا در خذلان و ضلالت فرو گذارد ويا راه بهشت بايشان ننمايد كقوله ولا ليهديهم طريقا الا طريق جهنم از ابن عباس نقلست كه هر منافقى كه در عهد بودند خواه در بر و خواه در بحر درين آيه داخلست و مؤيد اينست كه بعد ازين ميفرمايد كه بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقانرا بر سبيل تهكم و تهزء واستهزا بِأَنَّ لَهُمْ بآنكه مر ايشانراست عَذَابًا أَلِيمًا عذابى دردناك الَّذِينَ منافقان آنانند كه يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ مى گيرند كافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان خود مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ از غير مؤمنان أَيَبْتَغُونَ آيا طلب ميكنيد عِندَهُمُ الْعِزَّةَ نزديك كافران يعنى از دوستى ايشان ارجمندى

چنب

لله مر خدا راست جمیعًا همه آن یعنی جمیع عزت از حضرت عزتست پس عزیز و ار
جمند نمی شود کسی که وی او را عزیز نگرداند و او سبحانه عزت را برای دلیاء خود
نوشته و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین پس عزت غیر ایشان در جنب عزت ایشان
هیچ نماید بعد از آن از مخالطه با کفار نهی میفرماید بقوله و قد نزل علیکم و بدرستی
که خدای فرو فرستاد بر شما ای مومنان فی الکتاب در قرآن و آن آیت اذا
رایت الذین یخوضون است تا آخر مضمون اینکه ان اذا سمعتم بدرستیکه چون
بشنوید آیات الله آیتهای خدای را از قرآن یکفر بها در حالتی که کافران نمی
گروند بآن و یستهزأ بها و استهزا میکنند بآن فلا تقعدوا معهم پس
منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی که شروع کنند فی
حدیث غیره در سخنی غیر استهزا انکم اذا بدرستی که باشید آن هنگام
که دشت رخواست کنید با ایشان در وقت استهزا مثلهم مانند ایشان
در گناه زیرا که با وجود قدرت شما بر اعراض از ایشان راضی شده اید
بصحبت ایشان و یا مثل ایشانید در کفر اگر باستهزای ایشان راضی
باشید ان الله جامع المنافقین بدرستی خدا جمع کننده منافقانست و
الکافرین و ناگرویدگان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشان را همچنانکه
در دنیا متفق و مجتمع بودند در عداوت مومنان عیاشی
باسناد خود نقل کرده که علی بن موسی الرضا ع در تفسیر این آیه فرموده
که هرگاه بشنوی که مردی جاحد و منکر حقی است و تکذیب اهل حق
میکند و ایشان را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین
بعد از آن در وصف منافقان میفرماید الذین یعنی اهل نفاق
و کفر آنها اند که یتربصون انتظار میبرند وقوع نکبتی را بکم بشما

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شود مر شما را فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فتحی و نصرتی از
نزدیک خدای قَالُوا گویند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم
ما با شما و مددکاری نکردیم شما را پس سهم غنیمت ما را بدهید وَإِنْ
كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ و اگر بود کافران را بهرهٔ از حرب یعنی غلبه کردن بر
مؤمنان قَالُوا گفتند مر کافران را أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ آیا غالب و مستولی
نبودیم بر شما و نمی توانستیم که شما را بکشیم یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم
اما دست کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ و آیا باز نداشتیم شما را یعنی البته ممنوع ساختیم
شما را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان بانکه سستی کردیم در مددکاری ایشان
و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم
خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای حکم کند میان شما که مؤمنانید
و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که هیچ کس را غیر از و دعوی
حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ و هرگز نگرداند خدای لِلْكَافِرِينَ مر کافران
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان سَبِيلًا حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند نه در دنیا
و نه در آخرت و اگرچه در دنیا بقوت از ایشان در پیش باشند غرض
که هرگز در حجت بر مؤمنان غالب نتوانند شد یا معنی آنست که حق تعالی
نهی کرده تسلط کفار را بر مؤمنان پس جایز نباشد که حرم مسلمانان
در تصرف کافران باشد بعد از آن حق تعالی از قبایح اهل نفاق خبر میدهد
که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ بدرستی که منافقان مکر
میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ
و خدا جزا دهنده ایشانست بر مکر و فریب ایشان چنان که باشد
که روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده باشند

وچون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط
بگذرند و نور منافقان فرو میرد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ
افتند وَاِذَا قَامُوٓا وچون برخیزند منافقان اِلَی الصَّلٰوةِ بسوی نماز
قَامُوا کُسَالٰی برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند کسی که بزور
او را بر کاری داشته باشند یُرَآؤُنَ النَّاسَ می نمایند خود را بمؤمنان
و بریا نماز می کزارند تا پندارند اهل ایمان که ایشان مؤمنانند و اگر
کسی از اصحاب ایشانرا نمی بیند ترک نماز میکند وَلَا یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ و
یاد نمیکنند خدای را اِلَّا قَلِیْلًا مگر یاد کردن اندک که آن در زمانی
است که کسی ایشانرا ببیند عیاشی باسناد خود از مسعد بن زیاد نقل
کرده که ابو عبد الله از آبای خود صلوات الله علیهم نقل فرموده که از
حضرت رسالت پرسیدند که فردا نجات بچه چیز باشد فرمود که نجات
آنست که با خدای مخادعه و مکر نکنید که تا خدای با شما در صورت
مکر مخادعه نکند و هر که با خدای با او مخادعه و مکر سلوک کند او
مکر سلوک کند او مکر با نفس خود کرده باشد گفتند مخادعه با خدای تعالی
بچه وجه است فرمود باینکه شخصی عمل کند بآنچه حق تعالی فرموده و مراد
از آن عمل غیر او سبحانه باشد پس از شرک بخدا بترسید که فردای قیامت
ریاکارانرا بچهار اسم خوانند که ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل تو
نابود شد و اجر تو باطل گشت پس ترا هیچ نصیبی نیست و طلب اجر خود از آن
کس کن که عمل از برای کردی حاصل که منافقان نماز را بریا میگزارند
مُذَبْذَبِیْنَ در حالتی که مترددند بَیْنَ ذٰلِکَ میان کفر و ایمان
لَآ اِلٰی هٰٓؤُلَآءِ نه با گروه مؤمنانند بحسب ت کفر باطن تا ایشان را باشد

آنچه مؤمنانراست و لا الی هؤلاء و نه با کافرانند بجهت کفر باطن اظهار اسلام
تا بر ایشان باشد آنچه بر کفار است خلاصه معنی آیت که نه مؤمن مخلص‌اند
و نه کافر و من یضلل الله و هر کرا خدای فرو گذارد و خذلان بجهت عناد
او با وجود علم او بحقیقت ملت اسلام حق تعالی نظر لطف و توفیق از و باز
دارد فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را هیچ راهی بحق و صواب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده که مثل منافقان مانند گوسفندیست که در میان دو گله
ایستاده باشد متحیر و سرگردان و نظر باین گله کند و بآن گله کند و نداند
که تابع کدام شود و بکدام ملحق شود و بعد از آن نهی میکند مؤمنانرا
از دوستی کردن با کافران همچنانکه عادت اهل نفاقست و میفرماید
که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا الکافرین
فرا مگیرید کافرانرا اولیاء دوستان من دون المؤمنین بجز از مؤمنان
چه آن عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی کنند پس خود را
با ایشان مانند مگردانید اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله
علیکم آنکه بگردانید خدای را بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی
روشن که آن دوستی است با کافران که موجب عقوبتست چه موالات
با ایشان دلیل است بر نفاق و جزای نفاق خود اینست که ان المنافقین
بدرستیکه منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقه زیر
ترینند از دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان
از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه بدل کافرند و کفر را با مکر و استهزاء
مسلمانان جمع کرده‌اند پس خبیث ترین کفره باشند و در کشف آورده
که چون منافقانرا بدوزخ حکم کنند و بدرکه اول در آرند مالک

گوید که ای آتش بگیر ایشانرا آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان
بر کلمهٔ توحید جاری بوده هر چند که بمجاز بیگفته اند ما در سوختن
ایشان دخل نیکنیم و بر همین سوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا
کند تا بدرکهٔ هفتم برسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دلست نیز بر زبان
بیایید تا نشانهٔ که از ایمان ایشانرا ببینیم چون در دل ایشان جز نشانهٔ
شرک نباشد آتش در ایشان بپچد و دایم لابد در عذاب باشند وَ
لَن تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشانرا نَصِيرًا یاری که حمایت نموده ایشانرا
از ان درکه بیرون آرد و در خبر است که حق تعالی درین درکه تابوتها منع
فرموده از آتش و آن جای منافقانست و این عذاب چنین مر
ایشانراست وقتی که با صفت نفاق بمیرند که اگر از ان تایب شده با
خلاص تمام ایمان آرند از جملهٔ اهل ایمان خواهند بود همچنانکه
میفرماید إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا
و بصلاح آرند آنچه فاسد کرده اند باشند در حالت نفاق از خبث
عقاید وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند بکتاب خدای و سنت
پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص و پاکیزه کرده اند دین خود را لِلَّهِ برای
خدای یعنی طاعت نکنند برای رضای خدای تعالی بر خلاف آنکه
در وقت نفاق قصد میکردند آن ریا فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که
بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
با مومنان باشند و در شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ
يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای مومنانرا
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی جمیل بعد از ان خطاب با اهل

نفاق میکنند که تایب و مؤمن شده باشند و نیت را با خلاص آورده
و میکویند مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِکُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی
چرا عذاب کند اِنْ شَکَرْتُمْ اگر شکر کوئید بر نعمتهای او و منعم حقیقی
خود را بشناسید وَاٰمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او وَکَانَ اللّٰهُ
شَاکِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِیْمًا دانا بحقوق
شکر و ایمان و مرویست که شخصی جمعی را بضیافت برد و طعامی نزد
ایشان حاضر نساخت بهرجا که میرسیدند از بی مروتی او حکایت میکردند
مردمان ایشانرا بران شکایت عتاب کردند این آیت در شان ایشان
آمد که لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن را
بِالسُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ بدی از گفتار اِلَّا مَنْ ظُلِمَ مکر آشکارا کردن کسی
بر وی ستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم و اظهار تظلم از دست او و مظلوم
مخیر است میان آنکه بدی ظالم را بعفو در گذراند یا از وی انتقام کشد
وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی سَمِیْعًا عَلِیْمًا شنوا باقوال و دانا بافعال
بندگان اِنْ تُبْدُوْا خَیْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت اَوْ تُخْفُوْهُ
یا پنهان بجای آرید آنرا اَوْ تَعْفُوْا یا عفو کنید عَنْ سُوْءٍ از بدیکه شما
بدان متولحق شده اید فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستی که خدای هست
عَفُوًّا بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود قدرت بر انتقام از ایشان قَدِیْرًا توانا
بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان درین آیت تحریص مظلومانست تا بخلق
خدای متخلق شوند با آنکه رخصت انتقام دارند اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ بتحقیق
که آنها که کافر میشوند بخدا وَرُسُلِهٖ و به پیغمبران او وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا و میخواهند
که جدای افکنند بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدا و کافر

شوند بپیغمبران او ویقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم بموسی و عزیر و کافریم
بعیسی و محمد و یریدون ان یتخذوا و میخواهند که فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان
کفر و ایمان راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمی شود مگر به تصدیق بجمیع پیغمبران
او اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی فرا گرفته اند هم الکافرون
ایشانند کافران که کاملند در کفر حقا ثابت کفر در ایشان واعتدنا للکافرین
و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا
و کسانی که ایمان آوردند بالله و رسله بخدا و رسول او ولم یفرقوا و جدا نکردند بین
احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن گروه که مومنان
حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص بالیاء یؤتیهم یعنی خدا بدهد ایشان را
اجورهم مزدهای ایشان را که بهشت عدن است وکان الله غفورا و هست خدای
آمرزنده گناهان ایشان رحیما مهربان بزیاده دادن ثواب بایشان بعد
از آن عناد اهل کتاب را بیان میفرماید که یسئلک اهل الکتاب سوال میکنند
از تو اهل کتاب و اینها علمای یهود بودند مانند کعب بن اشرف و فنحاص بن
عازورا که بحضرت گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری یکبار کتابی بیار چنانکه
موسی آورد پس حق تعالی ازین خبر داد که علمای یهود از تو درمیخواهند
ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بایشان یکبار کتابا من السماء کتابی
از آسمان چون توریة و بروایتی دیگر از آن حضرت درخواستند که
کتابی بیار که معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک از ما کتابی
بیار که نوشته باشد که تو خدائی چون این سوالات بر وجه
عناد و لجاج بود حق تعالی اجابت نفرمود برای تسلیه آنحضرت
که ازین سوال ملول شد فرمود ای محمد ملول مشو فقد سألوا موسی

رسول

پس بدرستیکه بود که این گروه از نسل ایشانند درخواستند از موسی
اکبر من ذلک بزرگتر ازین که از تو درمیخواهند فقالوا پس گفتند
ای موسی ارنا الله بنمای بما خدای را تا به بینیم او را جهرة بعیان
و آشکارا فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی
از آسمان آمد و همه را بسوخت بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال
محال ایشان که طلب رؤیت خدای تع بود ثم اتخذوا العجل پس فرا
گرفتند جمعی دیگر از ایشان گوساله را بخدایی من بعد ما جاءتهم البینات
از پس آنکه آمده بود بایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا
و امثال آن فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را
با وجود عظم آن بعد از توبه ایشان و آتینا موسی و دادیم موسی را
سلطانا مبینا تسلطی که ظاهر بود بر ایشان و از جمله این بود که گوساله
پرستان را امر کردم که یکدیگر را بکشید تا توبه شما مقبول شود ایشا
ن فرمان او بجای آوردند شمشیر در یکدیگر نهادند و یکدیگر را می کشتند تا
که اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سورة البقرة گذشت و رفعنا
فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان کوه را مقدار عرض لشکر در وقتی
که از احکام توریة امتناع کردند و آنچه موسی بایشان آورده بود قبو
ل نمیکردند پس کوه بر بالای سر ایشان بداشتیم بمیثاقهم بسبب پیمان ایشان یعنی
تا بجهة خوف وقوع کوه بر ایشان قبول پیمان و عهد کردند که آنچه موسی گوید از احکام
شریعت قبول کنند و بعد از آن نقض آن عهد کردند و قلنا لهم و گفتیم ایشان را
بعد از شکستن عهد بر زبان موسی یا یوشع بن نون ادخلوا الباب در آئید
بدروازه شهر اریحا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید و آن وقتی بود

که بیت المقدس رسیدند خواستند که بدر باز درون روند ما گفتیم از باب ابنیا
در آیید بکلمه حطه که بر زبان شما کلمه استغفارست قایل شوید از سجده امتناع
کردند و از دیگر داخل شدند و بجای کلمه حطه حنطه گفتند و تفصیل این نیز در سوره
البقره گذشت وَقُلْنَا لَهُم و گفتیم ایشان را بر زبان داود که لَا تَعْدُوا فِی السَّبْتِ
ستم مکنید و از حد در مگذرید در حکم روز شنبه یعنی درین روز کسب
مکنید و بطاعت مشغول شوید ایشان در زمان موسی فرمان
بردند اما در زمان داود نقض عهد کرده از احکام آن در گذشتند و بجهت
این بیوزینه مسخ شدند وَأَخَذْنَا مِنْهُم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک
ازین حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار که آن قول ایشان بود که سمعنا
واطعنا فَبِمَا نَقْضِهِم پس معذب ساختیم ایشان را بمسخ و انواع عقوبت
بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُم پیمان خود را وَكُفْرِهِم بِآيَاتِ اللهِ
وسبب نگرویدن ایشان بآنچه در کتاب ایشانست وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ و کشتن ایشان پیغمبران را بناحق و ناروا وَقَوْلِهِم و بسبب
گفتار ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما ظرفهای علومست یعنی از
دانش و بینش و محتاج بعلم کسی نیستیم یا دلهای ما در پوشش است
و فهم آنچه محمد میگوید نمیکند بل نه چنانست که میگویند بَلْ طَبَعَ اللهُ
عَلَيْهَا مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِم بجهت
کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان باز گرفته فَلَا يُؤْمِنُونَ
پس ایمان نیارند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چون عبدالله بن سلام وَبِكُفْرِهِم
و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی بعد از موسی و بعد از آن بمحمد ص
وَقَوْلِهِم و دیگر بسبب گفتار ایشان عَلَى مَرْيَمَ بر مریم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی

وافتراء بزرك را كه آن نسبت زنا بود با وى وقولهم وبسبب كفتار ايشان كه انّا
قتلنا المسيح بدرستيكه ما كشتيم مسيح را عيسى ابن مريم كه عيسى بن مريم است رسول
الله كه فرستادهٔ خداست اين وصف ومدح خداست مر عيسى را نه قول
يهود ومى تواند بود كه اين قول ايشان باشد كه بطريق استهزا كفته باشند
وما قتلوه ونكشتند او را وما صلبوه وبردار نكردند او را ولكن شبّه
لهم وليكن مشتبه شد بديشان وقتى كه شبيه عيسى بر مهتر ايشان افتاد
برين وجه كه يهودا كه راس ورئيس يهود بود يهود را جمع كرد براى آنكه او را
بكشند ايشان قصد وى كردند او كريخته در خانه پنهان شد كه در سقف
آن نور وزنه بود حق تعالى جبرئيل را فرستاد تا عيسى را از آن روزنه بآسمان
برد يهودا كه امردى را كه طيطانوس نام داشت واز جملهٔ مهتران يهود بود كفت
كه درين خانه رو وعيسى را بكش او در خانه رفت وكسى را نيافت در كنجها
خانها هر چند مى جست او را نمى ديد چون بيرون آمدن او دير شد يهودان
كمان بردند كه عيسى با او در كارزار است پس يكبار در آن خانه در آمدند
حق تعالى شبه عيسى را بدو افكند پنداشتند كه او عيسى است همه او را بكرفتند
وهر چند فرياد ميكرد كه من عيسى نيستم قبول نكردند واورا بكشتند وبر درخت
در آويختند وبعد از آن با يكديكر كفتند كه درين خانه عيسى بود وصاحب ما
اكر اين مقتول عيسى است پس صاحب ما كجاست واكر صاحب ماست
عيسى كو واز وهب وقتاده ومجاهد وسدى نقل است كه عيسى عليه السلام با هفده
مرد حوارى در جاى بود چون يهود كرد ايشان فرو كرفتند حق تعالى
شبه عيسى را بر همه افكند چون چنان ديدند متحير فرو ماندند
وكفتند كه ما را سحر كرده اند اكر بكوئيد كه عيسى در ميان شما كدام است

از دست ملخلاص شوید واگر نه صبر کنیم عیسی گفت که کیست که جان
خود را فدای جان من کند تا بجای گو تا او را بجای من بکشند یکی
از آن میان که سرجس نام داشت گفت من خود را فدای تو میکنم پس برخواست
و گفت که عیسی منم وی را بکشتند و ازین جهت حال بر ایشان مشتبه شد
و یقین ندانستند که آنکس عیسی بود یا رفقای او وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا
و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِیْهِ در شان عیسی باینوجه که بعضی
گفتند او کاذب بود و بجهت این وی را بکشتیم وجمعی تردد کردند که اگر
عیسی است پس صاحب ما کجاست و گروهی دیگر گفتند که روی او روی
عیسی است و بدن او بدن صاحب ما و بعضی که از و شنیده بودند که
حق تعالی مرا باسمان خواهد برد پس گفتند او باسمان رفته و قومی گفتند
که ناسوت را که بدنست بردار کردند و لاهوت که روح است بر آسمان
رفت و جماعتی گفتند که او خدای بود پس چگونه کشته شده باشد و
بعضی گفتند که پسر خداست پس کسی را بر او راهی نباشد و این جماعت
مختلف الاقوال لَفِیْ شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان بعیسی بودند و متردد
از و و یقین نمیدانستند که صورت حال برچه وجه بود مَا لَهُمْ
بِهٖ نیست مر این جهودان را بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ هیچ دانش اِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ
لیکن پیروی کردند پیروی کردن گمان یعنی بر طریق ظن و گمان چیزی
میگفتند نه بر سبیل علم و یقین وَمَا قَتَلُوْهُ یَقِیْنًا و نکشتند عیسی را
کشتنی یقین و از سر گمان میگفتند که اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیْحَ بَلْ نه چنانست که
او را کشته باشند بلکه رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَیْهِ برداشته است خدای او را بجانب
کرامت خود که آسمان چهارم است وَكَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا و هست خدای

غالب در انچه خواهد در رفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود یا

تدبیر در مهم عیسی وَاِن مِن اَهلِ الکِتابِ و نیست و نباشند از اهل کتاب یکی اِلّا

لَیُؤمِنَنَّ بِهٖ مگر انکه البته ایمان آرد بعیسی و تصدیق کند بانکه او بنده و فرستاده

خداست قَبلَ مَوتِهٖ پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از اسمان و در روایت

صحیحه متواتره از موافق و مخالف وارد شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید

و دجال را بکشد همه اهل کتاب برو ایمان آرند همه دانند که پیغمبر خداست پس

همه ملتهای متفرقه از میان بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسیٰ

تابع مهدی آل محمد باشد و بر احکام شریعت ما عمل کند و چهل سال بر زمین بماند

انکه متوفی شود و اهل ایمان برو نماز گذارند و در ان زمان امنیت بر وجهی

باشد که شیر و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ باهم چرا کنند و اطفال با حیات

بازی کنند و هیچ حیوانی را ضرر نرسانند وَیَومَ القِیامَةِ یَکُونُ و در

روز قیامت باشد عیسی ع عَلَیهِم شَهِیدًا بر اهل کتاب گواه بر این وجه که گواهی

دهد که تبلیغ رسالت خدای کرد و اقرار بعبودیت و نبوت خود نمود و یهود

تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و بر انکه نزد بعضی ضمیر موتہ

راجعست بهر یک از اهل کتاب یعنی هیچکدام از اهل کتاب نباشند که پیش از موت

خود چون عقوبت و عذاب را مشاهده کنند ایمان ارند بعیسی ع اما ایمان ایشان

مقبول نباشد همچنانکه ایمان فرعون در حال غرق شدن چه ایمان در حال

تکلیف مقبولست و در وقت مشاهده عذاب که نزد موتست تکلیف

مرتفع است فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا پس [illegible] و تعدی که واقع شد

از انانکه یهود شدند حَرَّمنا حرام کردیم بر ایشان طَیِّباتٍ اُحِلَّت لَهُم

طعامها پاکیزه که حلال کرده شده بود برای ایشان از طیور و سایر

حیوانات و تفصیل این در سورهٔ انعام داشتن ایشان از راه خدای کثیرا
مردمان بسیار و آنچنان بود که تحریف احکام توریت کردند و نعت پیغمبر را
که دران بود تغییر دادند و بعد از ان بمردمان گفتند که بمحمد ایمان میارید
که پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را وَ
قَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال الله نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در توریت
وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردم را
بِالْبَاطِلِ باری بباطل چون رشوت و غصب اموال و غیر آن از امور
محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای ناگرویدگان از
بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک مگر کسانیکه ایمان آورده با
تایب گشتند لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخون در علم یقین آنهاالد
که علم توریت آموخته اند و باخلاص و اعتقاد صحیح در عمل آورده بدون
اخفا و تحریف احکام آن مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و
اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و همه گروندگان از ایشان مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ
ایمان می آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی
قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه فرود آمد پیش از تو یعنی تمام کتب
الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می آرند بگزارندگان نماز یعنی پیغمبران
که در شرایع همه نماز فرض بوده و یا اقامت کنندگان نماز وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و دهندگان زکوة واجبه وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر که قیامتست أُولَئِكَ همه آن گروه که جمع
کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضای الهی و رسیدن

بثواب جاودانیست انا اوحینا الیک بدرستی که ما وحی کردیم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح ع که شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد و بدعا او است هلاک شدند او بود والنبیین من بعده و بپیغمبران که بعد از او بودند چون هود وصالح وشعیب واوحینا الی ابرهیم و وحی کردیم بابراهیم ع واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط ومراد باسباط دوازده سبط اند دوازده فرزند و عیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین داخلند بجهت تعظیم وتفصیل ایشانست وآتینا داود زبورا و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که آن نام زبور بود مشتمل بر حمد وثنای الهی وخالی بود از احکام شرع چه شریعت داود همان شریعت توریه بوده و در خبر است که داود ع زبور برداشتی و بصحرا رفتی وعلمای بنی اسرائیل در پس او باستادندی ومردمان از پس وجنیان از عقب همه و دواب صحرا از عقب جنیان ومرغان پر در بر گستردندی وسایه بر ایشان افکندندی واز خوشی الحان واصوات داود بیهوش شدندی روزی رسول ص در منقبت امیر المؤمنین ع حدیثی طویل فرمود وبعد از آن گفت روز قیامت حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل وچندان نور دهد که نور آدم و چندان جمال دهد که جمال یوسف وچندان آواز دهد که آواز داود وخطیب اهل بهشت باشد ورسلا و فرو فرستادیم پیغمبرانرا قد قصصناهم علیک که بتحقیق خوانده قصه ایشانرا بر تو ونام ایشانرا برده ایم در قرآن من قبل پیش ازین سوره یا پیش امروز چون قصه یوسف وزکریا ویحیی والیاس والیسع وعزیر علیهم السلام وغیر ایشان بر تو خوانده ایم ونام ایشانرا ظاهر کرده ایم وکلم الله موسی تکلیما سخن گفت خدای با موسی ع بی واسطه درخت یا بی وجه که سخن در درخت آفرید و درخت با موسی سخن گفت تکلیما سخن گفتنی رسلا مبشرین ومنذرین فرستادیم

همه فرستادگان را در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان
مر کافران را لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مر مردمان را عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بر خدای
حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ پس از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند که ما را اگر پیغمبری
نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسولان حَكِيمًا محکم کار
در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و در رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری
بنوعی از وحی و اعجاز مرویست که یهودان گفتند بحضرت رسالت که
ما را هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو حق تعالی فرمود
که یهود گواهی نمیدهد از روی عناد و لجاج لَكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ لیکن
خدای گواهی میدهد و نبوت ترا بر همه کس ظاهر میسازد بِمَا أَنْزَلَ
إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است که قرآنست که معجزی روشنست و دلالتی
هویدا بر نبوت تو أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاد قرآن را در حالتی که مقرون
بود بعلمی که خاص بود باو و آن علم او بود بتالیف آن بنظمی که هر بلیغی را
عاجز سازد از آوردن مثل آن و یا علم او بود بحال کسی که مستعد و قابل
نبوتست وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر نبوت
تو وَكَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا و کافیست خدای بر نبوت تو باقامت حجت
پس باید که تو ملول و غمگین نشوی ازین که اهل کتاب بجهة فرط
عناد و لجاج تصدیق نکنند بر نبوت تو إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق
که آنانکه کافر شدند بر نبوت تو یعنی [illegible] وَصَدُّوا و باز داشتند
مردمان را بکتمان نعت محمدی و تغییر آن عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راهی که
خدای نموده بصحت نبوت آن حضرت قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا

این گروه گمراه شدند گمراهی بنهایت دوری رسیدند زیرا که هم گمراهند
و هم گمراه کنند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه بپوشیدند حق را
وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد صلعم با انکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه
حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید ایشان را براهی راست إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ لیکن راه
نماید ایشان را براه دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در
دوزخ و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم خلود و دخول
ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر حق تعالی آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
قَدْ جَاءَكُمُ بالحق الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما این فرستاده که محمد است
بِالْحَقِّ براستی و درستی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید
بدو خَيْرًا لَكُمْ گروید نی که بهتر است مر شما را چه آن سبب خیر دنیا و
آخرت شماست وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید بر نبوت محمد فَإِنَّ لِلَّهِ
پس بدرستی که مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان
و زمین است پس بی نیاز است از ایمان شما وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست
خدای دانا باحوال شما حَكِيمًا صواب کار در هرچه کند یا حکم کننده است
در کار شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
غلو مکنید در دین خود یهود را می فرماید در نکوهش عزیر غلو مکنید تا
حدی که او را پسر نامید میگوئید و ترسایان را میگوید که در ستایش عیسی
غلو منمائید بر وجهی که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگوئید
و هیچ کدام شما مگوئید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر راست و درست باشد
و آن اینست که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان شایسته اوند

و فرستادکان او و او سبحانه منزه است از زن و فرزند و ابناز انّما المسیح عیسی
ابن مریم جز این نیست که مسیح ابن مریم است رسول الله فرستاده خداست
و کلمته و کلمه او سبحانه و جه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت القیها سانده
آن کلمه را خدا الی مریم بسوی مریم یعنی عیسی را در وخلق فرمود و روح منه
و دیگر عیسی روحیست یعنی خدا و نه روحیست صادر شده از حق تع بی توسط ماده و نطفه
در مجمع گفته که او را بان اعتبار روح گفته که حدوث او از نفخه جبرئیل بوده در گریبان
مریم بامر حق یا بان اعتبار که احیای اموات میکرد فآمنوا بالله و رسله پس ایمان
آرید بخدای یعنی بوحدانیت او و بفرستادکان او و لا تقولوا ثلثة و مگوئید که خدا
سه است الله و عیسی و مریم و این زعم بعضی از نصاری بود حق تع میفرماید که انتهوا
باز ایستید و قصد کنید بخیر لکم بهتر است مر شما را که آن توحید است انّما الله جز
این نیست که الله اله واحد خدائیست یکتا و یگانه در ذات سبحانه پاکی یاد میکنیم
او را پاکی یاد کردنی و او را منزه و مبرا میدانیم ان یکون له ولد از آنکه وی را
فرزندی باشد له ما فی السموات و ما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها
و آنچه در زمین است یعنی همه مخلوق او بند و مخلوق مثل خالق نباشد پس از اهل آسمان
و زمین او را فرزند نبود و کفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات
بندگان و مستغنی از یار و مددکار در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد
تو میگوئی که عیسی بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا
عار نباشد حق موافق قول آن حضرت فرمود که لن یستنکف المسیح و هرگز
ننگ و عار ندارد عیسی ان یکون عبدا لله از انکه باشد بنده مر خدای را
و چون پرستند کان ملائکه نیز ایشان را [illegible] خدا میدانستند
حق تعم رد قول ایشان نیز کرده میفرماید ولا الملائکة المقربون

ما زگفتار [illegible] ... [illegible]

و نه آنکه عار دارند فرشتگانی که مقربان درگاه ربوبیت اند که بندگان خدا
باشند وَمَن يَسْتَنكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش
خدا وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد که حشر کند
خدای ایشانرا إِلَيْهِ بسوی یعنی بموضعی که مهیا ساخته برای مکافات
و مجازات ایشان و آن روز قیامت جَمِيعًا همه ایشانرا یعنی
جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
پس اما آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای صالح
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای ایشانرا وَيَزِيدُهُمْ
و بیفزاید بجزای ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود که آن ده برابر
عمل باشد تا هفتاد و هفتصد و زیاده. وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا
و اما آنکسانی که ننگ دارند از پرستش خدای و استکبار میکنند
از آن فَيُعَذِّبُهُمْ پس خدای عذاب کند ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک
وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیابند برای خود بجز از خدای وَلِيًّا
وَلَا نَصِيرًا دوستداری و یاری و مددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که شما را بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی روشن از نزد
پروردگار شما که محمد است صلعم یا دین اسلام و یا معجزات آنحضرت وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر که قرآنست از ابو
عبدالله عم روایت که مراد بخاتم النبیین و سید امیر المؤمنین فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس اما آنها که ایمان آوردند بخدا وَاعْتَصَمُوا بِهِ
و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بردند بدو از وسوسه شیطان
فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشانرا فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ

فزید هم من فضله بیفزاید ایشانرا از فضل خود یعنی در ثواب بی که بازای ایمان و عمل ایشان مقرر فرموده و آن بهشت عدنست که محض رحمت او سبحانه است و تفضل و در زیادتی بران که آن در آوردن ایشانست در مرتبه از مراتب بهشت که فوق عمل ایشانست و زاید بران و یهدیهم الیه و راه نماید ایشانرا بخود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه ایشان شوند و یا رساند ایشانرا بآنچه وعده فرموده صراطا مستقیما راهی راست بطریق بهشت و بدانکه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از سهام فرایض نموده ختم آن کرد به بیان آنچه از ان باقی مانده و فرمود که یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله که غیر ولد و والد نیست از وارثان دیگر از جابر انصاری منقولست که گفت من بیمار بودم و ضعفی داشتم سید عالم صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و کلاله ام یعنی ولد و والد ندارم و مرا خواهری چند هست و بس مال خود را چگونه قسمت کنم بر ایشان آن حضرت هیچ جواب نداد و بیرون رفت نوبت دیگر که آمد فرمود که ای جابر ترا ازین مرض بیمار نخواهد بود و لیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله قل بگو که الله یفتیکم خدای حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است باینوجه که ان امرؤ هلک اگر مردی بمیرد لیس له ولد در حالتی که او را فرزند نباشد خواه مذکر و خواه مونث و له اخت و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها فلها نصف ما ترک پس آن خواهر راست نیمه آنچه گذاشته از مال و هو و آن مرد یرثها میراث میگیرد از خواهر در صورتی که حال عکس باشد ان لم یکن لها

وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی وَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر خواهر
آن مرد دو تا باشد فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشانراست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه
گذشته است مرد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران
پدری و مادری یا پدری تنها رِجَالًا وَنِسَاءً که مردان و زنان باشند فَلِلذَّكَرِ
پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو مؤنث
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدای احکام میراث را برای شما و حق و صواب آن
أَنْ تَضِلُّوا بجهت کراهت اینکه گمراه شوید یعنی بجهت آنکه نمیخواهد که شما
در احکام میراث گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید بیان احکام آن میفرماید
بر وجه صواب تا بر آن عمل کنید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خداست بهمه چیزها از
مصالح بندگان در حیات و ممات عَلِيمٌ داناست و بر وجه مصلحت
ایشان حکم میفرماید **سورة المائدة الی کنب** از سید عالم ص روایت کرده
که هر که سورة المائدة بخواند حق تعالی او را بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا
نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفیع نماید
عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله روایت کرده که هر که او گفت
از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم از امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه روایت کرده که آن حضرت فرمود که آیات سوره قرآن
بعضی ناسخ بعضی دیگر است و آخر سوره که بر آن حضرت نازل شده
سورة المائده است و آن ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نیست
و نزول آن در وقتی بود که آنحضرت بر بغله شهبا سوار بود در آنحال
وحی آن حضرت را سنگین ساخت بحیثیتی که بغله از رفتار باز
ایستاد و نزدیک بآن رسید که شکم او بر زمین رسد از غایت

که ابی آنحضرت بیهوش شد و دست مبارک خود را بر دوش سبره
بن وهب جمحی نهاد و بعد از زمانی سر برداشت و این سوره را بر ما خواند
و آنچه درین بود بآن عمل فرمود و ما را نیز بآن امر فرمود و نیز عیاشی باسناد
خود از ابی جارود نقل کرده که ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهم فرمود
که هر که سوره المائده تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان بظلم شرک آلوده
نشود و ابوحمزه ثمالی روایت کرده که او گفت من از ابو عبدالله جعفر الصادق ع
شنیدم که فرمود جبرئیل با هفتاد هزار فرشته سوره المائده را نزد حضرت
رسالت م آوردند و حضرت در خطبة الوداع فرمود که سوره المائده آخرین
سوره است از قرآن که نازل شده حلال آنرا حلال دانید و حرام آنرا حرام
شمارید بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدها که با خدا
بایکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد
بیع و امثال آن پس باحکامی دیگر که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده
میفرماید احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان
بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند و آنچه ملحق است بآن از آهو و گاو کوهی
و حمار وحشی الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما هم
درین سوره و آن اینست که حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر
تا آخر بهیمة الانعام بر شما حلالست غیر محلی الصید در حالتی که حلال
دارنده نباشید صید را و انتم حرم و حال آنکه احرام گیرنده باشید
بحج و عمره مراد آنست که همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشید
و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست ان الله یحکم

بدرستیکه حق تعالی حکم میکند در حلال و حرام ما یرید آنچه میخواهد و مصلحت
بیند از ابی جعفر صلوات الله علیه روایت که حطم ابن هندی کندی که
نام او شریح بن ضبیعه بود بسفاهت و ناپاکی و جهالت و بی باکی در عرب
شهرتی تمام داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را بچه دعوت
میکنی حضرت فرمود باینکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق
کنند و نماز پنجگانه را بجای آرند و زکوة بدهند حطم گفت آنچه فرمودی
نیکوست اما مرا امیران هستند که کارها بشورت ایشان میکنم
بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر مصلحت بینند دین تو
قبول کنم حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد
که بر زبان شیطان سخن کند کافر درآید و غادر بیرون رود پس حطم
ایمان قبول نکرده از نزد حضرت بیرون رفت و شتران صدقه را که
یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سال دیگر که رسول با اصحاب بعمره
قضا توجه فرمودند و به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حاجیان یمامه
شنیدند چون حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده بقلادهای
آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند که دست تعرض دراز
کنند و ویرا بکشند و شتران و سایر مواشی را که غارت کرده بود بازستانند
و بجهت انتقام آنکه مؤمنان را در عام حدیبیه از مکه منع کردند دست
تعدی بحاجیان یمامه نیز دراز کنند حضرت فرمود که ایشان احرام گرفته اند
و شتران را تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد که در حرم و ماه حرام
بایشان متعرض شوید و آتش جدال و نزاع برافروزید ایشان گفتند
که یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و در منع مبالغه کرد

آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحلوا حلال مکنید
و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج خدا را و نشانه خانه او را و لا
الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و غارت در وی و آن ماه
رجب است و ذو القعده و ذو الحجه و محرم و لا الهدی و نه آن چیزی را که اهدای
آن کرده باشید از شتر و گاو و گوسفند و لا القلائد و نه خداوندان قلاده ها را
از هدی و قلاده چیزیست که در گردن چهارپایان میکردند از پوست
درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدیست و کسی تعرض با و نرسانند
و مراد بآن گاو و گوسفند و شتریست که این علامت برو باشد و ذکر قلائد
با آنکه هدی شامل آنست بجهت اختصاصست چه آن شریفترین هدیست
و لا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه کعبه معظم را که بزیارت
و طواف آن میروند یبتغون میطلبند این قاصدان حرم فضلا من
ربهم افزونی از پروردگار خود اگر مومنانند زیادتی ثواب جویند
از خدای یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند نیز طلبند مگر روزی
و رضوانا و میطلبند بحسن اعتقاد خدای را اگر مومنانند اما کافران
طلب میکنند از گمان باطل و اذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید
و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم و باید
که بران ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کافران ان صدوکم
برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد
آن ان تعتدوا آنکه از حد در گذرید و بانتقام آن خواهید که اموال
قاصدان حرم را اخذ کنید و گویند که حکم این آیه تا بدین محل منسوخ
بآیه و اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بآیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد

عامهم هذا مگر صید کردن بیرون آیند وکانرا بهدی وقلائد امان نیست
واز ابی جعفر مرویست که هیچ آیتی سوره منسوخ نیست ونه بعضی از آیه زیرا که جا
نیست که در ماه حرام با مشرکان قتال کنند مگر گاهی که ابتدای قتال از ایشان
شود واین موافق قول حضرت رسالتست که در وقت نزول این سوره
فرمود که حلال آنرا حلال دانید وحرام آنرا حرام چنانکه گذشت وَتَعَاوَنُوا
ویاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی که آن عفوست ومتابعت امر آلهی
وَالتَّقْوَى وبر پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ ویاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمان خداست وَالْعُدْوَانِ
وبر ستمکاری که انتقامست در زمین حرم اثم معصیتیست که بغیر تعدی
نکند وعدوان آنکه بغیر تعدی کند وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از نافرمانی
خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبتست
برکسی که از فرمان او درگذرد وبعد از آن بیان آنچیزی میکند که
استثنا کرده بود وصدر آیه متقدم یعنی قوله الا ما یتلی علیکم ومیفرماید
که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار وآن هر حیوانیست
که روح او بدون ذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد وَالدَّمُ
ودیگر حرامست بر شما خون واهل جاهلیت در حالت قحطی خون از در
روده ها میریختند ومیخوردند وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ ونیز حرام شده است
بر شما گوشت خوک با همه اجزای آن از پیه واستخوان وغیر آن وَمَا
أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وآنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را به
در وقت ذبح آن مراد ذبیحه کفار است که نام بتان میگفتند
وَالْمُنْخَنِقَةُ وآنچه فشرده شده باشد گلوی او تا مرده باشد اهل شرک

کوسفند را خناق میکردند تا میمرد و آنرا میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده باشند وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و یا در چاه افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر او را و مرده باشد وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و آنچه خورده باشد درنده بعضی آنرا و مرده یا حیوة غیر مستقره داشته باشد و اگر حیات مستقره باشد اکل آن جایز است بعد از ذبح شرعی همچنانکه میفرماید إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها تذکیه آنرا و مراد بر تذکیه بریدن حلقست و مجرای طعام و هر دو شاهرگ باهن و این حکم در غیر شتر است چه تذکیه آن فرو بردن آلت قتال است بر گودی سینه آن وَمَا ذُبِحَ و دیگر حرام کرده شده است بر شما آنچه ذبح کرده شده باشد عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت تعظیم آن بجای می آوردند و بران قربان میکردند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و دیگر حرامست آنکه طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ بر تیرهای اقداح و آن چنان بوده که عرب سه تیر بوده بی پر و بی پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند بر یکی نوشته بودند که امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و بر دوم نهانی ربی یعنی خدا مرا ازین نهی کرده و بر سیم غفل بودی یعنی چیزی بران ننوشته بودند اگر ایشانرا سفری افتاد [illegible] و غیر آن از مهمات [illegible] تعال کردندی و این سه تیر در خریطه کردندی و تیری بیرون آوردندی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع نمودندی پس معنی آنست که حرامست بر شما طلب معرفت آنچه قسمت

کرده شود بدین سه تیر ذلکم ان تستقسموا بالازلام فسق بیرون رفتن است
از دائرهٔ فرمان خدای زیرا که افتراست بر او سبحانه اگر مراد امرنی ربی
و نهانی ربی او سبحانه باشد و شرکست اگر مراد با آن بت باشد و بدانکه
فرع شرعیه که بروایت متواتره بصحت پیوسته ازین قبیل نیست زیرا
که حضرت رسالت صلعم بان عمل کرده و امت را بان فرموده با آنکه حق تعالی
بوده و همچنین است استخاره برقاع و سبحه و امثال آنکه در امور مشکله
از شارع و اهل البیت صلوات الله علیهم منقولست پس طعنی در ان
نبود بر خلاف آنچه کفار مرتکب آن بوده اند الیوم امروز که این آیت
نازل شد در باب تحریم افعال قبیحه کفار یئس الذین کفروا نا امید شدند
کافران من دینکم از باطل گردانیدن دین شما و رجوع شما بدین ایشان
تحلیل این خبائث و غیر آن فلا تخشوهم پس مترسید از نشر ایشان و
غلبهٔ ایشان بر شما واخشون و بترسید از من و خالص گردانید خشیت را
برای من در ارتکاب مامورات و اجتناب و از منهیات مرویست
که حضرت رسالت صلعم در روز جمعه خطبه خواند و در ان مجلس جمعی بسیار حاضر
بودند آنحضرت بهمه ایشان نظر فرمود در میان ایشان غیر از مسلمانان
کسی راندید شادمان شد حق تعالی این آیت فرستاد که الیوم اکملت لکم
دینکم امروز کامل گردانیدیم برای شما دین شما را بنصرت و غلبت
آن بر همه ادیان یا باحکام شرایع که آنرا رقم نسخ نباشد و اتممت علیکم
نعمتی و تمام کردم بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق و اکمال احکام
دین یا بفتح مکه و هدم منار جاهلیت که با طمسان تمام بعد ازین
حج گذارید و هیچ مشرک با شما حج نکند ورضیت لکم الاسلام

مرویست

واختیار کردم برای شما اسلام را دین با کیزه از همه دینها که نزد من همین باشد تا روز قیامت نه دین دیگر واز امام محمد باقر وجعفر صادق علیهما السلم مرویست که این آیه نازل شد بعد از انکه حضرت رسالت م امیر المومنین را خلیفه خود گردانید در غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع وفرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه واین آخر فریضه بود که انزال فرمود وبعد ازان هیچ فریضه نازل نساخت پس کمال فرایض نصب امامت وخلافت امیر المومنین ع بوده باشد ابو القاسم عبد الله بن عبد الله حسکانی باسناد صحیحه خود روایت کرد از ابی هارون عبدی واو از ابی سعید خدری که رسول الله م در وقت نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضا الرب برسالتی وبولایة علی بن ابی طالب من بعدی وبعد ازان فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وبصحت پیوسته که رسول در همین سال خبر موت خود باسماع خواص وعوام رسانید مشرکان ومنافقان چون این سخن بشنیدند اندیشه کردند که اگر محمد بمیرد دین او خراب کنیم واصحاب او را بکشیم وذریت واموال ایشانرا غارت کنیم چون رسول ص در غدیر خم نصب امامت وخلافت امیر المومنین ع کرد واین سخن اشتهار یافت اهل شرک ونفاق گفتند افسوس که کیدها باطل شد [illegible] که در باطن می پختیم نابود و باطل گشت حق تعالی این آیت فرستاد وفرمود که امروز اهل نفاق و کفر از دین شما نومید شدند ومن دین شما را معطل نساختم بلکه نگهبانی بآن نصب کردم ونعمت خود را بر شما تمام گردانیدم پس متمسک باو شوید تا در ایمان کامل وتمام باشید وخطیب خوارزمی

که اعلم و افضل علما و فضلای اهل سنت است روایت کرده از علی علیه السلام
حق یفرمانی و او از ابوذر غفاری که چون حضرت رسالت صلی الله
در غدیر خم علی ابن ابی طالب را بحکم علی الاعلی نصب نمود بآنچه بآن
مامور بود باصحاب رسانید در شان عالیشان علی بن ابی طالب
امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی
برین وجه که السلام علیک یا امیر المؤمنین همه ایشان انقیاد کردند
حق تعالی این آیت فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم پس حضرت از
نزول این آیت بسیار مسرور و خوشحال گشت و تکبیر بآواز بلند کرد و فرمود
که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بالولایة
لعلی بن ابی طالب و هر که منصف است اگر درین روایات صحیحه منقوله
از موافق و مخالف تامل نماید هر آینه بر و واضح گردد که کسی که قبول
ولایت علی بن ابی طالب نکند و اعتقاد نکند که خلافت منصب اوست
و امامت لایق او دین او ناقص و ناتمام باشد و خشنودی و رضای
پروردگار و نعمت تامه او بر او مفقود باشد و بجهت اینست که این
روز را عید الله اکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در باب فضیلت این
روز نازل شده و ثواب نماز و روزه آن روز نسبت بروزهای
دیگر اضعافا مضاعفه است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده که
حبری از احبار یهود نزد عمر خطاب آمد و گفت در کتاب شما آیتی است
که بر رسول شما فرود آمده که اگر بر ما فرود آمدی آن روز عید ما بودی
عمر گفت آن آیه الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این
آیت نازل شد عید باشد و عید جمله مسلمانان تا روز قیامت

و از امام رضا علیه صلوات الله روایت که در باب فضیلت این روز فرمود که عید الله الاکبر و انه فی السماء اشهر من الارض یعنی این روز عید خدایست که بزرگترین عیدهاست این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در باب روزه این روز وارد شد که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسی که از اول تا آخر دنیا زیسته باشد و بروزه بوده و ثواب این روزه بطریقی که از اهل البیت منقول شده مثل ثواب حج و صد هزار عمره است و افطار مومنی از روزه این روز برابر ثواب کسی است که صد قیام را روزه بگشاید و قیامی صد هزار پیغمبر است و صدیق و شهید و ثواب درهمی که درین روز تصدق کنند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر صدقه [illegible] که حق سبحانه و تعالی میفرماید که تناول محرمات مذکوره بعد از حرمت آن از جمله دین کامل است و نعمت تامه و اسلام مرضی که اتممت و کملت آن بنعمت رسالت مصطفوی و ولایت مرتضوی است صلی الله علیهما و آلهما فمن اضطر پس هر که مضطر و بیچاره شود بر تناول چیزی از محرمات فی مخمصة در گرسنگی و نایافتن طعام غیر متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لاثم مر گناهی را یعنی بتلذذ آن نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است او را درین گناه رحیم مهربان بر وی که با کل این مقدار رخصت داده و او را برین مواخذه نفرماید در حکایات الصالحین مذکور است که مردی صالح درویش پرده بر احوال خود کشیده بود و بحسب ظاهر خود را چنان فرا می‌نمود که توانگر است و حقیقت حال فقر و شدت

احتیاج خود را بهیچکس نمیگفت و او را همسایه توانگر بود و این همسایه را فرزندی
بود که بغایت او را دوست داشتی روزی بخانه این درویش آمد دید که دیگ
از بار فرو گرفته و طعامی که دران بود خوردند و هیچ ازان باین کودک ندادند
و کودک بخانه پدر آمد دلتنگ و گریان صورت حال باز گفت و هر چند انواع طعام
نزد وی آوردند تسلی نمیشد و میگفت که من آن طعام میخواهم که همسایه پخته بود
پدر ازین حال پریشان شد و آن درویش را حاضر گردانید و گفت چگونه روا
باشد که از تو رنجی بما رسد گفت حاشا که از من بتو رنجی رسد او تمام قصه باز گفت
درویش ساعتی فرو ماند پس سر بر آورد و گفت که درین سری است و اکنون
ضرورت که افشا کنم و اگر این واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه ما بجهت آن طعام
که میخوردیم بکودک تو ندادیم [illegible] آن بر ما مباح بود و بر تو و اولاد تو حرام
گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال باشد و بر دیگری حرام درویش
این آیت تلاوت کرد که فَمَنِ اضْطُرَّ فی مخمصة غیر متجانف لاثم بعد ازان
گفت که آن مردار بود و ما را بجهت اضطرار حلال بود و شما را بجهت توانگری
حرام آن مرد دلتنگ شد و گفت چگونه جایز باشد که تو در همسایگی من باشی باین
مرتبه پریشان و مضطر باشی و من ازین بیخبر باشم پس سوگند خورد که تو ازین
سرای من نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود
و او مناصفه کرد چون متوفی شد او را در خواب دیدند گفتند خدای تعالی
با تو چه کرد گفت بجهت مواسات که با همسایه خود کردم مرا با علی علیین رسانید
که مرتبه صالحین است از سعید بن جبیر روایت است که [illegible] حاتم و زید الخیل
طائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آن حضرت آمده گفتند
یا رسول الله ما در جای می باشیم که بمعونت سگان و مرغان شکاری صید کردم

مهمانداری میکنیم سگان آذریح و آلجوی بر جانوران دشتی میگیرند بعضی
از آن جمله است که ما در می یابیم و پیش از آنکه سگ آنرا هلاک کند ذبح میکنیم
و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ آنرا تلف کرده است و حق تعالی فرموده
که مردار حرامست آیا حکم آن چگونه باشد آیه آمد که یَسْئَلُونَكَ از تو می پرسند
که مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده شده است بر ایشان از طعام قُلْ
اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده شده است بر شما ذبحهای پاکیزه که
بنام خدای ذبح کرده باشند بر وجه شرع وَمَا عَلَّمْتُمْ و نیز حلال کرده
شده است بر شما صید آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از سگان شکاری
مُكَلِّبِينَ در حالتی که ادب کننده باشید آنها را ذکر این با آنکه از ما علمتم فهم
میشود جهت مبالغه است در تعلیم و نیز بجهت تاکید در تعلیم میفرماید که
تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزنید سگان شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ از آنچه آموخته است
خدای شما را از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی
که صاحب آنها را رها کنند و بر صید تحریص نمایند و بخوانندن او باز
آیند و شکار نگاه دارند و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال مِمَّا
اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیز که نگاه داشته اند سگان شکاری بر شما
و نخورده اند وَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ و یاد کنید نام خدای را عَلَيْهِ بر آن
چیز که تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال او بجانب صید نام خدای
برید یا یاد کنید بر آنچه امساک کرده اند چون ذکوة آنرا دریابید وَ
اتَّقُوا اللهَ و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است اِنَّ اللهَ
بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است و از حلال و حرام سؤال
کند و باید دانست که جوارح اگرچه موضوع است از برای مطلق جانوران

کشتارهای

شکاری از سگ و یوز و باز و غیر آن لیکن نزد امامیه مراد از آن سگانند و ذکر مکلبین دلالت میکند بر آن و این مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم که صید جانوران شکاری بر دو قسم است یکی آنکه ادراک ذکوة آن کنند پس حلال نیست مگر تذکیه خواه سگ او را صید کرده باشد و یا جانوری دیگر دوم آنست که ادراک ذکوة آن نکرده باشند و این قسم اگر مقتول کلب است حلالست و اگر صید جانوران دیگر است حرامست و این منقولست از باقر و صادق علیهما السلام الیوم در روز نزول این آیات احل لکم الطیبات حلال کرده شده است شما را طعامهای لذیذ خوش آینده که شرع آنرا طیب شمرده و حکم بحلیت آن کرده و آن ذبایحی است که بر نام خدای مذبوح شده باشند و غیر آن از اطعمه محلله و طعام الذین اوتوا الکتاب و طعام آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حل لکم حلالست مر شما را و طعامکم حل لهم و طعام شما نیز حلالست مر ایشانرا که ایشان آنرا حلال دانند مراد بطعام غیر ذبایح اهل کتابست و غیر مایعاتی که مباشرت بآن کرده باشند چه ایشان نجس العین اند و تصرف در آن حرام چنانکه احادیث وارده از اهل البیت درین باب وارد شده پس آیت بر عموم خود نباشد و اینکه در عرف شرع اطلاق طعام بر جو و گندم میکنند مؤید اینست والمحصنات و دیگر حلال کرده شده است برای شما زنان پارسا من المؤمنات آن زنها که گرویده اند خواه آزاد و خواه امه چه امر مؤمنه نیز حلالست والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری من قبلکم پیش

از شما خواهند و خواه آزاد و اهل البیت تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند
بزنانیکه اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از ان ایمان آورده
و یا تخصیص آن بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین بدهید ایشانرا اجورهن
مهرهای وی این قید بر سبیل اولیت و فضیلت است و اگر نه بدون مهر
حلالست وطی ایشان کاهی که زنان استمتاع نمایند بدون مهر محصنین
در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوینده گان باشید غیر مسافحین
نه زنا کننده گان ولا متخذی اخدان و نه فرا گیرنده گان دوستان بر پنهانی
مرویست که در عرب عادت بودی که مردی که زنی را بدوست گرفتی و
یا زنی مردی را آنرا بمنزله نکاح دانستندی حق تعالی باین آیت آنها را نهی کرده فرمود
که متمتع شوید بزنان بر سبیل نکاح نه بر سبیل زنا و دوستی بر پنهانی
ومن یکفر بالایمان و هر که کافر شود بدانچه ایمان برو واجب باشد
از اصول و فروع ایمان را انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد
حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهای او بجهت عدم ترتب
ثواب بر ان چه صحت اعمال فرع ایمانست وهو فی الآخرة و او در ان
سرای من الخاسرین از زیانکارانست چه بجهت ارتداد سرمایه طاعت
در باخته و خود را مستوجب عذاب ابدی ساخته و چون در بها
تقدم امر فرموده بوفا کردن بعقود که از جمله آن اقامت صلوتست
و از شرایط صحت آن طهارتست ازین جهت بیان طهارت فرموده
بقوله یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا قمتم الی الصلوة
چون خواهید که برخیزید بنماز و محدث باشید فاغسلوا
وجوهکم بشوئید رویهای خود را از قصاص تا منتهای ذقن

ودر عرض آنمقدار که انکشت مهین ومیانین بدان برسد حقیقتا اگر
مستوی الخلقه باشد وحکما اگر خلقت او مستوی نباشد وَاَیْدِیَکُمْ و
بشوئید دستهای خودرا اِلَی الْمَرَافِقِ بامرفق وابتدا از مرفق باید کرد
باجماع امامیه واحادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام ومرفق مفصل
ذراع وعضد است وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ ومسح کنید سرهای خودرا یعنی مسح
پیش سر کنید وَاَرْجُلَکُمْ ومسح کنید پایهای خودرا اِلَی الْکَعْبَیْنِ تا بان
دو استخوان بیرون آمده از میان قدم وَاِنْ کُنْتُمْ جُنُبًا واگر باشید جنابت
رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَاِنْ کُنْتُمْ مَرْضٰی واگر باشید بیماران
وبجهت آن استعمال آب شمارا مضر باشد اَوْ عَلٰی سَفَرٍ ویا در سفر باشید
وآب نیابید ویا یابید اما احتیاج بآن داشته باشید اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ
یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از موضع حدث یعنی محدث شود بحدث
اصغر اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ یا سوده باشید زنان را بمباشرت مراد حدث اکبر
است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان شما وآب
مانعی باشد که رفع آن نتوانید کرد وقادر نباشید بر تصرف آن
فَتَیَمَّمُوا صَعِیدًا طَیِّبًا قصد کنید بخاک پاک یعنی هر دو دست خودرا
بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِکُمْ وَاَیْدِیکُمْ بعضی از روها
ودستها خودرا مِنْهُ از ان خاک اگر بدل وضوست یک ضرب واگر
بدل غسل است بدو ضرب یکی برای مسح ان او الخصاص تا بطرف
بینی ودیکر برای مسح پشت هر دو دست از زند تا سر انکشتان مَا یُرِیدُ اللّٰهُ
نمی خواهد خدای آنچه را که فرض کرده بر شما از وضو وغسل وتیمم لِیَجْعَلَ
عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بکردانند بر شما تنکی یعنی بر شما تنک کیری کند و

ولکن یرید ولیکن میخواهد آن لیطهرکم تا پاک کرد الله شما را از احداث بوسیلهٔ استعمال آب وخاک یا از گناه شما را پاک سازد ولیتم نعمته علیکم وتا تمام کند نعمت خود را بر شما بواسطهٔ آنکه در شرع چیزی را معتبر کرده که آن پاک کنند بدنها است وکفارت گناهان شما لعلکم تشکرون تا شما را شکر گویید بر نعمتهای او در آثار آمده که هر که وضو بر طبق شرع بهر قطره که از بدن او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا بروز قیامت سلمان فارسی روایت کرده که از رسول خدا صلوات الله علیه که شنیدم از آن حضرت که فرموده هر که وضوی نماز کند گناه از او فرو ریزد چون برگ از درخت ونیز از آن حضرت روایتست که هیچ کس آب بر نگیرد برای مضمضه واستنشاق مگر که هر گناه که از دهن وبینی کرده باشد از آن آب فرو ریزد وچون روی بشوید هر گناه که از روی کرده باشد فرو ریزد وچون بآن وضوی نماز کند وحمد وثنای خدای تعالی بجای آرد از همه گناهان بیرون آید چنانکه گویا همان ساعت از مادر متولد شده باشد از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که جمعی از احبار یهود نزد رسول خدای آمدند وگفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست در آنکه از آب منی غسل باید کرد و از بول وغایط نباید کرد وحال آنکه همه پلیدند حضرت فرمود برای آنکه چون آدم از آن درخت بخورد وآن در عروق واعصاب او منی گشت چون آدمی مجامعت کند این آب از ظهر وی از آن نزول کند حق تعالی این غسل را بر و واجب کردانید تا کفارت گناه همه اعضای وی طهارت آن باشد وشکر آنکه حق تعالی این نعمت ولذت بر و ارزانی

شاید که

از او بعضی عضو رسیده باشد هر عضو تشنه همین کند که باید گرده باشد

فرموده نزد نزول منی گفتند راست فرمودی اکنون بگو که ثواب
غسل جنابت چیست فرمود که مومن چون نیت غسل کند حق
تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند هم بند باشد که چون غسل
کند حق تعالی با فرشتگان بند و مباهات کند و بگوید ای فرشتگان بنده
مرا ببینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من که خدا و
گواه باشید که من او را آمرزیدم و بهر موی که بر تن وسر وی است هزار
حسنه برای او نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجاتش برداشتم یهودان
چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و
کیفیت وضو و غسل و تیمم در کتب فقیه مذکور است و در منهج الصادقین
بر وجه تفصیل و تبیین مسطور است و چون وضو و غسل و تیمم را
ثواب بسیار است پس اعاظم نعم او سبحانه باشد ازین جهة در عقب این
میفرماید وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمت خدای را که
انعام کرده است بر شما باسلام و احکام و شرایع آن تا ترغیب شما نماید در
شکر گزاری آن وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ و یاد آورید پیمان او را
که بسته است شما را بان یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت
بستید و سمعا و طاعة بیعت کردید که در آسانی و دشواری نصرت وی
دهید اِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول ترا وَاَطَعْنَا و فرمان
بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد
و در حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل خودش مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و از امام محمد باقر ع مرویست که مراد بمیثاق عهد یست
که رسول صلعم امت گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المومنین علیه السلام

وتحریم خمر و کیفیت وضو وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت
و شکستن بیعت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
داناست بآنچه در سینه‌ها مخفی باشد پس شما بدان جزا خواهد داد یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
اٰمَنُوا ای گروه مؤمنان کُونُوا قَوَّامِینَ باشید قیام کنندگان بحق لِلّٰهِ
برای خدای و خالص از برای او شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا
یَجْرِمَنَّکُمْ و باید که حمل نکند شما را شَنَآنُ قَوْمٍ فرط دشمنی گروهی از مشرکان
عَلٰی اَنْ لَا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان
کنید بقتل و سبی اِعْدِلُوا عدل کنید و سویت و راستی مرعی دارید
هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی که عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری و هرگاه
که عدل بر کفار اقرب باشد بتقوی پس نسبت با مؤمنان در چه مقام
باشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در ستمکاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ
بدرستی که خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم
پس شما را بدان جزا و سزا دهد وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ اٰمَنُوا وعده داده است
خدای تعالی بآنانی که ایمان آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند
کارهای ستوده که آن وفا کردنست بعهود و مواثیق او سبحانه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
که مر ایشانراست آمرزش گناه وَاَجْرٌ عَظِیمٌ و مزدیست بزرگ که بهشت
پر نعمت است وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا و تکذیب
کردند آیتهای ما را که قرآنست یا سایر معجزات نبوی بصدق نبوت
خاتم الانبیاء اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ آن گروه یاران دوزخند و مجاوران
آن از واقدی مرویست که حضرت رسالت ص در غزای عطفان
بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه فرموده ایشان خبر یافتند با مهتر خود که وعثور

که دعثور نام داشت که متحصّن شده لشکر اسلام را دیدند در وقتی
که باران باریده بود و حضرت ص از لشکر خود دور بود در پای درختی
تکیه فرموده بود و جامه‌های تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده میکردند
و مهتر خود را گفتند که دریاب محمد را که تنها در پای آن درخت تکیه کرده و
یاران او ازو دور اند درین محل دست بروی توان یافت و دعثور با شمشیر کشیده
بیامد و گفت کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت
فرمود خدای شر ترا از من نگهدارد فی الحال جبرئیل دست بر سینه دعثور
زد چنانچه شمشیر از دست او بیفتاد سید عالم آنرا برداشته بر سر وی رفت
و گفت که منع کند مرا از تو دعثور گفت هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد
بر کلمهٔ شهادت بگفت و میان قوم باز رفته ایشان را باسلام دعوت کرد
و این آیه فرود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذکروا نعمت الله
علیکم یاد کنید نعمت خدای که انعام کرده است بر شما اذ هم قوم چون بوی
قصد کردند قومی یعنی دعثور و تابعان او آن یبسطوا الیکم انکه بگشایند
بشما ایدیهم دستهای خود را بقتل و اهلاک فکف ایدیهم پس باز
داشت خدای دستهای ایشان را عنکم از شما و مضرت ایشان کرد
از شما واتقوا الله و بترسید از خدای در کفران این نعمتهای وعلی الله
و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان
چه او کافیست در رسانیدن خیر بایشان و دفع کردن شر از ایشان و
همچنانکه قصد قتل پیغمبر داشتند و با او در صدد خیانت بودند و
حق تعالی شر ایشان ازو باز داشت جهت این یهود نیز در قصد
خیانت انبیا سعی بلیغ می نمودند چنانکه میفرماید که ولقد اخذ الله

وتحقیق که فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل بما تحکم بنی اسرائیل
در موافقت ومحاربت با جباران وبعثنا منهم وبرانگیختیم از ایشان اثنا
عشر نقیبا دوازده مهتر که کارزار مردمان بودند وچون اسباط یعقوب
دوازده جماعت بودند وهر جماعتی از نسل پسری از پسران دوازده گانه
او ازین جهت حضرت موسی برای هر فرقه از آن دوازده فرقه مهتری
وکارگزاری تعیین فرموده ودر آثار آمده که حق تعالی موسی را وعده
داده بود که زمین مقدس ایلیا واریحا با همه ولایت شام ببنی اسرائیل
ارزانی دارد واین موضع درآنوقت مساکن جباران بود وایشانرا عمالقه
می گفتند مردمان بلند بالا وتوانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر
فرعون غرق شدند ومصر بنی اسرائیل را مقرر شد فرمان الهی در رسید
که بارض مقدس روید که هزار دیه دادیم وهر دیهی هزار باغ است
وجهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد
که هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده اسباط پس با قوم نزدیک
اریحا رفتند ونقبا بتجسس عمالقه مشغول شدند پس با یکی از جباران ملاقات
کردند که او را عوج بن عناق گفتندی درازی او بقول اکثر سه هزار و
سیصد ونه گز بود باقی عادیان نیز قریب او بودند ودر تفسیر ابو الفتوح
مذکور است که قد او سه صد وسی وسه هزار وبیست وسه گز بود
وثلثی از گز وزنار بر سر وسینه او از ابر گذشته بودی وابر تا بسینه
او بودی واز ابر آب خوردی وماهی را از دریا گرفتی وبر آفتاب
کباب کردی وبخوردی ودر [illegible] نوح که آب از سر کوهها
چهار صد گز گذشته بودی تا بالای ساق او بود واو را سه هزار

۱۴

سال عمر بود و عوج که مادر او بود دختر آدم بود هر انگشتی از انگشتان عنوق یکی گز بود
و هر ناخنی چون داسی مرویست که روزی از صحرا می آمد و پشته هیزم که مناسب
قوت خودش بود بر داشته بود این دوازده نقبا باو رسیدند چون ایشان را دید
از کوتاهی قامت ایشان تعجب کرد با آنکه هر یک از ایشان را چهل گز بالا بود پس
ایشان را در دامن نهاد و دامن بر میان زده و پیش مادر آمد و بر بخت تعجب
گفت که اینها آمده اند که با ما قتال کنند و در زمین و شهر ما تصرف نمایند
پا بر سر ایشان نهم و پایمال کنم مادرش گفت روا نبود ایشان را بگذار تا بروند
و خبر ما را بقوم خود رسانند که البته باز گردند و با ما قتال نکنند چون
بیازارند ایشان در آمدند هر خوشه انگور را دیدند که پنج کس بر نتوانستی
داشت و پنج کس در پوست اناری از ایشان می گنجد پس باز گشتند با یکدیگر گفتند
که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد که نافرمانی کرده بعضی
باز کردند پس ایشان بلشکرگاه خود باز آمدند قوم را بر حرب ایشان تحریص
کردند و موسی عم را از حقیقت حال خبر دادند موسی با دل قوی قوم را بر کار
متوجه جباران شد عوج خبر دار گشته بیامد و بر لشکر موسی نگریست
و بقدر عرض لشکر موسی پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت تا بر سر لشکریان
موسی فرود آرد و همه را یکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد تا پاره الماس
در منقار گرفته بر گردا گرد سر او ریخت و سوراخی شد و فرو کرد و آن
سنگ در گردن او افتاد مانند طوقی عوج هر چند خواست که آنرا
بدر آرد نتوانست موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شد
عصای خود را که چهل گز و خود نیز چهل گز بالا داشت و چهل گز
برجست و آن را بعوج زد بر کعب عوج آمد از آن زخم و گرانی سنگ

بیفتاد بنی اسرائیل یکبار بر و تاختند تیغها بر وی کشیدند و او را پاره
پاره کردند و سرش را ببریدند و محقق آمد که مدت سه هزار سال
استخوان پای او پل رود نیل بود پس موسی ع بنی اسرائیل را بر قتل بقیه
جباران امر کرد و با وجود این معجزه فرمان نبردند و بددلی کرده گفتند که
با ما امثال جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای اِنِّی مَعَکُمْ
بدرستی که من با شماام بنصرت دادن شما بر دشمنان لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ
اگر بپای دارید نماز را وَآتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را با رباب استحقاق
وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت
کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان نمائید وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدای را
یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی نفقه از وجه حلال و
بر سبیل قربت و اخلاص لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ هر آینه در گذارم از شما
گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ و در آرم شما را در بوستانهای
که تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ جاریست از زیر درختان آن جویهای
آب روان فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ مِنْکُمْ پس هر که کافر شود پس از این شرط
از شما که موجب این ثواب عظیم است فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است
سَوَاءَ السَّبِیلِ راه راست را بر وجهی که هرگز بمطلوب نرسد خود
بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و مستوجب لعن گشتند چنانکه
میفرماید که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِیثَاقَهُمْ پس بشکستند ایشان پیمان خود را
یعنی پیمانی را که از ایشان فرا گرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشان را از رحمت
خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا
قُلُوبَهُمْ قَاسِیَةً و گردانیدیم دلهای ایشان را بسیار سخت باینوجه که

کردالطافی که دلهای ایشان بسبب آن نرم شود از ایشان باز داشتیم بجهة عناد
یهود ایشانرا و آنست که ایشان از ضلالت خودشان بازگردانیم و توفیق
و لطف از ایشان منع کردیم تا آنکه دلهای ایشان سخت گشتند از استماع تخویف
و انذار متأثر نشدند و یا معنی آنست که ما حکم کردیم بقساوت قلوب ایشان
و بجهة اینست که یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریت را که از جمله آن
نعت محمد بوده و حکم رجم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی احکام توریت را
زایل میسازند و احکامی که خود میخواهند بجای آن می نویسند و نسوا حظا
و ترک کردند بهره تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان
در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان ع و لا تزال تطلع و همیشه هستی تو که
مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا منهم مگر
اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان
آورده اند فاعف عنهم پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند
و اصفح و روی بگردان از ایشان اگر التزام جزیه کنند ان الله یحب المحسنین
بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکارانرا پس عفو را شعار خود ساز
و بعد از بیان حال یهود ذکر حال نصاری میکند که و من الذین قالوا
و از آنانکه گفتند که انا نصاری بدرستیکه ما ترسایانیم خود را نصاری
گفتند بجهة نسبت دادن خود را بناصره که عیسی ع در آن بود یا آنکه گفتند
نحن انصار الله و بر هر تقدیر معنی آنست که ما از ایشان اخذنا میثاقهم گرفتیم
پیمان ایشانرا چنانکه از جهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز
ترک کردند بهره وافی را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند در انجیل
از ایمان آوردن بعار غلیط که محمد مرسل است فاغرینا پس برانگیختیم

بشومی پیمان شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ایشان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ
وبغضی پنهان در دل إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهت نقض عهد
تعلیم ایشان کردیم وباز گذاشتیم وتوفیق ولطف از ایشان باز گرفتیم تا آنکه
فرقهای مختلف شدند چون نسطوریه که میگفتند عیسی ابن الله ویعقوبیه
که میگویند ان الله هو المسیح ابن مریم وملکائیه که میگویند ان الله ثالث ثلثة
وهمه دشمن یکدیگراند وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ وزود باشد که بیاگاهاند و
خبر دهد خدای ایشانرا بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنند واین خبر دادن
بجزا دادن ایشان خواهد بود بافعال قبیحه ایشان وبعد از ان بجهت الزام
حجت میفرماید که يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود ونصاری قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند
برای شما كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ بسیاری از آنچه هستید که پنهان میکنید
آنرا مِنَ الْكِتَابِ از توریت چون نعت محمد ص وآیت رجم واز انجیل چون
اشارت عیسی بامدن محمد ص وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ودر میگذرد از بسیاری مخفیات
شما وخبر میدهید بآن زیرا که هیچ مهم دینی بآن وابسته نیست نقلست
که یهودی بآن حضرت ص گفت که کدامست آن کثیر که از ان عفو کردی
حضرت از ان اعراض نمود دوم وسیوم نوبت که مبالغه نمود حضرت
روی از ان بگردانید مقصد آن یهود این بود که ناقصان آنحضرت
ظاهر گردد بترك عفو چون در جواب سؤال خود سرکرت جز
اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شد فی الحال
ایمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ بدرستی آمد بشما نزدیك خدای نوری
روشنائی که دفع کند ظلمت ضلالت مراد قرآنست که دافع ظلمات

شك وضلالت وكتاب مبين وكتابيست كه روشن است اعجاز آن
وبن دبعضى برادنور حضرت رسالت م كه رهسان باو مهتدى ميشوند
همچنانكه بنور راه ميروند وحديث متواتر اول ما خلق الله نوري وانا وعلي
من نور واحد وانا كالشمس وعلي كالقمر مصدق اينست يهدي به الله
راه نمايد خداى بآن نور من اتبع رضوانه آنرا كه پيروى كند خشنودى
آنرا بوسيله ايمان وعمل صالح سبل السلام راهها سلامتى من الظلمات
از تاريكيهاى كفر يا شرك يا جهل الى النور بروشنائى ايمان يا يقين يا
علم باذنه باراده وتوفيق خود ويهديهم وراه مى نمايد ايشانرا بوسيله ادله
واضح والطاف وتوفيق الى صراط مستقيم براه راست كه نزديكترين راههاست
حق وآن راه اسلامست كه در وهيچ كجى نيست لقد كفر الذين بدرستى كه كافر
شدند آنانكه قالوا ان الله گفتند بدرستى كه خداى هو المسيح ابن مريم
او مسيح است كه پسر مريم است واين قول يعقوبيه است وبيان فساد اين
قول ميكند بقوله قل بگو اى محمد فمن يملك پس كيست كه مالك باشد ومنع
كند من الله شيئا از قدرت واراده خداى چيزيرا يعنى هيچ كس مانع ارادت
وقدرت الهى نتواند شد ان اراد اگر خواهيد خداى ان يهلك المسيح
ابن مريم آنكه هلاك كند عيسى مريم را وامه ومادر او را ومن في الارض
جميعا وآنها كه بر روى زمين اند مراد آنست كه مسيح مانند ساير ممكنات
وفنا بر وروا است پس چگونه خدائى را شايد ولله ملك السموات والارض
ومر خدا راست پادشاهى آسمانها وزمينها وما بينهما وآنچه در ميان آنهاست
يخلق ما يشاء مى آفريند هر چه ميخواهد بعضى را بى ماده چون آسمان
وزمين وبعضى را از ماده چون معادن ونبات وحيوان وبعضى را

ان
از اصلی که از جنس او نیست چون آدم از خاک و بعضی را از اصلی که از جنس اوست
چون خلق مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی مرد
چون عیسی وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و خدای بر همه چیز تواناست و هرچه خواهد
بر وفق حکمت و مصلحت آفریند وَقَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارٰی و گفتند یهود
و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ ما پسران خداییم یعنی اتباع مردم و پسر اوییم که عزیر
و مسیح اند و یا مقربان اوییم مانند قرب و منزلت ولد بوالد از سدی
مرویست که نصاری دعوی کردند که خدای وحی کرد بیعقوب که
فرزندان تو اول فرزندان من اند من ایشانرا بیش از چهل روز در دوزخ
نگاه ندارم تا آتش گناهان ایشانرا بسوزد و پاک شوند و بعد از ان ما را
به بهشت در آورد در روایت آمده که رسول ص کعب بن اشرف و کعب بن
اسید و امثال ایشانرا از عقاب ترسانید گفتند ای محمد ما را چه می ترسانی
هرچند ما گناه کنیم خدای ما را عفو کند زیرا که پسران اوییم وَأَحِبَّاؤُهُ
و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوست خود را عذاب نکند حق تع
فرمود که قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان که اگر بحسب زعم در دعوی
صادقید فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ پس چرا عذاب میکند خدای شما را بِذُنُوبِکُمْ بگناهان
شما و آن عذاب شماست در دنیا بقتل و اسر و مسخ در آخرت باعتراف
شما که چهل روز ما را عذاب خواهد بود پس اگر پسر او می بودید
شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را بقتل و اسر و مسخ و آتش عذاب
نکند و دوست نیز عذاب و عقوبت دوست روا ندارد و چون شما
معترفید بعذاب دنیا و آخرت پس شما پسر و دوست او نباشید
وَأَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آفریدگانید مِمَّنْ خَلَقَ از انها که خدای هرکرا

میخواهد و آنها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی و نبوت جمیع پیغمبران او گرویدند
وَیُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند پس با شما
معامله سایر مردمان خواهد کرد نه من حیث که شما از ایشان باشد وَلِلَّهِ مُلْکُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا
و پادشاهی آنچه میان آسمان و زمین است وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ و بسوی اوست
بازگشت همه یعنی ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا بدرستیکه آمد
بشما فرستاده ما که محمد است صلعم یُبَیِّنُ لَکُمْ روشن میگرداند برای شما راه
حق را که دین که اسلامست عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر زمان فتور و انقطاع
پیغمبران أَنْ تَقُولُوا کراهیت ما از این که گویید بشما که مَا جَاءَنَا مِنْ
بَشِیرٍ نیامد بما هیچ مژده دهنده وَلَا نَذِیرٍ و هیچ بیم کننده فَقَدْ جَاءَکُمْ بتحقیق
که آمد بشما بَشِیرٌ بشارت دهنده مومنان بثواب بیکران وَنَذِیرٌ و ترسا
ننده کافران بعذاب نیران وَاللَّهُ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و خدای بر همه
چیز تواناست پس قادر باشد بر آنکه بمحض حکمت رسولان را پیاپی بفرستد
چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار
پیغمبر فرستاد و بر آنکه در زمان فترت ارسال محمد نمود و از ابن عباس مرویست
که میان پیغمبر ما و عیسی سیصد سال بوده و بعد از عیسی در مدت صد و
سی و چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل و یکی از عرب که
خالد بن سنان بود و بعد از آن در بیان مخالفت یهود با انبیای خود
میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد [illegible] چون گفت موسی
لِقَوْمِهِ مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یَا قَوْمِ اذْکُرُوا ای گروه
من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ نعمت خدای را که فایض است بر شما

إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون مبعوث کردانید در میان شما پیغمبران تا شما را راه
راست نمایند و بصحت رسیده که در هیچ امت آنقدر نبی نبود که در بنی اسرائیل
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وکردانید شما را یعنی بعضی از شما را در میان شما پادشاهان
بسیار وکویند که چون ایشان مملوک بودند در دستهای قبط حق تعالی
ایشان را از ان برهانید ومالک نفس خودشان کردانید و منزلهای وسیع
که در وی آبهای جاری بودی ارزانی داشت ازین جهت ایشان را بملوک
تشبیه فرمود وَآتَاكُمْ وبداد شما را از من وسلوی وسایه ابر وبیرون آمدن
آب از سنگ وشکافتن دریا وغیر آن از نعم عظیمه مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه
نداد کس را مِنَ الْعَالَمِينَ از همه يَا قَوْمِ ای کروه من ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ
در آیید بزمین پاک کرده شده از رجس شرک ویا با برکت که انواع فواکه
در وست وقرارکاه اکثر انبیا ومومنین وآن زمین شام است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ
لَكُمْ آن زمینی که نوشته است خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد
بشرط ایمان وجهاد با جباران وامتثال اوامر ملک سنان وچون ایشان
از عمالقه ترسیده بودند کفتند کاشکی ما را از مصر بیرون آوردی تا بمصر
باز کشتیم فرمود موسی وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ وباز مکردید بر پشتهای خود یعنی
بهمان راه که آمده اید بجهت خوف جباران که اکر چنین کنید فَتَنْقَلِبُوا
پس باز کردید خَاسِرِينَ در حالتی که زیانکاران باشید در دنیا وآخرت
قَالُوا کفتند که يَا مُوسَىٰ ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستیکه در ارض مقدسه
قَوْمًا جَبَّارِينَ کروهی اند بسیار با شوکت وقوت که مقاومت با آنها
میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا وبدرستی که ما در نمی آییم درین زمین
حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون آیند جباران از ان زمین

فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس بدرستی که ما در آییم کاینم دران که ما را طاقت جهاد کردن
نیست با ایشان قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنها که می
ترسیدند از خدای و آن یوشع بن نون سبط بن یامین بود و کالب بن یوحنا
بن سبط بن یهودا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان
و ثبات بر عهد و پیمان ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران از در
دیه ایشان ناگهان و ایشان را در رهگذار تنگ گیرید و مگذارید که بصحرا روند
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید از ان در بر وجهی که گفته فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ
پس بدرستی که شما غالب آیید چه بجهت تنگی کوچها و عظم جثهای ایشان متعسر
بر ایشان که بر ایشان بر شما حمله کنند و خدای موسی را وحی کرده که البته
اگر در ان داخل شوید بر ایشان غالب گردید وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَتَوَكَّلُوا پس توکل کنید درین حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور
دارنده کان وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
أَبَدًا بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادامی که ایشان در آن
درین موضعند پس از روی جهالت و جرأت [illegible] گفتند
فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ
کنید با ایشان إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستی که ما [illegible]
و یک قدم فرا پیش نمی نهیم چه ما را طاقت محاربه با ایشان نیست موسی
ازین سخن دلتنگ شده دست بدعا بر داشت و شکایت قوم را
بحضرت پروردگار عرض کرد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را
وَأَخِي و برادر خود را و یوشع و کالب اگرچه با او موافق بودند اما هم

برانها نداشت بجهة ظهور مخالفت قوم بر او فافرق بیننا پس جدائی
افکن میان من وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ و میان این کروه بیرون
رفتکان از جادهٔ فرمان یعنی حکم کن بآنچه ما مستحق آنیم و آنچه ایشان
سزاوار انند قَالَ کفت خدای فَاِنَّهَا پس بدرستی که زمین مقدس
مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ حرام کرده نیده شده است برایشان باینمعنی که بجهة عقوبت
این نافرمانی قدرت نداشته باشند که دران درآیند اَرْبَعِینَ سَنَةً چهل
سال یَتِیهُونَ فِی الْاَرْضِ سرکردان و متحیر روند در زمین تیه که
شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین
سرکردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام رفتندی
و شب هما جا بودندی که بامداد از انجا رحلت کرده بودند و این بریق
بود که حق تع تحویل منتهای آن زمین کردی بمبدای آن و بجهت این هرگاه
که بنهایت آن زمین میرسیدند ابتدای آن بنظر ایشان در می آمد سرکردان
و حیران دران بیابان بودند تا چهل سال القصه حق تعالی چون با موسی این
خطاب کرد که ما ایشانرا چهل سال سرکردان در زمین تیه نکهداریم موسی
ازان پشیمان شد حق تع باوی وحی فرستاد که چون حکم کردیم بسرکشتکی
ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَی الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ بر کروه
ناسقان یعنی ایشان بجهة نافرمانی سزاوار این نوع عقوبت اند پس
بردعا کردن برایشان پشیمان مشو در تواریخ مذکور است که موسی صد و
بیست سال داشت بیست سال در زمان پادشاهی فریدون بود و صد
سال در زمان منوچهر و چون در [illegible] چهل سال بر آمد حق تع
او را بجوار رحمت خود برد برادر او هارون هم در تیه قبل از و وفات یافت

و یوشع پیغمبر بوصیت موسی بجای وی بنشست و بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان بجهة این عقوبت که کشیده بودند فرمان او برده بار بجهاد آمدند و بالجباران جدال آغاز کردند و آن شهر را حصار کردند و بتوفیق الهی همه ایشان را بقتل میرسانیدند و این روز جمعه بود و چون آفتاب غروب کرد یوشع دید که هنوز جمعی از جباران مانده اند و روز تاریک شد دعا کرد تا لحق تعالی آفتاب را باز کردانید تا آنکه از قتل کفار به پرداختند و بعد از ان بیکبار غروب آفتاب شد و باتفاق موافق و مخالف آفتاب از برای کسی باز نکشت مکر برای یوشع که وصی موسی بود و سلیمان که وصی داود بود و علی بن ابی طالب که وصی سید انبیاست و از جمله در اخبار ابو اسحق ابرهیم ثعلبی باسانید صحیحه از عبد الله بن عباس بچندین طریق آورده که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله و آنچه مشهور است دو بار آفتاب از برای امیر المومنین باز کشته یکبار در حیات رسول صلعم و آنچنان بود که حضرت را دعوه رسید و سر خود را بر زانوی امیر المومنین عم نهاد و چون وقت نماز تنک شد حضرت امیر المومنین نماز را باشارت بکزارد و رسول بعد از انکه از وحی فارغ شد امیر المومنین را متغیر یافت سبب پرسید امیر المومنین کفت یا رسول الله نماز پیشین را باشارت بکزاردم بجهة انکه سر مبارک تو در کنار من بود و خاطرم از این نماز تسلی نیافت حضرت کفت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو و رسول تو بود و او را قیام بنماز میسر نشد آفتاب را برای خاطر وی باز کردان تا باطمینان نماز بکزارد فی الحال آفتاب باز کشت و او را آوازی مانند آواز اره که در چوب

کنند و شعاع او بر عالم افتاد و آنچنان استاده بود تا آنکه امیر المؤمنین نماز
عصر را ایستاده بگزارد و چون سلام باز داد یکبار آفتاب فرو شد نیز بر
طریق عادت که هر بار فرو میرود و این روایت از ابن عباس و ابو ذر
و مقداد و جابر و غیر ایشان از صحابهٔ کبار منقولست و نوبت دوم بعد از
وفات سید کاینات بود و آنچنان بوده که جویریه بن مسهر روایت
کرده که من رفیق امیر المؤمنین بودم در سفری چون ببابل رسیدیم وقت
نماز عصر در آمد آن حضرت فرمود که این زمینی است که حق تعالی دو
قومی را بزمین فرو برده هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر را نشاید که اینجا نماز کنند
پس میرفتیم تا آفتاب فرو رفت و من با خود میگفتم که بخدای که من نماز
نگزارم تا وقتی که وی گزارد و چون وقت نماز فوت شد من متعجب
شدم از اینکه چگونه از حضرت نماز فوت شود پس بموضعی فرود آمد
و وضو ساخت و دست بدعا بر داشت و لبهای مبارک را جنبانید
فی الحال دیدند که آفتاب آمد بموضعی رسید که وقت نماز عصر است
پس مرا گفت بیا و با من نماز بگزار چون از نماز فارغ شدیم آفتاب
یکبار فرو رفت من گفتم که یا امیر المؤمنین من گواهی میدهم بیقین که تو
وصی محمدی بحق و قصهٔ باز گشتن آفتاب برای آنحضرت اظهر من الشمس است
بر وجهی که از غایت ظهور و تواتر کسی انکار آن نمی تواند نمود و حسان
بن ثابت و امثال او در این معنی شعرها گفته اند و بالماس فصاحت در مدحت
و منقبت آنحضرت را سفته و چون حق تعالی حال اهل کتاب را در نقض
عهد و ارتکاب فواحش بیان نموده عقب آن بیان حال فرزند
آدم کرد که در حق برادر نقض عهد کرده مرتکب قتل او شد که از اعظم

نواحش است تا موجب نسلی حضرت رسالت شود بالکه نقض عهد مخصوص
باهل عصر او نبوده بلکه در قدم الایام نیز چنین بس فرمود که واتل علیهم
وبخوان بر اهل روزگار خود که از جملهٔ ایشان اهل کتاب‌اند نبا ابنی آدم
خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند یعنی قابیل و هابیل بالحق خواندنی
بدرستی که بهیچ وجه شایبهٔ کذب در آن راه ندارد و بیان این بر سبیل
اجمال چنان بود که بعد از قبول توبهٔ آدم و مواصلت او با حوا بیست نوبت
حوا از و حامله گشت بهر بطنی پسری و دختری آوردی مگر شیث علیه السلام
که تنها متولد گشت و چون بزرگ میشدند آدم ع دختر یک بطن به پسر
بطن دیگر میداد تا نسل او بسیار شود حق تعالی بر نسل آدم برکت کرد بر وجهی
که از دنیا نرفت تا فرزند و فرزندزادگانش چهل هزار شدند مرویست
که اولین فرزندان او قابیل و توام او اقلیما بود که در غایت حسن بود
و توام هابیل را لیوذا گفتندی و او را چندان حسن و جمال نبود و چون
بحد بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل
ازین امر ابا کرده گفت خواهر من جمیله‌تر است و با من در رحم بوده او
بمن اولی است آدم ع فرمود که حکم خدای تعالی برینوجه است و مراد درین
اخبار عبث قابیل او را مسلم نداشت و گفت تو هابیل را دوستر میداری
ازین جهت آنچه خوبتر است باو میدهی آدم گفت اگر سخن مرا باور
نمیکنی هر یکی از شما قربانی کنید بآنچه میتوانید قربانی هر که قبول کرده
اقلیما از آن او باشد و حق تعالی ازین خبر میدهد اذ قربا قربانا وقتی که قربان
کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان بخدا از با نا قربانی که بآن
حق ظاهر شد آورده‌اند که هابیل گوسفنددار بود و بزی فربه خوب که

بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و قصد کرد که اگر قربانی
من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم
ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر قربانی من
قبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا
پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدین نوع که آتش سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ
و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربانی او در گذشت و
بخوردن آن التفات نکرد قابیل در غضب شد و دود حسد دیده بصیرت
او را تیره کرد قَالَ گفت هابیل را از غایت حسد لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای
که ترا بکشم و از دغدغه تو فارغ شوم قَالَ گفت هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ
جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربانی
نیت خود را خالص کرده اند از هوای نفس و قبول تو رسته توجیه
آن بود که ترک تقوی کردی پس مرا چه گناه باشد که قصد قتل من
کرده لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی و دراز کنی إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي بسوی من
دست خود را که بکشی مرا مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من نیستم که دراز کننده باشم يَدِيَ
إِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی
که من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست و بالنکه
هابیل بقوت تر بود از قابیل اما جهت خوف الهی در دفع او نکوشید
چه دفع قاتل در ان زمان مباح نبود و گویند معنی آنست که اگر تو ابتدا
قتل من کنی بر سبیل ظلم من بقصد تو ابتدا بقتل تو نکنم إِنِّي أُرِيدُ
بدرستی که من میخواهم أَنْ تَبُوءَ آنکه باز گردی بِإِثْمِي بگناه کشتن

تو مرا و اثمك و بپاداش گناه خودت که پیش از قتل من کرده که آن سبب
رد قربان تو شد مراد آنست که اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع
خواهد شد میخواهم که آن از من واقع نشود بلکه قتل از قابیل بفعل آید
پس گفت اگر این قتل از تو صادر یابد فتکون پس باشی تو بعد از این
عمل قبیح من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلك جزؤا الظالمین
و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت له نفسه پس
آسان کردانید مر قابیل را نفس او قتل اخیه کشتن برادر او یعنی از بو
باطل او و بر او فرمان بردار خود کردانید در قتل برادر پس در کمین قتل او
نشست و همین که آدم ع عزیمت بیت المعمور کرد که مکه معظم است قابیل
فرصت یافت و بر سر آمد هابیل را در خواب دید سنگی برداشت
و بر سر هابیل فرو کوفت چنانکه مغزش شد فقتله پس بکشت او را بآن
سنگ فاصبح من الخاسرین پس کشت از زیانکاران اما در دنیا مردود
و مطرود پدر بود اما در آخرت نصفی عذاب دوزخ مر او را خواهد
بود و چون او را بکشت ندانست که با وی چه باید کرد در جای پیچید چهل
روز بر پشت گرفته بهر طرف میکشت و ابن عباس فرموده که یک سال
او را میکشید تا بوی گرفت و سباع و طیور برو غلبه کردند تا چون او را بیفکند
بر زد قابیل بر تنگ آمد فبعث الله غرابا پس بر انگیخت خدای زاغی
یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و بعد و پای خود کوی بکند
لیریه تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سواة اخیه
جثه برادر خود را مرویست که چون نمیدانست که مر برادر را چکند حق تعالی
دو غراب الهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله کردند یکی دیگری را بکشت بعد از آن
یکی دیگر را بکشت

بمنقار وچنگال خود حفره بکند و زاغ مرده را بیاورد و دران حفره نهاد
وخاک دران می پوشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون آنرا مشاهده
کرد قال گفت بر وجه تحسر و تعجب که یا ویلتی ای وای بر من أعجزت أن أکون
آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند زاغ درین عمل فأواری
سوأة أخی پس بپوشم تن برادر خود را یعنی راه نبردم بآن همچنانکه ازین
زاغ بآن راه یافت پس بطریقی که زاغ مرده را در خاک کرد تن برادر خود را دفن
نمود فأصبح من النادمین پس گشت از پشیمانان بر قتل او و جهت او
مشقت بسیار باو رسید چنانکه مذکور شد آورده اند که آدم ع بر معصیت
قابیل و مصیبت هابیل صد سال دلتنگ بود ولب را بخنده نگشود و بعد
از قتل هابیل چون سالش بصد و سی رسید شیث از وی بظهور آمد
حق تعا صحیفه باو نازل ساخت و وی را وصی و ولی عهد آدم ع گردانید
وچونکه آدم قابیل را از نزد خود براند وی بالضروره بعدن رفت وبوسوسه
ابلیس آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا به پدر کرده این کیش اختیار
کرده اند و بلهو و لعب و نرد و شطرنج و مزامیر و شرب خمر و زنا و سایر فواحش
اشتغال نمودند تا آنکه در طوفان نوح همه هلاک گشتند و نسل شیث ع
باقی ماند من أجل ذلک از جهت این قتل بناحق کتبنا علی بنی إسرائیل
نوشتیم یعنی حکم کردیم ببنی اسرائیل را أنه من قتل نفسا آنکه هر کس بکشد
کسی را بغیر نفس بی آنکه نفسی را کشته باشد وبدو قصاص لازم شده
أو فساد فی الأرض و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین از شرک
و قطع طریق و زنا و غیر آن از اسباب قتل فکأنما قتل الناس جمیعا پس
همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد جهت آنکه بآن عمل بد مردمان را

بدان دلیر ساخته یا از حیثیت آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استحقاق غضب
الهی و عذاب الهی و عذاب عظیم و من احیاها و هر که سبب بقای حیات
نفسی شود بعفو از قصاص یا از رهانیدن شخصی از چنگ قاتل او و یا از
باز ایستادن از قتل ناحق فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان
باشد که سبب زندگی مردمان شده باشد یعنی ثواب او مثل ثواب
کسی باشد که همه مردمان را از هلاک نگاه داشته ولقد جاءتهم و بتحقیق
که آمد بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای
روشن ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک
پس از فرستادن رسولان و انزال معجزات فی الارض لمسرفون در زمین
اسراف کنندگان بودند در قتل و غیر آن از کبایر آورده اند که در سال
ششم از هجرت جمعی از عرینه بخدمت حضرت رسالت آمدند
و مسلمان شدند و ملازمت حضرت را اختیار کردند هوای مدینه
با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و چشم و روی
ایشان زرد شد حضرت اذن داد که در میان گله شتران شیردار روند
که نزدیک جبل العیر بود چند روزی دران موضع بسر برده شیر و بول
شتر را می آشامیدند و چون صحت یافتند صباحی اتفاق کرده پانزده
شتر خاصه آن حضرت در ربودند روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی
رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفته بدیشان رسید مقاتله
کردند و بآخر یسار را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار در چشم
و روی او میزدند تا شهید شد حضرت را این حال واقف گشته
کرز بن جابر را با بیست سوار سلاح دار از عقب فرستاد و همه را گرفته

دست و کردن بر بسته نزد آن حضرت آوردند و حق تعالی این آیت فرستاد
که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جز این نیست جزای آنانکه یُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
حرب کنند با خدای و رسول او و مراد محاربه است با اولیای ایشان که
مسلمانند و تابع خدا و رسول یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند و قتل
ایشان و غارت مال ایشان کنند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و می‌شتابند در زمین
فَسَادًا بجهت تباهی که قتل و غارتست أَنْ يُقَتَّلُوا آنست که بکشند ایشانرا
أَوْ يُصَلَّبُوا یا بر دار کنند أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان
مِنْ خِلَافٍ بر خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ
یا برانند ایشانرا از زمین از شهر بشهری تا در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت
چون این آیت نازل شد حضرت بفرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند
و میل در چشم ایشان کشیدند و آنگاه ایشانرا بر دار کردند ذَلِكَ این حدود
که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائی در دنیا
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ
برای بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه
حق الله است مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا و پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان
فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ آنکه خدای آمرزنده گناهست بتوبه
رَحِيمٌ مهربانست بر تائبان اما حقوق الناس از قتل و جرح و غارت
اموال ساقط نمی‌شود مگر بقصاص و ادای مال و بعد از ذکر جزای محاربان
امر بتقوی میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مسلمانان
بترسید از خدای وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بسوی او آنچه توسل
بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت از امر و نواهی و فعل طاعات

وترك معاصی وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ وجهاد کنید در راه او با اعدای
دین لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ شاید رستگار شوید بسبب این اعمال از امام محمد باقر
روایت کرده اند که در تفسیر این آیه فرموده اند که توسل کنید بخدای بطلب
رضای با آنکه بقضای او راضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته
روایت کرده از امیر المؤمنین ع که در بهشت دو لؤلؤ است که مقر
آن در بهشت و سقف تا بطنان عرش رسیده یکی سفید و یکی زرد
و در هر یکی هفتاد هزار غرفه آنکه سفید است وسیله محمد است صلی الله علیه و آله
و آنکه زرد است وسیله ابرهیم ع انس بن مالك روایت از رسول صلعم کند
که وسیله اجابت میان بنده و خدای و آن علی بن ابی طالب است ع
چون بنده باو توسل کند حق هم ویرا بآن درجه رساند زهری روایت
کرده که بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیك رسیدم گفتم که مرا با خدا وسیله
باید کرد و هیچ کس را در عهد خود از علی بن الحسین علیهما السلام بهتر نیافتم نزد
او رفتم و گفتم که یا ابن رسول الله حال من اینست که می بینی بر من بخشای
و در حق من دعای کن که بآن دعا ازین مرض شفا یابم و از غم و اندوه خلاصی
و سبب آمرزش من گردد چه نزد خدای از تو گرامی تری نمی بینم فرمود که من
دعا کنم و تو آمین بگو یا تو دعا کن و من آمین گویم گفتم دعا کن و من بر اثر
تو آمین گویم آنحضرت دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا [illegible]
شهاب در بستر من که بیخته است و بمن و پدران من وسیله جسته بحق آن خدای
که پدران من بجناب عزت تو داشته اند که حاجت او را روا کن و او را
شفای کرامت فرمای و روزی بر او فراخ گردان و مرتبه او را در علم رفیع
گردان زهری گوید که بخدای که جانها بید قدرت اوست که بعد از ان

مرکن بیمار شدم شوم و هیچ سختی بمن نرسید و امید میدارم که خدای بمنت دعای آن حضرت مرا آمرزیده باشد و بعد از بیان حال اهل تقوی بیان حال کفار می نماید که ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند بپرستش بتان و فرشتگان و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشانرا ما فی الارض جمیعا همه آنچه در زمین است از اصناف اموال و امتعه و مثله معه و مانند آن با همه آن یعنی اگر دو آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا حاصل آید باشد لیفتدوا به تا نفس خود را باز خرند بآن من عذاب یوم القیامة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست در آن روز عذابی دردناک یریدون خواهند یعنی طمع دارند یا قصد کنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد و در روایت آمده که حق تعالی دری از بهشت در دوزخ کشاید ایشان چون آنرا ببینند قصد آن کنند و بشتاب زدگی بر سر یک دیگر افتند تا از آن بیرون روند چون نزدیک آن در رسند در را بر روی ایشان در بندند و ایشان محروم شوند و باز گردند چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نمود بر کسی که بعلانیه مال مردمانرا نقصان کنند و در عقب آن حکم میکند در کسی که در خفیه مال غیر را تصرف کند و میفرماید که والسارق والسارقة و مرد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای راست ایشانرا گاهی که کمتر از ربع دیناری نباشد و اگر نه تعزیر لازم آید جزاء بجهت و پاداش دادن بما کسبا بآنچه کرده اند نکالا من الله

این جزا دادن بجهت عقوبت است صادر از خدای وَاللهُ عَزِیزٌ و خدای
غالبست بر حکم خود حَکِیمٌ دانا بحکمت فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ
بَعْدِ ظُلْمِهِ از پس ستمکاری خود یعنی از دزدی فَإِنَّ اللهَ پس بدرستیکه
خدای یَتُوبُ عَلَیْهِ قبول کند توبه او را إِنَّ اللهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای
تعالی آمرزنده است گناه او را رَحِیمٌ مهربانست بر او که در محشر او را
رسوا نسازد و عذاب نفرماید أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی یعنی البته دانسته أَنَّ اللهَ
انکه خدای تع لَهُ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها
و زمینها یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه در دزد بریدن دست
بریدن امر فرمود و عذاب آخرت نیز برای او مقرر فرموده وَیَغْفِرُ
لِمَنْ یَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد چون توبه کند وَاللهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
و خدای بر همه چیزها از آمرزیدن و عذاب کردن تواناست و چون
در ما تقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن بجهت تسلیه حضرت رسالت
از کید ایشان فرمود که یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق لَا یَحْزُنْکَ
الَّذِینَ باید که اندوهناک نسازد ترا کردار کسانی که از روی عناد یُسَارِعُونَ
فِی الْکُفْرِ می شتابند و خود را می اندازند در کفر یعنی در اظهار کفر هرگاه
که فرصتی می یابند مِنَ الَّذِینَ از آنکه گفتند که آمَنَّا ایمان آوردیم و آن
گفتن ایشان بِأَفْوَاهِهِمْ بزبان ایشانست وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان
نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن بود
که با کفار دوستی میکردند و در خلوت با ایشان اظهار کفر میکردند و با مؤمنان
استهزا می نمودند وَمِنَ الَّذِینَ هَادُوا و از آنکسانی که دین یهودیت
دارند نیز مسارعت میکنند در کفر و افراط میکنند در انکار وجود با اهل

ایمان سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ همه ایشان شنوندگانند کلام ترا برای آنکه دروغ
گویند بر تو وچیزی که نگفته باشی بتو نسبت دهند سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ
شنوااند برای گروه دیگر کفر لَمْ يَأْتُوكَ نیامده اند بمجلس تو بجهة تکبر وعناد
وننك داشتن از آمدن بصحبت تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه برای
ایشان جاسوسی میکردند وچیزهای بایشان می فرستادند که محمد چنین
وچنین میگوید از امام محمد باقر ع وبعضی از صحابه وتابعین منقولست که
مردی وزنی از اشراف خیبر زنا کردند وهردو محصن بودند وحد ایشان بحکم
توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی کرده نخواستند که آن حد را بر ایشان
اجرا کنند بایکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم
نیست وما جهت جدال وقتالی که باو داریم نمی توانیم که بمجلس او رویم مصلحت
آنست که کسی را بفرستیم از بنی قریظه وبنی نضیر که هم سوگندند باو تا ایشان
بمجلس او روند وحد زانی محصن بپرسند اگر وی جلد فرماید قول او را قبول
کنند واگر برجم حکم سخن او نشنوید پس جمعی از ایشان با آن زانی وزانیه بمدینه
آمدند وصورت حال با یهود مدینه در میان آوردند اشراف یهود بمجلس
آن حضرت آمدند واورا از حد زنای محصن ومحصنه سوال کردند حضرت
فرمود بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل
شد حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند وگفتند خدای در توریة
فرموده که ایشان اگر اما چهل تازیانه طلای بقیر اندوده زنند تا پشت ایشان
ورویهای ایشان سیاه گردد وباز گونه بر دراز گوش نشانیده گرد محلات
بگردانند جبرئیل آن حضرت را خبر داد که دروغ میگویند گفت ایشان را
بگو تا ابن صوریا را حکم سازند که عالمترین ایشان است باحکام توریة

بدروغ

حضرت باخبار جبرئیل ایشان را گفت در میان شما در فدک جوانی هست ساده
روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین
همه اهل زمین است بتوریة تو او را دیده فرمود من او را ندیده‌ام اما جبرئیل
مرا خبر داده و گفته که او میان تو و شما حکم کند بآنچه در توریة است گفتند ما بحکم
او راضی ایم حضرت بحضور او امر فرمود پس کسی را بخیبر فرستادند و او را حاضر کردند
حضرت فرمود ابن صوریا توئی گفت آری فرمود تو در میان جهودان اعلمی
گفت آری حضرت گفت میان من و ایشان حکم باش ابن صوریا قبول کرد
حضرت او را سوگند داد که بدان خدای که توریة بموسی نازل کردانید
و دریا برای وی شکافت و شما را از فرعونیان برهانید و من و سلوی
بر شما فرستاد و ابر را سایبان شما گردانید و حکم حلال و حرام در توریة آن بیان
کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس
آن داشتم که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند دروغ میگفتم و تغییر میدادم توریة را
تو بگوی که خدای تو چه گفت حضرت فرمود که خدای من چنان حکم کرده که
چون چهار گواه عدل بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب
گردد ابن صوریا گفت بخدای موسی که توریة نیز چنین حکم کرده حضرت
فرمود تا رجم کردند هر دو را یهودان با ابن صوریا گفتند که چرا کشف سر ما کردی گفت
بجهت آن سوگندی که محمد مرا داد و بعد از آن گفت که سبب چیست که شما تغییر
حکم کرده اید گفتند بجهت رعایت حال اشراف قوم خود و ما در حفظ حرمت
ایشان حق تعالی در باره ایشان فرمود که یحرفون الکلم تغییر میدهند کلمهارا
یعنی آیت رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه وضع کرده بود خدای آنرا
در مواضع آن مراد آنست که حرام را در موضع حلال می‌نهادند و حلال را

در موضع حرام یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر داده شوید این حکم
محرف یعنی اگر محمد حکم بجلد کند فخذوه پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید و عمل آن
نمایید و ان لم تؤتوه و اگر داده نشوید این حکم یعنی برجم رهاید فاحذروا
پس حذر کنید از قبول آن و من یرد الله فتنته و هر کرا خواهد خدای آزمایش
او را یعنی فضیحت و رسوائی او را با ظاهر ساختن آنچه اخفای آن کند یا هر کرا
خدا اراده عقوبت او کند بجهت کفر و عناد فلن تملک له پس مالک نتوانی
شد برای او من الله شیئا از خدای چیزی را در دفع آن فضیحت یا عقوبت
جز ما این در دست توبیت اولئک الذین آن گروه آنانند که لم یرد
الله نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست آن
ان یطهر قلوبهم این را که پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات کفر که طبع
و ختم است بجهت فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل واضحه همچنانکه
ظاهر میسازد قلوب اهل ایمانرا باین وجه که سینه ایشانرا روشن کرداند
بنور هدایت باعطای الطاف تا بوسیله آن زنگ ضلالت از دل ایشان
زدوده میشود و نور ایمان در دل ایشان راسخ میگردد لهم فی الدنیا خزی
مر ایشانراست در دنیا رسوائی بانکه جزیه دهند و پیوسته از مؤمنان
ترسند ولهم فی الآخرة مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظیم
عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب ایشان
شنوندگانند سخن ترا از جهت دروغ بستن تا آنرا بر خلاف آنچه شنوند با بنا
جنس خود گویند اکالون للسحت بسیار خورندگانند حرام را یعنی رشوت را
در تغییر حکم فان جاؤک بینهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض
عنهم یا روی بگردان از ایشان یعنی در حکم و عدم حکم مخیری

وَاِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ واگر بگردانی از ایشان وحکم نکنی فَلَنْ یَضُرُّوكَ شَیْئًا پس
زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وَاِنْ حَكَمْتَ واگر اراده حکم کنی فَاحْكُمْ
بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی وعدل بروجهی که بآن مامور
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ دوست میدارد عدل کنندگان را
در حکم وَكَیْفَ یُحَكِّمُوْنَكَ وچگونه ترا حکم میسازند وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ وحال آنکه
توریة نزد ایشانست فِیْهَا حُكْمُ اللّٰهِ که دران ثابتست حکم خدای برجم پس اینکه ترا
حکم میسازند بجهت آنست که تا حکمی که مشقت دران کمتر باشد برایشان واقع
شود واگرچه زعم ایشان این باشد که حق تعالی آنرا فرموده ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ پس بر
میگردند واعراض میکنند از حکم تو مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق
کتاب ایشان وَمَآ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ ونیستند این گروه باور دارندگان
کتاب خود را یا حکم ترا وبجهة این ازان اعراض میکنند اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ
بدرستی که ما فرستادیم توریت را فِیْهَا هُدًى درحالتی که در وست راه
نمودن حق وَنُوْرٌ وروشنی که ظلمات ضلالت وشبهه را رفع کند واحکام را
منکشف سازد یَحْكُمُ بِهَا النَّبِیُّوْنَ حکم کرده اند بآن پیغمبران بنی اسرائیل
که قریب بهزار کس بودند که بعد از موسی مبعوث شدند تا تن وبح دین
موسی نمایند الَّذِیْنَ اَسْلَمُوْا آن پیغمبرانی که انقیاد کرده اند حکم خدای را
وفرو فرستادیم توریت را لِلَّذِیْنَ هَادُوْا برای آنانکه متدین اند بدین یهود
وَالرَّبّٰنِیُّوْنَ ونیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل وَالْاَحْبَارُ
وزاهدان ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که تابع انبیای خود بودند
در انقیاد احکام توریت بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللّٰهِ بسبب آنچه مامور
شده بودند بآنکه محافظت کنند توریت را از تحریف وتضییع وَكَانُوْا عَلَیْهِ

وبودند بر کتاب توریة شهداء گواهان که بیان کنند احکام خفیهٔ توریت را
براستی چنانکه ابن صوریا کرد فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان
در اجرای حکم حق واخشون و بترسید از من و از عصیان من در تغییر حکم و در آن
مداهنه مکنید ولا تشتروا بآیاتی و بدل مکنید باحکام من که در توریة است
ثمنا قلیلا بهای اندک را که رشوهٔ بی اعتبار و جاه ناپایدار است ومن لم
یحکم و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای از روی
انکار و استحلال فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشانند کافران
بجهت تمرد و عناد ایشان و سرکشی از آنکه بحق حکم کنند وکتبنا علیهم
و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فیها در توریت ان النفس بالنفس
آنکه یک تن را بقصاص یک تن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یک تن
دو تن میکشتند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم
قصاص کنند نه زیاده والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن
و گوش بگوش والسن بالسن و دندان به دندان والجروح قصاص و جراحتها
ذات قصاص اند یعنی قصاص کنند در جراحات آنچیزی که حفظ مساوات
ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت
چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فمن تصدق
به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق
کفارة له کفارت باشد مر گناه متصدق را ومن لم یحکم بما انزل الله
و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدای منزل کرده است بود چون جهودان که در
عوض یک نفس دو نفس میکشتند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون
ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر موضع آن ابو دردا از پیغمبر

روایت کرده که هیچ مسلمانی نباشد که بر وی خیانتی کنند و او خیانت کنند خود را
عفو کند مگر که حق تعالی درجه او را رفیع گرداند و گناهانش را بیامرزد
و جابر از آن حضرت روایت کرده که هر مومنی که سه کار کند بخدای که در
بهشت رود بهر دری که خواهد و حور العین را جفت وی گردانند یکی دینی
که در ذمه کسی داشته باشد بوی بخشد دوم قاتل خود را عفو کند سیم آنکه
از پس هر فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی یکی از این
سه چیز را بجای آورد باین سعادت تواند رسید فرمود آری وی نیز باین
سعادت رسد و بعد از ذکر احوال یهود بیان حال نصاری میکند وقفینا
و در قفا در آوردیم علی آثارهم بر اثرهای پیغمبران بعیسی ابن مریم عیسی را
که پسر مریمست یعنی او را در عقب پیغمبران مبعوث کردیم مصدقا در حالتی
که تصدیق کننده بود لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی فرستاده بودیم
من التوریة از کتاب توریة وآتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل
فیه در حالتی که در آن هدایتی بود و راه نمودنی بتوحید و سایر امور حقه
ونور و روشنی بطریق حق ومصدقا و در حالتی که انجیل تصدیق
کننده بود یعنی موافق بود در اصول دین اسلام لما بین یدیه من التوریة
مر آن چیز را که پیش از وی بود در توریت وهدی و دلالتی و ارشادی
بحق وموعظة للمتقین و پندی مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل
الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بما انزل الله فیه
بآنچه از آن فرموده است حق تعالی در آن ومن لم یحکم بما انزل الله
و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاده است یعنی احکامی که در
توریت است از آن فرموده فاولئک پس آن گروه هم الفاسقون

ایشانند رفتگان از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار آن کنند از روی استحلال
وانزلنا الیک الکتاب وفرو فرستادیم بسوی تو این کتاب یعنی
قران بالحق براستی ودرستی مصدقا در حالتی که تصدیق کننده و راست
آرنده است یعنی موافق ومطابق لما بین یدیه من الکتاب مر آن چیزی را
که پیش ازو بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه ونگهبانست بر کتب
که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در ان تغییر میدهند ازوی راست
میشود و یا گواه است بر ان کتاب بصحت وحقیقت آن فاحکم بینهم پس
حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بانچه فرو فرستاده است خدای
بر تو از رجم وسویت در قصاص ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای
ایشان را عما جاءک که مایل باشی از انچه بتو آمده است من الحق از حکم
راست یعنی پیروی ایشان مکن از هرچه مخالف شریعت است لکل جعلنا
منکم مر هر گروهی را از شما که امت موسی وعیسی ومحمدید ساختیم یعنی
مقرر کردیم شرعة ومنهاجا شریعتی وراهی روشن شریعت آنست
که نص باشد در کتاب ومنهاج انکه ثابت شود بحدیث پیغمبر یعنی از برای
هر یک ازین سه طایفه شریعتی واحکامی در باب حلال وحرام تعیین
نموده ایم ولو شاء الله واگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه
میگردانید شما را یک امت ومتفق بر یک ملت ومتحد در احکام حلال
وحرام بدون نسخ وتحویل ویا اگر خواستی اجتماع شما بر اسلام از روی
اجبار هر آینه شما را بر وجه جبر [illegible] داشتی ولکن لیبلوکم ولیکن
چنین کرد تا ازماید شما را فیما اتیکم در انچه بشما داده است از شرایع
مختلفه مناسب هر عصری وزمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی

تا ظاهر کردد که کدام از شما فرمان برده و اذعان می نماید باینکه اختلاف شرایع
محض حکمت است وکدام فرمان برداری نمیکند و بآن تصدیق نمی نماید و
چون چنین است فاستبقوا الخیرات پس بشتابید و پیشی کیرید بر یکدیکر
بسوی خیرات که پیروی شریعت است الی الله بسوی خدای نه غیر او
مرجعکم جمیعا بازکشت همه شماست فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را
در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بانچه هستید که دران اختلاف
میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از محق و مبطل و کامل و مقصر را
جزا خواهد داد وان احکم بینهم و دیکر بتو فرو فرستادیم این را که حکم کن میان
اهل کتاب بما انزل الله بانچه فرو فرستاده است خدای بتو مرویست که
بعضی از علمای یهود با یکدیکر از روی مکر و تذویر تدبیر کردند که بیایید
تا نزد محمد رویم و بکوییم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم
و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا
کنند اکنون در میان ما و قومی در خون و مال خصومت و ترا حکم
میسازیم اکر قضا را چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق تعالی
رسول خود را ازین تحذیر نمود و فرمود که حکم بر نهج آنچه بر تو نازل شده
و لا تتبع اهواءهم و ازپی مرو آرزوهای ایشان را واحذرهم و حذر
کن از ایشان ان یفتنوک از انکه در فتنه اندازند ترا و بکردانند عن
بعض ما انزل الله الیک از برخی از انچه خدای بتو فرستاده است
بانیو چه که از روی مکر ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد بتو
و تو بواسطه این با ایشان مساهله کنی و از بعض انچه خدا بتو فرستاده
مداهنه نمایی فان تولوا پس اکر برکردند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله

پس بدانکه جزاین نیست که میخواهد خدای اَن یُصیبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم آنکه برساند بدیشان
عقوبتهای برخی از گناهان ایشان را در دنیا گران عقوبت اعراض ایشان است
از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه جهت آنست بر کثرت ذنوب ایشان که اعراض
از حکم محمدی یکی از آنست وَاِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ بدرستی که بسیاری
از یهود فاسقانند بجهة تمرد و عناد ایشان در کفر و از حد بیرون کان دران و بعد از
نزول این آیت جهودان گفتند که ما بحکم تو راضی نیستیم آیت آمد اَفَحُکمَ الجاهِلِیَّةِ
ایا پس حکم جاهلیت را یَبغُونَ طلب میکنند که آن میل است از حق و مداهنه
دران وَمَن اَحسَنُ مِنَ اللهِ و کیست نیکوتر از خدای حُکماً از روی حکم و داوری
لِقَومٍ یُوقِنُونَ برای گروهی که بر وجهی یقین تدبر میکنند و میدانند که بهترین
احکام حکم خداست آورده‌اند که عباده بن صامت بمجلس حضرت رسالت صلعم
آمد و گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در همه حوادث و وقایع بمدد
ایشان از آن خلاص میشوم بدوستی خدا از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول
بس است عبدالله ابی گفت که من از انقلاب روزگار و فتن و حوادث لیل و نهار
می ترسم و از معاونت و مدد یهود گریزی ندارم آیت آمد که یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا
ای گروه گروندگان لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَالنَّصاری مگیرید یهودان و ترسایان را
اَولِیاءَ دوستان و اعتماد مکنید بر معاونت ایشان بَعضُهُم اَولِیاءُ بَعضٍ
برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند بجهة موافقت ایشان بر مخالفت بر شما
پس از ایشان کناره کنید و دوری جوئید و میل بمعاونت ایشان مکنید
وَمَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم و هر که دوستی کند با ایشان و معاونت جوید از ایشان
فَاِنَّهُ مِنکُم مِنهُم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد در مخالفت
در دین اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لا یَهدِی القَومَ الظّالِمینَ راه نمی‌نماید

گروه ستمکار از اکر بد وستی دشمنان بر خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی
راه بهشت بایشان ننماید بلکه آنها را براه اهل کفر در آرد که براه دوزخ است
فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می بینی آنان اکر فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان نفاق
است یعنی ابن ابی واتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی و یاری
دوستان خود که اهل کفرند يَقُولُونَ میکویند از روی معذرت در معاونت
از کفار نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ می ترسیم از آنکه برسد ما را کردشی از کردش
روزکار یعنی کار منقلب شد اهل اسلام مغلوب کردند و کفار غالب
شوند و دولت بایشان رسد حق تعالی رد اندیشه باطل ایشان کرده فرمود
که فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتحی برای رسول او را
و مراد فتح مکه است و یا تسخیر مواضع دیگر از خیبر و فدک و غیر آن أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ
یا امر هست فرمانی از نزد خود بقتل یهود و اجلای ایشان و یا اظهار اسرار منافقان
و حکم بقتل ایشان فَيُصْبِحُوا پس کردند منافقان عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ
بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از دوستی با یهود یا شک در کار پیغمبر
نَادِمِينَ پشیمان و آن پشیمانی سود ندهد ایشان را وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا
و کویند مومنان مر یکدیگر را از روی تعجب از حال منافقان أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ
آیا این کروه آنانند که أَقْسَمُوا بِاللَّهِ سوکند میخوردند بخدا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین
و غلیظترین سوکند خود إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ که ایشان با شما اند و امروز که پرده شما
دریده شد معلوم کشت دروغ ایشان حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و نابود شد
همه عملهای ایشان بود یعنی ثوابی بر آن مترتب نشد بجهت عدم ایمان
ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس کشتند زیان کار از رسوائی در دنیا
و بفوت ثواب اخروی آورده اند که بعد از وفات سید کائنات

اهل عرب مرتد شدند وجمعی از دادن زکوة ابا کردند وبعضی بمسیلمه کذاب
گرویدند حق تعالی قبل از وقوع این صورت ازین خبر داد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که مرتد شود از شما وبر گردد عن
دینه از دین خود که اسلامست بعد از آنکه اظهار حقیقت آن میکردند فسوف
یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیاورد خدای قومی را که یحبهم دوست میدارد
ایشانرا ویحبونه وایشان دوست میدارند اورا اذلة علی المومنین متواضع
وفروتنان باشند ومهربان بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل
ودرشت بر کافران یجاهدون وتجهد کنند فی سبیل الله در راه رضای
خدای ولا یخافون ونترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده
از غایت تصلب در دین ذلک آنچه مذکور شد این صفات حسنه
فضل الله از توفیق وکرم خداست یوتیه من یشاء عطا میکند آنرا بهر که
میخواهد از مومنان صادق العقیدة والله واسع وخدای بسیار فضل است
بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد از باقر وصادق علیهما السلام
واز امیر المومنین ع روایت کرده اند که آن حضرت در روز فتح بصره فرمود
که بخدا سوگند هیچکس با اهل این آیت کارزار نکرده تا امروز ثعلبی که از اعاظم
اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت در شان علی ابن ابی طالب
نزول یافت بخدا که فردا علم را بدست کسی دهم که خدا ورسول او را دوست
دارد وخدای ورسول او را دوست دارد وانجناب بر نگردد تا حق تعالی بر دست او
فتح خیبر کند وچنان بود که حضرت رسول ص فرموده بود واین مشهور است و
در صحیفه روزگار مسطور بوجهی که از غایت ظهور آن هیچ کس انکار
آن نکرده وهر وقتیکه مرغ بریان نزد حضرت آوردند دعا فرمود که بار خدایا

کسی را که دوست تر بندکان تو باشد نزد تو بفرست تا با من در خوردن این مرغ
شریک شود امیر المؤمنین علیه السلام در آمد و با آن حضرت در خوردن آن شریک
شد و بر وجهی متواضع بود بر مؤمنان که روزی زنی سبوی آب بر گرفته
بود و در کوچه کوفه میرفت و میگفت بار خدایا حکم کن میان من و علی بن
ابی طالب امیر علیه السلام در کنار آمد گفت ای زن علی با تو چه کرده گفت شوهر مرا بجای
فرستاده و با این مشقت مرا آب می باید کشید حضرت فرموده سبو من ده
تا بخانه تو آرم و علی را بگویم تا شوهر ترا بهر کجا که فرستاده باز آورد پس آن
سبو بر گرفت و ببرد بسرای وی برد و همسایهای زن چون این را بدیدند
زن را ملامت کردند و گفتند نمیدانی که امیر المؤمنین است زن منفعل شد
در دست و پای حضرت افتاد و عذر خواهی کرد که یا امیر المؤمنین مرا معذور
دار که ترا نشناختم و این بی ادبی کردم حضرت فرمود باکی نیست هر گاه ترکار
باشند مرا می طلب که بان قیام نمایم تا شوهرت باز آید و اما غلظت او با کفار
نزد همه اهل اسلام واضح است که هیچ کس از امت با اهل کفر باندازه او قتال نکرد
که آنحضرت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که این آیه در شان مهدی
آل محمد است که ذریت کسانی که بعد از پیغمبر صلعم ظلم بر اهل البیت کردند
بر اندازد و مستاصل کند و نیز در بیان اوصاف حمیده مرتضوی میفرماید
که انما ولیکم الله جز این نیست که ولی بتصرف و حکم بر امور دینی
و دنیوی شما خدایست و رسوله و فرستاده او که محمد است صلعم و الذین
آمنوا و آنکسانی که ایمان آورده اند الذین یقیمون الصلوة و صفت
بدانکه ایشان بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان و یؤتون الزکوة
و میدهند زکوة را و هم راکعون و حال آنکه ایشان در رکوع کنند کانند.

در نماز جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت برآنند که این آیت در شان
عالیشان علی بن ابی طالب است ع و امامیه بدین آیت استدلال میکنند که
خلافت منصب آن حضرت زیرا که ولی درین آیت بمعنی اولی بتصرفست
در امور مسلمانان واحق در مصالح خلقان پس ولایت آنکس را ثابت
باشد که در رکوع تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق این وصف باو مخصوصست
و از جمله ثعلبی که از افاضل اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت
در شان علی بن ابی طالب است که نازل گشته و ابن مغازلی شافعی نیز در کتاب
خود تصریح کرده که این آیت در حق شاه اولیاست و حمید طویل که یکی از اعیان
اهل سنت است روایت کرده از انس بن مالک که من روزی در خدمت
پیغمبر ص بودم آن سرور دین از خانه بیرون آمد متوجه مسجد شد چون
بمسجد درآمد دید که علی بن ابی طالب ع در نماز است ناگاه سایلی از حاضران
چیزی طلبید و در سوال بسیار تضرع می نمود و از بیچارگی و فرو ماندگی
خود می نالید چون امیر المومنین ناله و زاری او بشنید در دناک و غمگین
شد پس بدست شریف از جانب پشت مبارک خود اشارت بسایل
کرد سایل دریافت که آن سلطان سریر سخاوت و شهنشاه سلیمان
منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و آن انگشتری از انگشت مبارک آن
حضرت بیرون کرد و از آن حال بسیار خرم و شادان شد پس حق تعالی
از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیه فرستاد و سید رسل ص او را نزد
خود طلبید و فرمود ای علی گوارنده باد ترا خوشدل و خوشحال باش
که حق تعالی در حق تو آیتی فرستاد بتعظیم و تفخیم یاد فرمود پس
این آیت بر و خواند و بیان وجوه روایات از موافق و مخالف درین

باب وذکر مناقشات وشبهات که مخالفان درین آیه کرده اند وجوابهای آن بر وجهی که دفع جمیع آن مناقشات کرده وغیر آن از حکایات واخبار در فضایل حضرت مرتضوی بقسطی اتم واشمل در منهج الصادقین سمت ذکر یافته هر کرا اراده آن باشد که در بی قیمت بکف آرد باید که عنان متوجه بجانب آن بحار معارف معطوف ساخته وبقدم غواصی بجانب آن شتافته آن جواهر آبدار بدست آرد وآنرا سرمایه بازار آخرت گردانیده بربح بیغایت وفواید بی نهایت آن از همه کس برسر آید والله الهادی والیه الاعتماد

وچون حق تعالی درین آیات اثبات ولایت خود ورسول ووصی او کرد در عقب آن فرمود که من یتول الله وهر که دوست دارد وخدای ورسوله ورسول او را والذین امنوا وآنانرا که ایمان آورده اند فان حزب الله پس بدرستی که لشکر خدای که اهل ایمانند هم الغالبون ایشانند غالبان بر اهل طغیان وعدوان از ابن عباس مرویست که رفاعه بن زید وسوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند وآخر منافق شدند وبعضی از صحابه را مودت ومصاحبتی با ایشان بود حق تعالی این آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم فرا مگیرید آنها را که فرا گرفته اند دین شما را که اسلامست هزوا ولعبا استهزا وبازی باینوجه که اظهار اسلام میکنند وکفر را در باطن مخفی میدارند من الذین اوتوا الکتاب از آنکه کتاب توریت داده اند ایشانرا من قبلکم پیش از شما یعنی یهود والکفار ونیز فرا مگیرید کافرانرا اولیاء دوستان خود واتقوا الله وبترسید از خدای بترک مناهی ان کنتم مومنین اگر هستید شما مومنان چه

ایمان تحقیقی تقاضا میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند آورده اند که چون
مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندی یهود با یکدیگر گفتندی
بطریق استهزا که برخواستند نه بروجهی که بر باید خواست و نماز گزارند
نه بطریقی که نماز باید گزاردن میخندند حق تعالی این فرستاد که واذا
نادیتم چون ندا میزنید و مردم را میخوانید الی الصلوة بسوی گزاردن نماز
اتخذوها هزوا و لعبا فرا میگیرند نماز را بسخریه و استهزا و بازی ذلک
این استهزا از ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند
که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بایشان نخواهد رسید در
معالم التنزیل آورده که ترسای بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد
ان محمد الرسول الله گفتی خدای دروغ گو را بسوزاناد شبی خادم او آتش
آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن آتش جست
و خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن
اخطب و رافع ابن ابی با جمعی از یهود از حضرت رسالت ص پرسیدند
که تو بکدام یکی از پیغمبران ایمان داری حضرت فرمود ایمان دارم بخدا
و بهرچه بما فرو فرستاده و بآنچه بابرهیم و اسحق و اسمعیل و موسی و عیسی
انزال کرد چون نام عیسی انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که
که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و دینی و اهل دینی کم بهره تر از دنیا و
آخرت از شما و دین شما آیت آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد
یهود را هل تنقمون منا آیا عیب میکنید از ما و انکار و عیب
میکنید الا ان امنا مگر آنرا که [illegible] آورده ایم بالله بخدای بحق
وما انزل الینا و آنچه بما فرستاده اند است یعنی قرآن وما انزل

من قبل وبآنچه فرستاده شده است پیش از ما چون توریة وانجیل و
سایر کتب وان اکثرکم فاسقون مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانید
قل هل انبئکم بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک بدتر از آنکه گفتید
که دین شما بدترین ادیانست مثوبة از روی پاداش که ثابتست عند الله
نزد خدای و آن من لعنه الله دین کسی است که لعنت کرد خدای او را
یعنی بدترین اهل این مقوله نتیجه کسی است که حق تعالی او را از رحمت
خود دور کرده وغضب علیه وخشم گرفت بر وی وآن یهودند که هدف
تیر لعن وغضب خدا شده اند وجعل منهم القردة وساخته است از ایشان
بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بصورت بوزینه چنانکه اصحاب السبت
والخنازیر وخوکان چنانکه منکران مائده عیسی که در آخر این سوره مذکور
خواهد شد وعبد الطاغوت وانکس که پرستید طاغوترا مراد گوساله است
یا پیشوایان ایشان که از غایت فرمان برداری مردم ایشانرا مانند معبودان
باطل بودند اولئک آن ملعونان شر مکانا بدترند از روی مکان
وهرگاه که مکانی که موضع نشستن ایشانست بدتر باشد پس شرارت
ایشان از آن بیشتر باشد واضل وگمراه ترند عن سواء السبیل از میانه
راه راست که راه حق است ومتوسط میان غلو نصاری وقدح
یهود در عیسی بعد از آن در صفت منافقان میفرماید که واذا جاؤکم
وچون بیایند منافقان یهود یا مطلق اهل نفاق قالوا امنا گویند
ایمان داریم همچو شما وقد دخلوا بالکفر وحال آنکه در می آیند بکفر وهم
قد خرجوا به وایشان بیرون میروند بان یعنی در وقت خروج
ودخول کفر با ایشانست وآنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند والله

أَعْلَمُ وخدا داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که می پوشند
از کفر ونفاق وکینه مسلمانان وایشان را بران جزا خواهد داد وَتَرَى كَثِيرًا
مِنْهُمْ ومیبینی بسیاری از یهود ومنافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتاب
میکنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ ودر ظلم یا تجاوز از
حد در معاصی گویند که اثم گناهیست که از فاعل بغیر نرسد وعدوان
انکه بغیر سرایت کند وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ ودر خوردن ایشان رشوت یا ربا
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا
يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا منع نکنند ایشان را علمای ایشان که خدا شناسند
وَالْأَحْبَارُ وزاهدان ایشان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ
وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ وخوردن ایشان رشوت یا ربا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بد چیزیست که ایشان میسازند وبنهی ایشان نمی پردازند این آیه دالست
بر وجوب نهی از منکر وامر بمعروف واز حضرت رسالت صروایتست
که هیچ شخصی نباشد که بر قومی بگذرد که ایشان بمعصیتی مشغول باشند
واو منع ایشان از ان نکند مگر که نزدیک بود که حق تعالی عذاب بدو فرو
فرستد مالک دینار گوید که حق تعالی وحی کرد بجمعی فرشتگان که فلان
شهر را عذاب کنید گفتند بار خدایا تو عالمتری که فلان بنده عابد در میان
ایشانست وهمیشه متوجه بارگاه تست ودر طاعت وعبادت تو خطاب
آمد که آواز بانگ ونعره او مرا بشنوانید واو را هلاک کنید چه در تو
قوم او بفعل حرام مشغول میشوند [illegible] او متغیر نیشد بجهت خشم و
غضب بر ایشان ودر خبر است که حق تعالی یوشع را وحی کرد که از قوم
تو صد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار ایشان نیکان باشند

خشم من بر ایشان جهت آنست که خشم نگرفتند بقومی که بر کبایر مبتلا
شدند و با ایشان نشست و خواست کردند و طعام و شراب بخوردند و در
خبر است که مثل صالحان که فاسقی در میان ایشان باشد و او را نهی نکنند
مثل جماعتیست که در کشتی نشسته باشند چون کشتی در میان دریا رسد یکی از ایشان
تبری بردارد و کشتی را بشکند و همه غرق شوند و اگر او را منع کنند بسلامت
بمانند آورده اند که پیش از هجرت حضرت رسالت ص بمدینه یهود را مال بسیار
بود و در سعت عیش و فراغت حال میگذرانیدند و چون حضرت بآنجا
هجرت فرمود ایشان بانکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی
برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت
زبان بسخنان بیهوده بگشادند که ید الله مغلولة که خدای بخیل شد آیت
آمد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای
بسته است از عطا و چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ
أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر تا همیشه ذلیل و خوار و حقیر و عاجز
باشند وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بایشان باد بآنچه گفتند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
بلکه هر دو دست او سبحانه گشاده است این کنایت از بسط نعمت او سبحانه
یعنی جود او و از و کرم او ذاتیست همچنانکه کسی بی اندیشه و خوف
عنا مال بهر دو دست خود اعطا نماید يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد
چنانکه میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند
و وقتی تضییق می نماید وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میکرداند
بسیاری را از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرستاده شد بتو
از نزد پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی حق تعالی

از الحکی میکند با ایشان و جاحد آن میشوند و بجهت آن طغیان زیاده میکند
و در کفر خود راسخ تر میشوند وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ و افکندیم در میان
طوایف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهت عناد و جحود ایشان
کردیم و تخلیه ایشان کرده نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم تا بعیت
آن در میان ایشان دشمنی و اختلاف واقع شد تا روز قیامت و هر فرقه
تکفیر دیگری نمودند که وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ الآیه
كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه که افروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی از برای جنگ کردن
با رسول ص أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آن آتش را خدای و منازعتی در میان
ایشان افکند که بآن مشغول شده بکار دیگری نتوانستند پرداخت با آنکه
هرگاه قصد حرب کسی کردند مغلوب شدند پس بجهت مخالفت ایشان
بحکم توریت بخت نصر بر ایشان مسلط گشت و چون افساد کردند فطوس
رومی بر ایشان استیلا یافت و باز تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان
استیلا یافت و با دیگر بافساد اقدام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و عادت ایشان آنست که می شتابند در زمین
فَسَادًا برای تباهی و فتنه انگیزی و هتک محرمات الهی و اخفای نعت محمدی
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباهکاران را
پس جزا داده نشدند مگر بموفق کردار بد ایشان که آن خواری و
مذلت ایشان بود در دنیا بقتل و [illegible] جزیه دادن و در آخرت بانواع
عذاب وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان
آوردندی بمحمد ص وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه

ما در میکنیم رانیدیم از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان را و بآن مواخذه نمیکردیم
ایشان را ولادخلناهم و هر آینه داخل میساختیم ایشان را جنات النعیم بهشتهای
پر نعمت ولو انهم اقاموا التورية والانجیل و اگر ایشان بپای داشتندی
احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم و اقامت
کردندی آنچه فرو فرستاده شد بسوی ایشان من ربهم از نزد پروردگار
ایشان که قرآنست لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی از زبر خویش
ومن تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ میکردیم
بباریدن باران و برویانیدن گیاه و بجهت شامت کفر و طغیان و عنا
روزی بر ایشان تنگ شد منهم از ایشان امة مقتصدة گروهی اند راست
و دراست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آوردند وکثیر منهم و بسیاری
از ایشان ساء ما یعملون بد است آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد و جحود
و بنبوت محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن امر میفرماید پیغمبر خود را بر تبلیغ
و وعده عصمت و نصرت می نماید باو و میگوید یا ایها الرسول ای
فرستاده بجو بلغ برسان بکافه خلقان ما انزل الیک جمیع آنچه فرو
فرستاده شد بتو من ربک از نزد پروردگار تو از احکام شرعیه وان لم
تفعل و اگر نرسانی تمام آنرا فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده پیغامهای
او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آن چیز را که رسانیده چنانکه ترک
بعضی از ارکان نماز مبطل است نماز را یا گوییا تبلیغ هیچ از آن نکرده جهة
آنکه کتمان بعض و کل یکسانست در شناعت و استجلاب عقوبت والله یعصمک
و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر مردمان که هیچ کس را بر قتل تو
دست نخواهد بود پس در تبلیغ خود جد و جهد نما ان الله بدرستی که

خدای لا یهدی القوم الکافرین راه نماید کافران را بتسلط بر تو وایشان را
تمکین ندهد بر هلاک تو و یا راه نماید ایشان را بالطاف و توفیق خود بجهت
رفع عناد و جحود ایشان مرویست که آنحضرت را شبها پاسبانی میکردند چون
این آیت آمد سر مبارک را از قبه که از پوست دوخته بودند بیرون کرد
و فرمود ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت بدانکه نزد بعضی
از اعاظم اهل سنت و اجماع اهل البیت این آیه در غدیر خم نازل شد و از جمله
علی بن احمد واحدی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود که باسباب
نزول مسمی است آورده که این آیت در حق علی بن ابی طالب نزول یافته
در غدیر خم و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت ماست میگوید که براء بن عازب روایت
کرده که چون با رسول خدای از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم
و آن روز بسیار گرم بود آن حضرت در سایه دو درخت که در ان موضع بود
نشست و مردمان که در ان منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع کرد فرمود
دست علی بن ابی طالب ع بگرفت و فرمود که ای حاضران آیا من اولی نیستم بشما
از نفسهای شما همه آواز بر آوردند که تو اولائی بما از نفسهای ما پس
حضرت فرمود که هرکه من مولای اوم علی مولای اوست و گفت بار
خدایا دوست دار هرکه علی را دوست دارد و دشمن دار هرکه علی را
دشمن دارد عمر برخواست و گفت ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا
این منصب عالی و سلطنت و سروری بر جمیع مؤمن و مؤمنه
و در روایت ثابت گشته که حاضران در ان روز هفتاد هزار بودند
بعدد قوم موسی که بفرموده خدا چون موسی از ایشان از برای برادر
خود هرون بیعت بستد و همه این بیعت را قبول کردند و در آخر نقض

آن بیعت کردند انجا نیز این صورت بر نوجه واقع شد مستحق غضب
ربانی گشتند و ابن مردویه در کتاب مناقب آورده که عبدالله مسعود
فرمود که ما در حیات حضرت رسالت این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان
لم تفعل فما بلغت رسالته و نیز ثعلبی آورده که چون حکایات نصب
شاه اولیا منتشر شد و مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته
متوجه مدینه شد و با حضرت رسالت آغاز منازعت کرده گفت ای
محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام پنجگانه شبا
امر فرمودی اجابت کردیم و نیز بزکوة و روزه و بقیام پنجگانه شبانروزی
حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم و هرچه اشارت تو واقع شد مخالفت نورزیدیم
با این همه راضی نشدی و اکنون که هیچ چیز دیگر نماند که ترسانیدی دست
پسر عم خود را گرفته و او را برداشته و بر همه مسلمانان گماشتی و می گویی که بعد
از من امیر شماست با او اتفاق کنید و تابع او شوید این امر بفرمان خدا از تو صادر
شد یا برای خود این را گفته حضرت فرمود بخدایی که جز او پروردگار دیگر
نیست که آنچه من در باره علی ابن ابی طالب گفتم بامر خدای بود نه باندیشه
و تدبیر من آن منافق تیره ضمیر روی خود را از قبله اسلام گردانیده برخواست
و در راه میرفت و میگفت خداوندا آنچه محمد صلی الله علیه و آله در حق علی
میگوید اگر درست و راستست تو بر ما از آسمان سنگی بباریا ما را بعذاب
دردناک گرفتار کن فی الحال سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورده و از
دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست و این آیه آمد که سال سائل بعذاب
واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و عیاشی از جابر بن عبدالله

نقل کرده که چون حضرت مامور شد بنصب امیر المؤمنین ترسید که اگر
مردمانرا بآن خبر دهد گویند که با پسر عم خود محابات میکند و از نزد خود
منصب ولایت باو میدهد و اورا طعن کنند حق تع این آیت فرستاد و آنحضرت
در غدیر خم امیر المؤمنین را خلیفه خود ساخت و این خبر را بخاص و عام رسانید
و این روایت از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز مرویست و بواقی تفاصیل
روایات و اخبار و مزیت فضل روز غدیر خم بر سایر ایام و اعتراضات و
منافقات که مخالفین درین باب دارند و جواب هر یک از آن بطریق متتبع
و مستقصی در منهج الصادقین مذکور است بیت کوششی کن بخویش تا آنجا
رسانی تا بیابی گنجهای بیکران ◦ از ابن عباس روایت که جمعی یهود
نزد پیغمبر آمدند و گفتند یا محمد تو بتوریت ایمان داری که کتاب خداست
گفت آری گفتند تو با ما متفقی درین باب و ما با تو متفقی نیستیم در آنکه
قرآن حق است پس ما را بر آنکه مستقیم باز گذار آیت آمد که قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ
بگو ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی یعنی دینی معتدبه
و صحیح حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت
و انجیل را یعنی آن چیزها که حق تعالی شما را بآن فرموده و از جمله آن ایمان
آوردنست به نبوت من وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و تا وقتی که بپای دارید اوامر
و نواهی آنچه فرستاده شد بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی قرآن
وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه منزل شده بتو از پروردگار تو یعنی
استماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا سرکشی و ناگرویدن یعنی
بجهت حسد و عناد که دارند چون آنرا می شنوند کفر و طغیان زیاده

نیکنند فلا تأس پس اندوه مخور وغمناک مباش علی القوم الکافرین بر زیادتی طغیان
وکفر کافران چه ضرر آن لاحق بایشان میشود و بغیر ایشان سرایت نمیکنند
واهل ایمان که منقاد تو اند ازین مبرا اند ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه ایمان
آوردند بزبان والذین هادوا وآنانکه دین یهود گرفته اند والصابئون و
النصاری وصابیان وترسایان نیز همچنین من امن هر که ایمان آورد
بدل صافی ونیت خالص بالله والیوم الاخر بخدا و بروز بازپسین وعملوا
صالحا وبکند کار پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ خوفی وترسی نیست برایشان
از هجوم عقاب ولاهم یحزنون ونیستند کرانده وغمناک بلکه شند از فوت
ثواب پس در تفصیل کفر وعناد ایشان میفرماید که لقد اخذنا هر آینه
ما فرا گرفتیم بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید
وایمان بمحمد وارسلنا الیهم رسلا وفرستادیم سوی ایشان پیغمبران را
اول آن پیغمبران موسی بود وآخر آن عیسی کلما جاءهم رسول هرگاه که آمد
برایشان رسولی بما لا تهوی انفسهم بآنچه خواست ودوست نداشت
نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند
چون عیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وفریقا یقتلون وگروهی را میکشتند چون
زکریا وشعیا ویحیی وحسبوا وپنداشتند این بنی اسرائیل الا تکون فتنة
آنانکه بایشان نشود بلائی ومحنتی یعنی عذابی ایشان را بقتل وتکذیب انبیا
فعموا پس کور شدند از دیدن دین حق ودلایل آن مانند کوری که راه
بمقصد نبرد وصموا وکر شدند از استماع سخن راست چه بپرستش گوساله
راسخ شدند وسخن هرون را نشنیدند وهمچنین [illegible] قبول انبیای
خود نکردند ثم تاب الله علیهم پس توبه کردند وحق تعالی توبه ایشان

قبول کرد ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شد از دیدن و شنیدن حق
کَثِیرٌ مِنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار عیسی و محمد وَاللّٰهُ بَصِیرٌ و خدای بیناست
بِمَا یَعْمَلُونَ بآنچه میکنند و مناسب آن عمل ایشانرا پاداش خواهد بود بعد از آن
بیان حال نصاری میکند که لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ بدرستیکه کافر شدند
آنانکه از روی جهالت و بی بصری قَالُوا گفتند إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ که
خدای نیست مگر عیسی که پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِیحُ و گفت مسیح یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ
اعْبُدُوا اللّٰهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّی وَرَبَّکُمْ که پروردگار
من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب همچو شما پس
خالق مرا و خالق خود را بپرستید نه مرا که مخلوقم مانند شما و این قول یعقوبیه است
إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ
الْجَنَّةَ پس بتحقیق که خدای حرام کرد بروی بهشت را که هر کس در آن در آید
وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او دوزخ است که آماده است برای مشرکان وَمَا
لِلظَّالِمِینَ و نیست ستمکاران را که بسبب شرک بر خود ستم کرده اند مِنْ أَنْصَارٍ
هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که کافر
شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی از سه آلهه است
این حکایت از قول نسطوریه که قایلند بآنکه الوهیت مشترکست میان
خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان خدای اند و الله از ین سه است وَمَا مِنْ
إِلٰهٍ و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادتست إِلَّا إِلٰهٌ وَاحِدٌ
مگر خدای یگانه وَإِنْ لَمْ یَنْتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا یَقُولُونَ
از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا هر آینه برسد
آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ أَلِیمٌ عذابی که الم آن

دایمی باشد أَفَلَا یَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند إِلَی اللّٰهِ بطاعت خدا که آن ترک
شرکت و رجوع بوحدانیت او و یَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند از و
بوسیله توحید و تنزیه او و از اتحاد و حلول و شرکت وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدا
آمرزگار است تایبان را رَحِیمٌ مهربانست مستغفران را بعد از آن رد قول
ایشان میکند بطریق احتجاج و میفرماید مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ نیست مسیح
که پسر مریم است یعنی عیسی که ایشان او را خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر
فرستاده از خدا قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشتاند پیش
از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز
عطا فرموده پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی
اژدها شد و آن عجبتر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر
و مادر موجود گشته و آن غریبتر است پس معجزات انبیا را از عبودیت
بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وَأُمُّهُ صِدِّیقَةٌ و مادر او هم
کثیر الصدق بود چه تصدیق جمیع انبیا و آیات ربانی میکرد کَانَا یَأْکُلَانِ
الطَّعَامَ پسر بجمیع انبیا و مادر که طعام میخوردند و مانند سایر حیوانات
محتاج غذا بودند پس چگونه ربوبیت را بر ایشان اطلاق توان کرد
انْظُرْ کَیْفَ ببین که چگونه نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیَاتِ بیان میکنیم برای ایشان
توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس درنگر در حال ایشان که أَنَّی یُؤْفَکُونَ چگونه برگردانیده
میشوند از دریافتن حق و تامل کردن در آن قُلْ بگو ای محمد ترسایان را بر
سبیل انکار که أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ آیا می پرستید بدون خدای
مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ آنرا که مالک نیست و قدرت ندارد مر شما را ضَرًّا
وَلَا نَفْعًا زیان و نه سود یعنی عیسی قدرت آن ندارد که بذات خود

ضرری و نفعی از بلا و عنا و صحت و وسعت بشما رساند بی تمکین الهی
و هرگاه که او چنین بوده باشد چگونه خدائی را شاید وَاللّٰهُ و خدای
که معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا باقوال باطله شما الْعَلِيمُ
دانا بعقاید فاسده شما پس شما را بدان جزا خواهد داد قُلْ بگوای محمد که
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین
خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی ناروا و باطل مراد مبالغه یهود است در مذمت
عیسی و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید أَهْوَاءَ آرزوهای قَوْمٍ
گروهی از اسلاف و رؤسای خود که بجهت فرط جهالت قَدْ ضَلُّوا مِنْ
قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین زمان در شریعت خود یعنی قبل از بعثت
خاتم الانبیا وَأَضَلُّوا كَثِيرًا و گمراه ساختند بسیاری را از پیروی خود وَضَلُّوا
و ثابت شدند بضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از راه راست
یعنی اسلام که طریق اعتدالست و پاک از شایبه افراط و تفریط لُعِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از فرزند
یعقوب یعنی جهودان عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ بر زبان داود که اهل ایله را
نفرین کرد بجهت آنکه از حکم سبت در گذشتند و با ملعون گشتند
در زبور که بزبان داود خوانده میشد وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان
عیسی نیز که اصحاب مائده را لعنت کردند و ملعون شد در انجیل که
بر لسان عیسی میگشت ذَلِكَ این لعن و طعن بر ایشان بِمَا عَصَوْا بسبب
آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد در میگذشتند
از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود كَانُوا بودند لَا يَتَنَاهَوْنَ
نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ از عمل زشت که میکردند

تتبع

لبئس ما کانوا یفعلون هر آینه بد چیزیست آنچه ایشان میکردند در حدیث
آمده که امر معروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را براه
حق دارید و اگر نه حق تعالی دلهای بعضی از شما را بر بعضی زند و لعن کند
همه را همچنانکه لعن کرد اهل کتاب را که از غایت حقد و حسد یتولون الذین
کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزای بدر
بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت لهم
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان انفسهم نفسهای
ایشان ان سخط الله علیهم و آن اینست که خشم کرفت خدای بر ایشان
وفی العذاب هم فیها خالدون و در عذاب ایشان جاوید باشند ولو کانوا
یؤمنون و اگر باشند که ایمان آرند از روی حقیقت بالله والنبی بخدا و
پیغمبر وما انزل الیه و بآنچه فرو فرستاده شده است بر پیغمبر یعنی قرآن
ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی و نزد اکثر معنی
آنست که اگر یهود ایمان داشتند بخدا و موسی و توریت با مشرکان دوستی
نمیکردند چه فرمان خدا و موسی و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند
ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم از یهود فاسقون خارجند از دائرهٔ ایمان
پس از شدت خصومت و عداوت یهود نسبت با اهل اسلام خبر میدهد
که لتجدن اشد الناس هر آینه تو یابی سخت ترین مردمان را عداوة از روی
دشمنی للذین آمنوا با آنکسانی که گرویده اند الیهود والذین اشرکوا
یهود را و آنان که شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان سخت ترین
دشمنانند مر مؤمنان را و بدین سبب در مخالفت اهل اسلام موافقت
دارند و لتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیکترین مردمان مودة

للذین امنوا از روی دوستی مر آنکسانی که گرویده اند الذین قالوا انا
نصاری و آنانرا که میگویند ما ترسایانیم بجهت نرمی دل ایشان و کمی حرص
ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان و
مشرکان و بدین سبب با اهل شرک استظهار نمی جویند چنانچه میفرماید
ذلک یعنی آن قرب مودت ایشان بان منهم بسبب آنست که بعضی
از ایشان قسیسین دانایان را که گویند و رهبانا و عابدان صومعه نشین
وانهم لا یستکبرون و بسبب آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق در
حین شنیدن و فهمیدن آن علما گفته اند که مراد از اینها که قرب مودت
با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب او بند چه نصاری جمعی هستند
که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری
حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب استماع کردند بمسلمانی مایل
شدند و اکثر ایشان ایمان آوردند و مرویست که چون جعفر از دیار
حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت
سید عالم صلی الله علیه و آله فرستاد چون ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند
آن حضرت سوره یاسین را بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام
اسلام قبول کردند و با یکدیگر گفتند قرآن چه شباهت تمام دارد
بانچه بر عیسی نازل شد و مقصود از قائلان انا نصاری این نوع کسانند
و تفصیل اینکه جعفر بحبشه رفت و با نجاشی در باب حقیقت اسلام
مباحثه کرد و قرآنرا بر ایشان خواند و اکثر آنها بسبب آن ایمان آوردند در تفسیر
منهج الصادقین مذکور است و حق تعالی در شان ایشان فرمود که و اذا
سمعوا و چون می شنوند این گروه عباد از سید عالم احبار یا جعفر طیار

مَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُولِ آنچه فرو فرستاده شده است بر رسول تَرَى اَعْيُنَهُم
میبینی چشمهای ایشانرا که از غایت رقت قلوب ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
میریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ
میگویند از روی نیاز رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام
و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از جمله گواهان که
ادای شهادت کرده اند بحقیت قرآن و نبوت محمد یعنی ما را داخل امت محمد
گردان که گواهانند بر انبیا و امم ایشان در روز قیامت در خبر است که یهود
رفقای جعفر را سرزنش کردند که چون زود ایمان آوردند مدتهاست
که ما را دعوت میکنند قبول نمیکنیم حق تعالی میفرماید که ایشان در جواب
گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللهِ و چیست ما را که ایمان نیاوردیم بخدا
و بوحدانیت او نگرویم وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و بآنچه بما آمد از حق یعنی
کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ اَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنکه ما طمع داریم آنکه در
آرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ با گروه صالحان
که امت حضرت محمد اند چون ایشان از روی خلوص اعتقاد این دعا
کردند فَاَثَابَهُمُ اللهُ بِمَا قَالُوا پس پاداش کرد ایشان را خدای بآنچه گفتند از روی
اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ در زیر
منازل ایشان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند
در آن وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ و اینست پاداش نیکوکاران در قول نقل
عروة بن زبیر روایت کرده که بعضی از علمای ترسایان انجیل را تغییر
و تبدیل کردند و حق تعالی بعد از بیان وعد [illegible] ترسایان اهل کتاب
در وعید کفار ایشان فرمود که وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن
گروه یاران دوزخ اند در اکثر تفاسیر مذکور است که روزی حضرت
رسالت م برای صحابه وصف قیامت میکرد و شمهٔ از اهوال و شداید
آن روز بیان می نمود ده تن از اصحاب که امیر المؤمنین ع و ابن مسعود
و مقداد و ابوذر و سلمان و سالم مولا حذیفه و عبدالله بن عمر و عثمان
بن مظعون و معقل بن مقرن از جملهٔ ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن
مظعون جمع شده اتفاق کردند بر اینکه بقیة العمر روز بروزه باشند
و شب بعبادت گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند
و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم و پوست پوشند و برین سوگند
خوردند این خبر بحضرت رسالت م رسید با ایشان گفت من مأمور نیستم
بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقی است پس
روزه دارید و افطار کنید و در شب بتهجد برخیزید و بخسبید که من
تهجد میگذارم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت
و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم هر که از سنت من رغبت بگرداند
از من نباشد و حق تعالی در بارهٔ ایشان این آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید بر خود طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ
لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدا بر شما حلال کرده است وَلَا تَعْتَدُوا
و تجاوز مکنید از حد و د الهی باینکه حرام کنید بر خود آنچه بر شما حلال
ساخته إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد
آنانرا که از حد خدا در گذرند از … ع مرویست که امیر المؤمنین ع
سوگند خورد که هرگز شب خواب نکند الا ما شاء الله و بلال قسم خورد

که هیچ روزی روزه نگشاید و عثمان بن مظعون قسم خورد که با هیچ زن
مباشرت نکند حق تعالی این آیه فرستاد بعد از آن فرمود وَکُلُوا و بخورید
ای مؤمنان مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰه آن چیز را که خدا داده است شما را حَلَالاً
طَیِّباً روزی مباح و پاکیزه وَاتَّقُوا اللّٰه و بترسید از خدای در تحریم آنچه حلال
ساخته الَّذِی آن خدای که أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ شما بدو گروندگانید فرمود
که حضرت رسالت مرغ بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و
فرمودی المؤمنون حلو یحب الحلوات منهم مؤمن شیرینیست شیرینها را
دوست میدارد و نیز فرمود که در شکم مؤمن گوشه هست که آن را پر نمیسازد
مگر شیرینی آورده اند که بعد از نزول این آیت اصحاب گفتند که یا رسول الله
سمیع و مطیع تواَیم اما چکنیم با سوگندها که خورده ایم آیت آمد که لَا یُؤَا
خِذُکُمُ اللّٰه مؤاخذه نمیکند خدای شما را بِاللَّغْوِ فِی أَیْمَانِکُمْ به بیهوده در سوگندان
شما و از صادق و باقر علیهما السلام مرویست که مراد بیمین لغو قول لا والله و بلی
والله است بقصد تاکید بدون قصد قسم و یا سبقت زبانست بیمین
بدون قصد و همه فقهاء امامیه متفق اند برین و مراد بعدم مؤاخذه
عدم عقابست و عدم کفارت یعنی خدای تعالی شما را معذب نسازد
و کفارت لازم نکرده اند بر شما در این سوگند وَلٰکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ و لیکن
مؤاخذه میکند یعنی عذاب مینماید شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَیْمَانَ بانکه
بربندید سوگندها را یعنی بزبان گویید و بدل قصد آن کنند و بعد از آن
خلاف آن کنند فَکَفَّارَتُهُ پس کفارت آن یعنی کفارت شکستن
آن إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاکِینَ طعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی
که مؤمن باشند مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ از میانه آنچه

میدهید اهل خود را از اعلی و نه ادنی او کسوتهم یا پوشش ده درویش را
هر یکی را یک جامه او تحریر رقبة یا آزاد کردن بنده ایست که مومن باشد و مکلف
درین هر سه مخیر است بهر کدام که خواهد از ایشان اقدام فمن لم یجد
پس هر که نیابد یکی ازین سه کفاره را فصیام ثلثة ایام پس کفارت
آن روزه داشتن سه روز است پیاپی ذلک اینکه مذکور شد کفارة
ایمانکم کفاره سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید
و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگه دارید سوگندان خود را از شکستن
کذلک همچنین که کفاره سوگند از بیان کرد یبین الله بیان میکند
و روشن میسازد خدا لکم آیاته برای شما نشانهای شریعت اسلام را
لعلکم تشکرون شاید که شما شکر گوئید بر نعمت تبیین و تعلیم که موجب
بیرون آمدن شماست از گناه خلف سوگند و مسایل متفرعه بر مبحث
یمین و اختلاف اقوال در آن بر وجهی تمام در منهج الصادقین مذکور است
و چون حق تعالی بیان احکام یمین نمود که در میان اهل جاهلیت شایع
بود بعد از آن بندگان را نهی میفرماید از افعال قبیحه جاهلیت از شرب خمر
و قمار باختن و غیر آن فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات ما یعد درین باب داخلست
والمیسر و قمار و این نیز عامست و شامل نرد و شطرنج و تخم و جوز بازی و غیر آن
والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرهای
قداح و تفسیر آن در اول سوره مذکور شد رجس پلیداست و کر برد این
اسم هر چیز نیست که عقل و شرع آنرا کاره باشد من عمل الشیطان از
وسوسه شیطانست در موده او فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید

که امور مذکوره اند لعلکم تفلحون شاید که رستکار شوید باجتناب
ازین انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع
بینکم از انکه افکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی وخصومت را
فی الخمر والمیسر در خوردن خمر وباختن قمار ویصدکم وباز دارد شمارا
عن ذکر الله از یاد کردن خدای وعن الصلوة واز نماز کزاردن فهل
انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادکان مراد نهی است از روی مبالغه
یعنی البته ازین باز ایستید بعد از انکه بر معایب این منکرات مطلع شدید
در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار
قرین ساخت وقمار حرامست پس قرین وی نیز حرام باشد دوم اورا با بت یعنی
در یک سلک کشید وآن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیم اورا
رجس کفت وهرچه پلیداست حرامست چهارم فرمود که از عمل شیطانست وهرچه
کار شیطان باشد حرام بود پنجم فرمود که ازو اجتناب کنید وهرچه ازو دور
بودن واجب باشد حرام بود ششم رستکاری را معلق ساخته باجتناب آن
وهرچه چنین باشد حرام بود هفتم فرمود که سبب دشمنی وخصومتست وهرچه
در میان مسلمانان سبب خصومت بود حرامست هشتم باز دارنده است
از یاد خدا وهرچه بنده را از ذکر حق باز دارد حرام باشد نهم سبب منع است
از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازو یعنی ترک آورید
وهرچه ترک آن فرض است حرامست محمد حنفیه ع از پدر بزرکوار خود امیر المؤمنین
صلوات الله علیه وآله روایت فرمود که آنحضرت فرموده که هرکه خمر خورد
چون دختر خواهد باو مدهید وسخن او را راست مدارید وشفاعتش
میپذیرید وبر هیچ امانتی او را امین مدارید واکر ویرا امین شناسید

و وی آن امانت را ضایع کرده اند بر خدا لازم شود که ان ند هد و از حضرت
رسالت مروایتست که هر که در دنیا خمر خورد و بی توبه از دنیا بیرون رود
وی را در قیامت زهرهای عقرب و مار دهند تا بیاشامد و چون نزدیک
دهن برد هنوز ناخورده گوشت روی وی را انجا افتد و چون بخورد همه اعضای
او از یکدیگر جدا شود و عفونتی از وی آید که اهل عرصات ازان تنفر کنند پس
وی را بدوزخ کشیده بشدت عذاب وی را معذب سازند و نیز آنحضرت
لعن کرده است خمر را و فشارنده آنرا و بایع و مشتری آنرا و ساقی و آشامنده آنرا
و خورنده بهای آن و بردارنده آنرا و انکس که خمر را برای وی برند و بواقی
اخبار و احکام خمر و قمار حواله بمطالعه منهج الصادقین است و چون حق تعالی
امر فرموده باجتناب خمر و قمار و انصاب و ازلام در عقب آن امر فرمود بطاعت
و فرمود که وَأَطِيعُوا اللهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر و غیر آن
از منهیات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول او را در جمیع
آنچه شما را ازان نهی فرموده وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان
خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس
بدانید که أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الجز این نیست که بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
رسانیدن روشن یعنی بدانید که شما ضرری بر رسول ما نتوانید رسانید
باعراض از امر و نهی و چه بر او همین رسانیدنست و آنرا بشما رسانید و
وبال عقوبت نشنیدن آن بشما راجع است نه باو و چون آیت تحریم
خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان
خمر بودند و حالا شربت مرگ چشیده اند چون باشد آیت آمد که
لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست بر آنانی که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وکرده اند کارهای شایسته جُنَاحٌ وبزهی فِيمَا طَعِمُوا در آنچه خورده اند
إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند از شرک وسایر منهیات بعد از علم
بتحریم آن وَآمَنُوا وگرویده وثابت ودرزیده باشند بر ایمان وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وثابت شده باشند بر عمل صالح ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت ومستمر
بوده باشند بتقوی وَآمَنُوا وراسخ باشند در تصدیق بتحریم شرک
وسایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا پس مستمر باشند بر پرهیزیدن از معاصی وَ
أَحْسَنُوا ونیکوئی کرده باشند در اعمال جمیله وافعال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ وخدای دوست میدارد نیکوکاران را غرض از تکرار لفظ ایمان
واتفاق عمل صالح مبالغه است در کمال ثبات ورسوخ ودوام واستمرار او بر آن
تا حین رسیدن اجل آورده اند که در عام الحدیبیه جانوران شکاری
در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت وبار وخیمه ایشان درمی
آمدند یکبار خر وحشی نزد ابو الیسر بن عمرو آمد وی تیری بر وی زد واورا
بکشت مردمان اورا ملامت کردند که چرا در حرم اینعمل کردی وی نزد
رسول آمد وصورت حال بعرض رسانید آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هرآینه می آزماید خدای شمارا
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید
در وقت احرام شما تا ظاهر سازد بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید میشود
وکدام انقیاد حکم الهی نموده از آن مجتنب میشود تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ صفت شیء است
یعنی چیزی از صید که میرسد بدان دستهای شما وَرِمَاحُكُمْ ونیزهای
شما واین آزمایش اینست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بداند یعنی تمیز سازد خدای
مَنْ يَخَافُهُ آنکس را که از عقاب وی می ترسد بجهت قوت ایمان بالغیب

در حالت غیبت عقاب حق تعالی از وی یعنی با آنکه عقاب الهی بایشان نمیکند اما بجهت قوت ایمان که دارد از آن خایف باشد فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک پس از این آزمایش بصید فله عذاب الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید مکشید شکار را اگر وحشی باشد و انتم حرم و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج یا بعمره و من قتله منکم و هر که بکشد آن صید را از شما متعمدا در حالتی که عمدا کند باشد آنرا یعنی داند که محرمست و قتل صید بر وی حرامست مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه عمدا گورخری را بکشت پس متعمد اشارت بدوست و اگر محرمی که صید بکشد بعمد یا خطا فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست جزائی که مانند آن چیز باشد که کشته است یعنی فدا دهد مانند آن صید من النعم از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند یحکم به ذوا عدل حکم کند بدان دو خداوند عدل منکم از اهل ملت شما یعنی دو مرد مؤمن که عادل باشند بگویند که مماثل کشته شده از نعم کدام می تواند بود مانند گوسفند مماثل آهوست هدیا در حالتی که آن اجزای قربانی باشد بالغ الکعبة که رسنده باشد بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند او کفارة یا واجب است بر وی کفارتی که بپوشد و رفع گناه او کند طعام مساکین و آن کفارت طعام دادن درویشانست بر تفصیلی که در کتب فقه مذکور است او عدل ذلک یا برابر آن طعام و مانند آن صیاما از روی روزه داشتن یعنی بجای طعام هر مسکینی روزه بدارد پس بر وی واجب است یکی از این سه چیز لیذوق وبال

امر تا چند گرانی و سختی کار خود را چه آن مزیت شدت تکلیف است
جهت خروج او از طاعت عفا الله گذشت و عفو کرد خدای عما سلف
از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت یعنی صید که
محرم قبل از حکم بحرمت کرده عفو بتی بر او نیست یا آن آنچه از این نوبت
ابو الیسر کرده و من عاد و هر که باز کرده مثل این عمل فینتقم الله منه پس
انتقام کشد خدای از او و کفارت تلافی آن نکند والله عزیز و خدا
غالبست در حکم خود ذو انتقام خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند
در معصیت بیان مباحث احکام صید در حرم و مسایل متفرع بر آن
در منهج الصادقین سمت تحریر یافته احل لکم حلال کرده مر شما را صید
البحر شکار دریا که حیوانیست که در غیر آب زند گانی نکند خواه
محل باشد یا محرم مراد ماهی تازه است وطعامه و نیز حلال شد بر شما
طعام دریا و آن ماهی شور است که ذخیره کنند برای خوردن یعنی ماهی
تازه و شوره بر همه شما حلالست متاعا لکم جهت برخوردار ساختن
مر شما را وللسیارة و مر کاروان شما را که قدید کرده توشه سازند تازه
و قدید از او وحرم علیکم و حرام کرده شد بر شما صید البر شکار بیابان که هر
حیوانیست که در بیرون دریا بیضه نهد و جوجه آورد و اگرچه در بعضی
اوقات در آب زندگانی کند و این حرمت ثابت ما دمتم حرما
مادام که باشید احرام گرفتگان واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید
بعد از موت و بعد از ذکر حرمت حرم بیان بیت الحرام و شهر حرام میکند
بقوله جعل الله الکعبة گردانید خدای کعبه بیت الحرام که

بیت حرام وخانه محترمست قِیَامًا لِلنَّاسِ آن چیزی که قایمست بآن
امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج ومناسک بدوست ودر دنیا بجهة
آنکه ایمنی از قتل وغارت در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وگردانید ماه حرام را
نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج درو سازند وآن ماه
ذو الحجه است که معظم مناسک حج درو گذارند یا مراد جمیع اشهر حرمست
که مردمان دران از قتل وغارت ایمن اند وآن چهار ماه است سه
در پی یکدیگر وآن ذو القعده وذو الحجه است ویکی منفرد از آن وآن رجب است
ومحرم
وتسمیه زمین مکه بحرم باعتبار آنست که هر که پناه باو دهد محترم ومکرم
گردد وکسی اورا نرنجاند ونیازارد واگرچه قاتل پدر ومادر او باشد وسباع
وطیور او یکدیگر را نیازارند ودر انجا آهو وشیر وگرگ ومیش وکبوتر
وباز مستانس باشند واین از آیات کعبه معظمه است وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ
ونیز گردانید قربانها وحیوانانی که ذوات القلائدند سبب قیام امور
مردمان چه محاویج ومساکین بآن منتفع میشوند ومراد بذوات القلائد
شتر وگاو وگوسفندست که نعلها بدان معلق سازند تا متمیز شوند
از غیر ومعلوم مردمان شوند کران صدقه است ذَلِكَ آنچه معلوم
شد از امر بحفظ وحرمت حرم وغیر آن لِتَعْلَمُوا برای آنست که تا
بدانید أَنَّ اللَّهَ شارع است وکمال آنکه حق تعالی يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است
چه شرع احکام بجهت دفع مضار قبل از وقوع آن وجلب منافع مترتبه
بران دلیل حکمت در تعیین برای قیام مردمان وآنچه درج است
از طریق مناسک وکیفیات [illegible] شیء علی الاجمال دانستید

که حق تعالی عالمست بآنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست از جواهر
و اجسام و اعراض بر وجهی کلی و جزوی بجهت استحالهٔ صدور این
حکم از کسی که جاهل باشد باشیا وَاَنَّ اللهَ و نیز برای آنست که حق تعالی
بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ [illegible] عالمست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام
از روی علم و حکمت است این تعمیم بعد از تخصیص است اِعْلَمُوا اَنَّ اللهَ
بدانید که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب
محارم او کند وَاَنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ و اینکه خدای آمرزکارست و مهربان
بر کسی که از محرمات پرهیز دهد مَا عَلَی الرَّسُولِ نیست بر رسول اِلَّا الْبَلَاغُ
مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذری نماند وَاللهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
و خدای میداند آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَکْتُمُونَ و آنچه نهان میدارید
از تصدیق و تکذیب و بر وفق آن جزا خواهد داد قُلْ لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ
وَالطَّیِّبُ بگو مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال وَلَوْ اَعْجَبَکَ
و اگرچه بشگفت آرد ترا کَثْرَةُ الْخَبِیثِ بسیاری پلید چه اعتبار بجودت
و رداءت دارد نه قلت و کثرت و محمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است
فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات و اختیار آن بر
محللات یَا اُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید مرویست که بعضی از حضرت رسالت سوالها
میکردند حضرت بجهت کثرت سوال در غضب شد بر بالای منبر رفت
و خطبه بخواند و فرمود که سوال نکنند مرا از چیزی مگر که جواب گویم مردی
که مطعون بود در نسب برخواست گفت پدر من کیست فرمود حذافه
بن قیس مردی دیگر گفت یا رسول الله پدر من کجاست فرمود در دوزخ

عمر بن خطاب پای خواست و پای حضرت را بوسه داد و گفت یا رسول الله ما
جدید الاسلامیم و قریب بشرك از ما در گذر و بی ادبی ما نگاه مکن
غضب حضرت ساکن شد و فرمود بحق خدای که جان من بامر اوست
که درین ساعت بهشت و دوزخ در برابر من تصویر کرده بودند و
من در وی نگریدم و اهل آنرا میدیدم و یافتم که کدام در بهشت باشد
و کدام در دوزخ اگر میگفتم از سوال پشیمان میشدید حق تعالی آیت
فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تسئلوا
عن اشیاء مپرسید از چیزهای که ان تبد لکم اگر ظاهر کرده شود برای شما
جواب آن تسؤکم اندوهگین کرداند شما را و ان تسئلوا عنها و مپرسید
از چیزهای که اگر بپرسید از آن حین ینزل القرآن در وقتیکه فرود
آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما و شما از ان اندوهناك شوید
عفا الله عنها عفو کرد خدا شما را از آن سوال یعنی از شما در گذرانید و
بدان تکلیف نکرد پس بعد ازین سوال از چیزی چند مکنید که جواب
آن موجب کراهت و مشقت شما شود والله غفور و خدای آمرزگار است
بسیاری از گناهان شما در گذراند حلیم بردبار است که بعقوبت
تفریط و تعجیل نکند قد سألها بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم
من قبلکم گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه کردند و قوم
موسی که طلب رؤیت کردند و حواریان که درخواست مائده
نمودند ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از
دیدن معجزه که طلبیده بودند بان نگرویدند و سبب نزول عقوبت
شد برایشان پس شما از حال ایشان عبرت گرفته بقول و فعل فضول

اشتغال نمایید تا بمثل آن بلیه گرفتار نگردید از امیر المومنین صلوات الله علیه
مرویست که حق تعالی فرض کرده بر شما فرایض را پس تضییع آن مکنید و حدود را
برای شما تعیین نموده پس از آن در مگذرید و نهی کرده شما را از چیزها
که میل آن مکنید و مرتکب آن مشوید و ساکت شد از برای شما از چیزی
چند و بیان آنها نفرموده نه بجهت فراموشی او بود از آن بلکه برای مصلحت
شما بود پس خود را بتکلف بر آن مدارید و تجسس آن مکنید آورده اند که
عمرو بن یحیی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از آن قریش بودند
بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل ع منصرف ساخته بت
پرستی ترغیب نمود و نصب اصنام و تعیین بحایر و سوایب از یشان او
بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن
آخرین مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن
و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و هیچ از آب و گیاه دور نساختندی
و او را بحیره گفتندی و اگر شخصی را بیماری بودی یا سفری داشتی
بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی که این ناقه من سائبه
است پس آن ناقه را سر دادندی و در همه احکام حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه
گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن هشتم او اگر
انثی بودی میگفتند که از آن ماست و در میان رمه سر میدادند
و اگر ذکر بودی که از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر توام
بودی نر را نمی کشتند و از برای ماده میگذاشتند و میگفتند وصلت
اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و بر او حکم او گرفت و آنرا
وصیله خواندندی و شتر نر که ده سال ناقه را آبستن ساختی

این

میگفتند که حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد و بکر سواری نمیکردند و از آب
و گیاه هیچ منع نمی نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان
حضرت رسالت این هفت قبایل برین آیین بودند و داعیه ایشان
آن بود که حق تعالی ایشان را باین فرموده حق تعالی رد سخن ایشان
کرد و این آیت فرستاد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده
و مقرر نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش شکافته و لا سائبة و نه ناقه
گذاشته بحیره را و لا وصیلة و نه گوسفندی که برادر پیوسته بود و لا
حام و نه حمایت کننده پشت خود و نگهدارنده آن و لکن الذین کفروا
و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع و یفترون افترا می
کنند و میبندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم آنها بدو
نسبت میکنند و اکثرهم لا یعقلون و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را
و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند
و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشان را که ای اهل افترا تعالوا الی ما انزل
الله بیایید بآنچه خدا فرو فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول
و بیایید برسولی که بیان کننده آن حکم است قالوا حسبنا گویند از غایت
جهالت که بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافتیم پدران
خود را بر آن او لو کان آباؤهم آیا بس است ایشان را آنچه یافته اند پدران
خود را بر آن و اگرچه بوده اند پدران ایشان لا یعلمون شیئا که نمیدانستند
چیزی را و لا یهتدون و راه نمی یافتند بطریق و جاهل و گمراه بودند
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان علیکم انفسکم بر شما باد
که محافظت کنید نفس خود را و التزام کنید صلاح آن را لا یضرکم

شل

زیان نرساند شما را من ضل کسی که گمراه شد یعنی گمراهی وشما را ضرر
نرساند اذا اهتدیتم چون راه یافته باشید مرویست که چون مردی
اسلام می آورد اورا میگفتند سفهت اباک حکم بسفاهت پدر خود
کردی در همان دینی که داشته حق تعالی این آیت فرستاد که شما حافظ خود
که ضرر اهل ضلال بشما نرسد وقتی که بر اهتدای خود ثابت باشید
الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم پس
خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که میکردید وشما را از ان
جزا دهد آورده اند که تمیم داری وعدی بدری که از نصاری بودند بتجارت
عزیمت شام کردند وبدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان
همراه شد چون بولایت شام رسیدند بیمار شد وآنچه با خود داشت
از نقود وامتعه بر صحیفه ثبت کرد ودرمیان رخوت پنهان کرد ومرض
وی سخت شد تمیم وعدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل رسانند
ایشان بعد از وفات او رخوت وامتعه ویرا تفحص کردند وظرفی
از نقره که بزر منقش ساخته بودند وسیصد مثقال نقره در آنجا
بود از میان امتعه او برداشتند وباقی را بمدینه آوردند وتسلیم اهل او
کردند وورثه بدیل آن صحیفه را که مشتمل بر مفصل رخوت او بود
یافتند وچون اناء مذکور درمیان یافت نشد رجوع بر تمیم وعدی
کردند ایشان انکار آن نمودند ومرافعه بمجلس حضرت مصطفی
آوردند این آیه نازل شد که یا ایها الذین ای گروه گرویدگان درآنچه
شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی وصیت درمیان شما اذا
حضر وقتی که حاضر شود و واقع گردد احدکم الموت یکی را از شما مرگ

یعنی چون مشرف بر موت شود و علامت موت بر و ظاهر گردد باید که گواه شوند حِینَ الْوَصِیَّةِ بهنگام وصیت او اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو تن که خداوند عدل و انصاف باشند از شما أَوْ آخَرَانِ یا دو تن دیگر مِنْ غَیْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمت که بمذهب خود عادل باشند اگر مسلمان عادل یافت نشود حاصل که گواه گیرید إِنْ أَنْتُمْ اگر باشید ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ که سفر کنید در زمین فَأَصَابَتْكُمْ پس برسد بشما مُصِیبَةُ الْمَوْتِ رسیدن مرگ یعنی نزدیک شوید بمرگ تَحْبِسُونَهُمَا و آن دو تن را باز دارید مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر که وقت اجتماع مردمانست و ملائکه روز و شب در آن حاضر یا مراد یکی از نمازهای یومیه است و از ابی جعفر مرویست که اهل حجاز بعد از عصر سوگند میداده اند بجهة اجتماع مردمان و کثرت ایشان درینوقت فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک داشته باشید در ایشان یعنی اگر وارث از شما ایمن نباشد از تهمت شاهدین مضمون سوگند ایشان اینکه لَا نَشْتَرِي بِهِ ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای آنرا که مال دنیاست یعنی بطمع مال میت سوگند بدروغ نخوریم برای او و خویش ما وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ و نمی پوشیم گواهی که خدا امر باقامت آن فرموده إِنَّا إِذًا بدرستیکه ما آنوقت که بپوشیم گواهی لَمِنَ الْآثِمِينَ از بزهکاران باشیم و سوگند دادن گواه مختص است باین صورت و در غیر این صورت نیست باجماع بعد از نزول این آیت حضرت ص تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی میخوریم پس بفرمود تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن ظرف که شد را در دست ایشان یافتند و در میان

ایشان و ورثهٔ بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب بگذشت ایشان
میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را گواهی نبود
اقرار کردیم وانکار پیش آوردیم و دیگر بار بمجلس اشرف اعلی حضرت سید
عالم صلی الله علیه وآله مراجعت کرده مرافعه نمودند آیت آمد که فَإِنْ عُثِرَ پس
اگر اطلاع یافته شود عَلَىٰ أَنَّهُمَا بدانکه آن دو گواه اسْتَحَقَّا إِثْمًا یعنی فعلی کرده اند
که موجب اثم است یعنی خیانت که بسبب آن مستحق اثم شده اند فَآخَرَانِ پس
دو گواه دیگر يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِينَ
اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه روداشته شده است اثم که خیانت بر ایشان
الْأَوْلَيَانِ صفت الذین است یعنی از آنکه متقدم اند بر اجابت در شهادت
بجهت احقیت ایشان بقرابت وکثرت معرفت بمال موصی و حفص اسْتُحِقَّ
خوانده بفتح تا و حا و اولیان یعنی از آنکه استحقاق دارد و آن موصی به که بر ایشان
رد کند و آنها احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند
وشناساتر بحقیقت امر ایشان و بر هر تقدیر این گواه برخیزند فَيُقْسِمَانِ
بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا
هر آینه شهادت ایشان سزاوارتر است از گواهی آن دو تن که قبل از این
گواهی داده اند و اولی بقبول وَمَا اعْتَدَيْنَا و ما ستم نمیکنیم و از حد در
نگذریم درین گواهی إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنهنگام که چنین کنیم لَمِنَ الظَّالِمِينَ
از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع میکنند پس حضرت فرمود
تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند
بخدای بعد از نماز عصر که این ظرف حق بدیل بوده است و ایشان خیانت
کرده اند بعد از آن حضرت فرمود تا ظرف نقره را بورثهٔ بدیل دادند

ذلك این حکم که مذکور شد اَدنی اَن یَاتُوا نزدیك تراست وخواهند تر
بانکه بیارند گواهان بالشَّهادة بگواهی دادن علی وَجهها برطریق آن یعنی
برمثل آنچه حکم بآن شهادت کرده اند بدون خیانت دران او یخافوا
یا نزدیکتر است بانکه بترسند اَن تُرَدَّ اَیمانٌ انکه رد کرده شود سوکند بر مدعیان
بَعدَ اَیمانِهِم پس از سوکندان ایشان که خورده اند بخیانت وکذب
ایشان رسوا شوند وَاتَّقُوا الله وبترسید از خدای در خوردن سوکندان
بدروغ وَاسمَعُوا وبشنوید امر خدای را بسمع اجابت وَالله لَا یَهدِی
القَومَ الفَاسِقِینَ وخدا راه نمی نماید فاسقانرا که خاینان وشاهدانند
بکذب از روی جحود وعناد وفرط غوایت بجهت این ایشانرا توفیق هد
ویا اگر باین صفت راسخ شوند تا حین وفات حق تعالی ایشانرا ببهشت
راه ننماید یَومَ یَجمَعُ الله الرُّسُلَ در روزی که فراهم آرد خدا پیغمبران خودرا
فَیَقُولُ پس گوید ای فرستاده شدگان مَاذَا اُجِبتُم بچه چیز اجابت کرده
وجواب دادند این سوال از پیغمبران بجهت سرزنش امتان ایشان باشد
واگرنه خدای عالم خواهد بود وچون پیغمبران این را بشنوند قَالُوا لَا
عِلمَ لَنَا گویند هیچ علمی نیست مارا بانچه تو مارا تعلیم نداده یعنی مارا علم نیست
بباطن احوال ایشان که ثواب وعقاب بران مترتب میشود اِنَّكَ بدرستی
که تو اَنتَ عَلَّامُ الغُیُوبِ تو می دانندهٔ پنهانها پس تو میدانی که چه اجابت
کردند بزبان باما وچه در دل پنهان داشتند ونیز بجهت سرزنش کفار
میفرماید که اِذ قَالَ الله یاد کن چون گفت خدای یَا عِیسَی ابنَ مَریَمَ
اذکر ای عیسی پسر مریم یاد کن نِعمَتِی عَلَیكَ نعمت مرا که افاضه کردم
بر تو وَعَلَی وَالِدَتِكَ وبر مادر تو اِذ اَیَّدتُكَ در وقتی که تقویت کردم

ونیرومند کردانیدم ترا بروح القدس یعنی جبرئیل یا بکلامی که بآن احیای دین
کردی یا احیای نفس بحیات ابدیه تکلم الناس سخن میکردی با مردمان
فی المهد در گهواره و این معجزه تو بود و کهلا و در حالت کهولت یعنی کلام
تو در طفولیت چو کهولت بود بر وجه فصاحت و بلاغت و اذ علمتک
الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا جنس کتب یا کتابت
و خط والحکمة و فهم چیزها والتوریة والانجیل و معانی و حقایق
توریة و انجیل و اذ تخلق و آنرا نیز که میساختی من الطین کهیئة الطیر
از گل مانند شکل مرغی باذنی بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمیدی
دران صورت از گل ساخته فتکون طیرا پس میگردید مرغی زنده باذنی
بفرمان من و تبرئ الاکمه و از علت بیرون می آوردی کور مادرزاد او
چشم او روشن میکردی والابرص و پاک و بی عیب میساختی ابرص را
باذنی بفرمان من و اذ تخرج الموتی و چون بیرون می آوردی مردگان را
از قبور ایشان باذنی بفرمان و اذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن
که چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را عنک از تو که قصد قتل تو داشتند
اذ جئتهم وقتیکه آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزات روشن
که مدن کور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند
منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست اینکه آورده از امور غریبه و عجیبه
مذکوره الا سحر مبین مگر جادویی روشن که بر هیچ کس مخفی نیست
و بصحت پیوسته که عیسی با وجود این مرتبه عظمی که داشت جامه
پشمینه پوشیدی و گیاه زمین خوردی و هیچ چیز را ذخیره نکردی
و خانه نداشتی که در فکر آن باشد که مبادا ویران شود و نه زن و فرزند بلکه

خاطر او بدان متعلق بود و هر جا که رسیدی بخفتی و بعد از آن
عرض نعمت دیگر میکند بر وی بقوله وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوَارِیّٖنَ و یاد
کن ای عیسی که چون وحی کردم حواریان را که اصحاب تو بودند یعنی
ملهم ساختم ایشان را یا امر کردم آنها را بر زبان پیغمبر ایشان اَنْ اٰمِنُوا بِیْ که
ایمان آرید بمن وَبِرَسُوْلِیْ و بفرستادهٔ من که عیسی است قَالُوْٓا اٰمَنَّا
گفتند ایشان که ایمان آوردیم ما وَاشْهَدْ و تو گواه باش بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ
بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا باخلاص اِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ یاد کن وقتیکه
گفتند حواریان یَا عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیْعُ رَبُّکَ ای عیسی بن مریم
هیچ میتواند پروردگار تو اَنْ یُّنَزِّلَ عَلَیْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَآئِدَةً
مِّنَ السَّمَآءِ خوانی از آسمان این کلام را قبل از استحکام معرفت
گفتند و گویند مراد ایشان از استطاعت بر وجهی بود که حکمت و ارادهٔ
الهی مقتضی آن باشد پس بر وجه استحکام معرفت گفته باشند یعنی آیا
اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا میکند که مائده از آسمان بر ما انزال
فرماید قَالَ گفت عیسی در جواب ایشان که اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای
و مثل این سؤالها مکنید اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما باور دارندگان
مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوْا گفتند بر وجه معذرت
درین سؤال که ما در قدرت کاملهٔ او سبحانه شک نداریم و لیکن
نُرِیْدُ اَنْ نَّاْکُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ
قُلُوْبُنَا و آرام گیرد دلهای ما و بقین ما یقین بیفزاید بانضمام علم عیانی
با علم استدلالی بر کمال قدرت او یعنی مشاهده را با استدلال جمع کنیم
وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از

از خدا در خواهید بشما ارزانی دارد ونکون علیها من الشاهدین
وباشیم بران مائده از کواهان وقتی که ازما کواهی طلبی مرویست که حواریون
طلب مائده کردند عیسی کفت سی روز روزه داریدانکه از خدای بطلبید
آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند عیسی پشمینه در پوشید
و روی توجه بقبله دعا کرد چنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد که قال
عیسی ابن مریم کفت عیسی ابن مریم بعد از اذن حق تعالی که اللهم ای خدا
ابو رجای عطاردی کفته که هفتاد نام از نامهای الهی در لام اللهم تعبیه است
واز نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید اللهم خدای را بهمه نامهای
خوانده باشد ولهذا عیسی در وقتی که طلب مائده کرد حق سبحانه را
باین کلمه خواند وبعد ازان کفت ربنا ای پروردکار ما انزل علینا فرو
فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد
آن خوان مارا عیدی یعنی در روز نزول آن عیدی باشد که هر سال
چون آن روز در رسد تعظیم آن کنیم وازینجاست که درین روز
زندانیان از بند آزاد کنند وکودکانرا از مکتب خلاص کنند واهل صنایع
دست از کار خود بکشند القصه عیسی کفت که مائده بر ما نازل ساز تا
عیدی بود آن روز لاولنا واخرنا مر اول مارا که اهل زمان مائده
وآخر مارا که از پس ما آیند ویا معنی آنست که اول وآخر ما از آن خوان بهره
یابند ونزول مائده در روز یکشنبه بود وازین جهت آنست که نصاری
آنرا عید خود میدانند وآیة منك وتا باشد آن مائده علامتی صادر از تو
که دلالت کند بر کمال قدرت تو وبر صحت نبوت من وارزقنا
وروزی ده مارا ازان وانت خیر الرازقین وتو بهترین روزی

دهند کافی زیرا که آفریدگار روزی و بخشنده آنی بدون عوض
قال الله گفت خدای که ای عیسی بگو با ایشان که انی منزلها علیکم
بدرستی که من فرو فرستنده ام این خوان را بشما بجهة اجابت سؤال شما
فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد پس از نزول مایده منکم از شما فانی
اعذبه پس بدرستی که من عذاب کنم او را عذابا لا اعذبه عذابی
که عذاب نکنم این نوع عذاب احدا من العالمین یکی را از عالمیان زمان
شما یا از جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود و انکار بوزینه و خوک مسخ
شدند و باین نوع عذاب هیچ کس دیگر از امت معذب نشد از جعفر ع
مرویست که آن خوان چون نازل شد بران هفت نان بود همه مردمان
از اول تا آخر از ان بخوردند و سیر شدند و هنوز از ان باقی بود و از
سلمان فارسی روایتست که حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ
در میان آنها و آنچنان بر زمین میشدند تا قریب بحواریان شده
سفره از ان جدا شد و بنزد حواریان بر زمین آمد عیسی ع بگریه در آمد و گفت
خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان آنگاه پس وضو ساخته
نماز بگزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره
برداشت خوانی ظاهر شد و بران ماهی بریان بود و روغن از وی
می چکید و نزدیک سر آن نمک بود و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن
انواع ترهها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بران خوان نهاده بر یکی زیتون
و بر دیگری عسل و بر دیگری روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید
شمعون که خلیفه عیسی بود برخواست گفت یا روح الله این از طعام دنیاست
حضرت عیسی ع فرمود که از هیچ یک از ینها نیست طعامیست که حق تعالی

بقدرت خود ایجاد آن کرده پس گفت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر
گزاری کنید تا نعمت زیاده شود هزار سیصد تن از آن خوان خوردند
و از آنچه بران هیچ کم نشد بو و هیچ فقیر از آن نخورد مگر که توانگر شد و هیچ
بیمار از آن ننوشید مگر که شفا یافت تا آنکه هم کوران و کران و لنگان
از آن شفا یافتند پس آن مایده باسمان رفت و روز دیگر وقت چاشت
باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول کردند و برین منوال تا چهل روز
می آمد و روزی نه چون ناقه صالح که روزی می آمد و روزی نه چون
ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی ندادی پس وحی رسید که
ای عیسی مایده مرا بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شدند
در مایده شک آوردند و آن ابجاد وی حمل کردند و سیصد و سی تن
از ایشان مسخ گشتند و بعد از سه روز بمردند و بعد از ذکر مایده توبیخ
که نصاری می نماید بفرمود وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن
چون گوید خدای ای عیسی بن مریم أَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی
مر مردمان اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ فرا گیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ
اللَّهِ دو خدای بدون خدای بحق و معبود مطلق قَالَ گوید عیسی سُبْحَانَكَ
تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ
أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنکه بگویم آن چیزی که مرا سزاوار نباشد گفتن
آن إِن كُنتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی
که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه نهان میکنم آنرا
در نفس خود همچنانکه میدانی آنچه آشکارا میکنم وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ
و من نمیدانم آنچه در ذات تست یعنی لطفا یکی از معلومات خود

إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستیکه تو دانائی پوشیدها مَا قُلْتُ لَهُمْ
نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خودرا إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه امر کردی مرا بآنکه
با ایشان گویم أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار
من و پروردگار شماست یعنی گفتم من که مربوب و مخلوق توام نه خالق
و رب وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم من بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا مَا دُمْتُ
فِيهِمْ گواه مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس هنگامی که فرا گرفتی
مرا و بآسمان بردی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگهبان بر ایشان
و عالم باحوال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهی
و مطلع إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس
بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلقا اعتراضی
نرسد در هرچه کند بر وجه جزا و سزا بر وفق مقتضای حکمت و مصلحت
وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا بعد از آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان
آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی و قادری بر ثواب
و عقاب الْحَكِيمُ دانا و صوابکار در هرچه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت
و صواب و چون عیسی این سخن ادا کرد قَالَ اللَّهُ گوید حق تعالی هَٰذَا يَوْمُ
يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ این روزیست که در و سود میرساند راست گویانرا
صِدْقُهُمْ راستی ایشان که قایل شدند بوحدانیت حق تعالی و اقرار
بحقیت جمیع انبیا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر آن صادقانرا که اهل توحیدند
بهشتهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا غرفهای آن
جویهای روان خَالِدِينَ فِيهَا [illegible] جاوید باشند در آن أَبَدًا
همیشه زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

خشنود باشند خدای ایشان بطاعت و انابت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند
ایشان از خدای بنیل کرامت ذٰلِکَ این دخول جنان یا حصول رضوان
الْفَوْزُ الْعَظِیمُ رستکاری بزرکست بعد از ان تنبیه بر کذب نصاری
و فساد دعوی ایشان در شان مسیح و مادر او بقوله لِلّٰهِ مر خدای راست
نه غیر او را مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا
فِیهِنَّ و آنچه در آسمانها و زمینهاست وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و او بر همه
چیزها توانا است بقدرتی که از عجز و ضعف منزه و مقدس است جلت
عظمته و قدرته سُورَةُ الْأَنْعَامِ مرویست از ابی بن کعب که این سوره
در مکه بیکبار در شب نازل کشت هفتاد هزار فرشته حامل این سوره
بودند در وقت نزول و باواز عظیم تسبیح و تحمید الهی میکردند و چون
حضرت رسالت آواز ایشانرا بشنید فرمود سبحان الله العظیم و بحمده
و بسجده افتاد بعد از ان کاتبانرا بخواند و فرمود که در همان شب آنرا نوشتند
هرکه آنرا قرائت کند بعدد هر آیتی که درو است این هفتاد هزار فرشته صلوات
فرستند برو در شب و روز جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر روایت کرده که
هرکه سه آیت از اول سوره انعام بخواند تا بقوله و یعلم ما تکسبون حق تعالی
چهل هزار فرشته را برو موکل کرداند که مثل این عبادت خود در برای او
نویسند تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود و با او کرزی
از آهن باشد هرکاه شیطان خواهد که وسوسه او کند این فرشته این کرزرا
بر و زند و او را ازو دور کند تا که هفتاد هزار حجاب واسطه شود میان
او و شیطان قیاشی باسناد خود از ابی بصیر رحمه الله روایت کرده که ابو
عبد الله ع فرمود که سوره انعام بیک دفعه فرود آمد و هفتاد هزار فرشته

تسبیح او میکردند و تعظیم و اجلال آن می نمودند در هفتاد موضع این سوره
اسم خدا است پس اگر مردمان بدانند فضل قرائت این را هرگز ترک
آن نکنند و پیوسته بقرائت آن مشغول شوند و از ابو الحسن علی بن موسی الرضا
مرویست که هر که این سوره را قرائت کند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره
نازل ساختند بحضرت رسالت برای او تسبیح گویند تا روز قیامت
و نیز از کعب الاحبار روایتست که حق تعالی روز قیامت بقاری این سوره
خطاب کند که ای بنده من در سایه من آی و از فواکه بهشت من متمتع شو
و آب کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن که تو بنده منی و من
خداوند توام بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستا
سر خدا راست الذی آن خداوندیکه بقدرت کامله خلق السموات بیافرید
آسمانها را بدون مددی و عمدی و الارض و بیافرید زمین را بی اصلی
و ماده و جعل الظلمات و النور و پیدا کرد تاریکی و روشنی این کلام
بجهت رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور است و شیطان آفریننده
ظلمت و نزد اکثر مراد از ظلمات و نور شب و روز است ثم الذین کفروا پس
با وجود این همه نعم مخلوقه برای بندگان آنانکه کافر شدند برب هم بپروردگار
خود یعدلون عدول میکنند از و بعبادت غیر او از اصنام و یا آنکه برابر میکنند
بپروردگار خود بتان را که جمادند خلاصه معنی آنست که حق تعالی این اشیا را
که سبب معیشت مردمانست بیافرید پس سزاوار آنست که بر آن حمد کنند
و کفران نکنند و کفار بر خلاف این برابر میکنند با و سبحانه آن چیزی را
که قادر نیست بر آفریدن چیزی از آن هو الذی اوست آنکس که خلقکم
من طین بیافرید شما را از گل یعنی مبدأ خلق شما را از آن کرد ثم قضی

قضی اجلاً پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد مراد اجل موت
واجل مسمی عنده و مدتی که نام برده باشد و معین و مقرر گشته نزدیک
اوست که کسی بآن علم ندارد و بعد از انقضای آن قیام قیامت باشد
مراد اجل قیامت ثم انتم تمترون پس شما شک می آرید در بعث با آنکه
ثابت شد مر شما را که بدو خلق از وست و حال آنکه معاد اسهل است
از مبدا وهو الله و اوست خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات
وفی الارض در آسمانها و زمینها و همه را جز وی خدای نیست یعلم سرکم
وجهرکم میداند آنچه نهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و آنچه آشکارا
شماست یعنی بزبان می آرید ویعلم ما تکسبون میداند آنچه میکنید از خیر
و شر و شما را بر آن جزا و سزا خواهد داد و بعد از آن خبر میدهد از حال
کفار بقوله وما تأتیهم و نمی آید بکافران من آیة من آیات ربهم هیچ
آیتی از پروردگار ایشان مراد معجزه است مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگ
ریزه در دست حضرت رسالت وغیر آن یا نمی آید آیتی از آیتهای قرآن
بایشان الا کانوا مگر که هستند عنها از آن آیات و معجزات معرضین
اعراض کنندگان و ترک کنندگان نظر در آن فقد کذبوا بالحق پس
بدرستیکه بدروغ داشتند حق را که قرآنست لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان
فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود برایشان
انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزئون استهزا میکردند
از وعدهای عذاب و آن بوقت نزول عذاب باشد بدیشان در
دنیا هنگام ارتفاع رایات اسلام و شوکت سلاطین [illegible]
و یا در آخرت نزد مشاهده عقوبت که عذاب دوزخ است الم یروا

آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت کم اهلکنا چند هلاک کردیم
من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی
که در آن پیغمبری بوده و گویند قرن هفتاد سالست یا هشتاد و اصح آنست
که قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا نایب مناب
او خواه زمان قلیل باشد یا کثیر مکناهم فی الارض صفت قرنست یعنی
آنچنان قرنی و گروهی هلاک کردیم که ایشانرا در زمین آرامگاه داده بودیم
و مکنت نعمت بدیشان عطا کرده ما لم نمکن لکم آنچه شما را تمکین نداده ایم
از وسعت منازل و متاعها و عمر دراز و قوت تمام و خدم و حشم و ارسلنا
السماء و فرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا بر ایشان ریزان و پی در پی
وجعلنا الانهار و گردانیدیم جویهای آب را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت
در زیر درختان ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهاری که در تحت
تصرف ایشان بود بهر نوع که میخواستند بساتین و مزارع می بردند
مراد آنست که ایشان در رفاهیت و وسعت عیش بودند میان انهار و اثمار
فاهلکناهم بذنوبهم پس هلاک کردیم ایشانرا بگناههای ایشان و سود
نداد آن همه نعمت و فراغت با ایشان و انشانا و از نو پیدا کردیم من بعدهم
از پس هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر بدل ایشان غرض آنست
که حق تعالی همچنانکه قادر بود که هلاک کند قرون سابقه را چون عاد و
ثمود و بیافرینند بدل ایشان قوم دیگر را همچنین قادر است که مثل این را
در حق شما جاری گرداند پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع
عذاب برهید مرویست که نضر بن حارث و امثال او نزد رسول
آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته

با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدا
بشما آورده ایم و مکتوب با ایشان بود باین مضمون که تو رسول خدایی بخلق
فرمود که ولو نزلنا علیک و اگر بفرستیم کتابا فی قرطاس نوشته در ورقی
فلمسوه بایدیهم پس مس کنند و ببینند آنرا بدستهای خود یعنی برای العین
ببینند و یقین بدانند که آن نوشته از نزد خداست بی شک و شبهه
لقال الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافرند بر وجه عناد و جحود که ان هذا
نیست این آورده الا سحر مبین مگر جادویی روشن بر همه کس وقالوا و
گفتند کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشد بر محمد
فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است ولو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم
فرشته را لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاکت همه خلقان چه سنت
الهی جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند
هلاک ایشان لازم شود چنانکه بر امم سابقه مثل این واقع شد مانند قوم
عاد و لوط ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته بچشم
زدنی جعلناه رجلا هر آینه گردانیم اورا بصورت مردی چنانکه جبرئیل
بصورت دحیه الکلبی متمثل می شد و این صورت بجهت آنست که قوت
بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمی کند مگر جمعی را از
انبیا که بقوت قدسی مشاهده ایشان میتوانند کرد پس ملک بصورت
بشر فرو فرستیم وللبسنا و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم علیهم
بر ایشان ما یلبسون آنچه پوشیده کرده اند مردم بر ضعفا چنانکه الیوم
رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آنوقت نیز طعن زدن خواهند گفت
که نیست این مرد می بعد از آن تسلی رسول میفرماید بقوله ولقد

استهزئ برسل هر آیینه تکذیب نموده شدند پیغمبرانی که بوده اند من
قبلك پیش از تو فحاق پس احاطه نمود و فرود آمد بالذین سخروا منهم
بآنانکه سخریت کردند از رسل یعنی بکسانی که بر رسولان استهزا کرده اند
وآن عذاب ونکال آلهی بود که بگرد ایشان درآمد وهمه هلاك شدند
قل بگو اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارند سیروا فی الارض سیر کنید در
زمین گاهی بیمن وگاهی بشام و بر دیار عاد وثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید
بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب
کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشانرا بعذاب استیصال هلاك کرده تا ازان
اعتبار گرفته از کفر وطغیان باز ایستید قل بگو ای محمد یعنی بپرس از ایشان
بروجه الزام لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانهاست
و زمینها از ذوی خلق وملك پس اگر بر سبیل عناد ولجاج جواب ندهند
قل لله بگو مر خدایراست یعنی باتفاق ما و شما خالق ومالك همه اوست نه
غیر پس مستحق معبودیت او باشد نه غیر او کتب علی نفسه نوشته است خدای
بر ذات خود یعنی لازم گردانیده است الرحمة رحمت را یعنی نعمت هدایت
بمعرفت خود بنصب ادله وتمکین که ایمان آرند ویا از اولاد ایشان بگروند
ونیز از جمله رحمتهاست قبول توبه وعفو از معصیت از کعب الاحبار روایتست
که اول چیزی حق تعالی نوشت بر زبرجد ویاقوت ولؤلؤ بی واسطه قلم ومداد
وآن این بود که لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی از حضرت
رسالت روایت کرده که حق تعالی صد جزو رحمت یك جزو آن در دنیا
منتشر است وهمه نعمتهای دنیا از آن یك جزو است ونود ونه جزو را در خزانه
کرم خود نهاده تا روز قیامت این یك جزو را با نود ونه جزو ضم کند وهمه را

[illegible]

بر سر گناهکاران نبدارد و ایشانرا بیامرزد لیجمعنکم هر آینه جمع کند حق تعالی
شما را در قبور و آنچنان باشید الی یوم القیامة تا روز رستخیز که زمان
برانگیختن شماست از قبور لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن روز
الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود که عقول سلیمه
خود را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان
نیاورند و له ما سکن و مر خدایراست آنچه آرام دارد فی اللیل و النهار در شب و روز
یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه مکان و زمان را فرا گرفته و هو السمیع
و اوست شنوا همه مسموعات العلیم دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال
کافران و دانا بافعال ایشان و همه را بر آن جزا دهد در خبر است که جمعی از کفار
قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار
میدارد که پیش گرفته ما برای تو در میان قوم خود توزیع کنیم آنقدر مال
که توانگر ترا از جمله خویشان شوی بشرطی که ازین دعوی رجوع کنی حق تعالی
فرمود که هر چه شب و روز مشتمل است بران از آن خداست اگر خواهد
بپیغمبر خود چندان مال دهد که توانگر ترین خلق گردد قل اغیر الله بگو بسبیل
انکار که آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوستی یعنی غیر خدا را دوست نگیرم
فاطر السموات و الارض آن خدای که پدید آرنده آسمانها و زمینهاست
و هو یطعم و او میخوراند خلق را و لا یطعم و روزی داده نمیشود
یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قل انی امرت بگو بدرستی
که مامور شدم ان اکون اول من اسلم آنکه باشم اول کسی که گردن
نهد حکم خدای را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین و لا تکونن

مِنَ الْمُشْرِکِینَ ومرا میگویند که مباش از شرك آورندکان قُلْ اِنِّی اَخَافُ
بگوی ای راستی که من میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّی اگر عاصی شوم بامر پروردگار
خود وغیر او را پرستم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ از عذابی روز بزرك که قیامت
مَنْ یُصْرَفْ عَنْهُ هرکه بکردانند از خدای تعالی عذاب را وحفص بضم یا وفتح را
خواند یعنی هرکه کردانید شود عذاب از او یَوْمَئِذٍ دران روز بزرك
فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی او را چه از عذاب
دوزخ رهانید وبنعیم ابدی رسانید وَذَلِكَ واین کردانیدن عذاب
از او الْفَوْزُ الْمُبِینُ رستکاری هویداست بعد از ان بیان میکند که
معبودان اهل شرك بر هیچ چیز از خیر وشر ونفع وضر قادر نیستند وحق تعالی
بر همه آن تواناست پس او مستحق معبودیت باشد نه غیر او ومیگوید که وَ
اِنْ یَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ واگر برساند خدا بتو بلیتی وسختی چون فقر ومرض
فَلَا کَاشِفَ لَهُ پس هیچ کشف کننده وبازدارنده نیست آنرا اِلَّا هُوَ مگر او وبجای
یعنی هیچ کس قادر نیست بر منع آن مگر حق تعالی وَاِنْ یَمْسَسْكَ بِخَیْرٍ واگر
برساند بتو نیکوئی چون غنا وصحت فَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
پس او بر همه چیزی از اینها وغیر آن تواناست پس قادر باشد بر حفظ خیر
بران کس وادامت آن برو وغیر او قادر نباشد بر دفع آن ابن عباس
روایت کند که کسری استری بر سم تحفه نزد رسول صلعم فرستاده بود
روزی آن حضرت بران سوار بود ومرا ردیف خود کردانید در اثنای
راه بمن نگاه کرد وگفت ای پسر حفظ کن خدا نگهدار تا او را نزد خود یابی
وبا خدای در زمان راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند

وچون چیزی خواهی از خدا طلب وچون طلب یاری کنی از و یاری طلب کنی
که قلم رفته با آنچه بودنی است اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی
بتو رسانند از خیر و شر که خدای برای تو ننوشته باشد نتوانند اگر
توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و اگر نه صبر کن که در صبر کردن بر
آنچه تو کاره باشی در آن خیری بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با اندوه
و دشواری با آسانی و راحت و درویشی با توانگری وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست کیست
قهر کنند و غلبه کنند فَوْقَ عِبَادِهِ بر بالای بندگان خود یعنی بر همه غالب
و هیچ کس برو غلبه نتواند کرد وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدبیر خود
از نفع و ضر و ضیق و سعت و غیر آن الْخَبِيرُ دانا و آگاه با حوال همه بندگان
در نقل آمده که سفهای عرب گفتند که ای محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق
کند و از علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب
خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را بما بنمای تا بر رسالت تو
و حقیقت کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد أَيُّ
شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از روی گواهی یعنی گواهی کیست
بزرگتر از همه گواهیها در راستی اگر جواب ندهند قُلِ اللَّهُ بگو بایشان
که خدای تعالی بزرگتر است و راست گوتر است در شهادت شَهِيدٌ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواهست میان من و شما یعنی او گواهیست در حقیقت من
در دعوی نبوت و در بطلان شما در تکذیب وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ
و وحی کرده شده است بمن این قرآن لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن
وَمَنْ بَلَغَ و هر کسی را که برسد باو قرآن از عرب و عجم و جن و انس
تا بروز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کرد که هر که قرآن باو رسد

همچنان باشد که رسول خدا را دید و از و شنید بعد از آن بر سبیل سرزنش
کفار میفرماید اَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ آیا شمائید که گواهی میدهید اَنَّ مَعَ اللّٰهِ
آنکه با خدا ئیست آلِهَةً اُخْرٰی خدایان دیگر که بتانند قُلْ لَا اَشْهَدُ بگو من
گواهی نمیدهم بدینکه شما گواهی میدهید قُلْ بگو بلکه گواهی میدهم که اِنَّمَا هُوَ
جز این نیست که او سبحانه اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یگانه و من بر این وجه
گواهی میدهم وَ اِنَّنِیْ بَرِیْءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُوْنَ از آنچه
شریک می آورید بوی از بتان و غیر آن از اول سوره تا اینجا حجت بر
مشرکان میکرد بعد از آن آغاز کلام میکند با اهل کتاب و میگوید اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنَا
الْکِتَابَ آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریة و انجیل یَعْرِفُوْنَهٗ می شناسند
خدای را بصفاتی که در توریة و انجیل مذکور است کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ
همچنانکه می شناسند پسران خود را بصفت ایشان ابو حمزه ثمالی روایت
کرده که چون حضرت رسالت بمدینه آمد عمر از عبد اللّٰه سلام پرسید
که معرفت شما حضرت پیغمبر را که خدای از آن خبر میدهد که همچون
معرفت شماست بفرزندان بچه وجه میتواند بود گفت من برسالت
پیغمبر متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خود چه این را از توریت
دانسته ام که کلام خداست و اما آنرا معلوم ندارم که زنان در چه ساخته اند
و چه کرده بعد از آن از حال کسانی که با وجود تیقن ایشان بصحت
نبوت آنحضرت اعتراف نمیکنند خبر میدهد که اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ
آنانکه زیانکار شوند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن از مشرکان
فَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ پس ایشان ایمان نمی آرند بجهت فرط عناد و جحود
وَ مَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که افترا کند و بر بندد

علی الله کذبًا بر خدای دروغ را با آنکه ملائکه دختران وی اند و بتان نزد او
شفیع ما خواهند بود او کذب بآیاته یا تکذیب نکنند آیات او را که
قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانه نام نهند انه لا یفلح الظالمون بدرستیکه
رستکار نشوند یعنی کافران جاحد که بجهت فرط عناد بر خود ستم میکنند و
نفس خود را محل غضب الهی میکردانند و یوم نحشرهم جمیعًا و یاد کن روزی را
که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثم نقول پس کوییم از روی توبیخ
للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجا اند خدایان شما
که آنها را شریک خدا بحق می ساختید الذین کنتم تزعمون آن خدایانی که
کمان می بردید آنها را شریکان خدا یا شفیعان شما مرویست که چون مشرکان
ببینند که حق تعالی اهل توحید را آمرزید و از کناهان ایشان در
کذشت بایکدیکر کویند که ما موحدانیم تا ما را بیامرزید پس چون روز
قیامت از ایشان پرسند که این شرکاؤکم ایشان انکار آن کنند ثم
لم تکن فتنتهم پس انکاه نباشد معذرت ایشان که توهم شرع کرده باشند
که بآن متخلص می شوند الا ان قالوا مکر آنکه کویند والله ربنا بخدای
که پروردکار ماست ما کنا مشرکین نبودیم شرک آورندکان یعنی بر
وجه کذب این سوکند خورند که ما شرک نبودیم با آنکه دانسته
باشند که نفعی بایشان نرسد اما از غایت وحشت و حیرت باین
قایل شوند انظر کیف کذبوا بنکر که چکونه دروغ کویند علی انفسهم
بر نفسهای خود بنفی شرک از خود وضل عنهم وکم شد از ایشان ما کانوا
یفترون آنچه بوده باشند که افترا میکردند آن یعنی نفع با ایشان
نرساند در خلاصی از عذاب ابدی مرویست که ابو سفیان و ولید

وعتبه وشیبه وابی بن خلف وبرادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام
استماع قران کردند از حضرت نضر بن حارث گفت من نیز تواریخ ملوک
عجم را بر شما میخوانم چنانکه محمد از حکایات وقصهای پیشینیان میخواند حق تعالی
در بارهٔ او فرمود که وَمِنْهُم واز کفار دیگر مَن يَسْتَمِعُ اِلَيْكَ کسانی هستند
که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِم
اَكِنَّةً وگردانیده ایم یعنی افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چونکه
از فرط عناد وجحود وانکار وحقد وحسد واستکبار تدبر واندیشه نمیکنند
در باب قرآن بمنزلهٔ کسانی اند که گویا بر دلهای ایشان پردها کشیده ایم
اَن يَفْقَهُوه بجهت کراهت آنکه فهم کنند آنرا وَفِي آذَانِهِم وقرا ونهاده ایم در
گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند وباقی وجوه تاویل این کلام
در آیهٔ ختم الله علی قلوبهم مذکور شد ودر منهج بهی دلپذیر مسطور گشته
وَاِن يَرَوا كُلَّ آيَةٍ واگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا
ایمان نیارند بدان از عناد واستحکام تقلید در ایشان چه فرط تکذیب
ایشان بغایت رسیده حَتَّى اِذَا جَاؤُكَ تا آنکه چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ
جدال وخصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا وگویند آنانکه کافرند
اِنْ هَذَا نیست این کتاب تو اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان
مگر قصهٔ رستم واسفندیار وغیر آن واین غایت تکذیب که اصدق
حدیث را مانند گردانند بخرافات اولین که فایده در تحت آن نیست
ولکن آن دروغ است وَهُم وکافران يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند
مردمانرا از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ ودور میشوند از و
یعنی با آنکه خود ایمان نمی آورند دیگرانرا از آن نهی میکنند وَاِنْ

يُهْلِكُونَ و هلاك نميكنند كافران بنهي مردمان از ايمان و ناي خود ازان اِلَّا اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهاي خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نميدانند كه ضرر آن بغير ايشان تعدي نكند وَلَوْ تَرَى و اگر ببيني اي محمد اِذْ وُقِفُوا چون باز داشته شده باشند كفار عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ تا آنرا معاينه ببينند و بران مطلع شوند و يا در آورده شوند دران و بدانند مقدار عذاب آنرا خود را هر آينه ببيني امري در غايت شناعت فَقَالُوا پس گويند از سختي عذاب يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ كاشكي باز گردانيده شويم بدنيا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا و تكذيب نكنيم آيات پروردگار خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشيم از جمله باور دارندگان بَلْ نه چنانست كه ايشان چون بدنيا روند ايمان آرند بلكه بَدَا لَهُمْ ظاهر شود مر ايشانرا از شهادت اعضا يا بظهور عذاب مَا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند كه مي پوشيدند از كفر و معاصي بر وجه نفاق مِنْ قَبْلُ پيش ازين كه در دنيا يا از روي جهل بر خود ملتبس ميكردند و ميگفتند همانا اين واقع نشود و كسي مبعوث نگردد وَلَوْ رُدُّوا و اگر بحسب فرض باز گردانيده شوند بدنيا لَعَادُوا هر آينه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر آنچيز را كه نهي كرده شوند يعني باز مرتكب شرك و عصيان و تكذيب شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستي كه ايشان دروغ گويانند در وعده ايمان و چون اين آيت كه در وعيد قيامتست بر كافران خوانده شد ايشان بعث و نشور را منكر شدند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِيَ نيست زندگاني جز إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگاني ما بدنيا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و ما نيستيم برانگيخته شدگان از قبور وَلَوْ تَرَى و اگر ببيني تو إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ وقتيكه باز داشته شوند كافران در قيامت بر حكم پروردگار ايشان

ویا بر موقف عرض او وقال گوید خدای بر سبیل توبیخ الیس هذا بالحق
آیا نیست این بعث ونشور وثواب وعقاب راست ودرست قالوا بلی
گویند آری حق است وراست وربنا بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند بحقیت
آن موکدا مصحوبا بسوگند بجهت آنکه در کمال ظهور راست امر موعود برایشان
قال گوید خدای یعنی فرشتگان را فرماید تا گویند بایشان فذوقوا
العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که نمی
گرویدید بآن یعنی عذاب کشید بسبب نگرویدن شما بوحدانیت
خدا ونبوت پیغمبر او قد خسر الذین بدرستیکه زیان کردند آنانکه
کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند رسیدن بثواب وعقاب خدای
که بایشان وعده داده وآن را دروغ پنداشتند حتی اذا جاءتهم الساعة
تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات آن که آن مشاهده
عقوبات است نزد مرگ بغتة ناگهان قالوا گویند یا حسرتنا ای
حسرت وپشیمانی علی ما فرطنا فیها بر آنچه تقصیر کردیم در زندگانی
وهم یحملون وایشان یعنی کفار بر میدارند اوزارهم علی ظهورهم گناهان
خود را بر پشتهای خود یعنی بار گران گناهان لازم ایشان باشد وازیشان
جدا نشود الا ساء ما یزرون بدانید که بد چیزیست بار گناه که می کشند
در معالم از قتاده وسدی نقل کرده که چون مومن از قبر برخیزد استقبال
کنند او را چیزی در غایت خوبی وخوشبوئی وگوید که مرا می شناسی
مومن گوید نه وی گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من در دنیا
بسیار بر تو سوار بوده ام وآیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا عبارت
از اینست وچون کافر از خاک بر دارد وچیزی در غایت زشتی وناخوشبوئی

نزد او آید و گوید مرا میدانی کافر گوید که من کردار ناپاک توام بیا در دنیا
بمن سوار شدی امروز من بر تو سوار شوم و هم یحملون اوزارهم اشارت
ازینست وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که کفار بران مغرورند
اِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی بیخردان و بدانک زمانی
سمت فنا و زوال پذیرد وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ
يَتَّقُوْنَ بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند بجهت آنکه آن
سرای باقیست و لذات آن خالص از مصایب و آفات و ایمن از بیم زوال
و عاهات اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا تعقل نمی کنند و حفص بتا میخواند یعنی
تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو سرای بهتر است قَدْ
نَعْلَمُ تحقیق که ما نیک میدانیم اِنَّهٗ لَيَحْزُنُكَ الَّذِيْ يَقُوْلُوْنَ آنکه
هر آینه اندوهناک میگرداند ترا آنچه میگویند کفار در باب تکذیب
تو و ایشان بجزای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق
و ابوجهل بن جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان
محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب و حالا
کسی بر ما مطلع نیست تا اگر راست گویی بر تو محاجه کنند گفت
محمد راست گویست و آنچه بما میرساند آسمانیست و شیطانی اما اگر
بر نبوت او اعتراف کنیم تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سر
افرازند از لوا و سقایت و ندوه و عمارت مسجد تعلق با آل قصی دارد
اگر نبوت نیز بایشان باز گردد سایر اشراف قریش یکبارگی محروم
میمانند حق تعالی فرمود که ما میدانیم که ترا تکذیب کفار محزون
و غمگین میکردی فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَا يُكَذِّبُوْنَكَ تکذیب

نمی کنند ترا بحقیقت و براستی تو اعتقاد دارند و لکن الظالمین و لیکن
ستمکاران بآیات الله بآیتهای خدا که قرآنست و سایر معجزات انکار میکنند
از روی جحود پس در تسلیه آن حضرت افزوده میگوید و لقد کذبت
و بدرستیکه تکذیب کردند رسل من قبلک پیغمبرانرا که پیش از تو بودند
فصبروا پس ایشان شکیبائی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشانرا تکذیب
کردند و اوذوا و ایذا و رنج بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتیکه آمد
بدیشان نصرنا یاری کردن ما ایشانرا که آن نجات ایشان بود و
فرستادن عذاب بر مکذبان ایشان پس تو نیز صبر کن بر آزار قوم تا زمانی
که مقرر شده نزد ما که ترا بر ایشان نصرت دهیم و ایشانرا مغلوب
گردانیم و لا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدهای
خودرا خدا را آنجا که فرموده کتب الله لاغلبن انا و رسلی و لقد
سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین هر وعده که در نصرت و غلبه اهل
ایمان داده ایم بر مشرکان هر آینه واقع شدنیست و لقد جاءک و هر آینه
آمد بتو من نبأ المرسلین بعضی از خبر فرستادگان که امتان ایشان
چه آزارها بدیشان رسانیدند و ایشان بران صبر نموده اند تا که
بر ایشان غالب شده اند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده بر صبر در د
سرکش و دل خوش دار تا کار تو چنانکه دلخواه تست ساخته کردانیم و ترا
بر همه اعدا مظفر و منصور سازیم و بر جمیع اهل کفر غالب کردانیم و ان
کان کبر علیک و اگر چنانچه بزرگ می نماید یعنی گران و دشوار
بر تو اعراضهم روی کردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت
پس اگر توانی ان تبتغی آنکه بجوئید نفقا فی الارض سوراخی در

در زمین یعنی منفذی کرده در روی زمین تا جوف زمین رسی او سُلَّماً
فِی السَّمَاءِ یا بالا روی نردبانی در آسمان و اینجا بر آبی فَتَأْتِیَهُم بِآیَةٍ پس
بیاری آیتی را بایشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان آرند چنان کن وَلَوْ شَاءَ
اللهُ و اگر خواستی خدای و حکمت او اقتضای الجا و اکراه ایشان می بود بر ایمان
و الجا ایشان بران لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ هر آینه جمع کردی ایشان را بر هدی
و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار ایمان آرند نه بالجا
و ایشان بجهة فرط عناد و جحود و استکبار نظر در آیات تو نمی کنند و تامل
دران نمی نمایند و بر وجه اقتراح از تو آیات می طلبند نه بقصد اهتدا
پس حکمت الهی چنان تقاضا میکند که آنها را در وادی خذلان گذاشته
نظر لطف را از ایشان بردارد فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان
بانکه ایمان الجاری منافی حکمت و منافی مصلحت است إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ
الَّذِينَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه يَسْمَعُونَ
می شنوند بسمع قبول و بر وجه فهم و تامل دران می نگرند وَالْمَوْتَىٰ
يَبْعَثُهُمُ اللهُ و مردگان را چون برانگیزاند خدای از قبر آنگاه بدانند دین
حق را و بآن بگروند و آن دانستن و آن گرویدن سود نکند ثُمَّ
إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی جزای او بازگردانیده شوند در قیامت خلاصه
معنی آنست که اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مؤمنی که سامع حق باشد
و بر وجه تامل و تفکر در ان نگرد اما کافر بمنزله میت است اجابت دعوت
تو نمی کنند تا آنکه حق تعالی او را در قیامت مبعوث سازد وَقَالُوا و گفتند
رؤسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نشود بر محمد آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ آیتی از نزد پروردگار او یعنی معجزه که ما از وی مطلبیم چون

ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای موتی عیسی و امثال آن و چون
از روی عناد و لجاج نه بر وجه اهتدا این آیه را اقتراح میکردند ازین جهت
در جواب ایشان فرمود که قُلْ اِنَّ اللهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدا قادرست
عَلٰی اَنْ یُنَزِّلَ اٰیَةً بر آنکه فرو فرستد آیتی را از آیات مقترحه وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ
لَا یَعْلَمُوْنَ و لیکن بیشتر ایشان نمی دانند که حق تعالی قادر است بر انزال
آن و حکم او چنان قرار گرفته که هرگاه معجزه طلبند و او سبحانه آنرا ظاهر
کرده اند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید
چون قوم ثمود و اصحاب مائده و ازین جهت آیات مقترحه با ایشان
نمی نماید و بعد از بیان خود بر انزال آیات مقترحه ذکر کمال قدرت
خود میکند بقوله وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در
زمین از حیوانات وَلَا طَآئِرٍ و نه هیچ پرنده در هوا یَطِیْرُ بِجَنَاحَیْهِ می پرد
بهر دو بال خود بر وجه سرعت اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ مگر که ایشان گروهی
اند مثل شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال و مقدور الارزاق والآجال اند
و نظیر شما در آفرینش شما و حیات و ممات و ذکورت و انوثت و توالد
و تناسل و درو دلالت بر وجود صانعی که مدبر و قادر و عالم
و حیات مَا فَرَّطْنَا فِی الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَیْءٍ
هیچ چیز را بلکه آن مشتمل است بجلایل و دقایق امور علوی و سفلی
و از هیچ حیوانی و جمادی در آن فرو گذاشت نشده و اکثر مفسران
بر آنند که مراد بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج
الیه امر دین است مفصلاً یا مجملاً از بیان حلال و حرام و قصص
و امثال و مواعظ و اخبار و آنچه مجمل است بیان تفصیل رسول

باز کردانیده شویم و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ثم الی ربهم
یحشرون پس همه امم بسوی پروردگار حشر کرده خواهند شد تا
مطیعان از ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند و یا مکلفان از ابرا الام عوض
دهد والذین کذبوا بایاتنا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را که
قرآنست با سایر دلایل و اضح صم کرانند از شنودن دلایل وحدانیت
و ربوبیت وبکم و کنگانند از سخن گفتن حق فی الظلمات افتاده
در تاریکیها کفر که بهیچ وجه راه بحق نمی برند و در ظلمت جهل و عناد
ظلمت تقلید گرفتارند من یشا الله هر کرا خواهد خدای یضلله
خذلان کند او را و در ضلالت بگذارد و نظر لطف و توفیق از و باز گیرد
بجهت فرط عناد و جحود او با آنکه عارف باشد بحق و حق تعالی حکم کند
بضلالت او یا علامت ضلالت در روید یکند تا فرشتگان بان علامت
او را لعن کنند و دشمن گیرند و من یشا و هر که خواهد از اهل ایمان که
در طلب هدایتند یجعله علی صراط مستقیم کرداند او را براه راست بر وجه
لطف و توفیق قل بگو ای محمد با کفار بر وجه محاجت و الزام ارایتکم
که چه می بینید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای
چنانچه بر کافران گذشته آمد در دنیا مانند عاد و ثمود او اتتکم الساعة
یا بیاید بشما رستخیز مراد هول و عذاب آخرتست اغیر الله تدعون آیا
غیر خدا میخوانید تا آن عذاب از شما باز دارد ان کنتم صادقین اگر
هستید راست گویان که بتان خدایانند پس بخوانید غیر او را بل
نه چنانست که بتان را خوانید آنونت بلکه ایاه تدعون او را خوانید و
تضرع بدرگاه او کنید و غیر او را نخوانید برای رفع عذاب فیکشف

آن

پس ببرد وی رفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را میخوانید بکشف
و دفع آن ان شاء اگر خواهد و حکمت او مقتضی کشف آن باشد و تنسون
و فراموش کنید در وقت دعا و دست باز دارید ما تشرکون آنچه شریک
ساخته اید با وی یعنی آلهه خود را بگذارید و در دفع عذاب متوجه او شوید
و لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان الی امم بامتان اینان
من قبلک پیش از تو و ایشان تکذیب آنها کرده نگرویدند فاخذناهم
پس بگرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی و تنگی و درویشی و قحطی والضراء
و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا شاید ایشان زاری کنند و از شرک
اعراض کنند و دست نیاز در توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم
بأسنا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما تضرعوا زاری نکردند
و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند تا ما بلا را از ایشان دفع میکردیم
و لکن قست قلوبهم لیکن سخت شده بود دلهای ایشان و زین
لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه
بودند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان فلما نسوا پس آن هنگام
که فراموش کردند کافران ما ذکروا به آنچه پند داده شده بودند از بلا
و ضرا و از سر عناد از آن پند نگرفتند فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان ابواب
کل شیء درهای همه چیزها از انواع نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت
پند پذیر نشدند بآسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا
فرحوا تا وقتیکه بسیار شاد شدند بما اوتوا بآنچه داده شدند از انواع
نعم و دل در آن بستند و بلذات آن مشغول شدند از منعم باز ماندند
و بمراسم شکرگزاری آن نپرداختند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشانرا

ناگهان فاذا هم مبلسون پس آنگه ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بسیار
حسرت خورندگان بودند و پشیمانان فقطع دابر القوم الذین
ظلموا پس بریده شد آخر آن گروه که ستم کردند بر خود بر وجهی که یکی
از ایشان باقی نماند و الحمد لله رب العالمین شکر و سپاس مر خدای را
که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و مشرکان و چون هلاکت
ظالم سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان که نعمتی بزرگ
و غنیمتی بسیار است پس هلاک کنندهٔ ایشان سزاوار حمد و ثنا باشد
فضیل بن عیاض از ابی عبدالله ع نقل کرده که آنحضرت مرا گفت که هر که
بقای ظالمان را دوست دارد پس دوستی با اهل عصیان کرده باشد
و حال آنکه حق تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان و فرموده
فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین قل ارأیتم بگو چه می بینید
ان اخذ الله اگر بگیرد خدای سمعکم شنوائی شما را تا کر شوید و
ابصارکم و بینائی شما را تا کور گردید و ختم علی قلوبکم و مهر نهد
بر دلهای شما تا فهم و درک ننمائید من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله
که بقدرت و کرم خود یاتیکم به بیارد شما آن چیزی را که گرفته است انظر
ببین بنگر که ما کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی
باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوئیم و وقتی در تذکیر
و تنبیه و گاهی از جهت مقدمات عقلیه ثم هم یصدفون پس کافران
اعتراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند از غایت لجاج و عناد و جحود
قل ارأیتکم بگو که چه بینید و چه کنید ان اتیکم اگر بیاید شما را عذاب
الله عذاب خدای در دنیا بغتة ناگاهان بی مقدمه که شما را بدان

تغییب کنند او جهرة یا آشکار که علامات حلول آن ظاهر گردد هل یهلک هلاک
نشوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروهی که جهة رسوخ
شرک ستمکارند بر خود وما نرسل المرسلین وما نفرستادیم پیغمبرانرا
الا مبشرین مگر در حالتی که مژده دهندگان بودند اهل ایمانرا ببهشت
ومنذرین وبیم کنندگان کافران بدوزخ فمن آمن واصلح پس هر که ایمان
آورد واصلاح کار خود کند بتقوی وطاعت فلا خوف علیهم پس
نیست ایشانرا از عذاب ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهگین شوند از فوت
ثواب والذین کذبوا بآیاتنا وآنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا
یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه
بودند که بیرون میرفتند از دائره ایمان وطاعت بعد از آن در خواست
مقترحان آیات میفرماید که قل بگو ای محمد مر ایشانرا لا اقول لکم نمیگویم
شمارا عندی خزائن الله نزدیک منست خزانهای مقدورات
وارزاق خدا تا هرچه طلبید شما نمایم ولا اعلم الغیب ونمیدانم غیب را
مادام که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم ولا اقول لکم انی
ملک ونمیگویم شمارا که از جنس فرشته‌ام تا هرچه فرشتگان بران قدرت
دارند من نیز بکنم بلکه من همچو شما ام در بشریت ان اتبع پیروی نمیکنم الا
ما یوحی الی مگر آن چیزی که وحی کرده میشود بمن از احکام حلال
وحرام قل بگو از روی تمثیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشند نابینا
والبصیر وبینا یعنی برابر نباشند گمراه با راه یافته وجاهل با عالم افلا تتفکرون
آیا هیچ اندیشه درین باب نمیکنید یعنی تامل درین تا مهتدی شوید
وارشاد بر گردید وانذر به وبیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود الذین

يخافون آنانرا كه بجهت تقصير در عمل وكثرت زلل مى ترسند ان يحشروا
انكه حشر كرده شوند الى ربهم بسوى پروردگار تخصيص ترسندگان بانذار
با آنكه پند قرآن همه را عامست جهت آنست كه دل پند پذير وگوش نصيحت
شنو ترسندگانراست ليس لهم نيست مراين ترسندگانرا من دونه
ولى بجز از خدا دوستى كه متولى امور ايشان باشد در دارين ولا
شفيع ونه شفاعت كننده كه ايشانرا از عذاب هر دو سرا برهاند پس
اهل خوف را بيم كن لعلهم يتقون تا باشد كه بپرهيزند آورده اند كه صناديد
قريش گفتند با حضرت رسالت كه هميشه در مجلس تو درويشانند
وغلامان چون ابن مسعود وبلال وعمار وصهيب وسلمان وخباب
وغير ايشان از مساكين وضعفا اگر اين بندگان ومفلسانرا ازان مجلس خود
دور كنى ما با تو نشست وخواست وسخنان در باب دين وقرآن بگوييم
وبشنويم چه ما را عار مى آيد كه با مسكينان نشينيم وغرض ايشان ازين گفتار
اين بود كه آن جماعت از مجلس او برميده ترك صحبت او كنند وايشان
سخن خود وفا نكرده كرد او نگردند تا حضرت تنها ماند اين آيت در طرد
ايشان آمد كه ولا تطرد الذين ومران از مجلس خود آنانرا كه يدعون
ربهم ميخوانند پروردگار را ياد ميكنند بالغداة والعشى در بامداد و
شبانگاه مراد دوام ذكرست يعنى شب وروز در ياد خدا اند واز امام محمد باقر
روايتست كه مراد آنست كه قرآن ميخوانند در هر دو طرف روز يريدون
ميخواهند بان ذكر ودعا وجهه جهت رضاى الهى وطريقه لخلا مراد
ما عليك نيست بر تو من حسابهم من شيء از حساب ايمان وعمل
تو برايشان من شيء از چيزى نتطردهم تا برانى ايشانرا از نزد خود

یعنی چون بر تو حساب ایمان ایشان نیست و مکلف نیستی که بر بواطن
حال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم
از ایمان کسانی باشد که طرد ایشان کنی بجهت سؤال آنها بر تقدیر ایمان
آوردن ایشان پس اگر مؤمنان را از نزد خود برای جهت طمع در ایمان ایشان
فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ باشی از ستمکاران این غایت مبالغه است در نهی از طرد
مؤمنان و اگرچه قصد حضرت در تقدیم رؤسا و اغنیای قریش بر ضعفا
و فقرا قصد ایمان آوردن ایشان بود نه اهانت فقرا اما چون که حق تعالی
میدانست که ایشان هرگز ایمان نیارند و مدعای ایشان ازین قول مکر
و خدیعه بود با آنحضرت ازین جهت رسول خود را از آن اعلام کرد
و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه آزموده ایم
فقرا را باغنیا همچنان فَتَنَّا بَعْضَهُم آزمودیم برخی از اشراف بِبَعْضٍ برخی
از ضعفا در امور دین و مقدم گردانیدیم این ضعیفان را بر اقویای عرب بجهت
سبقت ایمان یعنی امتحان و ابتلا کردیم این اشراف و توانگران را بانکه بعوض
مال و جاه ایشان درویشان را با ایشان قرب و مجالست به رسول دادیم لِيَقُولُوا
تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه که بنعمت و یا بتوفیق و هدایت
مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم منت نهاد خدای بر ایشان مِنْ بَيْنِنَا از میان ما و حال
آنکه ما اکابر و رؤسائیم و ایشان مساکین و ضعفا و چون بر وجه انکار
این را گفتند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست
خدا داناتر یعنی البته داناتر است بکسی که ایمان ازو واقع شود و بر توفیق
آن شکر گوید و بکسی که ایمان نیارد و کفران آن نماید پس اول را توفیق
دهد و دوم را در خذلان بگذارد و ابو سعید خدری روایت کند

که با جمعی ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی
از ما بر بعضی جامه می‌پوشیدند و یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع آن میکردیم
رسول صلعم نزد ما آمد و سلام کرد و گفت در چه کارید گفتیم یا رسول الله یکی
از ما قرآن میخواند و ما استماع آن می‌کنیم فرمود که الحمد لله که از امت من جمعی پیدا
آمده‌اند که من مامور شدم بانکه با ایشان بنشینم و در صبر بر شدائد با ایشان
شریک باشم پس در میان ما نشست و در نشستن با ما برابری کرد و زانوی خود را
بر زانوهای ما نهاد و بعد از ان فرمود که حلقه شوید ملعنان کردیم پس بر
نگاه کرد و گفت بشارت باد شما را ای درویشان مهجرت کنند بنور تمام
در روز قیامت شما پیش از توانگران به بهشت روید به نیم روز که مقدار آن
پانصد سال باشد بعد از ان پیغمبر خود را بتعظیم مومنان امر میفرماید که
واذا جاءك الذین یؤمنون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند
بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو که سلام بر شما باد مرویست که بعد از
نزول این آیت درویشان صحابه که مذکور شدند چون بخدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله آنحضرت بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و
نگذاشتی که ایشان پیش دستی کنند بروی بسلام از بعضی علمای تفسیر
مرویست قومی بخدمت سید کائنات صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله
گناهان بزرگ از ما صادر شده تدبیر آن عذر و چاره استغفار آن بر
چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد و ایشان ناامید
از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان
گناهکار که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده‌اند
نزد تو آیند بر ایشان سلام کن که متضمن بشارتست بسلامتی دینی

ورحمت عفوی بگو بعد از سلام کتب ربکم نوشته است پروردگار شما علی
نفسه الرحمة بر ذات بزرگوار خود بخشش و بخشایش و آن وانه من
عمل منکم هر که بکند از شما سوء کار بد بجهالة در حالتی که نادان باشد بحقیقت
آنچه در پی آنست از انواع مضار که عقوبت دنیوی و اخروی ثم تاب من
بعده پس توبه کند بعد از ین عمل واصلح و بصلاح آرد کار خود را با آنکه عزم
کند بر عدم عود بآن گناه فانه غفور رحیم پس مراد آنست که خدای
آمرزنده است تائبان را رحیم مهربان بر ایشان وکذلک و همچنانکه
تعیین کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآیات
تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر
شده حجت بر عاصیان لازم شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند
ولتستبین و تا روشن گردد سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی حق
از باطل امتیاز یابد قل انی نهیت بگو ای محمد بمشرکان که مرا نهی کرده اند
ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنان را که شما تدعون من دون الله میخوانید
یعنی میپرستید بدون خدای یعنی بتان را که از رای شما آنست که من
پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو پیروی نمیکنیم اهواءکم آرزوهای
شما را قد ضللت اذا بدرستیکه گمراه شوم آن هنگام که متابعت
هوای شما کنم وما انا من المهتدین و نباشم از جمله راه یافتگان قل انی
علی بینة بگو من بر حجتی و دلیلی روشنم من ربی از پروردگار
من و آن قرآنست و معجزی و حجج عقلیه مرویست که نضر بن حارث
در وسای قریش گفتند ای محمد ما را عذاب الهی تخویف و
تهدید نمائی آنچه از عقوبت توانی بما رسان و پیش از ین ما را

مترسان حق تعالی فرمود که با ایشان بگو که من بر دلیل روشنم از نزد پروردگار
خود و کذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست
بر من ما تستعجلون به آنچه شما بدان بشتاب می طلبید ان الحکم نیست
حکم در تعجیل و تاخیر عذاب الا لله مگر خدای را یقص الحق پیروی
میکند خدای خبر درست و راست را یعنی حق تعالی تابع حق است و از آن
در نمیگذرد و هو خیر الفاصلین و او بهترین حکم کنندگان است و
بیان نمایندگان حق از باطل قل لو ان عندی بگو اگر چنانچه نزد من
و در تحت قدرت من بودی ما تستعجلون به آنچه شتاب میکنید
از عذاب لقضی الامر هر آینه گذارده شدی کار بینی و بینکم میان
من و میان شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل بجهت فرط غضب و
خشم من بر شما برای رضای پروردگار خود والله اعلم بالظالمین و
خدای داناتر است بستمکاران و وقت کردن عذاب ایشان وعنده
مفاتح الغیب و نزدیک اوست خزانهای غیب یعنی آنچه پوشیده است
از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای حکمت آجال و خواتیم اعمال
وغیر آن لا یعلمها الا هو نمیداند آنرا مگر او یعنی عالمست باوقات آن
و آنچه در ضمن تعجیل و تاخیر آنست از وجوه حکم و مصالح پس آنرا ظاهر
میسازد بر وجهی که حکمت او مقتضی آنست و یعلم ما فی البر و میداند
آنچه در بیابانست از نباتات و حیوانات و غیر آن والبحر و آنچه در دریاست
از جواهر و جانوران آبی و ما تسقط من ورقة و نمی افتد هیچ برگی از درخت
الا یعلمها مگر که میداند خدای آنرا و عالمست بانکه چند برگ از درخت
افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ از درخت تا بر زمین چند

نوبت بر پشت و روی منقلب گشته تا بزمین رسید و لا حبة و
نیفتد هیچ دانه فی ظلمات الارض در تاریکیهای زمین مراد تخمی است
که در زیر زمین افتد و لا رطب و لا یابس و نه تری و نه خشکی الا فی
کتاب مبین مگر که آن ثابتست در کتاب روشن که عبارت از علم او
سبحانه است و یا مراد بآن لوح محفوظ است که علم ما کان و ما یکون در
ثبتاست و هو الذی یتوفیکم و اوست خدا و ندی ستوفی میسازد
یعنی محو ابانند شمار ابا لیل در شب و یعلم ما جرحتم و میداند آنچه کسب
کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزد شمار از خواب فیه در روز
لیقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی اجل مقدر
و معین هر یک بآخر رسید در دنیا قدم در وازه موت نهند ثم الیه
مرجعکم پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم
پس خبر کنند شمار در قیامت بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید
یعنی جزا دهد شمار بر وفق کردارهای شما و هو القاهر و اوست
قادر و غالب فوق عباده بر بندگان خود و یرسل علیکم حفظة و
میفرستد بر شما فرشتگانی که نگاهبانانند مر اعمال شمار العینی می
نویسند اعمال شما تا روز قیامت بر رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت
در فرستادن حفظه آنست که بندگان از رسوائی روز رستخیز اندیشه
نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکنند و بجهت هیبت این روز
عملی بجا آرد که در وقت نامه خواندن خجل زده و شرمنده نگردد و این
محض لطف است و این فرشتگان مطلع اند بر حال بندگان حتی
اذا جاء احدکم الموت تا که بیاید وقتی یکی از شمارا مرگ توفته

رسلنا بردارند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که
چهارده فرشته اند هفت از ایشان فرشتگان رحمت اند و هفت ملائکه عذاب
پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد
و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وهم لا یفرطون و فرشتگان
که قابض ارواح اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیری نمایند از وقت
خود از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که در شب معراج چون مرا باسمان بردند
فرشته دیدم بر کرسی نشسته بود ترش روی و دلتنگ همه فرشتگان که مرا دیدند
در روی من خندیدند مگر او لوحی در دست گرفته در آنجا نگاه میکرد جبرئیل را
پرسیدم که این کیست گفت ملک الموت از ان وقت که حق تعالی خلق را بیافرید
تا حال کسی او را خندان ندید پس حضرت گفت نزد او رفتم و گفتم قبض ارواح
خلقان چگونه کنی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب و این لوح چیست و
چه در ان نوشته است گفت این لوح آجال خلقانست حق تعالی از شب قدر
تا شب قدر دیگر آنها را که در ان سال اجل ایشان مقدر فرموده در ان
ثبت نماید و بمن دهد و او سبحانه دنیا را نزد من چنان نهاده که خوانی پیش
کسی نهاده باشد هر کجا خواهد دست بآن رساند و آنچه خواهد بردارد
وخور حاصل که حفظه اعمال بندگان در نامه ثبت میکنند تا وقتی که ملائکه
موت قبض ارواح ایشان نمایند ثم ردوا پس باز گردانیده شوند بعد از
موت الی الله بحکم خدای که مولیهم الحق خداوند ایشانست و متولی امور
ایشان که درست گوی و راست کردارست که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری
نکند مگر بصواب الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم در ان روز
هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین و اوست شتاب

کنند ترین حساب کنندکان ودر روایت صحیح ثابت شده که حق تعالی
مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود
کثرت جن وانس وبسیاری اعمال ایشان بر وجهی که حسابی او را از حساب
دیگر باز ندارد واز امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کردند که چگونه حق تعالی
حساب خلقان کند وحال آنکه هیچ کس او را نه بیند فرمود که همچنانکه روزی
مخلوقات میرساند وایشان او را نمی بینند قُلْ بگو ای محمد از روی احتجاج
مَنْ يُنَجِّيكُمْ کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان وَالْبَحْرِ
واز ظلمتهای دریا مراد شداید واهوال بر وبحر است یعنی کیست که نجات
دهد شما را از سختیها وبلاهای بیابان ودریا تَدْعُونَهُ در وقتی که میخوانید
نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً زاری کنندکان باشکارا ونهان
یعنی در همه اوقات او را میخوانید تا آن شداید واهوال را از شما زایل کرداند
ومیگوئید لَئِنْ أَنْجَانَا اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَذِهِ از این شداید
ومحنتها لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از شکر گویندکان بر نعمت
نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شما را مِنْهَا
از ظلمات بر وبحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ واز هر اندوه وغمی که باشد ثُمَّ
أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما باز رجوع کنید بشرک وبعهد یکه کرده اید وفا
نمیکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو او توانا است عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه
فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بر
قوم نوح آمد وسنگ که بر قوم لوط واصحاب فیل فرود آمد
أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب
غرق شدند وقارون که بزمین فرو رفت وازا بو عبد الله علیه السلام مرویست

که مراد از عذاب فوق حکام ظالمند و عذاب تحت بندگان و خدمتکاران
بد معاش و این قول از ابن عباس نیز مرویست أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا و یا در آمیزد
شما را گروه گروه هر گروهی را سودائی و آرزوئی و مدعای بخلاف
آن دیگر تا آن مخالفت بمحاربت انجامد و همه در هم افتید مراد آنست که بجهة
فرط عناد و انکار شما را بانفس خود واگذارد و طرق الطاف و توفیق از شما
مسدود سازد تا شیطان بر شما مستولی شده سنگ مخالفت در میان
شما اندازد و در میان شما علم قتال و جدال بر افرازد وَيُذِيقَ بَعْضَكُم و
بچشاند بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج بعضی مراد شمشیرهای خلافت که
از غلاف بیرون کشید و بیکدیگر حمله آرید انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه
نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتهای خود را بانواع متعدده از وعد و وعید
لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ شاید ایشان بدانند جناب بن ارت از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرد که من از پروردگار خود در خواستم که اهل کفر را بر امت من
مسلط نکند اجابت فرمود و از او در خواستم که همه امت مرا بعلت جوع و قحطی هلاک
نکند آنرا بمن کرامت فرمود و از او در خواستم که جمیع امت مرا بر ضلالت
و گمراهی جمع نکند آنرا نیز اجابت فرمود و باز از او در خواستم که مخالفت
و بأس در میان ایشان نیفتد مرا از آن منع کرد و فرمود آنرا با من گذارد
و در من باب خاموش باش جبرئیل را گفتم که همیشه مخالفت در میان
امت من باشد و بعضی بیأس و بعضی بهلاک شوند جبرئیل گفت
که آری چنین خواهد بود آیه الم احسب الناس ان یترکوا تا آخر آیت
بمن خواند و گفت البته فتنه عظیم در میان امت تو شود و همه
بدان مبتلا گردند تا صادق ممتاز گردد و بجهت این امتیان بعد از انقطاع

وحتی شمشیر مخالفت از نیام بیرون کشیده شود تا روز قیامت از آن کلمه
در میان ایشان واقع شود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود برداشته نشود تا بروز قیامت
وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قوم تو که گروه تو که کفار
قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و حال آنکه آن عذاب حق و صدقست در وقوع یا کتاب
قرآن درست و راست است و از نزد حق تعالی است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بگو
نیستم من بر شما بِوَكِيلٍ نگهبان که شما را بمن گذاشته باشند تا شما را
بالجبار از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم چه بر من همین انذار است
و وکیل و حفیظ او سبحانه است و بر این آیت بآیت السیف منسوخ است
لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ هر خبری را از وعد و وعید وقتیست که در آن وقت قرار
یابد یعنی واقع شود وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشید که بدانید آن در دنیا
یا در آخرت و در اخبار آمده که خاصیت این آیت آنست که چون بر کاغذ
نویسند و در دندان گیرند درد دندان سود دارد فی الحال آورده اند که هرگاه
مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال در تکذیب قرآن و استهزا
بآن مشغول شدندی حق تعالی ازین خبر داد که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ
بینی کسانی را که بتکذیب و استهزا یخوضون شروع می نمایند و گفتگو
می کنند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآنست و بران طعن می کنند فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتی
که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
واگر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان خطاب بحضرتست
و مراد امت اند چه آن حضرت بعصمت ازین وصمت مبراست

فلا تقعد پس منشین با ایشان بعد الذکری پس از یاد کردن سخن خدای را
مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که وضع تکذیب میکنند در موضع
تصدیق این حکم در بدایت اسلام بود و بعد از قوت مسلمانان با کافران
مجالست نموده در صدد منع و نهی ایشان میشدند و بر سبیل احتجاج با ایشان
سخن میکردند بعد از نزول آیت اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از
طواف خانه و نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در
مسجد اند و همواره سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم که ترک
مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از آن منع نمی توانیم کرد آیت آمد که وما علی
الذین یتقون و نیست بر آنانکه پرهیز کنند از خوض کردن من حسابهم از شمار
اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء هیچ چیزی مراد آنست که از
تبعات اعمال و اقوال آنانکه مؤمنان با ایشان مجالست می نمایند که پند ایشان
پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر نتوانند اظهار کراهت
کنند از آن لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند
وذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم لعبا
ولهوا دین خود را بازی و مشغولی و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو
و بازی نهاده اند چون پرستیدن سنگ و چوب و تحریم بحایر و سوایب
که هیچ نفعی بر آن مترتب نیست در دنیا و عقبی و یا آنکه گرفتند دینی که
پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند بسخریت و استهزا وغرتهم الحیوة الدنیا
و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان [illegible] انکار حشر و نشر
میکنند وذکر به و پند ده ایشان را بقرآن ان تبسل نفس بجهت ترس
آنکه تسلیم کرده نشود بهلاکت عقوبت یا برسوائی در دنیا و آخرت

نفس بما كسبت نفس هر كافری بسبب آنچه كرده است از بديها ليس لها
نيست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله بجز از خدای ولی
دوستی كه مدد او تواند كرد ولا شفيع ونه شفاعت كننده كه او را از عذاب
خلاصی تواند داد وان تعدل كل عدل واگر بجب فرض فدا دهد آن نفس هر بدلی
كه باشد تا خود را از عذاب باز لا يؤخذ منها فرا گرفته نشود از وی فدا اولئك
آن گروه الذين ابسلوا آنكسانی كه سپرده شده اند بعذاب بما كسبوا بسبب
آنچه كسب كرده اند از قبايح افعال وآنچه معتقد ايشانند از عقايد باطله لهم
مر ايشان راست در دوزخ شراب من حميم آشاميدن از آب جوشيده
كه درون ايشان را بسوزاند وعذاب اليم وعذابی دردآرنده كه بيرون
ايشان را بريان سازد بما كانوا يكفرون بجهت آنكه بودند كه كافر ميشدند
در خبر است كه اهل دوزخ سالهای بسيار از گرسنگی فرياد كنند ايشان را طعامی
بدهند از ضريع كه نوعی از خار است كه در وقت تری شتر از آن خورد چون آنرا
بخورند تشنگی بر ايشان غالب شود سالهای بسيار از تشنگی فرياد كنند
كاسه آب بدست ايشان دهند كه از غايت گرمی آن چون به نزديك
روی خود برند همه گوشتهای روی ايشان پخته وريخته شود وچون
هم بياشامند همه رودهای ايشان پاره پاره شود ونيز اندر وی
احتجاج والزام ميفرمايد كه قل بگو ای محمد بر وجه انكار أندعوا من دون الله
آيا پرستيم ما بجز از خدای يعنی نپرستيم ما لا ينفعنا آنچه سود نكند ما را
اگر طاعتش داريم ولا يضرنا و[illegible]ساند اگر فرو گذاريم او را ونرد آيا باز
گرديم على اعقابنا بر پاشنهای خود يعنی مرتد شويم وبكفر رجوع كنيم
بعد اذ هدينا الله پس از آنكه راه نموده است ما را خدا باسلام واز

واز ظلمت کفر بنور ایمان رسانیدن کالذی استهوته الشیاطین آن هنگام مانند
کسی باشیم که دیوان اورا از راه برده باشند فی الارض در زمین یعنی بیابان دور
از راه راست حیران که در حالتی که سرگردان و گمراه باشد از طریق مستقیم
وراه صواب له اصحاب مر اورا باشد یاران و رفیقانی یدعونه
که خوانند اورا الی الهدی بسوی راه راست وهدایت نمایند اورا بطریق
مستقیم و گویند اورا ائتنا یا بجانب ما مراد آنست که دیوان اورا از آن
منع کنند و بطریق خوانند و او متردد باشد در رفتن و باز گشتن اگر اجابت
شیاطین کند در ورطهٔ هلاکت افتد و اگر سخن اصحاب نشنود بسر
منزل نجات رسد وجه تشبیه آنست که هر که مرتد شد مانند است بکسی
که غولان و دیوان فریبند اورا از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک
وموضع هلاک برده باشند و رفیقان کاروان که مومنانند اورا براه
خوانند اگر برگردد وخودرا بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود
وبمنزل مراد رسد واگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد و بهلاکت
ابدی رسد قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام
هو الهدی آنست دین درست و راست نه غیر آن زیرا که ما عدای آن
ضلالتست وامرنا وفرموده اند ما را بدین هدا لنسلم تا گردن نهیم
لرب العالمین مر فرمان پروردگار عالمیان را وان اقیموا الصلوة
وتا بپای دارید نماز را واتقوه وبترسید از خدای در اهمال آن وهو
الذی الیه تحشرون واوست خداوندی که بسوی جزای او جمع
کرده خواهید شد روز قیامت وهو الذی خلق السموات
واوست آنکسی که بیافرید آسمانها والارض و زمین را بالحق حالتی

که قایست بحق و محض حکمت وَیَوْمَ یَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید
یعنی امر کند در روز قیامت بهر چه ایجاد آن خواهد کرد که کُن بباش فیکون
پس بباشد آن چیز و محشور شود قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست و درست
وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی بی منازعی و ممانعی یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّورِ
روزی که دمیده شود در صور عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست داننده
غیب یعنی عالم ملکوت و شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَکِیمُ و اوست
خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الْخَبِیرُ دانا بآنکه کی برانگیزد و بچه
وجه حشر کند در خبر است که رسول ص فرمود که شب معراج اسرافیل را دیدم
در زیر عرش صور در دهن گرفته بر شکل شاخ و آن چهار هزار منفذ
بود و چشم در زیر عرش کشیده بود جبرئیل را گفتم که چند گاه است
که این صور در دهن دارد گفت از آن وقت که حق تعالی عالم آفرید این صور
در دهن گرفته منتظر آنست که کی فرمان الهی در رسد بدمیدن آن تا
تاخیری در آن واقع نشود در مجمع آورده که اسرافیل دو بار صور دمد در نفخه
اول همه خلایق بمیرند و در دوم همه زنده شوند پس نفخه اول برای انتهای
دنیا باشد و دوم برای ابتدای آخرت ابو سعید خدری از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود چگونه بخوشحالی توان گذرانید و حال
آنکه صاحب صور صور در دهن گرفته و گوش فرا داشته منتظر آنکه مامور
شود بدمیدن آن تا بلا تاخیر بدمد و بعد از بیان احتجاج بر کفار
در عقب آن فرموده که چرا تصدیق دینی نمی کنید که کیش ابرهیم خلیل است
و همه شما بمنزلت قدر و مرتبت مفتخرید و فخر رسانیدن نسب خود
باو بر عالمیان افتخار می نمائید پس میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ

و یاد کن برای اهل مکه قصه ابرهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند
پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او نیست که گفت لابیه
آزر مربی خود را آزر مراد عم اوست چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه
و نقلیه از اهل البیت علیهم السلام جمیع آبای انبیا علیهم السلام تا بجد آدم علیه السلام
مومن اند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است و اسم پدر او
باتفاق نسابین و اصحاب تواریخ تارخ است پس معنی آیت آنست که ابرهیم
مر عم خود را که آزر نام داشت و بت تراش و بت پرست بود گفت أتتخذ
أصناما آلهة آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی إنی أراک
بدرستی که من می بینم ترا و قومک و گروه ترا که تابع تواند فی ضلال
مبین در گمراهی هویدا در آثار آمده که آزر بت می تراشید و بابرهیم میداد
که ببازار بر و بفروش او ریسمان در پای بت بسته بر زمین می کشیدی و ببازار
آوردی و میگفتی که میخرد خدای را که نمی شنود و نمی بیند و هیچ کس را نفع
و ضرر نتواند رسانید پس بیاوردی و در آب انداختی و گفتی این را
کسی نمیخرد و مردمان شکایت ابرهیم با آزر کردندی وی ابرهیم را سرزنش
کردندی و ملامت کردی ابرهیم جواب دادی که شرم ندارید که جمادی را
که هیچ نفع و ضرر از و متصور نیست و شنیدن و دیدن از و مسلوب است پرستش
میکنید و کذلک و همچنانکه ما ابرهیم را بینا کردانیدیم بر ضلالت و
گمراهی قوم او همچنین نری ابراهیم نمودیم ابرهیم را ملکوت السموات
والارض ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروه
عرش تا تحت ثری یعنی همه را بروی منکشف ساختیم تا استدلال
کند بدان بر قدرت کامله من و لیکون من الموقنین و تا باشد

ازابی کمانان در وحدانیت من ابو بصیر از ابی عبدالله ع روایت کرده که چون
حق تعالی ملکوت سموات و ارض با براهیم نمود مردی را دید که زنا میکند
بر و دعا کرد هلاک شد مردی دیگر را دید که باین عمل قبیح مشغولست بر وی
دعا کرد بمرد مرد سیم را چون دید که زنا میکند دعا کرد تا فوت شد باو خطاب
آمد که ای ابرهیم دعای تو مستجابست بر بندگان من دعا مکن که اگر خواستم
که همه را بمیرانم بدعای تو ایشان را نمی آفریدم بدانکه من خلقان را سه صنف
آفریدم صنفی که عبادت من میکنند و هیچ چیز را دران شریک نمیدانند
و بجهت این مثوبات عظیمه نامزد ایشان کرده ام و صنف دوم عبادت
من و عبادت غیر من کنند و مرا دران دخل دهند من از صلب ایشان
جمعی بیرون آرم که همین عبادت من کنند علمای تاریخ نقل کرده اند
که ابراهیم ع در روزگار نمرود بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه آنست
که شبی نمرود در واقعه دید که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعه
جمال آن نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت دهشت و فزع بیدار
شد و کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه برین نوجه کردند که درین
سال درین ولایت مولودی نجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای
وجود قدم نهد که هلاک تو و اهل مملکت تو بدست او باشد و هنوز
این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان
مردان و زنان تفریق کردند و در آن سال بهر ده زن یکی را بر ایشان موکل
کردند تا هر کودکی که در آن سال بزاید اگر پسر باشد آنرا بکشند تارخ که یکی
از محرمان و مقربان نمرود بود شبی با زن خود گفت که پنهان از مردمان
تفحص آی زن پنهان از موکلان نزد تارخ آمد تارخ با وی خلوت

کرده حامله شد و چون قریب بوضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر بیرون
آمد بغاری رفت که در حوالی آن شهر بود و در انجا ابرهیم ع متولد شد
در خرقه پیچیده هم آنجا بگذاشت و در غار سنگ استوار کرد و بازگشت روز
دیگر بغار آمد دید که ابرهیم انگشتان خود می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل
بیرون می آید خوشحال شد و بشهر رفت و هر روز یکبار آمدی و او را دیدی
و بازگشتی القصه چون ابرهیم ع شیر تربیت از پستان عنایت آلهی می نوشید
بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی و در ماهی چندان بزرگ
میشد که دیگری در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله
برابر شد و چون مرتبه رسید تارخ را ازین قضیه مطلع ساخت تارخ بسیار
خوشحال شد گفت او را انجا نزد آور و صنعت خود در آمدن مادر ابرهیم
از غار بیرون آورد و زمان شام بود در پایان آن غار گلههای اسب و اشتر و گاو
گوسفند جمع شده بودند ابرهیم ع از مادر پرسید که اینها چه چیز است
مادر وی را خبر داد ابراهیم گفت البته اینها را پروردگاری هست و روزی
دهنده که آفریننده و تربیت کننده اینهاست و مرویست که در زمان
نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست
بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روان
شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون در آمد برو شب و تاریکی
همه روی زمین را بپوشانید رَأَى كَوْكَبًا دید ستاره درخشان که زهره
بود یا مشتری و نزدیک بافق مغرب رسید پس چون دید که بعضی کواکب
پرست بودند روی بآن ستاره کردند و سجده آن کردند قال
گفت ابرهیم هَذَا رَبِّي اینست پروردگار من برسبیل فرض بزعم قوم

خود و این مثل آنست که شخصی بقول خصم خود قایل شود و در اول کلام تابع
او شود بعد از ثبات بطلان آن بر وانکار آن نماید تا حجت بخصم لازم
سازد چنانکه یکی از منجمان نظر در آسمان کرده تقدیر کند که این قدیم است همچنانکه
مذهب خصم اوست و چون بواسطه تغییر و تبدیل که از لوازم حدوث
است اثبات حدوث آن نماید و خصم را بآن ملزم سازد و حکم بحدوث
آن نماید پس برهیم نیز برهمین وجه گفت که این خدای منست فلما
افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت
دوست نمیدارم فرو روندگان چه جای اینکه عبادت اینها کنم زیرا
که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان حدوث
است و منافی الوهیت پس قدری دیگر که راه رفتند و آن شب چهاردهم
بود طبق سیمین ماه بر کناره خوان فلک نمودار شد فلما را القمر پس
چون دید ماه را بازغا در حالتی که بر آینده بود و ابتدا نمایند در طلوع
و جمعی ماه پرستان پیش آن بسجده در افتادند قال هذا ربی گفت اینست
پروردگار من بر طریقی که مذکور شد فلما افل پس آنگاه که روی بغروب
نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت برهیم
لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت خود بر وجه
لطف و توفیق لاکونن من القوم الضالین هر آینه باشم از گروه گمراهان
مراد وی باین گفتار ارشاد قوم بود و تنبیه ایشان که قمر نیز متغیر الحالات
و صلاحیت الوهیت ندارد و هر که او را خدای خود گیرد الجمله گمراه است
و چون صبح طالع شد ناگاه سیمرغ زرین آفتاب از فلک خود سر بر آورد
و زمین را بغلبیت نور خود منور گردانید و بهر جای و بقعه تافت و بجرم

از همه مهتر و بنور از همه بهتر و بیشتر و آفتاب پرستان بسجده او مشغول
شدند ابرهیم بقصد احتجاج حجت بر ایشان گفت که این بیشتر و نورها است
و بجهت فرط نور خود بر همه انوار غالب شده بنگرم که چه تواند بود و باید
نیز برد و باختی کنم و بتامل صادق در غور او نظر کنم و ببینم که او را رتبه الوهیت
هست چنانکه زعم شماست چنانکه میفرماید که فلمّا رای الشّمس پس
چون دید ابرهیم ع آفتاب را بازغة بر آمد و جهان از نور خود تابان دید قال
هذا ربّی گفت این کوکب پروردگار منست بسبب فرض و تقدیر همچنانکه
زعم شماست هذا اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر در
روشنائی این کلام بر وجه اظهار خصم است فلمّا افلت پس چون نشان زوال
بن برفت و انتقال بر و ظاهر شد قال یا قوم گفت ای گروه من انّی بریٓ
ممّا تشرکون بدرستی که من بیزارم آنچه شما با انبازی میگیرید با لخدای از
اشیای محدثه محتاج بمحدثه و موجدی و بدانکه می تواند بود که صدور
این کلام از ابرهیم بر وجه نظر و استدلال بوده باشد چه حق تعالی ابرهیم را علم
خلق نکرده بود یا علم ضروری نداده بود تا احتیاج بنظر و استدلال نداشته
باشد پس اکتساب علم بطریق نظر او را ضروری بوده باشد پس او مثل
کسی بوده باشد بر وجه نظر تجویز امری کند و چون در اخذ مقدمات
قیاس او خطائی باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن کند تا حق
بر و ظاهر شود و تفصیل و تبیین این مبحث و شبهاتی که مخالفان در این
باب دارند و جوابهای آن بر وجه احسن که رافع شبهات [illegible] و بیان اقوال
مختلفه مفسرین در آن و کشف قول حق از آن در منهج الصادقین بر طریق
دلیل بر سطور است القصه چون ابرهیم از قوم خود تبرا کرد و متوجه

موجد و مبدع جمیع ممکنات شده فرمود که اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ بدرستی که متوجه
ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را یا روی دل خود را متوجه
گردانیده‌ام لِلَّذِی مر آنکس را که از محض قدرت و قدرت محض فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِیفًا در حالتی که میل کننده‌ام از
همه ادیان باطله و روی آورنده بدین توحید وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ
و نیستم من از شرک آرندگان آیت بر وجوب تقدیم تبرا بر تولا و کلمهٔ طیبهٔ
لا اله الا الله نیز مصرحست باین یعنی اول راه توحید را از خار و خاشاک لای
شرک پاک فرمود تا سلطان الا الله بروی روی آورد و بر صدر دل بر مسند
جان نشیند آورده‌اند که چون ابراهیم بشهر آمد و برابر ایوان نمرود بردند و او
مردی بود کریه المنظر ابراهیم او را دید بر تخت زرین نشسته و غلامان
ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده پرسید که این چه کس است
که مرا بدین آورده‌اند گفتند خدای همه اوست پرسید که این ملازمان
برحوالی تخت چکاره‌اند گفتند آفریدگان اویند ابراهیم تبسم فرمود و گفت چگونه است
که این خدای شما دیگرانرا از خود بهتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر
بودی حاصل که ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشانرا
دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق تعالی خبر داده که وَحَاجَّهُ
قَوْمُهُ و حجت جستند با او قوم او یعنی مخاصمت کردند با وی در توحید
قَالَ اَتُحَاجُّونِّی گفت بر وجه انکار که آیا محاجه و مخاصمت میکنید با من
فِی اللّٰهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید در دین وَقَدْ
هَدٰینِ و حال آنکه راه نموده است خدای مرا بتوحید خود بر وجه لطف و
توفیق ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها

بتو خواهند رسانید ابرهیم فرمود و لا اخاف و نمی ترسم و باکی ندارم ما تشرکون
از آنچه شریک آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم
چه جمادند و بکسی ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء ربی مگر آنکه خواهد
پروردگار من شیئا چیزی از مکاره که جهت ایشان بمن رسد باین وجه
که حیات و تمکین ضرر بایشان دهد وسع ربی و از رسیده است پروردگار
من و احاطه کرده کل شیء علما همه چیز را روی دانش یعنی علم او بهمه چیز
محیط شد پس دور نیست که در علم او باشد که بمن مکروهی رسد از جهت بتان
افلا تتذکرون آیا یاد نمی کنید و پند نمی گیرید و میان عاجز و قادر و جماد
و عالم تمیز نمی کنید و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنچه شما انباز
گرفتید از جمادات و لا تخافون و نمی ترسید انکم اشرکتم بالله از آنکه شریک
می آرید بخدای عالم ما لم ینزل به آن چیزی را که نفرستاده است خدای شریک
کردن آن علیکم سلطانا بر شما کتابی یا حجتی غالب یعنی چگونه ترسم
از معبودان شما که بدیهه عقل حکم میکند که از ایشان نفع و ضرر متصور
نیست و شما اولیترید که بترسید از خدای غالب و قادر و قاهر که شریک می آرید
باو بی دون حجتی و بینتی بلکه بمحض تقلید فای الفریقین پس کدام از این دو گروه
موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارترند با من بودن پس مرا جواب
دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید که سزاوار آنست کار زودتر
الذین آمنوا آنکسانی که ایمان آورده اند بخدای و بوحدانیت او و لم یلبسوا
و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک اولئک لهم الامن
آن گروه مر ایشانراست ایمنی از عذاب دوزخ و هم مهتدون و ایشانند
راه یافتگان و تلک و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابرهیم

برقوم خود حجتنا حجت وبرهان ما بود که بر وجه غلبت آتیناها ابرهیم
دادیم آنرا ابرهیم تا حجت کرفت بآن علی قومه بر کروه خود نرفع درجات
برمیداریم پایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم وحکمت از مومنان
موحد مطیع برحسب استعداد ایشان در ایمان ویقین یعنی هر یک از اهل
ایمانرا برقدر استحقاق بمراتب عالیه ودرجات رفیعه میرسانیم ان ربک
حکیم بدرستی که پروردکار تو خداوند حکمت است در بر داشتن
وفرو کذاشتن بندکان علیم دانا باستحقاق هر کس ووهبنا له وبخشیدیم
مرابراهیم را اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و
یعقوب ونبیره او که اسرائیل است ولقب او یعقوب کلا هدینا هر یک
ازین دو را راه نمودیم بمعرفت خود وباحکام شریعت بمحض لطف و
توفیق ونوحا هدینا من قبل وراه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم ومن
ذریته وهدایت کردیم از ذریت نوح یا ابرهیم داود داود بن ایشا را
که از اولاد یهودای بن یعقوب است وسلیمان وسلیمان بن داود را
وایوب وایوب وایوب بن اموص را ویوسف ویوسف بن یعقوب را
وموسی وهرون وموسی بن عمران وبرادر او هارون بن عمران را
وکذلك وهمچنانکه ابرهیم را پاداش دادیم فراخور استحقاق ایشان نیل
ثواب وکرامات وزکریا ودیگر راه نمودیم زکریا را ویحیی ویحیی پسر که
زکریاست وعیسی وعیسی بن مریم را والیاس والیاس را کل من الصالحین
همه این پیغمبران کاملانند در صلاح وشایستکی تفصیل انساب این پیغمبران
که منتهی میشود بنوح وابرهیم در [illegible] الصادقین مذکور است در خبر است
که روزی مامون با علی بن موسی الرضا گفت یا ابن رسول الله

در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدائی
از صلب او که غیر آیت مباهله باشد و غیر از آیت و قل تعالوا آنچه گذشت متضمن
و من ذریته تا اینجاست و عیسی را آن متن گویاست که از جانب مادر با براهیم
میرسد فرمود که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم است گفت چگونه این
آیت کند بر مدعای من فرمود حجه میگوئی در اینکه اگر رسول خدا حاضر (دلالت)
شود و دختر ترا بزنی از تو خواهد باو خواهی داد گفت چگونه ندهم و که
باشد که این رغبت ندارد گفت اگر از من خواهد باو ندهم گفت چرا فرمود
زیرا که اجماع است که فرزند فرزند خواه از دختر و خواه از پسر بر جدّ محرم است
و دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را نکاح کند گفت
از کجا میگوئی فرمود قوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و اسمعیل
و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است و الیسع و الیسع که پسر اخطوب
بن عجوز است و یونس و یونس بن متی را و لوطا و لوط که پسر هارون
بوده و هارون برادر حضرت ابرهیم است صلوات الله علیهم و علی جمیع
الانبیاء المرسلین و کلا فضلنا و همه این پیغمبران را دادیم فضیلت به
نبوت علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و من آبائهم و فضیلت دادیم
بعضی از پدران ایشان را و ذریاتهم و بعضی از فرزندان ایشان را و اخوانهم
و بعضی از برادران ایشان نیز بعضی از ایشان را پیغمبران و اوصیای پیغمبران
و یارا و نبیا و اجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را و هدیناهم الی
صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم ایشان را براه راست
که دین حق است ذلک هدی الله آن دینی که متدین بودند انبیای مذکوره
بآن هدی الله دین خداست که مستلزم هدایت و صواب در دنیا و آخرت

یَهْدِی بِهِ راه می نماید بآن دین مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از
بندکان خود از روی لطف و توفیق وَلَوْ اَشْرَکُوا و اکر این پیغمبران
بجب فرض شرك آوردندی با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه
باطل و نیست میشد از یشان مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند یعنی
ثوابی بران نمی یافتند چه صحت عمل تابع ایمانست پس هر کاه ایمان نباشد
عمل صحیح نخواهد بود اُولٰئِكَ آن کروه انبیا اَلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانند که دادیم
ایشانرا کتاب وَالْحُکْمَ و حکم شریعت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَاِنْ یَکْفُرْ بِهَا پس اکر
کافر شوند بکتاب و نبوت و حکمت و شریعت هٰؤُلَاءِ این کروه معاندان
قریش فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که ما بر کماشته ایم و مهیا کرده برای
ایمان بآن قَوْمًا کروهی را که از روی صدق تمام لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِینَ
نیستند بدین چیزها کافران مراد پیغمبرانند و متابعان ایشانند اُولٰئِكَ
اَلَّذِینَ آن کروه انبیا آنانند که هَدَی اللهُ راه نمود خدای ایشانرا
بدین حق فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آن
چیزیست که بران متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه
فروع مختلفه یا اقتدا کن بایشان در صبر بر اذیت قوم و صبر کن همچنانکه
ایشان صبر کردند یا در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع
ایشان شو و از جمله اینکه قُلْ بکو بکافران لَا اَسْاَلُکُمْ نمی خواهیم از
شما عَلَیْهِ بر پیغام رسانیدن از خدای اَجْرًا مزدی چنانچه بخواهد
هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید اِنْ هُوَ نیست این
تبلیغ مِنْ اِلَّا ذِکْرٰی لِلْعَالَمِینَ مکر پندی مر عالمیانرا که بسبب
آن راه راست یابند آورده اند که مالك بن ضیف که سر حلقه احبار

یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه وآله آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم
بدان خدای که توریت را بر موسی نازل کردانید که توریة دیدی که
خدای دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت این خبر در توریة هست فرمود
که آن عالم تن پرور خود پرست تویی او در غضب شد و گفت خدای
هیچ کتاب بر هیچ کس نازل نساخته آیت آمد که وما قدروا الله و تعظیم نکردند
جهودان خدای را حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد در رحمت و
انعام بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال او باشد صحف و کتب
اذ قالوا چون گفتند که ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای علی
بشر من شیء بر هیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام یعنی ان الکتب و رسل
نکرده قل بگو ای محمد من انزل الکتاب الذی کیست آنکه فرو فرستاد آن
کتاب را که جاء به موسی آمد با آن موسی نورا در حالتی که بود روشنایی
دهنده و ظلمات جهل و کفر را زایل سازنده وهدی للناس و راه
نماینده مردمان تجعلونه میگردانید آنرا قراطیس صحیفها و طومارها و ورقها
تبدونها آشکارا میکنید بسیاری را ازان چون نعت مصطفی
و آیات رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شدید ای یهود ما لم تعلموا آنچه
ندانستید انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال
و حرام زیاده بر آنچه در توریة است و بر شما ملتبس بود بیان آن مراد
احکام قرآنیست قل الله بگو ای محمد که خدای فرستاده است آنرا که ندانستید
ثم ذرهم پس دست باز دار از یهود و بگذار ایشانرا فی خوضهم در باطل
و خرافات خود یلعبون در حالتی که بازی میکنند در آن و در باطل
خود مشغول میشوند بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست وهذا و این

قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستاده ایم آنرا مبارک بسیار فواید و
با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده
از کتب چون توریة وانجیل یعنی موافق آن در توحید واصول دین و یا
گواهی دهنده بر حقیقت آن پس قرآنرا فرستادیم برای برکات وخیرات کثیره و
تصدیق کتب مقدمه ولتنذر و برای آنکه بیم کند وتخویف نمای بخواند یعنی
برای آنکه بترسانی ای محمد ام القری اهل مکه را ومن حولها وهر که را گردا
گرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق را ومغرب را والذین یؤمنون بالآخرة
وآنکسانی که ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می آرند بکتاب
یا به پیغمبر چه تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبت است وخوف
باعث تدبر وتفکر در امر حق وهم علی صلاتهم یحافظون وایشان که به پیغمبر
یا بکتاب میگروند بر نمازهای خود محافظت میکنند تخصیص صلوة بجهة
آنست که ستون دینست ونشان ایمان آورده که مسیلمه کذاب واسود عنسی
دعوت نبوت کردند حضرت رسالت صلعم را از سبب دعوی دروغ
ایشان غبار ملال بر صحیفه خاطر عاطر بود حضرت عزت در بیان
تعدی وشرح طغیان ایشان فرمود که ومن اظلم وکیست ستمکارتر
ممن افتری از آنکس که افترا کرد وبربست علی الله کذبا بخدای عز وعلا دروغ
وگفت که پیغمبر اویم او قال یا گفت که اوحی الی وحی کرده میشود بمن
ولم یوح الیه شیء وحال آنکه وحی کرده نشده است باو چیزی مسیلمه
اباطیل ومفتریات بر هم می بست ومیگفت که این وحیست که بمن فرود
آمده است واسود عنسی میگفت که [illegible] بر من ظاهر میشود بر حمار نشسته
وسخنان بر من القا میکند ومرویست که عبدالله بن سعید بن ابی سرح

قریشی کاتب رسول خدای بود چون بآن حضرت نازل شدی وی
نوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم می نوشت و بموضع سمیع علیم غفور
رحیم چون این آیت فرود آمد که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من
طین تا بقوله ثم انشاناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی
بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود
بنویس که اینچنین بر من نازل شد وی بنوشت و در شک افتاد و با
خود گفت اگر محمد درینکه میگوید که وحی است اگر صادق است پس این
وحی که باو می آید بر من نیز وارد میشود و اگر کاذبست پس مثل انکه میگوید
من هم میتوانم گفت انگاه مرتد شد نزد اهل کتاب رفت و گفت احوال
محمد را معلوم کرده ام او از نزد خود چیزها را میگوید که وحی است حق تعالی
در باره او فرمود که ومن قال و کیست ستمکارتر از انکس که گفت سانزل
فرود باشد که نازل کردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده
وعبد الله بن مسعود روایت کرده که عبد الله بن سعد آخر باسلام رجوع کرد
و ایمان آورد و بعد از ان حق تعالی از بدی عاقبت کفار و اهل شرک خبر
میدهد که ولو تری اذ الظالمون و اگر به بینی تو که چون ستمکاران
یعنی کافران باشند فی غمرات الموت در سکرات و شدائد مرگ
والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترانندگان باشند
دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در تیسیر گفته که دستها
خود کشاده باشند برای عذاب ایشان و عمود آتش بر ایشان
زنند و گویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از
جسدها همچو متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبد الیوم

تجزون امروز که وقت مردن شماست جزا داده خواهید شد عذاب الهون
بعذاب خواری و شدت با سختی تمام بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که
میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای جز آنکه ناروا است چون دعوی ولد و
شریک مر او را و دعوت نبوت بکذب وکنتم عن آیاته و بودید که از
آیتهای او و تفکر و تدبر کردن کشی میکردید و در آن تامل نکرده ایمان بآن
نیاوردید و لقد جئتمونا و بدرستی که آمدید بحساب و جزای ما فرادی
در حالتی که منفرد بید نه مال شماست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار
و نه مددکار کما خلقناکم برهیاتی که آفریده بودیم اول مرة نخستین
بار در رحم مادر برهنه و پا برهنه منفرد و معرا از همه چیز و ترکتم و بگذاشتید
ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازید
و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید وراء ظهورکم از پس پشتخود
نزد خویش فرستادید و نه با خود داشتید پس برهنه نزد ایشان کنند کرو
ما نری معکم و ما نمی بینیم با شما شفیعان شمارا الذین زعمتم آنانکه گمان
می بردید بر وجه جهالت لقد تقطع بینکم بدرستیکه بریده شد پیوند
شما و پراکنده گشت جمعیت شما وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون
آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند و یا آنکه بعث و نشور
نخواهد بود و نیز بجهت احتجاج میفرماید ان الله فالق الحب بدرستی که
خدای شکافنده تخم زراعت تا نبات از آن برویید والنوی و شکافنده
دانه اشجار است تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آرد زنده را
یعنی نبات و اشجار تر و تازه را که نشو و نما حیوة دارد من المیت از
مرده که تخم و دانه خشک است یا بیرون می آورد ولد را از نطفه و مرغ

از بیضه و مؤمن از کافر و عاقل از جاهل و مخرج المیت و بیرون آرنده مرده است
چون تخم و نطفه و بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغست ذلکم
الله این زنده کننده و میراننده الله است که سزاوار عبادتست فانی
تؤفکون پس از کجا برگردانیده میشوید از و بغیر او یعنی و را گذاشته به
پرستش غیر او اشتغال می نمائید فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است
از ظلمت شب یعنی برنده تاریکی شب و آورنده روشنائی روز و جعل
اللیل سکنا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از حرکات روز بیاسایند
والشمس والقمر و گردانید آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای اوقات تا از آن
دورهای مختلفه داد تا بآن حساب سال و ماه و هفته معلوم شود و بآن
سر رشته حساب خود را انکاح دارند ذلک این کار که سیر دادن شمس و قمر است
بادوار مختلف برای حساب معلوم تقدیر العزیز اندازه کردن خداوند است
غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا در تدبیر ملکت خود و مصالح
خلق وهو الذی و اوست خداوندیکه بقدرت کامله خود جعل لکم
النجوم بیافرید برای شما ستارگان لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آن
فی ظلمات البر در تاریکیهای شب در بیابان والبحر و در دریا یعنی
بضوء و طلوع و غروب و مواضع آن راهها را بشناسید قد فصلنا الایات
بدرستی که روشن ساختیم نشانهای قدرت خود را لقوم یعلمون برای
گروهی که بدانند نفع گرفتن خود را از آن و بدان استدلال کنند بر وجود
قادر حکیم و رئوف رحیم و بدانکه حق تعالی همچنانکه شمس و قمر و نجوم را
سبب منافع دنیویه گردانید تا بندگان بوسیله آن بمقاصد و مطالب
خود سلوک نمایند و گمراه نشوند همچنین ضوء مصطفوی که شامل

نور شمس است بسبب هدایت بندگان کرده‌اند تا از ظلمات کفر خلاصی
یافته بنور معرفت او راه یابند و بعد از غروب آن ضوء بافق فوت نور
مرتضوی را که مانند قمر است از مطلع هدایت طالع ساخت تا بآن راه یافته
از ظلمت شک و نفاق برهند و بکنته انا کالشمس وعلی کالقمر اینجا ظهوری
تمام دارد و بعد از آن ائمه هدی را که مانند کواکب نیرند رهنمای
بندگان ساخت تا متمسک بایشان شده از تاریکیهای شقاوت ابدی
رسته بسعادت دارین مستعد گردند و حدیث مثل اهل بیتی کمثل النجوم
دلالتی تمام دارد برین و از ینجاست که علی بن ابرهیم در تفسیر این آیت گفته که مراد
بنجوم آل محمدند وهو الذی انشأکم و اوست آنکه آفرید شما را من نفس
واحدة از یک تن که آدم است ع فمستقر پس مر شما راست قرارگاهی و
مستودع وجای ودیعتی یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب یا عکس و نزد بعضی
مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هرجا که آدمی قرار ندارد
مستودع است چون صلب و رحم و قبر نیست مستقر موضع قرار او که بهشت است
یا دوزخ قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه
وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند این را
وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب
آسمان ماء آب باران فاخرجنا پس بیرون آوردیم به بآن آب نبات
کل شیء رستنیهای هر چیزی یعنی هر صنفی از نباتات فاخرجنا پس بیرون
آوردیم منه خضرا از آن آب چیزی سبز یعنی گیاه سبز که از تخم رسته
باشد و بیخ و شاخ پیدا کرده باشد نخرج منه بیرون می‌آریم از این گیاه
سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر مرکب شده و برهم نشسته یعنی خوشه

وَمِنَ النَّخْلِ وبیرون می آوریم از خرمابان درختان خرما آنکه حاصل میشود مِن طَلْعِها از شکوفه وغنچه وی قِنْوانٌ دانِیَةٌ خوشهای یکدیگر نزدیک ویا بمین نزدیک از بسیاری بار وَجَنّاتٍ مِنْ اَعْنابٍ وبیرون می آوریم از ان آب بوستانها از انگور وَالزَّیْتُونَ وَالرُّمّانَ بیرون می آریم با آن آب درخت زیتون ودرخت انار مُشْتَبِهاً در حالتی که باشد هریک مانند یکدیگر در برگ وغیره مُتَشابِهٍ ونه مانند یکدیگر باشند در طعم چه بعضی بغایت ترش می باشند وبعضی شیرین وبرخی ترش وشیرین ویا تشابه وعدم تشابه در هیأت وقدر ولون وطعم اُنْظُرُوا اِلى ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هریک ازین درختان اِذا اَثْمَرَ چون بیرون آورد میوه خود را بغایت خوردی وبی مزگی وَیَنْعِهِ وبنگرید برسیدگی وبزرگی ونغزی آن که چگونه شکلی ومزه ولذتی در وی پدید می آید یعنی در میان هر دو حال تفکر کنید وببینید که حق تعالی بتدریج آنرا از حال اولی بحال ثانیه میرساند اِنَّ فی ذٰلِکُمْ بدرستیکه درینها که ذکر کردیم لَاٰیاتٍ نشانهاست بر وجود قادر حکیم ووحدانیت او لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند چه حدوث این اجناس مختلفه از اصل واحد ونقل آن از حالی بحالی نمی باشد مگر باحداث قادریکه میداند تفاصیل آنرا از احوال ممکنه آن که ضدی ندارد که معارض او شود در ان وَجَعَلُوا لِلّٰهِ وساختند کافران برای خدا شُرَکاءَ الْجِنَّ ایشان از جنیان را یعنی ملائکه را شریکان خدا شرکاء الجن ایشان از جنیان را یعنی ملائکه را شریکان خدا کردانیدند وپرستش آنها کردند وکفتند که الملائکة بنات الله وتسمیه ایشان بجن بجهت آنست که از

نظر پوشیده اند همچنانکه جنیان و با مراد شیاطین اند که اطاعت آنها
نمودند همچنانکه اطاعت خدا باید نمود وَخَلَقَهُم وحال آنکه میدانند
که حق تعالی آفریده است ایشان را نه جن چه آن نیز مخلوق اوست
وغیر خالق مثل خالق نیست از جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند
وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وبرمی بافند وافترا میکنند برای و بَنِينَ پسران چون
عزیر وعیسی وَبَنَاتٍ ودختران چون ملائکه بِغَيْرِ عِلْمٍ بی آنکه علمی باشد
ایشان را بحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیلی برین مدعا ندارند بلکه
دعوی وتقلید است سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى وبرتر عَمَّا
يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند که او را فرزندی وشریکی هست
بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست که تازه پدید آمده است آسمانها
وزمینها و پایدید آورنده آسمانها و زمینها است و یا اوست که بی نظیر
و بی مثلست در آسمانها و زمینها أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد و
چگونه باشد مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وحال آنکه نیست
مر او را زنی که فرزند از وی بهم آید وچگونه او را زن باشد که در زناشوهری کفائت
وجنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نه وَخَلَقَ
كُلَّ شَيْءٍ و آفریده همه چیزها را است وغیر او را این صفت نیست مخلوق وَهُوَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست وغیر او را این دانائی نیست پس او را
مثل نباشد ذَلِكُمُ اللَّهُ آنکه بدین صفات موصوفست خداوند است جامع
جمیع صفات کمال رَبُّكُمْ پروردگار شماست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
بسزا نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست فَاعْبُدُوهُ پس
او را پرستید که مستحق عبادت اوست نه غیر او وَهُوَ و او با وجود

وخالق را مانند

این همه صفات عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ بر همه چیز نگهبانست و متولی امور
بندگان پس توکل برو کنید و همه امور خود را بدو تفویض کنید نه
بغیر او لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ در نمی یابد او را دیدها وَهُوَ یُدْرِکُ
الْأَبْصَارَ و او در می یابد دیدها را یعنی بصر می یابد آنچه دیدها ادراک
آن نمی کنند از جواهر لطیفه مانند ابصار و یا در می یابد بخدا و بدان
ابصار را وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندگان
و یا رسنده بدقایق اشیا الْخَبِیرُ آگاه باسرار همه و دانا بمصالح و تدابیر
بندگان و بافعال ایشان قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ بدرستی که آمد بشما بصایر نقلهای
روشن یعنی دلایل ظاهره مِنْ رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما که وضوح آن
بر وجهیست که گویا قوت باصره آنرا می تواند دید فَمَنْ أَبْصَرَ پس هر که
بیند حق را و تصدیق کند بآن فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس خود آنرا دید
و منفعت آن راجع باوست وَمَنْ عَمِیَ و هر که نابینا شود یعنی نه بیند
آن دلایل واضحه را بجهت عدم تدبر و تفکر در آن و بسبب آن گمراه
گردد فَعَلَیْهَا پس ضرر و وبال آن بروست وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ و نیستم
من نگهبان که محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم چه بر من
همین تبلیغ است و بس و حق تعالی است که حافظ اعمال شماست و
شما را بر آن جزا خواهد داد وَکَذَٰلِکَ و مانند آنچه مذکور شد نُصَرِّفُ
الْآیَاتِ میگردانیم آیتهای قرآنرا از خوف برجا و وعد بوعید و غیر آن
تا در معانی آن نظر کنند وَلِیَقُولُوا دَرَسْتَ و تا غایت و عاقبت آن
باین می انجامد که میگویند اهل مکه که تو خواندی [illegible] و تعلیم گرفتی از
دیگری وَلِنُبَیِّنَهُ و تا بیان کنیم قرآنرا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند

وحق را از باطل ممتاز میسازند یعنی کفار از اجل بر تعلیم و درس میکنند و مومنان
تصدیق بحقیقت آن میکنند کفار را صد بدین آبای خود میخوانند حق تعالی فرمود
که اتبع ما اوحی الیک در پی آن رو که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار
تو یعنی مقید باش بطریق توحید لا اله الا هو هیچ معبودی نیست بسزا مگر
او واعرض عن المشرکین و روی بگردان از مشرکان و باقوال باطله
ایشان التفات مکن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک
ایشان بر وجه اجبار و اکراه ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی لیکن این منافی
تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار تا بندگان بمجرد اختیار
خود تابع حق شده ثواب یابند و یا تابع باطل شده عقاب کشند و ما
جعلناک علیهم و نگردانیده ایم ترا ای محمد حفیظا نگاهبان و ما انت علیهم
و نیستی تو بر ایشان بوکیل کسی که بامور ایشان قیام نمائی یعنی کار ایشان بتو
بازگذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار نمودن ایشان بایمان
آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم
نازل شد مشرکان قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه
کن و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال او را یاد میکنی هجو کنیم آیت آمد
که و لا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستید من
دون الله بجز از خدای و قبایح ایشانرا یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان
نیز در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عدوا از روی ظلم و تجاوز
از حق بغیر علم بیدانشی یعنی خدای را ناسزا گویند از روی جهل و نادانی
کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر اهل ایشان بر وجه تخلیه
وخذلان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار

ایشان از نیك و بد در نظر ایشان که عمل نیك است بر وجه توفیق و لطف
و اگر بد است از روی خذلان تا نزد آن شیطان بر ایشان غلبه کرده اعمال
بد را در نظر ایشان بیاراسته و چون غلبه شیطان بر ایشان بواسطه تخلیه
و خذلان او سبحانه است ایشان را ازین جهت نسبت تزیین با و سبحانه
واقع شده بر وجه مجاز و اگرنه حقیقت فاعل تزیین اعمال قبیحه شیطانست
و اگرنه لازم آید که حق سبحانه بندگان را بکفر و معصیت راغب ساخته باشد
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا ثم الی ربهم پس بسوی جزای
آفریدگار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را
در وقت مکافات عمل بما کانوا یعملون بآنچه بودند که میکردند از خیر
و شر آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت ص گفتند ای محمد تو ما را
خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زده دوازده چشمه آب از آن جاری
شد و عیسی ع مرده را زنده کرد و صالح ناقه را از سنگ بیرون آورد ازین
نوع آیتی بما بنما تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود اگر این معجزه ظاهر شود
تصدیق خواهید کرد جمله برین قول عهد کردند و سوگندان غلاظ و
شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه نمائی ما در موافقت اهل حق
با تو مبایعت کنیم حضرت خواست که بدعا مشغول شود
جبرئیل آمد و گفت حق تعالی که من بدعای تو این کوه را زر سازم
اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای
خود نشانی خواهند و آن بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون
نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر خواهی این معجزه ظاهر
سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا اگر خود ایمان

نیارند لهذا از نزول ایشان ایمان آرند حضرت قسم در مراختیار فرمود
واین آیت درین باب کرد اقسموا بالله وسوکند بخدای جهد ایمانهم
سخت ترین سوکندها نخود که لئن جاءتهم آیة هر اکر اید بدیشان نشانه
ازانچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آیینه ایمان آرند بدان قل بکو ای محمد
انما الآیات جز این نیست که این آیتهای یعنی نشانهای نبوت که معجزات
عند الله نزدیک خدایست واو بر اظهار آنچه ازان خواهد قادر است
وما یشعرکم وچه دانا کردانید شما را ای مؤمنان انها اذا جاءت
انکه این معجزات مقترحه چون بیاید بایشان ومشاهده کنند لا یؤمنو
نکروند بان یعنی شما نمیدانند که ایشان ایمان نیارند ونقلب افئدتهم
وکردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق بان بر وجه خذلان وابصارهم
ودیدهای ایشانرا از دیدن حق بطریق تخلیه بعد از ظهور معجزات
مقترحه بر جهت این ایمان نیارند در آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه
ایمان نیاوردند بانچه نازل شد برایشان از آیات اول مرة نخستین
بار چون شق قمر وغیر آن بجهت فرط عناد وجحود ونذرهم وکذاریم
ایشانرا فی طغیانهم در بیراهی خود شان یعمهون درحالتی که سرکشته
روند وراه بحق نبرند یعنی ایشانرا بعمل خود شان بازکذاریم وبقهر
وجبر منع ایشان نکنیم ازان تا در ضلالت وطغیان سرکشته ومتحیر باشند
ولو اننا نزلنا واکر چنانچه ما فرو می فرستادیم الیهم الملائکة بسوی
ایشان یعنی کافران معاند فرشتکانرا چنانچه مدعای ایشانست و
کلمهم الموتی وسخن میکفتند با ایشان مردکان چنانچه اقتراح میکنند
ازتو وحشرنا علیهم وجمع میکردیم ومحشور می ساختیم برای ایشان

کلَّ شیءٍ همه چیز از امم سابقه قُبلاً گروه گروه تا همه بر وحدت آلهی و نبوت حضرت رسالت پناهی گواهی دادندی و با اکثر جمیع معجزات که می طلبیدند بایشان می نمودیم ما کانوا لیؤمنوا نمی بودند که ایمان آرند اِلّا اَن یشاءَ اللّهُ مگر آنکه خدای خواستی که بروجه قهر و جبر ایمان آرند و لکنّ اکثرهم یجهلون و لیکن بیشتر کفار نمیدانند که اگر معجزات بدیشان نمایند بطوع و رغبت خود نگروند پس سوگند بکه در بین منحوند بروجه جهل ایشان است بان و کذلک و همچنان که تر ا ای محمد دشمنان هستند جعلنا لکلّ نبیّ کردانیدیم برای هر پیغمبری عدوّاً دشمنان شیاطین الانس و الجن که گردن کشان انس و جن اند مراد تخلیه و تمکین اعدات یعنی همچنانکه تخلیه اعدای انبیای سابق کردیم و بجبر و قهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم و تمکین ایشان دادیم و بر طریق قهر و جبر منع ایشان نکردیم چه الجا و اجبار منافی تکلیف است پس زمام اختیار خیر و شر بدست ایشان کذا و ایشان اختیار شر کرده با انبیا علم دشمنی برافراشتند یوحی بعضهم وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی شیاطین انس که روسای کفارند زخرف القول سخنان بدروغ آراسته را که از تحقیق نیست غروراً بجهت فریب دادن و لو شاء ربک و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را بروجه جبر و الجا ما فعلوه نمیکردند دشمنی را با پیغمبران فذرهم پس بگذار ایشان را و ما یفترون با آن دروغها که برمی بافند و آن تابعان خود را گمراه میسازند و لتصغی الیه و بجهت آنکه میل کنند بآن وسوسه گمراه سازنده و سخنان بدروغ آراسته افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة دلهای کسانی که ایمان ندارند باخرت و لیرضوه و بجهت آنکه پسندند آن سخن باطل را برای خود و لیقترفوا و بجهت آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه کسب کننده

آنند از کناهان أفغیر الله أبتغی آیا غیر خدا را طلبم حکماً در حالتی که حکم
کننده باشد میان من و شما و محق را از مبطل جدا کرداند وهو الذی
أنزل وحال آنکه اوست که فرستاده است الیکم الکتاب بسوی شما
قرآن را مفصلاً در حالتی که بیان کرده شده است در وی حق و باطل و ایمان
و کفر والذین آتیناهم الکتاب و آنکسانی که دادیم ایشانرا کتاب چون
علمای یهود و نصاری یعلمون انه منزل میدانند که قرآن فرو
فرستاده شده است من ربک از پروردگار تو بالحق بدرستی و راستی
بجهت موافقت آن بکتاب ایشان با آنکه میدانند که آنحضرت
ممارست کتب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط نکرده و چون
ایشان علم بحقیقت آن دارند فلا تکونن من الممترین پس مباش شک
کنندکان در آنکه ایشان میدانند حقیت آنرا وتمت کلمة ربک و
تمام شد سخن آفریدکار تو یعنی اخبار و احکام و مواعید قرآن بنهایت
کمال رسید و حجت او در بیان توحید و نبوت بغایت آنجا میرسد صدقاً
از روی راستی در اخبار و مواعید وعدلاً و بر وجه عدالت در احکام
لا مبدل هیچکس نیست که تبدیل دهنده باشد لکلماته مر اخبار و احکام
اورا چنانکه تبدیل دادند توریة را زیرا که حق تعالی محافظت قرآن کرده
از تبدیل همچنانکه فرموده وانا له لحافظون وهو السمیع و اوست شنوا
گفتار همه العلیم دانا باسرار همه پس همه را بر وفق عمل جزا دهد وان
تطع اکثر من فی الارض اگر فرمان بری بیشتر کسانرا که در زمین اند
یعنی کفار و جهله و اتباع هوا یضلوک عن سبیل الله گمراه
کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه

الا الظن مگر گمان خود را وظن ایشان آن بود که پدران ایشان که
پدران بر حق بودند و یا مظنه ایشان چنان بود که فکرهای فاسد وخیالات
باطله ایشان حق است وان هم الا یخرصون ونیستند ایشان الا که
دروغ میگویند برخدای در آنچه نسبت باو میدهند از اتخاذ ولد وعبادت
اصنام باميد وسیله تقرب باو وغیر آن از تحلیل میته وتحریم بحیره و
سایبه ان ربک هو اعلم بدرستیکه آفریدکار تو داناتر است من یضل
عن سبیله بانکس که کم میشود از راه وی واز طریقی که فرموده اوست منحرف
میشود وهو اعلم واو داناتر است بالمهتدین براه یافتگان یعنی او بهر
دو فریق از همه داناتر است مرویست که کفار مردار میخوردند چون
مسلمانان سرزنش ایشان کردند گفتند که این سرزنش ایشان کرده اند
برشما اولیست که آنچه خود میکشید میخورید وآنچه خدای میکشد نمی
خورید حق تعالی آیت مذکور نازل ساخت وبعد از آن فرمود
که فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله علیه از آنچه نیکی که یاد
کرده شده است نام خدای بر ذبح آن ان کنتم اگر هستید شما
بایاته مؤمنین بآیتهای او وسخنان او در حلال وحرام گرویدگان
وچیست بچه غرضست الا تاکلوا از آنکه نخورید مما ذکر اسم الله
از آنچه یاد کرده شده است علیه نام خدای بر وی در وقت ذبح
کردن وقد فصل لکم وحال آنکه تفصیل وتبیین فرموده برای شما
ما حرم علیکم آنچه حرام گردانیده بر شما وتفصیل این در آیت حرمت
علیکم المیتة مذکور است وحفص بفتح حا در ... یعنی بیان کرده
است خدای آنچه حرام گردانیده بر شما الا ما اضطررتم مگر آنچه مضطر

و محتاج شده باشید الیه بسوی آن یعنی باکل آن از محرمات چه این شما را
حلالست عند الضرورة اما بقدر رسد رمق وَ اِنَّ کثیراً و بدرستیکه
بسیاری از مردمان لَیُضِلُّونَ هر آیینه گمراه می کنند مردمان را در تحلیل حرام
و تحریم حلال بِاَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خود بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی بی دلیلی
و حجتی بران اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او است
داناتر بِالْمُعْتَدِینَ بآنها که از حد در گذشتند و از حلال بحرام میل کردند
بعد از آن مکلفان امر میکند که وَذَرُوا و دست باز دارید ظَاهِرَ الْاِثْمِ
آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و نهان آن یعنی ترک کنید گناهان آشکارا
و نهان مراد آنست که ترک جمیع گناهان کنید چه گناهان منحصرند در
آشکارا و نهان و گفته اند که نکاح محارم میکنید و بزنان مایل میشوید
بوجه حرام و بجوارح گناه میکنید و بدل بدین آرزومند میشوید و اصح
قول اولست اِنَّ الَّذِینَ یَکْسِبُونَ الْاِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را
ظاهراً و باطناً سَیُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا کَانُوا یَقْتَرِفُونَ
بآنچه هستند که کسب میکنند و قبل از این گذشت که مشرکان عرب مردار را
حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفند که میمیرد کشنده او کیست
و هم و که آن نیست او گفتند واعجباه چیزیکه باز و سگ و چرغ هلاک
میکنند حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک از این سخنان
وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد حق تعالی فرمود که وَلَا تَأْکُلُوا
و مخورید مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ از آنچه یاد کرده نشده باشد
نام خدای بر ذبح آن وَاِنَّهُ لَفِسْقٌ و بدرستیکه آن چیزیکه نام خدا
نبرده باشند بر ذبح آن بیرون رفتن است از فرمان الهی پس آنرا مخورند

وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ وبدرستيكه ديوان سركش وسوسه ميكنند
اِلىٰ اَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود يعنى كافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت
كنند كه هرچه خود ميكشيد ميخوريد وآنچه خداى كشته است نمى كذاريد
وَاِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ واكر شما اى مؤمنان فرمان بريد ايشانرا در استحلال
آنچه حرام است اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستى كه شما شرك آرندكان باشيد
چه هركه ترك فرمان خداى كند در دين وتابع مشركان شود در استحلال
ما احل الله لا محاله مثل ايشان خواهد بود واكر بدون استحلال باشد
فاسق است بعد از ان از براى اهل حق واصحاب باطل بيان اين مثل
ميكند كه اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آيا آنكس هم كه بود مرده بكفر يا بجهل فَاَحْيَيْنَاهُ
پس زنده كردانيم اورا باسلام يا علم بوسيله نصب ادله و توفيق و الطاف
وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا وكردانيده ايم يعنى داديم مر اورا نورى از حجتهاى روشن
تا تميز كند ميان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ميرود بآن نور
در ميان مردمان بر راه راست يعنى نباشد اين كس كَمَنْ مَثَلُهُ فِي
الظُّلُمَاتِ مانند كسى كه او در تاريكيها كفر وجهالت وضلالت باشد
لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نباشد بيرون آينده از ان از غايت فرط عناد كَذَٰلِكَ
همچنانكه خداى تعالى آراسته است ايمانرا در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ
زينت داده شده است يعنى شيطان آراسته براى كافران مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ آنچه ميكنند از عبادت اصنام در آثار آمده است كه اين آيت
در شان حمزه عبد المطلب رحمة الله و ابوجهل لعنة الله نازل شد در وقتيكه
بوجهل پر جهل نسبت بحضرت رسالت بى ادبى كرده كه ذكر آن
لايق حال نبوت و موافق استماع محبان نيست و حمزه

دران روز شکار بود چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابو جهل
با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک رفت و کمان بر سر
او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده شد باسلام حمزه واست
وگرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل لعین وکذلک وهمچنانکه در مکه
اکابر کنه کار هستند جعلنا آفریده ایم فی کل قریة در هر دیهی اکابر
مجرمیها بزرگانی که کنه کاران آن موضع اند یا همچنانکه مؤمنان را آفریده
ایم کافران را نیز آفریده ایم و آنچه در حق اینها بجا آورده ایم با ایشان نیز مرعی داشتیم
از تمکین واقتدار رعیات و کمال عقل و نصب ادله الا آنست که اینها بجز
اختیار خود ایمان آوردند و اینها بخبث اختیار بر کفر خود ماندند لیمکروا فیها
تا عاقبت امر ایشان و سرانجام کار ایشان باین انجامید که مکر میکردند
دران موضع و مردمان را از ایمان باز میداشتند چنانکه رؤسای
قریش در موسم حج بر سر چهار راه مردمان را باز میداشتند از ایمان و میگفتند
که محمد ساحر و شاعر و کاهن است تابع او مشوید وما یمکرون و مکر نمیکنند
کافران الا بانفسهم مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان با ایشان
راجع است وما یشعرون و نمیدانند که عقوبت مکر راجع بصاحب
مکر است نه بغیر که ولا یحیق المکر السیء الا باهله مرویست که ابو جهل
و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شریکیم
اکنون میگویند که در میان ما پیغمبریست که وحی بدو می آید بخدای
که ما تابع او نشویم مگر که وحی بما نازل شود چنانچه باو نازل میشود
حق تعالی ازین خبر میدهد و میفرماید که واذا جاءتهم و چون بیاید
بکفار قریش آیة از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان

قالوا لن نؤمن گویند بر وجه عناد و حسد که ایمان نمی آریم بدین آیت یا معجزه حتی نؤتی تا وقتی که داده شویم مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود الله اعلم خدای داناتر است حیث یجعل رسالته بموضعی که می نهد پیغام خود را و حفص رسالته میخواند یعنی می نهد پیغامهای خود را در ان یعنی بر می گزیند رسالت خود را و مخصوص میسازد بآن هر کرا که میداند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایسته نبوت باشد سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانی را که مجرم شده اند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای تعالی و عذاب شدید و عذابی سخت بما کانوا یمکرون بسبب مکر کردن ایشان با مؤمنان و بد سگالیدن در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه راه نماید او را باسباب مقدمات ایمان و بطریق حق شناسا کرداند یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول اسلام یعنی آنرا مستعد ایمان کرداند بوسیله اقدار و تمکین و نصب دله و ازاله مانع و من یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو کذارد او را و از طریق ایمان بکرداند یعنی تخلیه او کند و او را بحال خود باز گذارد بجهت عناد و جحود او یجعل صدره کرداند سینه او را ضیقا حرجا تنگ و سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از ان امتناع کند کانما یصعد گوئیا یا لامیر ود فی السماء بآسمان یعنی می پرد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تبا

عداست

در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافرانرا بر وجه تخذیل و
تعلیه یجعل الله الرجس مسلط میسازد خدای عذاب یا لعنت را علی الذین
لا یؤمنون بر آنانکه نگرویدند و توحید را تصدیق نمیکنند بر وجه
عناد و انکار و مزیت تبیین در شرح صدر و ضیق آن و اقوال مختلفه مفسرین
دران در منهج الصادقین مسطور است وهذا و این راه اسلام صراط ربک
راه پروردگار تست مستقیما در حالتیکه راست است و در و کجی نیست قد
فصلنا الآیات بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون برای
گروهی که پند پذیرند و دانند که قادر مطلق اوست نه غیر او و آنچه میکند
و میفرماید محض حکمت و عدلست لهم مر این پند پذیرندگانراست دار
السلام سرای با سلامت از آفات و مکاره و خوف انقطاع که بهشت است
عند ربهم نزد خدای یعنی در عهده ضمان او یا ذخیره نهاده شد نزد
او وهو ولیهم و او نصرت دهنده ایشانست در دنیا و متولی ثواب
ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالحه
و یوم یحشرهم و یاد کن روزیرا که حشر کنیم جن و انس را و حفص بیا
خواند یعنی خدای حشر کند مکلفانرا جمیعا همه ایشانرا و ندا کند ایشانرا
که یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستیکه بسیار خواستید
من الانس از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان و قال اولیاؤهم
و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان
ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخوردار یافتند بعضنا
ببعض برخی از ما بر برخی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان باین
وجه که راهنمونی ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه

گرفتند دیوان از آدمیان که ایشان را مطیع خود ساختند و تحصیل مراد
خود کردند از ایشان و گویند که استمتاع انس بجن آنست که در بیابانها بایشان
متعوذ میشوند چنانکه مرویست که چون یکی خواستی که بسفر رود در راه
چون از جنیان ترسیدی پناه بار وسای ایشان دادی که دران وادی
می بودند و گفتی پناه می گیرم بسید این وادی پس بجرات تمام
قدم دران وادی نهادی و گفتی ایمن شدم حاصل که در قیامت گویند
که ما نفع گرفتیم از ایشان وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا و رسیدیم
بوقتی که مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت مرگ بتبعیت شیاطین
جن کرده ایم اکنون حال ما چون خواهد بود قَالَ گوید خدای که ای
زیانکاران النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش آرمگاه شماست خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه
جاوید باشید دران آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای
که شما را بزمهریر نقل کند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ
خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس عَلِيمٌ داناست باعمال و
احوال ایشان وَكَذَٰلِكَ و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را
بجهت عناد ایشان تا بر یکدیگر مسلط می شوند نُوَلِّي مسلط کردانیم بَعْضَ
الظَّالِمِينَ بَعْضًا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا و واگذاریم برخی از ایشان
بر برخی تا باختیار خود آنچه خواهند کنند و باجبار منع ایشان نکنیم
اکثر بر آنند که این تسلیط در آخرت باشد یعنی دران روز ظلمه جن و
انس را باهم گذاریم و از ایشان تبرا کنیم همچنانکه در [illegible] تخلیه ایشان
کردیم و ایشان را باهم گذاشتیم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آن چیزیکه کسب
میکردند در دنیا از معاصی و مناهی بر وجه عناد و از ابن عباس

روایتست که هرگاه حق از قومی راضی باشد خیار ایشان را بر ایشان امیر
گرداند و اگر سخط گیرد بر قومی شرار را بر ایشان مسلط سازد و برجه
تخلیه بجهت جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه و مالك دینار روایت کند
که من در بعضی از کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی میگوید منم
خدای که مالك جمیع پادشاهانم و دلهای پادشاهان بید قدرت
منست پس هر که اطاعت من کند پادشاهان را بر وی رحیم گردانم و مثل اینست
قول امیر المؤمنین علیه السلم که ترك مکنید امر بمعروف و نهی از منکر را
تا مسلط نشوند بر شما اشرار شما پس هر چند دعا کنید مستجاب نشود یا معشر
الجن و الانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم رسل منکم آیا نیامد
بشما یعنی البته آمد پیغمبران از جنس شما اگر چه پیغمبران جز آدمیان
نبوده اند اما چون انس را با جن جمع کرد پس بر سبیل تغلیب این خطاب
صحیح باشد و گویند که مراد برسولان جن بیم کنندهای ایشان
بودند همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بقوم رسانیدند و در تفسیر جرجانی مذکور است که باجماع حق تعالی هیچ
جنی برسالت بجنیان نفرستاده که مبعوث گردیده باشد الا آنست که رسولان
آدمی را رسولان از جن میفرستادند حاصل که حق تعالی بر سبیل ملامت
با آدمیان و دیوان گوید که من بشما رسولان فرستادم یقصون علیکم
میخواندند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و می ترسانیدند
شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز که قیامتست قالوا گویند
در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بکفر و استحقاق خود و غرتهم الحیوة الدنیا و فریفته کرده بود

ایشان آنند که فانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون شدائد احوال
قیامت بدیدند بگناه خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و گواهی
دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ آنکه ایشان بودند ناگرویدگان
بآخرت و احوال آن ذَٰلِكَ آن شان بندک و امر عظیم فرستادن رسولان
أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ بجهت آنکه نباشد پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک
کنندهٔ دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ در حالتی
که اهل شهرها و دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبر بدیشان نیامده باشد
ایشان را از خدا و قیامت خبر نکرده باشد و از نجاست که هلاک کردن
هیچ قومی نبوده الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت
باشد که چرا رسول را بما نفرستادی و این مستلزم مظلمت وَلِكُلٍّ و مر هر یک
از مکلفان است دَرَجَاتٌ مراتب در ثواب و عقاب مِّمَّا عَمِلُوا از برای
عملهای که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ
بیخبر از آنچه مردمان میکنند و همه را بر آن جزا خواهد داد وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ
و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان و از ایشان ذُو الرَّحْمَةِ
خداوند رحمت بر ایشان إِن يَشَأْ اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا
کند يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای کفار قریش وَيَسْتَخْلِفْ و جانشین شما
سازد مِن بَعْدِكُم از پس شما مَّا يَشَاءُ هر کرا خواهد از آفریدگان
خود كَمَا أَنشَأَكُم همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ
آخَرِينَ از ذریت گروهی دیگر که پدران شما بودند لکن شما را
باقی می گذارد تا باجل مسمی بهتر ترحم او بر شما تا شاید که از شما گروهی
دیا فرزندان شما بشرف اسلام رسند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ جزا [illegible]

که آنچه وعده داده میشود از قیامت و متعلقات آن اِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَاٰتٍ هر آیینه
آینده است یعنی بودنی و آمدنیست بلا شبهه وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ
و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در آوردن بعث و نشور تا شما
از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت
برهید قُلْ بگو ای محمد بکفار قریش يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای گروه من عمل کنید
عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر حالت کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت تمکن و
استطاعت شما باشد سعی کنید حفص مکاناتکم خواند یعنی بر حالت
کفر خود عمل کنید اِنِّيْ عَامِلٌ بدرستیکه من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی
خود در تتبع اسلام و ثبات بر آن فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد
که بدانید مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ آنکس که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام
پسندیده سرای آخرت اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُوْنَ بدرستیکه فیروزی و
رستگاری نیابند ستمکاران که اهل شرك و کفر نیز آورده اند که مشرکان
در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یك نیمه را برای خدا و یك
نیمه را برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت کردندی
آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بتان
بودی بر خدمتکاران بتکده قسمت کردندی پس اگر حصه خدا
بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصه بتان اگر نیکوتر بودی
بر حال خود گذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب
بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی که خدا توانگر است
بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان با نصیب خدا مخلوط
شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی

بعرم

الهم

کما اینها فقیر و محتاج نیز بحق تعالی از این حال خبر میدهد که وَجَعَلُوا لِلّهِ
و مقرر کرده‌اند برای ذرأ از آنچه آفریده است خدای مِنَ الحَرثِ
از کشت زارها وَالأَنعَامِ و چهارپایان نَصِیباً بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا
پس گفتندی که هَذَا لِلّهِ این نصیب مر خدا راست بِزَعمِهِم بادعای
باطل و گفتار دروغ خود شان وَهَذَا لِشُرَکَائِنَا و این نصیب برای شریکان
ما یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده‌ایم فَمَا کَانَ لِشُرَکَائِهِم پس آن نصیب
که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا یَصِلُ إِلَى اللّهِ پس نمیرسید
بخدای و دران تصرف نمیکنند وَمَا کَانَ لِلّهِ و آن نصیبی که مر خدا را
فَهُوَ یَصِلُ إِلَى شُرَکَائِهِم پس آن میرسد بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب
خدا بمیدارند و نامزد بتان می کنند سَاءَ مَا یَحکُمُونَ بد است حکم
کردن ایشان که اینست وَکَذَلِکَ و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده
در قسمت آراسته‌اند لِکَثِیرٍ مِنَ المُشرِکِینَ برای بسیاری از مشرکان قَتلَ
أَولَادِهِم کشتن فرزندان ایشان شُرَکَاؤُهُم شریکان ایشان یعنی دیوان
یا خدمتکاران بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشان در چشم
ایشان و مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده است و این از
عادت جاهلیت بوده که دختران را زنده در گور میکردند جهت آنکه هر کرا
دختر متولد میشد دیگران سرزنش میکردند و او بجهت ننگ و عار آن دختر را
زنده در گور میکرد یا میکشت و یا مراد کشتن اولاد است برای قربانی بتان
و این از وساوس شیطان بود که در دل مشرکان می‌انداختند که وجود دختران
شما را عیب و عار است و درویشی و قربانی کردن ایشان برای بتان
موجب تقربست و بهر تقدیر این سخن را در نظر [illegible]
ایشان بحلیه آراستند

لیردوهم تا هلاک سازند یعنی گمراه گردانند ایشانرا وازراه ببرند یا غوا
ولیلبسوا علیهم وتا پوشیده گردانند بر ایشان دینهم دین ایشانرا یعنی
آن دینی را که بران بودند از ملت اسمعیل ع ولو شاء الله واگر خواستی
خدای که بروجه اجبار وقهر شیاطین را ازین اضلال باز دارد ما فعلوه
نکردندی آنرا وقادر نشدندی بران ولیکن جبر وقهر منافی تکلیف است
چه تکلیف ومصلحت در اختیار است وچون چنین است فذرهم پس
بگذار ایشانرا وما یفترون با آنچه افترا میکنند ودروغی که میگویند وقالوا
هذه وگفتند این نصیبهای خدایان ما انعام وحرث که چهارپایان
وکشت است حجر حرامست بر ما لا یطعمها الا من نشاء بخنند وبخورد
آنرا مگر آنکه ما خواهیم از خادمان بتخانه ومردان نه زنان پس مطلق زنانرا
دران دخل نمیدادند بزعمهم بگمان باطل خود بید لیلی وحجتی وانعام
واین چهارپایان حرمت ظهورها حرام گردانیده شده است پشتهای
ایشان یعنی سوار شدن وبار نهادن بران مراد بحیره وسایبه وحام
است که در مایده گذشته وانعام واین چهارپایان لا یذکرون اسم الله
علیها یاد نکنند نام خدای را بر ذبح آنچه آنرا بر نام بتان ذبح میکردند
وآنچه آمد کور از تحریم انعام وحرث نسبت بخدا میدادند ومیگفتند
که خدای چنین گفته افتراء علیه جهت افترا کردن برو سیجزیهم زود باشد
که جزا دهد خدای ایشانرا بما کانوا یفترون بسبب آنکه بودند که افترا
میکردند بر خدا وقالوا ونیز گفتند که ما فی بطون هذه الانعام
آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره وسایبه خالصة
لذکورنا حلالست مر مردان ما را الخاص ومحرم علی ازواجنا

وحرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَاِنْ یَکُنْ
مَیْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِیهِ شُرَکَاءُ پس
ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند سَیَجْزِیهِمْ وَ
صْفَهُمْ زود باشد که پاداش دهد خدای جزای وصف کردن ایشان
که آن افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل اِنَّهُ حَکِیمٌ بدرستی که خدای
حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِیمٌ داناست بمصالح بندگان
در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوا
اَوْلَادَهُمْ بکشند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بی خردی بِغَیْرِ عِلْمٍ
بیدانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و جهل ایشان بود بآنکه
خدای رازق اولاد ایشانست نه ایشان وَحَرَّمُوا و حرام ساختند
مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ آنچه روزی داده است خدای ایشانرا یعنی بحیره و
سائبه و غیر آن افْتِرَاءً عَلَی اللّٰهِ بجهت افترا کردن بر خدا قَدْ ضَلُّوا بدرستی
که گمراه شدند وَمَا کَانُوا مُهْتَدِینَ و نبودند راه یابندگان بر طریق حق
و جاده صواب بعد از آن میفرماید که وَهُوَ الَّذِی و اوست آنکس که
برای شما اَنْشَأَ پیدا کرد و از نیست و هست گردانید جَنَّاتٍ بوستانهای
بر انگور مَعْرُوشَاتٍ برداشته و بچوب و نی و بسته وَغَیْرَ مَعْرُوشَاتٍ
و نابسته و بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ و نیز بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ
و کشتها از جو و گندم و برنج و ارزن و نخود و غیر آن مُخْتَلِفًا اُکُلُهُ
در حالتی که مختلف و گوناگونست میوهٔ آن در هیئات و کیفیات
یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه وَالزَّیْتُونَ و بیافرید درخت زیتون را
وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتیکه مانند یکدیگرند در لون و طعم

ویابرکهای آن مانند یکدیگر است وَغَیْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بعضی
بر بعضی یعنی بعضی از آن شیرین است و بعضی ترش و بعضی یکی میان
این و آن کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ و بخورید از میوه‌های هر یک ازین اِذَا اَثْمَرَ چون
میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام بود وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق
آن میوه را یَوْمَ حَصَادِهِ در روز درویدن زراعت و بریدن خرما
وانگور و غیر آن و قول مشهور آنست که مراد ازین صدقه است نه
زکوة مفروضه زیرا که زکوة در مدینه فرض شد و این آیت مکیست و
نزد بعضی مراد زکوة است و آیت مدنیست مرویست که ثابت بن قیس
زهب پانصد نخل داشت خرمای آنرا ببرید و تصدق کرد و هیچ از برای
خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این عاجز شد از انفاق عیال حق
فرمود که وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه
هست یکبار تصدق مکنید نزد امامیه آنست که اگر شخصی مقدار کوه
بوقبیس را در راه خدا صرف کند اسراف نیست و اگر یک دینار بوجهی صرف
کند که رضای الهی در آن نباشد اسرافست اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ
الْمُسْرِفِینَ دوست ندارد اسراف کنندگان را یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا
وَمِنَ الْاَنْعَامِ و از وست که آفرید از چهارپایان حَمُولَةً آنچه بردارند
بارها را چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنچه بر زمین انداخته شود مانند
فرش برای ذبح چون گوسفند کُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی
داد خدای شما را و حلال ساخته برای شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید
خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ گامهای شیطان یعنی [illegible] مروید و بوسوسهٔ او حلال را
حرام مسازید و حرام را حلال اِنَّهُ لَکُمْ بدرستی که شیطان مر شما راست

عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا یعنی ظاهر العداوة ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ آفرید
از چهار پایان هشت زوج را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مباشرت
کند پس زوج انثی و انثی زوج ذکر بود مِنَ الضَّأْنِ یعنی آفرید از آنچه پشم
دارند یعنی میشینه اثْنَيْنِ دو زوج یکی قوج دیگری جفت آن که میش است
وَمِنَ الْمَعْزِ و از انها که موی دارند یعنی بزینه اثْنَيْنِ دو زوج دیگر را
نر و ماده قُلْ بگو بر وجه انکار بکسانی که انعام را بر خود حرام کرده اند
آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا آن دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده
آنرا بزینه و میشینه أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا حرام کرد آنرا که فرا گرفته و احاطه
کرده بران أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای آن دو ماده خواه آنچه در رحم
ایشانست ماده باشد یا نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ با مری معلوم که
دلالت کند بر انکه خدای حرام کرده است بعضی از انها را إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد خداست وَ
مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و آفرید از شتر دو زوج را نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ
و از گاو نیز همین طریق نر و ماده قُلْ بگو بایشان که آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ
آیا حرام کردانید خدا هر دو ذکر را از شتر و گاو أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا هر دو
ماده را از یشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته ارحام
الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو و خلاصه سخن انکار است از انکه حق تعالی
حرام کردانیده باشد اجناس چهارگونه را از ذکور و اناث یا آنچه اناث
حامل آن باشند از بچها که شکم ایشانست أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا بودید حاضران
و شاهد کنند گان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آن هنگام که وصیت کرد
خدا شما را باین یعنی واجب کردانید بر شما این تحریم را چه شما هیچ

بپیغمبری می گروید پس طریقی دیگر نیست شما را بشناختن این مگر
بمشاهده فمن اظلم پس کیست ستمکارتر بر خود ممن افتری
از آنکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را یعنی بدروغ نسبت
تحلیل و تحریم چیزها را بخدا دهد لیضل الناس تا گمراه کرده اند مردمانرا
بغیر علم بی دانشی و حجتی و دلیلی ان الله بدرستیکه خدای لا یهدی
القوم الظالمین راه نمی نماید بر وجه اجبار گروه ظالمانرا که متدین
بدین جاهلیت اند قل بگو ای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی
در آنچه وحی کرده شده است بمن محرما طعامی را که حرام کرده شده
باشد علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا و درین تنبیه است بر آنکه
تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که خدای تعالی
در شرع هیچ چیز را حرام نکرده الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد
آن طعام مرداری او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونیست
که در وقت ذبح از مذبوح برود و یا در رگهای او از آن بیرون
آید او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فانه
رجس پس بدرستی که خوک یا گوشت آن پلید است و مستنفر
طبع او فسقا مگر آنکه باشد کشته شده بفسق و آن هر حیوان مأکول
اللحم است که اهل آواز برداشته شده باشد لغیر الله برای غیر
خدا به بآن یعنی بوقت ذبح آن باسم بتان آنرا کشته باشند فمن
اضطر پس هر که بیچاره باشد و غیر از میته چیزی نیابد و ضرورت
او را بر خوردن آن داشته باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود
بر بیچاره مثل خود و لا عاد و نه از حد در گذشته باشد در خوردن

آن زیاده از ضرورت وتفصیل این در سورة البقرة گذشت فَإِنَّ رَبَّكَ
پس بدرستی که پروردگار تو غَفُورٌ آمرزنده کار است وموٴاخذه نکند
آنرا که بضرورت اکل محرمات رَحِیمٌ مهربانست که بیچارگانرا درآن رخصت
داده بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام گردانیده ومیفرماید
که وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا وبر آنکسانی که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي
ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون طیور وسباع وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و
از گاو وگوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه های
که در درون ایشان بود چون پیه گرده وغیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه
برداشته ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسبیده بر پشت وپهلوی
ایشان از درون وبیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل است بر رودها یعنی چربی
که چسبیده بر رودهای ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته باشد
با استخوان چون دنبه گوشت ومغز استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ
پاداش دادیم ایشانرا بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ وبدرستی
که ما راستگویانیم در خبر دادن از همه چیز از وعد ووعید ودر آنکه
که هر وقت جهودان گناهی کردندی ومعصیتی از ایشان صادر شدی
مصلحت الهی اقتضا کردی که بعضی از آنچه بر ایشان حلال بودی حرام
کردی واگر معاصی نکردندی بر ایشان حلال ساختی فَإِنْ كَذَّبُوكَ
پس اگر تکذیب تو کنند یهودان در چیزی که من بتو وحی کرده ام
فَقُلْ پس بگو بایشان که آری رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ
خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت در مهلت دادن شما
بر تکذیب وتعجیل عقوبت نکردن تا شاید که از کفر وتکذیب باز

کردید پس مغرور مشوید باهمال و زیرا که در امهال و اهمال نیست وَلَا یُرَدُّ
بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر عَنِ الْقَوْمِ
الْمُجْرِمِينَ از گروه گناهکاران مکذب سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود
باشد که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده اند که لَوْ شَاءَ اللَّهُ
اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران
ما وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمی کردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم ما
بمشیت و امر خدا است و برضای او و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم
اشیا نمیکردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده میفرماید که كَذَٰلِكَ همچنین
که قوم تو تکذیب میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند
آنانکه پیش از ایشان بودند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که چشیدند
یعنی دریافتند عذاب ما را بجهت آن تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست
نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بدان حجت آرید
سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آن را برای ما إِنْ
تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید درین گفتار خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار
خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر که دروغ میگویید بر خدا
و چون مشرکان اثبات حجت نمی توانند نمود بر مدعای خود قُلْ بگو
ایشان را که فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدا راست حجتی رسیده بنهایت
صحت و متانت و قوت باثبات قول حق و ابطال قول شما فَلَوْ شَاءَ
پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راه راست نماید و بقهر
بر ایمان دارد لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی شما را بحق و لیکن
تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض قهر قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید

شهداءكم گواهان خود را الذين يشهدون كه گواهى دهند ان الله حرم
هذا كه خدا حرام كرده است اين محرمات را از انعام و حرث و غير آن
چون گواهان ندارند پس حجت لازم ايشان باشد و انقطاع ايشان
از ضلالت ظاهر و روشن و قول ايشان محض تقليد فان شهدوا پس
اگر خود گواهى دهند بصحت راى خود بجهت آنكه گواهى نمايند فلا تشهد
پس تو گواهى مده با ايشان يعنى تصديق مكن ايشان را و بيان فساد قول
ايشان كن ولا تتبع و پيروى مكن اهواء الذين آرزوهاى كسانى را
كه از روى عناد كذبوا باياتنا تكذيب كردند آيتهاى ما را در حلال و حرام
والذين لا يؤمنون بالاخرة و نيز پيروى مكن آنانرا كه نمى گروند بدان
سراى مانند بت پرستان وهم بربهم و ايشان به پروردگار خود بعد
برابر ميكنند بتانرا و آنها را عديل او ميدانند قل تعالوا بگو اى مردمان
بيائيد و بشنويد اتل تا بخوانم بر شما ما حرم ربكم آن چيزيرا كه حرام
كرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن الا تشركوا آنست كه شريك
مسازيد به شيئا بخداى چيزيرا وبالوالدين و نيكوئى كنيد با پدر
و مادر خود احسانا نيكوئى كردنى ولا تقتلوا اولادكم و مكشيد
فرزندان خود را من املاق از جهت ترس درويشى و احتياج نحن
نرزقكم ما روزى ميدهيم شمارا واياهم و ايشانرا چون روزى دهيم ولا
بيماست نه بر شما چرا مرتكب خون ناحق مى شويد ولا تقربوا الفوا
حش
و نزديكى مكنيد بزشتيها و ناپسنديدها در شرع [illegible] نوبت
و گفته اند مراد زناست و مقدمات آن چنانچه از ابن عباس مرويست
كه اكابر عرب پنهان از مردمان زنا كردندى و اوباش و بى باكان

باشکارا بران اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که کرد زنا مکردید ما ظهر منها
آنچه اشکارا باشد از ان وما بطن وآنچه نهان بود واز امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که ما ظهر زناست وباطن دوستی مردان با زنان بر وجه
عاشقی ومعشوقی ونزد اکثر مراد جمیع کناهان آشکارا ونهانست ولا
تقتلوا النفس التی حرم الله ومکشید آن نفس را که حرام کرده است
خدای کشتن آنرا الا بالحق مکر بحق که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم
زانی محصن ذلکم اینچها نهی ربك امر وصیکم وصیت کرد یعنی امر
فرمود به نکاه داشت آن لعلکم تعقلون تا مکر دریابید وبدانید که
راه راست اینست ولا تقربوا مال الیتیم ونزدیك مشوید بمال یتیمان
ودران تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مکر بجهتی که نیکوترین جهتی
باشد که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ آن وفایده حاصل
کردن ازان تا بیشتر شود واصل آنرا نخورید حتی یبلغ اشده تا برسد
یتیم بقوت تا بخود یعنی تا حین بلوغ در رسد که وقت قوت وتوانایی
واوفوا الکیل وتمام بپیمایید کیل را در مکیلات والمیزان وترازو را
در موزونات بالقسط بعدل ومساوات یعنی کم مدهید وزیاده
مستانید بعد از نزول این آیت بعضی کفتند یا رسول الله قادر نیستیم
برانکه در وزن ترازو مساوی باشد ولیکن چنان باشد که میل نکند حق
تعالی فرمود که لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مکر
آنچه کنجایش آن باشد یعنی اکر تقصیری در کیل ووزن بدون
قصد وعمد شما واقع شود وشما را قصد مراعات عدل بود آنرا عفو
کنیم واذا قلتم وچون سخن کویید در حکومت ویا کواهی دهید

فاعدلوا این راستی کنید دران و لو کان و اگرچه باشد محکوم له و محکوم
علیه ذا قربی خداوند خویشی نزدیک و بعهد الله و بعهد خدای که تبلیغ
احکام شریعت و ملازمت عدل است و با نذری که کرده اید اوفوا
وفا کنید و بران طریق که از شارع بشما رسید بآن قیام نمائید ذلکم
این سه امر بلیغ نهی وصیکم به وصیت کرد خدای شما را بان لعلکم
تذکرون تا شاید که شما پند پذیرید یعنی آنچه مامور است بان قیام
نمائید و آنچه منهی است ازان دور شوید وان هذا و بر شما میخوانم
حکم دهم را و آن اینست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل
توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما
در حالتی که راه راست است چه آن مؤدی بثواب و جنات است نه راه
دیگر فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را و لا تتبعوا
السبل و از پی مروید براههای پراکنده و ادیان مختلفه که محض تقلیدات
بی حجتی و دلیلی فتفرق بکم پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را و دور
سازد عن سبیله از راه حق که اتباع وحی است و پیروی دلیل و برهان
ذلکم این پیروی کردن دین حق وصیکم به وصیت فرمود حق تعالی
و امر کرد بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما پرهیزید از ضلالت و دوری
از حق عبد الله مسعود نقل میکند که حضرت رسالت خطی از برای ما
بکشید و فرمود هذا صراط الله این راه خدا است و بعد از ان خطها را
از چپ و راست آن خط بکشید و فرمود بر هر یکی ازین راههای
کج دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن پس این آیت بر خواند
و ان هذا صراطی مستقیما ثم آتینا موسی الکتاب پس داده بودیم موسی را

نوریت تماماً برای تمامی کرامت نعمت علی الذی احسن بر کسی که
نیکو قیام نماید باحکام آن و تفصیلاً لکل شیء و برای بیان هر چیزی
که در دین بکار آید و هدی و رحمة و بجهت هدایت بنی اسرائیل و رحمت
ایشان لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون شاید ایشان بجزای پروردگار خود
ایمان آورند و چون چنین است پس باحکامی که درین سوره مذکور
شد قیام نماید چه آن احسن احکام است و هذا واین قرآن کتاب
انزلناه کتابی است که فرستادیم آنرا مبارک بسیار نفع فاتبعوه
پس پیروی کنید او را واتقوا و بپرهیزید از مخالفت آن لعلکم ترحمون
شاید رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن و عمل کردن بآن و ما انزال
قرآن بعربی ان تقولوا بجهت اینکه گوئید شما ای زمره عرب انما
انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی
طائفتین من قبلنا بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری
وان کنا و بدرستیکه ما هستیم عن دراستهم از قرائت ایشان کتاب
خود را لغافلین بی خبران یعنی نمیدانم که ایشان چه میگویند و چه
میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا یا بجهت کراهت اینکه گوئید
لو انا انزل اگر فرستاده بودی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانکه بر
یهود و نصاری نازل شد لکنا اهدی هر آینه می بودیم راه
یافته تر منهم از ایشان نازل شد لا بجهت حدت ذهن ما و لهذا
جمع علوم را تلقف میکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها با آنکه
ما امی ایم فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما بینة من ربکم
حجتی روشن از پروردگار شما که همه شما آنرا می فهمید و هدی

وآمد راهنمای کرم که هر که متابعت آن کند بمقصد رسد ورحمة وبخشایش
برای مردمان این هر سه صفت قرآنست فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن کذب بآیات الله از آنکس که تکذیب کرد آیتهای خدا را وصدف
عنها واعراض کرد از آن با وجود علم بصحت آن و با تمکن او بر معرفت حقیقت
آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن آیاتنا
روی کردانیدند از آیتهای ما سوء العذاب شدت و سختی عذاب را
بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن با وجود
وضوح دلالت بر حقیقت آن هل ینظرون آیا انتظار می برند مراد نفی است
یعنی منتظر نیستند اهل مکه بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تأتیهم الملائکة
مگر آنکه بیایند بایشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان و یا فرود آیند
ملائکه عذاب برایشان یعنی شما مثل کسانی هستید که منتظر ملائکه
موت یا ملائکه عذاب باشند او یأتی ربک یا بیاید امر خدای تو
بعذاب یا قتل و یا همه آیات قیامت و آیات آن بسیار است
واز جمله وقایع آن خروج دجال است ودابة الارض ونزول عیسی و
ظهور مهدی و پدید آمدن یأجوج ومأجوج وطلوع آفتاب از جانب
مغرب یعنی همه این آیتها بیاید او یأتی بعض آیات ربک یا بیاید بعضی
از آیتهای آفریدگار تو که بقول اکثر مفسرین طلوع شمس است از جانب
مغرب و درازی شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید و درازی
آنرا متهجدان دانند واهل اوراد یابند که چون از اوراد فارغ شوند
انتظار صبح برند وصبح بر نیاید در گمان افتند دیگر باره اوراد از سر گیرند
چون تمام شود و اثری از صبح پدید نیاید دانند که کار عظیم [illegible]

غیب بعرصهٔ گاه شهادت می آید بتضرع و زاری و استغفار مشغول
شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از افق مغربی بدر آید و آنرا
نور نبود و همهٔ خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیت عظیم ظاهر گردد
و غیب عین شود و امر عیان گردد و ایمانی برهانی بر اضطراری شود
پس بسبب این لا ینفع نفسا سود نکند هیچ نفسی را ایمانها ایمان آن نفس
لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین
و امروز ایمان آورده او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها
خیرا در ایمان خود نیکوئی که عمل پسندیده است امروز یعنی این هنگام
ایمان نفع ندهد نفسی را که تقدیم ایمان بران نکرده باشد و کاسب خیر
نبوده باشد و این حاصل که دران روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق مقبول
نباشد قل انتظروا بگو که ای معاندان قریش انتظار برید این آیت را که
انا منتظرون ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر گردد وای بر حال
شما و خوشا حال ما و تفصیل علامات قیامت و وقایع و حوادثی
که دران واقع گردد در منهج الصادقین مذکور است ان الذین
فرقوا بدرستیکه آنانکه تفریق کردند دینهم کیش خود را که به
بعضی و برخی کتب ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند از حضرت رسالت
م مرویست که یهودان بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد ایشان
در هاویه باشند و یکی گروه ناجیه و نصاری بهفتاد و دو فرقه
شدند هفتاد و یک در هاویه باشند و یکی ناجی باشد و امت
من بر هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو در هاویه باشند الا
یک فرقه که رستگار باشند لست منهم نیستی تو از ایشان فی شیء

در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از تو نیستند پس ترا از حال ایشان
نپرسند و از تفرق ایشان عتاب نکنند بلکه وبال تفرق ایشان با ایشان
راجع شود نه بغیر انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدا
یعنی با اوست که متولی جزا و سزای ایشانست ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشان را روز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند و
بر وفق آن ایشانرا بسزا رساند فضیل بن عبد الملک از دادان روایت
کرده که روزی نزد امیر المومنین علیه الصلوة والسلام نشسته بودم
در مسجد نگاه کردم راس الجالوت و جاثلیق را بعنف می آورند
و بر ایشان استخفاف میکردند آنحضرت فرمود که با ایشان مدارا
کنید پس ایشانرا نزد حضرت برپای بداشتند آن حضرت براس
الجالوت نگریست و فرمود که یا راس الجالوت دانی که امت موسی
بعد از وی چند فرقه شدند گفت ندانم در کتاب نگرم و بگویم فرمود
اگر کتاب سوخته یا دریده شود یا بدزدند در کجا نگری پس روی
بجاثلیق کرد و فرمود ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی بچند
گروه شدند گفت بر چهل و چهار گروه فرمود دروغ میگوئی بخدا
سوگند که بتوریة عالمترم از راس الجالوت و بانجیل داناترم از جاثلیق
بدانید که امت موسی بر هفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک و یکی
ناجی و این گروهند که حق تعالی در شان ایشان گفته که من قوم
موسی امة یهدون و به یعدلون و امت عیسی بهفتاد و دو فرقه
شدند یکی از آنها ناجی گشتند و باقی هلاک شدند و این فرقه اند
که درباره ایشان فرموده که واذا سمعوا ما انزل من الحق الایه و امت

علیه و آله
خاتم الانبیا صلی الله بهفتاد و سه فرقه شوند یکی از یشان ناجی و باقی
هالك و این فرقه اند که او سبحانه و تعالی در حق ایشان فرمود که و
ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و بعد از ان مرا گفت ای
زادان دانی که در حق من چند گروه شوند گفتم یا امیر المومنین در حق
تو نیز اختلاف کنند فرمود بلی دوازده فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی
هالك و تو از ان ناجیانی و حضرت رسالت ص بدین اشارت فرموده
بقوله الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث دار و بعد از ان ذکر وعید
فجار بیان وعد ابرار میفرماید که من جاء بالحسنة هر که بیاید بطریق
نیکو و خصلتی پسندیده فله عشر امثالها پس مر او راست ده بار
مانند ان یعنی بعوض ان او را ده نیکو بیست و بهفتاد و هفتصد و بغیر
حساب نیز واقع شده و بعضی گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه
اظهار کثرت است و من جاء بالسیئة و هر که بیاید بدی یعنی بخصلتی
بد از اقسام منهیات فلا یجزی الا مثلها پس جزا داده نشود مگر بمانند
آن یعنی یکی بیکی بدون زیاده و هم لا یظلمون و ایشان که اهل
حسنه و سیئه اند ستمدیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی
عقاب و در احادیث قدسیه آمده که حضرت عزت عز شانه فرموده
که حسنه را ده عوض بدهیم و یا بیشتر و سیئه را یکی جزا دهم یا بیامرزم برای
بر انکس که آحاد بر عشرات غلبه کند یعنی سیئاتش بر حسناتش غالب
شود و هر کس که نزد من آید و بپری زمین گناه کرده باشد و در آن
میانه شرك نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش بوی دهم از سفیان
ثوری روایتست که چون حق تعالی این آیت فرستاد که من جاء

بالحسنة فله عشر امثالها اين هنگام فرمود كه اللهم زد فى لامتى بار
خدايا بيفزا برين براى امت من حق تعالى فرمود كه من ذا الذى
يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة فرمود بار خدايا بيفزا
برين نيز براى امت من اين آية آمد كه انما يوفى الصابرون اجرهم
بغير حساب قل بگو اى محمد اين قوم را كه تفرقه در دين افكنده اند
و بعضى از پيغمبران ايمان آورده اند و بعضى انكار كرده اند و به برخى
از احكام شرع گرويده اند و منكر برخى ديگر شده اند انني هدانى ربى
كه راه نموده است مرا پروردگار من الى صراط مستقيم براه راست
بوسيله وحى و ارشاد و بآنچه نصب فرموده از حجج بينه و ادله هاديه دينا
قيما بدل است از صراط مستقيم يعنى نموده است مرا دينى پاينده و درست
كه اصلا كجى در و نيست ملة ابراهيم يعنى دينى كه آن ملت و طريقه ابراهيم است
حنيفا در حالتى كه ابراهيم از دينهاى باطله گرديده بود و بدين حق ميل فرموده
و ما كان و نبود ابراهيم من المشركين از شرك آرندگان يعنى از بت پرستان
چون يهود و نصارى قل ان صلاتى بگو بدرستى كه نماز من و
نسكى و قربانى من در حج و يا جميع افعال و يا جميع عمرم كه اداى ميكنم و محياى
و زندگانى من يعنى آنچه براوم در زندگانى خود و مماتى و آنچه بران ميميرم
از ايمان و طاعت لله مر خدايراست رب العالمين آفريدگار عالميان
لا شريك له كه هيچ انبازى نيست مر او را و بذلك و باين قول و
اخلاص امرت مامور شده ام و انا اول المسلمين و من اول مسلمانم
چه اسلام هر نبى مقدمست بر اسلام امت او ... از بيان اخلاص
در دين در بطلان اهل شرك ميفرمايد كه قل بگو اى محمد بمشركان

که أَغَيْرَ اللهِ آیا غیر خدا را أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاری را و در عبادت او را
بوی شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنکه اوست که پروردگار
همه چیزهاست پس ماسوای او مربوب و مخلوق باشد پس چگونه
سزاوار ربوبیت است وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نمیکند هیچ نفسی
از بدیها إِلَّا عَلَيْهَا مگر که وبال آن بر وست نه بر غیر او و این جواب
ولید مغیره است که میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید
و گناهان شما در گردن من پس حق تعالی فرمود که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
بر ندارد هیچ نفسی بار بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیگری را یعنی هیچ کس را
بگناه دیگری عقوبت نخواهند کرد بلکه هر کس عذاب گناه خود خواهد
کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ بآنچه بودید که در آن
تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن
بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست آنکسی که گردانید
شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم
بنی الجان و یا اهل هر عصری از شما جانشین اهل عصر سابق گردانید و
یا ای مؤمنان زمان خاتم الانبیا شما را خلیفهای امم گذشته گردانید
وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ بر برخی دیگر
دَرَجَاتٍ پایهای بلند بزرگی و در غنا و توانگری و امثال آن
بر وجه مصلحت لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه
بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا بر
عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر است

بر فقر ان ربک سریع العقاب بدرستیکه پروردگار تو زود عقوبت
کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را و انه و بدرستی که او لغفور رحیم
آمرزنده و مهربانست بر صابران و شاکران سورة الاعراف ابی بن کعب
از رسول صلعم روایت کرده که هر که سورة الاعراف قرائت کند حق تعالی
میان او و ابلیس ستری پیدا کند تا او را وسوسه نکند و آدم علیه السلام شفیع
او باشد در آخرت و عیاشی در اسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی
عبد الله صلوات الله علیه فرمود که هر که سورة الاعراف هر ماه تلاوت
در روز قیامت از زمرة الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد
و اگر در هر جمعه بخواند حق تعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن
فرمود که آیات این سوره محکم اند پس باید که ترک قرائت آن نکنید
که روز قیامت گواهی خواهد داد برای خوانندگان خود نزد حضرت
عزت عز شانه بسم الله الرحمن الرحیم
المص نزد علمای تفسیر این حروف مرکبه یا اسم سوره است و یا اسم
قرآن و یا هر حرفی از این اشارتست باسمی از اسمای الهی چون الله و لطیف
و ملک و صبور و یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد
و صدق یا ایماتست باسم المصور و یا بمعنی انا اعلم و افضل یعنی منم
خدای که میدانم همه چیز را و بیان میکنم احکام شرایع را و یا بمعنی انا الله
المجید الصادق الوعید یعنی منم خدای بزرگوار و راست کننده وعید
کتاب این سوره یا قرآن کتابیست انزل الیک فرو فرستاده شده
بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج
منه تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی

واند و هکین مباش از تکذیب قوم و این کتاب نازل شد لتنذر
به تا بیم کنی بدان کافران را وذکری للمؤمنین و پند دهی پند دادنی مؤمنان را
اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آن چیزیرا که فرستاده
شده است بشما من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی متابعت آن بنگاه
داشت آن کنید اجتناب از نواهی آن ولا تتبعوا من دونه و پیروی
مکنید بجز از خدای اولیاء دوستان مراد بتان باشند که کفار ایشان را دوست
میگرفتند شیاطین که خلق را در گمراهی افکندندی قلیلا ما تذکرون گروهی
اندکی پند میگیرید از متابعت حق از حسن علیه السلام مرویست که گفت
ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول
او و خدای که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن
چه چیز آمده است و معنی آن چه چیزاست تا بدان عمل کنی و بعد از امر
بمتابعت اوامر و نواهی تحذیر میفرماید بر ترک متابعت آن بقوله
وکم من قریة و بسیار از دیهها و شهرهای کفار و فجار اهلکناها
که اراده هلاک کرده ایم اهل آنرا بجهت فرط کفر و عناد ایشان فجاءها
پس آمد باهل دیهها و شهرها بأسنا عذاب ما بیاتا در حالتی که در شب
خوابیده بودند چون قوم لوط که در شب ایشان را مستاصل کرده ایم
او هم قائلون یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیمروز چون
قوم شعیب و تخصیص این دو وقت جهت آنست که زمان آسایش
و استراحتست فما کان دعواهم پس نبود خواندن و فریاد خواستن
ایشان اذ جاءهم بأسنا در حالتی که [illegible]ید بدیشان بلا و عذاب ما
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند که انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم

اوامر

ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند
بظلم خود در آنچه بر آن بودند و اقرار کردند ببطلان آن بحسب تحسر
بر آن پس در آن وقت تضرع و زاری و پشیمانی ایشان از آنچه کرده
بودند فایده نداد زیرا که نزول عذاب و رفع تکلیف مقارن یکدیگر اند
و قوم یونس ازین مستثنی اند چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از
انذار عقوبت اخروی تهدید میفرماید که فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ
إِلَيْهِمْ پس هر آینه بپرسیم آنان را که فرستاده بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان
از قبول رسالت خواهد بود یعنی چون رسولان تبلیغ رسالت خود
با معجزات ظاهر شما در جواب ایشان چه گفتید و این سؤال بروجه
تعنیف و تعذیب باشد وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ هر آینه بپرسیم فرستاده
شدگان را یعنی پیغمبران از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال
تشریف و تقریب و فایده این سؤال آن باشد که خلایق بدانند که خدا
پیغمبران فرستاده و نصب ادله فرموده و کفار بجهة عناد و استکبار
با ایشان نگرویده اند با آنکه دانسته اند حقیقت پیغمبران فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ
پس هر آینه بخوانیم بر رسولان و امتان ایشان گفتار و کردار ایشان
بِعِلْمٍ بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان وَمَا كُنَّا
غَائِبِينَ و نبودیم ما نهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان
تا بر ما مخفی شده باشد از احوال ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع
بر احوال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال یَوْمَئِذٍ در روز
قیامت الْحَقُّ حق است و عدل و گویند در [illegible] بمعنی قضاست یعنی
حکم خداوند در آن روز حق است و بنابرین تسمیه حکم عدل بمیزان

باعتبار تدبیر است یعنی همچنانکه کسی چیزیرا بترازو سنجد و بگذارد
که کفه بر کفه بچربد حق تعالی حکم بعدل کرده بی زیادت و نقصان
و قول اول اشهر است و اکثر و در خبر صحیح واقع شد که صحیفهای اعمال را
وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن
نگرند بجهت اظهار معدلت و قطع معذرت در تبیان از ابن عباس
نقل میکنند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و هر دو کفه
او یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات در پله نور نهند و سیئات
در کفه ظلمت [illegible] از آن حضرت صلی الله علیه و آله مرویست که شخصی را
نزد ترازو [illegible] آرند و نود و نه نامه او را که پر از گناه باشد بگشایند در آن
هر نامه مد بصری پس نطاقه از برای او بیرون آرند که در آن کلمتین
شهادتین نوشته باشد همه نامها را بر کفه نهند و این را در کفه دیگر
بران بچربد فَمَن ثَقُلَت مَوازِینُهُ پس هر کرا گران بود اعمال
سنجیده او بحسنات فَاُولٰئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ پس آن گروه ایشانند
رستکاران و یابندکان نجات و فوز و ثواب ابدی وَمَن خَفَّت
مَوازِینُهُ و هر کرا سبک باشد عملهای وزن کرده او بجهت قلت
طاعت و کثرت معصیت فَاُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا پس آن گروه
آنانند که زیان کرده اند اَنفُسَهُم بهر نفسهای خود را و آنرا در معرض
عذاب و عقاب آورند بِما کانُوا بسبب آنکه بودند بِآیاتِنا یَظلِمُونَ
بآیتهای ما ستم میکردند و وضع تکذیب میکردند در موضع تصدیق
بعد از ان حق تعالی ذکر نعم خود میکند بر بندگان و میفرماید وَلَقَد
مَکَّنّاکُم بدرستی که ما جای دادیم شما را ای آدمیان فِی الاَرضِ

در زمین و پاشیم شما را حکمت و دستگاه دادیم در زمین وجعلنا لکم و آفریدیم
برای شما فیها معایش در زمین معیشتها یعنی اسباب زندگانی شما
از انواع کسب قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگوئید با وجود بسیاری این
نعم عظیمه ولقد خلقناکم و بتحقیق آفریدیم شما را یعنی پدر شما را که
آدم است از گل آفریدیم ثم صورناکم بعد از آن تصویر کردیم پدر شما را که آدم است
بصورتی خوب بر وجه اعتدال ثم قلنا پس گفتیم للملائکة مر فرشتگان را بعد
از خلق و تصویر و نفخ روح در آدم اسجدوا لآدم سجده کنید سجده تعظیم
و تکریم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه آدم را بی تاخیر و تعلل از روی
فرمان برداری الا ابلیس مگر شیطان که از راه کبر در آمد و حسد برورده
لم یکن من الساجدین نبود از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را
ما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده نکنی مر آدم را اذ امرتک
وقتیکه فرمودم ترا بسجده آدم قال انا خیر منه گفت ابلیس که من بهترم از آدم
یعنی مانع سجده کردن من آدم را آنست که من بهترم از وی و نیکو نیست که فاضل
سجده مفضول کند پس در بیان افضلیت خود گفت که خلقتنی من نار
آفریدی مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست و خلقته من طین
و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت
مغلط خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل
کمبود خلقت بیدی عبارتست از آن و بنسبت حقیقت که نفخت فیه
من روحی اشارتست بدان در نگریستی دانستی که افضلیت و خیریت آدم را
بود نه او را و نیز قیاس در افضلیت آتش از خاک [illegible] نبود زیرا
که آتش خاین است هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین هرچه

پذیر و سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و دیگر آنکه آتش متکبر و سرکشست
و خاک متواضع و افتاده و تواضع از تکبر نیکوتر بود و نیز خاک نقش
پذیر چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش
نقش سوز چنانکه معرفت ابلیس بسوخت که فسق عن امر ربه ثعلبی از ابن عباس
روایت کند که اول کسی که قیاس کرد و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین قیاس
کند و پیرو قرین ابلیس گرداند القصه ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد قال
گفت حق تعالی او را که چون سجده نکردی و فرمان مرا قبول نکردی فاهبط
پس فرو رو از آسمان یا از بهشت بزمین فما یکون لک پس نرسد و روا
نباشد ترا ان تتکبر فیها آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتگان
که همه خاشعان و مطیعانند فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان
انک من الصاغرین بدرستی که تو از خوار شدگانی از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که هر که تواضع و فروتنی کند حق تعالی او را بر دارد و هر که تکبر کند
حق تعالی او را بیندازد و پست گرداند و چون حق تعالی ابلیس را از درگاه
رحمت خود براند و داغ لعنت بر جبین او کشید و او از رحمت خدا نومید
شد قال انظرنی گفت خدایا مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که
برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا میران و عقوبت
مکن قال گفت خدای تعالی انک من المنظرین بدرستی که تو از مهلت
دادگانی تا وقتی که مصلحت من در آنست و حکمت در مهلت دادن شیطان
با آنکه خدای تعالی عالم بود بآنکه او اضلال بندگان کند و ابتلای عباد
و تعریض ایشان بثواب بجهت مخالفت [illegible] او و یا غیر آن از وجوه مصلحت
که او سبحانه داند و چون حق تعالی او را مهلت داد قال گفت ابلیس

که فبما اغویتنی پس بسبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود و بحکم
کردی بغوایت من لاقعدن لهم هر اینه بنشینم برای گمراه ساختن فرزندان آدم
صراطک المستقیم بر راه تو که راه راستست یعنی دین اسلام و انتظار آن کشم
که راه زنی کنم و از صراط مستقیم بگردانم ثم لآتینهم پس البته بیایم بدیشان
من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی از قبل دنیا و آن را در چشم ایشان بیارایم
و عن ایمانهم و در آیم از راست ایشان که جهت حسنات است و ایشان را در عجب و
ریا اندازم و عن شمائلهم و از چپ ایشان که طرف سیئات است و آن را در دل
ایشان شیرین کردانم و یا مراد آنست که از جمیع جهات ایشان در آیم تا ایشان را از هدایت
بگردانم و بر ضلالت دارم و امام محمد باقر علیه السلام را از این آیت پرسیدند
فرمود معنی من بین ایدیهم آنست که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار و
بیقدر کردانم و من خلفهم ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و از آن بخل
کنند و زکوة ندهند تا از بهر وارثان بماند و عن ایمانهم کار دین بر ایشان
تباه کردانم و شبهه در دل ایشان افکنم و عن شمائلهم لذات و شهوات در دل
ایشان شیرین کردانم و ایشان را بر هوای نفس دارم و لا تجد و نیابی تو
که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی
مشرکان باشند که منعم حقیقی خود را نشناسند قال گفت خدای تعالی ابلیس را
اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما در حالتی که
نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت
لمن تبعک منهم بحقیقت من که خداوند[illegible] بر پی تو بپوید
از اولاد آدم لاملئن جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه
شما یعنی از تو و متابعان تو و یا آدم و بعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم

که ای آدم اسکن انت و زوجک الجنة ساکن شو تو و جفت تو که حواست
در بهشت فکلا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما
از هر جا که خواهید یا هر چه اراده کنید و لا تقربا هذه الشجرة نزدیک
مشوید بخوردن این جنس درخت که گندمست بر قول مشهور و گویند که
انگور بوده که اگر بخورید فتکونا من الظالمین پس باشید از ستمکاران
بر نفس خود که نقص ثواب کنید از خود بجهت ترک مندوب و تفصیل این
در سورة البقرة مذکور شد فوسوس لهما الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم
و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا گرداند مر ایشان را ما وری
آنچه پوشیده کرده شده بود عنهما از آدم و حوا من سوآتهما از عورت
ایشان یعنی بجهت وسوسه با ایشان و تبعیت ایشان او را عورت شان
برهنه شود مرویست که آدم و حوا را جامها پوشانیده برای ستر عورت
و ابلیس دانست که بجهت ترک ندب لباس از تن ایشان دور شوید
پس در صدد آن شد که ترک اولی از ایشان بفعل آید تا بجهت کشف عورت
در میان اهل بهشت منفعل شوند پس بجهة این آغاز وسوسه کرد
و بدستیاری مار و طاوس در بهشت در آمد و خود را بر آدم نمود بر صورتی
که او نمیدانست و قال و گفت مر آدم و حوا را ما نهیکما باز نداشت و منع
نکرد شما را پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت
الا ان تکونا بجهت نخواستن آنکه گردید ملکین دو فرشته در علو مرتبه
با حسن صورت او تکونا من الخالدین یا باشید از جاوید ماندگان
در بهشت که هرگز مرگ بشما نرسد و قاسمهما و سوگند خورد برای
رغبت آدم و حوا در خوردن آن و گفت انی لکما بدرستی که من مر شما را

لمن الناصحين از نصيحت كنندگانم يعنى از روى شفقت ميگويم كه اين
درخت بخوريد تا نميريد آدم گمان نبرد كه كسى بخدا سوگند بدروغ خورد
بجهة آن فريفته شد فدليهما پس فرود آورد شيطان ايشانرا بخوردن آن
درخت بغرور و بفريب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام كه بچشيدند
يعنى بيافتند طعم ميوه آن درخت را فى الحال بدت لهما ظاهر شد مر ايشانرا
سوآتهما عورات ايشان يعنى لباس ايشان بريخت تا عورت يكديگر بديدند
وطفقا يخصفان و در ايستادند و شروع كردند در آنكه مى چسبانيدند
برگى بر بالاى برگى و آنرا مى نهادند عليهما بر عورات خويش من ورق الجنة
از برگ درخت بهشت و اشهر آنست كه برگ انجير بر هم مى بستند تا چون هيأت
ازارى شد و عورت خود را بدان بپوشانيدند و از اينطرف بآنطرف مى گريختند
وناديهما و ندا كرد آدم و حوا را ربهما پروردگار ايشان الم انهكما آيا نه شما را
نهى كرده بودم عن تلكما الشجرة از خوردن اين درخت واقل لكما و نگفته بودم
شما را و تحذير كرده ان الشيطان لكما بدرستيكه شيطان هست مر شما را
عدو مبين دشمنى آشكارا و دشمنى او در وقت امتناع از سجود آدم عم بر همه
ملائكه روشن شده بود و اين گفتار بر سبيل توبيخ او سبحانه بود آدم و حوا را
بر ترك اولى مرويست كه در وقت گريختن ايشان حق تعالى گفت يا آدم افرارا
منى آيا از من فرار ميكنى و ميگريزى آدم گفت بل حياء منك بلكه گريختن من
بجهة حيا و شرمندگيست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نمود از روى نياز
قالا گفتند با حق سبحانه و تعالى ربنا اى پروردگار ما ظلمنا انفسنا ستم كرديم
بر نفسهاى خود بنقص ثواب بر فعل ندب وان لم تغفر لنا و اگر تو نيامرزى
براى ما ذلت ما را كه ترك ندبست وترحمنا و بخشايش ما لنكونن من الخاسرين

در آینه باشیم از زیانکاران آدم اگرچه ترک مند وب کرده بود خود را
ظالم و خاسر خواند که عادت اولیا آنست که ذلت حقیر را عظیم شمرند
وحسنه عظیم را صغیر دانند و نمی تواند بود که از ایشان معصیت باشد
از و زیرا که باجماع تمامه انبیا معصوم‌اند از جمیع صغایر و کبایر از محمد
قیس روایتست که ابلیس مار را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را حق تعالی
همه خطاب کرد قال گفت ای آدم و حوا و مار و ابلیس اهبطوا فرود روید
بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمنند و از اینجاست که آدمی
و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگرند و گویند خطاب با آدم و حوا
و ذریت ایشانست که در صلب ایشان بودند ولکم فی الارض و مر شما را
در زمین مستقر قرارگاهی و جای آرامی و متاع و برخورداری الی حین تا هنگام
رسیدن مرگ آدم از این غمناک شد و پنداشت که دیگر بهشت نخواهد رسید
قال گفت حق تعالی فیها تحیون در زمین میزیید و فیها تموتون و در وی میمیرید
و منها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم
چون این مضمون بشنید بدانست که باز به بهشت خواهد رسید و باز
خورسند شد بعد از آن تعداد نعم خود می‌نماید بر بنی آدم و میفرماید
که یا بنی آدم ای فرزندان آدم مراد همه ایشانند قد انزلنا بتحقیق که فرستادیم
علیکم لباسا بر شما پوششی یعنی آفریدیم لباس را بسبب اسبابی آسمانی که آن فرو
فرستادن بارانست با بر و از آن گیاه روییدن و بگرمی آفتاب آن را پرورش
دادن تا وقتیکه کتان و پنبه از آن گیاه حاصل میشود یواری که می پوشد آن لبا
سوآتکم عورات شما را که شیطان ... کشف آن کرده بود و پوششی
که زینت شماست و با آن متجمل شوید و می آرایید و گویند لباس آنست

زیرا

که عورت را بپوشد و آنچه غیر از آنست از جامهای زینت است و در تفسیر زاهدی
مذکور است که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و
پشم وَلِبَاسُ التَّقْوَى و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند
چون پشمینه و جامهای درشت ذَلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای
نرم و بتکلف که متکبران و متجبران می پوشند و گویند که مراد از لباس تقوی
خشیت بنده است از خدای که احاطت کرده باشد باو همچنانکه جامه احاطت
بدن میکند و یا مراد ایمانست که محیط است بقلب و یا جامهای
و بست چون زره و خفتان که خود را از شر تیغ و نیزه نگاه دارند و از ابن
عباس مرویست که مراد عمل صالح است ذَلِكَ آن انزال لباس مِنْ
آيَاتِ اللَّهِ از نشانهای فضل و رحمت خدایست که بدان عورات آدمیانرا
بپوشند و ایشانرا از چسبانیدن برگ بر خود مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ
يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این بشناسند و از
قبایح بپرهیزند بعد از آن بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که يَا بَنِي
آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ باید برحذر باشید
که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون
نبرد و بجهت اغوا شما را از طریق بهشت باز ندارد كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ چنانکه بیرون
آورد پدر و مادر شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت و ایشان در فتنه و محنت افگند
يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا در حالتی که بر میکشید از ایشان جامهای ایشانرا
لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشانرا یعنی سبب آن
شد که ابوین شما از بهشت بیرون آمدند و [illegible] عریان گشتند
پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستیکه او يَرَاكُمْ می بیند

شما را هُوَ وَقَبِیلُهُ او و لشکر او مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جای که شما ایشان را
نمی بینید یعنی از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آیند و ایشان اجسام
شما را بجهت غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم است
از مجاهد روایتست که از جمله چیزهای که شیطان و جنود او بر آدمیان
تفاخر میکنند آنست که آدمیان را می بینند و آدمیان ایشان را نمی بینند و از
زیر زمین بیرون می آیند و بزیر زمین فرو روند و بر هوا روند و پایین
آیند و پیران ایشان جوان شوند پس از آن که بنهایت جوانی رسند بعد از آن
میفرماید که إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ بدرستیکه ما گردانیده ایم دیوان را
أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ دوستان مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی حکم کرده
ایم که شیاطین دوستان ناگرویدگانند بجهت جنسیت و مناسبت میان
ایشان و یا ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و بر وجه اجبار منع ایشان
نکردیم تا مطیع و فرمان بردار دیوان گشتند و دوستان یکدیگر شدند
بخلاف مؤمنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در دلایل هادیه مستعد الطاف
الهی شدند از رویای شیاطین محفوظ مانده اند مرویست که عرب عریان
طواف کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی که طواف خانه
چنان میکنیم که خدای ما را آفریده و در جامه که در آن گناه کرده ایم طواف نکنیم
و زنان چیزی از دوال بافته بمقدار آنکه عورات ایشان بآن پوشیده شدی
در میان بستندی در خبر است که زنی از بنی عامر طواف میکرد و این مضمون
بیتی میخواند که امروز بعضی عورت یا همه آن ظاهر میشود و آنچه ظاهر میشود
من حلال نمیدانم و طواف با بعضی [illegible] پوشیدن صحیح نمی شمار چون
زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را بدین ملامت کردند ایشان

کفتند پدران خود را برین یافتیم ومتابعت ایشان میکنیم حق تعالی آیت
فرستاد واِذا فَعَلوا وچون بکنند کفار فاحِشَةً خصلتی متناهی در زشتی
چون کشف عورت وعبادت اصنام وغیر آن از کبایر وَقالوا کویند از روی
تقلید که وَجَدنا عَلَیها یافتیم بر این عمل زشت آباءَنا پدران خود را
وَاللهُ اَمَرَنا بِها وخدای فرموده است ما را باین فاحشه ایشان احتجاج
آوردند باین امر قبیح بدو چیز یکی تقلید پدران دوم افترا بر خدا وحق تعالی
از ذکر احتجاج اول ایشان اعراض نموده بجهة ظهور فساد آن در رد ثانی
میفرماید که قُل بکوی ای محمد اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای تعالی لا یَأمُرُ بِالفَحشاءِ
نمیفرماید بزشتی وناپسندیده در قول وفعل چه سنت الهی جاری شده که
امر کنند بمکارم خصال اَتَقولونَ عَلَی اللهِ آیا میکویید یعنی افترا میکنید بر خدای
ما لا تَعلَمونَ آنچه نمیدانید که او فرموده است از اسناد قبیح او قُل بکوی ای محمد
مر کفار قریش را اَمَرَ رَبّی فرموده است پروردکار من بِالقِسطِ بعدل و
راستی کویند مراد بقسط توحید است که سرهمه راستیها است وَاَقیموا آنست
که مراد جمیع طاعات او سبحانه باشد وهرچه امر آن فرموده وَاَقیموا وُجوهَکُم
وراست کردانید روی خود را بقبله عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ نزد هر زمان سجودی
یا مکان سجودی مراد از سجود نماز است پس این امر است بنماز در هر مسجد
که اتفاق افتد وَادعوهُ وبپرستید خدای را مُخلِصینَ در حالتی که
پاک کنندکان باشید لَهُ الدّینَ برای خدای طاعت را یعنی او را مخصوص
کردانید بعبادت وغیر او را در آن شریک مکردانید چه بسوی اوست باز
کشت همه شما نه بغیر او چنانکه میفرماید کَما بَدَأَکُم چنانکه آفرید شما را در ابتدا
تَعودونَ باز خواهید کشت بوی بار دوم تا جزا دهد شما را بعملها از نیکی

هَدٰى گروهی را راه نمود باین وسیلهٔ الطاف و توفیق اسباب وَفَرِيقًا
و گروهی دیگر را که از روی عناد و جحود نظر در دلیل‌ها دیر نکردند و تأمل
و تفکر در آن نکردند در وادی خذلان گذاشت حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار
شد بر ایشان گمراهی إِنَّهُمُ بدرستیکه این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فراگرفتند
دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
از خدای این علت خذلانست و تحقیق ضلالت ایشان وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
و گمان بردند که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانند و فی الحقیقة نه چنانند و چون
او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود و فرمود بر بندگان در لباس و رزق در عقب
آن امر میفرماید ایشانرا باخذ زینت و ستر و اقتصاد در مأکل و مشرب و میگوید
يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ فراگیرید جامهای خود را که بدان خود را
آراسته کنید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزد هر مسجدی اکثر مفسران برانند که ثقیف و
جمعی دیگر از مشرکان عرب از ذکور و اناث برهنه طواف کردندی چنانکه گذشت
و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانات اجتناب کردندی و باندکی از طعام
قناعت نمودندی و آنرا طاعت دانستندی و آن تعظیم کعبه خیال بستندی
اهل اسلام گفتند که چون ما بتعظیم و تکریم کعبه سزاوارتریم پس اولی آنست
که ما نیز باین طریق سلوک نمائیم حق تعالی ایشانرا ازین نهی فرمود و گفت
جامهای نیکو بپوشید در وقت طواف و در وقت نماز مرویست که
امام حسن بن علی علیهما السلام در وقت نماز جامهای پاکیزه و خوب پوشیدی
و فرمودی که حق تعالی جمیلست و جمال دوست میدارد پس متجمل و متزین
میشوم برای رضای پروردگار خود و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست
که مراد از زینت جامهای پاکیزه است که روز جمعه و عید پوشند برای

رفتن بمصلی و مساجد و از صادق علیه السلام نقل است که مراد بزینت شانه کردن
محاسن است نزد هر نمازی و کلوا و بخورید یعنی در ایام احرام و غیر آن ماکولات
و اشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات را و لا تسرفوا و از حد در مگذرید
بتحریم حلال یا بافراط طعام انه بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد
اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری خورند و اکثر بر آنند که مراد باسراف
درین مقام خوردن و آشامیدنست بر سر سیری چه آن در مظان مضرتست و از
ابن عباس منقولست که هرچه خواهید بخورید و هرچه خواهید بپوشید
مادام که در خوردن آن اسراف نبود و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف بود
و اگر بوزن کوه احد در راه خدا صرف کنند اسراف نبود و اگر درمی در معصیت
صرف کنند اسراف بود از علی بن الحسین الواقد نقل است که حق تعالی جمیع
طب را در آیه کلوا و اشربوا و لا تسرفوا جمع فرموده و بصحت پیوسته که هارون
الرشید طبیبی حاذق داشت ترسا و نام او بختیشوع بود علی واقدیرا گفت که
در کتاب شما چیزی از علم طب هست واقدی گفت بلی حق تعالی جمله طب در نیمه
آیت جمع کرده و هو قوله کلوا و اشربوا و لا تسرفوا گفت از پیغمبر شما هیچ روایت
هست گفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع کرده و فرموده المعدة بیت
الداء و الحمیة رأس کل دواء و اعط کل نفس ما عودته معده خانه رنجهاست
و پرهیز کردن سر جمله دواست و هر نفس را آنقدر باید داد که عادت کرده باشد
بختیشوع گفت کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو گذاشت نکرده و از بر
جالینوس چیزی نگذاشته و چون بحج و عمره رفتندی گوشت و پیه و شیر
بر خود حرام کردندی حق تعالی از این نهی فرمود قل من حرم بگو کیست
که حرام کرده است زینة الله آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای

متلون الَّتی آن زینتی که بمحض قدرت اَخرَجَ لِعِبادِهِ بیرون آورده از برای
بندگان از نباتات چون کتان و پنبه و از حیوانات چون پشم و حریر
و از معادن چون زر و نقره وَالطَّیِّباتِ و دیگر کیست که حرام کرده از
پاکیزه‌ها مِنَ الرِّزقِ از روزی یعنی مستلذات مآکل و مشارب از گوشت
و پیه و شیر و حلالات آن چون بحیره و سایبه قُل هِیَ بگو این زینت و طیبات
لِلَّذینَ آمَنوا مر آنانراست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنان
فِی الحَیوةِ الدُّنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند
در آن و جمیع مستلذات و اهل ایمانراست خالِصَةً در حالتی که خالص و بی
شرکت برای مومنان یَومَ القِیمَةِ در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در
طیبات مخصوصست باهل ایمان کَذلِکَ همچنانکه بتفصیل یاد کردیم این
کلمها را نُفَصِّلُ الآیاتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر لِقَومٍ یَعلَمونَ
برای گروهی که فهم دارند و میدانند عیاشی باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام
روایت کرده که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ابن عباس را نزد خوارج نهروان
فرستاد تا ایشانرا وعظ و نصیحت کند و از طریق مخالفت باز گرداند بهترین
جامها پوشیده بود و خوشترین بویها مطیب بود و برخوبترین مرکبی سوار
چون نزد خوارج آمد وی را گفتند که تو بهترین مردمانی و آمدی که ما را انجد
کنی چرا در زی لباس جباران و بجنس مرکب ایشان سوار شد ابن عباس
در جواب این آیت تلاوت فرمود که قُل مَن حَرَّمَ زینَةَ اللهِ الَّتی تا آخر آیه و گفت
متجمل شو بجامهای نیکو که حق تعالی نیکوست و چیز نیکو دوست دارد اما
باید که از جنس حلال باشد قُل بگو ای محمد [illegible] اِنَّما حَرَّمَ جز این نیست
که حرام کرده است رَبِّیَ آفریدگار من الفَواحِشَ آن چیزهای که متصف

بترا يد قبح از کناهان کبیره و کویند مراد هر چیزیست که متعلق بفروجست ما ظهر
منها آنچه پیداست و آشکارا ازان و ما بطن و آنچه پنهانست و مرویست که
اهل جاهلیت زنارا که مظان ظهور بود حرام دانستندی و در شبها که مظنه
خفای آنست حلال دانستندی حق تعالی این آیت فرستاد ظاهر و پنهان را حرام
کردانید و الاثم و نیز حرام کرد کناهی که بران حد مقرر نیست چون صغایر یا مراد
هر چیزیست که موجب اثم باشد و البغی و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را
بغیر الحق بناحق این تاکید بغی است زیرا که بغی البته غیر حق می باشد و ان تشرکوا
و دیکر حرام ساخته انکه شرک آرید بالله بخدا و شریک کیرید در عبادت ما لم
ینزل به آن چیزی را که خدا نفرستاده است به پرستش آن سلطانا حجتی و برهانی
و ان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که کویید بدروغ و افترا علی الله ما لا
تعلمون برخدای آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف
بیت الحرام کردن و آنرا باسناد بخدا کردن بعد ازان جهت تسلیه حضرت
رسالت در تاخیر عذاب کفار میفرماید که و لکل امة و مر هر کروه
راست اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است برای حیوة ایشان و بعضی
رسید که هر امتی را غیر از مومنان وقتیست که دران عذاب استیصال
بدیشان فرود آمد فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب
و هلاک ایشان یا چون مدت عمر بسر آید لا یستاخرون ساعة و
واپس نیایند ازان اجل ساعتی و لا یستقدمون و پیشی نکیرند بران اجل
یعنی بهیچوجه وقت اجل ایشان متقدم و متاخر نشود یا بنی ادم اما یاتینکم
ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما یعنی از جنس
شما یا بزبان شما از قبیله شما یقصون علیکم ایاتی خوانند بر شما آیتهای

مرا با احکام شریعت را فَمَنِ اتَّقیٰ پس هر که بپرهیزد از شما از نافرمانی کردن با ایشان
وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان
یعنی از هر چه می ترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه ایشان اندوهناک
کردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهر چه امید میدارند برسند
واگر از بعضی معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی و با صفت ایمان باشند
موقوف بر لطف حق تعالی باشد اگر خواهد عفو کند واگر نه عقاب فرماید
چون ذکر مومنان کرد و آنچه پاداش ایشانست در عقب آن ذکر مکذبان و متکبران
میکند و آنچه سزای ایشانست و میفرماید وَالَّذِیْنَ کَذَّبُوْا و آنانکه دروغ شمردند
بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند برد آیات ما وَاسْتَکْبَرُوْا و کبر ورزیدند
و سرکشی نمودند عَنْهَا از ایمان آوردن بدلایل وحدانیت ما اُولٰئِکَ اَصْحَابُ
النَّارِ آن گروه یاران و ملازمان آتش دوزخند هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان
در آن آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر و در
کفر و عناد سخت تر مِمَّنِ افْتَریٰ از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا
بر خدای دروغ را باینوجه که گوید خدا را زن و فرزند و شریک است و یا چیزی
باو اسناد کند که نگفته چون تحریم سائبه و بحیره و غیر آن اَوْ کَذَّبَ بِاٰیٰتِهٖ یا به
یا بدروغ شمرد آیات منزله ما را و این متضمن انکار نبوت نیز هست اُولٰئِکَ
آن گروه مکذبان و مفتریان یَنَالُهُمْ نَصِیْبُهُمْ برسد بدیشان بهره ایشان
مِنَ الْکِتٰبِ از لوح محفوظ مراد ارزاق و آجالست و عقوبات که بر ایشان
نوشته شد یعنی بایشان رسد آنچه بتقدیر بر لوح نوشته شد از
ارزاق و عذاب و نکال دنیا حَتّٰی اِذَا جَآءَتْهُمْ تا وقتی که بیاید بایشان رُسُلُنَا
فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یَتَوَفَّوْنَهُمْ در حالتی که قبض کنند

یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند با ایشان از روی سرزنش اینما کجا
بتانی که پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا
من دون الله بجز از خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما
قالوا گویند کافران که ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و
هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم گواهی دهند بر نفسهای
خود انهم کانوا کافرین بانکه بودند ایشان ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند
بانکه ایشان گمراه بودند در آنچه بران بوده اند قال گوید خدای ادخلوا
فی امم در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم که بتحقیق که درگذشته
اند پیش از شما بر دین و آیین شما من الجن و الانس از پریان و آدمیان مراد
کافران گذشته اند پیش از شما بر دین و آیین شما فی النار در آتش دوزخ هر وقت
که هر جمعی از کفار را که عناد و تکبر ایشان بیشتر باشد بیشتر برند کلما دخلت
امة هرگاه که در آیند گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را
که هم دینان ایشان باشند و پیشوایان ایشان در ان دین مثلا جهودان روسای
خود را لعن کنند و ترسایان مقتدایان خود را و برهمین قیاس حتی اذا ادارکوا
تا آنکه چون بیکدیگر رسند فیها جمیعا در آتش همه ایشان قالت اخریهم
گویند آنها که پس روان ایشان بوده باشند در دنیا و یا از پی در آیندگان ایشان
در دوزخ لاولیهم برای آنها که پیشوایانند یعنی درباره ایشان گویند که ربنا
ای پروردگار ما هؤلاء اضلونا این گروه گمراه کرده اند ما را فاتهم پس بده
ایشانرا عذابا ضعفا عذابی دو چندان که ما راست من النار از دوزخ یک
قسم برای گمراهی و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای در جواب
ایشان لکل ضعف هر همه را عذاب دو بار است پیشوایانرا بجهت ضلال

واضلال ویرا و انرا بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون ولیکن ایشان ندانسته
باشند و حفص بیا خواند یعنی شما نمیدانید و از حال یکدیگر خبر ندارید بلکه
هریک علم بعذاب خود دارید و از دیگران غافل و بیخبرید وقالت اولیهم
وگویند پیشوایان لاخریهم مر پس روانرا فما کان لکم علینا من فضل پس نیست
شمارا ابا فزونی بر ما که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه
ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب بچشید عذابرا بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری مکنید ان
الذین کذبوا بدرستی که آنانکه بدروغ داشتند بایاتنا آیتهای مارا از قرآن
و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمانبرداری
ان لا تفتح لهم گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت برایشان
و یا بسبب دفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء درهای آسمان همچنانکه
از برای اهل ایمان گشوده میشود بلکه اعمال ایشانرا بر روی ایشان باز زنند
و ارواح ایشانرا بسجین برند که زیر زمین هفتم است ولا یدخلون الجنة
و در نیایند این مستکبران و گردنکشان در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که
در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن همچنانکه این صورت هرگز بوجود
وجود نگیرد کافران نیز هرگز ببهشت نروند وکذلک و مانند این پاداش منکر
نجزی المجرمین جزا میدهیم مجرمانرا یعنی کافران پرگناهرا لهم من جهنم مر ایشانرا
باشد از آتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان
غواش پوششها که باشد هم از آتش دوزخ یعنی زبر و زیر ایشان آتش بود
وکذلک و مانند جزای قطیع این گروه نجزی الظالمین پاداش میدهیم
همه کافران ستمکاررا و بعد از وعید کافران بذکر وعد مؤمنان میفرماید که

وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
چون تصدیق رسولان و فرمان برداری کتابها و چون اعمال صالحه بیایت را
اقدام بهمه آن فوق طاعت بشر نیست از ین جهة میفرماید که لا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف
نمی‌کنیم و نمی‌فرمائیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر وسع و طاقت نفس یعنی آنقدر
که بران قادر باشند و بروجه سهولت بجای آرند أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه
ملازمان بهشت‌اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در بهشت باقی و دایم باشند
وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنکه در سینه بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ
از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان نزع کنیم تا آنکه غیر از محبت و
صداقت و دوستی خالص در میان ایشان نباشد و هیچ کدام حسد بر مرتبت
مرتبه عین خود نبرد از سدی منقولست که چون اهل بهشت بدر بهشت رسند
آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه بیرون آید از یک چشمه آن بیاشامند
هر غل و غش و حقد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و اگر آن شراب طهور
بود و چون از دیگری غسل کنند آثار لطافت بدن و تازگی نضارت نعیم بهشت
بر ایشان ظاهر گردد که هرگز بعد از آن گرد آلود و نظراوت نشوند و خبرست که
در بهشت کمترین ملک شخصی زیاده از ملک دنیا باشد چنانچه گمان برد که آنچه
او راست کسی دیگر را نیست و بجهت این هیچ کدام بر یکدیگر حسد نبرند که بعد از آن
در بیان وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ
میرود از زیر مساکن و غرفهای ایشان جویهای آب زیادتی لذت و سرور ایشان
وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
حمد و شکر آن خدای را که بفضل خود هَدَانَا راه نمود ما را بدین مقام وَمَا كُنَّا
لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه یابیم بقوت خود بی توفیق و لطف او سبحانه

این منازل لولا ان هدینا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی باسباب
توفیق والطاف عمیم خود هرگز راه باین نمی یافتیم در خبر است که رسول صلی الله
علیه وآله فرموده که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ
حق تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنچه در آنجا باشد از منازل
و درجات و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از روی تحسر گویند که کاش
مهتدی میشدیم بعد از ان فرمود که هیچ مومنی نباشد الا که او را در بهشت
و دوزخ منزلی باشد چون حجاب بردارند و آن منازل بایشان می نمایند
دوزخی را گویند که این قصور و منازل و درجات را که می بینی برای تو [illegible]
بودند اگر ایمان می آوردی بانجا میرسیدی و بهشتی را گویند که این درکات را
و عقوبات را که مشاهده میکنی از برای تو بود اگر طریق کفر اختیار میکردی
و در معاصی توغل می نمودی بعد از ان ندا آید که این مراتب بلند و درجات
ارجمند بشما بمیراث ارزانی داشتیم و آن مواضع که لایق ایشان بود بایشان
دادیم پس دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت شما را همیشه تندرستی باشد
که با آن بیماری نبود و جوانی باشد که با آن پیری نبود و زندگانی که با آن مرگ
نباشد و خلودی که با آن فنا نبود و نعمتی که سمت نیستی نپذیرد اهل بهشت
چون این بشنوند و این نعمت بینند گویند از روی خوشحالی که لقد جاءت
رسل ربنا بدرستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی
و درستی پس مهتدی شدیم بارشاد ایشان بجهت آن باین پایه عالی رسیدیم و
نودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد
دخول آن تلکم الجنة آنکه بهشتی که وعده داده شده بودید این بهشت است که
مملو است بانواع نعم لذیذ اورثتموها میراث داده شدید از آن بما کنتم

تعملون

بسبب آنچه بودید که عمل میکردید وَنادی أصحابُ الجنّةِ وندا کنند اهل بهشت
أصحابَ النّارِ اهل دوزخ را از روی کمال وشادی وسرور أن قد وجدنا
انکه بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربّنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما
از مثوبات حقّاً از روی راستی ودرستی فهل وجدتم آیا یافتید ما وعد
ربّکم آنچه وعده کرده بود آفریدگار شما از عقوبات حقّاً بی شک وشبهه
قالوا گویند دوزخیان نعم آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فاذّن
مؤذّنٌ پس آواز دهد آواز دهنده بینهم میان بهشتیان ودوزخیان
أن لعنةُ الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست
که ستم بر خود کردند بشرك وعناد الّذین یصدّون آنانکه باز میداشتند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدا ویبغونها عوجاً وطلب آن میکردند از روی
کجی وناراستی ومنحرف شدن از آن وهم بالآخرة وایشان بسرای آخرت کافرون
ناگرویدگانند ابی صالح از ابن عباس نقل کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام
در کتاب خدای اسمهاست که مردمان آنرا نمی شناسند واز جمله اینست
فاذّن مؤذّنٌ بینهم چه این آنحضرتست وبینهما حجابٌ ومیان بهشت ودوزخ
پرده ایست مانند حصار شهری که اهل دوزخ نتوانند که بهشت در آیند ونزد
بعضی آن حجاب اعرافست ودر بعضی روایات آمده که اعراف تلی است از
مشك سفید وعلی الأعراف رجالٌ وبر اعراف یعنی بر اعالی آن مردانی باشند
مشرف بر بهشت ودوزخ که هر دو را بینند یعرفون کلّاً شناسند هر یك
از اهل بهشت ودوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید
روی باشند ودوزخیان سیاه روی وگویند این موضع را بجهت آن
اعراف گویند که ساکنان ان عارف باشند احوال فریقین وساکنان
اعراف انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بصورت مردان

مقدمات اعراف
یعنی اهل بهشت

وبودن ایشان بر اعراف دلیل فضل وکرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل
خود را در بهشت بینند و از آن متلذذ میشوند عذاب دوزخ را مشاهده
میکنند وبخلاصی از آن مسرور میگردند وگفته اند که بر اعراف کسانی باشند
که حسنات وسیئات ایشان مساوی باشند ویا یکی از ابوین ایشان راضی
باشند ویکی نه ویا موحدانی که در عمل تقصیر کرده باشند ومؤید اینست که
ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف منزلی بلند است از صراط که
امیر المؤمنین صلوات الله علیه وحمزه وعباس وجعفر طیار رضوان الله علیهم بر آنجا باشند
ودوستان خود را بشناسند بتازگی وسفید روئی ودشمنان خود را به
تیرگی وسیاه روئی ومحمد بن جعفر بن راشد که یکی از راویان اهل سنت است
روایت کرده که پدرم بمن گفت که من از حسین بن علوان شنیدم که او از سعد
بن طریف شنید که اصبغ بن نباته گفت روزی در مجلس منور شاه اولیا علی المرتضی
علیه السلم نشسته بودم که عبد الله بن الکوا در آمد وگفت یا امیر المؤمنین مرا آگاه کن
از تفسیر آیت وعلی الاعراف رجال آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که یا ابن الکوا آگاه
باش که ما اهل البیت نبوت ومعدن رسالتیم فردای قیامت زمام اختیار
بدست ما دهند وخطاب حق تعالی در رسد بما که آنکس که از اهل دوزخ
باشد او را بدوزخ فرستید وآنکه از اهل جنت است او را به بهشت در آرید
آنکسانی که در دار دنیا نصرت ما کرده باشند ودر محبت ما کوشیده و
شراب مودت ما نوشیده ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم وبتعظیم تمام
در بهشت عنبر سرشت در آریم که در این جهان عداوت ما ورزیده باشند
وایذا وآزار بجان ما رسانیده ایشان را بعلامت بغض بشناسیم وبعذاب جحیم
وعقاب الیم رسانیم ومؤکد این گفتار عالیمقدار است حدیث عمرو بن شیبه
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روزی خطاب کرد با امیر المؤمنین علیه السلام

فرمود یا علی گویا من در تو می‌نگرم در روز قیامت و در دست تو عصای می‌بینم
از عوسج و تو بآن عصا گروهی را به بهشت میرانی و طائفهٔ دیگر را بآن عصای
بجهنم میرانی و میگویی بدوزخ که فلان را بگیر که از دشمنان منست و فلان را
بگذار که از محبان منست و از تتمهٔ این روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود والله که آتش علی را مطیعتر باشد از غلام نسبت بخواجه خود و در روایت
آمده که حارث همدانی که یکی از محبان و شاه ولایت و اکثر در ملازمت
آنحضرت میبود روزی بامیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا امیرالمؤمنین من
از دو حالت ترسان و هراسانم یکی در حالت نزع و دیگری در حالت گذشتن
از صراط آنحضرت فرمود ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را
درین دو حالت فرو نگذارم و درین دو وقت خود را بایشان رسانم و من
ایشانرا بشناسم و ایشان نیز مرا بشناسند و من شفیع ایشان باشم و آتش دوزخ را
گویم که ایشانرا بگذار که از محبان و مخلصان منند و ایشانرا بمقصد خود شان
رسانم و از امام محمد باقر علیه السلام نیز مرویست که مراد برجال درین آیت سید
النبیین و ائمهٔ معصومین اند صلوات الله علیهم و در مجمع البیان نیز از باقر
علم اولین و آخرین روایت کرده که فرموده که بهشت نرود مگر کسی که اهل البیت را
شناسند و محبت ایشان دارد و بدوزخ نرود مگر شخصی که مرتبهٔ ایشانرا نشناسد
و منکر امامت و ولایت ایشان باشد و از صادق علیه السلام نیز روایتست که
فرمود اعراف پشته‌ای باشد میان بهشت و دوزخ و پیغمبری و خلیفه‌ای در
آنجا بدارند با گناهکاران امتش چنانچه امیر لشکر با لشکر بی آنکه محسنان باشند سبقت
گرفته به بهشت در آیند و خلیفهٔ آن پیغمبر با گناهکاران امت گوید بنگرید برادران
نیکوکار خودتان که پیش از شما به بهشت رسیدند ایشان بر ایشان سلام کنند

كما قال الله تعالى وَنَادَوْا و ندا كنند اصحاب اعراف يعنى گناهكاران امت هر پيغمبر و خليفه او كه در اعراف باشند آواز دهند أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را يعنى محسنان كه بر ايشان سبقت كرده به بهشت شامل حال شماست كه سلامتى بدار السلام رسيديد لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف يعنى گناهكاران به بهشت در نيامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و حال آنكه ايشان طمع دارند كه به بهشت در آيند بشفاعت پيغمبر و خليفه او و گويند آخرين كسانيكه به بهشت در آيند ايشان باشند و در خبر آمده كه ميزان حسنات و سيئات اهل اعراف مساوى باشد و ايشان هم در بهشت مى نگرند و هم در دوزخ و منتظر اند كه كدام راجح شود پس چون خلقان را بسجود خوانند و آن آخرين تجليى باشد در روز قيامت اهل اعراف سجده كنند و ميزان حسنات ايشان راجح گردد و به بهشت در آيند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه كه چشمهاى ايشان را بگردانند در تفسير زاهدى آورده كه حق تعالى فرشته را فرمايد تا روى ايشان بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوى دوزخيان و چون اهل دوزخ را بانواع عقاب و نكال ببينند بخدا پناه برده قَالُوا رَبَّنَا گويند پروردگارا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مگردان ما را با گروه ستمكاران يعنى ميان ما و اهل دوزخ جمع مكن و بنا بر آنكه مراد باصحاب انبيا و ائمه باشند پس صدور اين دعا از ايشان بر وجه خضوع و خشوع باشد و بر طريق مترقى كه ايشان را دست دهد همچنانكه بهشتيان در بهشت گويند رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و ندا دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ مردانى كه بشناسند بعلامات ايشان از سياهى روى و كبودى چشم و آن شناختن ... كفر باشند چون وليد مغيره و ابو جهل و عاص بن وايل و امثال ايشان از مشركان كه در دنيا

میگفتند هرگز خدای امثال بلال و عمار و صهیب را بهشت نبرد و ما را بدوزخ
و دوزخ را سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان را بر ما تفضیل نکند
قالوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما
عذاب را جمعکم کثرت اعضاء شما یا جمع مال که میکردید و ما کنتم تستکبرون
و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی جمعیت و استکبار شما
مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و صهیب
و عمار و سلمان و خباب و امثال آن و کافران را گویند اهؤلاء الذین نه کی
آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة نخواهد
هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را و حالا برحمت حق در بهشت اند و چون
اصحاب اعراف ازین سخنان فارغ شوند حق تعالی بکرم خود بعاصیان اهل
ایمان خطاب کند که ادخلوا الجنة در آیید به بهشت لا خوف علیکم هیچ
ترسی نیست بر شما از مخاویف و شدائد و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهناک
شوید از فوت مطلوب و مقصود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف به
بهشت در آیند دوزخیان از طمع دخول در جنت بخاطر رسد گویند خدایا ما را
خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق تعالی اذن دهد
بهشتیان تا در دوزخ نگرند چون نگاه کنند خویشان خود را نشناسند
چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و نام
و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید
و نادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را
توقع کنند ان افیضوا اینکه بریزید علینا من الماء بر ما از آب بهشت که
تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید از آنچه روزی کرده است

این

خدای شما را از سایر اشربه و یا انواع طعام تا بآن رفع گرسنگی خود کنیم قالوا
گویند بهشتیان در جواب ایشان که إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای حرام
کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگروندگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا
دِينَهُمْ آنانکه فرا گرفتند شعار دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه ایشان در
عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست می زدند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش
کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده
فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز با ایشان همان معامله کنیم و فرو گذاریم ایشان را در
آتش كَمَا نَسُوا چنانکه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد
نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند
که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کتب ما یا بعلامات ربوبیت انکار
میکردند و چون حق تعالی ذکر فریقین کرد در عقب آن بیان انزال کتب و حجت
میکند بر ایشان بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بتحقیق که آوردیم برای کفار
بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا و روشن ساختیم
هرچه بکار آید در او از عقاید و احکام و مواعظ عَلَى عِلْمٍ بر دانش خود
یعنی در حالتی که عالمیم بوجه تبیین و تفصیل آن و یا در حالتی که آن کتاب مشتمل
بود بر علم شریعت از اصول و فروع هُدًى برای گروهی که میگروند یعنی رشد
راه نماینده بندگان بدان راست وَرَحْمَةً و بخشایش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای
گروهی که میگروند یعنی رشد ایشان بحق و منجی ایشان از ضلالت هَلْ يَنْظُرُونَ
انتظار نمی برند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب یعنی آنچه راجع شود بآن امر
و آن از تعیین صدق آن بظاهر شدن آنچه ناطق است بآن از وعید و وعد
دهد

ردو فریق

خلاصهٔ معنی آنست که ایمان نمی آرند تا برای العین وعد و وعید آن قرآن
را ببینند یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ روزی که بیاید عاقبت و سرانجام کتاب
یعنی ظاهر شود و آثار وعد و وعید آن و آن روز قیامتست یَقُولُ الَّذِینَ
نَسُوهُ گویند آنانکه فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ قَبْلُ
پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق سخن خدا دران روز ظاهر شود بر کافران
که بقرآن نگرویده اند گویند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمده بودند
فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم
و وقوع این روز را باور نداشتیم فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ پس آیا باشد ما را در
خواست کنندگان فَیَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز او نرد
یا باز گردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ تا بکنیم غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ غیر آنچه بودیم
که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بآنچه تکذیب آن میکردیم و بوحدانیت خدا
قایل شویم نه بشرک و آنجا نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا بازشان
آرند قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بدرستی که زیان کردند بر نفسهای خود که سرمایهٔ
عمر بصرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد ازیشان مَا کَانُوا
یَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند و بدروغ میگفتند که بتان شفیعان
ما خواهند بود نزدیک خدای پس هیچ نفعی بایشان نرسد و در عذاب ابدی
گرفتار بمانند بعد ازان از روی احتجاج ذکر ربوبیت خود میکند و بیان
مصنوعات خود تا بوسیلهٔ آن او را بشناسند و بدانند که غیر او سبحانه
معبودی بحق نیست و میفرماید که ای جمیع مکلفان إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ بدرستیکه
پروردگار شما خداوندیست که مستجمع جمیع صفاتست الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را بی مادّه و الَّتِی فِی سِتَّةِ

ایام در مقدار زمان شش شبانروز واگرچه او سبحانه قادر بود که بچشم زدنی همه چیزها بیافریند اما جهة تعلیم آنکه بندگان در کارها تعجیل نکنند وتانی کار فرمایند تا بمدت شش روز آنها را بیافرید ودر مجمع آورده که حق تعالی ابتدا آفرینش از روز یکشنبه فرمود تا آخر روز جمعه جمیع مکنونات علوی وسفلی را ایجاد کرد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد اراده او عَلَى الْعَرْشِ بر آفرینش عرش ویا غالب گشت بر عرش که عظیم‌ترین مخلوقات اوست وهرگاه که بران قادر وغالب باشد پس بر غیر آن بطریق اولی ابو الفتوح جرجانی در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بر صورت تخت آفرید ودر خبر است که جبرئیل علیه السلام خواست که عرش را ببیند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف آن بپرد دیر چند سال می پرید تا آنکه ضعیف وسست شد واز حق تعالی قوت طلبید او سبحانه او را قوت داد تا بیشتر از پیشتر پرید درین نوبت نیز سست گشت باز او را قوت داد تا چند نوبت این صورت واقع شد وچون از پریدن ملال یافت گفت خداوندا بیشتر را سیر کرده ام یا آنکه مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چندهزار سالست که می پری وهنوز قائمه از قوایم عرش را سیر نکرده جبرئیل گفت سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو پاکا خداوندیکه هیچ کس را چگونگی آفرینش او آگاهی نیست مگر او یُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ در میکشد خدای شب تاریک را در روز روشن یعنی بپوشید میگرداند روشنائی روز را بتاریکی شب وعکس یَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا در حالتی که شتاب کننده است مانند کسی که طلب چیزی کند بر وجه سرعت وهمچنانکه روز طالب شب است بسرعت شب نیز طالب روز است بسرعت مراد آنست که آمدن روز در عقب شب است وبعکس مانند چیزی برای چیزی که طالب آن باشد

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ در حالتی
که رام شده گانند بِأَمْرِهِ بفرمان او یعنی مطیع فرمان اویند در مجاری خود
و خلق اینها برای منافع بندگانست أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدا راست آفریدن
جمیع مخلوقات و مکونات وَالْأَمْرُ و مر او راست نه غیر او تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگ
خدای بوحدانیت در الوهیت و وحدانیت در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار
و آفریدگار همه عالمیان بعد از ذکر دلایل قدرت و وحدانیت خود امر میکند
ببندگان خود که ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش او کنید
تَضَرُّعًا در حالتی که زاری کنندگانید یا بر وجه تضرع و زاری وَخُفْيَةً و
در حالتی که پنهانید از نظر مردمان و یا از روی پوشیدگی و پنهانی چه دعا در خلوت
دلیل اخلاص است و مجانب مخلص از روی ناامیدی نیست إِنَّهُ بدرستیکه
خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی آنانی
که دعای بد کنند در حق ناسنحق یا در دعا زیاد کنند یا بریا آمیخته شود یا چیزی
طلبند از خدای که لایق آن نباشند مانند رتبه انبیا و بالا رفتن بر سموات
علاء از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود زود باشد که قومی
پیدا شوند که در دعا زیاده از فوق رتبه خود طلبند همین قدر کافیست که بنده
در دعا گوید که بار خدایا از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا نزدیک کرداند برحمت تو
از گفتار و کردار و بعد از آن این را تلاوت فرمود که انه لا یحب المعتدین و در خبر است
که میان دعا سر و علانیه هفتاد ضعف است و در زمان حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله اصحاب بسر عبادت کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد
تمام نمودندی و آواز ایشان را غیر از ایشان [illegible] و پیوسته راز نهان
میان ایشان و خدا بودی و از مضمون ادعوا ربکم تضرعا و خفیة در نگذشتندی

کویند که تضرع بمعنی رفع صوتست یعنی خدای را بخوانید در آشکارا و نهان
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید در زمین بکفر و انواع معاصی و عدوان
بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از صلاح آوردن آن بایمان و عدل و تقوی وَادْعُوهُ
و بخوانید خدای را خَوْفًا در حالتی که ترسندکان باشید از عذاب او وَطَمَعًا
و امیدواران برحمت او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستیکه رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
نزدیکست به نیکوکاران در عمل چون عابدان یا در امل چون عاصیان که امید
وارند بمغفرت او چه عابد و عاصی چشم برحمت بیغایت و فضل بی نهایت
او دارند یکی از زاهدان در مناجات خود کفته که بارخدایا اکر وفاداران بتو
امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند در امان الاخطار مذکورست
که هر که این دو آیت را بخواند و در عقب آن بکوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
حق تعالی کوید ای فرشتکان کواه باشید که من جمیع کناهان این بنده را آمرزیدم
و نیز در بیان کمال قدرت خود میفرماید وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست
آنکه می فرستد بادها چهارکانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بُشْرًا در حالتی
که مژده دهندکان اند بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او بر زمین که بارانست
مرویست که در عهد بعضی از صحابه مردی را کرفته بودند که بکشند امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله پرسید که چه کناه کرده کفتند کلمهٔ کفر کفته و بر آن اصرار
میکند و از آن توبه نمی کند فرمود چیست کفتند که میکوید بر نادیده کواهی
میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت میکریزم حضرت فرمود من نیز
این را میکویم چه این عین ایمانست وطا[illegible] کفتند چکونه یا امیر المؤمنین فرمود
اینکه بر نادیده کواهی میدهم بر هستی خدا کواهی میدهد که خدای را نتوان

دید واینکه گفت فتنه را دوست میدارم مراد وی مال وفرزند است بقوله
تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة واینکه گفت از رحمت میگریزم مراد وی آنست
که از باران می گریزم تا جامه مرا تر نکند بقوله تعالی وهو الذی یرسل الریاح
بشرا بین یدی رحمته حاصل که این میفرماید که این بادها مژده دهنده بیا (ران را)
میفرستیم حتی اذا اقلت تا چون بردارند این بادها سحابا ثقالا ابرها را که گران
انبار باشند بباران وچون ریاح ابرها گرانبار را بردارند سقناه بر انیم آنرا
لبلد میت برای زنده گردانیدن زمین مرده را فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء
بان زمین آبرا فاخرجنا به پس بیرون آریم بوسیله آن آب من کل الثمرات
از هر نوع میوها کذلک همچنانکه زمین مرده را به نباتات زنده کردیم نخرج
الموتی بیرون آریم مردگانرا لعلکم تذکرون شاید که شما دریابید وبدین صورت
بدین معنی استدلال کنید وبدانید که هر که قادر باشد بر احیای ارض واخراج
ثمرات هر آینه قادر باشد بر احیای اموات چه میان این دو اخراج فرقی
نیست پس همچنانکه متعذر نیست براو سبحانه که زمین مرده را به نبات
زنده برود شوار نیست که مرده را زنده از گور بیرون آرد از ابن عباس نقلست
که چون همه مردمان در نفخه اول بیرند حق تعالی چهل سال باران بر ایشان
باراند که مانند آب ناودان باشد وآن زیر عرش بر ایشان ریزان شود
وآنرا ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رویده شوند همچنانکه در
رحم مادران وچون اجساد ایشان تمام مخلقت شود حق تعالی روح را
در تن ایشان دهد وبعد از ان خواب بر ایشان افکند ودر نفخه دوم
ایشانرا بیدار کند که از خواب بیدار شوند پس گویند یا ویلنا من بعثنا
من مرقدنا ای وای بر ما که ما را از خوابگاه بیدار ساخت بعد از ان

حال زمین را بیان میکند پس از نزول باران بران و میفرماید وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ و زمین پاك و پاکیزه که شایسته و صالح زراعت باشد یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدا وَالَّذِی خَبُثَ و آن زمین که ناپاکست و شوره ناك لَا یَخْرُجُ بیرون نمی آید گیاه او اِلَّا نَکِدًا مگر در حالتی که اندکیست و نفعی دران نیست از ابن عباس و حسن و مجاهد مرویست که این مثل است که حق تعالی اراد فرموده در شان مومن و کافر پس تشبیه فرموده دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر بزمین شوریده زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انواع طاعات و عبادات بر اعضای او ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفتی که بکاری آید ظهور نیابد مرویست که روزی امام حسن بن علی ابن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام نزد معاویه رفت معاویه بقصد الزام آن حضرت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده که وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن مندرج و موجود است لحیه من و ترا در قرآن کجا ذکر کرده محاسن آن حضرت در جواب معاویه گفت که حق تعالی محاسن من و لحیه ترا درین آیه ذکر کرده که وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لَا یَخْرُجُ اِلَّا نَکِدًا معاویه چون استماع این آیت کرد بسیار منفعل و خجل زده شد و از حضار مجلس کَذٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآیَاتِ میگردانیم و صرف امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت ما [illegible] بجای می آرند و در امثلها تفکر نموده بهره اعتبار برمیدارند و بدانکه چون حق تعالی درین آیت

وعظ دادن بجهت کشتی ساختن حضرت نوح و دعوت کرده و با قوم او [illegible]

بیان ادله فرموده بر وحدانیت و قدرت کامل خود در عقب آن ذکر معاندان
و مکذبان وحدانیت او و فرستادن رسل او کرده جهت تسلیه حضرت پیغمبر فرموده را
لقد ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس
علیهم السلام وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی گروه او که اکثر اولاد قابیل
بودند و بت می پرستیدند [illegible] ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ
معبودی جز وی پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را با او شریک مسازید
انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم
از عذاب روز بزرگ که یوم الطوفانست یا روز قیامت و از ابن عباس رضی الله عنه
مرویست که نوح مدت دو هزار و پانصد سال عمر یافت هفتصد و پنجاه سال
پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال الخلق را دعوت کرد دویست سال در ساختن
کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول از کشتی شهرها بنا کرد و در عرض مدت
دعوت هر چند قوم را از عقوبات الهی ترسانید هیچ متاثر نشدند هر روز
طغیان ایشان بیشتر می شد و هرگاه که بدعوت مشغول میشد او را چندان بزدندی
که بیهوش میشد و بعد از آن کسان وی او را در نمدی پیچیده بخانه بردند
و زعم ایشان آن بودی که مرده است روز دیگر بامداد بیامدی و باسر
دعوت شدی گویند هر روز چندان سنگ بر وی زدندی که زیر سنگها پنهان
شدی جبرئیل در شب بیامدی و او را از زیر سنگ بیرون آوردی و پر خود
بر جراحتها مالیدی بصحت باز گشتی و باز در صبح بیامدی و گفتی که بگویید
که لا اله الا الله تا رستگار شوید مرویست که پیری کهن سال طفلی خورد در بر
گرفته نزد نوح آمد و پدر آن طفل بود و گفت ای فرزند این مرد ساحرست
باید که چون بمیرم ترا نفریبد گفت ای پدر رضا بده که من بعد از تو تا این حالا

سنکی بمن ده تا بر وی زنم پدر سنک را باو داد وی سنک را بر نوح علیه السلام زد و سر
مبارک آنحضرت را بشکست و خون بر روی مبارک او روان شد نوح بدرگاه
حق بنالید و این دعا کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و در بیست
دعوت زیاده از هشتاد کس باو نکرویدند قال الملأ من قومه گفتند بزرگان
از قوم او که ای نوح انا لنریک بدرستی که ما می بینیم و میدانیم ترا فی ضلال مبین
در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت
میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم لیس بی ضلالة ای گروه
من هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا و لکنی رسول و لیکن من فرستاده شده ام
من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان ابلغکم رسالات ربی میرسانم
بشما پیغامهای پروردگار خود را و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت
صلاح شما و اعلم من الله و میدانم از وحی خدا که بمن آمده است ما لا
تعلمون آنچه شما نمیدانید ایشان چون نام پیغام و وحی شنیدند
متعجب گشتند نوح علیه السلام انکار تعجب ایشان نمود فرمود او عجبتم
آیا عجب میدارید ان جاءکم ذکر آنکه بیاید بشما پیغامی و وحی و موعظه من
ربکم از نزد پروردگار شما علی رجل منکم بر زبان مردی از جنس شما یعنی
آدمی که همزبان است با شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از سرانجام کفر
و معصیت و لتتقوا و تا بپرهیزید بسبب ترسانیدن و لعلکم ترحمون
و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک پس بدروغ داشتند
قوم نوح او را و چون وحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند دعا کرد
بهلاکت ایشان را حق تعالی حکم فرمود تا کشتی ساخت در عرض دویست سال
چنانکه گذشت با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و غرق

کافران اهلاک کرد و نوح با اهل کشتی سالم ماندند چنانکه میفرماید فکذبوه فانجیناه
پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِینَ مَعَهُ و آنانرا که با وی بودند
فِی الْفُلْکِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و
بروایت اهل البیت هشت تن بودند سه پسر او سام و یافث و حام و باقی زنها
که ایمان آورده بودند وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت را با معجزات دال بر نبوت إِنَّهُمْ
کَانُوا بدرستی که بودند قوم نوح قَوْمًا عَمِینَ گروهی کوران یعنی کوردل و غیر
عارف بنشانهای وحدت خدا و معجزات نوح بتفصیل قصه نوح در سوره هود
و سوره نوح مذکور خواهد شد و بعد از آن قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده
و مود کرد وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ برادر نسبی ایشانرا یعنی خویش ایشانرا
هُودًا که آن هود بود علیه السلام و هود پسر عبد الله بن رباح بن خلود بن عاد بن عوص
بن سام بن نوحست علیه السلام و قبیله عاد مردمی تن آور و بلند بالا بودند و از زیاد
در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیمتر نبود و مردم بسیار بودند و مال
وافر داشتند و عمرهای دراز در پرستش بت میگذرانیدند هود بعد از بعثت بسان
آن قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرده قَالَ یَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ
بپرستید خدای و بیگانگی وی قایل شوید مَا لَکُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را
معبودی غَیْرُهُ بجز او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ
گفتند گروهی از اشراف و بزرگان الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَوْمِهِ آنانکه کافر بودند
از گروه هود قید کفر جهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند
پس کفار ایشان گفتند که إِنَّا لَنَرَاکَ بدرستی که ما می بینیم ترا فِی سَفَاهَةٍ
در بیخردی که دین قوم میگذاری و دینی نو پیدا میکنی وَإِنَّا لَنَظُنُّکَ و

و تحقیق که گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آنچه میگوئی قَالَ
يَا قَوْمِ گفت ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست بمن خفت و عقل و سفاهت
وَلَكِنِّي رَسُولٌ من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان
أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامها عمیه پروردگار خود را از امر و نهی و وعد
و وعید وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من شما را نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست
گوی که شایبه خیانت در ان و بی تغییر دادن آنچه بمن رسید بمن آمد أَوَعَجِبْتُمْ
آیا عجب می آید شما را أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ بیاید بشما پندی و بیانی
از نزد پروردگار شما عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از شما یعنی هم نسبت شما
لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبات الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای
إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین تا حقاف
مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس گروه نوح علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود در
آفرینش شما بَسْطَةً قامت و قوت را زیاده بر دیگران مرویست که مقدار کوتاه
ترین مردمان قدهای ایشان شصت گز بود و دارازترین صد گز و همه
تن آور و با قوت تمام بودند فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدای را
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که شما رستگار شوید بجز شکر نعمت موجب فلاحست
قَالُوا گفتند آن گروه مر هود را از روی انکار که أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ
آیا آمدی بما تا بفرمائی ما را که بپرستیم خدای را در حالتی که یگانه و تنها باشد
وَنَذَرَ و دست بازداریم و بپرستیم و گذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه را
که بودند که میپرستیدند پدران ما از بتان فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار
آنچه ما را وعده میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راست
گویان در انا از نزول عذاب قَالَ گفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ بدرستی

واجب شد بر شما و فرود آمد مِن رَبِّكُم از پروردگار شما رِجسٌ لرزانندهٔ و مضطرب
سازنده وَغَضَبٌ و خشمی جهت اراده انتقام أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید
با من فِي أَسْمَاءٍ در کار چیزهای که محض اسم اند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده
اید و معنی اسم که الوهیت است در ایشان نیست و مرویست که بعضی را ساقیه
میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان بارد و بعضی را حافظ میگفتند
بمظنهٔ آنکه نگاهبان ایشان اند در سفر و همچنین بعضی را رازقه میگفتند یعنی
روزی دهنده و بعضی را سالمه یعنی رنج رساننده و این مجرد اسما بود و معرا
از معنی چه اصنام جمادات اند پس از روی جهالت جدل میکنید در بین اسمائی معنی
که سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ نام نهاده اید ایشانرا شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما با آلهه مَا نَزَّلَ اللَّهُ
بِهَا نفرستاده است خدای تعالی از عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی
و چون حق ظاهر شد و با وجود این بر عناد و مکابره اصرار می نمایید فَانْتَظِرُوا
پس منتظر باشید نزول عذابرا فانجیناه إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ از انتظار برندگان مر آن عذابرا فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم هود را
وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه بودند یعنی در دین پیروی او میکردند بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشش
و بخشایش از ما برایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا انبیاء دنبالهٔ آنانکه تکذیب
کردند و تکبر ورزیدند بِآيَاتِنَا بفعلهای قدرت ما یعنی ایشانرا استیصال
ساختیم و از بیخ برکندیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند گرویدگان بوحدت
معبود و رسالت هود و بیان کیفیت و نوع عذاب برایشان بر وجه
اجمال برین وجه بود که چون تمرد و عصیان ایشان بحد نهایت رسید حق تعالی
سه سال باران از ایشان باز گرفت و بعد از آن ابری سیاه برایشان فرستاد و آن
ابر گرداگرد وادی ایشان فرو گرفت چون آن ابر را بدیدند بتصور آنکه

باران خواهد بارید شاد شدند و همه در بیابان جمع شدند و آن بادی سیاه
بود و دران پارهای آتش بر هر که وزیدی فی الحال او را هلاک کردی هفت شبانروز
این باد بر ایشان مسلط شد شتران بر باد کرا ز ابر گرفتی و در هوا بردی و بر زمین
زدی و از ایشان هیچ کس را زنده نگذاشت و هود با اهل ایمان در اول حال که
آن باد سیاه دیدند دانستند که آن ابر قهر است از میان ایشان بیرون رفتند
و از نجات یافتند و تفصیل این قصه در منهج الصادقین ببسطی تمام مذکور است
در سورة الاحقاف برخی از آن مسطور خواهد گشت و بعد از ذکر قصه هود
بیان حال صالح میکند و قوم او میفرماید و الی ثمود و فرستادیم بقبیله ثمود اخاهم
صالحا برادر نسبی ایشان را یعنی صالح را و او نسب پشت بثمود بن عامر بن ارم بن سام
بن نوح میرسید و چون برسالت بر ایشان مبعوث شد قال یا قوم اعبدوا الله
گفت ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت ما لکم من اله غیره نیست شما را
معبودی که مستحق الوهیت باشد غیره بجز او و قوم ثمود بجهت کثرت عدد
و مال و توانائی جثه تکذیب صالح کردند و گفتند بما آیتی بنما که بدان استدلال
کنیم بر رسالت تو صالح فرمود چه می طلبید ایشان اشارت بسنگی کرده گفتند ای
صالح ازین سنگ برای ما شتری بیرون آر مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح
فرمود اگر خدای من این نوع معجزه بدعای من بشما نماید بوحدانیت او اعتراف کنید
گفتند آری و بدین سوگند غلاظ خوردند صالح دعا کرد فی الحال آن سنگ شکافته
شد و ناقه بران وجه که طلب کرده بودند بیرون آمد و همان ساعت بچه
ازان متولد شد و مردمان از دران می نگریستند ایشان دست انکار از استکبار
بیرون کرده ایمان نیاوردند و این شتر در [illegible] چراگاه ایشان می چرید و
آب چشمه را بگرو همه آن می آشامید و [illegible] بعد ازان شیر میداد و یک روز

آستین

کردآن نمی‌گشت و صالح بعد از ین معجز گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستی که آمد
بشما بینة من ربکم معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت
او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدایست یعنی شتری که حق تعالی
بمحض قدرت از سنگ بیرون آورده لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه است
و دلیلی بر صحت پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل فی ارض الله
تا بخورد گیاه را در زمین خدا یعنی شما او را در خوردن آن هیچ رنجی و نقصانی نرسانید
ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب
عذاب الیم رنجناک واذکروا و یاد کنید نعمت خدای را اذ جعلکم خلفاء چون گردانید
شما را جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم
فی الارض و جای داد شما را در زمین تتخذون من سهولها فرا می‌گیرید از
زمینهای نرم قصورا کوشکهای تابستان و تنحتون و سوراخ میکنید من
الجبال از کوهها یعنی می‌تراشید در سنگ بیوتا خانهای زمستان فاذکروا
آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خود خدای را از تمکن در زمین و قوت کندن
کوهها و ساختن عمارتها و لا تعثوا فی الارض و غایت تباهی مجوئید در زمین
حال مفسدین در حالتی که قصد کنندگان فساد باشید و تباهی کنندگان
ایشان از جواب صالح اعراض کردند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید
که قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان قوم الذین استکبروا آنانکه تکبر و
سرکشی کردند من قومه از گروه صالح للذین استضعفوا مر آنانرا که ایشانرا
ضعیف و عاجز میشمردند یعنی بیچارگان و خوار شدگان لمن آمن منهم
مر آنکسانی را که گرویده بودند از آن قوم أتعلمون ان صالحا مرسل
آیا می‌پندارید که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار خود

واین بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعفای مومنین إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ
بدرستی که ما بآن چیزی که صالح را بدان فرستاده اند از توحید واخلاص عبادت
برای معبود یکتا بِهِ مُؤْمِنُونَ بآن گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند
آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبر إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بتحقیق که بآن
چیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پی کردند
وکشتند ناقه را بانیوجه که قدار بن سالف را برین داشتند که او را بکشت وَ
عَتَوْا وسرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان برداری پروردگار خود که آن
قول صالح بود که فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَقَالُوا گفتند از روی استهزا
يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ای صالح بیار آن چیزی را که وعیده میکنی ومی ترسانی
ما را از عذاب إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستاده شدگان براستی
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن آن ناقه زلزله بعد
از واقع شدن فریادی عظیم که از غایت هیبت وعظمت آن زمین بلرزه در آمد
فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ برجای فرو ماندگان
فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وَقَالَ وگفت از روی تحسر
واندوه برایشان که يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بخدای که رسانیدم
بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار خود را که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ
لَكُمْ ونصیحت کردم شما را بوقت دعوت واز مثل این عذاب ترسانیدم
وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ولیکن دوست نمیداشتید نصیحت کنندگان را وپیروی
نمیکردید نیکوخواهان خود را که از راه مهربانی شما را بایمان میخواندند واز پیروی
نفس شیطان منع میکردند از کعب الاحبار روایت است که سبب کشتن ناقه
صالح آن بود که پادشاه ثمود زنی بود ملکا نام چون جمعی بصالح ایمان آوردند

وآن زن را که داشتند وی در غضب شد زنی را که نام وی قطام بود معشوقه قدار
بن سالف و زنی دیگر را که نام او قبال بود محبوبه مصدع طلبید و گفت با قدار و
مصدع مجلس بیارایید و در اثنای شراب خوردن ایشان را بر خود ترغیب کنید
و چون قصد مباشرت کنند بگویید که تا ناقه را نکشید این صورت نبندد
گفتند چنین کنیم پس باین وسیله قدار و مصدع را بر قتل ناقه داشتند
اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت و مصدع در عقب در آمد
و تیغ برکشید و او را پی کرد ناقه بیفتاد و آواز بلند کرد بچه او چون آواز مادر شنید
دریافت که او را کشته اند بر بالای کوه برآمد و سه بار بانگ کرد و کوه شکافته
شد و فرو رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدای نگاه داشتید اکنون مستحق
و مستعد عذاب شدید ایشان بر طریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد
شد صالح فرمود عنقریب میرسد ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند صالح
فرمود که وعده نزول عذاب سه روز دیگر است و علامت این آنست که
فردا که پنجشنبه است رویهای شما زرد میشود و روز جمعه سرخ گردد و در روز
شنبه سیاه پس از میان قوم بیرون رفت ایشان چون روز پنجشنبه از
خواب برخاستند رویهای خود را زرد یافتند دانستند که صالح راست
گفته در قهر یافتند و هر چند در طلب صالح شتافتند که او را بدست آورده
بکشند نیافتند و روز جمعه رویهای خود را سرخ یافتند یقین ایشان زیاده
شد و روز شنبه روی خود را چون قیر سیاه دیدند بر بام نشستند و کفن
بر خود کردند و حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان صبر و مشک بود تا عذاب
خدای از کدام جهت با ایشان فرود آید چون روز [illegible] رسید آوازی از
آسمان برآمد که هر که در دنیا بود آن آواز بشنید و [illegible] از هول بترکید و دلهای

ثمود از سطوت و حیرت آن پاره پاره شد پس بیکبار بر جای مردند و در عقب
آن صاعقه فرود آمد از آسمان و همه را بسوخت و مرویست که صالح بعد
از هلاک ثمود بمکه آمد و عبادت میکرد تا متوفی شد و مزید تفصیل
این قصه بر متطلع لبیب در منهج الصادقین مرقوم است ثعلبی که از مشاهیر اهل
سنت است با سناید خود از حضرت رسالت صلی الله روایت کرده که آنحضرت
خطاب کرد با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فرمود ای علی هیچ میدانی که بد
بخت ترین پیشینیان چه کس است گفت خدا و رسول خدا باین دانا ترند فرمود
آنکس است که ناقه صالح را پی کرد بعد از آن فرمود که میدانی که بدبخت ترین
پسینیان چه کس است گفت الله و رسوله اعلم فرمود آن کشنده تست و در روایت
دیگر آمده که آنحضرت فرمود که بدبخت ترین پسینیان آنکس است که محاسن
ترا از خون سر تو خضاب کند و مرویست که هرگاه امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را ملالی گرفتی و دلش تنگ آمدی محاسن مبارک بدست گرفتی و گفتی
چه باز میدارد آن شقی ترین امت را از آنکه این محاسن سفید را بخون سر من
سرخ کند و عجب حالتی است که همچنانکه قدار بن سالف که ناقه را پی کرد باغوای
زنی که قطام نام داشت ابن ملجم نیز باغوای زنی که قطام نام داشت آنحضرت را
شهید کرد و بعد از ذکر قصه صالح و ثمود بیان قصه لوط و قوم او میکند و
میفرماید بقوله و لوطا و فرستادیم لوط بن هارون بن تارخ بن ناحور را که
برادر ابرهیم خلیل علیه السلم بود بقوم او و آورده اند که چون ابرهیم ع از بابل متوجه
شام شد لوط که برادر زاده او بود با وی بود حق تعالی وی را پیغمبری داده
باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن شهرها سدوم بود
لوط ایشان را فرمود و خلق را بخدا دعوت کرد بیست و اند سال در میان ایشان

زاده

دعوت بیغمبر هود و بخیرات امر میکرد و از فواحش نهی می نمود و یکی از فواحش ایشان
لواطه بود حق تعالی این آیت از عاقبت امر ایشان خبر داده و نموده که ما فرستادیم
لوط را اِذْ قالَ وقتی که گفت از روی انکار و تقریع لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی
قوم سدوم که لوط در میان ایشان بود اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ آیا می آیید بدین
خصلت قبیح و زشت یعنی لواطه که در نهایت قبح و زشتی است ما سَبَقَکُمْ بِها پیشی
نگرفته است بر شما بِها آن فاحشه را یعنی پیش از شما این کار نکرده مِنْ اَحَدٍ مِنَ
الْعالَمِینَ هیچ کس از جهانیان در خبر آمده که ابلیس بصورت پسر امردی زیبا
صورت برآمد خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان با او لواطه کردند و با آن
عادت نموده این امر قبیح در میان ایشان استمرار یافت و لوط با ایشان گفت
اَئِنَّکُمْ آیا شما و حفص اَنَّکُمْ بحذف همزه اول یعنی بدرستیکه شما لَتَأْتُونَ الرِّجالَ
می آیید بمردان شَهْوَةً از جهت شهوت مِنْ دُونِ النِّساءِ بدون زنان که مباح
کرده شده اند بر شما بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان
و از حد شرع و عقل در گذرندگان وَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ نبود جواب قوم
لوط در برابر این کلام اِلّا اَنْ قالُوا مگر آنکه گفتند با بنای جنس خود اَخْرِجُوهُمْ
بیرون کنید لوط را با دختران او و آنهای که بوی ایمان آورده اند مِنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه
خودتان که سدوم است اِنَّهُمْ بدرستیکه لوط و پیروان او اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ مردمانی
اند که طلب پاکیزگی میکنند از این عملی که ما میکنیم و در این با ما متفق نیستند فَاَنْجَیْناهُ
پس نجات دادیم لوط را وَاَهْلَهُ و کسان او را یعنی اهل البیت او و کسانی که
باو گرویده بودند از عذاب نازل بر قوم او اِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او که واهله نام
داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار و تکذیب لوط ترغیب میکرد
کانَتْ مِنَ الْغابِرِینَ بود از باقی ماندگان که هم جا از خود یعنی با لوط در بیرون

رفتن از آن شهر متفق نشد و در میان قوم هلاک شد وامطرنا علیهم و بارانیدیم بر کنار قوم لوط مطرا ای بارانی و چه بارانی یعنی بارانی عجب که آن سنگ باران بود که بر سر قوم باریده شد فانظر پس در نگر ای بیننده بدیده بصیرت کیف کان عاقبة المجرمین چگونه بود سرانجام و آخر کار گناهکاران و از حد برندگان در طغیان و عصیان مرویست که چون در شب لوط با مومنان از آن شهر بیرون رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرده از زمین هفتم برداشت و بآسمان برد چنانکه آواز سگان و خروسان آن شهر اهل آسمان اول بشنیدند و بعد از آن منقلب ساخت و این بعد از آن بود که سنگ بر ایشان بارید از محمد اسحق نقل است که قوم لوط خداوندان فواکه و اشجار بیشمار بودند غریبان از نواحی آمدندی و از ایشان فواکه کردندی و ایشان ازین حیثیت بسیار در رنج بودند ابلیس بصورت مردی نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از دست غریبان برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن با ایشان تعلیم داد پس باین عمل مشغول شد تا که همه برین امر مواظبت کردند آسمان و زمین و عرش الهی بجهت این عمل قبیح بخدای نالیدند حق تعالی بر ایشان از آسمان سنگ بارانید و ایشان از زمین فرو برد و دیگر حکم واجبست که فاعل و مفعول آن را بکشند هیچ خلافی نیست و اما نزد امامیه مخیرست میان آنکه بفرماید تا او را بتیغ بکشند یا دیواری بروی افکنند و یا از بلندی بزیر اندازند اما در مقدمه زنا اگر غیر محصن باشد صد تازیانه بزنند در خبرست که غلامی را نزد امیر المومنین علیه السلام آوردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان برین گواهی دهند حضرت بغلام گفت چه میگوئی گفت بلی آنچه در حق من میگویند راست بود حضرت چرا چنین کردی گفت برای آنکه مرا بلواطه اکراه میکرد من مانع او میشدم فایده نداشت تا آنکه بقصد دفع

او از خود کشته شد فرمود تا این گواه باید گفت من گواه از کجا آرم که خواجه
تنها در سرای خود در شبی تاریک و من مملوک او قصد من کرد من او را کشتم فرمود
چون او را زخم زدی لفظ توبه شنیدی گفت نه فرمود که الله اکبر همین ساعت
ظاهر شود که تو راست میگوئی یا دروغ پس فرمود و قبر او را بشکافید اگر در قبر
بود غلام دروغ میگوید قصاصش کنید و اگر در قبر نباشد راست میگوید ویرا
رها کنید بعضی از روی تعجب میگفتند که علی تا امروز بر زندگان حکم میکرد
اکنون بر مردگان حکم میفرماید پس برفتند و سر قبر وی بگشادند و او را نیافتند
خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام باز دارید که درین قول صادقست
گفتند یا امیر المؤمنین این را از کجا گفتی گفت از رسول خدا صلی الله شنیدم
که هر که عمل لواطه کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را با نزد قوم لوط برد
تا آنجا با ایشان باشد و حشر او با ایشان بود و بقیه قصه لوط در بیان صورت
و آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن قصه شعیب و قوم او خبر
میدهد و میفرماید که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم
خلیل بود علیه السلام أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان از در نسب که شعیب بود و او پسر
امکیل بن یشخر بن مدین بود او را خطیب الانبیا میگویند بجهت حسن محاوره و مراجعت
او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را بیگانگی و حد
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدا بجز وی قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بدرستی
که آمد بشما معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و معجز ملوح آن
عصای موسی بود که چون مار قصد گوسفند از صحرا دمار ساختی طول
دفع کردی و در شب پاسبانی کردی و مانند شمع روشن بودی و آنچه مرغوب
موسی بود از جنس فواکه و اطعمه از وی پدید آمدی چون این عصا از شعیب بموسی رسید

بود تا نزد شعیب بود این نوع معجزات ازو صادر میشد پس معجزهٔ او بعینه
معجزهٔ موسی بود که از عصا ظاهر میساخت و نیز موسی را وعده داده بود که
گوسفندان تو هر ولدی که آرند سیه سفید باشد و برنگ دیگر نباشد
و این صورت بهمان کیفیت صدور یافته اولاد گوسفندان موسی سیه
سفید بودند غیر آن مرویست که از جملهٔ معجزات شعیب آن بود که
چون خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی تا شعیب باسانی بر بالای
آن بر آمدی و او مبعوث شده بود بر اهل مدین و اهل ایکه نقل است که بزرگان
از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگ
خریدندی و بدان خورد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی
و شعیب ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن بشما میکنم
فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید آلت کیل را وَالْمِيزَانَ و آلت وزن را
و براستی ورزید و سویت مرعی دارید در کیل و وزن وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
و کم مکنید مردمانرا أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشانرا یعنی حقوق ایشانرا کم مکنید
و در خرید و فروخت خیانت مورزید وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت
و ظلم فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا پس از اصلاح حق تعالی آنرا ببعثت
انبیا و انزال کتب و یا پس از آنکه پدران شما اصلاح آن میکردند بتمام نمودن
کیل و وزن ذَٰلِكُمْ عمل کردن شما بآنچه شما را بآن میفرمایم و اجتناب شما از آنچه
شما را از آن نهی میکنم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید
گرویدگان چه قبول اعمال و ترتب ثواب بران فرع ایمانست بخدا و رسول او
مراد بخیریت زیادتی مطلقه است نه نسبت بآنچه میکردند از نقص کیل و وزن
چه اصلا در ان نیکوئی نیست و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن

خیانت کردندی در صحراها راه زنی کردندی و بطریق باج و تمغا از مردمان
مال می ستاندندی ازین جهت بعد از منع ایشان از بخس و نقص کیل و وزن نهی
ایشان کرد از راه زنی و تعدی در اموال غیر و گفت وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ
و منشینید بهر راهی که بجهة گرفتن مال تُوعِدُونَ که می ترسانید مردمانرا
وَتَصُدُّونَ و باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را
که ایمان آورده است بخدا وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجوئید این راه را کجی یعنی طلب
بطلان آن میکنید بانداختن شبهها باطله و یا صفت آن میکنید بباطل
و کجی برای مردمان وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون
بودید اندک در عدد و عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه برکت کرد
در اموال و اولاد شما و مرویست که مدین بن ابرهیم علیه السلام دختر لوط را بخواست
حق تعالی ایشانرا فرزند بسیار داد و توانگر گردانید و شعیب این نعمت را بیاد
ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
سرانجام کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند
از ان عبرت گیرید وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ و اگر چنانچه گروهی از شما آمَنُوا
بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ گرویده اند بآن چیزی که برسالت فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ
و گروهی دیگر از معاندان و جاحدان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر
کنید و شکیبائی ورزید تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرت
اهل حق بر اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدایست بهترین حکم کنندگان
و در حکم او میل و مداهنت نیست و گویند خطاب با کفار است و صبر یعنی انتظار
یعنی کفار چونکه به نبوت من معترف نمیشوید و [illegible] منتظر باشید که
خدای تعالی عنقریب مبطلانرا هلاک کند و بعذاب ابدی رساند و اهل حق را

نجات دهد و بهشت جاودانی درآرد قال الملأ الذین استکبروا گفتند آنانکه
گردن کشی کردند در پرستش خدای من قومه از گروه شعیب بعد از انکار دعوت
او لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا
و آنانرا که گرویده اند معک با تو من قریتنا از دیه خود او لتعودن یا البته
عود کنید فی ملتنا در کیش ما که کفر است یعنی میان ما و شما یکی ازین دو
امر خواهد بود یا اخراج شما از دیه ما و یا عود شما در کفر ما شعیب در جواب
ایشان قال گفت از روی انکار او لو کنا کارهین اگرچه هستیم ناخواهان
یعنی چگونه بطوع و رغبت خود بدین شما آییم و حال آنکه ما آنرا کارهیم بجهة آنکه
بطلان آنرا شناخته ایم مگر که شما بجبر و قهر خواهید که ما را بدین خود
آرید قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بافته علی الله کذبا بر خدای
دروغ را ان عدنا اگر باز گردیم فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجینا الله پس
از آنکه رهانیده است ما را خدای منها از ملت شما بایضاح ادله هادیه وما
یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا
ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای ربنا پروردگار شماست این استثنا از
برای قطع طمع ایشانست بملت ایشان چه آنرا معلق گردانیده است بر چیزی که
محالست پس ملخص معنی آنست که همچنانکه محالست که اراده حق تعالی تعلق گیرد
بکفر محالست که ما عود کنیم بملت شما وسع ربنا رسیده است پروردگار ما
کل شیء بهمه چیزی علما از روی دانش یعنی ازلی و احاطه کرده است بهمه
چیزها که از جمله علم اوست عاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر و یا او اعلم است
بصلاح و فساد ملت شما علی الله توکلنا بر خدای تعالی توکل کردیم در تثبیت ما
بر ایمان و تخلص ما از اشرار و کار خود را باو باز گذاشتیم پس شعیب روی از

از معاندان برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه نمود و گفت رَبَّنَا
افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا ای پروردگار حکم فرما میان ما و میان قوم ما بِالْحَقِّ
براستی یعنی ظاهر گردان امر ما را تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ
و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا
اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ إِذًا
بدرستی که باشید شما آن هنگام لَخَاسِرُونَ زیانکاران و زیان زدگان که دین
قدیم را گذاشته بدین مجدد بگروید القصه ایشان پند شعیب نشنیدند و از
کفر او خیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله مراد
صیحه عظیم جبرئیل است که از هیبت و سطوت صدای او زمین بلرزه درآمد
و همه هلاک شدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ پس گشتند در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ
بروی در افتادگان و فرو مردگان یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح
الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا
هرگز نبودند در آن شهر یعنی همه مستاصل شدند بر وجهی که گویا هرگز
در آن شهر اقامت نکرده بودند الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند
شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا بهلاکت
و در عقبی بعقوبت از ابن عباس روایت که عذاب قوم شعیب برین وجه
بود که حق تعالی دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و شعله حرارت با ایشان
رسید نفسهای ایشان نزدیک بانقطاع رسید هرچند که بسردابهای خنک
میرفتند فایده نکرد آخر ابری بر ایشان فرستاد که [illegible] باد خنک میوزید چون
خنکی باد و سایه بدیدند بانجا شتافتند و خود و بهائم پناه بآن آوردند و این

بر تمام شهر ایشان از و کرفت پس آتشی از ان ریزان شد و زمین در زیر ایشان بجنبید
در آمد و فی الحال بر جای خود مردند فتولی عنهم پس بکردید و اعراض کرد شعیب
از ایشان وقال و کفت بروجه تحسر بر هلاکت ایشان یا قوم ای کروه من لقد ابلغتکم
بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود را و نصحت لکم
و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از ان تسلی خود داده از تاسف
و تحسر اعراض نمود و کفت فکیف آسی پس چکونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم
کافرین بر هلاک کروهی که کافر بودند و مرا تصدیق نکردند و سزاوار این عذاب
بودند و کویند که شعیب چون مقدمات عذاب دید عزم خروج کرد از ان و در وقت
بیرون رفتن این سخنان با قوم خود کفت و حق تعالی بعد از بیان هلاک شدن
مکذبان کفار قریش را تهدید میفرماید بقوله وما ارسلنا و نفرستادیم ما فی قریة
در هیچ شهری و دیهی من نبی هیچ پیغمبر را که او را تکذیب کردند الا اخذنا اهلها مکر که کرفتیم
اهل آن شهر را بالبأساء بسختی و تنکی والضراء و رنج و بیماری لعلهم یضرعون
شاید که زاری کنند و از روی مذلت و عجز تصدیق پیغمبر خود کنند تا آن بلا
از ایشان دفع شود چون از ان متنبه نشدند و ایمان نیاوردند ایشان را بعطا
و راحت امتحان کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان السیئة بجای بلا و مرض
و شدت و تنکی الحسنة سلامتی و صحت و راحت و فراخی حتی عفوا تا وقتی که
بسیار شدند بمال و هم رجال اینجا این آغاز کفران کردند و ایمان نیاوردند و قالوا
و کفتند در حین تبدیل شدت براحت و ضیق معیشت بوسعت که این هر دو حالت
از طبیعت روزکار است و کردش فلک دوار قد مس آباءنا بدرستی که رسید
پدران ما را نیز الضراء والسراء سختی و شادی در زمان کذشته نیز کاهی
قحط بود و وقتی فراخی و زمانی صحت و هنکامی بیماری این نیز بسبب کفر

وایمانت پس ما بر طریقه خود راسخ خواهیم بود وازان بر نخواهیم گشت وچون
در ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُم پس ما بگرفتیم ایشانرا بَغْتَةً ناگاه
بی مقدمه عذاب و نشانه عقوبت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانستند که عذاب
بدیشان نازل خواهد شد و شدت این نوع عذاب بیشترست ازانکه اول مقدمات
آن ادید باشند و نزول عقوبت را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ واگر چنانچه
اهل آن دیههای مذکور که بعذاب مبتلا شدند آمَنُوا بگرویدندی بوحدانیت
خدای وَاتَّقَوْا و پرهیزکاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم هرآینه می گشادیم برایشان و میدادیم ایشانرا بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
برکتها و زیادتها از آسمان وَالْأَرْضِ و زمین یعنی فراخ میکردیم انواع نعمت را
برایشان و بروجه سهولت از اطراف و جوانب بایشان میرسانیدیم و گویند
مراد باران و نباتاتست یعنی باران بایشان میفرستادیم و زراعات و اشجار
بثمار برای ایشان میرویانیدیم وَلَٰكِن كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند و
رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُم پس گرفتیم ایشانرا بعذاب استیصال بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی بعد ازان بر سبیل انکار و توبیخ
میفرماید أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل مکه و حوالی آن أَن يَأْتِيَهُم
بَأْسُنَا ازانکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در حالت شب بروز آوردن
وَهُمْ نَائِمُونَ وحال آنکه خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در
وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند مکیان أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا
ازانکه بیاید عذاب ما بدیشان ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ وحال آنکه
ایشان بازی کنند یعنی در سودا و معامله دنیوی که بازیچه غافلانست مشغول
باشند أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای

مراد بمکر خدا استدراج بندگانست و گرفتن او ایشان بر وجهی که ندانند فلا یأمن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم الخاسرون مگر گروهی زیانکاران که بجهة کفر و نفاق و ترک نظر و اعتبار بر وجه عناد و لجاج زیان زده هر دو عالم باشند چه اهل عصمت و تقوی ایمن نیستند از نزول عذاب بر عصیان او لم یهد آیا راه ننمود للذین یرثون الارض کسانی را که میراث گرفتند زمین را یعنی متمکن شدند من بعد اهلها از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند صلی الله علیه و آله که در دیار امم ماضیه نشسته اند و متروکات ایشان بتصرف خود در آورده اند یعنی آیا ایشان را هدایت و راه نمونی نکرده و روشن نساخت ان لو نشاء و آنکه شان ما اینست که اگر خواهیم اصبناهم برسانیم بایشان بذنوبهم جزای گناهان ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینان ایشان را و نطبع علی قلوبهم و مهر خذلان نهیم بر دلهای ایشان و نظر توفیق و لطف از ایشان برداشته ایشان را در ضلالت و غوایت خود شان باز گذاریم تا بمثابه کسانی شوند که گوییا بر قلوب ایشان مهر نهاده اند فهم لا یسمعون پس ایشان هیچ چیز را بجهة آن نمی شنوند از روی فهم و عبرت و گوش دل ایشان سخن حق را در نمی یابند یا آنکه علامتی بر دل ایشان وضع کنیم تا فرشتگان بدانند که ایشان از غایت عناد تفکر نمیکنند در صنایع و آیات قدرت ما پس بآن علامت ایشان را لعن کنند بعد از ان جهة تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که تلک القری آن شهرها که نسبت بامم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نقص علیک خوانیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن و لقد جاءتهم بدرستی که آمد باهالی آن دیهها رسلهم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط علیهم السلم بالبینات بمعجزات روشن

ودلایل واضحه فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن آن رسولان
بما کذبوا من قبل بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند
بر تکذیب و عناد و جحود خود و تصدیق نکردند بتکذیب و عناد خود و از آن
برنگشتند کذلک همچنانکه مهر خذلان نهاد بر دلهای کافران که علم او تعلق
گرفته بعدم ایمان ایشان مراد کفار قریش اند که حق تعالی ایشان را بحال خود شان
باز گذاشت و نظر لطف و توفیق از ایشان تیره و سیاه شد تا زنگ کفر و عناد
ایشان بیشتر شد آیینه دل ایشان تیره و سیاه شد تا غایتی که مهر بر آن نهاده
شد که مانع است که بجانب حق راه یابد وما وجدنا لاکثرهم ونیافتیم مر بیشتر
امم مذکوره را من عهد وفای عهد یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت
و شدت میکردند که اگر ازین بلیه و معصیت نجات یابیم ایمان آریم اکثر بآن
وفا نکردند وان وجدنا و بدرستی که ما یافتیم اکثرهم الفاسقین بیشتر ایشانرا
شکنندگان عهد و پیمان و قید اکثر جهت آنست که اندکی از ایشان بدان اسلام
در آمدند ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی موسی بن
عمران را بایاتنا بمعجزاتی که او را داده بودیم الی فرعون بسوی فرعون وملائه
و اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآن معجزات و وضع
رسوخ کفر کردند در موضع ایمان فانظر پس بنگرید بنظر بصیرت که بعد از انکار
حق کیف کان عاقبة المفسدین چگونه بود آخر کار تباه کاران که غرق شدند
آورده اند که فرعون چهارصد سال عمر داشت و در این مدت وی را هیچ بیماری
عارض نشد و گفته اند که هر چهل روز یکبار او را قضای حاجت واقع شدی
و او را سعال و آب بینی نبودی و اگر نادراً وقوع یافتی از قوم پنهان داشتی و بیشتر
غذای او موز بود تا وی را فضله کمتر باشد و دعوای خدائی کرد مردم با وی گرویدند

تا آنکه طغیان او بنهایت رسید و حضرت موسی علیه السلام چون از مصر فرار
نمود بجهت کشتن قبطی چنانکه در سورة القصص مذکور خواهد شد بمدین
آمد بصحبت شعیب علیه السلام رسید دختر او را که صفورا نام داشت بعقد
نکاح در آورد و عزم مراجعت کرد بمصر در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت
نبوت یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانکه تفاصیل
این قصص در اثنای آیات این سوره و سوره دیگر مذکور خواهد شد و
حق سبحانه حکم کرد بمصر رود و فرعون را بخدا دعوت کند از طغیان و سرکشی
و دعوی ربوبیت منع نماید موسی استدعا کرد تا او سبحانه هرون را وزیر او
گرداند و هر دو بمصر در آمدند و مدت مدید بر در سرای فرعون مقام کردند
حاجبان بارگاه نمیگذاشتند که با فرعون ملاقات کنند چه ایشان در نهایت
فقر و درویشی بودند و جامه کهنه پوشیده بودند و در خبر است که موسی جامه
پشمینه پوشیده بود و کلاه پشمینه بر سر نهاده و رسنی از لیف بافته بر میان بسته
و نعلین در پای کرده و عصا بدست گرفته و هرون نیز همچنین و بعد از مدت
متمادی روزی مسخره فرعون بر سبیل تقریب نام ایشان نزد فرعون مذکور
ساخت برین وجه که در بازار سخنی شنیده بود با فرعون گفت که من در بازار
از فلان سخن غریب شنیدم و عجبتر ازین آنست که مدتیست که دو مرد
بر در این سرای مقام کرده اند و میگویند که ما پیغمبران خدائیم و خدای ما را بفرعون
و قوم او فرستاد تا بوحدانیت خدای و به نبوت ما ایمان آرد و تابع ما شود
فرعون گفت این چه سخن است که میگوئی بجد میگوئی یا بهزل گفت هزل نمیکنم
و بر وجه تحقیق و جد میگویم و اکنون نزد توی[illegible] گفتند فرعون را بگو که ما
رسولان خدائیم ما را راه ده که تا پیغام خدا بتو رسانیم فرعون چون این سخن

بشنید بترسید و رنگ رویش متغیر شد و گفت درآرید [اینها را] تا ببینیم چه کسانند
چون ایشان درآمدند و نزد فرعون بایستادند فرعون روی بموسی کرد که تو
چه کسی موسی آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ و گفت موسی فرعون که ای
فرعون إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که من فرستاده شده‌ام از نزد
پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو گفت این را بر وجه حقیقت میگوئی یا
هزل میکنی موسی فرمود که حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ سزاوار بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ إِلَّا
الْحَقَّ [برخدای] مگر سخن درست و راست یعنی واجب و لازمست بر من که نگویم مگر سخن
حق را نه هزل و نه باطل فرعون گفت برین مدعا هیچ بینتی و حجتی داری موسی
فرمود که قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق که آمده‌ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن و معجزه ظاهر مِنْ
رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که بصحت رسالت من گواه است و آن عصا و ید
بیضاست فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست
از خدمت فرمودن کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بود باز گردند
و سبب در آنکه فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت آن که چون یعقوب
علیه السلم با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار
شد یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران درگذشتند و ملک ریان که
فرعون زمان یوسف بود بمرد پسرش مصعب مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت
و متعرض ایشان نمی‌شد پس چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود
بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف برگشاد انا ربکم الاعلی بگشاد چون
بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند گفت پدر شما بنده درم خرید ما
بود و شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به [illegible] گرفت تا وقتیکه موسی
مبعوث شد گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون

اِن کُنتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جئتَ بِآیَةٍ آورده معجزه و حجتی را
از نزد پروردگار خود فَاْتِ بِها بیار و آنرا پیش ما اِن کُنتَ مِنَ الصّادِقین
اگر هستی از راست گویان درین دعوی که میکنی و میگوئی که من فرستادهٔ
خدا ام فَاَلقی عَصاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَاِذا هِیَ پس آنجا
آن عصا بعد از انداختن ثُعبانٌ مُبینٌ اژدهای شد ظاهر و هویدا دهن
گشاده و میان لب زیرین و بالائین او هشتاد گز بود لب زیرین را بر زمین نهاد
و لب بالائین را بر کنگرهٔ قصر فرعون و روی بجانب تخت او آورد ملازمان
بارگاه بگریختند و فرعون نیز روی بهزیمت نهاد و در روایت آمد که بر پای
تخت حدث کرد و در آن روز چهل بار از وی واقع شد با آنکه هر چهل روز یکبار حدث
کردی و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند
و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اوئی
و بحق رضاع و تربیت که مرا بر تست که عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آورم
و بنی اسرائیل را واگذارم پس اژدها را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز
آمد بر سر تخت خود بنشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی گفت آری پس
دست بگریبان کرد و یا در زیر بغل چپ در آورد و نَزَعَ یَدَهُ و بیرون کشید دست
خود را فَاِذا هِیَ پس آنجا بود دست او بَیضاءُ سفیدی که در غایت کمال بود
لِلنّاظِرین مر نگرندگان و نظاره کنندگان را یعنی سفیدی خارج از عادت
که بجهت آن جمیع نظر کنندها از روی تعجب در آن می نگریدند و بصحت پیوسته
که موسی گندم گون بود چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نورانیت
بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و بقول اصح و اکثر این عصای
آدم بود که از بهشت بیرون آورده بود و بعد از [illegible] دست در میان اولاد او دایر

بود و بطریق میراث تا آنکه بشعیب علیه السلام رسید با چهل عصای دیگر که از آبای
او بوی رسیده بود و در وقتی که موسی را اجیر خود ساخت وی را گفت در این
خانه رو و عصای از آنجا برای خود بردار موسی بآن خانه رفت و این عصا بدست
او آمد چون نزد شعیب آورد گفت این را بنه و عصای دیگر برگیر موسی آنرا
بخانه آورد و در میان آن عصاها نهاد و دست کرد تا عصای دیگر بردارد همان
عصا بدست او آمد تا که سه نوبت این صورت واقع شد و چون بمرتبه
چهارم بدست وی آمد شعیب دانست که در تحت این حکمتی هست پس آنرا
باو باز گذاشت و حق تعالی آنرا معجزه او ساخت و در روایت آمده که همه انبیا
عصا را بدست میداشتند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که عصا
بدست گیرید که آن از روش پیغمبرانست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر که
بسفر رود و با او عصای بادام تلخ باشد و در وقت رفتن آیه ولما توجه تلقاء مدین
بخواند تا بقول والله علی ما نقول وکیل حق تعالی او را ایمن گرداند از هر جانور ضرر رساننده
و از هر دزد و ستم کننده و از جانوران نیش دار گزنده تا آنکه مراجعت کند باهل خود
و با او هفتاد هفت فرشته باشند که در پس و پیش او روند و او را محافظت کنند و از
برای او استغفار کنند تا باهل خود معاودت کند و آن عصا را از دست بنهد
القصه چون فرعون این دو معجزه از موسی مشاهده کرد خواست که ایمان
آرد هامان که وزیر او بود برخاست و گفت ای فرعون مدتیست که دعوی
خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود ساخته و بپرستش خود خوانده و همه عباد
تو میکنند اکنون بندگی خواهی کرد این امر شنیع و قبیح است پس فرعون موسی را
گفت که مرا مهلت ده تا فردا موسی فرمود چنین باشد و چون موسی از نزد
فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگو که اگر بمن ایمان

آری این پادشاهی را بتو مسلم دارم و جوانی و قوت بتو باز دهم چون موسی
این پیغام بگزارد فرعون این صورت با هامان باز گفت هامان گفت آن
مردی ساحر است نتواند بود که این فعل از وصادر شود تا یک روز که این قوم
ترا پرستش کنند بهمه ملک دنیا می ارزد و بعد از آن گفت که من هم توانم که ترا
جوان سازم پس بفرمود تا بسمه آوردند و موی فرعون را بآن خضاب هم سیاه
شد فرعون بآن فریب خورد حق تعالی ازین خبر میدهد که وقال الملأ گفتند
بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون یعنی هامان و اتباع او ان هذا لساحر
که این موسی لساحر علیم جادوی کننده ایست دانا بفن سحر و ما مردان که
چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد یرید میخواهد
این ساحر ان یخرجکم که بیرون کند شما را من ارضکم از زمین شما که مصر است
و ولایت و حکومت آن به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فما
ذا تأمرون پس شما چه میفرمائید مرا و تدبیر این امر چیست تا بآن عمل کنیم قالوا
ارجه گفتند تاخیر کن مهم او را یعنی مهلت ده او را واخاه و برادر او را که هارون
و شتاب زدگی مکن وارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که در حوالی
مصر است حاشرین گروهی را که فراهم آرندگان و جمع کنندگان ساحران باشند
یأتوک تا بیارند بتو بکل ساحر هر ساحری که باشد علیم دانا و حاذق در فن
سحر روایت که در هیچ قرنی آن مقدار ساحر نبود که در قرن موسی و در تبیان
در تفسیر خواجه آورده که در قبطی و فرعون دو برادر بودند که ایشان را در فن ساحری
مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را
گفتند پدر خود را بما نما مادر ایشان را بگور پدر ایشان برد و پدر را آواز
دادند گفت جواب ایشان باز داد گفتند ای پدر ملک مصر ما طلبیده بجهت

انکه دو کس آمدند اندر لشکر و بی سلاح و کار بر ما تنک آورده و ایشان را
عصائیست که چون بر زمین افکند اژدهای شود و هر چه پیش او می آید
می خورد و فرعون را عجبه کرده که ما را معارضه نماید صاحب قبر جواب
داد که چون بمصر رسید بپرسید که در وقتی که ایشان در خواب میروند
آن عصا همان اژدها میکردد یا نه اگر اژدهای شود بدانید که جادوئیست
چه ساحر وقتی که در خواب باشد سحر او اثری ندارد چون حال بدینمنوال
باشد شما را بلکه هیچ کس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود
پس برادران با شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و سدی گفت
که سی اند هزار ساحر بودند و بروایت ابن منکدر هشتاد هزار و در زاد
المسیر گوید هفتاد هزار بمصر در آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند
چنانچه میفرماید که وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادویان فرعون بسوی فرعون
بعد از آنکه بعد از آن که ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بفرعون
افتاد قَالُوا گفتند اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا آیا ما را مزدی باشد و حصه بهره از او لحق
یعنی البته ما را مزدی بزرک باشد اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم غلبه کنندگان
بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت آری شما را مزد بیا ربا شد وَاِنَّكُمْ و بدرستیکه شما باشید
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان و خواص من که هر گاه مخواهید بی اذن از حاجب نزد
من آئید و هر چه خواهید و طلبید اجابت کنم در این دلالت بر عجز فرعون از
مقاومت با موسی و احتیاج او بساحران جهت عجز و ضعف او بوده آورده اند
که مهتران این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و غادور میکفتند
و دو دیکر حطط و مصفی و این چهار تن رئیس مهتری نام او شمعون بود چون بمصر
آمدند سابور و غادور واقعه سوال و جواب با خود با قوم گفتند ایشان

از قصهٔ خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار کردند
معلوم شد که هرگاه موسی در خواب رود عصا اژدها شده پاسبانی میکند
ایشانرا دغدغه در خاطر افتاد و آنرا پنهان نگاه داشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی را
طلبید و مقرر شد که با ساحران معارضه کنند ساحران عصاها و ریسمانها
بمیدان آوردند و این مجموع در زمین اسکندریه بود خلایق عالم و تمامی لشکر
آنجا جمع شده بودند فرعون ببالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد
هزار ساحر بر یک طرف صف کشیدند موسی و هارون علیهما السلام بر یکجانب
بایستادند پس ساحران بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَى گفتند
ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم
نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان ریسمانها و عصاهای خود قَالَ گفت موسی از روی
تخلقی که انبیا را می باشد یا بر وجه تهدید أَلْقُوا بلکه شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا
پس آن هنگام که بیفکندند ساحران آنچه ساخته بودند یعنی رسنهای خود را از [illegible]
بجوف تافته بودند و بقیر اندوده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته بودند
اندرونهای آن چوبها و ریسمانها پر سیماب کرده و بعد از انداختن چون حرارت
آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر
پیچیدن گرفت و باین تلبیس سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادو کردند بر چشمهای مردمان
یعنی نمودند بایشان چیزی که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و ترسانیدند مردمانرا
ترسانیدن سخت وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ در فن خود وَأَوْحَيْنَا
إِلَى مُوسَى وحی کردیم ما بسوی موسی أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را
پس موسی آنرا بیفکند اژدهای شد از شتر [illegible] بزرگتر با چهار دست و پای
سطبر و کوتاه و دنبال دراز بر هیچ چیز نمیرسید مگر که آنرا فرو می برد و پای بر هیچ

نی نهاد مگر که آنرا بخورد و مرد میکرد و از دهنش آوازی مهیب بیرون می آمد
و چشمانش بر گردن بشر مویها داشت چون نیزها و دندانها چون سندان
و فراخی دهن او دوازده گز بود فاذا هی پس همانجا که عصا اژدها شده بود
تلقف ما یأفکون فرو می برد آنچه تزویر کرده بودند و بدروغ بخلق می نمودند
و آن چهل خروار رسن بود و چوب چون همه رسنها و چوبهای ایشانرا فرو
برد روی بنظارگیان آورد مردمان بگریختند و دوازده هزار مردم در آن
انبوهی هلاک گشتند فرعون منهزم شد بیفتاد و بیهوش شد و از آن روز
او را چهار صد بار اطلاق افتاد پس موسی او را بگرفت همان عصا شد
و حق تعالی آن رسنها و عصاها را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت شد
امر حق و پیدا آمد راستی و بطل و باطل و زایل گشت ما کانوا یعملون آنچه
بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه جادوان گفتند اگر این سحر بودی
بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی پس مغلوب شدند فغلبوا پس مغلوب
شدند جادوان و سایر فرعونیان هنالک آنجا که موسی غالب شد و انقلبوا
و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و منهزمان و چون
ساحران دانستند که این صورت بالای سحر است و معجزه و خارق عادت است
و فوق قدرت بشر از کفر برگشتند و القی السحرة و افکنده شدند ساحران
بر رویهای خود ساجدین در حالتی که سجود کنندگان بودند مر خدای را
بوحدانیت و چون بسجده افتادند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب
العالمین بپروردگار عالمیان رب موسی و هرون پروردگار موسی و
هرون تخصیص این بعد از تعمیم جهت رفع توهم [illegible] که ایشان برب العالمین
اراده فرعون کرده باشند مرویست که اول [illegible] بود و عاد و [illegible]

که رؤسای ایشان بودند ایمان آوردند ودیگران متابعت ایشان کردند
قال فرعون گفت فرعون با ساحران از روی انکار که آمنتم به آیا ایمان
آوردید بموسی یا بخدای او قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم
شما را دران ان هذا بدرستیکه این عمل لمکر مکرتموه تدبیری خفی است که
شما ساخته اید آنرا فی المدینة در شهر مصر پیش از آمدن بوعده گاه یعنی
شما با موسی این حیله ساخته اید لتخرجوا منها تا بیرون کنید ازین شهر اهلها
اهل آنرا که قبطیانند واین ملک ومملکت خالص شود مر شما را وبنی اسرائیل را
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید جزا وسزای این کار که از جانب من
بشما رسد وآن اینست که لاقطعن ایدیکم هر آینه ببرم دست راست شما را واز
وپایهای چپ شما را بعکس من خلاف بخلاف یکدیگر ثم لاصلبنکم اجمعین
پس درخت کشم واز دار بیاویزم شما را تا دیگران عبرت گیرند روایت که اول کسی
که بقطع وصلب حکم کرد او فرعون بود قالوا گفتند ساحران که ما را از مرگ چه
زیانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاقتریم از اشتیاق تشنه باب
زلال زیرا که بسبب مرگ انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود
یعنی بمثوبات عظیمه ودرجات رفیعه او منقلبون باز گردندگانیم پس چرا خرم
او نباشیم وما تنقم منا مگر آنکه بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار
خود لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما ومشاهده کردیم بر دست موسی پس از
فرعون روی بگردانیدند ومتوجه حق سبحانه شده گفتند ربنا ای پروردگار
ما افرغ علینا صبرا بریز بر ما واضافه کن صبر شکیبائی را درین بلا تا جزع نکنیم
وتوفنا مسلمین وبمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم وثابت قدم بر آن
عجب از حال آن جماعت که بامداد کافر بودند وچاشتگاه ساحر شدند ودر

بیرون

ودر این اظهار مبالغه کردند وسوگند میخوردند بعزت فرعون وبعضی از ایشان
مومن شدند وبعضی دیگر شهید شدند بر تیغ جفای فرعون که قطع دست
وپای ایشان کرده بردار کشید وبعضی بشام بهشت رسید بودند مرویست
که چون ساحران ایمان آوردند ششصد هزار مرد از بنی اسرائیل بدین ایمان
در آمدند ومنقاد موسی شدند وَقَالَ الْمَلَأُ وگفتند اشراف واعیان
مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون وملازمان او بر وجه انکار که ای
فرعون أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ آیا میگذاری ودست باز میداری موسی و
قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر ومردم را از تو بر
میگردانند وَيَذَرَكَ ومیگذارد ترا موسی یعنی ترک پرستش تو میکند وَآلِهَتَكَ
ودست باز میدارد از پرستش خدایان تو مرویست که فرعون مردمانرا بر پرستش
خود میفرمود وخود ستارها را می پرستید واصح آنست که او بر صورت خود بتان
ساخته بود وهر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا شما را بمن نزدیک
کرداند وازین جهت میگفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى این خدایان خورد ند ومن خدای بزرگ ترم
القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریض کردند بر قتل موسی وقوم
او چون فرعون دانست که بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت در جواب
ایشان که سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که ما باز بر سر عمل خود رفته بکشیم پسران
ایشانرا وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وزنده بگذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند
همچنانکه پیش ازین میکردند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ وبدرستی که ما بر ایشان قاهِرُونَ
غالبانیم وهمه ایشان مغلوب ومقهور ما اند چون اتباع موسی این را
بشنیدند مضطرب گشتند وبطریق استغاثت روی بموسی آوردند و
بعد از مشاهده اضطراب ایشان قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه

خود را بر وجه تسلیه ایشان استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا
وصبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدای راست
یورثها میراث میدهد یعنی آن را می بخشد بدون عوض من یشاء من
عباده هر کرا میخواهد از بندگان خود والعاقبة و سرانجام نیکو که
ظفر و نصرتست در دنیا و بهشت نعیم در عقبا للمتقین مر پرهیزکاران راست و این
دو سه روزه دولت که فرعونیان دارند عنقریب زوال پذیر شود بنی اسرائیل
باز آغاز شکایت کرده قالوا گفتند از روی توجع وایذا یافتن از فرعونیان اوذینا
رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا کردند و میکشتند من
قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیائی بما ومن بعد ما جئتنا و ایذا می کنند ما را پس
از آنکه تو آمدی بما و همیشه ما را کارهای پر مشقت میفرمایند و در صدد قتل
تو شده اند قال گفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید عسی ربکم شاید پروردگار
شما یعنی طمع میدارم و امید وارم از او ان یهلک عدوکم آنکه هلاک کند
دشمن شما را که فرعونست و قوم در مجمع گفته که عسی یعنی وجب است یعنی بر
خدا واجب و لازم است که دشمن شما را هلاک کرداند و یستخلفکم و خلیفه
کرداند شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاکت ایشان فی الارض
در زمین مصر فینظر پس به بیند خدای یعنی علم او تعلق گیرد بوقت رحمت
و راحت و دولت کیف تعملون که چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای
می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را فراخور آن جزا دهد
بعد بیان مقدمات هلاک دشمنان میکند بقوله ولقد اخذنا
ال فرعون و هر آینه گرفتیم تابعان فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و خشکی
سالی ونقص من الثمرات و نقصان ثمرات یعنی از میوها ایشان

لعلهم يذكرون شايد ايشان پند گيرند كه اين بجهت شامت كفر و معاصى ايشانست
و از آن باز گردند و انقياد اوامر الهى كنند ايشان از آن متنبه نشدند فاذا جاءتهم
پس چون مى آيد بديشان الحسنة نيكوئى از فراخى و ارزانى قالوا لنا هذه
ميگفتند براى ماست اين نيكوئى و ما مستحق آنيم وان تصبهم و اگر رسيدى
بديشان سيئة بدى چون قحط و بلا يطيروا فال بد ميگرفتند بموسى و فرعون
ومن معه بموسى و آنانكه باوى بودند از مومنان و ميگفتند اين رنج و محنت
بشامت ايشان بما ميرسد حق تعالى جميع گفتار ايشان رد كرد و گفت الا
آگاه باشيد كه آنچه بموسى حواله كرده اند و گفته اند كه از شامت ويست چنان
نيست بلكه انما طائرهم جز اين نيست كه سبب خير و شر ايشان عند الله نزد خداست
و آن اعمال بد ايشانست كه كرام الكاتبين نوشته اند و بحضرت او عرض كرده و شامت
آن عملها در ايشان رسيد نه بسبب شامت موسى ولكن اكثرهم و ليكن بيشتر
ازيشان لا يعلمون نميدانند كه آنچه بديشان ميرسد از نكال و اهوال در دنيا
و آخرت بواسطه شومى اعمال ايشانست وقالوا مهما تأتنا به گفتند فرعونيان
اى موسى باز ايست از آنچه ميگوئى و دعوى ميكنى هرگاه بيارى با ما هر چيزى كه
آورى بما من آية از نشانه كه بزعم تو آنست كه معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال
آن لتسحرنا بها تا سحر كنى ما را بآن فما نحن لك پس نيستيم ما مر ترا بمؤمنين
گروندگان چون قبطيان عناد و انكار را بر حد اطناب كشيدند فارسلنا
پس فرستاديم عليهم الطوفان بر ايشان طوفان را و آن هر چيزيست كه طوف كند
بر مواضع و اماكن و همه آنرا فرا گيرد چون باران و سيل و گويند مراد بآن الموت
و يا موتان كه مرگ مواشيست و يا طاعون والجراد و فرستاديم ملخ پرنده را و
القمل و ملخ پياده را كه بزرگ يا سبوس يا كيكهاى ملخ پيش از روئيده شدن

بالهای ایشان وَالضَّفَادِعَ وبزغ که بجامهای خواب ایشان در می آمدند و
در طعامهای ایشان در می افتادند و بر سر و روی ایشان میدویدند و در
وقت سخن گفتن بدهن ایشان میرفتند وَالدَّمَ وخون که هر آب که می
آشامیدند خون می بود آیَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت
ما بود مبین و هویدا که بر هیچ کس پوشیده نبود که آیات خداست و بلیه
بر ایشان و یا آیتهای ما که از هم جدا شده بودند و غیر متصل بیکدیگر جهة
امتحان احوال ایشان چه مدت میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی
یک هفته و با وجود این متنبه نشدند فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از فرمان
برداری وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند گروهی بغایت گناهکار و معاند در کفر
که با وجود این آیات ظاهره ایمان نیاوردند در نقل آمده که چون ساحران
ایمان آوردند فرعون و اتباع او مغلوب بازگشتند و بر کفر و معصیت خود
اصرار کردند حق تعالی ایشان از قحط و نقصان میوه و غله امتحان کرد و متنبه
نشدند موسی دعا کرد که بار خدایا آیتی دیگر بایشان نما از این صعبتر تا یکن که
بآن پندی گیرند حق تعالی طوفان بر ایشان فرستاد بر وجهی که هفت شبانروز
باران بر ایشان بارانید و بظلمت ابرهای متراکم درماندند و آب بخانهای
قبطیان در آمد و مردان و زنان برپای ایستادند و کودکان را بر بلندیها نشاندند
و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و همه طعام و لباس و اثاث خانه ایشان
ضایع گردد و اکثر خانهای ایشان فرو آمد کشت و زرع ایشان تباه شد
و با وجود این در خانهای بنی اسرائیل و منازل ایشان که متصل بخانهای
قبطیان بود قطره آب بدان خانه در نیامد [illegible] موسی آمده بشرط
وعده ایمان از موسی دفع آن کردند موسی دعا کرده رفع ایشان شد و ایشان

بوعده وفا نکرده بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی ملخ بدیشان فرستاد تا آنکه
جمله گیاه و زرع و فواکه و اشجار ایشان را بخوردند پس از صحرا بجانبهای ایشان
درآمده درها و جامهای ایشان میخوردند و در خانهای بنی اسرائیل در نیامدند
و هیچ ضرری بدیشان نرسید دیگر باره پناه بحضرت موسی آوردند و بسوگندهای
عهد کردند که بعد از رفع این بلا ایمان آرند موسی دعا فرمود بلا منکشف شد
چون دیدند که چیزی از مزروعات ایشان مانده گفتند این محصول ما را
بس است مصلحت آنست که بآن قناعت کرده دین خود را از دست نمی دهیم
پس عهد خود را شکسته در کفر راسخ شدند حق تعالی قمل را برایشان فرستاده
در جامها و اندامها و طعام و شراب ایشان درمی افتادند و در بقیه غلات
ایشان افتاده همه را بخوردند ایشان باز پناه بموسی آوردند بوعده ایمان
موسی دعا فرمود رفع شد ایشان گفتند که ما را متحقق شده که تو در فن
سحر ماهری دیگر باره لشکر ضفدع برایشان تاخته همه سراها و خانها و مواضع ایشان
از آن پر شد و همه کوزه و ابریق و دیگ و خوردنی و سفره و جامهای ایشان
پر از ضفدع شد و چون خوابیدندی در پشت و پهلوی ایشان دویدندی
و در وقت سخن گفتن در دهنهای ایشان میرفتند باز التجا بموسی کرده تضرع
و زاری آغاز کردند بشرط ایمان موسی این بلا از ایشان رفع کرد چون یکماه از این
بگذشت و ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی
میخوردند آب پاک بود و چون قبطی میخوردند خون ناب میشد و اگر یکظرف
خوردندی بآن طرف که سبطی خوردی آب صاف بود و باین طرف که قبطی
خوردی خون صرف بود پس از تشنگی بهلاکت افتادند پس پوست
درخت تر آوردندی تا بمکند چون آنرا مکیدندی در دهن ایشان نزد

موسی آمده بعهد و میثاق تمام و سوگندان مغلظ بموسی گفتند که البته
این نوبت ایمان آریم چون موسی دعا کرد این بلا نیز از ایشان رفع شد باز شرط
خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ و هرگاه که واقع
شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ برابر ایشان عذابی ازین انواع مذکوره
قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ
آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است نزد تو هرگاه او را
بخوانی اجابت کند و یا باین عهد که هرگاه قوم قبول کنند ایمان آرند عذاب
از ایشان بردارد پس او را بخوان برای دفع این بلیه لَئِنْ كَشَفْتَ بخدای
که اگر باز بری و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ آینه
ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ مر نبوت ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم
مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا
پس آنوقت که ما ببردیم بدعای موسی و دفع عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان
آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از زمانی که هُمْ
بَالِغُوهُ ایشان رسنده گانند بدان یعنی تا اجلی که ایشانرا غرق گردانیم
إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ آنگاه ایشان عهد را بشکستند مرویست که از آن وقت
که موسی بر ساحران غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او میگو[شید]
و ایشانرا دعوت میکرد هیچ متنفسی ایمان نیاورد فَانْتَقَمْنَا پس
اراده انتقام کردیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی خواستیم که ایشانرا به بدترین عذاب
معذب سازیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِي
الْيَمِّ در قعر دریای قلزم به نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشا
ایشانرا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ بنداشتند آیتها قدرت ما

وکانوا عنها غافلین و بودند از تأمل و تفکر در ان غافلین بیخبران یعنی غرق کردانیدن
ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و در تفکر نکردن در ان تا آنکه محو غافلان
گشتند در ان و اورثنا القوم الذین و میراث دادیم گروهی را که کانوا یستضعفون
بودند زبون و ضعیف شمردگان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست
قبطیان در ماندند بودند و بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرق ساختیم میراث
دادیم بایشان مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام و مغاربها و نواحی غربی
از ان زمین التی بارکنا آن زمین که برکت کرده ایم فیها در ان بارزانی و بسیاری
محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام وتمت کلمة ربک
الحسنی و تمام گشت و گزارده شد وعده پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون
بوفا آن علی بنی اسرائیل و آن نصرت ایشان بود بر دشمنان و تمکین ایشان در ز
مصر و این تمامت وعده و وفا کردن بآن بما صبروا بسبب آن بود که صبر کرد
بر شداید و مکاره و دمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع فرعون آنچه بود
ساخته و راست کرده بود فرعون و قومه و گروه او از کوشکها و حصارها
و منزلهای نیکو و عمارتهای ارجمند و ما کانوا یعرشون و آنچه بودند که بر افراشته
بودند از تاکهای انگور بر چوب و نی کشیده و یا از بناهای بسیار بلند چون
صرح هامان و جاوزنا ببنی اسرائیل و گذرانیدیم بنی اسرائیل البحر از دریا
بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از قبیله لخم
از زمین در ولایت رقه یعکفون اصنام لهم اقامت میکردند بر پرستش
بتان که مر ایشان را بود و گویند آن صور [illegible] بود قالوا یا موسی اجعل لنا
گفتند یا موسی بساز برای ما الها خدایی یعنی صورتی که آنرا پرستیم
کما لهم آلهة همچنانکه ایشان را خدایان هست که می پرستند قال انکم گفت

موسی بدرستی که شما هستید قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که جهل میورزید در ینکه توهم کرده اید که غیر خدای را جایز باشد پرستیدن اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ بانچه ایشان دراانند یعنی عنقریب حق تعم درین و آئین ایشانرا درهم خواهیم شکست و بتان ایشان بردست ما پاره پاره خواهد شد ساخت و بَاطِلٌ و زایل و نابود است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت بتان قَالَ گفت موسی أَغَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِيكُمْ إِلٰهًا آیا جز از خدای را طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه تفضیل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعمت تخصیص فرمود چون دو پیغمبر از شما مبعوث ساخت که منم و برادرم هارون و خلاصی دادن شما را از اذیت فرعون و قوم او و مال و دیار ایشانرا بتصرف شما دادن و غیر آن چنانکه میفرماید که وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید که چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ یعنی عذاب یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ که می کشتند پسران شما را بجهت قطع نسل وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذٰلِكُمْ و درین رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود یا در ان عذاب محنتی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از نزد پروردگار شما یعنی نعمتی بزرگ و یا محنتی سخت و بسیار آورده اند که موسی وعده کرده بود به بنی اسرائیل که بعد هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک خدای تعم که هرچه شما را باید در ان مبین باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعونیان غرق شدند طلب آن کتاب کردند موسی از خدا درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز روزه باشد و پس

ازان بطور آی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت و روز سی و
یکم بطور رفت و چون بوی دهن او بجهت روزه متغیر شده بود و کراهت داشت
ازانکه با خدای سخن گوید پس برای دفع آن رایحه مسواک برد دندان مالید تا زایل
شد ملائکه گفتند ما از دهن تو بوی مشک میشنیدیم آنرا بمسواک رفع کردی
حق تعالی تا ده روز دیگر روزه داشت تا آن رایحه عود کند و سبحانه ازین خبر میدهد
که وَوَاعَدْنَا مُوسَى و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً
سی شبانروز از ذو القعده چون مدار حساب بر ماه عرب بدیدن هلال است
و آن در شب دیده می شود ازین جهت تاریخ را بشب مقید ساخت وَأَتْمَمْنَاهَا
و تمام کردیم آن سی روز را بِعَشْرٍ بده روز دیگر از ذو الحجه فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ پس
تمام شد وقتی که پروردگار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسنده
بود چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی ع وقت رفتن بمیقات لِأَخِيهِ
هَارُونَ برادر خود را هارون که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم
اخْلُفْنِي خلیفه باش مرا فِي قَوْمِي در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه
من باش وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کاری که شایسته صلاح باشد از امور ایشان
یا همیشه بصلاح آر نهاد ایشان باش وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و پیروی مکن
راه تباه کاران یعنی پیروی کسانی مکن که ترا بطریق فساد خوانند وَلَمَّا
جَاءَ مُوسَى و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد کس از برگزیدگان قوم خود لِمِيقَاتِنَا
بوقتی که مقرر کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار او یعنی
شنوانید او سبحانه کلام خود را بموسی از درخت و گویند درین موضع سخن را
از ابر می شنید و در تبیان آورده که چون حق خواست که با موسی سخن گوید
بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی قدم در ان

در ان ظلمت نهاد هر دو فرشته که بر آدمی موکلند از وی دور کردند و آسمان
بنظر وی در آمدند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت
پس حق تعالی با وی سخن گفت و در ینابیع آورده که او را بیست و چهار کلمه شنوانید
و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار و در کشاف گفته که حق تعالی
چهل شبانروز با موسی سخن گفت چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد
کس از خیار قوم که همراه آورده بود در بیرون حجاب ایستاده بودند گفتند
ای موسی ما چیزی میشنیدیم اما نمیدانیم که کلام خدا یا مخلوق ما با آن
نگرویم و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم سر او را ببینیم هر چند موسی ایشان را گفت
دیدن او سبحانه از محالات قبول نکردند و گفتند که آخر تو سؤال کن
تا چه جواب می آید پس بزبان قوم خود قال رب ارنی گفت ای پروردگار
من بنما بما ذات خود را انظر الیک تا نظر کنم بسوی تو قال گفت حق تعالی
در جواب او که لن ترانی هرگز نتوانی دید مرا و لکن انظر و لیکن نظر
کن الی الجبل بکوه زبیر که بلند ترین کوههاست فان استقر پس اگر این کوه
قرار گیرد و ثابت بماند مکانه در جای خود بهنگام فرود آمدن نور بر آن
فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را قوت آن نباشد
تو نیز قوت و قدرت من نداشته باشی فلما تجلی ربه پس آن هنگام
که تجلی کرد پروردگار او یعنی ظاهر گردانید نور خود را یا از نور عرش که
مقدار سوفار سوزنی متجلی شد للجبل مر آن کوه را در عین المعانی آورده
از سهل ساعدی نقل میکند نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار
درهمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد
و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین تمام سرسبز

بن برفت و آبهای شور شیرین شدند و بتان بر روی در افتادند و آتشکده
مجوس فرو مرد بسبب تجلی آن نور جعله کرد اینجا حق تعالی آن کوه را دکا ریزه
ریزه و در تبیان گفته که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از و
جدا شد سه کوه که احداست و رقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه که
ثور و ثبیر و حراست بمکه وخر موسی و بیفتاد موسی صعقا بیهوش شد
از هول آنچه شاهد کرد از پاره شدن کوه و آن بیهوشی از پنجشنبه روز
عرفه بود تا شام روز جمعه و آن هفتاد کس هلاک شدند فلما افاق پس چون
بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست
و پاک میدانم ترا از آنچه بچشم سر دیده شوی تبت الیک بازگشتم بسوی تو
از جرأت اقدام نمودن بر سؤال بدون اذن تو و انا اول المؤمنین و من اول
گروندگانم بعظمت و جلال تو با آنکه هیچ احدی ترا نمی تواند دید در تبیان
مذکوراست که چون نور الهی تجلی کرد بر طور آن کوه ریگ روان شد و
تا روز قیامت در زمین میرود که هر یک در یک موضع قرار نگیرد و از وهب
منبه روایتست که چون موسی سؤال رؤیت کرد حق تعالی ابری فرستاد
با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه در آمد و فرشتگان آسمان فرمود
بروید و بر موسی اعتراض کنید تا این جرأت چرا کرد فرشتگان روی بموسی
نهادند تا آنکه چهار فرسنگ از اطراف و جوانب آن کوه فرو گرفتند اول فرشتگان
آسمان دنیا بر صورت گاوان بر موسی ظاهر شدند و زبان بتسبیح و تهلیل
برداشته باوازهای چون رعد سخت و بعد از آن فرشتگان آسمان دوم نازل
شدند بر صورت شیران باواز مهیب تسبیح و تهلیل میگفتند موسی ع از آن
صورتها بترسید و اعضای او لرزیدن گرفت و هر موی که بر اعضای

گردی هم

او بود از ترس و هول از هیبت شد گفت بارخدایا ازین پشیمان شدم بکرم
عظیم مرا ازین اهوال النجات ارزانی فرما پیشوای آن فرشتگان گفت ای موسی
زود جزع و فزع کردی صبر کن تا زیاده ازین بینی هر کس که آن خواهد که تو خواستی
ازین صابرتر باید بود پس فرشتگان آسمان سیم فرود آمدند بر صورت کرگسان
آواز تسبیح و تهلیل بلند کردانیدند چنانکه نزدیک بود که همه کوهها از هیبت آن
متفرق شود و شعله آتش از دهن ایشان بیرون می جست پس فرشتگان آسمان
چهارم فرود آمدند و صورت ایشان با صورت هیچ حیوانی مشابه نبود با خلقی
غریب و عجیب و برنگ آتش بودند و از تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از فرشتگان
آسمان سیم باشد و بعد از ان فرشتگان آسمان پنجم نازل شدند بر هیئتی
که موسی نتوانست که بر ایشان نگاه کند لرزه عظیم بر وافتاده آغاز گریستن
کرد پیشوای ایشان گفت بر جای خود باش تا چیزی بینی که طاقت آن نیاری
پس فرشتگان آسمان ششم فرود آمدند و در دست هر یک درختی از آتش
هر درختی مانند خرما و لباس ایشان آتش بود همه با آواز عظیم و صورت مهیب
تسبیح و تهلیل میکردند و تسبیح ایشان این بود که سبوح قدوس رب الملائکة
العزة ابدا لا یموت موسی بیطاقت شد گفت بارخدایا پسر عمران را دریاب
که مشرف بموت شد خداوندا اگر اینجا بروم بسوزم و اگر باشم بمیرم پیشوای فرشتگان
آسمان ششم پیش آمد گفت ای موسی بی صبری مکن که ازین عجبتر خواهی دید
پس حق سبحانه فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بردارید و اندکی از نور
عرش من بموسی نمایید ایشان حجاب برداشتند و آنقدر که اراده حق تعالی بود
نور عرش را بموسی نمودند چون آن نور بکوه تافت پاره پاره گردید ریزه گشت
و از عظمت و هیبت آن هر سنگ و درختی که پیرامون آن بود چون گرد غبار

شد موسی گفت بیفتاد و بیهوش شد چنانکه گوییا روح از تن او مفارقت کرد و فرشتگان آواز را بر تسبیح و تهلیل بلندتر کردند و حق تعالی آن سنگ که موسی بران بود برداشت و بلندتر گردانید تا موسی از صاعقها سوخته نشود پس آتشی عظیم از آسمان فرود آمد و آن هفتاد کس را بسوخت که سوال رویت از موسی طلب کرده بودند و لطف و کرم الهی شامل حال موسی شد بهوش باز آمد و برای ترک این ادب انابت کرد و گفت فما اعظمک و اعظم ملائکتک و لا یقوم شیٔ لک چه بزرگواری تو و بزرگوارند فرشتگان تو انت رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیٔ و لا یقوم لک شیٔ رب تبت الیک و الحمد لک لا شریک لک رب العالمین و از جمله عجایب و غرایبست که موسی بار نزامتحان بزرگ و حجه ایمان و از زبان قوم نادان نزار قبل خود این سوال کرد جواب لن ترانی شنید و همه ملائکه او را عتاب کردند و بجهت مشاهده امور عجیبه که مذکور شد بیهوش شد و قوم او که استدعای این کردند از موسی بصاعقه هلاک شدند و کوه با عظمت بنور تجلی چون ریک روان شد پس چگونه تجویز دیدار حقیقی او توان کرد همچنانکه اهل خلاف گفته‌اند القصه چون موسی با هوش آمد حق تعالی جهة تسلیه او و تدارک اندوهی و رنجی که در طلب رویت با و رسیده بود قال یا موسی گفت ای موسی ازین اندوه و بهناک مباش که انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که در زمان تو اند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق برسانی و بکلامی و دیگر ترا برگزیدم بسخن گفتن با تو بیواسطه سفیر و وحی فخذ ما اتیتک پس فرا گیر آنچه عطا کرده ام ترا از امر و نهی که در تورات است و بدان عمل و کن من الشاکرین و باش از جمله شکر گویندگان برین نعمت و کتبنا له فی الالواح و نوشتیم

بقلم قدرت خود برای موسی در لوحها که دوازده بود چون نقش نگین از زبرجد
منقولست که توریة چندان بود که بار هفتاد شتر و یک جزو آن در عرض یکماه نتوانستند
که بخوانند و در و مکتوب بود مِن کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج باشند
از احکام حلال و حرام و تلحد و آن مَوْعِظَةً درحالتی که پندی بود تفصیلاً
و بیان کردنی لِکُلِّ شَیْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و عبرتها
و خبرها فَخُذْهَا پس فرا گیر این لوح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ قَوْمَكَ
و بفرما گروه خود را تا بصدق و عظمت تمام يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا فرا گیرند نیکوترین
آنچه در الواحست چون استعمال صبر و عفو در مقام انتقام و قصاص بطریقه ندب
و یا مراد اختیار افضل واجباتست در امور واجبه مخیره و یا مراد جمعیت میان
فرایض و نوافل و گویند بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید فرمود که سَأُرِيكُمْ
زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقانرا یعنی
آرامگاه ایشان که سرای فرعون و قوم اوست در مصر و منازل و مساکن
ایشان که از خداوندان خالی مانده زیر و زبر گردد پس باید که شما از آن برحذر
باشید و عبرت گیرید و عصیان نورزید تا بآن نوع عذاب مبتلا نشوید و یا
مراد سرای آخرت است که جهنم است سَأَصْرِفُ زود باشد که بر وجه خذلان
و فرو گذاشت بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از آیتهای قدرت خود باز دارم از آن الَّذِينَ
يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون تحقیق
آن یعنی آیاتی که بسبب آن طالبان راه حق مهتدی می شوند آنرا از اهل عناد خود
باز گذارم و آن نظر لطف و توفیق که با مومنان دارم از ایشان باز گیرم
چه علم من تعلق گرفته باینکه ایشان از غایت عنادی که دارند تفکر در آیات
من نکنند تا راه یابند و بجهت این آیات را و بهره ایشان منع کنم وَإِنْ يَرَوْا و اگر

ببینند این سرکشان معاند کل آیة هر نشانه که دلالت بر وحدانیت من و صدق
انبیای من کند لا یؤمنوا بها انکار وند بدان بجهت فرط عناد و تکبر و ان یروا و اکر
ببینند این سرکشان معاند کل آیة هر نشانه که دلالت بر وحدانیت من و
صدق انبیای من کند لا یؤمنوا بها انکار وند بدان بجهت فرط عناد و تکبر و ان یروا
و اکر ببینند سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت را که معجزات داله است
بر طریق حق لا یتخذوه سبیلا آنرا راه خود نکیرند یعنی در ان سلوک نکنند و پیروی
نمایند و بنظر تامل در ان ننکرند و ان یروا و اکر ببینند سبیل الغی راه کمراهی و
کجی را آرای باطله و شبهات مبطلان یتخذوه سبیلا آنرا راه خود کیرند و پیروی
کنند ذلک آن عدم تتبع سبیل رشد و پیروی راه باطل بانهم بسبب آنست
که ایشان کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله و کانوا
عنها و بودند از ان یعنی از نظر کردن در ان بنظر اعتبار و تدبر غافلین بیخبران
مراد از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت جهل یعنی میدانستند و اعراض از حقیت
آن میکردند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را که قدرت
یا مطلق دلایل قدرت ما و لقاء الآخرة و بدروغ شمردند رسیدن به سرای آخرت
و مشاهده ثواب و عقاب حبطت اعمالهم باطل و تباه کشت عملهای که درین
جهان کردند یعنی در آخرت بآن منتفع نشوند چه آن اعمال نه بر وجهی کرده باشند
که بران مستحق ثواب شوند هل یجزون آیا جزا داده شوند الا ما کانوا مگر
جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون میکردند و بعد از ان عود کلام بقصه
بنی اسرائیل کرده و بانچه احداث آن کردند بعد از رفتن موسی بمیقات و فرموده
که واتخذ قوم موسی و فرا کرفتند کروه موسی من بعده از پس رفتن موسی
بکوه طور من حلیهم از پیرایهای ایشان یعنی از پیرایهای که از قبطیان بعاریت

گرفته بودند و در تصرف ایشان بود عِجْلًا جَسَدًا گوساله را که محض بدن بود
بی آنکه روح داشته باشند یعنی جسدی را از طلا و از وهب نقل است که گوشت
و خون در وی پیدا شد لَهُ خُوَارٌ مر او را آوازی بود چون آواز گاو و در سورهٔ
البقره مذکور شد که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون آمدند بجهة آنکه قوم فرعون را
از حال ایشان خبر نباشد بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان مشغولیم و قدری
از دوستان خود که میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت گرفتند و بعد از
گذشتن از دریا و غرق شدن فرعونیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود
چون موسی عزیمت طور نمود سامری همهٔ آن حلیها را از ایشان بگرفت و او
در زرگری کامل بود بشکل گوساله از آن بساخت و قدری خاک که از زیر قدم
اسپ جبرئیل در وقت غرق شدن فرعونیان برداشته بود در قالب آن گوساله
انداخت فی الحال آواز گوساله از وی صادر شد بنی اسرائیل که آن آواز را بشنیدند
اکثر ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این حکایت در سورهٔ طه مذکور
خواهد شد حق تعالی بخا سرزنش ایشان میفرماید که اَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند
و ندانستند اَنَّهُ لَا یُکَلِّمُهُمْ که آن گوساله که محض جسد است سخن نمیکند
از خیر و شر بلکه جماد است و نفع و ضرر از وی مسلوب وَلَا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا و نه
راه نماید ایشان را راه صوابی تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بود اِتَّخَذُوهُ فرا
گرفتند آن را بخدائی وَکَانُوا ظَالِمِینَ و حال آنکه بودند ستمکاران بر خود که غیر
خدای را عبادت کردند وَلَمَّا سُقِطَ و آنهنگام که افکنده شد فِی اَیْدِیهِمْ
در دستهای ایشان یعنی کنایت است از شدت ندامت بر خود و حسرت
ایشان چه کسی که ندامت و حسرت میخو[illegible]ی از غایت غم و غصه دست
دست را در دهن خود افکنده میگزد پس معنی آنست که چون دستهای ایشان

در ذهن ایشان واقع شد آنرا همه بدیدند بگریستند از غایت پشیمانی از پرستیدن
یکباره گوساله و رأوا أنهم قد ضلوا و دیدند یعنی دانستند که ایشان گمراه شدند
بجهت پرستش گوساله قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت
نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه و یغفر لنا و بیامرزد خطیئه ما لنکونن
هر آینه باشیم آن هنگام من الخاسرین از زیانکاران و هلاک شدگان بهلاکت
ابدی و لما رجع موسی و آن هنگام که بازگشت موسی از طور الی قومه بسوی گروه
خود غضبان در حالتی که بغایت خشمگین بود اسفاً اندوهناک و غمگین و با جزع
کنان و مرویست که حق تعالی وی را اخبار کرده که قوم تو گوساله پرست شده اند
وی خشمناک شده بود و تمام میان قوم خود باز گشته و از غایت غضب و اسف
قال گفت بد پرستندگان گوساله بئسما خلفتمونی بد نیابتی کردید مرا من بعدی
از پس مفارقت من به پرستش گوساله مشغول شدید أعجلتم آیا تعجیل کردید
و پیشی گرفتید بعبادت گوساله أمر ربکم بر فرمان پروردگار خود و صبر
نکردید تا من بیایم و حکم خدا بشما رسانم مرویست که چون سی روز از موعد
بگذشت و موسی نیامد سامری گفت موسی متوفی شد خدای خود نصب
کنید تا پرستش آن کنید ایشان سخن او را شنیدند و او فرصت یافته گوساله
راست کرد و ایشان را بآن ترغیب کرد و ایشان بسجده او مشغول شدند و
چون موسی باز گشت با ایشان زبان عتاب دراز کرد و ألقی الألواح
و از غایت غضب افکند الواح توریة را بعد از آنکه انداخت شش سبع آنچه در آن
نوشته بود بآسمان بردند و در آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع که در رو
اوامر و نواهی بود بماند و أخذ برأس أخیه و بگرفت موسی سر برادر خود را
یجره إلیه میکشید آنرا بجانب خود موسی اگر چه میدانست که هارون

از برای

تقصیری واقع نشد درین باب اما موسی سر او را گرفته پیش خود کشید تا بر ایشان
ظاهر شود که امری عظیم از ایشان صادر شد که موسی باین مرتبه در غضب شد
و بیطاقت شد و بدانند که چون با برادر که گناهی نداشت چنین میکند پس
با ایشان در چه مقام باشد غرض آن بود که این اعتقاد فاسد را از خاطر محو
کند قَالَ گفت هارون موسی را که یَا ابْنَ اُمَّ ای پسر مادر من اگرچه ایشان
برادر پدر و مادری بودند اما بجهت ازدیاد شفقت و رحمت نسبت باو
ذکر مادر کرد تا غضب او تسکین یابد و بعد از ان گفت اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی
بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِی
و نزدیک که بکشند مرا از بسیاری مبالغه من در منع ایشان و عدم معاونت
و یاری درین باب تا با ایشان قوت مقاومت داشته منع ایشان نماید فَلَا
تُشْمِتْ بِیَ الْاَعْدَاءَ پس شادمان مگردان بمن دشمنان مرا و چنان
مکن که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شد و بجهت این موی
سر مرا نزد خود میکشی و آنرا حمل بر اهانت و خواری من میکنند وَلَا تَجْعَلْنِی
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و مگردان مرا با ستمکاران و در عداد ایشان در اظهار
غضب تا ایشان گمان بد در حق من نبرند هارون موسی را تنبیه کرد
بر توهم مردمان تهمت و گمان بد را در حق او قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی گفت موسی
ای پروردگار من بیامرز مرا وَلِاَخِی و برادر مرا این بر وجه انقطاعست
بخدا و مزیت تقرب باو و هضم نفس تا بسبب آن تحصیل ثواب و رفع درجات
خود و برادر خود کند نه بجهت آنکه از و و برادر او فعل قبیحی صادر شد بلکه
از کبیره و صغیره که محتاج استغفار [illegible] بدلایل ثابت شد که انبیا معصوم اند
از جمیع قبایح وَاَدْخِلْنَا و در آر ما را فِی رَحْمَتِكَ در بخشایش خود بمزیت انعام

وتفضل بر ما وانت ارحم الراحمين و تو بهترين بخشندگانی چه بخشش همه
از آن بخشش تست و بعد از دعا در حق خود و برادر رد تهدید گوساله پرستان
فرمود که ان الذین بدرستیکه آنانکه از روی گمراهی اتخذوا العجل فرا گرفتند
گوساله را بخدائی سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب من ربهم
خشمی از پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بر آنکه توبه ایشان آنست که یکدیگر را
کشند وذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی که جز
است یا الجلاء از وطن یعنی ایشان را از خانمان آواره ساختن وکذلک
و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان را
و هیچ دروغی از ین عظیمتر نیست که گوساله را خدای خود دانستند والذین عملوا
السیئات و آنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثم تابوا
پس بازگشتند من بعدها پس از وقوع آن وآمنوا و گرویدند یعنی تصدیق
کردند خدای را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و یا ثابت قدم شدند بر ایمان
خود پس از توبه کبایر و صغایر ان ربک بدرستیکه پروردگار تو من بعدها
از پس توبه لغفور رحیم هر آینه آمرزنده است گناهان را و مهربان بر ایشان بقبول
توبه و اگرچه گناه عظیم باشد القصه گوساله پرستان از کرده خود پشیمان
شده نزد موسی آمدند و از و طلب استغفار کردند خطاب آمد که قبول
توبه ایشان بر آنست که شمشیر در یکدیگر نهادند و یکدیگر را بکشند پس ایشان
شمشیر در یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و مرحمت مانع
مقاتله ایشان نشود وچون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند
موسی را بر ایشان رحم آمد درخواه ایشان کرد حق تعالی از سر ایشان
درگذشت ولما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکت عن موسی

الْغَضَبُ از موسی خشم وَأَخَذَ الْأَلْوَاحَ و فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده وَفِي
نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود در ان هُدًى راه نمودن بود از گمراهی بطریق حق وَرَحْمَةٌ
و بخشش یعنی ارشاد بصلاح و فعل نیکو لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ
يَرْهَبُونَ مر پروردگار خود را ترسکاری کنند یعنی از عذاب خدای ترسند بعد از ان
اخبار میفرماید از هفتاد کس که موسی ایشانرا بمیقات برده بود میفرماید وَاخْتَارَ
مُوسَى قَوْمَهُ و برگزید موسی از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا هفتاد مرد را
از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده کرده بودیم و چون بمیقات رسیدند و سخن
حق تعم شنیدند با موسی گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ما سخن
ترا باور نکنیم و اعتقاد نکنیم که این سخن خداست تا خدای را معاینه نه بینیم حق
تعالی صاعقه فرستاد و آن هفتاد کس بسوخت علی بن ابراهیم از ائمه هدی صلوات
الله علیهم روایت کرده که در حینی که موسی بطور رفت تا حق تعم توریة باو عطا فرمود
هفتاد کس را همراه خود ببرد از اخیار بنی اسرائیل و چون بمیقات حاضر شدند
و سخن خدای شنیدند سوال رؤیت کردند صاعقه بایشان رسید بمردند و بعد از ان
حق تعم ایشانرا زنده گردانید پس حق تعالی اول بیان حدیث میقات فرمود بعد
ازان در اثنای ذکر قصه عجل فرمود و آنگاه عود ببقیه قصه کرده فرمود که آن هفتاد
کس بجهت آن جرات که کردند هلاک شدند فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس آنهنگام
که گرفت آن هفتاد تن را صاعقه یا صوت مهیب که بجهت آن بلرزه در آمدند و سوخته
شدند قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ اگر میخواستی
هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ
و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و یا قادر بودی بر هلاک کردن ایشان در
وقت غرق شدن فرعون و اتباع او پس رحم کردی بر ایشان و اگر این نوبت

نین برایشان رحم کنی از عمیم احسان تو بعید نخواهد بود وچون در حین
وقوع رجفت ایشانرا وخودرا مشرف بر فوت دید فرمود آرزوی استعلام
حکمت و مصلحت ویا بروجه استعطاف که بارخدایا أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی مارا
بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از ما یعنی بجهت بعضی از آن
هفتاد کس که این جرأت کردند وطلب رؤیت نمودند همه را هلاک میکنی
إِنْ هِيَ نیست این رجفت إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید
تکلیف بصبر کردن برین رجفت مگر عقوبت وعذاب تو تُضِلُّ بِهَا گمراه میکنی
و فرو میگذاری بدین فتنه وابتلا مَنْ تَشَاءُ هرکرا میخواهی تا بسبب عناد و
انکار و تزلزل واضطراب در ایمان صبر نکنند بر آن و ثواب صابران در
نیابند وانجام وادی خذلان بمانند وآنجا در بادیه حرمان و تقدیر و
راه می‌نمائی بدان مَنْ تَشَاءُ هرکرا میخواهی و نجات میبخشی بآن هرکرا اراده
میکنی أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما
آنچه از امت من صادر شد از خطیات و معاصی و آنچه از من بظهور رسید
از ترک ندب وَارْحَمْنَا و بخشش مارا از خوان احسان بی غایت و کرم بی نهایت
خود وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی و در گذرندگانی از جرائم
بندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما
فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی که آن فراخی معیشت است
و توفیق طاعت و قبول توبه و سرانجامی نیکو و اشناء جمیل وَفِي الْآخِرَةِ
و در آن سرا هم نیکوئی که مارا کرامت مغفرت و [illegible] نعیم و موافقت ابرار
إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه بازگشتیم بسوی تو و امتثال با مر تو قَالَ
گفت خدای عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ عذاب من میرسانم آنرا مَنْ أَشَاءُ هرکه

میخواهم یعنی کفار و اهل عصیان و رحمتی وسعت و رحمت وا رسیده است
کل شیء بهر چیزی یعنی شاملست در دنیا مومن و کافر را و غیر مکلف را از آفریدن
و روزی دادن و یا مراد تو برات که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه
باین رحمت دعوت فرموده که و توبوا الی الله جمیعا و در آخرت برفع درجات برای
جمیع مومنین و مومنات چنانکه میفرماید فسأکتبها پس زود باشد که ثابت
سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرك و معصیت
و یؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم و برای آنانکه ایشان
بآیاتنا یؤمنون بآیات منزله ما می گروند عطیه عوفی گوید که رحمت خدای تعالی
واسع است بهمه کس الا آنست که از روی وجوب بمومنان میرسد که فسأکتبها
للذین یتقون و بروجه تفضل بغیر ایشان پس خدای تعالی در دنیا کافرانرا
بطفیل مومنان و برکت ایشان روزی میدهد و عذاب از ایشان باز میدارد
همچنانکه کسانی که در تاریکی بروشنائی غیر در راه روند و چون آن غیر برود
ایشان در تاریکی بمانند همچنین مومنان در قیامت در جنت بمنزل خود قرار
گیرند و کافرانی که بنور روشنی ایشان در راه رفته باشند بی نور بمانند و در
ظلمت هاویه گرفتار گردند از قتاده نقلست که یهود و نصاری تمنای این
رحمت کرده گفتند بآیات ایمان داریم و زکوة مال میدهیم پس برای ما ثابت
خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را باین
امت مختص گردانید و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می
نویسیم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول پیروی کنند
فرستاده خدایرا که صفت او اینست النبی پیغمبر نانویسنده و ناخواننده
و درین وصف تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست

که [illegible] بی حرفت و خط نوشت بغیر مسئله آموز [illegible] شد
وازامام جعفر صلوات الله علیه نقل است که امی یعنی منسوب بام القری که مکه
است یعنی پیغمبری که در مکه مبارکه متولد شد الذی یجدونه آنچنان پیغمبری
که می یابند اسم و صفت او را مکتوبا عندهم نوشته نزد ایشان فی التوریة
در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر ویلبس الشملة تا آخر
یعنی پیغمبری که نام او احمد است خندان و تبسم کنان باشد و قتال کنند با اهل
طغیان و عدوان و شتر سواری کند و شمله و نسله اثنی عشر عظیما و آخره
لامته عظیمة نوشته باشد که دوازده بزرگ از نسل او متولد شوند و تاخیر زمان
او کرده ام برای امت عظیم الشان والانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی
خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و سیاتیکم الفارقلیطا یعنی عیسی گفت که
من برحمت پروردگار خود میروم و زود باشد که فارقلیطا بیاید بشما و شما را بدین
اسلام دعوت کند [illegible] یامرهم بالمعروف [illegible] پیغمبر بایشان مردمانی
که پیروی او میکنند به نیکوئی که توحیدست و توابع آن از اوامر وینهیهم
و باز میدارد ایشان را عن المنکر از کار ناشایست که شرکست و لوازم آن ویحل
لهم الطیبات و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل
جاهلیت برو حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن ویحرم علیهم
الخبائث و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلیده را چون مردار و خون و
گوشت خوک و یضع و فرو می نهد و تخفیف میکند عنهم اصرهم از ایشان بار
گران ایشان را یعنی سبک میگرداند آنرا بر امت خود [illegible] که گویند مراد
آنچیزیست که در شریعت موسی بر بنی اسرائیل لازم کرده بودند چون قطع
عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع آنچه از جامه که نجاست بدان

رسید و پنجاه رکعت در شبانروزی بود نصف سال روزه داشتن وَالْاَغْلَالَ
و دیگر سبک میکرداند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها اَلَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ
که بود بر ایشان در زمان موسی مانند تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع
اعضای خاطیه و غیر آن از عهود با مشقت که حق تعالی در ذمت ایشان کرده
بود که بآن وفا کنند مانند غلهای که در گردنها باشد فَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا بِهٖ پس
آنانکه گرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل و غیر ایشان وَعَزَّرُوْهُ و تعظیم
کردند او را وَنَصَرُوْهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند
النُّوْرَ الَّذِیْ اُنْزِلَ مَعَهٗ آن نور را که فرو فرستاده شده است با نبوت
او مراد قرآنست اُولٰٓئِكَ آن گروه که ایمان آوردند باو و تعظیم و نصرت و متابعت
او کردند هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان برحمت
و ثواب از کعب الاحبار مرویست که در توریة مذکور است که زود باشد که
نبی بشما آید که بشارت دهنده و ترساننده مردمان باشد و نگهبان اهل
ایمان درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده و فریاد کننده نباشد
در بازارها و مجرمان را عفو کند و ما او را باجوار خود نبریم تا دین کج را با درست
کردانیم و دلهای بسته را باو بگشائیم و چشمهای نابینا را باو روشن سازیم و گوشهای
کر را باو شنوا گردانیم مولد او در مکه باشد و هجرت او بمدینه و ملک او بشام و اصحاب
او مر اهل حمد و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای نماز و هر کجا که در وقت
نماز ایشان را دریابد مشغول شوند و در نماز چنان صف کشند که صف
قتال و او از فرزندان اسمعیل باشد و آخر پیغمبران بود و دین ابراهیم
و عربی زبان و آزاد بمیان بندد و اعضای خود را غسل و مسح نماید و در چشم
او سرخی باشد و مهر نبوت در میان هر دو کتف او باشد و دراز نباشد

و کوتاه نبود کلیم پوشد و باندک چیزی قناعت کند و بردبار و گوشه نشیند
و در بازار رود و خداوند حرب و غارت باشد تیغ بر دوش نهد و از هیچ کس باک ندا
باشد اگر با قوم نوح بودی هلاک نشدندی و اگر در میان عاد بودی
مستاصل نگشتندی و اگر با ثمود بودی بصیحه گرفتار نشدندی و امی باشد و در
همه احوال رخا و شدت حامد و شاکر باشد فرشتگان مصاحب او باشند
و از قوم بسیار آزار بیند و در یثرب مقاتله بسیار در میان ایشان واقع شود
در بعضی اوقات او غالب شود و در زمانی ایشان و عاقبت بر ایشان غالب
مطلق گردد و جمعی باشند که بر گرد او شتابان تر باشند از آبی که از سر کوه به پایین
ریزد و شجاعان کارزار و زاهدان روزگار باشند هیبت و صولت او
بر نهجی باشد که دشمنان او با یکماهه راه بترسند بنفس نفیس خود کارزار کنند
تا مجروح گشتند امر بمعروف و نهی از منکر کند و چون حق تعالی بیان صفات
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کرد و اهل کتاب را اعلام کرد که نعوت او در
در توریت و انجیل مذکور است تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود در
عقب آنحضرت را پیغمبر میفرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان
صلایی عام در ده قُل بگو با ایشان یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ بدرستی
که من فرستاده خدایم إِلَیْکُمْ جَمِیعًا بسوی همه شما نه ببعضی دون بعضی چنانکه رسل
دیگر بودند الَّذِی آن خدایی که لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت او است تصرف و تدبیر در آن لَا
إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او یُحْیِی وَیُمِیتُ زنده میکند
و می میراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بآنخدای که صفت او شنیدند وَرَسُولِهِ
و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ پیغمبری ناخواننده و نانویسنده الَّذِی یُؤْمِنُ

آن پیغمبری که ایمان دارد بالله بوحدانیت خدای وکلماته وبسخنان فرستاده او
یعنی بآنچه نازل شده برو وبر سایر رسل از کتب ووحی واتبعوه وپیروی کنید
این پیغمبر را وفرمان برداری نمایید لعلکم تهتدون باشد که شما راه راست
یابید باز سر رشته کلام بقصه بنی اسرائیل کشیده میفرماید که ومن قوم موسی امة
از قوم موسی گروهی هستند که ایشان یهدون بالحق راه می‌نمایند خلق را بکار حق
وبه یعدلون وبراستی عدل میکنند در میان خلق مراد باین امت
جماعتی‌اند از اهل زمان موسی که ثابت وراسخ بودند در ایمان وقایم بحق
مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله بن سلام واصحاب او واشهر آنست
که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام وفوت خلیفه وی یوشع هرج ومرج
در میان بنی اسرائیل پدید آمد بکفر وقتل انبیا وانواع معاصی اشتغال نمودند گروهی
از ایشان بیزار شده از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان
وسایر قوم جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاده گردانید وایشان درآن
راه درآمده تا یکسال ونیم بماوراء دیار چین رسیدند وآنجا منازل ساخته ساکن
شدند وپیغمبر ما صلی الله علیه وآله در شب معراج ایشان را دید سوره از قرآن برایشان
خواند ایشان بوی ایمان آوردند وحالا ذریت ایشان آنجا مسلمانند و
بقبله ما نماز میگزارند وزکوة مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند
وغیر ازین هیچ تکلیفی بدیشان نرسید واین آیت در صفت ایشانست
واز امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که این قوم در پس زمین چین‌اند
ومیان ایشان واهل چین وادی ایست از ریگ وتا دعوت پیغمبر ما بایشان
رسید هیچ تغییر آن نکردند وهیچکدام از ایشان صاحب خود مالی نیست بجهت غنای
ایشان می تابد وزراعت ایشان بر وجهی نیکو میکنند ومحصول میدهد

که در هیچ بقعه در دنیا چنان نبشود مرویست که اسکندر ذو القرنین ایشانرا
دید بعد ازین حق تعالی از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید
وَقَطَّعْنَاهُمُ و متمیز و متفرق گردانیدیم ایشانرا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ بدوازده أَسْبَاطًا
سبطی بعد از سبطی و سبط ولد ولد را گویند و اینجا مراد فرزندان پیغمبر و فرزندان
یعقوبند أُمَمًا گروه گروه از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت متعدده
هر سبطی امتی و تخصیص ایشان باین عدد بجهت آنست که هر سبطی از نسل فرزندی
بود از فرزندان یعقوب که دوازده بودند و تفریق ایشان بجهت آنست تا فنا
مفصول متمیز شود وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم إِذِ اسْتَسْقَاهُ وقتیکه
آب خواستند ازو قَوْمُهُ گروه او در بیابان تیه أَنِ اضْرِب آنکه بزن بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ عصای خود را بآن سنگ حجر که چون بر تیه در می آمدی با تو سخن گفت که
مرا بردار که ترا احتیاج خواهد شد و حالا در توریت مرویست که بنی اسرائیل
چون در تیه سرگردان شدند و راه بیرون شد از آن نتوانستند و از حرارت
آفتاب متاذی شد تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی طلب کردند حق تعالی بو
وحی کرد که عصا بر سنگ زن موسی آن سنگ را از توره بیرون آورد و عصا
برو زده فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد و گشوده گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ
عَيْنًا دوازده چشمه آب بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانستند كُلُّ أُنَاسٍ
همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و مشربگاه دیگری نرفتندی
وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ و سایبان ساختیم بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب
متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر ایشان من را که مانند
ترنجبین بود در صورت و طعم وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مثل مرغ بریانی و تفصیل این
در سورة البقره مذکور شد و گفتیم بایشان که كُلُوا بخورید بر وجه اباحت مِنْ

الطیبات ما رزقناکم از پاکیزهای آنچیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم
شما را و از آن ذخیره منهید ایشان خلاف کرده بعضی از من و سلوی را ذخیره
نهادند فاسد گشت و ما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره نهادن و غیره
آن از معاصی و لکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم یظلمون بر
نفسهای خود ستم میکردند و لاجرم جزا و سزا خود رسیدند و اذ قیل لهم اسکنوا
هذه القریة ساکن شوید در دیه که از قرای بیت المقدس است و آن دیه را اریحا
بود یا ایلیا و کلوا منها و بخورید از طعامها و میوهای این دیه حیث شئتم
از هر جا که بخواهید و قولوا حطة و بگوئید که درخواست ما حطت است
مراد باین کلمه استغفار است یعنی بگوئید که بارخدایا گناهان ما را بیامرز
وادخلوا الباب و در آیید بدری از درهای این دیه سجدا در حالتی که سجده
کنندگان باشید برای شکرگذاری برای خلاصی از بیابان ازتیه نغفر
لکم بیامرزیم برای شما خطیئاتکم گناهان شما را سنزید المحسنین زود
باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی ثواب و درجات ایشانرا
زیاده گردانیم بر مقدار جزای کردار ایشان این حکایت نیز بر طریق تفصیل
در سورة البقره مذکور شد فبدل الذین ظلموا پس تغییر دادند آنانکه ستم
کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخن مأموربه را غیر الذی
قیل لهم بغیر آنکه گفته شد بود مر ایشانرا بر وجه استهزا یعنی بدل حطة حنطة
گفتند فارسلنا علیهم پس فرو فرستادیم بر تغییر دهندگان رجزا من السما
عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنکه
بودند که ستم میکردند بر خود به تغییر آنچه ایشانرا فرموده بودیم بعد از آن
حضرت رسالت را میفرماید که واسئلهم و بپرس یهود را بر وجه

تقریع بتقدیم کفر و عصیان ایشان و بر طریق اعلام بانچه ندانستند مگر بتعلیم الهی و وحی
تا این معجزه تو باشد بر ایشان پس از ایشان سوال کن عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي از خبر دیهی
که کَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بود نزدیک دریا و آن دیه ایله بود میان مدین و طور بر
ساحل بحر طبریه و اهل آن دیه بشریعت موسی متشرع بودند میان و از جمله
فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بود و در ان روز صید ماهی بر ایشان حرام بود
و نیز ایشان را جایز نبود که باعمال دنیویه مشغول شوند ایشان خلاف امر الهی کرده
بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند همچنانکه میفرماید
که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل دیه اِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد
امر الهی یعنی از تعظیمی که مامور بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک
صید ماهی بود و ایشان از ان امر تجاوز کردند اِذْ تَأْتِيهِمْ در وقتی که می آمدند
بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ در روز شنبه ایشان یعنی
روزیکه در ان حرام بود بر ایشان شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا در حالتی
که ظاهر شده بودند بر روی آب بازی کردندی و چون روز شنبه بگذشتی
بر رفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدندی كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنین آزمائیم ایشانرا
یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بانچه هستند که از جهل بیرون
میروند از دایره فرمان آورده اند که چون اهل ایله ماهیان را بسیار بر روی آب
میدیدند هر یک مقدار کوسفندی بجهت نهی آن در ان روز بر ایشان مشکل
بود صید آن کردن و دیگر روزها یک ماهی را نمی دیدند و بر ایشان صبر کردن بر
این ابتلا بغایت دشوار بود و آخر بوسوسه شیطان رای ایشان بران قرار گرفت
که حوضها ساختند و از دریا بران حوض ها جویها [illegible] روز شنبه که زمان ظهور ماهیان
بود ایشانرا بدان حوضها راندندی و دامها در پیش ایشان نصب کردندی تا ماهیان

آنجا بماندندی و گویند که مجاری آب را مسدود ساختندی تا ماهیان بدریا نتوانستند
رفت و روز یکشنبه بگرفتندی چون چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب
ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت بگذشتند و دران شهر هفتاد هزار مرد
بودند سه فرقه شدند قومی باین فعل مشغول شدند و گروهی نهی میکردند و جمعی دیگر
نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و فرقه ناهیه را نیز ملامت کردندی حق تعالی
ازین خبر میدهد که وَاِذْ قَالَتْ و یاد کن ای محمد از خبر اهل دیه چون گفتند اُمَّةٌ
مِنْهُمْ گروهی از اهل دیه ایله که نهی نمیکردند و نهی کنندگانرا ملامت میکردند بر نهی
که لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را که بی شبه اَللّٰهُ مُهْلِکُهُمْ خدای
هلاک کننده ایشانست در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم شنبه اَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب
کننده ایشان است ~~در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم شنبه~~ عَذَابًا شَدِیدًا یک عذابی سخت
در آخرت که آتش دوزخ است و این ازجهت آن گفتند که تمادی ایشان در عصیان
بر ایشان ظاهر شده بود و دانسته بودند که موعظه و نصیحت یعنی با ایشان نفع نرساند
قَالُوا گفتند فرقه نهی کنندگان مَعْذِرَةً این وعظ ما و نصیحت ما ایشانرا عذر خواستنست
از ما و حفص مَعْذِرَةً میخواند بنصب یعنی اعتذار می نمائیم باین وعظ معذرت گفتنی
یعنی پند میدهیم ایشانرا بجهت معذرت اِلٰی رَبِّکُمْ بسوی پروردگار شما مراد آنست
که چون امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست پس ما ایشانرا پند میدهیم
تا نزد خدا معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند
از خدای ترک معصیت کنند ازین عمل و توبه کنند تا عذاب خدای نازل نشود
فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که ترک کردند و بگذاشتند آن فرقه صید کنندگان مَا ذُکِّرُوا
بِهٖ آنچه پند داده میشد ایشان بدان یعنی بدان متعظ نشدند و قبول آن نکردند اَنْجَیْنَا
الَّذِیْنَ یَنْهَوْنَ برهانیدیم آنانرا که نهی منکر کردند عَنِ السُّوْٓءِ از بدی و ناخرمانی و

وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که ستم میکردند بصید ماهی و غیر آن
بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که از روی عناد
بیرون میرفتند از راه فرمان برداری مرویست که چون بر موعظه و نصیحت
نهی کنندگان مترتب نشد با خود گفتند که درین شهر بودن جای خطر است
پس با ایشان شهر را قسمت کردند و دیوار بلند در میان خود و ایشان برافراشتند
چون مدتی برین برآمد و ایشان برین اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد
و همه را خوک و میمون کرد روزی این نهی کنندگان برخواستند از ان نیمه شهر
هیچ آوازی و صدای نشنیدند و هیچکس از خانهای خود بیرون نیامد گفتند مگر
این مردمان امشب خمر خورده اند و امرد مست افتاده اند چون مرتفع شد
و اثری از ایشان پیدا نشد نردبانها بر دیوارهای خانهای ایشان نهادند و از ان
بر آمده فرو نگریدند آن نیمهٔ شهر خوک و بوزینه شده بودند همچنانکه میفرماید
فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از ان چیزی که نهی
کرده شده بودند از ان یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا كُونُوا قِرَدَةً
باشید بوزینگان خَاسِئِينَ در حالتی که دور شده گانید و نا امید از رحمت
از قتاده نقل است که جوانان ایشان بوزینه شده بودند و پیران خوکان
چون نهی کنندگان در محلهای ایشان رفتند ایشان میرفتند و خویشان و
آشنایان خود را شناخته خود را بدیشان میمالیدند و میگریستند و نهی کنندگان
ایشانرا میگفتند که نه شما را ازین نهی میکردیم و میگفتیم که عنقریب عذاب خدای
بشما رسد چون ایشان تا سه روز زنده بودند و روز چهارم بمردند وَإِذْ تَأَذَّنَ
و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو لَيَبْعَثَنَّ
عَلَيْهِمْ البته برانگیزد و بر یهود مسلط سازد إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز

بروز رستخيز مَن يَسُومُهُم كسى را كه بچشاند ايشانرا سُوءَ العَذَابِ عذاب سخت
از كشتن و آنها را از خانمان خودشان آواره ساختن و جزيه بر ايشان نهادن
و بصحت پيوسته كه بعد از سليمان حق تعالى بر وجه تغليه و فرو گذاشتن بخت
نصر بابلى را بقتل و غارت و خراب كردن شهرهاى ايشان مسلط ساخت
يعنى بر وجه اجبار و اكراه او را ازين منع نكرد بلكه ويرا بحال خود واگذاشت
او در قتل و سبى و تخريب بلاد ايشان اقدام كرد و بعد از آن ملوك فارس
وضع جزيه كردند بر ايشان و آنها را مير غابنند و باج و خراج ميگرفتند
و گويند جزيه بمجوس ميدادند تا زمانى كه حضرت رسالت صلى الله عليه
مبعوث شد حكم فرمود بمقاتله ايشان و سبى و ذريت و زنان ايشان تا
اسلام آرند يا جزيه قبول كنند و اين حكم تا قيامت باقيست اِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه
پروردگار تو لَسَرِيعُ العِقَابِ زود عقوبت مر كافرانرا كه هم در دنيا عقوبت
بايشان رسانيد وَاِنَّهُ و بدرستى كه او لَغَفُورٌ آمرزنده است هر كرا كه توبه كند
رَحِيمٌ مهربانست كه بعد از توبه بگناه نگيرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراكنده و متفرق
گردانيديم بنى اسرائيل را فِى الْاَرْضِ اُمَمًا در زمين جماعتها بر وجهى كه هيچ
ولايتى نيست كه در ان يهودى نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ برخى از ايشان شايستگان
بودند كه بدين موسى متدين بودند و تغييرى بحال ايشان راه نيافت
و بعضى بعيسى ع گرويدند وَمِنْهُمْ و بعضى ديگر از ايشان دُونَ ذٰلِكَ مردمانى بودند
غير صالح يعنى كافر و فاسق بودند وَبَلَوْنَاهُمْ و آزموديم ايشانرا يعنى با ايشان
معامله آزمايندگان كرديم بِالْحَسَنَاتِ بنيكويها چون خوبى معيشت و
توانگرى و تندرستى وَالسَّيِّئَاتِ و بديها چون شدت فقر و مصيبتها بنفس
و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا باشد كه باز گردند از كفر و از معصيت بطاعت

کرانید ایشان بر معصیت مصر شدند در نعمت کفران کردند و ترک شکر
کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت
ترک صبر کرده آغاز ناسزا کردند و گفتند ید الله مغلولة پس در محل امتحان
تمام عیار بیرون نیامدند فخلف من بعدهم پس از پس آن صالحان در آمدند
خلف پس آمدگان ورثوا الکتاب که میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند
علم توریة را از بر کردند یأخذون عرض هذا الادنی فرا میگیرند خواسته
و متاع این چیزی فروتر و زبونتر که دنیاست مراد علمای یهود در زمان حضرت
رسالتست یعنی رشوه میگیرند در حکم تغییر و تحریف توریة و یقولون سیغفر
لنا و میگویند زود باشد که بیامرزند ما را و این بجهت آن گفتند که اعتقاد
ایشان که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود
وان یأتهم و اگر بیاید بدیشان عرض مثله متاع دنیا مثل آن متاع دیگر
در حرمت یأخذوه فرا میگیرند آنرا مراد آنست که با وجود اصرار بر گرفتن رشوه
و مانند آن از اموال الحرام امیدوارند که آمرزیده شوند و اصلا از آن توبه
نمیکنند و پشیمان نمیشوند الم یؤخذ علیهم آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان
میثاق الکتاب عهدی که در توریة است ان لا یقولوا علی الله باینکه نگویند
بر خدای الا الحق مگر سخن راست یعنی اینکه حکم بجزم میکنند که آمرزیده میشوند
بدون توبه محض افتراست و حق تعالی نگفته و باین طریق در توریة عهد
از ایشان فرا گرفته و درسوا ما فیه و خواندند آنچه در وی است و این حکم
در وی دیدند والدار الآخرة و سرای آخرت خیر بهتر است
از متاع دنیا للذین یتقون مر آنان که پرهیز دارند از خوردن محارم و تکذیب
وانزار خدا افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بتا میخوانند یعنی

در نعمی باشید که نعمت عقبا بهتر است از مال دنیا فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ و مر آنانرا که متمسك میشوند باحکام قران وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارند نمازرا که افضل عبادات است و ستون دین إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ
الْمُصْلِحِينَ بدرستی که ضایع نکنیم مزد بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه
تمام بریشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود
که چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویا
که آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان برداشته و این را وقتی بود که بنی اسرائیل
احکام توریة قبول نمیکردند و آنرا کاری [illegible] بستند حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوه
از جای برکند و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یکفرسخ
در یکفرسخ بود چون اورا بدیدند بترسیدند وَظَنُّوا أَنَّهُ و دانستند انکه
آن کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرو آینده است بر ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد
پس بسجده در افتادند و یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه می نگریستند
از ترس انکه مبادا کوه بر ایشان افتد و ازینجاست جهودان سجده را بروی
جپ کنند و در اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده که آنها که سجده بیکطرف
روی کردند منافقان بودند و کسانی که مومن بودند در سجود پیشانی بر زمین
نهاده بودند و چون بنی اسرائیل بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان
گفتیم که خُذُوا فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام و
وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد کنید آنچه در وست از عهود و میثاق که آن اوامر
و نواهی است و آنرا فرو مگذارید و ترک مکنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزکاری
کنید و در شمار متقیان در آئید در ترک [illegible] و واجبات و بعد از ذکر
واجبات میثاق که در کتب سماوی بود بیان میثاق میکنید که بر جمیع بندگان فرا

زا گرفته بود بجهت جمع میان دلایل سمعی و عقلی و میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ و یاد
کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ
از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشانرا
قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی وَأَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشانرا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرد و در
عقول ایشان مرکوز ساخت آن چیزی را که داعی ایشان بود باقرار بربوبیت
تا آنکه بمنزله کسانی گشتند که ایشانرا گفته که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار
شما قَالُوا بَلَىٰ گفتند آری تو پروردگار مائی شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار
خود أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اخذ این میثاق بجهت کراهت آنست که گویید
در روز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَٰذَا از این اقرار غَافِلِينَ بیخبران
أَوْ تَقُولُوا یا بجهت کراهت آنکه گویید إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آوردند
آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ پدران ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان مِّن بَعْدِهِمْ
از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید نزد قیام دلیل و تمکن از
علم بآن صلاحیت عذر ندارد أَفَتُهْلِكُنَا و بجهت کراهت آنکه گویند آیا هلاک
میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند آن کجروان
و بیراهان یعنی پدران ما که بنای شرک کردند در اکثر تفاسیر مذکور است که حق
ذریت آدم را بیرون آورده از صلب او بر مثال مورچهای خرد و حیات
و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض
کرد و ایشان قبول کرده گفتند ما بر اقرار خود گواه شدیم و چون ذریت
بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت گواه باشید ایشان گفتند که شهدنا
گفته که شهدنا خبر است که حق تعالی از خود و از ... خبر میدهد که

ما بر اقرار ذریت گواه شدیم حاکم عبد الله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که خدای فرا گرفت میثاق را از ذریت آدم در نعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و در نهایة آورده که اخذ میثاق در دهیا بود که زمینیست در ولایت هند و آن بعد از خروج آدم از بهشت و در مدارک ذکر کرده که جمهور مفسرین برانند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود در نعمانی که در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله راهست در ان صحرا ذریات آدم را بشکل مورچه خورد از صلب آدم بیرون آورده بعد از خلق حیات و عقل و نطق عرض ربوبیت خود کرد بر ایشان از سدی نقل است که پیغمبران در میان ذریات که بشکل مور خورد آویزان بود مانند چراغهای درخشان بودند و در ان میان نوری بود که روشنی آن بر چراغها غالب شده بود گفت بار خدایا این کیست فرمود این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند باشد گفت شصت سال گفت بار خدایا عمر او افزون کن ندا رسید که قلم چنین رفته و تغییر آن خلاف مصلحت است و چون اخذ میثاق فرمود ذریات آدم ایشانرا گفت که به پشت آدم مراجعت کنید تا از شما یکی باقی نماند من قیامت را اقامت نکنم وکذلک و همچنانکه بیان کردیم از میثاق نفصل الایات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانها دالة بر قدرت خود را تا تدبر کنند در آن و بآن استدلال کنند بر وحدانیت ولعلهم یرجعون و شاید که ایشان باز گردند از تقلید و اتباع باطل بحق بعد از آن امر کرد پیغمبر خود را بذکر قصه دیگر از علماء بنی اسرائیل برای ایشان و میفرماید که واتل علیهم و خوان ای محمد بر بنی اسرائیل نبأ الذی آتیناه خبر آنکس که دادیم او را آیاتنا علم بآیتها خود یعنی کتب منزله و آنکس بقول بعضی امیه بن صلت ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث

خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسول صلعم
مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر شد و آن آیتها که خوانده قطع نظر
کرد و از گوشه خاطر خود محو ساخت فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد آیات بواسطه
کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید یعنی بآن کافر شد و اعراض نمود
از آن فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ پس لاحق او شد و باو پیوست یا او را پیروی خود
فرمود فَکَانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الْغَاوِیْنَ از گمراهان
و بقول اکثر مفسرین آنکس بلعام بن باعورا بود از کنعانیان و جباران که صحف
ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از محمد بن علی الباقر صلوات الله
علیه روایتست که حق تعالی مثل زد برای کفار به بلعام بن باعورا که هوای نفس
خود را بر زهد و صلاح اختیار کرد و او از شهر بلقا بود و ابن عباس روایت
کرده که چون موسی علیه السلام قصد کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم
بزمین کنعان فرود آمد مردمان نزد بلعام آمدند گفتند تو میدانی که موسی
مرد با حدتست و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما آمده تا ما را بکشد و زنان ما را
اسیر کند و شهر ما را بتصرف خود در آورد و ما را قوت و استطاعت آن
نیست که با وی مقاومت کنیم و تو مردی مستجاب الدعوتی بیرون آی و
دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت وای بر شما او پیغمبر
خدایست و با او فرشتگان حق تعالی اند و با مؤمنان چگونه بر وی دعا کنم و اگر چنین
کنم از دین و دنیا برآیم ایشان مبالغه کردند درین باب بلعام گفت با خدای
خود مشورت کنم اگر مامور شدم بر و دعا کنم بس طریقی که بران مشورت
کردی عمل کرد و هیچ جواب بنیامد ایشان گفتند اگر خدای از این کراهت
داشتی نهی کردی و چون اثر نهی از وی بتو نیامد معلوم میشود که بآن

راضیست بلعام باین گفتار باطل فریفته شد و مرویست که در خواب ویرا
گفتند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن وی بآن التفات نکرد و برخواست و بر دراز
گوشی نشست تا بر بالای کوهی برآید و بر جمیع لشکر موسی مطلع و دید و رهی شد و در
اثنای راه دراز گوش او بخفت وی دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و برنشست
و این صورت سه بار واقع شد بار سیم چون او را بسخن آمد که ویحک یا بلعام
کجا میروی و چرا مرا میزنی نمی بینی که فرشتگان بر روی من میزنند و نمیگذارند
که بروم این چه خیالست که کرده و بوسوسهٔ شیطانی عازم شده که بر پیغمبر
خدای دعای بد کنی از این نیز تنبیه نیافت حق تعالی بجهت این تخلیه او کرد
و فرو گذاشت تا که بر بالای کوه برآمد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی را
بدید دست برداشت و در صدد آن آمد و قوم او میخواستند که بر موسی و قوم
او دعای بد کند زبان او گردید بر قوم خود دعای بد کرد و قوم وی او را گفتند که
ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من بعکس این بود ولیکن بر زبانم
خلاف آن جاری شد پس فی الحال زبانش از دهن بیرون آمد بر سینه اش
افتاد گفت نه من شما را گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من برود اکنون
چنین شد و چون از دولت آخرت محروم شدم صلاح آنست که مددی
دنیوی خود را بفعل آورم پس گفت چاره این امر آنست که زنان خود را بیارایند
و امتعه خود بدیشان دهید تا بهانهٔ خرید و فروخت بمیان لشکر موسی
درآیند و خویشتن را بر وی عرض کنند و اگر یک کس از ایشان زنا کنند ایشانرا
بر شما نصرت نباشد ایشان بفرموده او زنان آراستند و با امتعه بلشکرگاه
موسی فرستادند در میان این زنان زنی بنهایت حسن و غایت جمال رسید
مردی از اکابر بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود و پیشوای سبط شمعون

بن یعقوب چون آن زن را بدید شیفتهٔ جمال او شد با خودش دعوت کرد
زن وی را اجابت کرد زمری دست او را گرفته نزد موسی آورد و گفت ای موسی
این زنی با چنین جمال بر ما حرام است گفت آری بر ما حرام است دیدن او
چه جای مباشرت با او دست از وی بدار گفت والله فرمان تو نبرم و دست از و
نکشم تا مطلوب خود را از و حاصل کنم هر چند موسی در این باب مبالغه میکرد
فایده نداشت دست او را گرفته بخیمهٔ خودش در آورد و با او خلوت کرد چون
مردمان دیگر این صورت بدیدند مرتکب این معامله شدند حق تعالی طاعون را
بر ایشان فرستاد در یکساعت آن روز هفتاد هزار کس از ایشان مردند و مردی از لشکریان
موسی که او را فنحاس گفتندی از فرزندان هارون که باشکوه تر و قوی تر از و
کسی نبود و از سپهسالار لشکر موسی بود در ینوقت غایب بود چون باز آمد
و آن حال را مشاهده کرد و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه برداشت و بخیمه
زمری در آمد و او را با آن زن خفته دید آن حربه فرود آورد و هر دو را با هم
دوخت و سر هر دو را برنیزه کرده در میان لشکر موسی میگردانید و میگفت
بار خدایا این جزای کسی است که در حق تو عصیان ورزد حق تعالی طاعون را
از ایشان برداشت و از ینجاست که بنی اسرائیل را عادت آنست که در هر ذبیحه که کشند
نصیبی از آن بفرزندان فنحاس دهند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه
بر میداشتیم بدرجات عالیه این کس را که عالم بود بآیات ما بِهَا بسبب آن آیات
صحف یا کلمات مشتمل بر اسم اعظم وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دنائت همت
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت مایل شد دنیا
بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را در اختیار دنیا
و رضای قوم و اعراض از مقتضای آیات و رضای ما فَمَثَلُهُ پس صفت او

درخست و دنائت مرتبه کمثل الکلب مانند صفت سگ است در خسیس ترین حالات
او که اینست که ان تحمل علیه اگر حمله کنی برو و بر اوی او را یلهث زبان از
دهن بیرون افکند او تترکه یا اگر بگذاری او را و بر او نتازی یلهث همان زبان از دهن
بیرون افکند یعنی همچنانکه راندن و نا راندن او یکسانست و در هیچ حال صفت قبیح
خود را رها نکند بلعام سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ وجه از دنائت
و خساست خود برنگشت که چه او را اول در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای
بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان نفرین کند
دراز گوش او با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این عمل در گذر متنبه نگشت
و بالجمله هرچند آیات واضحه را در باره رسول خدای میخواند متنبه نمی گشت و دیدن
و نادیدن آن نزد او علی السویه بود همچنانکه سگ در حالت گرسنگی و سیری و رنج
و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ذلک این که گفته شد مثل القوم
الذین مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار کذبوا بایاتنا دروغ شمردند
آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند و میگویند که تکذیب آیات
توریة کردند در کتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس میفرماید که
فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این قصها را که مذکور شد و از جمله
آن قصه اینکه راست که منع شنا از آیات چه قصه انسلاخ او از آیات ما مناسبتی
دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان متفکر
شوند و فکر ایشان متادی شود که بپند پذیرند ساء مثلا القوم بد است مثل
گروهی که الذین کذبوا بایاتنا تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان
بآن و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که
ستم کردند من یهدی الله هر کرا که راه راست نماید خدای بوسیله لطف و توفیق

فهو المهتدی پس او راه یافته است براه حق که دین اسلامست ومن یضلل
وهر کرا فرو گذارد خدای در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط عناد و جحود و دین ازانکه
لطف و تمکین و توفیق داده باشد فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران در هر دو سرای یا هر کرا که خدای حکم بضلالت او کند
او از خاسران باشد بعد از ان از حال کفار خبر میدهد که ولقد ذرانا و بتحقیق
که آفریدیم لجهنم برای دوزخ کثیرا من الجن والانس بسیاری از دیوان و آدمیان
مراد آنست که بسیاری از آدمیان و پریان هستند که ما ایشانرا آفریده ایم
بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ یعنی که در علم ازلی
ماست که از بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار کنند و گوش بدعوت رسولان
نکنند و حجج عقلیه را کار نبندند و جز اختیار کفر نکنند تا که عاقبت و مرجع
ایشان جز دوزخ نباشد و نمی تواند بود که مراد ظاهر آیت باشد و معنی آنکه
ما بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده ایم زیرا که این موجب آنست که ایشان
قادر نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و نافی قول آیت وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر و معصیت
و کراهت ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از ان اهل
کفر و عناد را وصف میکند ببعد فهم و قلت تفکر و ترک انتفاع از مقتضای
عقل و حواس خود و بر وجه مبالغه میفرماید که لهم قلوب مر ایشانراست
دلهای که لا یفقهون بها هیچ در نمی یابند بآن زیرا که آنرا متوجه شناخت نمیگردانند
و از غایت عناد آئینه دلرا از زنگار [illegible] و غفلات بصیقل [illegible]
پاک نمی سازند ولهم اعین و مر ایشانراست چشمهای که بهیچ وجه لا یبصرون
بها روی حق نمی بینند بآن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند تا راه

بخالق آن برند و لهم آذان و مر ایشانراست گوشهای که بهیچ وجه لا یسمعون بها
سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بگوش هوش آیات و مواعظ قرآنرا استماع نمی نمایند
اولئک آن گروه در آنکه حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیوی
کرده اند مقصود در لذات فانی داشته اند کالانعام مانند چهارپایانند که
همیشه ایشانرا جز خورد و خواب نیست و اصلا ملتفت بنعیم باقی و لذت ابدی
نیستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراهان گمراه ترازانعامند زیرا که انعام
ادراک چیزی نمی کنند که ممکن است ایشانرا ادراک آن از منافع و مضار و جد
وجهد میکنند که ممکن است ایشانرا بر جر منافع و دفع مضار بغیر غایت جهد
ایشانست و گمراهان اینچنین نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاند و
جاحدند پس اقدام می نمایند بر آتش که مضرت ابدیست و نیز انعام را تکلیفی
نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و بارشاد مرشد
در طریق اهتدا سلوک میکنند و این کفار بجهت فرط عناد و عتو مهتدی نمی شوند
بچیزی از خیرات بلکه حق تعالی عقول داده بر رشاد و صواب و صارف از فساد
و ناصواب کرامت فرموده. پس چونکه عقل خود را کار نمی فرمایند و بوسیله
آلات حواس بآیات منتفع نمی شوند از بهایم گمراه تر باشند اولئک آن
گروه گمراهان که مذکور شد هم الغافلون ایشانند غافلان و در غفلت
خود کاملان بجهت عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات ظاهره که مکلف اند بخلاف
بهایم که مسخر ماندند و آنچه بر ایشانست سعی می آرند و بعد از تذکر عناد کفار و مذمت
و ملامت ایشان بر تدبر نکردن در حجج هادیه ترغیب مؤمنان می نماید بتوجه کردن
باو سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و میفرماید و لله الاسماء
الحسنی و مر خدا راست اسمهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بآنها و در

بدین اسم نام برید زیرا که دالند بر نیکوترین معانی و کویند مراد بود و نه نام
اسمست هر که آنها را احصا کند یعنی شمرد حق تعالی او را به بهشت در آرد و یا آنکه
مراد هزار و یک نام سبحانه اند که از شارع منقولند و معانی بعضی راجعست
با صفات ذاتیه او سبحانه چون الله قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و بعضی با صفات
فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی مفید تمجید و تقدیس
او چون قدوس و سلام و غنی و واحد و غیر آن و کفته اند مراد بحسنی نامهائی
اند که نفوس انسانی مایل آنانند و آن هر اسمیست که متضمن عفو و رحمت
باشد نه سخط و عقوبت و مرویست که سبب نزول آن بود که مردی در نماز
خدای را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل کفت نه محمد و اصحاب
او میکویند که ما یک خدای را میپرستیم پس این مرد چرا دو خدا را می خواند
این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیارند و همه نیکوست پس او را بدان اسما
بخوانید وَذَرُوا الَّذِينَ و بکذارید متابعت آنها را که از روی جهالت يُلْحِدُونَ و
میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامهای
که اذن شرع بدان تعلق نکرفته چنانکه حق تعالی را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه می
کفتند و نصاری ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و کفته اند که الحاد اشتقاق
اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان
سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند
که عمل میکنند و بعد از ذکر جمعی که عاقبت ایشان منتهی است بآتش دوزخ از اقسام
کفار ذکر اهل بهشت میکند و میکوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریدیم
أُمَّةٌ کروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه می نمایند مردم را بحق که دین
اسلام است و حدود آن وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام آن ابن جریج

از حضرت رسالت روایت کرده که آیت را قرائت فرمود و گفت این آیت در
حق امت منست که بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قومی چنین
بوده اند پس این آیت تلاوت فرمود که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق
وبه یعدلون ربیع بن انس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود
که از امتان من قومی باشند که بر حق ثبات کنند وثبات نمایند تا آنگاه
که عیسی فرود آید ودر خبری آمده که همیشه گروهی از امت من بر حق ایستاده
باشند تا آنکه فرمان در رسد بایشان وخلاف مخالفی ایشان را زیان نرساند
ودر تفسیر اهل البیت مذکور است که این صفات بایشان لایق برای آنکه
حق تعالی حکم فرماید درین آیت بآنکه آنها بحق راه نمایند وبعدل حکم کنند واین
صفت محقق نشود مگر در کسانی که امین باشند از جانب او سبحانه متصف
بعصمت واز باقر وصادق علیهما السلام مرویست که مراد ازین آیت حضرت ائمه معصومین
است صلوات الله علیه وآله وعیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود بخدای که جان محمد در ید قدرت
اوست که این امت هفتاد و دو فرقه شوند در آتش دوزخ در آیند مگر این
فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرموده که ممن خلقنا امة یهدون
بالحق وبه یعدلون واینها امامیه اند که طایفه حقه اند بدلیل حدیث
نبوی که مثل اهل بیت مثل کشتی نوح است هر که دران نشست از غرق هلاک
ونجات یافت وهر که دران ننشست واز آن تخلف کرد غرق شد وبهلاکت
ابدی پیوست بعد از آن بیان حال کفار می نماید در دنیا ومعامله او
با ایشان ومیفرماید که والذین کذبوا بآیاتنا وآنانکه تکذیب کردند بآیات
ما را یعنی کفار مکه یا سایر مکذبان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را

درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشان را بهلاکت نزدیک کردانیم من حیث لا یعلمون از انجا که مندانند باین وجه که هرگاه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده میکنیم و ایشان را کمان آنکه این نعمت لطفیست از ما در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان میرسند پس یکبار عذاب بر ایشان نازل کردانیم بظهور علامات و وقوع آنکه ایشان را بیا کاهانند حاصل که استدراج در ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان و اُملی لهم و درو باشد که مهلت دهم ایشان را مدتی پس بگیرم ایشان را چه تعجیل بعقوبت کسی کند که از فوت آن اندیشه کند و از من هیچ چیز فوت نمیشود ان کیدی متین که گرفتن من بر وجهی که بر مردمان مخفی باشد یعنی بظهور و علامات و وقوع آن متین محکم است و بغایت استوار و دشوار بر کفار و اهل اشرار آورده اند که در موسم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر بالای کوه صفا بر آمد یکیک از کفار قریش را از عذاب خدای تعالی میترسانید یکی از صنادید قریش گفت که این یار شما دیوانه شد که شب و روز فریاد میکند آیه آمد که اَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمودند در این که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشان که محمد است و باو نرسیده مِنْ جِنَّةٍ هیچ نوع جنونی که چه آن همان عاقل کامل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون دعوت حق آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند بلکه نسبت جنون بشما موافقت که شخصی را که مید کمال حلم و وقار و کمال العقل و ذکاوت و فور فضل و انواع خصال الخیر دیوانه میگویید کفار مکه گاه آنحضرت را دیوانه میگفتند و گاه ساحر و گاهی کاهن و وقتی شاعر و بدیهی است که جنون و سحر ... ... بین اطلاق هر دو بر کسی صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب و وحی

و وحی می شنیدند میگفتند کاهن است وچون معجزات را که خارق عادات
می دیدند میگفتند شاعر است وچون حق تعالی را بیچون و یگانه و بی مثل و بی ضد
و بی ند و بیمکان وجهة از و استماع میکردند میگفتند دیوانه است حق تعالی
رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِیرٌ مگر
بیم کننده از عذاب الهی مُبِینٌ که پیدا و هویداست بیم کردن او بجهة رسوخ صوت
او در انذار تا همه کس بشنود و بر کسی مخفی نماند بعد از آن ترغیب ایشان میکند
بطریق نجات که اَوَ لَمْ یَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و یا در آسمان نگاه
نمیکنند که آنرا با عظم خلق و گرانی جرم چگونه بر هوا معلق بداشته بی عمادی و ستونی
از زیر آن و بی علاقه از زیر آن و مزین کردانید آنرا بستارگان دوازده برج و
سیر متفاوت و در زمین نمی نگرند که بانواع نباتات و کثرت خلایق و اصناف
بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ و نگاه نکردند
در آنچه آفرید از هر چه هست از ممکنات تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال
وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد و بجهة آن بدانند که آنچه محمد صلی الله علیه و آله
میگوید صدق است و آنچه بر ایشان میخواند حق است وَاَنْ عَسٰی اَنْ یَکُوْنَ و آیا
که نظر نکردند در آن که شاید که شان و قصه این باشد که قَدِ اقْتَرَبَ اَجَلُهُمْ بتحقیق
که نزدیک رسیده باشد مدت فنای ایشان تا ترک عناد و جحود کرده پیش از وقوع
فوت و حلول موت و نزول عقوبت بر عملی اقدام کنند که سبب رستکاری ایشان
شود و اکر این مشرکان بقرآن نمی کروند که جامع حقیقت دین و دنیا و مجمع
میمنت صورت و معناست فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ بَعْدَهٗ پس بکدام سخن بعد
از قرآن یُؤْمِنُوْنَ ایمان خواهند آورد مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ هر کرا که خدای فرو کزارد

در ضلالت وتخلیه او کند در گراهی یعنی بجهة فرط عناد و انکاری که دارد بقرآن
نگرود با وجود ظهور دلائل بر حقیت آن حق تعالی او را در خذلان فرو گذارد
ونظر توفیق ولطف از و باز دارد فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نباشد ورا
که ویرا براه دارد ویذرهم ومیگذارد خدای ایشانرا فی طغیانهم و گراهی
وتباهی خودشان یعمهون که سرگردان وحیران میگردند ند
برا مستحق سلوک نیکنند آورده اند که فرقه از یهود بعد از آنکه حضرت ایشانرا
از احوال قیامت واهاویل آن ترسانیده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده
مارا که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث آن داریم واین سؤال
امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس بآن عالم نیست آیت آمد
که یسئلونک می پرسند ترا عن الساعة از قیامت که وقوع آن در کیا
باشد بجهة ظهور علامات آن قبل از وقوع آن ایان مرسها کی باشد ثبات
وایقاع آن یعنی از تو سؤال میکنند که آمدن قیامت در چه وقت خواهد
بود قل بگو بایشان که انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور قیامت
عند ربی نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب ونبی مرسل را بدان اطلاع
نداده لا یجلیها آشکار نکند امر قیامت را لوقتها در وقت آن الا هو
مگر او یعنی خفای او مستمر است بر غیر او تا بوقت وقوع آن وحکمت در خفای
او آنست که تا بندگان همیشه از وقوع آن خایف وترسان باشند چه اگر بوقت
آن داشته باشند در اول عالم مرتکب معصیت شدندی بجهة اعتماد
بر بعد زمان وقوع آن ودر آخر ملجا شدندی بتوبه بجهة قرب آن واین هر دو
منافی تکلیفات ثقلت گران ودشوار است آیات از حیثیت شداید
واهوال ومحاسبه ومجازات آن فی السموات والارض در آسمانها و

علم

وزمینها یعنی از اهل آن از ملائکه و جن و انس لا تأتیکم نیاید بشما قیامت الا
بغتة مگر ناگاهان از حضرت رسالت صلعم مرویست که قیامت ناگاه حادث
شود در وقتی که همه مردمان مشغول بکار خود باشند بعضی مشغول آب دادن
و بعضی بسودا و معامله و بعضی بتراز و برداشتن و فرو گذاشتن و بعضی باصلاح
حوض آب و اصلاح متاع و اثاث خانه و امثال آن یسئلونک می پرسند
ترا از وقت وقوع و حدوث آن بروجهی که کانک حفی عنها گوئیا دوستی میداری
از پرسیدن آن و عالمی و دانائی بوقت آمدن آن و بحقیقت آن و حال آنکه
کراهت داری از ان جهت سوال آنکه از علم غیب است که حق تعالی هیچکس تعلیم
نداده و غیر خود را بدان مطلع ناساخته قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه
انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدایست و آنرا
بخود مخصوص ساخته و هیچ ملک مقرب و رسول مرسل را بدان اطلاع نداده
و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند آورده اند
که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو ترا خبر نمیدهد ترا که نرخ اطعمه و امتعه
کی گران و ارزان میشود تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و فایده
و ربح بسیار از ان بهم رسانی آیه آمد که قل لا املک بگو ای محمد نمیتوانم لنفسی
از برای نفس خود نفعا و لا ضرا منفعتی و نه دفع مضرتی این اظهار بندگیست
و تبری از علم غیبی یعنی هیچ امر غیبی عالم نیستم الا ما شاء الله مگر انچه
خدای خواهد که مرا بآن تعلیم دهد و لو کنت اعلم الغیب و اگر بودمی که
بی تعلیم حق دانستمی غیب را لاستکثرت هر آینه طلب بسیار کردمی من الخیر
از مال و منفعت و غنیمت و غیر آن و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن هیچ
بدی از فقر و مرض و رنج و غیر آن ان انا الا نذیر نیستم من مگر بیم کننده

منکران و معاندان و نذیر مژده دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگرویدند
بمن و آنچه بامتنا از احکام شریعت و می تواند بود که انذار و بشارت هر دو از بهر
اهل ایمان باشد زیرا که ایشانند که منتفع میشوند بآن بعد از آن بیان وحدانیت
و قدرت خود میفرماید که هو الذی خلقکم اوست آن خدای که آفرید شما را
من نفس واحدة از یکتن که آدم است و جعل منها و آفرید از جسد وی یعنی از
استخوان پهلوی چپ او زوجها جفتش را که حواست لیسکن تا آرام گیرد آدم
علیه السلام الیها بوی و الفت پذیرد باوی که الجنس مع الجنس یمیل فلما تغشیها پس
آن هنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی باوی خلوت کرد حملت حملا خفیفا
بار گرفت بار سبک که نطفه آدم بود در رحم او در آمد فمرت به پس میرفت
بود بآن بار در برخواستن و نشستن و رفتن و ایستادن یعنی آن حمل بجهة
خفت مانع او نشد از تصرف او در امری از امور که میخواست و همچنانکه
قبل از حمل پیش بود بکاری بیرون بر آمد فلما اثقلت پس آن هنگام که گرانبار
گشت بجهت بزرگ شدن فرزند در شکم او و نزدیک بوضع شد دعوا الله
بخواندند هر دو یعنی آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار ایشانست مضمون دعا
اینکه لئن اتیتنا هر آینه اگر بدهی ما را صالحا فرزندی مستوی الخلقة که بدن
او با صلاح و صحت باشد و از فساد و عیب بری لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم
از سپاسداران مر ترا بدین نعمت مجدد فلما اتیهما پس آن هنگام که عطا کرد خدا
برایشان صالحا فرزندی صالح البدن و مستوی الجسد جعلا له گردانیدند آدم
و حوا یعنی اولاد ایشان او را فیما اتیهما در [illegible] اولاد ایشان را یعنی آن فرزند را
که خدای باولاد آدم و حوا داده بود شریک ساختند و اولاد ایشان او را بخدای
یعنی او را عبد الشمس و عبد الحارث و عبد العزی و امثال این نام نهادند تعالی الله

پس بزرگست خدای وپاک عما یشرکون از انچه برای او انباز میکیرند و نمیتوانند
بود که مراد این باشد که آدم وحوا فرزند خود را شریک خدا کردانیده اند در اسم
همچنانکه صعفای عامه مخالفین کفته اند چه این منافی عصمت است وبیضاوی
وزمخشری که از رؤس اهل خلافند در انوار وکشاف آورده اند که این قول
لایق بانبیا نیست وبعد از ان کفته اند که احتمال دارد که مراد بنفس واحد قصی
باشد از اجداد پیغمبر که خدای ورا زوجه از جنس او یعنی عربیه قریشیه کرامت
فرمود وزن وشوهر شرط کردند که اکر خدای ایشانرا فرزند شایسته دهد
بشکرکزاری وسپاسداری آن قیام نمایند حق تعالی ایشانرا چهار فرزند
داد در تسمیه ایشان شریک کردند مر خدا را وعبد مناف وعبد العزی
وعبد القصی وعبد الدار نام نهادند مراد اشترکت در تسمیه واین مستلزم کفر
نیست وصاحب کشاف بعد از نقل این قول کفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال
فیه این وجه تفسیر نیکوست وهیچ اشکالی در ان نیست واضح آنست که جعلا له
در تقدیر اینست که جعلا اولادهما له چنانکه باین مفسر شد واین قول اکثر
مفسرانست وعیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک
طاعتست نه شرک عبادت بعد از ان در توبیخ اهل شرک میفرماید که ایشرکون
آیا انباز میکیرند در عبادت حق ما لا یخلق شیئا آنچیزیرا که نیافریند چیزی
وقدرت ندارد بر آفریدن چیزی وهم یخلقون وحال آنکه انبازانرا که
میکیرند آفریده شده اند یعنی جماداتی اند که می پرستند قادر نیستند
بر اعطای اصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند وعبادت خدای که
مستحق عبادت وقادر بالذات وبر همه چیز قادرست رها کرده اند
وعبادت اصنام میکنند که مخلوق ومملوک اند ولا یستطیعون لهم ونمی توانند

برای پرستندگان خود نصرا یاری دادن در جر منفعت ایشان یا فریاد رسیدنی
در دفع مضرت ایشان ولا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری میدهند
در وقتی که ایشان را می شکنند یا بخون و سرگین آلوده می سازند وان تدعوهم
واگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا
یتبعوکم پیروی نکنند شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم
انکه بخوانید ایشان را دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا انکه شما خاموش
باشید این آیت خاص است بر قومی که مصر بودند بر قوم کفر خود و از قبول
دعوت محروم شدند مانند ابوجهل و متابعان او ان الذین تدعون
بدرستیکه آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز از خدای و ایشان را
آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مسخر فرمان و مملوک اند و ذلیل و عاجز
و مامور را و سجانه امثالکم مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف
و در قبضه اقتدار حق اند واگر این را باور ندارید فادعوهم پس بخوانید
ایشان را و چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان
کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه اگر
حق آنست که دعای بندگان و نداء پرستنده خود را اجابت کند الهم ارجل
آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود یمشون بها یا مر ایشان راست دستها
بروند بآن پایها چنانچه شما میروید ام لهم ایدٍ یبطشون بها یا مر ایشان راست
دستها که چیزها فراگیرند بآن چنانکه شما فرا میگیرید ام لهم اعین یا مر ایشان را
چشمها که یبصرون بها ببینند بآن چیزها چنانچه شما می بینید ام
لهم اذان یا مر ایشان راست گوشها که یسمعون بها بشنوند شنیدنیها را
و حال آنکه شما قائلید که ایشان را پای رو او دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا

نیست و شما را صفت پس از ایشان افضل باشید و از غایت جهل است که فاضل
مفضول را پرستد مشرکان بعد از استماع این سخنان و الزام ایشان از جمله
از جهالت تخویف حضرت رسالت کردند با آلهه خود و گفتند خدایان ما را
نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی از ایشان بتو رسد حق تعالی فرمود که قل
ادعوا شرکاءکم بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای خدا [illegible]
و همه مجتمع و متفق شوید برای عداوت من ثم کیدون پس کید کنید
و هر حیله و مکری که میتوانید در باره من بجای آرید فلا تنظرون پس مهلت
مدهید مرا که من هیچ باک ندارم زیرا که اعتماد کرده‌ام بر حفظ و حمایت الهی
و از قصد مکر شما نمی اندیشم ان ولیی الله بدرستی که یار من و متولی کار من
الله است که خدای بحق است الذی نزل الکتاب آن خدای که فرو
فرستاد قرآن را که حامی بندگان است و هو یتولی الصالحین و خدای دوستدار
و مددکار بندگان شایسته است و حافظ ایشان از ضد شمان و الذین
تدعون و آنان را که شما میخوانید و می پرستید من دونه بجز از خدای بحق
لا یستطیعون نصرکم نمی توانند یاری دادن شما را و لا انفسهم و نه نفسهای
خود را ینصرون یاری کنند بوقت شکستن ایشان پس چگونه از آنها
یاری توان داشت و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای مومنان کافران را الی الهدی
بدین راست که اسلامست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول و تریهم و می بینی
ای محمد ایشان را ینظرون الیک که بدیدهای ظاهر می نگرند بسوی تو
و هم و حال آنکه ایشان لا یبصرون نمی بینند ترا به بصر بصیرت و
بحقیقت ترا بینا نیستند چه بصورت می بینند نه بمعنی بعد از امر حضرت
بدعوت و تبلیغ رسالت تعلیم او میفرماید بمکارم اخلاق و ترک غلظت بقوله

خُذِ الْعَفْوَ فراگیر صفت عفو را با کسانی که نسبت بتو بنادانی بی ادبانه
میگویند و حدت و ستیزگی مکن بلکه لطف و ملایمت نما با ایشان که
این قربست بهدایت ایشان و تاثیر آن بیشتر در میل قلوب ایشان بجانب
ایمان وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن مردمان را به نیکوئی در اقوال و افعال که مستحسن
باشد در نظر عقل و شرع وَأَعْرِضْ و روی بگردان بعد از اقامت حجت و الزام
دلیل عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادان و سفیهان پس اگر از جانب ایشان ایذا و زجری
بتو رسد ستیزه مکن بلکه ملایمت و ملاطفت را شعار خود کردان چون این آیه
نازل شد حضرت از جبرئیل معنی خذ العفو پرسید گفت نمیدانم باش تا آنرا
از ملک علام معلوم کنم پس برفت و باز آمد و گفت ای محمد حق تعالی میفرماید که عفو کن
از کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کن کسی را که ترا محروم ساخته باشد از
عطیه خود و به پیوند بکسی که از تو بریده باشد از صادق علیه السلام مرویست
که حق تعالی باین آیت رسول خود را بمکارم اخلاق فرموده و در قرآن هیچ آیتی
نیست که ازین آیت جامع تر باشد در مکارم اخلاق از ابن زید مرویست که
بعد از نزول این آیت حضرت فرمود که بار خدایا کاه هست که غضب بر من
مستولی میشود در آن حال حکم آیت آمد که وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ و اگر
انگیزانند ترا از جانب شیطان نَزْغٌ نخسی یعنی وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند
مراد آنست که اگر شیطان در صدد وسوسه شود و خواهد که ترا بر غضب دارد
و منع ملاطفت و ملایمت تو نماید نسبت بکسانی که آزار و ایذا بتو رسانیده باشند
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او تا ترا از مکر و وسوسه نگاه دارد از
بعضی علما مرویست که نزغ اول وسوسه است [illegible] آن و مس نیست مگر بعد از
تمکن و جای گرفتن آن در نفس و لهذا حق تعالی اول [illegible] نسبت به پیغمبر داد و فرمود

واما ینزغنک وثانی را نسبت بسایر مردمان کما اذا مسهم طائف من الشیطان
ونزد بعضی صورت نسبت بسایر مردمان خطاب باحضرتست ومراد امت الله
چه انبیا از وساوس شیطانی معصومند ومحفوظ پس باهر یک از امت میگوید
که چون وسوسه شیطانی ترا از جای در آرد وترا بخلاف عفو دارد پس پناه گیر
بخدا انه بدرستیکه خدای سمیع شنواست پناه گرفتن ترا علیم دانا
بانچه صلاح تو در آنست یا سمیع است باقوال انکه بتو اذیت میرساند وعلیم است
بافعال او پس وی را بدان مجازات دهد بعد از ان در بیان حال متقیان میفرماید
که ان الذین اتقوا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک ومعاصی وبترسید
از حق تعالی اذا مسهم چون برسد بدیشان طائف من الشیطان وسوسه
ومکری فرود آیند در خاطر از جانب شیطان تذکروا یاد کنند یاد خدای را
واز وعید او اندیشه نمایند فاذا هم مبصرون پس ایشان بینند کانند باشند
راه صواب را بسبب یاد کردن مواقع خطا ومکاید شیطان پس احتراز کنند از و
واخوانهم وبرادران شیاطین یعنی کافران که نمی پرهیزند از وسوسه ونمی
ترسند از خدای یمدونهم می شکند شیاطین ایشانرا فی الغی در گمراهی و
غوایت باراستن معاصی در نظر آنها ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند
از اضلال ایشان ودست از اغوای ایشان باز نمی دارند ویا کافران نمی پرهیزند
از گمراهی وخود را باز نمی دارند ازان واذا لم تاتهم وچون نیاری تو بکافران
بآیة آیتی از قرآن که ایشان که از روی عناد از تو می طلبند قالوا لولا
گویند چرا فراهم نیاوردی آن آیه را از نزد خود همچو سایر انچه قرآت میکنی در تبیان
آورده که اهل مکه از روی تعنت واقتراح آیتهای قرآنی میطلبیدند تا آن
حضرت از آوردن آن عاجز شود وچون [illegible] آن تاخیری واقع شد

از روی استهزا گفتندی چرا خود انشای آن نمیکنی چنانکه دیگر آیتها این آیت
آمد که چون آیتی از قرآن طلب میکنند آنرا از تو بی آری گویند چرا برهم نیافتی قُلْ
إِنَّمَا أَتَّبِعُ بگو جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آن چیزی را که وحی
کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من و من بربافنده آن نیستم هَذَا
این قرآن بَصَائِرُ دلیلهای روشن است که بدان بحق دیده و ره یافته میشود
مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از نزد پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ
و سبب رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بر قومی که میگروند بخدای و رسول او وجه
ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده
شود در نماز قرآن فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آنرا مرویست که جوانان انصاری
در عقب رسول صلی الله علیه و آله نماز میکردند و هرچه آنحضرت قراءت میفرمود
او نیز میخواندند آیت آمد که چون امام در نماز قراءت کند شما استماع آن
کنید و آنرا مخوانید وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید یعنی با آن پند گرفتن بیمن آن مستوجب
رحمت و مغفرت گردید از ابی جعفر علیه السلام مرویست که این خطاب بمؤمنانست
که در نماز مستمع شوند و با امام قراءت نکنند شیخ ابو جعفر رحمة الله علیه فرموده
که مراد وجوب استماع قراءت در نماز و در غیر آن واجب نیست بلکه سنت است
حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقرآن کنید و اوامر
و نواهی آنرا فرا گیرید و بمواعظ و احکام آن پند گیرید وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن
ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری
وَخِيفَةً و ترسکاری چه تضرع و خشیت اقرب است باجابت و قبول و گویند
مراد تفکرات در نفس تا بسبب آن علم بصفات کمال و جلال او

حاصل شود و دون الجهر و بخوان او را خواندنی فرو از جهر و آشکارا من القول
از گفتار یعنی میانه سر و جهر او را بخوان بالغدو در بامداد و الآصال و شبانگاه
مراد دوام ذکر است یا درین دو وقت که افضل اوقات شبانروز است بجهت
آنکه فرشتگان شب و روز درین دو وقت حاضر می باشند پس آن ذکر را
در دو خواهند نوشت و گویند این امر است مر امام را که آواز در نماز بلند کند
در حین قراءت بمقداری که ماموین بشنوند نه زیاده از آن و لا تکن من
الغافلین و مباش از جمله بیخبران از آنچه بآن مامور شوی از ذکر و دعا
واضح آنست که خطاب بآنحضرتست و مراد امتست او بیندچه آنحضرت از
سهو و غفلت مبراست بعد از آن حق تعالی بیان امری میکند که باعث
ذکر است و میفرماید ان الذین عند ربک بدرستیکه آنانکه نزدیک پروردگار
تواند یعنی ملائکه اعلی که مقرب بارگاه اویند لا یستکبرون عن عبادته کردن
نمی کشند از پرستش او و یسبحونه و تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه
لایق کبریای او نیست و له یسجدون و مر او را سجده میکنند و در عبادت او
آنچه غایت خضوع و خواری و تربکاری است بجای می آرند و غیر او را با او شریک
نمیکردانند این تعریض است بمشرکان و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این
آیت سجده سنت است و بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن
بر قاری و مستمع واجبست و آن دو سوره الم تنزیل و حم سجده و والنجم و اقرأ است
و در بواقی سنت و آن زیاده موضع دیگر است اعراف و رعد و نحل و بنی
اسرائیل و مریم و حج در دو موضع آن و فرقان و نمل و انشقاق مرویست از حضرت
رسالت صلی الله که چون فرزند آدم سجده تلاوت کند شیطان از و کناره
کند و بگرید و گوید وای بر من فرزند آدم مامور شد بسجده و سجده کرد

او را بهشت واجب شد و من نامور شدم بسجده و فرمان نبردم دوزخ بر من
واجب گشت سورة الانفال ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که سورة الانفال و برائت تلاوت کند من شفیع او باشم و در روز
قیامت گواهی دهم برای او که وی بریست از نفاق و بعدد هر مرد و زن منافقی
که در دار دنیاست ده حسنه برای وی بنویسند و ده سیئه محو کنند
و ده درجه بردارند و تا در دنیا باشد عرش و ملائکه که حامل آن باشند بر وی صلوات
فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که او از ابی عبد الله علیه السلام
خبر داده که هر که سورة الانفال و برائت تلاوت کند در هر ماهی یکبار هرگز نفاق
در دل او داخل نشود و از شیعهٔ امیر المؤمنین علیه السلام باشد بحق و در روز قیامت
از موائد بهشت بخورند تا مردمان از حساب فارغ شوند و هر یک بموضع خود شوند
بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک می پرسند از
تو ای محمد عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلالست ایه
مرویست که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان از امت گفتند که ما حرب
کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما پشت و مددکار و یاری دهنده شما
بودیم ما را نیز نصیبی باید و عباده بن صامت رض فرموده که ما در بدر اختلاف
کردیم در باب غنیمت آن و اختلاف بنزاع انجامید حق تعالی حکم آن با رسول خود
تفویض فرمود که قل الانفال بگو ای محمد که حکم غنیمتها لله والرسول مر خدا راست
و فرستاده او را که قسمت کند بهر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدا
و مخالفت و منازعت منمائید واصلحوا ذات بینکم و بصلاح آرید حالی
که میان شماست از خصومت و منازعت بموافقت یکدیگر و تسلیم
امر خدا و رسول واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدای را و فرستاده

اورا در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان
چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است و موجب امتثال اوامر و نواهی
عباده بن صامت گفت که چون این آیت نازل شد حکم او را برسول
خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت عدل فرمود ما خلقهای
خود را باصلاح آوردیم و خلاف و نزاع را از خود دفع کردیم و نزد مجاهد
مراد بانفال خمس است که از برای اهل آن واجب کرده اند و بروایت
صحیحه از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مراد از انفال هر چیزیست که از دار
الحرب فرا گیرند بغیر قتال و هر زمینی که از اهل آن بدون قتال از انجلای
وطن کنند و میراث کسی که وارثی نگذاشته باشد و صفایای ملوک
و بطون اودیه و ارض موات و فقها این را انفال میگویند و نیز از صادقین
علیهما السلام مرویست که آنچه مذکور شد مر خدا راست و رسول را و
بعد از و هر که قایم مقام او باشد تصرف نمایند هر جا که خواهد از مصالح خود
و هیچ کس را از رعیت در و حقی نیست و در زمان غیبت امام شیعه ما را رخصت
که در ان تصرف کنند و نیز فرمودند که غنایم بدر مخصوص بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بود بهر که میخواست میداد و بعد از ذکر انفال در
صفت اهل ایمان خبر میدهد که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مؤمنان
کامل در ایمان الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانند که چون یاد کرده شود خدای
نزد ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور
عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا
تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کردند آن آیات ایشان را در ایمان مراد آنست که یقین

ایشان بیفزاید و تصدیق ایشان با تصدیق قرین شود بجهت زیادتی طمینان نفس و رسوخ یقین ایشان نزد آن زیرا که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان نیست پس مراد زیادت ایمانست که بسبب تصدیق با آیات منزله که پیش از آن نبوده یعنی هرگاه آیتی از آیات برایشان نازل شود و آنرا تصدیق کنند آن تصدیق علاوه تصدیق اول شود پس مراد زیادتی کمیت ایمانست نه کیفیت آن وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را باو باز گذارند و خوف و رجای ایشان نباشد مگر باو و اعتماد بر مخلوق نکنند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص بپای دارند نماز را بشرایط و ارکان و تمام رقنام و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا يُنفِقُونَ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را که خوف و رجا و توکل و یقین است با اعمال الجوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند گرویدگان گرویدنی درست و نیکو و خالص از شک و ریب و کامل در ایمان لَهُمْ مر این مومنان کامل است دَرَجَاتٌ مرتبهای بلند و درجهای ارجمند عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که مزیت کرامت و علو منزلتست وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار که خالص و صافی باشد از کد کسب و خالی از خوف حساب و غیر منقطع در جنانست که مراد بدرجات هفتاد درجاتست هر درجه تا درجه چندانکه اسبی نیک دو هفتاد سال قطع مسافت آن کنند بدانکه این آیت دلالت نمیکند که هر که چنین نباشد مومن نباشد زیرا که حق تعالی درین آیت ذکر فضلای اهل ایمان کرده است و مومنان در طاعت متفاوتند و اگر چه در اصل ایمان متساوی اند تر و یتست که ... کفتند که تو مومنی گفت ایمان دو است اگر ایمانست بخدای و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت

وبهشت ودوزخ وبعث وثواب وعقاب مومنم واکر مقصود تو مضمون این آیتاست که انما المومنون الایه بیداز که داخل ایشانم یا نه از ثوری نقل کرده اند که هرکه دعوی کند انا مومنا حقا وکواهی دهد که او از اهل جنت است پس بنصف آیه ایمان آورده وبنصف دیکر نکرویده وبعد ازان بیان نعزوه بدر میکند بقوله کما اخرجک ربک یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از قسمت کردن تو انفال را به بعضی دون بعضی همچو حال ایشانست در کراهت انکه بیرون کرد ترا پروردکار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است برای حرب بدر بالحق براستی وصواب یعنی چون خدای تعالی امر کرد به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل شرک وعناد بعضی مسلمانان از ان کراهت داشتند ونخواستند که از مکان مالوف ومامن مرغوب خود بیرون رفته متحمل مشقت کارزار کردند همچنانکه میفرماید وان فریقا وبدرستی که کروهی من المومنین از کرویدکان لکارهون هر آینه کارهند از رفتن ببدر یجادلونک جدال ومباحثه میکنند با تو فی الحق در اختیار کار خوب که جهادست بعد ما تبین پس ازانکه روشن بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت پس از قتال کراهت دارند کانما یساقون همچو کراهت ازانکه رانده شوند الی الموت بسوی مرک یعنی وهم ینظرون وحال انکه ایشان نکرند باسباب وعلامات مرک یعنی کراهت ایشان از جهاد برو جهیست که ایشان از جانب مرک میرانند وایشان علامت مرک را می بینند واین بجهت قلت عدد ومدد وکمی زاد واستعداد ایشان بود چه ایشان سیصد وپنج نفر بودند وهفتاد شتر داشتند ودو اسب وشش زره وهشت شمشیر وبا وجود این طبیعت [illegible] مقتضی آنست که کریزان

باشد از مشقت و شتابان براحت و عزیمت کنند بمواضع امنیت و گریزند
از مواطن هلاکت و سبب این غزا آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار
از شام مراجعت کرده بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید قریش چون
عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله
میکردند جبرئیل آمد و صورت واقعه بعرض سید عالم صلی الله رسانید حضرت
این معنی را با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال مایل شدند
که سر راه بر کاروان گیرند جمعی بسیار با سلاح و بی سلاح باین قصد بیرون
آمدند و چون خبر با بوسفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و از ایشان
مدد خواست ضمضم بیامد و در مکه ندا درداد که اهل مکه را اموالها در معرض
تلف است بیرون روید و آنرا با یاران خود حمایت کنید و محافظت نمایید
و ابلیس بصورت سراقة بن جعشم بمکه آمد و ندا درداد که لا غالب لکم الیوم
من الناس و انی جار لکم مترسید که امروز هیچ کس شما را مغلوب نتواند ساخت
و بر شما غالب نتواند شد و من یار و مددکار شما ام اهل مکه چون این را شنیدند
حمیت جاهلیت را در حرکت آورده در مکه ندا کردند که هر که باز ایستد از سرایش
بیرون کنند و مالش را بغارت ببرند چون حضرت رسول صلی الله در وادی
زفران نزول فرمود جبرئیل آنحضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داده فرمود
که حق تعالی فرموده میفرماید که یکی ازین دو طائفه که کاروانند و کفار قریش
بعضی گفتند که ما اسباب حرب آماده نساخته ایم اگر کاروان بدست افتد
مناسب تر است حضرت ازین سخن متغیر شدند و کبار مهاجر و انصار حرب را
اختیار کردند هر یک برخاستند و در اظهار انقیاد و امتثال مبالغه
نمودند و از انجمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم مطلق

توایم بهرچه حکم کنی بر ما وجوبا حکمی که بیچون و چرا از حکم تو سر نپیچیم و در خدمت
تو تقصیری نکنیم و عهد تمام کمر انقیاد ترا بر میان جان بسته‌ایم و بعد ازین اگر
فرمائی که با آتش در رویم امتثال امر تو کنیم و از آن هیچ باک نداریم و اگر بر دریا
کنی روی بدریا درنهیم نااندیشیم و در میان آن در آییم رسول صلعم یکبار دیگر با ایشان
درین باب مشورت کرد تا ثبات قدم هر یک بر وی ظاهر گردد سعد معاذ گفت
یا رسول الله همانا که این تکرار کنایتست بر ما که انصاریانیم فرمود که چنین است
سعد گفت یا رسول الله ما بیعت ترا نه بر هیچ بسته‌ایم که بوی نقضی از آن استشمام
توان کرد و عهد میثاق ترا نه بنوعی منعقد ساخته‌ایم که بسر انگشت فریب معاندی
آنرا توان کشود بلکه اگر اعضای ما را از تن ذره ذره و ریزه ریزه کنند از آن عهد
و بیعت بر نگردیم بقیامت برم آن عهد که بستم با تو حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این کلام از یاران بشنید فرمود سیروا علی الله و برکته بروید بنام خدای
و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی از دو طایفه که کاروانند و لشکران
مکه مرا وعده داده است و رسول صلی الله علیه و آله چون میدانست که قریش
کشته گردند و مال ایشان و جمله کاروانیان و بر ابوجهل بدین جهت متوجه حرب
قریش شد بعضی اصحاب را میل کاروان بود و کراهت داشتند از حرب
قریش و اندیشه میکردند که اگر از پی کاروان روند قریش از پی ایشان
در آیند و ایشان را در میان گیرند و حق تعالی بعد از ذکر کراهت ایشان از جهاد
از جهاد با کفار قریش بیان رغبت ایشان کرده در کاروان و میفرماید که
وَاِذْ یَعِدُکُمُ اللهُ یاد کنید چون وعده داد شما را خدای اِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ
یکی از دو گروه را که کاروان باشند و یا لشکر کافران اَنَّهَا لَکُمْ که آن شما را است
وَتَوَدُّوْنَ و شما دوست میدارید اَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْکَةِ آنکه غیر خداوند

سلاح یعنی کاروان تَکُونُ لَکُمْ باشد مر شما را چه شنیده اید که در کاروان
چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش نهصد و پنجاه مرد اند پس شما آسانتر را
میخواهید وَیُرِیدُ اللّٰهُ و میخواهد خدای أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت کرداند حق را
بِکَلِمَاتِهِ بآیتهای خود که در محاربه ذات الشوکة فرستاده که متضمن امرست
بقتال مشرکان و یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده و یا بکلمات ازلی که در
قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یا با امر او مر ملائکه را بامداد اهل
ایمان یعنی ارادهٔ الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت کرداند بامداد فرشتگان
مومنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَیَقْطَعَ و ببرد و از بیخ برکند دَابِرَ
الْکَافِرِینَ بنیاد کافران را و همه را هلاک کند و خلاصه معنی آنست که شما میخواهید
که پیوسته مستغرق نعمتهای او سبحانه باشید و هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی
میخواهد لِیُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب مکارهی که بشما رسد در جهاد ثابت کرداند و ظاهر
سازد حق را که دین اسلامست و یا بقتل مشرکان نصرت دهد پیغمبر خود را
که پیغمبر بحق است وَیُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد امر فاسد را که کفر است وَلَوْ
کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کاره اند و نمیخواهند آن کافران که مستغرق گناه اند
إِذْ تَسْتَغِیثُونَ رَبَّکُمْ و یاد کنید این را که چون فریاد میخواستید از پروردگار
خود در وقتی که گریزی نداشتید از قتال و میگفتید که ای فریادرس
فریادخواهندکان یاری ده ما را بر دشمنان دین خودت و گفته اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون شوکت و کثرت مشرکان بدید دعا کرد
که خدایا اگر این گروه مومنان هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت
پرستند پس بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ لَکُمْ
پس اجابت کرد خدای مر شما را أَنِّی مُمِدُّکُمْ آنکه مددکننده ام شما را بِأَلْفٍ

مِنَ الْمَلٰئِکَةِ بهزار کس از فرشتگان مُرْدِفِینَ از پی مومنان درآیندگان و یا در
عقب یکدیگر درآمدگان و مراد ازین الف آنهااند که مقدمهٔ لشکر ملائکه بودند
و با وجود اعیان ایشان و ثعلبی در تفسیر خود از مجاهد نقل کرده میکند که غیر
ازین هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سورهٔ آل
عمران مذکور شد جهت مژده بحضرت آمده بودند و دمیاطی گوید که مراد مردفین
از پی درآمدن الوف بود بعد از الفی تا پنجهزار فرشته و نیز در بعضی اقوال سه هزار بود
و آنکه هزار که درین سوره مذکور است در عقب هزار دیگر درآمدند مجموع
پنجهزار شدند و نیز مرویست که روز بدر جبرئیل با پانصد فرشته و
میکائیل با پانصد فرشته نزول کردند جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل بمیسره
با جامهای سفید و عمامهای سفید عذبهٔ دستارها را در میان کتفها
فرو گذاشته با مشرکان کارزار کردند و ایشانرا مغلوب کردند و در هیچ زمانی
از ماضی و مستقبل ایشان مامور نشدند بامر جهاد بلکه جهاد ایشان مخصوص
بروز بدر بجهت علو مرتبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از عبد الله عباس
روایتست که چون مسلمانی بر مشرکی کارزار کردی از بالای آن مشرک آواز
تازیانه برآمدی مرد مسلمان نگاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر
وی پیدا بودی و آن مرد مسلمان کسی را ندیدی چون رسول را ازین
اخبار کردند فرمود راست میگویند اینها فرشتگانند که حق تعالی بمدد ما فرستاده
است و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فرق میان کشتگان ما و کشتگان کفار
قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتگان ما پیدا بود و کشتگان ایشانرا
اثر زخمی نبود وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نگردانید خدای این امداد را اِلَّا بُشْرٰی مگر
برای مژدگانی مر شمارا حضرت یعنی تا کثرت عدد ملائکه سبب بشارت

شما بود واگر نه یکی فرشته میتوانست که دمار از ایشان برآرد چنانکه جبرئیل علیه السلام
که هفت شهرستان لوط را از جای برکند و بر گوشهٔ پر نهاد و چندان ببرد که آواز
مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند و بعد از آن سرنگون کرد پس کثرت ملائکه
جهت آنست که تا مژده شما باشد در نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان
قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت شما از دل شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست
نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای چه امداد ملائکه و
کثرت عدد ایشان و مانند آن سبب نصرت اند بیاری و فتح از وجود ...
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد
حَكِيمٌ درست کار است هرچه کند بر وفق صواب کند از عبدالله عباس روایتست
که گفت من در وقتی که بر ابو جهل غالب شدم و او را بکشتم گفت آن ضربات
که از هوا می آمد و ما کسی را نمی دیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت
ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا
نیز که فرو پوشانید بر سر شما خوابی سبک مرویست که صحابه را در آن شب
که در روز آن جنگ واقع شد دغدغهٔ عظیم دست داد چنانکه منزلهای ایشان
در ریگستانی بود که روندهٔ را در آن قدم فرو میرفت و آب نیز نداشتند
و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب
بر ایشان گماشت أَمَنَةً برای ایمنی که حاصل شد مِنْهُ از نزدیک او سبحانه
تا از تعب سفر و خوف خطر استراحت یابند و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند
علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز باید گزارد و بعضی جنبید
و بعضی حدث اصغر دارید و آب ندارید و از پای تا بزانو در خاک فرو میروید
و کافران در زمین بعضی سخت و هموارند و بر کنار آب و شما میگوئید که ما دوستان

خدایم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق تعالی در آن محل باران فرستاد
کما قال وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ فرستاد بر شما از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی
که رودخانها در آن جاری شدند و حوضها پر آب گشتند لِيُطَهِّرَكُم بِهِ تا پاک کرداند
شما را بآن آب از حدث و خبث وَيُذْهِبَ عَنكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ
وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت با جنابت بهم جمع نشوند وَلِيَرْبِطَ عَلَى
قُلُوبِكُمْ و تا به بندد بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری بنصرت بدو
وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت کرداند بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را چه
باران بر زمین ریگ آمیز بارید و آنرا استحکام داد قدمهای شما را چه باران مؤمنان
محکم شد و در زمینی که کفار نزول فرموده بودند بلای عظیم پیدا آمد و گفته اند
که مراد ثبات قدم است در معرکه جهاد پس اصحاب سیراب شدند و ظروف پر
کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند و وسوسه شیطان از ایشان
زایل گشت إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی
فرشتگان که بامداد آمده بودند برای یاری اهل ایمان أَنِّي مَعَكُمْ آنکه با
شما ام در امداد و اعانت و ناصر و نگاهدار شما از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ
آمَنُوا پس استوار و ثابت قدم کردانید آنانرا که گرویده اند و دلیر سازید ایشانرا
بر یاری عدد خود و محاربه با اعدای ایشان مرویست که فرشتگان بصورت
آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب
شدید و خدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان هلاک اند و نصرت مر
شما راست پس ای ملائکه نصرت و بشارت دهید مؤمنان را سَأُلْقِي
زود باشد که در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه کافر
شدند الرُّعْبَ ترس و بیم را در حدیث آمده که مرا بترس اعدا نصرت داده اند

که هیبت و ترس من بکافران راه برود فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فوق
الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر محل ذبح یا بکله سر ایشان زنید واحدی از ابن
انباری نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند ندانستند که در
ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود بزنید بر سرهای ایشان واضربوا
منهم و بزنید از ایشان یعنی قطع کنید و ببرید کل بنان همه انگشتان را در آیه دلیل
صریحست بر آنکه ملائکه روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و ایشانرا کشتند و کسی
که مانع اینست خطاب را راجع بمومنان میدارد و این خلاف ظاهرست ذلک این ضرب
و قطع بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدای را
و رسوله و فرستاده او را ومن یشاقق الله و رسوله و هر که مخالفت کند با خدا
و رسول او فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست
بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی
بانواع خواری ذلکم اینست امر بعقوبت شما ای مشرکان فذوقوه پس بچشید آنرا
عاجلا و ان للکافرین و امر بانکه مر کافرانراست آجلا عذاب النار عذاب
آتش دوزخ عبدالله عباس روایت کرده که مردی از بنی الغفار برای من حکایت
کرد که من و پسر عمم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما خود را
در میان آن ابر آواز حمحمه اسبان می شنیدیم و مومنان آن سوار را میگفتند
که خیر مقدم خیر مقدم و آن سواران یکدیگر را میگفتند که بکشید این مشرکانرا
پس آواز ضرب شمشیر ایشان بما میرسید و ما ایشانرا نمی دیدیم پسر عمم از هیبت و
هول آن سواران بیفتاد و بمرد اما من خود را نگاه داشتم و لیکن در من هیچ قوتی
نمانده بود چون ابر عزو رفت کفار قریش شکسته بودند و از آن سواران
کسی پیدا نبود مرویست چون خبر فتح و نصرت مسلمانان بمکه رسید ابولهب

یکی از مهتران اهل شرک را طلبید و گفت ای برادر صورت الحال چه وجه بود
و این حادثه عظیمه از کجا بر شما واقع شد گفت چه گویم چون نظر ما بر اهل اسلام
افتاد خوفی عظیم از ایشان بر خاطر ما نشست و پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ
کشیده در عقب ما روان شدند و در میان جمعی را دیدیم بر اسبان ابلق نشسته
بودند و در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده بر دست هر یک شمشیر و تازیانه
بر هر که میزدند هلاک میشد و درین جنگ عباس بن عبد المطلب اسیر اهل
اسلام شد از ابن عباس مرویست که شخصی که پدرم را اسیر کرده بود از بنی
سلم بود و او را ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا و ضعیف البنیه بود و پدرم دراز
بالا و قوی هیکل و فربه بود رسول صلی الله علیه و آله او را گفت که عباس را چگونه
گرفتی گفت مردی مرا یاری داد در گرفتن او که من پیش از آن ویرا ندیده بودم و
بعد از آن دیگرش ندیدم برین شکل و هیات بود حضرت فرمود که آن
فرشته بزرگوار بود که اعانت تو کرد در گرفتن عباس و ابو جابر بن سهل بن حنیف
از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در
میان ما شمشیر را حواله مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر بگردن ایشان رسد
سر ایشان از تن جدا میشد القصه چون حق تعالی ملائکه را بمدد مسلمانان
فرستاد و ایشان را وعده نصرت و ظفر داد در عقب آن ایشان را از فرار نهی کرده
فرمود که یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم الذین کفروا
چون ملاقات کنید آنان را که کافرند زحفا در حالتی که انبوه و درهم پیوسته
باشند بر حرب شما فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را
یعنی هزیمت مکنید و اگرچه گروهی اندک باشید و این حکم علی الاطلاق در اول
اسلام بوده که یک مومن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیة الان

خفف الله که عنقریب منکور خواهد شد منسوخ گشت وَمَن يُوَلِّهِم و
هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا
مگر در حالتی که میل کنند و برگردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر برای حصانت
و یا جهت کر و فر لِقِتَالٍ برای کارزار یعنی خود را چنان فرا نماید که میگریزد
و بآن خصم را بازی دهد تا غافل شود پس بازگردد و بر سر وی تازد چه این از
کیدهاییست که در حرب مستحسن است أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوینده باشد إِلَىٰ فِئَةٍ
بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود یا بعکس تا با ایشان استعانت
یافته بر خصم حمله کند و هر که بغیر از این دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ
بَاءَ پس بدرستی که بازگردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ
جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است
دوزخ آورده اند که در حرب بدر آتش حرب زبانه کشید و لشکر کفار یکبار
حمله کردند حضرت پیغمبر در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز
دعا فرمود و گفت بار خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون
گردان جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بطرف دشمنان افکن آن حضرت
خاک و سنگریزه برداشت و بر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک
و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت و هیچ کس از آن نماند که سنگریزه بچشم
و دهن و بینی او نرسید و بجهت آن همه بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب
کردند مومنان نیز جرات کرده بر ایشان حمله کردند و هفتاد کس از صنادید
قریش کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس اهل بدر بر یکدیگر تفاخر
میکردند این میگفت که من کشتم و آن میگفت که من اسیر گرفتم آیة آمد که
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت و استقلال خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ

قتلهم ولیکن خدای کشت ایشانرا بانکه شمارا مدد داد بملائکه و دلهای
شمارا بجهت آن دلیر ساخت بر حرب و بر ایشان مسلط کردانید و ترس عظیم
در دل ایشان انداخت وما رمیت و بینفکندی تو ای محمد آن مشت خاکرا
بر روی ایشان اذ رمیت وقتی که افکندی چه افکندن تو بتنها بر نبود که
در چشم همه لشکر کفار درود و بران قادر نبودی ولکن الله رمی و لیکن
خدای افکند آنرا و بچشم همه ایشان رسانید تا آنکه همه منهزم شدند و ارباب
تدقیق و اصحاب تحقیق را در کلام ظفر انجام وما رمیت اذ رمیت سخنان
بسیار است و حواله آن بمطالعه منهج الصادقین است ومنه الاعانة والتوفیق
حاصل که حق تعالی کفار را مغلوب ساخت بانداختن ترس در دل ایشان
بامداد فرشتگان تا حق را ظاهر سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد
مومنانرا و نعمت را بر ایشان ارزانی فرماید منه از نزدیک خود بلاء
حسنا عطای نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت است و مثل
آیات دال بر صدق دعوی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ان الله سمیع
بدرستیکه خدای شنواست استغاثه و دعای شمارا علیم دانا بر نیات
و احوال شما لاجرم دعا را اجابت کرد و شمارا مظفر و منصور ساخت ذلکم
اینست کار که دیدید از غلبیت اهل حق و مغلوبیت اهل باطل وان الله و
مقصود ازین نصرت آنست که خدای موهن سست کنند و باطل سازند
است کید الکافرین مکر و حیله کافرانرا و حفص موهن کید خوانده بلا اضافه
یعنی خدا باطل کنند کید مشرکانست آورده اند که کفار قریش در وقت بیرون
آمدن از مکه دست در پرده های حرم زده گفتند بارخدایا نصرت کن ازین
دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی تر است و ازین

دو دین آنرا که فاضلتر است و در روز بدر زین ابوجهل گفت بار خدایا هر که
از ما فاجرتر است و قطع کنندتر ملاحظه رحم و خویشی را و چیزی آورده
است بر ما و ما آنرا نمی شناسیم فردا بر بینداز او را و هلاک کن و در روایتی
دیگر گفت خداوندا هر گروهی که دوستر است نزد تو او را یاری ده حق تعالی در رد
ایشان این آیت فرستاد و بر سبیل تهکم فرمود اِن تَستَفتِحُوا اگر طلب فتح
و نصرت کردید برای کفار قریش فَقَد جَاءَکُمُ الفَتحُ پس بتحقیق که آمد شما یعنی
فتح آن دین که دوستر است نزد خدا وَ اِن تَنتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران
باقی ماندن در جنگ بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَیرٌ لَکُم پس آن بهتر است
مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن جهان وَ اِن تَعُودُوا و اگر باز گردید
بمحاربه مسلمانان نَعُد باز گردیم بنصرت ایشان وَ لَن تُغنِیَ عَنکُم و دفع نکند از شما
فِئَتُکُم جمعیت و اتفاق شما شَیئاً چیزی را از بلیت قتل و اسر و عقوبت آخرت
وَ لَو کَثُرَت و اگرچه بسیار باشند آن جماعت وَ اَنَّ اللهَ و بدرستیکه خدای
مَعَ المُؤمِنِینَ با مومنان نیکوکار است بنصرت و معاونت و حفص نافع اَن
میخوانند بتقدیر لام بر سر آن یعنی بجهت آنکه خدای یار محبانست نه یار عاصیان
کفار را نصرت نکند هلو اگرچه در عدد و جمعیت و سلاح بسیار باشند یَا اَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید اَطِیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ فرمان برید
خدای را و فرستاده او را وَ لَا تَوَلَّوا و برمگردید و اعراض مکنید عَنهُ از امر
او و جهاد و سایر طاعات یا روی مگردانید از رسول وَ اَنتُم تَسمَعُونَ و حال
آنکه می شنوید که من میگویم که او پیغمبرست و میشنوید مواعظ و اوامر
و نواهی قرآن را وَ لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ و مباشید مانند آنانکه قَالُوا سَمِعنَا
گفتند شنودیم مراد کفارند و منافقان [illegible] استماع قرآن

کردیم وهم وحال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان
نفع گیرند پس گویا که نمیشنوند یا مراد یهودان بنی قریظه و بنی نضیراند و ترسایان
گفتند که ما آیات خدای را می شنویم وحال آنکه بسمع قبول استماع آن نمی
کردند پس در مذمت ایشان میفرماید که ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان
در روی زمین عند الله نزدیک خدای یعنی بدترین حیوانات در علم او
الصم کرانند از شنوائی حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون
که در نمی یابند حق را یعنی خود را بدین میدارند که تدبر کنند در آن تا مهتدی شوند
بحق و بدین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل انسانست بر سایر
حیوانات روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای نفس شتافته ولو
علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکوئی که نفع گرفتن است
بآیات قرآن و قبول هدایت و طلب اهتدا لاسمعهم هر آینه شنوانیدی ایشانرا
یعنی لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا بشنودندی آنرا بر وجه اختیار
چنانکه مومنان که طالب حق اند می شنوند و بآن منتفع میشوند و لیکن
ایشان اختیار کفر و عناد کردند و از غایت عناد و انکار سمع و بصر خود را از
شنیدن و دیدن دلالات هادیه باز داشتند لاجرم حق تعالی ایشانرا خذلان
کرد و فرو گذاشت بر حال و اصرار بر عناد و لو اسمعهم و اگر شنوانیدی ایشانرا
بوسیله لطف لتولوا هر آینه برگشتندی از آن وهم معرضون در حالتی
که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق پس چون لطف با ایشان
نمیرساند ما ایشانرا خذلان کردیم و تخلیه فرمودیم در آیه دلیل است که حق تعالی
منع لطف نمیکند از مکلفان و عدم لطف [illegible] نسبت بکسی است که دانسته
باشد که او بآن منتفع نشود بعد از آن بندگانرا بطاعت رسول امر میفرماید

یا ایها الذین امنوا ای کسانی که بگرویده اید استجیبوا لله اجابت کنید مر
خدای را و للرسول و مر فرستاده او را بطاعت و قبول او امر و نواهی
اذا دعاکم چون بخواند رسول او شما را لما یحییکم مر آن چیزی را که شما را
زنده میکرداند یعنی ایمان و علوم دینیه که حیوة دل در دنیا و عقبی بآنست
همچنانکه کفر و جهل بسبب موت دلست و یا عقاید صحیح و اعمال صالحه
که مورث حیوة ابدیاست در نعیم مقیم که من عمل صالحا من ذکر او انثی
و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبة یا جهاد که سبب بقای شماست چه اگر از آن
کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کرداند یا شهید شدن در راه او که موجب
حیاتست نزد او سبحانه که بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله
من فضله یا قرآن که سازنده دلهای اهل ایمانست واعلموا و بدانید ان الله یحول
انکه خدای حایل شود یعنی جدا کرداند بین المرء و قلبه میان مرد و دل او و این تمثیل
است مر غایت قرب او سبحانه را به بنده کقوله نحن اقرب الیه من حبل الورید
و تنبیه بر آنکه او سبحانه مطلعست بر مکنونات و ضمایر دلها با آنکه صاحبان او
از او غافل باشند و کفته اند که این تمثیل تملک حقست مر دل بنده را در فسخ عزایم
و نقض مقاصد و کلام میمنت انجام امیر المومنین صلوات الله علیه عرفت الله
بفسخ العزایم اشارتست باین یا ترغیب است بر مسارعت بر تصفیه دل و خلوص آن
پیش از آنکه جدا کند حق تعالی میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل از او فوت
شود و کفته اند که جدائی افکند میان بنده و مراد او و کویند که مومنان در وقت
محاربه اندیشه کردندی که دشمن بسیار است و ... حال اندک و بجهت این خوف
در دل ایشان آمدی حق تعالی میفرماید که من مانع میشوم میان خوف ایشان
و خوف ایشان تا خایف نباشند و حایل میشوم میان دل کافر و امر تا همیشه

ترسان باشند یونس بن عمار از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که مراد آنست
که حق تعالی مانع می شود از آنکه بندهٔ مومن حق را باطل داند یا باطل را حق
و هشام بن سالم نیز از آن حضرت همین روایت کرده و عیاشی نیز این را در
تفسیر خود از محمد بن اسحق نقل کرده و آنکه و بدانید این را یعنی که شان و قصه
یعنی سخن حق اینست که الیه تحشرون بسوی حکم و جزای او محشور خواهید
شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود ان خیرا فخیر و ان شرا فشر و اتقوا
فتنة و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا
نرسد بکسانی که ستم منکم از شما خاصة در حالیکه اختصاص داشته باشد
بآنها بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و شامت آن بهمه سرایت
کند و این وقت ظهور بدعت و مداهنه در امر بمعروف و نهی از منکر و کاهلی
از جهاد از ابن عباس مرویست که حق تعالی درین آیه میفرماید که در منکر
خاموش نباشید و از آن چشم مپوشید و بآن رضا مدهید که چون عذاب
خدای نازل شود ظالم و غیر ظالم و خاص و عام در آن داخل شوند اما ظالمان
بجهت ظلم و اما غیر ایشان بجهة ترک امر معروف و نهی از منکر و نامکلفان
از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیر را تا از
مثل این عبرت گرفته و متنبه شده ترک معصیت کنند و نهی مردمان
نمایند از معاصی و سایر منهیات از سدی منقولست که این آیه در روز بدر
نازل شد و در روز حرب جمل نتیجهٔ آن فتنه روی نموده با امیر المومنین ع
در مقام مقاتله در آمدند و فتنهٔ عظیم از آن پیدا شد زبیر و طلحه روایت
کرده اند که ما این آیت را میخواندیم و غیر دانستیم که از اهل آنیم این هنگام دانستیم
که مراد از ین مائیم پس مخالفت کردیم و رسید بما آنچه رسید یعنی مخالفت

۱۸ الانفال

بیعت امیر المؤمنین علیه السلام کردیم و با او در مقام محاربه در آمدیم و بجهت
آن در فتنه افتادیم از ابن عباس نقل است که چون این آیت نازل شد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله فرمود هر که بر علی ظلم کند درین جای که من نشسته‌ام واین
مقام از وی غصب کند بعد از وفات من چنان باشد که انکار نبوت من
کرده وانکار نبوت جمیع پیغمبران که قبل از من بودند حذیفه یمانی گفت که
رسول ص فرمود که از بعضی یاران من چیزی چند سانح گردد که حق تعالی
ایشان را بیامرزد و صحبت من با ایشان نجات ایشان ندهد و بهلاکت اخروی
گرفتار گردند وابو ایوب انصاری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ای
عمار زود باشد که بعد از من فتنهای عظیم ظاهر گردد تا آنکه در میان ایشان
شمشیر کشیده شود بعضی بعضی را بکشند و برخی بر برخی تبرات کنند و بیزاری
نمایند این حال را مشاهده کنی پس بر تست که متمسك شوی باین اصلع که
در جانب راست من نشسته که آن علی بن ابیطالب است علیه السلام واگر همه مردمان
در وادی سلوک کنند وعلی در وادی تو در وادی علی سلوک کن و بگذار
همه مردمان را ای عمار بدرستی که علی ترا از راه راست بنگرداند واین حدیث را
اکثر اهل سنت نیز از پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ و
بدانید که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم
او بغیر رسد فلعن الله علی من ظلم محمد وآل محمد وغضب الله علی من ازالهم
عن مقامهم ومنعهم عن مناصبهم بعد از آن تذکیر اهل ایمان میکند بر حالتی که
ایشان را دست داده واظهار انعام میکند بر ایشان بنصرت وتایید وتکثیر ایشان
ومیفرماید که وَاذْكُرُوا ویاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِیلٌ چون بودید
شما اندك مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْاَرْضِ بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت

تخافون می ترسید أن یتخطفکم الناس از انکه برباید شمارا کفار قریش
وخایف بودید از انکه چون از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند
فآویکم پس جای داد خدای شمارا در مدینه وأیدکم وتقویت داد شمارا
بنصره بیاری دادن خود با جماعت انصار یا با مداد ملائکه ورزقکم
وروزی داد شمارا من الطیبات از غنیمتهای پاکیزه که بر اسلاف کفره اینین
حلال نبود لعلکم تشکرون تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتهای وکویند
خطاب بجاقه عربست که ذلیل بودند در دست فارس وروم وببرکت ومیمنت حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله عزیز وارجمند شدند وبر همه ملوک فارس وروم
غالب کشتند ثعلبی در تفسیر خود آورده که بعضی صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه وآله
می شنیدند ودر افشای آن میکوشیدند ومنافقان بران اطلاع یافتم
خبر بمشرکان می رسانیدند حق تعالی فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی
ایمان آورده اید لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا ورسول او
در اظهار اسرار او از جابر بن عبد الله انصاری نقلست که سبب نزول این
آیت آن بود که جبریل نزد حضرت صلی الله آمد وکفت یا رسول الله ابو
سفیان فلان جا فرود آمده است با جمعی از مشرکان بهیج حرب ایشان مشغول
شوید واین خبر را پوشیده دارید تا ناکهان بر سر ایشان تازید ویکی
از منافقان بر صورت حال مطلع شد نامه نوشت وابو سفیان را از ان
مسلمانان خبردار کرد این آیت آمد واز زهری روایتست که آیه در حق ابو لبابه
~~نزد ایشان فرستاد واو را با ایشان رهبی ... برای انکه مال وفرزندان~~
او در دست ... نازل شد وسبب آن بود که رسول صلعم حصن بنی قریظه را
بیست ویک روز محاصره فرمود ایشان ملجا شده طلب صلح کردند با

بنی نضیر کرده بودند یعنی جاهای خود را باز گذارند و بادرعات شام
روند رسول ص و نمود صلح نکنیم لیکن بحکم معاذ فرود آیند تا آنچه رای
ما بران قرار گیرد چنان کنیم ایشان گفتند ابو لبابه را نزد ما فرست تا با وی
مشورت کنیم حضرت ابو لبابه را نزد ایشان فرستاد و او را با ایشان ربطی
بود برای آنکه مال او و فرزندان او در دست ایشان بود پس او را گفتند
که در حدیث سعد معاذ چگوئی و اینکه ما را میفرمایند که بحکم
او فرود آئیم اطاعت کنیم با نه وی بانگشت اشارت بحلق خود کرد یعنی همه
شما را خواهد کشت این آیت نازل شد ابو لبابه گوید هنوز آیت نا شنیده
و قدم از قدم برنداشته بودم که دانستم خیانت کرده ام با خدا و رسول
او از آن پشیمان شدم و نزد پیغمبر آمدم این آیت نازل شده بود راوی
گوید که ابو لبابه بیامد و خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد
که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدای توبه من قبول کند پس هفت
شبانروز نه آب خورد و نه طعام تا بیفتاد و بیهوش شد چون توبه
او را بنفت برفت وی را گفتند خدای توبه ترا قبول کرد گفت
والله خود را باز نگشایم تا آنکه رسول بدست مبارک خود مرا
بگشاید آن حضرت ص بیامد و او را بگشاد ابو لبابه گفت تمامیت توبه من
آنست که هر زمینی و بقعه و مالی که دارم صرف فقرا کنم رسول ص
فرمود که ثلثی از مال خود تصدق کن تا کفارت گناهان تو باشد
و این روایت از ابو عبدالله ع مرویست که حق تعالی میفرماید
خیانت مکنید با خدا و رسول او در آنچه بر مکنید و تخونوا اماناتکم و خیانت
مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید و انتم تعلمون و شما میدانید

بسیار
که وبال خیانت است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است
چه عقلای روزگار بد وحسن را از قبح امتیاز میتوانید کرد وَاعْلَمُوا وبدانید
ای مومنان اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ که مالهای شما وَاَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ
محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی ایشان
حامل خیانت شما نشود مانند ابولبابه و سبب وقوع شما نشود در اثم و عقاب
احمد ایطاکی گفته که حق تعالی مال و فرزند را فتنه گفته تا از فتنه یکسو شویم
و ما پیوسته آن فتنه زیاده میکنیم و شیخ مصلح الدین سعدی رحمة الله فرموده که
جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند
وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید که خدای عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ نزدیک اوست مزدی بزرگ پس
در طلب آن سعی کنید و حب مال و حب فرزند را بگذارید امیر المومنین صلوات الله علیه
فرموده که باید که هیچ کس از شما نگوید که بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچ
کس نیست مگر مشتمل بر فتنه و بلیه لیکن پناه گیرید باو از فتنه گمراه کنند
و از راه حق گردانند چه حق تعالی میفرماید واعلموا انما اموالكم واولادكم
فتنة يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ اگر بترسید
از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ بگرداند برای شما یعنی بدهد
شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان فرق شود مبطل از محق بجهة اعزاز مومنان
و اذلال کافران یا هدایتی و نوری در قلب شما یعنی لطفی که موجب هدایت
شما شود که بآن میان حق و باطل تفریق کنید وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند
و در گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را
بتجاوز و عفو مراد از سیئات صغایر است و ذنوب کبایر یا مراد گناهان
ما تقدم و ما تأخر است زیرا که آیت در اهل بدر آمده و حق تعالی گناهان

ایشان را آمرزید چنانکه حدیث نبوی صلی الله علیه وآله مشعر است برین وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگست مرویست که چون انصار ایمان
آوردند قریش را رسیدند اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای قصی بن
کلاب جمع شدند تا با یکدیگر در کار پیغمبر مشورت کنند و این صورت وقتی بود که
صحابه را اجازت هجرت شده بود بمدینه و بغیر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و ابوبکر کسی در خدمت انام سید علیه الصلوة والسلام نمانده بود القصه
رؤسای قریش در باب آنحضرت مشورت کردند با یکدیگر و ابلیس بصورت پیری
برآمد خود را در میان ایشان انداخت گفتند تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد
و گرم و سرد روزگار چشیده ام و نیک و بد آنرا آزموده ام شنیدم که شما
در باب محمد مشاورت خواهید کرد خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما
صواب باشد تابع آن باشم و اگر در آن خطا کنید شما را از آن آگاه سازم و
رای صحیح خود را در آن باب بشما اعلام کنم تا با او رشد که او را هلاک کنیم پس ابو
البختری آغاز تکلم کرد و گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را سد
گردانید و از روزنه آب و نان بقدر سد رمق باید داد تا در آن تنگی بمیرد ابلیس
بانگ برو زد و گفت بد رایی دیدی اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران
وی بیشتر بآنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر پا برنده همه اتفاق نموده با شما
جنگ کنند و او را از حبس خلاص دهند گفتند ای شیخ نجدی راست گفتی هشام
بن عمرو گفت صلاح من آنست که این مرد را بر شتری نشانده از این ولایت اخراج
کنید تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت این نیز [illegible] باطل است چه محمد مردیست
با حسن خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبان بهر جا که رود مردمان را
دعوت کند و ایشان را بفریبد و ایشان اجابت او نمایند و با وی یار شوند

وبیایند و با شما مقاتله کنند و دمار از اهل روزگار شما بر آرند صدق الشیخ النجدی
ابوجهل گفت رای من آنست که هر قبیله از قریش و هم عهدان ایشان یک کس را
بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر و پراکنده گردد و بنو هاشم
با تمام قبایل محاربه نتوانند کرد بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت این نیکو
رایست و روایتی آنست که این رای ابلیس بود پس ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید
و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل صورت حال بعرض آنحضرت
رسانید و گفت حق تعالی میفرماید که ازین شهر بیرون رو و پس آنحضرت
امیر المؤمنین را گفت که خدا مرا فرموده است که ازین شهر بیرون روم و
تو امشب بر فراش من بخوابی تا اگر قریش تفحص حال من کنند جای من خالی نبینند
و بر اثر من نیایند و ضرری بمن نرسانند پس جامه خود را بر کند و بوی پوشانید
و او را بخوابگاه خود خوابانید و از آنجا با ابوبکر بیرون آمد گذار او بر جمعی افتاد
بآیت انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الی قوله لا یبصرون اشتغال فرموده بلی
خاک برداشته بر سر ایشان ریخت و از آنجا بگذشت و بغار رفت حضرت
امیر را وصی خود گردانید در رد ودایع و دیون مردمان که نزد آن حضرت
بود و او را متولی اهل خانه خود ساخت و آن مشرکان همه شب گرد آن خانه
میگشتند و در قتل او تدبیر میکردند تا آنکه نزدیک صبح تیغها کشیده یکبار
در اندرون خانه دویدند امیر المؤمنین از جای خود برخواست و گفت بچکار
آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست فرمود من نگهبان او نبودم
ایشان از سرای بیرون آمدند و پی رسول اکرم گرفتند گفتند که محمد بیرون رفته
همانا این خاک وی بر سرها ریخته بر اثر وی میرفتند تا در غار حق تعالی
عنکبوت را الهام داد تا در غار را تنید ایشان چون چنان دیدند

کفتند هیچ کس باین غار نرفته چه اگر در غار شده بودی این تار عنکبوت دریده
شدی بلکه از اینجا بزمین فرو رفته یا او را بآسمان برده اند پس باز گشتند و
حضرت بعد از سه روز از غار بیرون آمد و بمدینه رفت و حق تعالی
در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله آیت و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله فرو فرستاد در بیان مکر و حیله کفار قریش و خلاصی آن
حضرت ازان آیت را نازل فرمود که وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یاد کن ای
محمد که چون مکر کردند آنانکه نکرویدند لِیُثْبِتُوْکَ تا حبس کنند ترا در جای
و یابند بر دست و پای تو بنهند و یا ترا مجروح سازند بر وجهی که حرکت در تو نماند
و ترا بآن اثبات کنند که قوت رفتن نداشته باشی اَوْ یَقْتُلُوْکَ یا بکشند
ترا بشمشیرهای مختلف اَوْ یُخْرِجُوْکَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَیَمْکُرُوْنَ و ایشان
بدی می سگالند وَیَمْکُرُ اللّٰهُ و خدای جزای بدی میدهد ایشان را در صورت
مکر و حیله عجب واقع آنچنان واقع شد چه ایشان را از مکه بیرون آورده ببدر
رسانید و ایشان بشوکت و کثرت خود مغرور شده زعم ایشان چنان بود
که البته لشکر اسلام مستاصل سازند و آخر مقتول مسلمانان کشتند و قتلی
که بر آن حضرت و اصحاب او اراده کرده بودند بر ایشان واقع شد وَاللّٰهُ
خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ و خدا بهترین جزا دهندهٔ مکر کنندگان است بعد ازان فرط
عناد ایشان خبر میدهد که وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان
آیَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوْا قَدْ سَمِعْنَا گویند [illegible] ما شنیدیم این کلام را
یعنی مثل این را از مردمان روزگار می شنویم و سبب آن گفتند که نضر
بن حارث لعنه الله علیه بتجارت رفته بود ببلاد فارس و قصه رستم
و اسفندیار بخرید و بزبان عربی کرده بمکه آورد و گفت افسانهٔ شیرین آورده ام

که شیرین‌تر از افسانه‌ها نیست که محمد بر ما میخواند حق تعالی از عناد او و اتباع او
خبر داد که چون آیات قرآنی می‌شنوند میگویند که مانند این شنوده‌ایم
لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَا اگر خواهیم هر آینه بگوییم مانند این اِنْ هٰذَا نیست
این اِلَّا اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ مگر قصه‌ها و نوشته‌های پیشینیان و من نیز مثل این قصه
دارم و این غایت مکابره و عناد ایشان بود زیرا که در وقتی که پیغمبر ایشان را
گفت بگویید مثل این بیارید ایشان از آن عاجز شدند و نتوانستند و اگر
می‌توانستند البته مثل آن را یا قریب بآن می‌آوردند تا الزام آن حضرت کنند
و با او معارضه کنند و اگر عجز ایشان در آوردن مثل آن دامن‌گیر ایشان نمیشد
با وجود تکبر و استنکاف ایشان با معدودی چند که نزد ایشان حقیر می‌نمودند
مقاتله نمی‌کردند و تعب و رنج و خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود نمی
نهادند و بمعارضه مذکور این ننگ و عار مشقت را از خود دفع میکردند
مرویست که چون عثمان بن مظعون این سخن را از نضر بشنید وی را گفت
از خدا بترس و این نوع سخنان مگو چه محمد بر حقست و آنچه میگوید صدق
است گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید لا اله الا الله جواب داد که من
نیز میگویم لا اله الا الله ولیکن با آن ضم میکنم که هؤلاء بنات الله یعنی فرشتگان
دختران خدایند و چون پیغمبر استماع این قول کرد فرمود که ای نضر وای
بر تو این کلام الهیست منزل از نزد الله نضر در مقابله سخن حضرت رسالت
بر وجه اظهار یقین خود ببطلان قرآن گفت بار خدایا اگر سخن محمد بر
حق است سنگی بر من افکن و مرا هلاک کن و حق تعالی از این سخن خبر میدهد
که وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آن را که گفتند نضر و تابعان او که با او متفق
بودند گفتند که بار خدایا اِنْ کَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست

ودرست وفرود آمد مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران
بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باراند
أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ یا بیار بما عذابی دردناک چون نضر این دعا کرد
حق تعالی سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نازل کردانید پس در بدر بشمشیر حضرت
رسالت کشته شد وبجهنم پیوست وبعد از ان در بیان مهلت دادن
کفار میفرماید که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ ونیست خدای که عذاب کند
ایشانرا واکرچه تعجیل آنرا میطلبند وَأَنْتَ فِيهِمْ وحال آنکه تو در میان
ایشانی چه سنت الهی وعادت ربانی بران نهج جاری شد که هیچ امت را مستاصل
نکرداند مادام که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت
عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ ونیست خدای عذاب کننده ایشان
وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وحال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی در میان ایشان
مستغفران باشند از مؤمنان از امیر المؤمنین ع منقولست که در زمین دو امان
بود یکی رفت ودیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر است وآنچه ماند
استغفار است وشبهه نیست که استغفار مانع ذنبست پس سبب غضب
الهی نشود بلکه وسیله غفران کردد وچون قصد قتل پیغمبر کردند واورا
از مکه اخراج کردند مستوجب عذاب کشتند وحق تعالی درین حال فرمود
که وَمَا لَهُمْ وچیست مر ایشانرا وچه منع مانع است ایشانرا أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ
آنکه عذاب نکند خدا ایشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ وحال آنکه ایشان باز میدارند
رسول ومؤمنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد الحرام وایشانرا از مکه بیرون
میکنند ودر عالم الحدیبیه منع دخول ایشان میکنند بلکه وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ ونیستند
ایشان بار سیدهند أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد الحرام با صفت شرک این منع

گفتار کفار است که میگفتند که ما صاحب اختیار حرمیم هر کرا خواهیم منع دخول
او کنیم ازان و هر کرا خواهیم ایشانرا اذن دخول دهیم دران حق تعالی فرمود که
با وجود شرک ولایت حرم را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار ولایت
مسجد الحرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران از شرک وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و تید اکثر جهت
آنست که در میان ایشان جمعی بودند که میدانستند اما عناد میکردند وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان یا آنچه آنرا نماز نام کرده اند عِنْدَ الْبَيْتِ
نزدیک خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن
مرویست که عادت بعضی از کفار آن بود که مردان و زنان برهنه نماز
کردندی و صفیر زدندی و دست برهم کوفتندی حق تعالی فرمود که نماز
ایشان بر وجه لهو و لعبست فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را
از قتل و اسر در روز بدر و حرق و زجر در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه
هستید که کفر میورزید باعتقاد و هم بعمل إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه
کافرند يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را لِيَصُدُّوا تا باز
دارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسولست آورده اند
که بعد از خروج کفار قریش از مکه بعزیمت بدر دوازده کس از اشراف
عرب چون ابوجهل و عتبه و شیبه مقرر کردند که هر یکی روزی لشکر را طعام
دهند پس هر یکی از ایشان روزی ده شتر یا نه شتر میکشتند و ایشانرا بحرب
ترغیب میکردند حق تعالی آیت را در باره ایشان نازل ساخت و گویند
رؤسای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند
این آیت آمد که مالهای خود را خرج میکنید فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد

که نفقه کنند تمام مالها خود را خرج مکیند ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً پس باشد آن
نفقه بر ایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشد ثُمَّ
يُغْلَبُونَ پس مغلوب کرده شوند در آخر کار که روز فتح مکه بود این آیت از دلایل
اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی که پیش از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ حشر کرده و رانده شوند
لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ و مغلوب شدند کافران جهت آنست که جدا کرداند
خدای ناپاک را که کافرست از پاک که مومنست وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند و
ضم نماید کافران پلید را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی بر برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا برهم افکند
کافران با کافران در حالتی که مجتمع باشند و هیچ کس از ایشان نماند که با ایشان
نباشد و یا ضم کافر آنچه نفقه کرده باشند تا موجب زیادتی عذاب ایشان
شود فَيَجْعَلَهُ پس کرداند آنها را همه فِي جَهَنَّمَ در دوزخ أُولَٰئِكَ آن کروه خبیث
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در نفس و مال خود چه مال را در راه خدا
و بدن در دوزخ نهادند قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنانکه کافر شدند یعنی در باره
ابو سفیان و اتباع او بگو إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول
خدا بوسیله دخول در اسلام يُغْفَرْ لَهُمْ آمرزیده برای ایشان مَا قَدْ سَلَفَ
آنچه کذشته یعنی صادر شده از گناهان از ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز کردند
بدشمنی و کارزار با پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که کذشته است سُنَّتُ
الْأَوَّلِينَ سنت الهی و عادت ربانی در باره پیشینیان که بر پیغمبر لشکر کشی
کردند و آخر مستاصل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس این کروه
نیز باید که همین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل
کفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی که یافت نشود شرک در تمیز کفر بشرک جهت

آنست که کافر داعی مسلمانست بکیش خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله
کنید تا هیچ مشرکی نماند وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ و باشد همه دین خالص و خاص
لِلّٰهِ مر خدای را و بس یعنی همه ادیان دیگر باطل و مغلوب شود و همین دین اسلام بماند
فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر حق تعالی مثوبت جزیل بر اسلام ایشان
عطا خواهد فرمود فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای تعالی بِمَا یَعْمَلُونَ بَصِیرٌ
بآنچه میکنند بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد از ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که تأویل این آیه هنوز واقع نشده بلکه آن در زمانی باشد که قائم ما بامر
دین قیام نماید و صیت دین محمدی بجمیع اقطار عالم رساند تا آنکه هیچ مشرکی بر
روی زمین نماند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حق باز ایستند
و قبول حق نکنند از ایشان مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ پس بدانید بدرستیکه خدا
مَوْلَاکُمْ ناصر و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَى نیکو یاریست خدا که دوستان خود را
ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِیرُ و نیکو یاری دهنده ایست که مومنان بر مشرکان
غالب سازد و ایشان را از غنایم کفار غنی کرداند و بیاری آن بر حرب کفار
تواناتر و دلیرتر کردند وَاعْلَمُوا و بدانید ای مومنان أَنَّمَا غَنِمْتُمْ که آنچه غنیمت
گرفتید از کافران مِنْ شَیْءٍ از هر چه اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد حتی
ریسمان و چوب فَأَنَّ لِلّٰهِ پس بدرستیکه مر خدا راست خُمُسَهُ پنج یک آن
وَلِلرَّسُولِ و مر رسول خدای را وَلِذِی الْقُرْبَى و مر خویشان رسول را که بنی
هاشم و بنی مطلب اند وَالْیَتَامَى و یتیمان ایشان را وَالْمَسَاکِینِ و درویشان
محتاج ایشان را که زادی نداشته باشند که بوطن خود باز گردند و اگر چه در
وطن خود متمول باشند و باجماع امامیه در حیات رسول ص خمس بر شش
قسم بود سه قسم خاصه آن حضرت بود و بعد از و خاصه امامی که قائم مقام

مقام او بود تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و سه قسم دیگر برای ایتام
و مساکین و ابن سبیل بنی هاشم و مخالفین در منهج الصادقین بجهة عنادی
که با اهل البیت علیهم السلام دارند منع ایشان کرده اند از سه حصه اخیر و آن را
بر سایر مسلمانان قسمت میکنند و تفصیل این مبحث با ابطال قول مخالفین
در منهج الصادقین سمت تحریر یافته پس بعد از آن میفرماید خمس را بمستحقان
آن رسانید ان کنتم اگر هستید شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده
بخدا و ما انزلنا و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات قرآن و نزول ملائکه و غیره
آن علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و آله یوم الفرقان در روز
بدر که جدا شد حق از باطل در آن واقع شد یوم التقی الجمعان در روز
زآنکه بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان
در سنه ثانیه از هجرت از صادق علیه السلام مرویست که نزول آیه خمس در نوزدهم
رمضان بوده و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزی قدیر تواناست که اهل
مردم اندک بر لشکر بسیار غالب میسازد از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که
حق تعالی چون حرام کردانید بر ما صدقه را یعنی زکوة مفروضه را خمس را برای
ما انزال فرمود پس صدقه بر ما حرام است و خمس بر ما حلال بعد از آن بیان
نصرت اهل اسلام میکند در بدر اذ انتم بالعدوة الدنیا وقتی که شما بودید
بکنار وادی که نزدیکتر بود بمدینه و آن ریگستانی بود که در آن پا بزمین فرو
میرفت و آب نداشتید و هم و ایشان یعنی کافران دشمنان بودند بالعدوة
القصوی بکنار وادی که دورتر بود از مدینه و زمین ایشان محکم بود و
بر آب قادر بودند چه بر کنار چشمه فرود آمده بودند و الرکب و سواران
کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او اسفل منکم زیرتر از مکان شما بودند

مقدار سه فرسخ چه ایشان در بدر را از راه منصرف شده بطریق ساحل عزیمت
نموده بودند ولو تواعدتم واگر وعده قتال میکردید با کفار قریش که در عدد و
قصوی بودند و حال ایشان در کثرت رجال و بسیاری سلاح میدانستید
لاختلفتم هر آینه اختلاف میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان
چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار بودند و مسلح و مکمل ولکن و لیکن
خدای جمع کرد میان شما و ایشان در بدر لیقضی الله امراً تا حکم کند خدا کاری
که آن کان مفعولاً بود کرده شد یعنی ثابت و کائن در علم او و سزاوار بآنکه
کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و اذلال کیش کفر
لیهلک تا هلاک شود من هلک هر که میمیرد عن بینة از حجتی هویدا و روشن
که معاینه آن ببیند و یحیی من حی و زنده ماند هر که میزید عن بینة از حجتی هویدا
یعنی تا هیچ کدام را حجتی و معذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه و معجزات
ظاهره بود که مشاهده آن کرده او را هیچ عذری و حجتی نیست خواه که در آن
جنگ مرده یا زیسته باشد و هلاکت و حیوة کنایه است از کفر و ایمان یعنی هر که کافر
گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام حقیت او مبین و معلوم و ان
الله و بدرستی که خدای لسمیع شنواست مر اقوال مومن و کافر را علیم دانا
بضمایر احوال و سایر افعال ایشان نقلست که در شب آن روز که جنگ بدر
واقع شد حضرت صلی الله علیه و آله در واقعه لشکر قریش را دید در غایت قلت
و مذلت تعبیر آن فرمود بآنکه ما غالب و دشمنان ما مغلوب خواهند شد
مومنان بعد از استماع این واقعه و تعبیر آن حضرت مسرور و خوشحال شدند
حق تعالی ذکر این نعمت فرمود بر مومنان و گفت اذ یریکهم الله فی منامک
یاد کن چون بنمود خدای لشکر کفار را در خواب تو قلیلاً کم و اندک تا تو

اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعد نصرت مستظهر گشتند ولو اریکهم
واگر خدای بتو نمودی ایشان را کثیرا بسیار وتو باصحاب خبر دادی لفشلتم هر آینه
بددل میشدید یا ای اصحاب ولتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر درکار
قتال که آیا حرب کنیم یا بگریزیم ولکن الله ولیکن خدای سلم بسلامت نگه داشت
شما را از بددلی ونزاع واختلاف ویا از هزیمت اعادی انه بدرستیکه خدا
علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم
و یا عالم بانکه اگر علم بکثرت عدد ایشان داشتند قتال نمیکردند و قرار بر فرار [illegible]
واذ یریکموهم و یاد کنید ای اصحاب این را که بنمود خدای شما را ایشان را اذ
التقیتم وقتی که ملاقات کردید و بهم رسیدید فی اعینکم در چشمهای شما
قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان و روایت [illegible] و قوع بدین
آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود
گفت مشرکان هفتاد تن باشند وی گفت قریب نهصد نیز احتمال دارد و حال آنکه
ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم و اندک گردانید شما را نیز فی
اعینهم در چشمهای ایشان که دشمنانند تا دلیر شدند و در کار آمدند نقل است
که ابوجهل در روز بدر میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید که کفایت آن
نمیکنند بلکه ایشان را بدست بگیرید و بر ریسمانها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند
حق تعالی مومنان را دو برابر ایشان نمود که یرونهم مثلیهم رای العین بدین
سبب دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت آیتی عظیمه است
چه قوت باصره اگر چه بیند قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند اما تا این حد
نمی تواند که قریب نهصد تن را صد کس بیند و کمتر و نزدیک سیصد نفر را
هزار و نهصد عدد بیند هر آینه قدرت ربانی دیدها را باز داشت از دید

بعضی که موجود نبودند و از بدیدن بعضی که موجود بودند لِیَقضِیَ اللّهُ
اَمراً تا حکم کند خدا کاری را که آن کانَ مَفعُولاً هست کرده شد یعنی بوقوع آید
در علم او وَاِلَی اللّهِ و بسوی خدا نه غیر آن تُرجَعُ الاُمُورُ باز گردانیده شود کارها
بعد از آن امر میکند بمومنان بر ثبات در قتال بقوله یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید اِذا لَقِیتُم فِئَةً چون برسید بگروهی از کفار که قصد
حرب کنند با شما با ایشان در مقام کارزار در آیید فَاثبُتُوا بپایستید و از
مقابله ایشان روی متابید وَاذکُرُوا اللّهَ کَثِیراً و یاد کنید خدای را یاد کردن
بسیار بدل و زبان در موضع حرب و دعا کنید برای غالب شدن شما بر اعدا
لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید شما فوز و ظفر یابید بر دشمنان و با وجود این بمثوبت
ابدی رسید گویند مراد بذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن بر کفار یا دعا بر
بر کفار وَاَطِیعُوا اللّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده او را در امر
بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال وَلا تَنازَعُوا و خلاف مکنید باختلاف
آرا فَتَفشَلُوا پس بد دل شوید وَتَذهَبَ رِیحُکُم و برود باد دولت و قوت شما
تسمیه دولت بباد جهت آنست که دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه بباد است
در وزیدن و نفوذ کردن و نزد بعضی مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد
مگر بیادی که حق تعالی از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصر گویند وَاصبِرُوا و
شکیبائی کنید در مقاتله اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرِینَ بدرستیکه خدای با صابرانست
بحفظ و نصرت از مجاهد نقل است که شکستگی که در روز احد بمومنان
رسید نبود مگر بجهة منازعت و اختلاف ایشان که اگر صبر کردندی
و مخالفت نکردندی آنچه بدیشان رسید هرگز بایشان نمی رسید
وَلا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا و مباشید مانند آنانکه بیرون آمدند

مِن دِيَارِهِم از سراهای و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ
النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه‌اند که بحمایت کاروان بیرون
آمدند چون بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان بدیشان که باز گردید که
ما کاروان را بسلامت آوردیم مردمان عزم رجوع کردند ابوجهل گفت البته
میرویم به بدر و بشرب خمر مشغول میشویم و زنان مغنیه ما بر ما سرود گویند
و دف و دائره زنند و شتر کشیم و مردم را طعام دهیم تا آوازه شجاعت و شوکت
و کرم ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و دلاوری ما حسابی
گیرند پس حق تعالی امر میفرماید که شما از دیار خود مانند کفار بیرون نیایید که
ایشان عجب میورزند و ریا و خودنمائی میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند
مردم را عَن سَبِيلِ اللهِ از راه دین خدای وَاللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ عالم است
پس برآنها جزا خواهد داد آورده‌اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و
حوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشه
ناک شدند خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که
مهتر کنانه بود بر آمد دیدند که با ایشان ملاقات کرد و گفت شما حمایت کیش
خود میکنید بروید و من ضامنم که از کنانه بشما ضرری نرسد و من نیز رفیق
شماام درین حمایت پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر نهادند
و حق تعالی ازین قصه خبر میدهد که وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و یاد کنید
آنرا که بیاراست برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را در دشمنی پیغمبر صلی الله و غیر آن وَقَالَ و گفت لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ
هیچ غلبه نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
شما را از قوم کنانه و نگذارم که از ایشان بشما ضرری و آسیبی رسد فلما

تراءت الفئتان پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نکص باز
گشت شیطان علی عقبیه بر هر دو پاشنه خود یعنی بطریق قهقری برگشت
و در خبر است که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را بدید و
روی بفرار نهاد و در آنوقت دست او در دست حارث بن هشام بود حارث
گفت ای سراقه در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد
و قال و گفت انی بریء منکم بدرستیکه من بیزارم از زنهار دادن شما انی اری
بدرستیکه من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان
می آید انی اخاف الله بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس فرمود
که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا
رسیدی آورده اند که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند
که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم
از محاربه شما با محمد خبر نیافتم پس همه را معلوم شد که آن کس شیطان بوده که خود را
بصورت سراقه نمود و برخی از ایشان چون برین مطلع شدند اسلام آوردند و باقی
بر عناد راسخ شدند والله شدید العقاب و خدای سخت عقوبتست بر اهل
عناد و انکار بر وجهی که هیچ کس از ایشان طاقت عقاب او نباشد مرویست که
از رسول صلی الله که هیچ روز شیطان چنان ذلیل و خوار نبود که در روز
بدر چون در نگریست جبرئیل را دید در پیش فرشتگان می آمد و در روز عرفه نیز ذلیل
میشود چه آن روزیست که رحمت بیقیاس بر بندگان گناهکار امت محمد نازل
میشود اذ یقول المنافقون یاد کن این را که چون گفتند منافقان مدینه
والذین فی قلوبهم مرض و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری شک و نفاق
یعنی منافقان مکه یا بیماری کفر و رسوخ آن یعنی مشرکان واضح آنست که

از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بهجرت در مکه توقف کرده بودند و در وقت
خروج قریش با ایشان به بدر آمدند و نیت ایشان اینکه هر لشکری که بیشتر باشد
ایشان بدان میل کنند و چون قلت مومنان را در بدر مشاهده کردند گفتند
غَرَّ هٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت
و عدم صلاح در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب
ایشان فرمود که وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را با و گذارد
فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ پس بدرستی که خدای غالبست بر همه پس متوکل او را زبون نکند حَكِيمٌ
حکم کرده است که اهل توکل را زبون نگذارد و یاری دهد مرویست که چون نظاره
مذکوره کثرت مشرکان و قلت مومنان بدیدند روی بقتال مومنان
آوردند و در وقتی که بمیان معرکه افتادند فرشتگان تازیانه و شمشیر بر روی
و پشت ایشان میزدند و همه را هلاک کردند حق تعالی برسول خود را از آن خبر
داد که وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون
قبض میکردند ارواح آنان را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت
بودند در حرب بدر يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ میزدند بعمودهای آتشین بر رویهای
ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان از ابن عباس منقولست که مشرکان چون
روی بمسلمانان نهادند فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت
دادندی بایشان رسیده گرزها و تازیانها بر پشتهای ایشان زدندی وَذُوقُوا
و میگفتند که بچشید ای اهل شرک و نفاق عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزنده را
که مقدمه عذاب دوزخست مرویست که در دست هر یک گرز آهنین بود و بر
سر هر مشرکی که میزدند آتش از آن افروخته میشد و او را میسوخت و با ایشان
میگفتند که ذَٰلِكَ این ضرب تازیانه بر شما بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهات

که از پیش فرستاده بودند آید بکم دستهای شما از شرک و معاصی که از جملهٔ آن
ترک هجرت بود از مکه وَاَنَّ اللهَ و بسبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ
نیست ستم کننده مر بندگان را اگر ایشان را بجرم مواخذه کند پس عذاب کردن
کفار عین عدلست بعد از آن بر وجه تسلیهٔ حضرت رسالت بیان حال کفار
میکند بحال کفاری که قبل از ایشان تکذیب رسول خود کردند و میفرماید که ای
محمد عادت مشرکان قریش با تو کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت متابعان
فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت
آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران خود کَفَرُوا بِآیَاتِنَا کافر
شدند بنشانهای ما یعنی بدلایلی که دلالت میکند بر وحدت ما یا بمعجزات
انبیا فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان
ایشان که کفر و تکذیب بود همچو کفار معاصر ترا بسبب آن مواخذه فرمود اِنَّ اللهَ
قَوِیٌّ بدرستی که خدای با قوتست و قدرت شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت
بر منکران و مکذبان که هیچ کس برو قادر و غالب نتواند شد و دفع عذاب او
نتواند کرد و طاقت کشیدن آن عذاب نتواند داشت ذَلِکَ این عقوبت
پیشینیان و پسینیان بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای لَمْ یَکُ مُغَیِّرًا نبود
گرداننده و تغییر دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی را
که انعام کرده است بر سبیل تفضل عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از بندگان که آن ارزانی
و فراخی معیشت است و توانگری و تندرستی و امنیت است حَتَّى یُغَیِّرُوا
تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حالرا که مقارن
نفسهای ایشانست بحالی بدتر مرادش احوال [illegible]ست چه ایشان حال خود را
که بت پرستی بود و مردارخواری بدشمنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

وقطع رحم وتکذیب قرآن واستهزا ایشان وآزار مسلمانان بدتر ساختند همچنانکه
امم سابقه که تکذیب رسل وقصد قتل ایشان بر کفر وشرک خود بیفزودند
وبسبب آن مستاصل شدند وَاِنَّ اللهَ سَمِیعٌ وبدرستیکه خدای شنوای
سخنان نافرجام مشرکانست عَلِیمٌ دانا بعقاید باطله واعمال قبیحه ایشان دیگر بار
برای تاکید قول مذکور میفرماید که کار قریش در تکذیب تو کَدَأْبِ آلِ
فِرْعَوْنَ همچو کار قوم فرعونست وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وآنانکه قبل از ایشان بودند
کَذَّبُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَاَهْلَکْنَاهُمْ پس هلاک

ور دگار

کردیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند
وما بسبب آن در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَاَغْرَقْنَا وغرق کردیم در دریای قلزم
آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَکُلٌّ وهر یک از گروه غرق شدگان قبط وکشته
شدگان قریش کَانُوا ظَالِمِینَ بودند ستمکاران بر نفسهای بکفر وعصیان روی
زمین عِنْدَ اللهِ نزد خدا اَلَّذِینَ کَفَرُوا آنانند که کافر شدند واصرار نمودند
بکفر وراسخ شدند در آن مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل وعتبه وامثال
ایشان یا کافران یهود چون کعب بن اشرف وحیی بن اخطب واتباع ایشان وهم
لَا یُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند وچون چنین است پس ای محمد توقع
ایمان از ایشان مدار وخاطر خطیر خود در نجهت این پریشان مساز اَلَّذِینَ
عَاهَدْتَ مِنْهُمْ آنانکه تو معاهده کردی وعهد از ایشان فرا گرفتی از کفار
وایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه وآله با ایشان عهد فرا گرفته
بود ثُمَّ یَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِی کُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که
عهد کردند آورده اند که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را
یاری ندهند پس نقض عهد کردند در روز بدر مشرکان را سلاح مددکاری

کردند و بعد از آن با رسول گفتند که ما عهد را فراموش کردیم پس دیگر بار
عهد بستند و باز آنرا شکستند در روز حرب خندق با ابو سفیان اتفاق
کردند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند
از عقوبت خیانت در عهد فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ
در جنگ فَشَرِّدْ پس رمیده کردان و متفرق ساز بِهِمْ بسبب قتل و جرح ایشان
مِنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان
ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو کافران دیگر را از مقاتله تو بود
لَعَلَّهُمْ باشد که رهندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند و هیچ از
ایشان بجهت آن دلیری نتوانند کرد بر نقض عهد و اقدام بر محاربهٔ تو وَإِمَّا
تَخَافَنَّ و اگر ترسی و اندیشه بری یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد
دارند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس
بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من نیز عهد شما را باطل کردم عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت یعنی بر وجه عدل
چه اگر اظهار این معنی نکنی با ایشان و ایشان گمان برند که تو بر عهد خودی
و تو ساز حرب ایشان کنی مانند غدری باشد که از تو صادر شده باشد
و بآن متهم شوی و سویه مقتضی آنست که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان
دانی از نقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست
نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا و بعد از امر بقتال کفار
وعدهٔ نصرت داد باهل اسلام و ایشانرا امر فرمود بمهیا شدن برای قتال
باین وجه کرد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارند آنانکه کافر شدند
که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب یا مر گریختگان بدرند یا شکستگان

عهد مى‌فرمايد كه مپندارند كه ما عاجز گشتيم از عقوبت ايشان انهم لا يعجزون
بدرستيكه ايشان عاجز نتوانند كرد ما را از عذاب خود وحفص وحمزه وابن عامر بيا
غيبت ميخوانند يعنى بايد كه كافران نپندارند كه ما از تعذيب ايشان عاجزيم
واعدوا وآماده سازيد اى مؤمنان لهم براى عهد شكنان يا منهزمان
بدر ما استطعتم من قوة آنچه توانيد از توانائى يعنى از آنچه قدرت
داشته باشيد بران از ساز و برگ حرب كه لشكريان قوت مى‌يابند
وگويند مراد تير و كمانست ويا اعتماد بر حمايت حق و واثق بودن بعنايت او
ونزد بعضى ديگر مراد حصارهاست يعنى آماده سازيد قلعها را جهت دفع كفار
ومن رباط الخيل وديگر آماده كنيد از اسبان بستن براى جهاد كه ترهبون به
بترسانيد بدان استعداد و مهيا شدن عدو الله وعدوكم دشمن خداى
ودشمن خود را كه كفار مكه اند وآخرين وديگر بترسانيد باسب وسلاح كافران
ديگر را من دونهم غير از كافران مكه كه لا تعلمونهم شما نمى‌دانيد ايشانرا الله
يعلمهم خداى ميداند ايشانرا و ايشان بقول مفسرين يهود بنى قريظه اند ويا فارس
ويا جميع دشمنان دين اند ويا منافقان كه نماز ميگزارند وروزه ميدارند
وكلمتين شهادتين ميگويند اما خداى ايشانرا مى‌شناسد چه وى مطلع است
بر سراير وضماير ونزد طبرى جنيان اند ودر مدارك گفته كه كافران جن
از آواز اسبان مى‌ترسند وما تنفقوا من شىء وآنچه نفقه كنيد از چيزى كه دارند
فى سبيل الله در راه خداى يعنى در ترتيب سلاح و نفقه اسب يوف اليكم
تمام كرده خواهد شد بشما جزاى آن وانتم لا تظلمون وشما ستمديده نخواهيد
شد بنقص ثواب وتضييع عمل وان جنحوا واگر ميل كنند مشركان للسلم بصلح
واستسلام فاجنح لها پس تو هم ميل كن بصلح وتوكل على الله وتوكل كن بر خداى

یعنی بترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند چه خدای تعالی نگهدارنده
شماست از مکر ایشان اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال
ایشانرا الْعَلِيمُ داناست به نیات ایشان بدروغ و راست پس اگر در مقام
مکر باشند ترا نگاه دارد و وبال مکر را بایشان رساند و بدانکه فاجنح اگر مطلق
واقع شده اما مخصوصست بمصلحت پیغمبر یا امام چه اگر مصلحت در خلاف صلح
باشد جایز نیست که صلح کنند دلیل برین اجماع اهل البیت است علیهم السلام
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ و اگر خواهند آنکه بفریبند و بصلح خود را از جنگ تو باز دارند
فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستیکه بسند است ترا خدای چه کفایت کند مقاصد
اولیای خود است هُوَ الَّذِي او است آنکه أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ قوت دادترا بیاری
کردن خود و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان و نزد اکثر
مراد انصارند که اوس و خزرجند و این از ابو جعفر علیه السلام نیز مرویست وَأَلَّفَ
والفت انداخت و پیوند افکند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی
میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود
و پیوسته بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای
ایشانرا با یکدیگر الفت داد و اتحاد تمام میان ایشان پیدا کرد و این از معجزات
آنحضرت بود لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت صلاح احوال ایشان مَا فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی
و قادر نبودی بر الفت دادن بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت
عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای
بحکمت خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت افکند میان ایشان چه او مقلب القلوبست
بهر وجه که خواهد إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالب و قادر است هر چه

انفال

خواهد کند حکیمٌ دانا بحکمت آنچه میکند یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده
حَسْبُکَ اللهُ بسند است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَکَ و آنانکه پیروی تو کرده اند
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان نزول این آیت قبل از غزوه بدر واقع شد
ودر تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد باین آیت امیر المؤمنین است صلوات
الله علیه واتباع وظواهر اخبار شاهد این قولست ودیگر آنکه از این آیت مستفاد
میشود نصرتت وبنصرتی که رسول را باید آمد بواسطه امیر المؤمنین ظهور
یافت از هیچ کس ظاهر نشد پس بدیع نباشد که این آیت خاص باشد بآنحضرت
واتباع نصرت شعار او یا ایها النبی ای پیغمبر بلند مرتبه حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ تحریص
وترغیب کن مومنان را عَلَی الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ اگر باشد
از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ بیست تن صبر کنند در معرکه قتال یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ
غالب شوند بتائید الهی بر دویست نفر از مشرکان این کلام در معنی امر است یعنی
باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند وفرار نکنند
وَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ واگر باشد از شما صد تن یَغْلِبُوا اَلْفًا غالب شوند بر هزار
تن مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از آنانکه کافر شدند واین غالبیت شما برایشان ومغلوب
شدن ایشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ گروهی اند
که نمیدانند خدایرا وروز معاد را نمی شناسند واعتقاد ثواب عظیم
وبهشت ونعیم ندارند لاجرم در زمان مقاتله قوت وشکیبائی مومنان
بعد از نزول این آیت مومنان از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند و بر ایشان
گران آمد حق تعالی این آیت را منسوخ کرد وفرمود اَلْآنَ خَفَّفَ اللهُ عَنْکُمْ سبک
کرد خدای از شما وَعَلِمَ اَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا ودید که در شما سستی هست یعنی
ضعف بدن فَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا

آنچه

۱۸۰

یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن یعنی یکی از شما باید که در مقابله
دو تن صبر کند و نگریزد و ان یکن منکم الف و اگر باشد از شما هزار کس یغلبوا
الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او و الله مع الصابرین
و خدای با صبر کنندگانست بمدد کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد حکم آیت اول
در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم این آیت تخفیف
ایشان کرده در کنز العرفان آورده که آیات الآن خفف الله عنکم از باب نسخ است
و سبب آن بود که رسول صلی الله حمزه را با سی سوار بجا ربر فرستاد و ایشان
با سیصد سوار که لشکر ابوجهل بودند آغاز مقاتله کردند و بجهت کثرت مشقت
که بدیشان رسید بود حق تعالی از ایشان تخفیف داد تخفیف فرمود و امر مقاومت
یکی با دو و باقی احکام جهاد در منهج مفصلا مبین گشته آورده اند که در روز بدر
هفتاد تن اسیر شدند و از جمله ایشان عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب
بودند حضرت صلی الله علیه و آله در باب ایشان با اصحاب مشاورت کرد ابو بکر
که یکی از مهاجر بود گفت یا رسول الله اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تواند
اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که در پی بدولت
اسلام رسند و حالا آن فدا مدد و قوت اصحاب شود عمر گفت یا رسول الله
اینها پیشوایان اهل شرک اند ترا از منزل خود بیرون کردند بر ایشان رحم مکن
و بفرما تا همه را گردن بزنند و بحمد الله که خدای تعالی ترا از فدا مستغنی کرده است
عقیل را بدست علی ده تا بکشد و عباس را بحمزه و فلان و فلان را
که خویشان منند بمن حواله فرما تا بکشم و از کبری انصار سعد بن معاذ
گفت که اشارت فرما تا ایشان را در کودالی جمع کنند خار و خاشاک و هیزم را
بر سر ایشان ریزند و آتش در آن اندازند و همه را بسوزانند حضرت فرمود

کرد

کار ایشان یکی از سه بیرون نیست یا آنست که اسلام آرند و یا ایشان را بکشند
و یا از ایشان اخذ فدیه کنند و در اخذ وعده مقرر فرمایند تا مقاتله کنند
پس ایشان اخذ فدیه را اختیار کردند روز دیگر رسول را دیدند اشک ریزان
نشسته و بسیار غضبناک گشته ابوبکر گوید که از وی استفسار این معنی کردم
فرمود که بجهت طمع اصحاب تو در اخذ فدا عذاب چنان با ایشان نزدیک شده
بود که این درخت با و نزدیک ما درختی بود پس حق تعالی این آیت فرستاد که ما کان
لنبی سزاوار نبود و نشاید مر هیچ پیغمبری را ان یکون له اسری که باشد مر او را اسیران که از ایشان
فدا گیرد حتی یثخن تا آنکه بسیار بکشند از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت
سبب ذلت و مذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مومنان
نیکو کار است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا مال دنیا را که عرضی سریع
الزوالست مراد اخذ فدیه است والله یرید الاخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب
آخرت را که بهشت ابدیست و ثواب جاودانی و یا سبب نیل آخرت را که
اعزاز دین است و خواری دشمنان بر کین والله عزیز و خدای غالبست دوستان را
بر دشمنان ظفر غلبه دهد حکیم دانا است بآنچه بایند کان کنند و آنچه لایق حال
هر یک از ایشان باشد از کشتن و منع از فدا در وقت شوکت مشرکان و تخییر میان
و فدا و من در وقت غلبه مومنان لولا کتاب من الله اگر نه حکمی و فرمانی
بود از خدا سبق که پیشی گرفته شد اثبات آن در لوح محفوظ که بی نص صریح
عقوبت نفرماید یا اصحاب بدر را عذاب نکند لمسکم هر آینه میرسید
بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذابی بزرگ
در کشف العرفان آورده که بعد از تخییر پیغمبر در اخذ فدیه و قتل اصحاب طمع در
فدیه کرده از سر قتل ایشان در گذشتند اگر فدیه چهار هزار درهم بود و کمترین

هزار درهم و از صادق علیه السلام مرویست که در وقتی که عباس را اسیر کردند
بیست وقیه طلا ازو گرفتند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این غنیمتست پس
باید که فدای نفس خود بدهید عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو درویش
شود و در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند و گدائی کند من این همه مال
از کجا آرم حضرت فرمود که کو آن همه بدرهای زر که در وقت بیرون آمدن
تو از مکه بزن خود ام الفضل دادی بر سبیل امانت و باو گفتی که نمیدانم مرا
درین سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این بدرها از تو باشد و پسران
من عبد الله و عبید الله و قثم عباس گفت من این سخن را بام الفضل نهفته گفته
بودم و بخدای که هیچ کس بر آن مطلع نبود و آن بدرها در شب تار بام الفضل
داده ام ترا از من که خبر کرد فرمود پروردگار من آنرا امین پیغام فرستاد عباس گفت انا
اشهد ان لا اله الا الله و انک عبده و رسوله پس فدای خود و فدای سه کس دیگر
از خویشان خود بداد و بعد از آنکه از همه اخذ فدا کردند آیت مذکوره نازل شد
و چون حضرت منکر فدا بود و میل قلبی او بقتل اساری بود اما چون نهی درین
باب وارد نشده بود و مع ذلک اکثر اصحاب مایل فدیه بودند از غایت حلمی
که داشت ساکن شد پس عتاب راجع بابوبکر باشد و اتباع او نه بحضرت
و مرویست که بعد از نزول این آیت که متضمن نهی است و عتاب از اخذ
فدا اصحاب هراسان شدند از فدیه دست باز کشیدند و کرم آن نگذشته حق
این آیت فرستاد که فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید از فدیه چون
آن از جمله غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال پاکیزه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدای در ترک مامور و فعل منهی إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده
است پوشنده شما را بآب مغفرت بشوید رَحِيمٌ مهربانست که مباح کردانید

آنچه از کفار اخذ کرده‌اید از فدیه و غنایم و چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف
اسلام رسید آیه آمد که یا أیها النبی ای پیغمبر برگزیده قل لمن فی أیدیکم بگوی
آن کسانرا که در دست شما اند من الأسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند
خدای و بیند فی قلوبکم خیرا در دلهای شما از نیکوئی و اخلاص یؤتکم بدهد
شما را خیرا مما أخذ منکم بهتر از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زیاده از آنچه داده اید
ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای آمرزنده است گناهی را
که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده
آورده اند که عباس فرمود که خدای تعالی مرا دو وعده داده یکی آنکه بهتر از آنچه
از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک
برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داد که
از همه اموال دوستر میدارم و وعده دوم مغفرتست امیدوارم که بدان
نیز وفا کند و مرا بیامرزد چه او کریم است و وعده کریم خلاف نیست پس در باب
اسیران که فدیه اسیران گرفته بودند فرمود که وان یریدوا و اگر خواهند این
اسیران خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهرت دشمنان دین
فقد خانوا الله پس بدرستیکه خیانت کردند با خدای من قبل پیش ازین بکفر
و نقض عهد میثاق ماخوذ بعقل یا بیرون نا آمدن با کفار بر بدر و کارزار
کردن با شما فامکن منهم پس توانائی داد ترا بدیشان تا در روز بدر بدست
تو گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که ترا تمکین دهد بر ایشان والله علیم
و خدای داناست بمآل بندگان حکیم حاکم است بر اهل عالم و عالم بر احوال
ایشان بعد از آن ختم سوره میفرماید بوجوب گردانیدن دوستی با مومنان
و قطع موالات کافران و میگوید ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان

آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خود وَ
جَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان
صرف کردند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدا یعنی در اعزاز دین و اعلای کلمهٔ اسلام و اینها قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ
آوَوْا و آنانکه جا دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را
مراد گروه انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
دوستان بعض دیگرند در میراث چه مبدأ اسلام حکم چنان بود که مهاجر
و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند نه اقارب و بعد از آن
منسوخ شد بآیت وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ و از باقر علیه السلام مرویست
که میان هر دو کس که مواخات بودی میراث گرفتندی و یا مراد الوالیت
بنصرت و مظاهرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا
و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولای ایشان در میراث
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ
و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما
واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهد و پیمانی یعنی نقض عهد و
معاهد مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از وفای عهد و نقض
آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ بعضی از ایشان دوستان بعض دیگرند در مظاهرت و معاونت
و یا در میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودیم از دوستی با یکدیگر
و دوستی باهم و قطع دوستی میان شما و میان کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ حاصل

شود فتنه وچه فتنه فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وفسادی بزرگ در دین
یعنی اکر مومنان دوست یکدیکر نباشند ویاری هم نکنند مهم ایشان روی
بخمول نهد واهل کفر ظهور کنند وفساد وفتنه از این بزرکتر نتواند بود ودیکر
باره از پاداش ونصرت اهل ایمان خبر میدهد ومیفرماید که وَالَّذِينَ
آمَنُوا وآنانکه کرویدند بخدا ورسول وَهَاجَرُوا وهجرت نمودند وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وجهاد کردند در راه خدای وطاعت او وَالَّذِينَ آوَوْا و
آنانکه بعد از تصدیق وتسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا ویاری کردند
پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَئِكَ آن کروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند کرویدکان
حَقًّا براستی ودرستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ وروزی نیکو بی رنج ومنت وخوض ونقص وفوت وَالَّذِينَ آمَنُوا
وآنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا وهجرت کردند
وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ وجهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند در کارزار با کفار
فَأُولَئِكَ پس کروه مِنْكُمْ از جمله شما اند که مهاجر وانصارند یعنی لا
حقان وسابقان یکی اند در ایمان ودر هجرت وجهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ
وخداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوار
ترند بر بعضی در میراث کرفتن از کسانی که میان ایشان مواخات شده
باشد از مهاجر وانصار فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدا یا در لوح محفوظ یا در
قرآن این آیت ناسخ آن جماعتست که بسبب هجرت ونصرت میراث میکرفتند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از میراث دادن وحکمت
در اعتبار نسبت هجرت ونصرت اولا واعتبار قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست
بجمیع مصالح بندکان سورة التوبة این سوره را نامها متعدد است اول

برات که یعنی بیزاریست از کفر و نفاق دوم توبه زیرا که متضمن توبه
تکرار مومنانست کقوله و یتوب الله علی من یشاء فان یتوبوا یک خیرا لهم
ثم تاب علیهم لیتوبوا سیم فاضحه یعنی فضیحت کنند اهل نفاق چهارم مخزیه
یعنی رسوا کنند ایشان پنجم مقشقشه یعنی پاک کنند از نفاق ششم
سورة العذاب زیرا که در ان بحث عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی
ویران کنند و زیر و زبر سازند منافقان و کافران هشتم مشرده یعنی
رانند ایشان نهم مثیره یعنی برانگیزانند حال ایشان و آشکارا سازند آن
دهم حافره بکوبرند و پست و زبون سازند ایشان یازدهم منکله یعنی
عقوبت کنند ایشان بقبیح ترین وجهی دوازدهم مدمدمه یعنی هلاک
سازند ایشان سیزدهم منفره یعنی رمانند ایشان چهاردهم بحوث
یعنی بحث کنند از احوال ایشان ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سورة الانفال و سورة البرات قرائت کند من شفیع او
باشم و مرویست که این سوره را هفتاد هزار فرشته با جبرئیل بحضرت رسالت
نازل ساختند از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که انفال و برات یک سوره است
و از ینجاست که در اول او بسم الله نیست و گویند که چون بسم الله از برای امان و رحمتست
و برات برای رفع امان و کشیدن شمشیر بروی دشمنان بیزاری خدای
از ایشان و وقوع عقوبت بر ایشان از ینجهت در اول آن بسم الله واقع
نشد و بالجماع است چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت چهل آیت
از اول این سوره بابوبکر داده او را امیر حاج [illegible] فرمود که در موسم حج
بر مشرکان و جمیع اهل موسم خواند بعد از رفتن ابوبکر چند روز جبرئیل از نزد
ملک جلیل نازل شد که ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که ادای

یعنی

توبه

این نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین را
طلبید و بر ناقه عضبا سوار ساخت و از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد تا آیات
از ابوبکر گرفته خود بر اهل موسم خواند و ابوبکر را مخیر سازد در رفتن و باز
گشتن پس امیر المؤمنین علیه السلام با ابوبکر لاحق شد و آیات را از وی بستد و در روز
هشتم ذو الحجه ابوبکر خطبه خواند و مردمان را مناسک حج تعلیم کرد و در روز
عید امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد جمره عقبه بایستاد و فرمود ایها الناس
انی رسول رسول الله الیکم ای مردمان بدرستی که من فرستاده رسول
خدایم بسوی شما گفتند بچه چیز حضرت این آیات بر ایشان خواند
که براءة این بیزاریست واصل من الله و رسوله از نزد خدا و فرستاده
او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین
از شرک آورندگان خلاصه معنی آنست که خدا و رسول بیزارند از عهدیکه
شما با مشرکان بسته اید زیرا که ایشان نکث عهد کردند مگر بنی ضمره و بنی
کنانه که بر عهد خود بایستادند پس جهت این حق تعالی مؤمنان را امر کرد به
شکستن عهد ناکثین و مهلت داد ایشان را چهار ماه تا سیر کنند هر جا که خواهند
روند و بود که فسیحوا فی الارض پس سیر کنید در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن
باشید از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه که از روز عید نحر که روز
تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر نقلی آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد
کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن بعضی دیگر بیشتر پس آنان را که اجل
ایشان کمتر بود چهار ماه مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنان را که بیشتر بود
بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیر کنند و آنان را که عهد شکسته
بودند ایشان را تا انقضای مدت ایشان مهلت داد و ناکثان عهد را گفت

وَاعْلَمُوا و بدانید ای عهد شکنان اَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِي اللّهِ انکه نیستید عاجز
کنندگان خدا را از دفع عذاب او از خود هرچند که شما را مهلت داد و
اَنَّ اللّهَ و نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْکافِرِینَ رسوا کننده کافرانست در
دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن مرویست که چون امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه این آیات را با اهل مکه خواند مشرکان گفتند که ای علی ما بین از عهد تو
و عهد پسر عم تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است و چون ادای این سوره فرمود
و حج بگزارد و با مدینه آمد و بقیه ذی الحجه و محرم و صفر و روزی چند از شهر
ربیع الاول گذشت بعد از این اعلام مشرکین میکند برائت از ایشان تا زبان
طعن را ایشان بسته شود و میفرماید که وَاَذانٌ و این اعلامیست و آگاه ساختنی
واصل مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او اِلَی النّاسِ بسوی مردمانست
یعنی کفار مکه یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ روز حج بزرگ که عید قربانست که تمام حج
و افعال آن چون طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ
بجمرات در وست و یا اکبر باعتبار آنست که عید اهل کتاب موافق افتاده
بود بآن روز و یا در آن روز بود که عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر
شد و یا جهت آنکه در آن روز مشرکان و مسلمانان مجتمع شده بودند
و بعد از این سال هیچ مشرک در آن حج نکرد یحیی بن الجزار روایت کند که من
علی علیه السلام را در روز عید قربان دیدم که بر شتری نشسته بمصلی میرفت مردی
بیامد و لجام شترش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدامست گفت این روز
که تو در وی و مضمون اعلام نیست اَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ که خدای
بیزارست از مشرکان و عهدهای ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزارست از
مشرکان عهدهای ایشان فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ

پس آن باز گشت شما خیر لکم بهتر باشد شما را از اقامت بر آن وان
تولیتم و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید که
شما غیر معجزی الله عاجز کنندگان خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید
یا او را در مقام ستیز در آیید وبشر الذین کفروا و مژده آنانرا که کافر شدند
ذکر بشارت در مقام تهدید و انذار جهت تهکم است و یا آنکه بجای
بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت پس
در باب بنی نضیر و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد
نکرده می گوید الا الذین مگر آنانکه عاهدتم من المشرکین عهد کردید
با ایشان از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم شیئا پس ایشان کم نکردند
چیزی را از شروط عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را و لم
یظاهروا و یاری و هم پشتی نکردند علیکم احدا بر قتال شما یکی را از دشمنان
شما بعد و عهد فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشان
الی مدتهم تا مدتی که ایشانرا مقرر شده و ایشانرا چون ناقضان عهد
بر چهار ماه پیش مهلت مدهید ان الله یحب المتقین بدرستی که خدا
دوست میدارد متقیان و پرهیزکارانرا و از جمله تقوی وفا بعهد است و تمام
کردن شرایط آن بعد از آن در حکم مشرکان ناقض العهد میفرماید که فاذا
انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی چهار ماه که مشرکان
مهلت داده شده اند در کریمه فسیحوا فی الارض اربعة اشهر که مذکور شد
و نزد بعضی مراد ذو القعده و محرم و رجب است قول اول اصح است و اـ
مقتضای مقام و بر هر تقدیر میفرماید ... این ماههای منقضی شوند
فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را

بکشتن اید حیث وجدتموهم هرجا که یابید در حل وحرم ودر اشهر حرم
یا غیر این ناسخ هر آیتی است که درباب صلح واقع شده وخذوهم وبگیرید ایشانرا باسیری
واحصروهم وباز دارید ایشانرا از طواف مسجد الحرام ومنع ایشان کنید از تصرف
در بلاد اسلام واقعدوا لهم وبنشینید برای قتل واسر ایشان کل مرصد بر هر
ممری یعنی راهها بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها وقریها منتشر نشوند
فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة وبپای دارند
نمازرا واتوا الزکوة وبدهند زکوة اموال خودرا واز ین هردو عمل تصدیق
ایمان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید ایشانرا یعنی دست بدارید
از ایشان وراه بدهید تا هرجا که خواهند بروند ان الله غفور بدرستی که خدای
آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشانرا رحیم مهربانست بدادن
ثواب بدیشان وان احد من المشرکین واگر یکی از مشرکان که بعد از انقضا
اشهر متعرض قتال باید شد استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس ایمن
ساز اورا وزنهار وامان ده حتی یسمع کلام الله تا بشنود سخن خدارا
که قرآنست ودران تامل بوند تدبر کنند وبر حقیقت آن مطلع شود ثم وبعد از
شنیدن قرآن اگر اسلام نیاورد ابلغه مامنه برسان اورا بموضع امن او که
دیار اوست وبعد از ان با او قتال کن تا با وی غدر وخیانت نکرده باشی
ذلک این امان دادن وبا امر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون
گروهی اند که نمیدانند حقیقت ایمانرا ونمی شناسند خدای را پس ایشانرا
امان ده تا شاید که بسمع قبول آنرا بشنوند ودران تامل وتفکر کنند کیف
یکون للمشرکین عهد چگونه تواند بود مر مشرکانرا عهد وپیمانی عند الله نزد
خدای وعند رسوله ونزد رسول او یعنی چون ایشان در عهد غدر کردند

توبه

واکثر ایشکنند چون ایشان نزد خدا و رسول او پیمانی نباشد الا الذین عاهدتم
مگر آنان که عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله با ایشان عهد بسته بود عند المسجد الحرام نزدیک مسجد الحرام یعنی
در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فما استقاموا لکم پس مادام که ایشان مستقیم
باشند بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان
خود لهم برای ایشان ان الله یحب المتقین بدرستیکه خدای تعالی
دوست میدارد پرهیزکاران اکر بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه
مشرکان بر عهد خود باشند و ان یظهروا علیکم و حال آنکه اگر ایشان ظفر
یابند بر شما لا یرقبوا فیکم مراعات نکنند و نگاه ندارند در باب شما الا
حق سوکند یا قرابت ولا ذمة و نه وفای عهد یرضونکم خشنود میگردانند شما را
بافواههم بزبانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین
میگویند و تابی قلوبهم و سر باز میزنند دلهای ایشان از آنچه بر زبانها میگویند
یعنی دل ایشان با زبان ایشان یکی نیست واکثرهم فاسقون و بیشتر ایشان بیرون شدند
از دایره فرمان یا سرکشند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بد نامی از
نقض عهد تحرز می نمایند اشتروا بآیات الله بدل کردند و برگزیدند بآیتهای خدای
یعنی قرآن ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی چیزی را که بهای حقیر و قلیل دارد
از متاع دنیا مرویست که ابو سفیان بعضی از مشرکان را در طمع حطام
دنیا انداخته برای قتل اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نمودند
در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از راه
خدا و طاعت او و یا باز داشتند مردمان از راه مستقیم خدای انهم
بدرستیکه ایشان ساء ما کانوا یعملون بد کاریست که میکنند لا

يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند مشرکان ناقض العهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مؤمنی
إِلًّا قرابت یا سوگند وَلَا ذِمَّةً ونه عهدی ضمنت وَأُولَئِكَ وآن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ
ایشانند از حد گذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از
کفر وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ وبدهند زکوة را
فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام وایشان راست آنچه
شما را بود و بر ایشانست آنچه شما را باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند و در ان تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر
بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ
پس از آنکه عهد کرده اند با شما وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ و طعن کنند در دین شما و عیب
جوئی کنند فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل کفر را
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت چه اگر پیمان
ایشان درست بودی شکستن آن راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ
يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن
عباس نقل است که مراد با ئمه کفر ابو سفیان بن حرب و حارث بن هشام
و سهل بن عمرو و عکرمة بن ابی و امثال ایشانند که عهد رسول بشکستند حذیفه
یمانی فرمود که اهل این آیه هنوز موجود نشده اند و پس ازین ظهور خواهند
کرد و با ایشان مقاتله کنند ولیی از اولیای خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در روز جمل این تلاوت فرمود و گفت والله رسول خدا با من عهد فرا گرفته
و گفته که ای علی البته مقاتله کنی با گروه ناکثان عهد و باقیان و مارقان از
دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمی کنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که شکستند أَيْمَانَهُمْ
پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وَهَمُّوا و قصد کرده اند

بِاِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول را از مکه و مشاورت کردند با یکدیگر
در امر اخراج او در دار الندوه چنانکه گذشت در کریمه وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا
پس چرا کارزار نمی‌کنید با ایشان وَهُمْ بَدَؤُکُمْ و حال آنکه ایشان ابتدا کردند
بنقض عهد بر شما اَوَّلَ مَرَّةٍ در اول بار بمعادات و مقاتله چه رسول ابتدای
دعوت کرد و الزام حجت بکتاب بر تحدی بآن با ایشان از معارضه آن عدول
بمعادات و مقاتله کردند در روز بدر پس چه منع میکند شما را از آنکه معارضه
نکنید با ایشان بقتال اَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می‌ترسید از محاربه و کارزار ایشان
و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی بشما رسد فَاللّٰهُ اَحَقُّ پس خدای
سزاوارتر است اَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار و بمحاربه
ایشان اشتغال کنید اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید ایمان آرندگان چه ایمان
مقتضی آنست که نترسند الا از وی سبحانه قَاتِلُوهُمْ کارزار کنید با مشرکان یُعَذِّبْ
هُمُ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای ایشان را بِاَیْدِیکُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای
شما مقتول شوند وَیُخْزِهِمْ و تا رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَ
یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ و یاری دهد شما را بر ایشان وَیَشْفِ و شفا دهد صُدُورَ
قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ سینه‌های گروهی را از مؤمنان یعنی بنی خزاعه با جمعی از یمن
که بمکه آمدند اسلام آوردند و از مشرکان ایذای بسیار یافتند و چون شکایت را
بعرض حضرت رسالت رسانیده بودند فرمود که بشارت باد شما را بفرجی
قریب و فرجی نزدیک وَیُذْهِبْ و تا ببرد خدای بنصرت شما بر کفار
غَیْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار ملول بودند این آیت
چه از معجزات است که اخبار است قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع شد از قتل
و اسر وَیَتُوبُ اللّٰهُ و قبول توبه کند خدای و باز گردد بفضل خود عَلٰی مَنْ

بیناً برهم که خواهد مراد عکرمة بن ابی جهل است و سهیل بن عمرو و امثال ایشان
که ایمان آوردند والله علیم و خدای داناست بآنچه بوده باشد حکیم حکم کننده
برو فق حکمت ام حسبتم آیا می پنداشتید ای مومنان که کراهت دارید از قتال
کفار و گویند خطاب با اهل نفاق است یعنی ای اهل نفاق می پنداشتید
ان تترکوا آنکه شما را بگذارند برین وجه که هستید و لمّا یعلم الله و حال آنکه
خدای ندانسته است و ندیده الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کنند منکم از شما
در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را مجاهد داند تا مجاهدین بفعل
نیاید علم او و تعلق نگیرد بجهاد واگرچه عالم بود در ازل بسایر معلومات اما علم بوجود
چیزی فرع موجودیت آنست و لم یتخذوا و هنوز فرا نگرفته اند من دون الله
بجز از خدای و لا رسوله و بجز از رسول او و لا المؤمنین و بدون مومنان
ولیجة دوست نهانی را که افشای اسرار کنند با وی خلاصه معنی آنست که
شما را بمجرد دعوای ایمان دست باز نخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام
از شما جهاد میکنند با کفار و با مشرکان دوستی نهانی نمیورزد و اسرار خود را
با ایشان در میان نمی نهد یعنی مومن حقیقی است نه منافق زبانی والله خبیر
و خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید و میگوئید و بعد از امر بقتال
مشرکان و قطع دوستی از ایشان امر میکند مومنانرا بمنع کفار از مساجد و
میفرماید که ما کان نسزد و سزاوار نباشد للمشرکین مر مشرکانرا ان یعمروا
آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای خدای را چه جای مسجد الحرام که معظم
مساجد است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان
ویرا بشرک و قطع رحم سرزنش کردند [illegible] جواب داد که شما بدیهای ما
میگوئید و از نیکوئیهای ما یاد نمیکنید امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که شما را

خوید

چه چیز است که آنرا خوب توان شمرد و عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام
قیام می نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت آب میدهیم و اسیر را
از بند میرهانیم این آیت نازل شد که مشرکان را عمارت مسجد الحرام حرامست
و روا نیست شاهدین در حالتی که گواهان باشند علی انفسهم بر نفسهای
خود بالکفر که سجود است اصنام است و تکذیب سید انام علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات یعنی نشاید جمع کردن میان دو متنافی که عمارت
خانه خدا است و عبادت غیر او اولئک آن گروه مشرکان حبطت تباه
و باطل شده است بواسطه شرک اعمالهم کردارهای ایشان که بدان مینازند
بر خویشتن از نحو از عمارت مسجد و آب دادن حاجیان و فی النار و در
آتش دوزخ هم خالدون ایشانند جاودان پس که انما یعمر جز این نیست
که عمارت میکنند مساجد الله مسجدهای خدای را من امن بالله کسی را
که گرویده باشد بخدای و ایمان بخدای تمام نیست مگر بایمان برسول وی
و الیوم الاخر و بروز باز پسین و اقام الصلوة و بپای داشته باشد نماز را
و اتی الزکوة داده باشد زکوة را و لم یخش و نترسیده باشد در امور دین
الا الله مگر از خدای مراد آنست که عمارت مساجد در خور کسانیست
که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش انداختن
و چراغ روشن کردن است و ملازمت کردن بعبادت در آن و بذکر و درس
علوم شرعیت مشغول شدن در حدیث قدسی آمده که خانهای من در زمین
مسجدهاست و زائران من عمارت کنندگان آنند خوشا حال بنده که در خانه
خود طهارت کند و بعد از آن زیارت من کند در خانه من پس سزاوار
بر کسی که زیارت کرده باشند که زایر خود را اکرام کند فعسی اولئک پس

طلبد آن گروه عمارت کنندگان که جمع علم و عمل کرده باشند آن یکونوا
من المهتدین آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات ابو سعید خدری
از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که مرا گفت که چون بینی که مردی آمد شد
بمسجد و نماز بپای میدارد گواهی ده با ایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید
انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر و احدی که یکی از علمای اهل
سنت است در تفسیر خود که مسما است باسباب النزول و گواهی نیز در تفسیر خود
که بتنصیص مشهور است آورده اند که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه
با امیر المومنین صلوات الله علیه در مقام مفاخرت در آمد طلحه گفت من صاحب خانه
خدایم و کلید آن بدست منست پس افضل از شما باشم و عباس میگفت من حاجیان را
آب میدهم و این منصب عالی نزد منست پس افضل از شما باشم شاه اولیا علیه الصلوة
والسلام فرمود که نمیدانم شما چه میگویید چه این افتخار شما بر من بی وجه است زیرا
که من ایمان آورده ام بمحمد و تصدیق آن رسول در روز نبوت کرده ام و اقتدا
بحضرت رسالت کرده نماز میگزاردم قبل از همه مردمان بمدت شش ماه و شما
پرستش بتان میکردید و سجده لات و عزی میکردید و من جهاد کننده بودم در راه
خدای در خدمت نبی و نصرت او بجان میکوشیدم و شما در خدمت
بتان و پیروی شیطان بودید پس شما را بهتر از من نباشد و درجه من بلندتر
و عالیتر باشد و در جهت شما حق تعالی تصدیق قول آن حضرت کرده این آیت
فرستاد که اجعلتم سقایة الحاج آیا میگردانید اهل سقایه حاجیان را و عمارة
المسجد الحرام و اصحاب عمارت مسجد الحرام کمن آمن بالله همچو کسی که ایمان
آورده است بخدا والیوم الاخر و بروز جزا و جاهد و جهاد کرده بالمشرکان فی
سبیل الله در راه خدای والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید

احب فضائلهم

بمقصود گروه مشرکانرا که بزرگ بر خود ستم کرده باشند پس چگونه مساوی کسانی باشند
که حق تعالی ایشانرا هدایت فرموده بحق و توفیق داده الذین آمنوا آنانکه گرویدند
بخدا و بآنچه آمده است از نزدیک او وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود با
مشرکان فی سبیل الله در راه خدای بأموالهم بذل کردن مالهای خود در جهاد
و تهیه اسباب قتال ایشان وانفسهم و نفسهای خود در معرکه جهاد اعظم درجة
بزرگتراند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلندتر و بیشتر است عند
نزدیک خدا از آنها که سقایت حاج و عمارت مسجد کنند و این صفتها نداشته
باشند واولئک و آن گروه که جامع کمالات اند هم الفائزون ایشانند
ظفر یافتگان بمقاصد دو جهانی و حدیث مشهور و متواتر از مخالف و موالف
که علی و شیعته هم الفائزون شاهد عادلست بر آنکه مراد ازین گروه رستگار
امیرالمؤمنین است و شیعیان او والحمد لله علی ذلک یبشرهم مژده میدهد
ایشانرا ربهم پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی نازل از وی بر ایشان ورضوان
و خشنودی کامل از وی نسبت بایشان وجنات لهم و بهشتهای که مر ایشانرا
باشد فیها نعیم مقیم در آن باشد نعمت بی انقطاع که زبان تعریف بادای وصف
آن وافی نیست خالدین فیها در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بهشتها
ابدا همیشه ان الله عنده بدرستی که خدای نزدیک اوست اجر عظیم مزدی
بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضای او سبحانه است و
خشنودی او و ثبت ایشان از شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب قرظی و حاکم
ابوالقاسم حسکانی نیز باسناد خود از ابن بریده از پدرش مرویست که این
هر سه آیت در شان عالیشان امیرالمؤمنین نازل شد در وقتی که عباس
گفت من بهترم که سقایه حاج بمن متعلقست طلحه گفت من بهترم از تو

که کلید خانه بدست منست و عمارت آن نامزد منست اگر خواهم همه شب
در خانه می توانم بود پس با خود قرار دادند که اولین کسی که ازین راه بر ما گذر کند
او را حاکم کنیم تا میان ما حکم باشد نگاه کردند امیر المؤمنین را دیدند می آمد
گفتند ابا الحسن گویا ما را بهتر ازین حاکم نباید پس دست او بگرفتند و او را نزد خود
بنشاندند و صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود من شما را راه نمایم بکسی
که بهتر از شماست گفتند او کیست فرمود بهتر از شما کسی است که تیغ او سر شما و خرطوم
شما را بزنگرفت تا آنکه شما را باسلام باز آورد گفتند ما را این اگر ناپسندیدی از خود
فرمود آری چه منع میکند مرا ازین سخن که در زمان خوردی تا غایت مصدق
رسول بودم و صاحب جهاد در دین خدا و بدو قبله خدای نماز گزارده ام
و پیش از شما مدتها عبادت خدا کرده ام با رسول خدا اگر تا الحق یا ما بنود دنیا
تفاخر خود را فراموش کرده روی باو آورده گفتند اکنون ما را خصومت با تو
افتاد بیایید تا نزد رسول خدا رویم تا میان ما حکم کند فرمود چنین باشد پس
باتفاق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند عباس و طلحه برو سبقت کرده
گفتند یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و قصه را تمام عرض کردند
حضرت فرمود ای علی چه باعث تو باشد که بر روی عباس در آمدی فرمود
یا رسول الله بکلمه حق تکبر و تفاخر او را درهم شکستم هر که خواهد گو بخشم
گیرد و یا آن راضی باش پس رسول صلی الله هیچ نگفت تا کسی نگوید که مراعات علی
میکند اما منتظر وحی بود که جبرئیل از نزد ملیک جلیل در رسید و گفت یا محمد
خدای تبارک و تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که این سه آیت بر ایشان بخوان
اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام تا آخر آیه و چون حضرت را بهجرت
اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت می نمودند

و برایشان از محبت مال و فرزند و زن و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح
میدادند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام
التماس سکون و آرام در منزل و مقام میکردند و ایشان از رقت و شفقت
خویش و مصاحب و زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیت در باره
ایشان نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لا تتخذوا آباءکم فرا مگیرید پدران خود را و اخوانکم و برادران خود را اولیاء
دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند
ایشان کفر را علی الایمان از ایمان و شما را از هجرت باز دارند و من یتولهم
منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک
پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی
در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون
این آیت نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل و
عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات مشغول بوده اوقات میگذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزندان باید کرد و تجارت را
از دست برود و بیکس و بیمال بمانیم آیت دیگر آمد که بگو ای محمد تارکان هجرت
قل ان کان آباؤکم بگو اگر هست پدران شما و ابناؤکم و فرزندان
شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و خویشان
شما و اموال اقترفتموها و مالها که کسب کردید آنرا و تجارة تخشون
و بازرگانی که می ترسید کسادها از [illegible] آن و مساکن و مسکنها
که از غایت نزهت و آراستگی ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم دوست تر
بسوی شما یعنی اینها که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوست

میدارید مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد
کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ تا بیاری
دارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبت خود در دنیا و عقبی که امر بآن کند وَاللهُ لا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ و خدای راه ننماید گروه بیرون رفتگان از حد
فرمان یعنی ایشان از جهت عناد و تقلید انکار با وجود مشاهده آیات داله
بر حقیقت دین اسلام فرو می گذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد و
با آنکه ایشان را در آخرت راه بهشت ننماید بلکه بدوزخ در آورده بعذاب الیم
معذب سازد از این آیت رایحه ناامیدی اکثر مردم از رستگاری استشمام میتوان
کرد چه اغلب ایشان در این مقامند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و
مساکن دوستر میدارند و حظ دنیوی بر آن اختیار میکنند پس ای عزیز من مرد باید
که ابراهیم وار روی از کون بگرداند که فانهم عدو لی الا رب العالمین مال را بذل
مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش نمرود کند یعنی قطع تعلق
از این و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولا کند تا در دعوی دوستی صادق
باشد و نعم ما قیل بیت آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را
چه کند و بعد از امر مؤمنان بقتال بنصرت خود را بیاد ایشان می آورد در
مواضع متعدده و میفرماید که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بدرستیکه یاری کرد خدای شما را
ای مؤمنان فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ در مواضع بسیار و مواقف حرب و معارک کارزار
چون بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و در روز احزاب و صلح
حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موضع روز حنین که
وادیست میان مکه و طایف که حضرت با لشکر هوازن و ثقیف در آن
موضع محاربت فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله اتفاق

شد قصد مسلمانان کردند و خبر بحضرت رسید با دوازده یا شانزده مرد
متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند ابوبکر چون قلت لشکر کفار
و کثرت لشکر اسلام را بدید گفت امروز ما از قلت لشکر مخالف و کثرت
سپاه خود مغلوب نخواهیم شد و ایشان چهار هزار مرد بودند این سخن بحضرت
رسید نپسندید و بسبب این عجب و چشم زخم در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد
پس حق تعالی این قصه را یاد مؤمنان میدهد که خدای یاری داد شما را اندر روز حنین
اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ
پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ
الْاَرْضُ و تنگ شد بر شما آن زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی
که داشت یعنی در آن زمین فراخ مرجعی نداشتید که بآنجا گریزید و پناه برید
تا از شدت ترس اطمینان یابید ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و بر
گشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که در
اول حال که هر دو لشکر در هم آویختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند و ایشان از هزیمت
نموده پراکنده کردند و همه بغنیمت گرفتن مشغول شدند و مشرکان از حمیت
و عزت جاهلیت بحرکت آمدند یکدیگر را آواز دادند که کجا میگریزید زنان
و فرزندان خود را در دست ایشان رها کردید. ایشان باتفاق باز گشتند و
یکبار خود را بر مسلمانان زدند که بجهت مشغولی بغنیمت ایشان غافل بودند
پس مضطرب شدند شکست عظیم بر ایشان افتاد و منهزم شدند و هیچکس
با رسول صلی الله نماند الا نه کس از بنو هاشم و یکی از انصار که ایمن بن
ام ایمن بود و در آن جنگ کشته شد و از نه کس امیر المؤمنین بود
و عباس بن عبد المطلب و فضل بن عباس و ابو سفیان بن حارث بن

عبد المطلب و نوفل بن حارث و ربیعة بن الحرث و عبد الله بن زبیر و عتبه و
معتب پسران ابولهب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیش حضرت رسالت
صلی الله ایستاده و رایت در دست داشت و قتال میکرد و عباس بر دست
راست آن حضرت و فضل بر جانب او و ابوسفیان در عقب او و بواقی گرد
آن حضرت در آمده بودند حضرت در آن روز بر استری سوار بود چون
دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بآنحضرت آوردند حضرت
استر خود را نهیب میداد و بر روی دشمنان حمله میفرمود و میگفت انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر را
گرفته نمی گذاشتند که آنحضرت بمیان دشمنان در آید و از این صورت بر کمال
شجاعت آنحضرت استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب
کر و فر را نشاید سوار شده بود و بکار متوجه حرب کفار شده بود و نام خود را
اظهار میکرد و چون عباس آن حضرت را نگذاشت که کارزار نماید حضرت فرمود
که پس اصحاب خود را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود بر وجهی که در روزی که
غارتی بود عباس آواز بر داشت که وا صباحاه هیچ آبستنی نماند که باواز او
کودک از شکمش جدا نشد پس در میانه روز به آواز بلند ندا داد که یا معاشر المهاجرین
و الانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة بکجا میگریزید آن عهد
که با رسول خدا بسته اید یاد آرید مردمان باواز عباس برجستند باز
گشتند و ملازمت حضرت شتافتند و کفار را منهزم ساختند و ذلک
قوله تعالی ثم انزل الله سکینته پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب
سکون و آرامش دلست علی رسوله بر رسول خود که تنها داعیه حرب بود
و از کثرت اعدا نیندیشید و علی المؤمنین و بر مؤمنان تا ابتدای عباس

بازگشتند از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا منقولست که سکینه
بوئیست خوشبوی از جنت و آنرا صورتیست و چون صورت آدمی و همیشه
با پیغمبران می باشد و این هزیمت در شب بود و رسول خدای در میان وادی
بود و مشرکان کمین گشاده و تیغ و نیزه و عمود بر ایشان گشادند و آنحضرت
از استر فرود آمد بروایتی همچنین سوار مشتی خاک و سنگریزه از زمین برداشت
و فرمود شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود منهزم شوید بحقیقت خدای
محمد بقدرت الهی هیچ کس از کفار نماند مگر که چشم و دهن او از خاک و سنگ
ریزه پر شد و شکست بر ایشان افتاد در روایت آمده که در حین حرب و ضرب
مردی از هوازن بر شتری نشسته و رایتی سیاه در دست گرفته در پیش کفار
ایستاده بود و چون بر مسلمانان ظفر یافتی نیزه بر روی او زدی و او را هلاک کردی
و چون فرصت نیافتی رایت برداشتی و در عقب هزیمتیان برفتی امیر المؤمنین و
آهنگ وی کرد و ضربتی باو حواله کرد وی از شتر بیفتاد امیر تیغی دیگر بر وی
زد و بدوزخ رسانید و در عقب آن چهل و پنج کس دیگر را بدوزخ رسانید مشرکان
چون آنرا بدیدند شکست خوردند و مسلمانان روی بدیشان و تیغ در
ایشان و هلاک کردند پس حق تعالی پنج هزار فرشته را بمدد اهل اسلام فرستاد
کما قال و انزل جنودا و فرو فرستاد لشکرهای که بچشم خود لم تروها ندیدید
شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آن فرشتگان با جامهای سفید و عمامهای
سرخ بودند علامت میان هر دو کتف فرو گذاشته و بر اسبان ابلق نشسته سعید
بن مسیبه روایت کرده که یکی از مشرکان مرا گفت که در حنین چون ما را با مسلمانان اتفاق
افتاد ملحود در ایشان زدیم و ایشانرا پراکنده گردانیدیم چون بنزدیک
استر سفید رسیدیم یعنی محمد صلی الله مردانی را دیدیم نیکو روی و جامها

سفید پوشیده چون ما را دیدند گفتند شاهت الوجوه و بر ما حمله کردند
و ما را منهزم ساختند و عذب الذین کفروا و عذاب کرد خدای آنانرا
که کافر بودند بانکه بسیار کس از ایشان کشته شدند و شش هزار از اولاد و نسای
ایشانرا برده گرفتند و بیست هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند
غنیمت بدست آمد و ذلک و آنچه واقع شد جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگا
نست در دنیا و تفصیل این غزوه و ظهور شجاعت و جوانمردی امیر المومنین علیه السلام
در تفسیر منهج الصادقین مذکور است مرویست که بعضی از هوازن و ثقیف
بعد از واقعه حنین بملازمت سید عالم صلعم آمدند بشرف اسلام معزز گشتند و حق تعالی
در حق ایشان فرمود که ثم یتوب الله پس قبول توبه میکند خدای من بعد
ذلک از پس این جنگ علی من یشاء بر هر که از ایشان و گویند این آیت در شان
منهزمان روز حنین نازل شد و یاد را بوبکر که کثرت لشکر اسلام را چشم کرد
و قول اول اصح و اشهر است والله غفور و خدای آمرزنده است گناهانرا
کند که از ایشان [illegible] صادر شده است که بعد از توبه مواخذه نکند و چون حق تعالی نهی
کرد از دوستی کردن با کافران در عقب آن تنبیه در منع دخول ایشان از مسجد الحرام
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید انما المشرکون
نجس جز این نیست که مشرکان نجس پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و
نزد فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب و از ابن عباس نیز مرویست
که بدن ایشان نجس است بنجاست عینی فلا یقربوا المسجد الحرام پس باید
که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط کعبه بیت الله الحرام است بعد عامهم
هذا بعد از این سال که امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه سوره برائت
بر ایشان خواند و آن سال نهم بود از هجرت مرویست که چون این نهی واقع

شد مومنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان در موسم بمکه نیایند وطعام نیارند
وسودا و معامله نکنند طعام تنک شود و بازارها کاسد کردد و منافع ما فوت شود
حق تعالی فرمود که وَاِن خِفتُم واگر می‌ترسید ای اهل مکه عَیلَةً از درویشی
بسبب منع ایشان از آن فَسَوفَ یُغنِیکُمُ اللهُ پس زود باشد که خدای توانگر
سازد شما را مِن فَضلِهِ از فضل و رحمت خود اِن شاءَ اگر خواهد این قید
بسبب آنست که تا بالکلیه دست از مکاسب خود باز ندارند و بسبب آنکه تنبیه
باشد بر آنکه مزیت رزق و فراخی آن مر بعضی را باشد دون بعضی و در سالی
دون سالی و حق تعالی این وعده وفا فرموده اصناف مردمانرا از اقطار زمین
متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میروند و بارانها ایشان فرستاد
تا انواع نباتات و اصناف فواکه در نواحی حرم رویید شد و توفیق اهل وجد
و صنعا داده اسلام آوردند و از برای ایشان انواع غلات و امتعه بانضوب می
آوردند و معامله میکردند و مع ذلک فتح بلاد شرک کرامت فرمود تا از غنایم غنی
شدند اِنَّ اللهَ عَلیمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندکان حَکیمٌ حکم
کنند بتحقیق آمال ایشان و منع عطا کنند بروفق حکمت و مصلحت ایشان
چه حکمت او مقتضی آنست که دری بر بندد و دری بکشاید و بعد از ذکر
مقاتله بت پرستان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید که قاتِلُوا
کارزار کنید ای مومنان و بکشید اَلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللهِ آنانرا که ایمان
ندارند بخدا یعنی یهود که به تشبیه قایلند و نصاری که بتثلیث آنرا اعتقاد
دارند وَلا بِالیَومِ الآخِرِ و نمی‌گروند بروز قیامت و باحوال آن کماینبغی چه یهود
میگویند که در بهشت اکل و شرب [illegible] یهود و نصاری بمعاد جسمانی اعتقاد
ندارند و معتقد هر یک آنست که بهشت مخصوص باشد بایشان و آتش دوزخ

مر ایشان نکنند پس ایمان ایشان بروز آخرت چنان باید نشد وَلَا
یُحَرِّمُونَ وحرام نمیدارند مَا حَرَّمَ اللهُ آنچه حرام کرده است رسول او یعنی
حرام نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب وسنت ثابت شد و یا معتقد
امر پیغمبر خود نیز نیستند و مرتکب اموری میشوند که در مذهب ایشان حرام است
وَلَا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِینَ
أُوتُوا الْکِتَابَ از آنکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل این بیان الذین
لا یؤمنون یعنی با کفار اهل کتاب مقاتله کنید حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ تا وقتی که بدهند
جزیه را عَنْ یَدٍ از دست خود یعنی هر یک مال الجزیه را بدست خود بدهند نه بوکیل
درین باب تعیین کنند تا موجب مذلت و خواری ایشان باشد وَهُمْ صَاغِرُونَ
و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند چه حکم شرع آنست که جزیه بدست
خود بدهند و نشینند تا وقتی که تسلیم آن کنند بعد از آن از اقوال شنیعه اهل
کتاب خبر میدهد که وَقَالَتِ الْیَهُودُ و گفتند یهودان که عُزَیْرٌ ابْنُ اللهِ
عزیر پسر خداست و قایل این قول متقدمین یهود بودند و یا آنکه در مدینه
بودند و عزیر پسر شرخیا از نسل یعقوب از سبط لاوی و به چهارده پشت
بهارون بن عمران میرسد و در وقتی که بخت نصر بر یهود مستولی شد و کثر
ایشان را بکشت و همه مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را خراب
کرد و هر که اگر توریت را میدانست بکشت و باقی را اسیر کرد و عزیر از جمله
اسیران بود و بعد از مدتی که از اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس
نهاد حق تعالی در اثنای طریق سابر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال
زنده کرد اینچنانکه در سورة البقره گذشت و چون زنده شد میان
قوم آمد و دعوی نبوت کرد تصدیق و نکردند و معجزه او این بود

که پنج قلم بر انگشتان بستی و بهر پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر قلب تا با تمام
رسید قوم شبهه کردند که چون کسی که توریة داند و خواند در میان ما نیست
چه دانیم که این توریت است یا غیر توریة مردی از میان ایشان گفت من از
پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من جد واقعه بخت نصر
توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در شکاف کوهی نهادم جمعی با آن مرد
برفتند و توریة را از آن موضع برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود
مقابله کردند یکحرف تفاوت نداشت گفتند توریت باین بزرگی و مشکلی
مقدور بشر نیست که حفظ آن تواند کرد حق تعالی توریة را بعد از صد سال
در دل عزیر انداخت مگر این بسبب آنست که پسر خداست پس جمعی این گفتند
که عزیر ابن الله وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست
و این نیز سخن جمعی از ایشان است که وجود فرزند را بی وجود پدر محال داشتند
و با آنکه چون ابرص و اکمه را بهتر میگردانید و مرده را زنده میساخت بدین معجزات
کرده ویرا پسر خدا گفتند ذلک آنچه مذکور شد قولهم گفتار یهود و نصاری
بافواههم بدهنهای ایشان یعنی این قول محض گفتار است و حقیقتی پس نفس
الامر ندارد یضاهئون مشابه میسازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن
آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی اتخاذ گفتار آبای قدیم خود
کرده اند بیان این کفریست قدیمه در میان ایشان و یا گفتار ایشان مشابه
ایشان گفتار بنی ملیح است که ملائکه را دختران خدا میگفتند قاتلهم الله
هلاک کناد خدا ایشانرا و ملعون سازد انی یؤفکون چگونه برگردانیده
میشوند از راه حق بسوی باطل یعنی با وجود دلایل روشن بر وحدانیت او
و قدم او در ذات و صفات و حدوث ممکنات قایل شدند بآنکه عزیر و عیسی

پسران خدایند محل تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ
علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و زاهدان و عابدان خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز از خدای یعنی فرمان بردند ایشانرا در تحریم و تحلیل چنانکه فرمان خدا
باید برد در آن و یا سجده میکنند ایشانرا وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را
نیز خدای میگیرند یعنی او را پسر خدا میدانند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه علمای احبار
و رهبان فرموده نشدند و یا فرا گیرندگان ایشان بخدای مامور نیستند در
همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا مگر آنرا که پرستند یک خدای را در
وحدانیت که لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
پاکست او از آنچه بوی انباز میگیرند ثعلبی از عدی بن حاتم روایت کرده که
او گفت من ترسا بودم روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله رفتم و صلیبی از زر
در گردن داشتم مرا گفت یا عدی این بت را از گردن خود دور کن من آنرا بیرون
کردم و بینداختم پس آن حضرت بتلاوت سوره برائت مشغول شد چون
باین آیت رسید که اتخذوا احبارهم من گفتم ما ایشانرا نپرستیده ام فرمودند
نه بقول ایشان حلال را حلال میدانید و حرام را حرام گفتم آری فرمودند
شما ایشانرا در هرچه میفرمایند اطاعت میکنید و فرمان می برید گفتم آری گفت پس
اینست که عبادت شما ایشانرا و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نیز مرویست
که فرمودند که نصاری و یهود نماز و روزه را برای احبار و علمای خود
بجا نیاوردند بلکه حلال ایشانرا حلال دانستند و حرام ایشانرا حرام و در جمیع
اوامر و نواهی تابع ایشان شدند پس همچنانکه خدا را پرستش باید کرد در
اوامر و نواهی و ایشان احبار و علمای خود را باین وسیله عبادت کردند
یُرِیدُونَ میخواهند یهود و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ

فرمود

نور خدای که آن دلیل روشن است بر وحدانیت او و تقدس او از زن و فرزند
و بمراد از نور قرآنست که متضمن وحدانیت است و یا نبوت حضرت رسالت
صلوات برهم تعکیر در صدد آناند که آنرا فرو نشانند بافواههم بیاد دهنهای خود
یعنی بشرک یا بتکذیب که بر زبان میرانند و یأبی الله و منع میکند و نمیخواهد
خدای و نمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام گرداند نوره نور و دین
خود را باعلای توحید و اعزاز اسلام و لو کره الکافرون و اگر چه
کاره باشند آنرا کافران پس در بیان اتمام نور خود میفرماید که هو الذی
اوست آن خدای که بفضل عمیم خود ارسل رسوله فرستاد
خود را که محمد است بالهدی بقرآن که محض هدایت است و یا بمعجزات
ظاهره خود علی الدین کله بر همه دینها و جمیع احکام آنرا منسوخ سازد
و این معنی بعد از نزول عیسی و خروج مهدی علیهما السلام خواهد بود که بر
روی زمین جز دین اسلام نماند و لو کره المشرکون و اگر چه کراهت دارند
مشرکان این صورت را و در مجمع نیز از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که
ظهور دین اسلام و غلبه آن بر جمیع ادیان نزد خروج مهدی آل محمد
علیهم السلام پس در آن زمان هیچ کس نباشد مگر که مقر باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله
بعد از آن از حال احبار و رهبان اخبار میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که گرویده اید ان کثیرا بدرستی که بسیاری من الاحبار
و الرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیأکلون اموال الناس
میخورند یعنی میگیرند مالهای مردم را بالباطل بباطل و ناروا که آن
رشوتست در تغییر احکام الهی و یصدون و باز میدارند مردمانرا
عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع ایشان میکنند از خول در اسلام

پس باید که از شما از صحبت ایشان اجتناب کنید وَالَّذِینَ و آنانکه از اهل کتاب
و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می‌نهند طلا را
وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا یُنْفِقُونَهَا و نفقه نمی‌کنند آن گنجها را فِی سَبِیلِ اللهِ
در راه خدای یعنی زکوة نمی‌دهند چنانچه در روایت آمده که آنچه زکوة
آن داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بر آن این وعید مرتبست که فَبَشِّرْهُمْ
پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ اَلِیمٍ بعذابی دردناک
یَوْمَ یُحْمَی در روزی که گرم شود باینوجه که بر فروزند آتش را اگر سخت
گرم کنند باشد عَلَیْهَا بر آن گنجها فِی نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُکْوَی
بِهَا پس داغ کرده شود بدان گنجها طلا و نقره جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان
که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان
که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بر درویشان
گردانیده اند و گویند با ایشان که هَذَا مَا کَنَزْتُمْ این است آنچه گنج نهاده بودید
لِاَنْفُسِکُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز عین مضرت نفسهای شما و
سبب تعذیب آن شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ وبال
آنچه بودید که ذخیره میکردید آنرا ثوبان روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله
که چون این دو آیت فرود آمد فرمود هلاکت باد ذهب و فضه را و
این لفظ را سه بار تکرار فرمود و اصحاب ازین سخن بسیار پریشان حال
شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و چه را سرمایه
سازیم که عاقبت آن محمود باشد [illegible] فرمود دلی شکر کننده
و زنی مؤمنه که یاری شما دهد بر دین یعنی خیر کثیر و بال بر آن متفرع نباشد
اعمال صالحه است پس عاقل متدین آنست که اگر دیگران اخذ زینت مال

کند و اخذ خزینه اعمال کند و اگر دیگران کنوز اعمال فانیه جویند او رموز اسرار
باقیه جوید و از ابوذر غفاری مرویست که یکروز رسول صلی الله علیه و آله آهی برکشید
و فرمود زیانکارترین بیشترین مردمانند مگر کسی که مال خود را جهت رضای
الهی در میان بندگان صرف کند و ایشان اندک اند و نیز از آنحضرت
منقولست که هر که هزار درم زکوة ناداده بگذارد آنرا صحیفها کردانند و او را
بدان داغ کنند تا حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود ابو امامه گفت
مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دیناری یافتند حضرت فرمود
این داغیست مر او را و دیگری فرمان یافت در جامه او دو دیناری یافتند فرمود
این دو داغست مر او را و این همه وعید کسانیست که مال را جمع کنند و از آن
حقوق خدا اخراج نکنند و اگر حقوق خدا داده باشند بر آن عقاب نبود
اما حساب باید داد اگرچه بر وجه حلال باشد از ابوذر نقل است که از
رسول شنیدم که آیه در حق مانعان زکوة است که حق تعالی ایشانرا بدین
دراهم و دنانیر زکوة ناداده داغ کند در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال
باشد و اگر مرد صاحب شتران زکوة ناداده باشد بفرماید تا او را در صحرای
قیامت بر روی افکنند و آن شتران بر سر او روند و چون شتر آخرین بر
سر ایشان بگذرد اولین باز بر سر ایشان گذار کنند و بهمین طریق بر ایشان
تردد کنند تا که خدای تعالی از حساب خلایق فارغ شود و همچنین صاحب
گوسفند را بیارند و در آن صحرا بر روی افکنند و آن گوسفندان او را لگد
و شاخ زنند تا که حق تعالی از حساب برپردازد و ثوبان از حضرت روایت
کرده که هر که گنجی نهد و زکوة آن ناداده باشد حق تعالی از آن گنج ماری
بیافریند که بر بالای چشم او دو نقطه سیاه بود و هر جا که آن کس رود

آن مار ملازم او باشد و از وی جدا نشود و می گوید ویلک تو چه کسی گوید من
آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی از تو جدا نشوم تا ترا خرد و مرد کنم و دیر هم
شکنم و فرو برم پس هر دو دستش در دهن گیرد و بشکند و همچنین یک یک اعضا
بشکند و فرو برد تا همه او را فرو برد بعد از آن بیان ظلم میکند در اشهر حرم
که عاقبت آن بدتر از حال مانعان زکوة است و میفرماید اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ
بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللّٰهِ در لوح محفوظ در حکم
او یاد در کتب او مستقدمه او مرویست که عید ها و ایام تعبد اهل کتاب
دایر بماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز
و ربعی از روز نیست تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز دیگر است
پس هر سه سال ایشان سیزده ماه می باشد و چون عدد ماه سال در حکم خدا
دوازده است حق تعالی بیان آنکه اعمال اهل اسلام را بر ماهها قمری نهادم
و احکام حج و روزه و عدت و غیر آن بدان مرتبط ساخت و فرمود که عدد
آن نزد او سبحانه دوازده است یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ در روزی
که آفرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه
حرام است در و محاربه با اعدا مکر کا هی که ایشان حرمت ماه نگاه ندارند و با
مسلمانان آغاز محاربه کنند که در این هنگام جایز است با ایشان محاربه کردن
و آن چهار ماه سه در هم است پیوسته است که ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است
و یکی منفرد که ماه رجب است و آن دوازده محرم است و صفر تا ذوالحجه ذٰلِکَ
این دوازده ماه اَلدِّيْنُ الْقَيِّمُ حساب درست است و حرمت در است و تعظیم
این چهار ماه دین قویم است که دین ابراهیم و اسمعیل است و عرب این را از
ابراهیم و اسمعیل میراث گرفته و آن عمل می نمایند و این از جمله عجایب و غرایب است

که مخالفان میگویند حق تعالی عدد ماههای که صلاح و معاش خلایق بآن
متعلق است با ایشان باز نگذاشت و فرمود که عند الله و فی کتاب الله و بزرگ
این ماهها دوازده گانه را نیز دوازده کرده اند و فرمود که ذلک الدین القیم
و همچنین عدد نقبای بنی اسرائیل بعث خود نسبت فرمود که و بعثنا منهم اثنی
عشر نقیبا و دوازده چشمه آب که بر دست موسی گشاده شد هم بفرمان
او بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا عدد ائمه دین که صلاح دین و
معاد بآنست با خلایق گذاشت نعوذ بالله من شرور انفسهم و سیئات
عقایدهم و بعد از بیان دوازده ماه و ذکر چهار ماه حرام فرمود که فلا
تظلموا فیهن انفسکم پس ستم مکنید درین چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود
بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات دران و از ابن عباس مرویست
که ضمیر فیهن راجع بدوازده ماهست یعنی درین دوازده ماه ظلم و تعدی
مکنید و بنا بر اول تخصیص ترک ظلم در چهار ماه با آنکه در جمیع ماهها ترک
معاصی لازمست و واجبست آنست که عقاب معصیت دران بیشتر است
همچنانکه ثواب عبادت آن مضاعفست و قاتلوا المشرکین و کارزار
کنید با مشرکان کافة همه ایشان کما یقاتلونکم کافة همچنانکه کفار با شما کار
زار میکنند با همه شما و مجتمع و متفق اند بران و اعلموا ان الله و بدانید که
حق تعالی با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طبیعت اهل
جاهلیت بقتال و غارت عادت کرده بود و در ماههای حرام قتال میکردند
و این عادت از عهد ابراهیم در میان ایشان مستمر شده بود و چون سه
ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند تا سه ماه بی ضرب و تاراج و
غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی در موسم حج ندا کرد که ای معشر

قریش خدایان شما درین سال محرم را حلال ساخت و حرمت آنرا تاخیر
کرد تا بماه صفر مردمان قول او را قبول کردند باز سال دیگر منادی کرد
که خدای درین ماه سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بود
که در اثنای محاربات ایشان ماه محرم نوشدی حرمت آن را تاخیر
کردندی بماهی بعد از آن و او را حلال دانستندی و در سالی چهار ماه را
حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را
اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق تعالی فرمود که انما النسی
جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونیست
در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که
با کفر ایشان منضم شد یضل گمراه می کردند و حفص یضل بضم یا و فتح ضاد
میخواند یعنی گمراه کردانیده میشوند به بدین یضل الذین کفروا آنانکه
کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده یحلونه حلال میکنند نسی را که آن
تاخیر حرمت ماهست بماهی عاما یکسال و یحرمونه عاما و حرام میکردانند
آنرا سال دیگر لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله
شمار آنچه خدای تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه حرام فیحلوا ما حرم
الله پس حلال میکنند آنچه خدای حرام کردانیده است بموافقت عدد فقط
بدون مراعات وقت زین لهم آراسته کردانیده شد برای ایشان یعنی
شیطان بیاراست در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشان
والله لا یهدی القوم الکافرین و خدای راه ننماید یعنی منع لطف کند
و فرو گذارد گروه ناگرویدگان را که بجهت [illegible] و عناد و انکار نظر در دلا
هادیه نمیکنند و یا در قیامت طریق بهشت با یشان ننماید در بعض

آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه حرام میدانستند و خلق را از دست
و زبان خود ایمن میساختند پس مؤمنان بدان سزاوارترند که در همه سالها
مسلمانان از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق را بزبان و دست فرو
گذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار نقل است
که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت عزم غزوه تبوک کرده بود
و هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سالی پریشان حال
چون زمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت
بقتال مشرکان معطوف سازند ایشان بعد مسافت و کثرت اعدا
و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبیعت در رفتن کاهلی میکردند آیت آمد
که یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان ما لکم چیست شما را که برای اعلای
کلمه دین اذا قیل لکم انفروا چون گویند شما را که بجهد تمام بیرون روید
فی سبیل الله در راه خدای اثاقلتم گران جنبید و درنگ کنید و مایل شوید
الی الارض بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی در آن زمینی که مقیمید یک قدم
بیرون نمی‌نهید ارضیتم آیا راضی شدید و خرسند گشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی
دنیا و غرور آن من الاخرة از زندگانی عقبی یعنی دنیا را بر آخرت برمیگزینید
فما متاع الحیوة الدنیا پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا فی الاخرة
در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی حقیر و هیچ عاقل بزرگتر را
از دست ندهد برای خردتر چه متاع این جهان فانی معیوبست و نعیم آنجهان
باقی مرغوب پس چرا کسی با دولت باقی بنعمتهای فانی سر فرود آرد بعضی
از روی میفرماید که الا تنفروا اگر بیرون نروید بحرب که شما بآن مأمور
شد اید یعذبکم عذاب کند شما را عذابا الیما عذابی دردناک یا الکه در من

دشمن را بر شما ظفر دهد و یا بسبب قحطی و تنگی و غیر آن شما را هلاک کنند وَ
یَسْتَبْدِلْ و بدل کنند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ یعنی قومی غیر شما که فرمان برند چون
اهل یمن و فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی
مر خدای یعنی پیغمبر که اهمال در نصرت دین او قدحی نتوانید کرد او را چه
او غنی مطلق است و بی نیاز از همه پس رسول خود را بی نصرت شما در تنها
خود نگذارد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل و اسباب
نصرت بدون مدد و غیر آن قَدِيرٌ تواناست کما قال إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر
نصرت ندهید پیغمبر او را نبود باشد که خدای یاری دهد او را در زمان
آینده و او را فرو نگذارد همچنانکه در زمان گذشته فرو نگذاشت فَقَدْ
نَصَرَهُ اللَّهُ پس بتحقیق که نصرت داد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وقتی که بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند ثَانِيَ
اثْنَيْنِ در حالتی که دوم دو بود یعنی با او هیچ کس نبود مگر یک کس که ابوبکر بود إِذْ هُمَا
وقتی که او و ابوبکر فِي الْغَارِ در غاری بودند که بر اعلای جبل ثور اطحل است
در جانب یمین از مکه بیک ساعتی از ساعات و در آنوقت کسی بدانجا نمیرسید
و شبانان و اهل صحرا در آن نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله شب پنجشنبه در
شهر مکه امیر المؤمنین علیه السلم را بر جای خود بخوابانید و خود از خانه ابوبکر
برفاقت او در همان شب بیرون آمده بدان غار متوجه شد و شب در آنجا
بروز آورد حق تعالی همان شب درخت خار مغیلان بر رویانید و جفتی کبوتر
وحشی را امر کرد تا پایین در غار آشیانه گرفتند و تخم نهادند و عنکبوتی را الهام
داد تا بر در غار تنید مجاهد که رسول صلی الله علیه و آله سه شبانه روز در غار
بماند و از عروه روایت که ابوبکر را گوسفندی چند بود نماز شام

عامر بن فهیره آن گوسفندان را در آن غار زدندی و ایشان از شیر آن خوردندی
و قتاده گفته که عبد الرحمن در خفیه بامداد و شبانگاه آمدی و برای ایشان
طعام آوردی القصه کفار همان شب بخانه پیغمبر آمدند امیر المؤمنین ع
را بر جای او خفته دیدند باو گفتند که صاحب تو کجاست امیر فرمود که نمیدانم
چون روز شد بطلب آنحضرت از مکه بیرون آمدند و سراقه بن مالک
که پی گیری عظیم بود و درین باب مهارتی تمام داشت همراه خود بردند سراقه
پی آنحضرت را بر گرفته میرفت تا بدر غار رسید پی ناپدید گشت گفت پی با
اینجاست و بغار نرفته زیرا که خانه عنکبوت بر جای خود است و در بیضه
و آشیانه مرغ و تخم او نیز بحال خود است پس یا بآسمان رفته و یا بزمین مخفی
شد پس کفار بسبب آن علامات که دلالت میکرد بر خالی بودن آن مقطع آن
از سید انام متعرض غار نشدند و چون ابوبکر بر در غار کفار را بدید مضطرب
شد و بسیار ترسان گشت و گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم
خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند آنحضرت فرمود که اندیشه بخود راه مده که
خدای نگذارد که دشمنان بر ما ظفر یابند و حق تعالی ازین حال خبر میدهد
که اذ یقول چون گفت پیغمبر لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور
ان الله معنا بدرستیکه خدای با ماست نصرت ما دهد بر دشمنان و ما را
نگهدارد از شر ایشان مرویست که یکی از کفار بمحاذی غار نشست تا ادرار کند
رسول صلعم روی از وی گردانید و ابوبکر گفت دیدی که ما را نمی بینند اگر ما را
دیدندی در مقابل ما کشف عورت نکردندی پس دست بمناجات برداشت
و گفت بار خدایا چشمهای ایشان از دیدن ما کور گردان حق تعالی چشمهای
ایشان را کور گردانید تا ندیدند پیغمبر تا که [illegible] دیدند و رخنهای کوه را تجسس کردند

و در غار رفتند فَأَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را
که سبب آرامش دلست عَلَیْهِ بر رسول تا متیقن شد از صمیم قلب سلامت
که کفار ظفر نیابند وَأَیَّدَهُ و قوت داد پیغمبر خود را بِجُنُودٍ به لشکرهای ملائکه
که لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار پاسبانی و نگهبانی
او کردند و مخالفین گویند که ضمیر راجع با بوبکر است زیرا که او مضطرب
و ترسان بود و این قولیست بعید زیرا که همه ضمیرها ما قبل آن راجع بحضرت
رسالت است بلا خلاف و آن ضمیر فقد نصره الله و الا تنصروه و اذ اخرجه
و لصاحبه و اینها است پس چگونه در میان آن ضمایر این ضمیر عاید بغیر او باشد
و مؤید این است آیه کریمه ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین که در این
سوره واقع شد و در سوره فتح وارد گشته وَجَعَلَ و گردانید خدای کَلِمَةَ
الَّذِینَ کَفَرُوا کلمه آنها که کافر شدند السُّفْلَیٰ فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان
صادر میشد خوار و بی مقدار ساخت وَکَلِمَةُ اللّٰهِ و کلمه خدا یعنی دعوت
اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هِیَ الْعُلْیَا آن بلندتر و رفیع قدرتر است
مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص داد و بمدینه رسانید
چه این مبدأ قوت اسلام بود و مذلت اهل شرک و یا بملائکه قوت پیغمبر
در مواطن حرب و بجهت این اسلام قوی گشت و کفر و شرک ضعیف شد وَاللّٰهُ
عَزِیزٌ و خدای غالبست عزیز گرداننده اهل توحید را حَکِیمٌ داناست خوار
سازنده اهل شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک
آنست که بیان آن کنند که اگر شما کار رهان جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری
کنم چنانچه در آن محل که با او یکی بیش نبود و تمامه اعادی قریش بقصد او برخاسته
بودند من یاری او کردم و از میان دشمنان بیرون بردم پس کلید نصرت بقبضه

قد رتّ منت وما النّصر الّا من عند الله بعد از ان بابلغ وجهی مومنان را بجهاد
امر میفرماید که انفروا بیرون روید بغزو تبوک خفافا در حالتیکه سبکبار
باشید وثقالا و کرانبار مفسّر زاهد خفاف وثقال اقوالست حاصل آن
آنکه یا مراد سوار انند یا پیادکان یا تندرستان و یا بیماران یا جوانان و پیران
و یا درویشان و توانکران و یا بی سلاح و با سلاح و یا عزبان و کدخدایان
و یا لاغران و فربهان و یا مستغرقان و یا خدمتکاران و یا بانشاط بقصد مثوبت
و بی نشاط بجهت تحمّل مشقّت مرویست که بعضی بهانه ضایع شدن ضیاع
و پریشانی کارهای دنیوی داعیه کردند که بغزو تبوک نروند حق تعالی
عذر ایشان را قبول نفرمود و امر کرد که همه بیرون روند خواه آنانکه
سبکبار از بار اهل و مال وخواه آنانکه کرانید با جمال و اثقال وجاهدوا و جهاد
کنید در راه خدای باموالکم با الهای خود که تهیّهٔ اسباب و زاد و سلاح کنید
وانفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار کردید فی سبیل الله در راه خدا ذلکم
این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهترست مر شما را از ترک جهاد ان
کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید فعل خیر را و عارف بثواب جهاد و
وعقاب تخلّف و چون حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله مردمان را بغزو تبوک
امر کرد ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان بسمع اجابت
شنودند و اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفای مومنان کران آمده
اما فرمان خدا و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری
اقامت و تخلّف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل
شد لو کان عرضا اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی مال غنیمت
دنیا قریبا نزدیک بفرا گرفتن بدون مشقّت وسفرا قاصدا و سفری میانه

یعنی آسان و نزدیک نرد و سفر با مشقت لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند
بطمع مال ولکن بعدت ولیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافه
که بمشقت قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند
بخدا این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بآن خبر داده که چون
از تبوک باز آیی متخلفان بطریق عذرخواهی نزد تو سوگند یاد کنند که
لو استطعنا اگر می توانستیم سفر کردن و استطاعت میداشتیم لخرجنا هر
آینه بیرون می آمدیم معکم با شما در مرافقت و موافقت جهد می نمودیم
یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی
خود را مستحق عذاب می سازند والله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون
آنکه ایشان دروغ گویانند در آنکه میگویند چه استطاعت خروج دارند
آورده اند که چون رسول صلی الله عزم غزای تبوک فرمود و آن مسافتی
بود تا حد روم منافقان طمع کردند که چون رسول و اصحاب او
باین جهاد روند و مدینه خالی ماند ما بر اهالی رسول و اصحاب او در آییم
و غارت کنیم و زنان و اطفال را برده کنیم حق تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را
از این حال خبر داد حضرت عرض نمود که تدبیر این امر چیست جبرئیل گفت حق تعالی
میفرماید که درین غزا که میروی احتیاج بر تیغ زدن نخواهد شد بلکه
مهم بصلح خواهد کشید علی را بجای خود نصب کن و اهل بیت و محراب
و منبر با وی گذار تا هم نیابت تو کند و هم مدینه را حمایت کند و نیز بدانند
که چون در زمان حیات تو علی صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو
دارد و پس از وفات تو ولی آنست که ولیعهد و نایب تو او باشد حضرت
رسول صلعم امیر المومنین را عم برجای خود نصب نمود و مدینه را با وی سپرد

منافقان چون اورا دیدند دانستند که کید ایشان باطل شد و بعد از آنکه
پیغمبر یك منزل جدا شد اهل نفاق زبان طعن دراز کردند و گفتند
محمد و علی را دشمن گرفت و ازو ملال یافت که اورا با زنان و کودکان
بگذاشت حضرت امیر چون این سخن بشنید بروی شاق آمد برخاست
و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد متوجه خدمت حضرت رسالت شد
وقت نماز عصر باو رسید و رسول ص از خیمه بیرون آمده بود و در راه
نگاه میکرد امیر المؤمنین ع را دید گفت این شخص شمایل علی دارد چون نزدیک
رسید گفت ای علی چه ترا برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعن
منافقان که در حق من و تو چنین و چنین گفتند رسول فرمود ای
علی راضی نیستی که تو وزیر و خلیفه و وصی منی و قاضی دین منی و وفا
کنی عهد منی بآنکه گوشت تو گوشت منست و خون من خون تو از
من بمنزله هارونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود
امیر ع فرمود رضیتُ رضیت راضی و خرسند شدم پس بمدینه مراجعت
فرمود و در وقت عزیمت سفر تبوك که منافقان عذر تخلف می آوردند
حضرت ایشانرا بگذاشت در رفیق خود شان ساخت حق تعالی بسبیل [illegible]
و تلطف و دعا نه بر وجه خبر میدهد که عفا الله عنك حق تعالی عفو کناد
از تو چه عادت عرب جاریست که یکدیگر را دعا کنند بعفو و رحمت و مرحمت
بی وقوع خطای از وی چنانکه یکی کسی را آب دهد او گوید غفر الله
لك و یا در جواب عاطس گوید یرحمك الله و حال آنکه در خاطر او خطور
نکند که مخاطب را ذنبی بوده باشد بلکه غرض او استحسانست در خطاب
و تعظیم و توقیر مخاطب همچنانکه عادت بر آن جاریست و کسانی که نخو

خطاب میکنند بر انبیا این کلام را حمل بر چنین میکنند یعنی حق تعالی این خطا را
از تو در گذرانید و چون باجماع اهل حق و ادله و بینه ثابت شد که انبیا
معصومند پس آن بر تعطف و تلطف و دعا باید کرد نه زجر یعنی خدای
ترا مستغرق رحمت خود کرداناد لِمَ اَذِنتَ چرا دستوری دادی در باز ایستادن
لَهُم مر ایشان را از لوعذرهای حیله آمیز ایشان را شنیدی وجبائی گفته که
این عتابست بر فعل قبیح و موجب وقوع صغیره از پیغمبر زیرا که عتاب در امر
مباح بی صورتیست و کسی که فعل مباح میکند نمی گویند که چرا چنین کردی
و این سخنی است واهی و رکیک زیرا که جایزاست که گویند در حق کسی
که مرتکب غیر افضل شده باشد از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی چرا
افضل مباح گذاشتی و مفضول را اختیار کردی پس کلام باشد بر ترک اولی
که موجب نقص ثواب است و کسی که ترک ندب کند میتوان گفت که چرا ترک
آن کردی و این مقتضی قبح و انکار نیست پس گویا حق تعالی خطاب میکند
حبیب خود که اولی آن بود که باجابت مبادرت ننمودی و از ان توقف
کردی حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ تا وقتی که روشن میشد مر ترا الَّذِینَ صَدَقُوا
آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعلَمَ الکاذِبِینَ و تا میدانستی دروغ گویان را
یعنی چونکه از باطن هیچ کدام عالم نبودی پس اولی آن بود که اذن تخلف ندادی
تو بر تو ظاهر میشد که کدام از ایشان در اعتذار صادقند و کدام کاذب
از ابن عباس مرویست که اذن حضرت مر ایشانرا از جهت آن بود که علم بنفاق
ایشان نداشت و بواسطه این اعتذار ایشانرا حمل بر صدق فرمود و بعد از
بیان حال منافقان در صفت مؤمنان میفرماید که لا یَستَأذِنُکَ الَّذِینَ
یُؤمِنُونَ دستوری نمی جویند از تو آنانکه بتحقیق و یقین ایمان دارند

حمل

محمول

بالله والیوم الاخر بخدا و روز قیامت ان یجاهدوا که جهاد نمایند باموالهم
وانفسهم بمالهای ونفسهای خود یعنی عادت مومنان چنان نیست که اذن
طلب کنند از تو در جهاد کردن با کفار بلکه چون بینند که تو در تهیه اسباب
جهادی بان مبادرت میکنند و آنرا موقوف باذن نمیکردانند چه جای آنکه
اذن طلبند از تو در تخلف از ان والله علیم وخدای داناست بالمتقین بر
پرهیزکاران از تخلف پس ایشانرا ثواب عظیم کرامت فرماید ومنافقانرا
بعذاب الیم رساند انما یستاذنک الذین جز این نیست که دستوری میجویند
از تو در تخلف لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله والیوم الاخر بخدا و
روز قیامت وارتابت ودر شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان در
حقیت اسلام مترددند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون
سرگردان میکردند چه اگر مومنان مخلص می بودند واعتقاد صحیح میداشتند
بنشاء آخرت بی شائبه شک وریب بنصرت خدای واثق می بودند و
بثواب اخروی مستظهر و بوسیله آن بجهاد و مبادرت میکردند و طلب
اذن نمیکردند ولو ارادوا الخروج واگر خواستندی این منافقان بیرون
آمدن بغزا لاعدوا هر آینه آماده ومهیا میساختند له برای خروج
عدة ساز وبرگی که در سفر بکار آید ولکن کره الله ولیکن کراهت داشت
خدای ونپسندید انبعاثهم برانگیخته شدن ایشان در سفر زیرا که میدانست
که اگر آمدندی از ایشان جز فساد والقای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل
نشدی وچون چنین است فثبطهم پس باز داشت ایشانرا بوسیله
استیلای خوف وترس بر ایشان وقیل اقعدوا وگفته شد مر ایشانرا
که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی با زنان و کودکان

و بیماران و معلولان و کویند قایل این سخن هم حضرت رسالت ص بود
بر وجه تهدید و وعید و یا بعضی از یشان با بعضی میکفتند و یا بوسوسه
شیطانی بوده و بصحت رسید که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر
شد عبد الله ابی نیز با جوقی منافقان بیرون آمد در مقابل که آنرا ذی جدّ
کویند نزول کردند و چون لشکر اسلام از آن منزل بمنزل که حرب کویند کوچ
کردند وی با مردم خود تخلف نموده باز کشت این خبر بحضرت رسالت رسید
فرمود که اکر در وخیر بودی با ما همراهی نمودی شما منت دارید که از شر
اشرار خلاص شدید حق تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لَوْ خَرَجُوا
اکر بیرون آمدندی فِیکُم در میان شما مَا زَادُوکُمْ بیفزودندی شما را اِلَّا
خَبَالًا مکر تباهی و بدی و مکر و غدر چه در صدد افساد و اضلال شده شما را بد
دل ساختندی و جد و جهدی که دارید در باب جهاد بجهة آن فتور و قصور در آن
راه یافتی وَلَاَوْضَعُوا خِلَالَکُمْ و هر آینه در می تاختند در میان شما بسخن
چینی و غمازی و آتش نزاع افروختن در میان شما بجهة بد کویی در حق شما
یَبْغُونَکُمُ الْفِتْنَةَ در حالتیکه می جستند برای شما فتنه که آن افکندن مخالفت
بود در میان شما و یا شما را از جنک رومیان و منافقان می ترسانیدند وَفِیکُمْ
سَمَّاعُونَ لَهُمْ و در میان جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما با ایشان میرسانند
و آنچه در میان شما واقع میشود بایشان اخبار میکنند وَاللّٰهُ عَلِیمٌ
بِالظَّالِمِینَ و خدای داناست بستمکاران یعنی بضمایر منافقان و بر وفق
ایشانرا سزا خواهد داد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق
اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش از این در غزوهٔ احد که از تو باز کشتند
در و بخندق که کفتند با اهل یثرب لَا مُقَامَ لَکُمْ وَقَلَّبُوا و بکردانیدند

لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را یعنی تدبیر مکاید و حیل کردند در ابطال امر حق حتّی
جاءَ الْحَقُّ تا بیاید نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدا بر کار ایشان
که اعلای دین اسلام است بر جمیع ملتهای اهل کفر وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان
ناخواهان بودند نصرت و دولت ترا اما کراهت ایشان دافع اراده خدا نیست از
سعید بن جبیر مرویست که دوازده کس از منافقان در غزوه تبوک در
شب عقبه بر ثنیه کمین کردند تا یکبار بیرون جسته پیغمبر را هلاک کنند پس در آن
موضع حیله و تدبیر درین امر کردند تا آنکه حق تعالی پیغمبر خود را نصرت داد و
ایشان مخذول و منکوب شدند آورده اند که چون حضرت رسالت جد
بن قیس را گفت هیچ میل داری که بقتال اهل روم روی و از ایشان کنیزان خوب
صورت و نیکو سیرت بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که بزنان مغرم
که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در بلیّه افتم آیت آمد و
مِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا
در تخلف ازین غزا وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن بسبب ضایع شدن متاع و عیال
که هیچ کافلی نباشد ایشان را بعد از ما أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان در فتنه
افتاده اند که آن ظهور نفاق ایشانست و عدم خفای آن با آنکه مبالغه تمام
داشتند در اخفای آن از مسلمانان وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ احاطه
کننده است و فرا گیرنده بِالْكَافِرِينَ بنا گرویدگان در قیامت إِنْ تُصِبْكَ و اگر
برسد بتو ای محمد در بعضی غزوات حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانکه
در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین سازد ایشان را از غایت حسد و نفاقی که دارند
وَإِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو رنجی چنانکه مصیبت جراحتی و شکستی چنانکه
در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی تعجب قَدْ أَخَذْنَا بدرستیکه فرا گرفتیم

ما امرنا احتياط خود را من قبل پيش ازين يعنى در انديشى كرديم و طريق احتياط
مرعى داشتيم و بحرب نرفتيم ويتولوا و بركردند از مجلسهاى خود وهم فرحون
در حالتى كه ايشان شادمان باشند بشماتت قل لن يصيبنا بگو اى محمد نرسد
ما را الا ما كتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خداى براى ما در لوح محفوظ
و ما را بآن اختصاص داده از نصرت و ظفر بر دشمنان و يا شهادت و درجه
جنان هو مولانا اوست ناصر و سازنده كار ما و على الله و بر خداى نه بر غير او
فليتوكل المؤمنون بايد كه توكل كنند مؤمنان چه حق ايمان آنست كه بر غير او
اعتماد و توكل ننمايند كه توكل بر خدا حصول مراد است و كفايت مهمات و ايمنى
از آفات قل بگو اى محمد مر ايشان را از سبيل تقريع هل تربصون بنا آيا چشم داريد
بما يعنى انتظار نمى بريد كه چيزى بما برسد الا احدى الحسنيين مگر يكى از
دو عاقبت نيكو كه آن نصرت است اگر بكشيم و شهادت است اگر [illegible] كشته شويم
و نحن نتربص بكم و ما چشم ميداريم بشما يكى از دو عاقبت و آن ان يصيبكم الله
اينست كه برساند خداى بشما بعذاب من عنده عذابى از نزديك خود صيحه
و رجف و خسف تا بآن هلاك شويد و يا مراد عذاب آخرت است او بايدينا و
يا برساند عذابى بشما بدستهاى ما كه شما را بسبب ظهور كفر و نفاق بقتل
رسانيم فتربصوا پس انتظار بريد آنرا كه بما ميخواهيد از خوبى عاقبت قل
انفقوا بگو نفقه كنيد اى مردم در معنى خيرات يعنى چون نفقه كنيد طوعا از روى
رغبت او كرها يا بر وجه كراهت و نفرت بهيچ وجه لن يتقبل منكم قبول
كرده خواهد شد از شما مرويست كه جد بن قيس با حضرت گفت كه
مرا اجازت تخلف ده چه آمدن من بحرب بنى الاصفر متعسر است اما لشكر
ترا بمال خود مدد دهم حق تعالى اين فرستاد كه اى محمد بايشان بگو كه انفاق

شما مقبول الهی نشود و نفعی نرساند إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستیکه
شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ اسلام و نفقهٔ کافران و تصدق
ایشان مقبول نیست پس در بیان تقریر این معنی میفرماید وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت
ایشان را أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقهای ایشان
إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدا وَبِرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او و
وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز جماعت با پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر
در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت تقصیر میکنند زیرا که بادای
نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمی ترسند فَلَا
تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با حضرتست و مراد امتانند
یعنی مؤمنان را میفرماید که باید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان
وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه بنا بر کثرت اموال و اولاد مباهات بر ایشان
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُم تا عذاب کند ایشان
بِهَا بآن اموال و اولاد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا در دنیا بتعب
و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان
وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت بسیار
وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند تا مال
ایشان را دستگیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسد و بعد از آن از اسرار ایشان
خبر میدهد که وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدا إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ که ایشان
از جملهٔ شما اند یعنی از اهل اسلامند وَمَا هُم مِّنكُمْ و حال آنکه ایشان از شما
نیستند بجهت پنهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ و لیکن ایشان گروهی اند
که میترسند از شما که با ایشان آن نوع معامله کنند که با مشرکان می کنید

از قتل و اسر بی تقیه اظهار اسلام میکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی
که بدان توانند گریخت چون قلعه یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غارها
در کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند پنهان شد لولوا
الیه هر آینه روی کنند بدان از ترس شما و هم یجمحون در حالتی که ایشان
شتابند شتافتنی که هیچ کس باز نکردند یعنی بشتاب تمام از شما بر میگشتند
و بآنجا میرفتند و چون پناهی نمی یابند بالضروره بحسب ظاهر با شما درساخته اند
آورده اند که حضرت قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب
خود را می بینید که صدقات شما را بر ارباب غنم و مواشی میدهد و گمان
می برد که عدل میکند آیت آمد که ومنهم و از منافقان من یلمزک کسی
هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فی الصدقات در قسمت صدقها و
در روایت آمده که این آیت در شان ابو الخویصره تمیمی است یعنی حرقوص
بن زهیر که سر خوارج بوده و در غنایم هوازن در روز حنین که حضرت
بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان خطی وافر از غنایم بدیشان داد وی بر آن
طعن کرده و یا طلای خالص که امیر المومنین صلوات الله علیه از یمن فرستاده
بود حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود حرقوص جرات
کرده با حضرت گفت که عدل کن یا رسول الله حضرت در جواب فرمود که
وای بر تو اگر من عدل نکنم که عدل کند پس آنحضرت او را و قوم او را مارقین لقب
نهاده و در ینابیع مذکور است که امیر المومنین را فرمود که با تو این قوم قتال
کنند و ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری آورده که مرویست کهمد و
ثلث مردمان از اهل این آیت اند و عرض [illegible] قسمت غنایم جز نفع
خود نشان بود چنانکه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از صدقات

چندانکه دلخواه ایشان باشد رضوا راضی وخشنود شوند وبر پیدایی آن
قسمت را وان لم یعطوا منها واگر داده نشوند ازان بموجب اراده ایشان اذا
هم یسخطون انگاه ایشان خشم گیرند وناخشنودی باشند ولو انهم واگر
این منافقان که از تو طلب صدقات میکنند وبان قسمت عیب توی نمایند
رضوا ما اتیهم الله پسند ندانچه دهد خدای ایشانرا ورسوله وفرستاده او
از غنیمت وصدقه ویا بدان خرسند کردند وقالوا وگویند بصدق تمام واعتقا
صحیح که حسبنا الله بس است مارا فضل وکرم خود صدقه یا غنیمتی دیگر ور
سوله وفرستاده او ونیز عطا کند مارا بیشتر ازین که محالا بیا عطا نموده انا
الی الله بدرستیکه ما بخدای راغبون رغبت کنندگانیم وامیدوارندگان
درانکه مارا از فضل خود غنی گرداند از ابرهیم ادهم نقلست که هر که بقضاء
خدا خرسند شد از غم وملال بازرست که الرضا بقضاء الله باب الاعظم
باب الاعظم چه رضا بقسمت سبب بهجت است وجزع دران موجب محنت
بعد ازان بیان مصرف صدقات میکند تا دانند که انحضرت در قسمت
غنایم کرده عین ثواب بود ومیگوید انما الصدقات جز این نیست که صدقا
یعنی زکوة مفروضه للفقراء مر درویشانراست والمساکین وبیچارگانرا وهم
دو شریکند درین که قدرت نداشته باشند بر مونت سالیانه خود وعیال
واجب النفقه خود واگرچه فقیر پریشان حالتراست نزد بعضی یعنی که
اصلا مال وکسب نداشته باشند ومسکین نیکوحالتراست که او کسبی
باشد ولیکن کافی نباشد در مونت سنه واز صادق ع مرویست که مسکین
از فقیر بدحالتراست وقول آنحضرت نقلست درین باب وقول ائمه
لغت نیز موافق اینست وفاید خلاف ظاهر شود در باب زکوة بجهت

اجرای عطا بهر یک از ایشان بلکه ظهور فواید آن در افضلیت عطا است و
در کفارات و نذر و وقف و وصیت کاملی که در صیغه ذکر یکی از فقیر و مسکین
واقع شده باشد والعاملین علیها و دیگر صدقات مر عمل کنندگان زکات را
یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن والمؤلفة قلوبهم و قومی که الفت
داده شده است دلهای ایشان و آنجا جمعی از اشراف مطاع کفار بودند
که رسول صلعم سهمی از زکوة بایشان میداد تا بر دین اسلام الفت گیرند و بکثرت
اتباع و قبیله خود استعانت ایشان نمایند بر قتال دشمنان و منع کفار نمایند
از داخل شدن در ثغر مسلمانان و نزدیک امامیه حصه ایشان و عاملان
موقوف بر وجود امام عادل و قول معتمد آنست که مؤلفه اعم از کفار و ضعفای
اسلامند و اگرچه اختصاص ایشان با اهل کفر اشهر است میان اصحاب و
در روایت آمده که صفوان بن امیه گفت که رسول مرا عطا میداد در همه
جهان کسی از و دشمن تر نداشتم پس او چندان چیزی بمن داد که از و دوست تر
در جهان کسی نداشتم وفی الرقاب و دیگر [illegible] صرف کردنست در گشادن
کردن بندگان از بندگی و نزد اصحاب ما مراد بندگان مؤمن اند که در تحت
شدت باشند و یابند که بمال زکوة بخرند و آزاد کنند اگرچه در تحت شدت
نباشند لیکن بشرط عدم مستحق و یا مکاتبان که از ادای مال کتابت عاجز باشند
والغارمین و دیگر وام داران مفلس که قرض گرفته باشند و در غیر معصیت
صرف کرده خواه در نفقه واجب باشد و خواه در معاش مباح وفی سبیل الله
و دیگر برای صرف آن در راه گذری که از مال خود دور مانده باشد و چیزی
نداشته باشد که بآن بشهر خود معاودت کند و اگرچه در وطن خود غنی
بوده باشد و اما ضیف نزد بعضی داخل [illegible] ابن السبیل و احتیاج بدان

آن نیت حاصل که زکوة فرض کرده شده است برای جماعت مذکوره فریضةً
من الله فرض کردنی ثابت از جانب خدا والله علیم و خدای داناست بحقائق
حکیم حکم کننده بقسمت بر وجهی که شاید و باقی احکام زکوة و تحقیقات
آن در منهج الصادقین و غیر آن از کتب مبسوطه مسطور است آورده اند که
خلاس بن سوید و خدام بن خالد و ایاس بن نضیر و سماک بن یزید و رفاعة
بن عبد المنذر و امثال ایشان از منافقان که ایمان آورده بودند و سینهای
ایشان از کینه سید عالم صلعم پر بود و در خلوت آنحضرت را از نیزهای که زبان
حلاوت آن نیست نسبت میکردند خلاس گفت خاموش باشید که اگر بسمع او رسد
جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد گوش شنوا دارد هرچه میخواهیم میگوئیم چون
پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند نبتل بن حارث پیوسته سخن
چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی چون او را منع
کردند گفت محمد مرد شنوا است. این نفی و اثبات هرچه میگوئیم قبول میکند
آیت آمد که و منهم و از منافقان الذین یؤذون النبی آنانند که می آزارند پیغمبر را
و یقولون هو اذن و میگویند که او مرد خوش شنوا است که هرچه با او میگویند
که او مرد خوش شنوا است که هرچه با او میگویند استماع می نماید و باور میکند
قل بگو ایشان را اذن خیر لکم شنوائی خیر است مر شما را یعنی او اذن است
نه بر وجهی که شما او را بر وجه مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کننده
گفتار نیکو ست بعد از آن تفسیر اذن خیر میکند بقوله یؤمن بالله تصدیق
میکند خدای را در هرچه گفته و میگوید و یؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند
مؤمنان را و سخن ایشان را بعز قبول میرساند بجهت خلوص نیات ایشان و رحمة
و او رحمت للذین آمنوا منکم مر کسانی که اظهار ایمان کردند منکم از شما یعنی

نه آنست که بقول شما دانا نیست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما
پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق میکند والذین
یؤذون رسول الله و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده خدای را
لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذاب دردناک در آخرت مرویست که
جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مومنان باز آمدند ایشان
زبان باعتذار گشودند و سوگند خوردند بر آن تا رضای ایشان بجویند آیت
آمد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای اهل ایمان برصدق
وخدا و رسول او احق ان یرضوه سزاوارترند آنکه خشنود سازند منافقان
او را یعنی رسول او را چه سخن در ایذا و ارضای رسولست و چون خشنودی
خدا وابسته بخشنودی رسولست پس او را خشنود باید ساخت ان کانوا
مؤمنین اگر هستید مومنان چنانچه دعوی میکنید بعد از آن توبیخ منافقان
میکند که الم یعلموا آیا نمیدانند انه من یحادد الله آنکه هر کس که خلاف کند
با خدای و رسوله و با رسول او و از حد در گذرند فان له پس سزاوارست
آنکه باشد نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها در حالتی که جاوید باشند در آن
ذلک آن خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوائی بزرگست مرویست که منافقان
در میان یکدیگر بعضی خدای را مترددانه میگفتند و باستهزا سخنان ادا میکردند
و بعضی از ایشان تمنا میکردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و
از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی آیت آمد که یحذر المنافقون
حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم سورة از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان
سورة از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره منافقان و خبر دهد بما فی قلوبهم
بآنچه در خاطرهای منافقانست از کفر و نفاق قل استهزؤا بگو ای محمد ایشانرا

کفا استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریت و استهزا کنید که البته جزای
آن خواهید یافت و آن جزا اینست که ان الله مخرج بدرستیکه خدای ظاهر
کننده است ما تحذرون آن چیزی را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی
ظاهر کرده اند اوصاف ذمیمه و اخلاق سیئه شما را و از ابو سعید نقل کرده
آورده اند که در غزوه تبوک بعضی منافقان پیش پیش حضرت رسالت میرفتند
و با یکدیگر میگفتند ببینید این مرد را یعنی محمد ص که میخواهد حصارهای شام را
بگیرد و در قصرهای پادشاهان آن دیار در آید و بنشیند این سخن بنور
نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر امر کرد که ازین قوم استفسار کن
که چه میگفتید اگر انکار کنند بگو چنین و چنین میگفتند عمار پیغام رسانید
ایشان نزد حضرت آمده اعتذار نمودند که ما این سخن بر سبیل هزل و بازی
میگفتیم همچنانکه داب مسافرانست آیة آمد که ولئن سالتهم اگر بپرسی ای
محمد ایشانرا که چه میگفتید لیقولن هر آینه گویند انما کنا بدرستیکه بودیم
ما همچو مسافران نخوض و خوض میکردیم در هر نوع سخنی و نلعب و بازی
میکردیم در آنچه میگفتیم و از ابو جعفر صلوات الله علیه نقلست که آیة درباره
دوازده کس بود و بقولی بیست و هشت کس از منافقان آمد که بعد از تبوک
در شب تار بر سر راه رسول الله آمده بر عقبه کمین کردند و آن شبی بغایت تاریک
بود و باهم در ساختند که رسول را هلاک کنند یا شترش را برمانند تا او را بیفکند
و با خود قرار دادند که اگر رسول ص بر سر ایشان مطلع شود گوییم کنا نخوض
و نلعب جبرئیل آنحضرت را برین مطلع ساخت حضرت ص امیر المومنین را امر
کرد که لشکر را از پیش ناقه من جدا [illegible] زمام ناقه رسول ص در دست
گرفت و حذیفه یمانی را فرمود که پس پیش من میرو و چون رسول ص بکنگاه

ایشان رسید او را زداد و هر یک را بنام بخواند و گفت یا فلان و یا فلان ایشان
چون دانستند که حضرت بر سر ایشان مطلع شد پیش دویدند و گفتند
یا رسول الله ما بازی و مزاح میکردیم قُلْ بگوای محمد ایشانرا از روی توبیخ
أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ آیا بخدا و بسخنان او وَرَسُولِهِ و بفرستاده او كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ
هستید که استهزا میکنید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ محض است
قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستیکه اظهار کفر کردید بطعن در رسول و ایذای او بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
پس از آنکه اظهار ایمان کرده بودید إِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ
از گروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا و بتصدیق تمام بگروند
بخدا و رسول و آن مخشی بن حمیر اشجعی بود از منافقان که توبه کرد و بتصدیق
تمام ایمان آورد و از حق تعالی درخواست که شرف شهادت دریابد دعای او
قبول یافته در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفه
دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه هستند مُجْرِمِينَ گناهکاران باصرار بر نفاق
بعد از آن از حال و مآل اهل نفاق خبر میدهد که الْمُنَافِقُونَ مردان منافق
که سیصد نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند
بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مانند یکدیگرند
در نفاق يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ میفرمایند بکار زشت که آن کفر است و معاصی
یا تکذیب پیغمبر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ و باز میدارند مردمانرا از نیکوئی
که ایمانست و طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت وَ
يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات
و صدقات و در انوار گفته که این کنایتست [illegible] نَسُوا اللَّهَ ترک کردند
در زمان برداری خدا را و یاد کردن او فَنَسِيَهُمْ پس او گذاشت خدای ایشانرا

وباز داشت فضل و لطف خود را از ایشان اِنَّ المُنافِقِینَ بدرستی که منافقان
از زن و مرد هُمُ الفاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از جادهٔ ایمان و
متمردان در عمل و عصیان وَعَدَ اللهُ المُنافِقِینَ وعده داده است خدای مردان
منافق را وَالمُنافِقاتِ و زنان منافق را وَالکُفّارَ و ناگرویدگان را از مرد و
زن نارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خالِدِینَ فِیها در حالتی که جاوید باشند در آن هِیَ حَسْبُهُم
آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت جزا وَلَعَنَهُمُ اللهُ و دور کرده است خدای
ایشان را از رحمت خود و ایشان را خوار و ذلیل کرده اند وَلَهُم و مر ایشان راست در آخرت
عَذابٌ مُقِیمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد پس ای منافقان شما کَالَّذِینَ
مِن قَبلِکُم همچو آنانید که بودند پیش از شما که بر کفر و نفاق مستمر بودند کانُوا اَشَدَّ
مِنکُم قُوَّةً و کثیر بودند سخت تر از شما از روی توانائی یعنی به بدن از شما
قوی تر بوده اند و اکثر و بیشتر از شما بوده اند اَموالًا وَ اَولادًا از روی
مالها و فرزندان ایشان یعنی مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بود
فَاستَمتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلاقِهِم بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال
و فرزند بهره برداشتند فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش
از آرزوهای دنیاوی کَما استَمتَعَ الَّذِینَ همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند مِن قَبلِکُم
پیش از شما بِخَلاقِهِم به بهرهٔ خویش وَخُضتُم و خوض کردید و شروع نمودید در
باطل که آن کفر و استهزا است کَالَّذِی خاضُوا همچو خوضی که کردند پیشینیان خوض
کردند و بران رفتند اُولٰئِکَ حَبِطَت اَعمالُهُم آن گروه نابود و تباه گشت
کردارهای ایشان فِی الدُّنیا در دنیا که مال و [illegible] بالایشان وفا نکرد وَالآخِرَةِ
و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت وَاُولٰئِکَ و آن گروه هُمُ الخاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران در هر دو جهان نقل نموده اند ثعلبه [illegible] حضرت رسالت

گفت که امروز منافقان بتر اند از منافقان عهد رسول زیرا که ایشان
نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد آنرا آشکارا کردند و اظهار
عداوت امام خود کردند که امیر المومنین است صلوات الله علیه أَلَمْ يَأْتِهِمْ
آیا نیامد بدیشان یعنی البته آمد بمنافقان که بلذت دنیا مغرور اند و از
دولت ثواب آخرت محروم نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال
آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ نُوحٍ که امت نوح بودند که بطوفان غرق شدند
وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه
مردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند مانند نمرود
و اتباع او که بر پشه زهر هلاک چشیدند وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که
قوم شعیب بودند و بآتش یوم الظله هلاک گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل
شهرهای موتفکه که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد و بران
سنگ بباریدند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم آمدند بهمه ایشان فرستادگان ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و معجزهای هویدا فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبوده است
خدای یعنی بجرم عذاب برایشان نفرستد وَلَكِن كَانُوا و لیکن بودند ایشان
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب و بجهت آن مستحق
عقوبت شدند پس تعذیب ایشان بر وجه عدل بوده باشد نه ظلم و
بعد از ذکر منافقان بیان حال مومنان میکند که وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مومن
وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مومنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان
و محبان برخی دیگرند در یاری دادن حق و بطریق مستقیم سلوک کردن بر
ینوجه که يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند بسلوک [illegible] ایمان و فرمانبردار
یت در جمیع اوامر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ باز میدارند از بدی و ناشایست

که کفر است و انواع مناهی وَيُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ و بپای دارند نماز را بشرایط
و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ و میدهند زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان میبرند
خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبران او را در همه امور اُولَٰئِكَ آن گروه پاکیزه سیرت سَيَرْ
حَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان لامحاله آنها را مستغرق رحمت
خود کرداند در دنیا و آخرت اِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَزِيزٌ غالبست و هر چه خواهد کند
و خواهد حَكِيمٌ داناست بوضع هر چیزی در موضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داد خدا
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان گرویده را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای
مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید مانند در ان وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده فرموده ایشانرا مسکنهای
پاکیزه و خوش که از ان لذت یابند و در آنجا خوشدلی و خوشحالی کنند را اندفی
جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت در حدیث آمده که مساکن طیبه قصرهایست
از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و ثعلبی گفته که تربیت درجنت که بوستانهای آن
بر هم و کنار آنست و از حضرت رسالت منقولست که آن سرای خدایست که
هیچ چشمی آنرا ندیده و بخاطر هیچ کس نگذشته در ان ساکن نشوند مگر سه گروه
پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تعالی بآن خطاب کند که خوشحال
کسی که در آید در تو و ساکن شود و نیز از ان حضرت مرویست که کوشکیست در
بهشت از لؤلؤ و در هر یک از ان هفتاد سرایست از یاقوت سرخ در هر سرای
هفتاد خانه از زمرد و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از الوان
متنوعه و بر هر بستری جفتی از حور العین نشسته در هر خانه هفتاد خوان نهاده و
بر هر خوانی هفتاد لون طعام و حق تعالی بنده مومن را چندان قوت طعام
و جماع دهد که بیک بار از همه طعامها و همه حور العین محظوظ شود و

این کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در آن باد خوش از زیر عرش
می جهد و بر خیمهای مشک سفید میگذرد و بوی آن در کوشکها می آورد و آن بوی
پانصد ساله راه میرود و بعد از آن وعده از آن بزرگتر میدهد که وَرِضْوَانٌ
مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ وخشنودی از نزدیک خدای مومنان بزرگتر است از جنات عدن
و انواع نعمتهای آن زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشا تمام کرامات رضای
حضرت عزتست و موجب نیل قرب و وصال بارگاه ذوالجلال و محققان
راه و عارفان آگاه را در کاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست و در خبر است
که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی بایشان خطاب کند که یا
اهل الجنة ایشان گویند لبیک ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک پس فرماید
خشنود شدید گویند چرا خشنود نباشیم که بما عطا فرموده آن چیزی که بهیچ
یک از خلق خدا عطا نکرده حق تعالی گوید من بدهم بشما فاضلتر و بهتر باشد
خطاب رسد فرود آرم بشما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم پس ازین
حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذَٰلِكَ این
رضوان با جمیع نعم بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستکاریست که بزرگست و دنیا
و ما فیها در جنب آن در نهایت استحقار است بعد از ین بجهاد امر میفرماید که يَا
أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ
و با منافقان بالزام حجت و اقامت حد بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان
و روی ترش کن در جهاد و محابا مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان همه بدوزخ
است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ مرویست که رسول صلعم در سایه حجره نشسته
بود صحابه را گفت همین ساعت مردی نزد شما آید و بچشم شیطان در شما نگرد چون
بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم رسول او را بخواند

این عطا ما دوستان گویند که

وگفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید وی انکار کرد پس اصحاب خود را جمع
کرده و آنها را نیز نزد آن حضرت آورد و همه سوگند خوردند که ما دشنام نداده‌ایم
این آیت آمد که یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای که مَا قَالُوا نگفته‌اند آن سخن را
وَلَقَدْ قَالُوا و بتحقیق گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که دشنام دادنست پیغمبر را بقول
مشهور آنست که آیت در باره جلاس بن سوید آمد که بوقت تهیه غزو تبوک با بعضی
بر دراز گوش سوار شد از جانب قبا بمدینه آمد برای تتقیه مردم از آن سفر و
گفت اگر آنچه محمد میگوید آورده حق باشد من از این دراز گوش که بران سوارم
بتر باشم این سخن را زن مصعب بحضرت رسالت پناه رسانید وی را طلبید انکار کرد و با اصحاب
خود سوگند خورد که نگفته‌ایم کلمه کفر را و حال آنکه گفتند وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر
ساختند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و قصد
کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج رسول بود و مهاجران از مدینه که
تاج عزت بر سر ابن ابی نهند و او را بپادشاهی بردارند و نزد بعضی اینها اصحاب
عقبه‌اند که قصد کشتن داشتند چنانکه گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند
با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّٰهُ مگر آنکه بی‌نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ
و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از تفضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت بودند
چون قدم مبارک آنحضرت رسالت پناه آنجا رسید ببرکت آنحضرت غنایم
بیار بدست ایشان در آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر
آنکه مستغنی شدند و در مثل گویند که اتق شر من احسنت الیه از شر آنکس
بترس که با او احسان کرده باشی و گویند جلاس را [illegible] داشت او را کشتند
حضرت امر کرد تا دوازده هزار درهم دیت باو دادند پس بجهت این مستغنی شد
پیغمبر ص اینجا بر سبیل تعریض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن

وانکری فَإِن يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشان را وَإِن يَتَوَلَّوْا و اگر بر گردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ
اللَّهُ عذاب کند خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن
وَالْآخِرَةِ و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را در زمین مِن
وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددکاری که عذاب ایشان باز دارد و منقولست که
جلاس بعد از نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان است [illegible] آورده‌اند که
ثعلبة بن حاطب الانصاری مشهور بود بزهادت و عبادت روزی بملازمت
حضرت آمد از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس کرد از آن حضرت که از حق تعالی
درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانچه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر
که عاقبت غنا در معرض خطر است و بآنچه حاضر است قناعت کن که بر اندک
شکر کردن بهتر از بسیار که شکر آن بجا نیارند سود مند نیفتاد روزی چند
برفت و باز آمد و همان استدعا کرد و گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدای
که حقوق آن را باهل استحقاق رسانم و بآن صله رحم کنم و چون مبالغه او بحد
اطناب رسید رسول صلعم فرمود که بار خدایا ثعلبه را مالی بده بر وجه دلخواه
تیر دعای حضرت بهدف اجابت رسید حق تعالی باندک گوسفندی که
او بآن قناعت کردی برکت کرد تا بجایی رسید که در حوالی مدینه گوسفندان
او را جای نماند روی بوادیه آورد و بجهة تعهد حال آن از اقامت نماز جماعت
با رسول خدای محروم شد و جز روز جمعه نتوانست که بمدینه آید و نماز
بگزارد و آخر الامر ازین وادی بالاتر رفته از نماز جمعه نیز باز ماند روزی
رسول صلعم از حال وی پرسید که چرا بصلاة جمعه حاضر نمیشود گفتند یا رسول
الله چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نگنجد و بجهة این بفلان وادی رفته

رفتر و مقالم کرد حضرت فرمود یا ویح ثعلبه سه بار این را تکرار فرمود چون
این آیت زکوة نازل شد آنرا بمرد جهنی داد و یکی از بنی سلیم را رفیق او ساخت
و نزد ثعلبه فرستاد تا برو خواند و زکوة از وی بگیرد و درین باب کتابتی که مضمون
شروط زکوة بود مصحوب او بجانب او فرستاد و با جهنی گفت چون زکوة
از ثعلبه بگیرید نزد فلان مرد سلمی روید که شتران بسیار دارد و از وی نیز زکوة
بستانید پس هر دو بیامدند و آیت زکوة و نامه رسول را بر ثعلبه دادند و از وی زکوة
خواستند بحسب مال او بر آن داشت که از فرمان نبوی سر کشید گفت اینکه
محمد از ما می طلبد جزیه است پس زکوة نداد و گفت بجای دیگر روید تا من درین
باب با خود اندیشه کنم ایشان بر نزد آن مرد سلمی رفتند و نامه را برو خواندند
گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله پس در میان شتران رفت و آنچه
رسول نوشته بهتر و خوبتر شتران خود را از انجا جدا کرد و گفت اینها را نزد ع
خلعه ببرید ایشان گفتند رسول خدا ما را نفرموده است که بهترین مال بستانیم
او گفت حاشا که من جز خیار مال خود را بخدا و رسول دهم ایشان آنرا
بستدند و باز نزد ثعلبه آمدند و صورت حال رسانیدند وی همان مقالات
که اول بار گفته بود که این مانند جزیه است بن بار نیز ادا کرد و از دادن امتناع
کرده گفت بروید بجای دیگر تا من یکبار دیگر اندیشه کنم ایشان نزد رسول آمدند
و صورت حال بعرض رسانیدند رسول صلعم فرمود یا ویح ثعلبه حق تعالی این
آیت فرستاد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ یعنی از اهل نفاق کسانی هستند که
با خدای عهد کرده اند که لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه بدهیم و خرج زکوة کنیم وَلَنَكُونَنَّ
و هر آینه باشیم مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نیکان و شایستگان در اوامر و جمله

فَلَمَّآ آتٰهُم پس آن هنگام که بداد ایشانرا از مال بسیار مِن فَضلِهٖ از فضل خویش
و کرم خود بَخِلُوا بِهٖ بخیلی کردند بآن و حق خدای ندادند وَ تَوَلَّوا و روی
بگردانیدند از عهد و پیمان و طاعت خدا وَهُم مُعرِضُونَ و حال آنکه ایشان
اعراض کنندگانند از امر و نهی یعنی عادت ایشانست اعراض از انقیاد
امر حق تعالی فَاَعقَبَهُم پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا نفاقا فی
قُلُوبِهِم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد در آن و زایل نگردد
اِلٰی یَومِ یَلقَونَهٗ تا روزیکه ببینند عمل خود یعنی جزای آن و آن روز قیامت
باشد بِمَا اَخلَفُوا اللّٰهَ بسبب آنکه بودند که خلاف کردند با خدا مَا وَعَدُوهُ
آنچه وعده داده بودند وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند یَکذِبُونَ که دروغ
میگفتند چه خلف وعده متضمن کذب است اَلَم یَعلَمُوا آیا نمی دانند مخالفان
وعده اَنَّ اللّٰهَ یَعلَمُ آنکه خدای سِرَّهُم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم
بر خلاف عهد وَنَجوٰهُم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیت است
وَاَنَّ اللّٰهَ و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الغُیُوبِ داننده نهانها و پوشیدهاست
مرویست که این سه آیت نازل شد یکی از خویشان ثعلبه آنجا حاضر بود نزد
ثعلبه رفت و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه آیت آمده است که دلالت بر کفر
و نفاق تو میکند ثعلبه برخواست و نزد رسول آمد گفت یا رسول الله ص [illegible]
که خواهی [illegible] بهر وجه که مصلحت بینی صرف کنی رسول ص فرمود چون ترا
راجزیه گفته حق تعالی فرموده که صدقه ترا قبول نکنم وی میخواست و خاک بر سر
کرد و زیاده در گریست رسول ص فرمود هر چند گفتم که فقر را شکیبا باش و طلب
غنا مکن قبول نکردی لاجرم باین [illegible] مبتلا شدی پس مایوس و منکوب
بموضع خود رفت و رسول ص در آن نزدیکی بجوار رحمت حق پیوست و در عهد ابوبکر

میداند

۹۲۴

... در دبستانها

... عمل در میآورد

و دانشکده‌ها و هنرستان موسیقی از یکدیگر جدا باشند چه پنبه و آتش ساز کار بسته و باید در کنار یکدیگر قرار گیرند ـ اعلیحضرت باید دستور دهند که برای مدارس پسران و دبستان

بقیه در صفحه ۲

مقیم مشهد نوشته شده و در مشهد بطبع رسیده است

کتاب مزبور مخصوصا برای آنها که تحت تاثیر افکار متر لینگ واقع شده اند شایان استفاده است و نیز آنها را نیز از عقاید طرفین آگاه میسازد

... تاصد

... ع شده

... یه و تقلیل

بقلم آقای مهین پور
مدیر روزنامه پیام

بقیه از شماره پیش

تحری حقیقت

بحث با یکنفر مبلغ بهائی ۱۰۵

کهنه مرشد بهائی که تا این هنگام در صحنه سازی بسرای خدائی بهاء داد سخن سازی و عبارت پردازی میداد و در مقام حرف و آب و تاب دادن به بیان ادعاهای پوچ و بلند پروازیهای غیر منطقی وقت مجلس را منحصرا اشغال وهمه را خفه کرده بود.

همینکه پای دلیل بمیان آمد و برهان خواسته شد چون وطیانی که در سرما دست و پای خودرا جمع کند خود وزبانش را قدری جمع وجور و پس از مکث مختصری اظهار داشت. آفتاب

بقیه در صفحه ...

... توجه نمایندگان محترم
... روزنامه در شهرستانها

آقایان نمایندگان که ضمن نامه شماره ۱۴۰ — تقاضای تصفیه حساب روزنامه های ارسالی این آنها شده تقاضا میشود برای کمک بیشتر و سریعتر این روزنامه عاجلا اقدام به پرداخت بدهی خود تا ... بفرمایند.

دفتر روزنامه دنیای اسلام

حسین عبداللهی

جناب آقای آقا سید محمدعلی تقوی زیدعزه العالی پس از عرض سلام لازم است مقاله زیر را که شرح تاثر آوری از مفاسد فرهنگ اصفهانست در اولین شماره امر بدرج بفرمائید ـ بگذارید اگر هیئت حاکمه و وزارت فرهنگ توجهی باین گونه افتضاحات ندارد ملت لااقل در دعوی در اظهار کرده باشد

چشم اولیاء امور و وزارت فرهنگ روشن !!
فرهنگ اصفهان ـ با ـ ننگ اصفهان

سالهاست که مصلحین اجتماع میگویند و مینویسند و دولت را از اوضاع آشفته فرهنگ و خرابی آن مطلع میسازند و پیشنهادات اصلاحی میدهند ولی آنچه البته بجائی نرسد فریاد است.

من گمان میکنم از میان تمام مراکز خراب فرهنگ اگر بخواهیم محلی را خراب تر و ننگ آورتر انتخاب کنیم حتما فرهنگ شهرستان اصفهان در درجه یکم آن قرار خواهد داشت. در سال گذشته سر و صداهائی که راجع به گم شدن و فرار دختران دبیرستان بهشت آئین اصفهان در روزنامه های تهران منتشر شد و مردم از وزارت فرهنگ تقاضا نمودند که توجهی باین کانون عفت وعصمت ... اولیای امور ... فرهنگ تصدا طالب خرابی ... است تظاهرات معالی ... با بانوان آموزگار ... بیرون آمدن دختران گاهی با پاهای بدون جوراب ... و تعقیب نمودن جوانان آنانرا ... و بالاخره ما با توان شوفر و جوان ... رفاقت ... و از شوق ... خارج ... در آنجا درس ... و با کدامیک را فرا گرفتن و اتفاقات عجیب و غریب دیگر از پسران و دختران آموزگاران با یک یا گوهرهای پاک اینها از ... و

... تعلیم
... کوشیم
... آینده

... لد و تساهل خیلی ... د.

... طفولیت تا زمان

بقیه در صفحه ۲

... حال حضرت آیت الله
... عبدالهادی خراسانی که در شماره ... د ورود ایشانرا از عتبات عالیات بمرکز دادیم

... خراسانی در حدود ... در سامره متولد و ... کتابت در سال ... تهران

قوچانی محشی کفایه مشغول مباحثه بودند تا بالاخره در زمان مرحوم آیة الله آقا میرزا محمدتقی شیرازی از طرف آنمرحوم جواب غالب استفتاآت با ایشان ...